مفتاح البكا ،،

مجمع المصائب ،،

مهيج الأحزان ،،

محرقة القلوب ،،

نجاة الخافقين ،،

مطالع ~~[illegible]~~ الا

ذريعة الاستغفار ،،

مقتل [illegible] ،،

روضة [illegible] ،،

[illegible] ،،

[illegible] ،،

[illegible] ،،

اختيار [illegible]

[illegible] التقيد ،،

[illegible] ٥

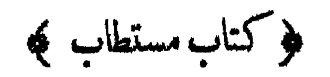
[illegible] الذكى ١٠٥

انوار الشهادة ١٠٥

هو الله تعالی شانه العزیز

السلطان مظفر الدین شاه قاجار

بفرمان فضانشان ملك الملوك عجم
یادکار کاوس وجم ظل الله فی العالم سلطان
السلاطین قهرمان الماء والطین خسرو نشان
اعظم فرمانگذار افخم نصرة الدنیا والدین امین
البریه فی الارضین شهریار خورشید آیت
جمشید رایت فریدون آهنگ هوشنگ
سلطان ابن السلطان بن السلطان
ابن السلطان والخاقان ابن
الخاقان ابن الخاقان
ابن الخاقان دام
ملکه ودولته
وشید برهانه



طراز المذهب مظفری

در حالات شرافت سمات حضرت عصمت
آیات ولیة الله العظمی ناموس کبریا الراضیة بالقدر
والقضاء محبوبهٔ مصطفی صبیئه مرضیه مرتضی نائبة
الزهراء شفیقهٔ حسن مجتبی وحسین سید الشهداء عالمه غیر
معلمة فهیمهٔ غیر مفهمه زاهدهٔ فاضلهٔ عاقلهٔ کاملهٔ محدثه جناب عفت
قباب ام الحسن زینب الکبری صلوات الله علیهم وعلیها از تالیفات
فائقهٔ جناب جلالتمآب مقرب پیشکاه معدلت نصاب میرزا عباس
قلیخان سپهر مستوفی اول دیوان اعلا و وزیر مجلس شورای
کبری محض خدمت گذاری بعموم ملة واکتساب
فیوضات اخروی از حضرت عزت باهتمام
احقر عباد الله محمد جعفر مولا و محتاج
الی رحمة حضرت باری محمد حسین
لاری در مطبع مصطفوی بمبئی
بزیور طبع آراسته گردید

﴿ دیباجة الکتاب ﴾

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین وابنائه وبناته وذریاته المطهرین
المیامین وشفعوئنا فی یوم الدین ابد الآبدین ودهر الداهرین بعد از ستایش
یزدان پاك ونیایش خواجه لولاك و اوصیا واولاد او اختران تابناك افلاك امامت
وو‌ست ولایت صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین چنین کوید بندهٔ خداوند ماه
ومهر چاکر شهنشاه و‌خنده چهر عباس قلی سپهر مستوفی اول دیوان همیون
سی وو‌زیر مجلس شورای کبری که چون از آغاز اسلام تا این زمان سعادت توامان
که مملکت ایران وو‌لت سلام بوجود مسعود کثیرالجود مبارك اقدس همایون پادشاه
جمجاه ...زمین ...ده مدت ...موث عجم فرما نکذار مملکت کاوس وجم خدیوانجم
...ی ...فی ... فحر سلاطین پیش دادیان یادکار خواقین کیان شهریار
... ر‌دی شنس ...د شده ...کار آسمان کریاس خسرو دیهیم بخش دریا دل داور

خورشيد عادل باذل سلطان السلاطين خاقان الخواقين قهرمان الماء والطين آية الله فى الارضين الناهج فى مناهج الدين السالك فى مسالك الحق واليقين ملجا الاكاسرة مرجع القياصره السلطان بن السلطان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان الخاقان بن الخاقان شاهنشاه مالك رقاب كامياب ابو النصر والظفر السلطان مظفر الدين شاه قاجار خلد الله ملكه وسلطانه ودولته الى يوم القرار ارنا زنده وبا افتخار و وبالنده وبا اعتبار است هيچيك از علماى احاديث واخبار تواريخ وآثار كتابى مخصوص در مجاري حال ووقايع ايام سعادت اشتمال حضرت وليـة الله العظمى ناموس كبريا محبوبهٔ مصطفى محجوبهٔ خاندان على مرتضى پاره جكر فاطمهٔ زهرا شفيقهٔ حسن مجتبى وحسين سيد الشهداء عالمه غير معلمه فهيمهٔ غير مفهمه فاضلهٔ كاملهٔ عاقلهٔ زاهدهٔ عابدهٔ محدثهٔ مظلومهٔ مرضيهٔ نائبه سيدة النساء الراضية بالقدر والقضاء جناب ام الحسن زينب الكبرى صلوات الله عليهم وعليها مقرر ومبسوط ومشخص ومظبوط نداشته وچنانكه ميشايد ودرعهده استيعاب كامل واستقراى شامل ميآيد بشرح پارهٔ مقامات جليله ومراتب ومناقب خطيره ومفاخر كثيرهٔ اين كرامى تر ذخيرهٔ خاندان عصمت وطهارت وبرتر نفيسهٔ دودمان عفت وخدارت ومحامد صفات ذاتيهٔ اين ذات قدسى سمات ولية اللهى كه تالى مقامات ائمه انام عليهم السلام است نپرداخته اند بلكه اكر عنايتى ورزيده اند وخبرى از قلم بكذرانيده اند در ذيل عناوين متشتة وتلوحات متفرقه بوده است چنانكه مدتها برآمدى كه پاره ازسادات سعادت آيات با اين بنده حقير كه ازيارى طالع خجسته مطالع اغاب ايامش بنكارش حالات شرافت دلالات ائمه دين صلوات الله عليهم اجمعين ميكذرد ملاقات فرموده ازين غفلت ومساهلت شكايت مينمودند لاجرم بفرمان شاهنشاه جمجاه دين پناه روحنا فداه كه بواسطهٔ سعادت فطرت وخلوص نيت وشرافت سجيت و

جلالت رويت وكرامت طويت واختر تابناك وكوهر پاك وسلامت دين وصفوت آيين وضياى ضمير وصفاى باطن درخدمت ائمه ابرار واهل بيت اطهار صلوات الله عليهم اجمعين بارادتى خاص وخلوصى مخصوص وتشيعى منصوص بنيان افتخار را مرصوص وقلب اتباع را مانوس وسعادت دارين وشرافت نشأتين را محسوس ومتاع عافيت وديباى هدايت را ملبوس فرموده اند بتحرير اين كتاب مستطاب مشغول كرديده وبرسيصد مجلد كتب مختلفهٔ احاديث وتواريخ نظر بركماشته بر حسب بضاعت واستطاعت ومراعات شرايط تحقيقات شافيه وتدقيقات وافيه كه بر اهل خبرت وبصيرت معلوم ومشهوداست اين خدمت را بانجام رسانيد ومصداق مالا يدرك كله لا يترك كله

﴿ آب دريا را اكر نتوان كشيد * هم بقدر تشنكى بايد چشيد ﴾

در مقام ظهور رسانيده يكى ز دلايل بزرگ ميمنت واقبال وعظمت واجلال و دوام عمر ودولت وقوام ملك ومعدلت ونظام مملكت وسلطنت ومزيد شوكت ين وجود مسعود مبارك اقدس همايون ابد عيشه وايّد جيشه شمود وچون بعرض حضور لامع النور اقدس شهريار ديندار حق كذارا دام الله ملكه وسلطانه وعزه و قبله ى يوم قرر رسانيد از مصدر سلطنت عظمى وخلافت كبرى فرمان شد تا ن كتاب مستطاب ر بحليه طبع و نشار درآورده تاعموم اهل اسلام از مطالعتش مستفيض و رخوردار كرديده وابش را بنثار روح پر فتوح ومرقد مطهر ومحتد منور شهنشاه سعيد شهيد وپدشاه حميد مجيد ساكن فراديس نعم ذوالقرنين اعظم ... بن پدشاه صيب الله ثراه وجعل الجنته مثواه مخصوص شمارند ومزيد شادى روح ... ركس ر ... و ... مطالعت را بقرائت سورهٔ مباركه فاتحت بخاتمت

(آورند)

آورند وبقاى سلطنت ودوام دولت مهين يادكار كامكار نامدار وبهين خلف ارجمند كامياب مالك رقاب بختيار وافتخار دودمان سلطنت مدارش را در پيشكاه قادر قهار خوستار آيند وبرحسب مناسبات عديده فرمان شد تا جناب جلالتمآب اجل اكرم ميرزا فضل الله خان وكيل الملك امير تومان وزير خلوت ومجلس شوراى كبرى وفقه الله لما يحب ويرضى كه درميان سادات عظام طباطباى ووزراى نخام پادشاى بجلالت حسب ونبالت نسب وحسن كفايت ولطف درايت وكمال امانت وجمال ديانت ممتاز ودر پيشكاه معدلت دستكاه اقدس اعلى بتحريرات خاصه شريفه وتقديم عرايض وحوايج عامه وتقربى خاص ومحرميتى مخصوص سرافراز وسالهاى بيشمار است كه خود وبرادران كرام واقرباى ذوي المجد والاحترامش درين دولت عليه بمناصب جليله وخدمات جميله ملك وملت مفتخر ومنصوب ومطبوع و مطلوب طباع وقلوب ميباشند براى مزيد مراتب شرف وشرافت در انجام طبع اين كتاب مبارك درطهران مباشرت ومخارج طبع دفعهٔ اول را در دارالخلافه

از وجوهات خاصه ومراتب مخصوصهٔ معينهٔ نفس نفيس همايونى

روحنا فداه واصل وعايد كردانيد ودفعهٔ ثانوى در بندر

معمورهٔ بمبئى باهتمام واخراجات مهتممان احقر

محمد جعفر مولى واقل محمد حسين لارى

بحليه طبع پيراسته آمد

—﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾—

از نخست برعایت مقصودی وتبیین پارهٔ مطالب ورفع پارهٔ شبهات بنگارش اسامی مبارکه وبرخی حالات سعادت آیات بنات محترمات وصبایای عفت سمات حضرت ولی الله الاعظم مولی العرب والعجم وآیة الله العظمی فی العالم وامینه فی الامم جناب خیرالوصیین وقاتل المارقین والناکثین والقاسطین وقاید الغر المحجلین اخ الرسول و زوج البتول ومعیار الرد والقبول وسیف الله المسلول مظهرالعجائب ومظهر الغرائب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه وعلی ابنائه الطاهرین الی یوم الدین شروع میشود وآنچند که بحسب استقراء واستیعاب درکتب عدیده ازنظر بگذشته بحیز تحریر در می آید وتوضیحاتیکه برحسب تتبع ممکن است نموده می آید زینب الکبری ام کلثوم الکبری رقیه بنت علی ام الحسن رملة الکبری ام کلثوم ام هانی میمونه زینب الصغری فاطمه امامه خدیجه ام الکرام ام سلمه ام جعفر رملة الصغری ام کلثوم الصغری جمانه نفیسه دختری ازدختر امرء القیس بقول طبری حارثه نامدارد زینب الصغری ام کلثوم رمله رقیة الصغری جمانه مکناة بام جعفر رقیه تقیه نقیه دختر که صغیره بمرد ابن جوزی گوید رقیه نام داشت ام ابیها امامه بنت علی ام هانی فاخته نفیسه ام کلثوم فاطمه صغری رقیه کبری حمامه ام جعفر حمامه زینب صغری مکناة بام کلثوم کبری ام خبیر تیمه ام الحسین امة الله سکینه بروایت شعرانی در منیة الکبری میمونه فاطمه ام الکرام نفیسه ادمی دختر ساعدیه که بروایت صاحب نور الشهادة در کربلا حضر بود و زقوت باصره وسامعه بی بهره وداستانی ازوی مسطور داشته لکن صاحب بحر المصائب نداستانرا بعاتکه نسبت دهد وگوید عاتکه عمهٔ حضرت سید الشهداء در کربلا کوروکر بود سیما بروایت صاحب بحر المصائب در ذیل مرحمت هاشمیات بمدینه وام صغری وام کبری ورابعه وعایشه که در کتاب

کنزالانساب در جمله بنات کریمه امیرالمؤمنین مذکورند درباب شهادت جماعتی از ایشان شرحی نکاشته است که دیگران متعرض نیستند معصومه که در شهر دمشق شام است وبا حضرت رقیه بنت الحسین دریك بقعه ودو ضریح قریب بهم هستند وآن بقعه متصل ببازار است وچنان دانند که معصومه از بنات محترمه امیرالمؤمنین علیه السلام است وبزیارتش مشرف شوند وانجمله که بدان اشارت رفت نه آنست که امیرالمؤمنین را باین شماره صبیه باشد وتمامت این اسامی و کنی والقاب هریك بیکتن مخصوص آید بلکه می شاید در بعضی کتب اسم را بیرون از کنیت ودر پارهٔ کنیت را بدون اسم ودر بعضی لقب را بیرون از هردو ودر برخی مجتمعا نوشته باشند ودر نظر بینند کان مختلفاً نمودار آید اما همین قدر میرساند که صبایای آنحضرت از بیست تن افزون بوده اند چنانکه ابن اثیر در تاریخ کامل از آن پس که بیست تن را نام میبرد میکوید آنچه ما میدانیم اینجماعت هستند وآنحضر ترا دخترها بوده است که ما نمیدانیم وصاحب نورالابصار میکوید که اولاداناث جناب امیرالمؤمنین علیه السلام به بیست ودو تن میرسند وبا اینصورت تواند بود که پارهٔ اسامی یا کنی والقاب را که منفرداً نکاشته اند متعلق بیکتن باشد مثل اینکه ام جعفر که کنیت جمانه است کاهی منفرداً و کاهی متفقاً و کاهی باجمانه مرقوم داشته اند وام هانی را که کنیت فاخته است دربعضی کتب منفرداً و در پارهٔ متفقا نوشته اند ازینروی دوتن مینماید وام ابیها که کنیت حضرت صدیقه طاهرهٔ فاطمه زهرا صلوات الله علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها است ممکن است برحسب عادت ومناسبت فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز بدان کنیت خوانده باشند وا کنون دوتن مینماید ونیز نفیسه ونقیه ونقیه که ازاوصاف است چنانکه بعضی نوشته اند نفیسه ام کلثوم و در بعضی منفردا نوشته اند ودر کشف الغمه جمانه نفیسة ونقیه را صفت جمانه

انکاشته ونیز تواند بود که تقیهٔ ونقیه یك لفظ باشند وکاتب سهواً کاهی باتای فوقانی وکاهی بانون نوشته باشد وهردو نیز بحسب معنی صحیح است واکنون دوتن راکمان برند ودیکر ام الحسن را سهواً ام الحسین نکاشته باشند ودوتن بدانند ونیز ممکن است درنقل پارهٔ اسامی بنات مکرمات حضرت ولایتمآب صلوات الله علیه وآله بازوجات آنحضرت باشتباه رفته باشند مثل امامه بنت ابی العاص که دختر زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وزوجهٔ امیرالمؤمنین است با امامه یا حمامه مشتبه ودختر آنحضرت شمرده شده باشد ونیز ممکن است پارهٔ اسامی بنات امام حسن وامام حسین و امام زین العابدین وحضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم مشتبه شده باشد مثل فاطمه ورقیه وام الحسن وام الحسین وام سلمه وام کلثوم وسکینه که درجزو اسامی بنات مکرمات ایشان هستند وبروایتی حضرت امام حسین علیه السلام را دختری زینب نام بوده است وبرای رفع اشتباه پارهٔ بصغری وکبری یا کنیت یا لقب یا صفت امتیاز داده باشند واکنون چنان دانند که اینجمله متعلق بحضرت امیرالمومنین علیه السلام است چه سخت بعید مینماید که چند تن از بنات محترمات حضرات ائمه هدی بعصمت خود که غالباً دریك عصر ویکشهر ویك خاندان بوده اند بیك نام وکنیت باشند وکم باشند لابد باید درکنیت ولقب وصفت امتیاز کذارند تا سبب شك وشبهت دیکران نباشد چنانکه دختر های امیرالمؤمنین را ام کلثوم کبری وزینب کبری وزینب صغری یا نفیسه یا نقیة وجز این خوانده باشند تا ممتاز باشند عجب نیست که بنده نکارنده روز یکشنبه بیستم شهر حال که شهر جمادی الآخره سنه یکهزار وسیصد وسیزدهم هجري است در اثنای نکارش این کتاب در دارالخلافه طهران بزیارت امامزاده واجب التعظیم والتکریم حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام مشرف بوده ودرحال قرائت کلمات زیارت نامهٔ قدیم

(نوشته)

نوشته بودند السلام علیك یا زینب التقیة السلام علیك یا ام کلثوم التقیه و با آنچه
این بنده ازروی ظن وگمان اشارت کرد مطابق افتاد ونیز در کتاب اعلام الوری
مسطور است که زینب الکبری وزینب الصغري مکناة بام کلثوم ازحضرت صدیقه
طاهره علیهما السلام پدید شدند آنگاه میگوید که نفیسه که همان ام کلثوم صغری
است وزینب الصغری ورقیة الصغری و ام هانی وام کرام وجمانه مکناة بام جعفر
وامامه وام سلمه ومیمونه وخدیجه وفاطمه از دیگر مادران هستند ونیز میفرمایداز
امامه بنت علی که زوجه صلت بن عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است
نقیه تولد یافت وامامه درسرای صلت وفات فرمود وبا اینصورت تواند بود که نقیه
فرزند امامه را نسبت بعلی علیه السلام نیز داده باشند معلوم باد که طبری درتاریخ
خود میگوید امیرالمؤمنین را پانزده تن پسر بود سه پسر از فاطمه بنت رسول الله
صلی الله علیه وآله حسن وحسین ومحسن علیهم السلام ومحسن درخردی بمرد وهجده
تن دختر داشت زینب الکبری از ام سعید ورقیه از ام حبیبه و ام هانی ومیمونه و
زینب الصغری ورملة الصغري وفاطمه ورملة الکبری وامیه وخدیجه و ام الکرانه و
ام سلمه وجمانه ونفیسه و ام جعفر و اینجمله پانزده تن میشوند که نام برده وگوید
چون امیرالمؤمنین بمرد این هرسه دختر زنده بودند وسوای این هیجده تن دختری
دیگر داشت حارثه نام که از محیاه دختر امرء القیس کلبی که در سه سالگی بمرد و
اینخبر که طبري گوید با جمهور اخبار مخالف است چه هیچ اشارت نکردة است که
امیرالمؤمنین را از فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر پدید شده است وزینب الکبری
را از ام سعید ورقیه را از ام حبیبه شمرده واز ام کلثومی نام نبرده است مگر درآن
سه تن باشد که از هیجده تن مذکور نداشته است وهم نوشته است بعد از وفات
آنحضرت این سه دختر بماندند اما صاحب انوار الشهاده در کتاب خود مینویسد

حضرت امام حسین علیه السلام را خواهری بود که ادمی نام داشت و شرح حال
اورا باین تقریب مینویسد بیان حال ادمی دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام درانوار
الشهاده مسطور است که از بعضی کتب مراثی عربي از ابو مخنف روایت کرده
اند که چون جناب امام حسین علیه السلام را شهید کردند وآنجماعت اشقیا بغارت
خیمهاروی نهادندوهمی تاراج کردندواهل بیت عصمت وطهارت را جامه ازتن باز
کشیدند و پردکیان سرادق عفت وجلالت بهرسوی کریزان و شتابان شدند وناله
وصیحه برآوردند از میانه حضرت امام حسین را خواهری بود ادمی نام دختر
ساعدیه ﴿ وکانت بنتاً عمیاء کفیفة البصر والسمع ﴾ یعنی ادمی دختری بود نابینا و
ناشنوا چون خواستند جامه ازتنش بیرون کشندهمی بکریست وفریاد وناله برکشید
وهمی گفت ﴿ واأباه واأماه و احسیناه یا ربیع الارامل والایتام یا اباه یا علی ﴾
بفریاد برس ای برادرای حسین ای شوهر بیوه زنان وپدریتیمان ای یاد کار رفتکان و
برکذشتکان ای پناه بازماندکان ای فرزند سید المرسلین وای فروز دیده سید اولین
و آخرین واز پس اینسخنان کفت اقوم آیا درمیان شما کسی هست که دراندام او
یکتار موئی از اسلام باشد هیچکس اورا جواب بازنداد دیگر باره فریاد برآورد آیا
درمیان شما هیچ مردی هست از قرشي درینوقت زجربن قیس آواز اورا بشنید
پیش آمد وکفت چه میخواهي اینك من از قریشم باز کوی تاحاجت چیست کفت
مراحاجتی باشد وهمی خواهم برآورده آید کفت ای نابینا آنچه خواهی باز کوی
کفت از خدای میخواهم که مرا برسرجسد برادرم حسین برسانی چه من کورم
وبراو آکاه نیستم آنملعون کفت من تورا باومیرسانم اما باز کوی تورا مقصود چیست
باینکه توزنی پیش نیستی ونابینا میباشی کفت ای زجر برادرم حسین مرابسیار
دوست میداشت وسفرش مرا باهل بیت ودختران وخواهران خود میفرمود که

بامن احسان واکرام بورزند ومرا درمیان خواهران از همه بشتر اکرام میفرمود ﴿ وکان کل یوم یشمنی ویقبل ما بین عیني ثلث مرات ﴾ ومرا هرروز میبوئید ومیان دوچشم مرا سه دفعه میبوسید همیخواهم از دیدارمبارکش زادوتوشه برکیرم وکلوی بریده اش را ببوسم وبااو وداع کنم پیش از کوچ کردن ومردن زجر بن قیس دست آنمخدره را بکرفت وروان شد تابرجسد مطهر امام علیه السلام که درینوقت بدنی بیسرو حرکت ونفس برخاك افتاده بود آورده کفت ای نا بینا اینك برادر تست راوي میکوید آندختر نابینا پهلوی جسد بیسر برادرش بنشست ودست خودرا برکلوی بریدهٔ برادرش برکشید وباصدای بلند صیحه برآورد که ﴿ جعلت فداك مالی اراك جثة من غیر راس ﴾ فدای تو بکردم چیست مرا که تورا بدنی بیسر مینکرم ﴿ یا اخاه اما تنظر الی والی اخواتی وخالاتی وعماتی وبنات اخی سلبوهن الاعداء ﴾ ای برادر آیا نظاره نمی‌فرمائی بسوی من وبسوی خواهران وخالات وعمات ودختران برادر من که ایشانرا دشمنان برهنه کرده اند وبعد از کشته شدن تو حیران وسر کردان مانده اند ای برادر کدام کس متکفل احوال فرزند علیل تو زین العابدین خواهد شد ای برادر کدام کس رعایت حال خواهر وعمهای مراخواهد نمود که بعد از شهادت توبجور روز کار کرفتار شدند ﴿ یااخا ومن لاختك العمیا یدلها علی الطریق اذاتاهت ﴾ ای برادر کدام کس پرستار خواهر نابینای توخواهد بود که چون از راه یاوه شود اورا دلالت نماید ﴿ وامحنتاه واقلة حیلتاه کیف لی برکوب الجمل واناعمیاء صماء ﴾ وای براین محنت وقلت تدبیر چکونه بااین چشم نابینا و کوش ناشنواسوار شترشوم ای برادر کدام کس سر مبارك تورا ازبدن جدا کرد کجاست سرمبارکت تا ببوسم وببویم ای برادرنمیدانستم که روزکار پیش از من تورا بمیراند جان من فدای تو باد ای فرزند محمد مصطفی

ای نورچشم علی مرتضی ای سرور سینهٔ فاطمهٔ زهرا کجاست پدر بزرگوارت حیدر کرّار کجاست برادرت امام حسن مجتبی کجایند شیران بنی هاشم کجایند مسلم بن عقیل وشجاعان بنی هاشم تا بنکرند فرزندان ایشانرا چه بلیتی پیش افتاده است ای برادر کدام کس درکار ما وصایت دادی و کدام کس غیر از تو امورات مارا کفالت خواهد کرد و کدام کس بنی امیه را مکافات خواهد نمود که یتیمی و بینوائی مرا رعایت نکردند ﴿ یا اخاه لیت الموت اعد منی الحیوة ﴾ ای برادر کاش مرگ میتاخت وحیات مرا ناچیز میساخت واز پس اینسخنان فریاد برکشید وناله سخت برآورد واین اشعار بخواند

اسات بقوم اسسوا کل رحمة * واسررت قوماً ابدعوا کل بدعة
وابکیت عمداً عین ال محمد * واضحکت جهلا سن ال امیة
بروحی الذی اضحی بعرصة کربلا * طریحاً جریحاً باکتئاب وغصة
وانصاره صرعی لدیه واله * سبایا عرایا فی ملا عین کفرة
یسوقون عنف بین صرعی وناکل * الی ابن ابی سفیان شرالبریه

وچون از قرائت این اشعار بپرداخت فریادی بلند برزد وخود را برروی آن جسد شریف بنداخت ومدتی در زد ونال کرفت وساعتی بیهوش شد وچون بهوش آمد صد برکشید و عبده واحمداه وا اخاه واحسیناه واقلة ناصراه آنکاه طبانچه بر صورت همی زد وخاک برسر بریخت وعظیم بکریست ﴿ فما تری نفسها الا وهی بصبرة بذن مذ تری حسن ما تکون من النساء ﴾ پس انکاه چشم خودرا روشن وخویشتن را از تهمت زنان حسن ندید وجسد برادرش را برروي خاك افکنده وزجر بن قیس را در آنجا بستده ونیزهٔ در دست اونکریست وسر مبارك آنحضرترا

(برا)

بر فراز نیزه بدید کفت آیا از خدا نمیترسی واز جدم رسول خدا آزرم نداري وبیمناك نیستی که سري را بر سر نیزه نمودي که برسینه زهرا جاي داشت وصاحبش مدتها درطاعت خدایتعالی متواضع ودرعبادت اطمی خمیده بود آنکاه صدای خود را بناله و کریه بلند نمود وهمی کفت داد از غریبي داد ازبی یاری داد از تنهای داد از سر کردانی پس از آن بخواندن این شعر شروع فرمود

لا یشتفی القلب من لطم ومن شجن * ومن نحیب ومن نوح ومن حزن
فلو رایت الذي فینا العدی صنعت * رایت ما یحرق الاحشاء فی البدن

وصاحب بحر المصایب کوید امام حسین علیه السلام را عمه بود که عاتکه نام داشت ونابینا وناشنوا وسالخورده بود چون قتل آنحضرت را بدانست از خدای بخواست تاجان اورا قبض فرمود وانخبر بقبول نزدیکتر است چه از خبر صاحب انوار چنان معلوم میشود که ادمی خواهر بطنی امام حسین علیهما السلام بوده است واینخبر باهیچ روایت موافق نیست ونیز بعضی عبارت که مذکور میدارد دلالت مینماید که ادمی دختر کی خورد سال بوده است وحال اینکه اکر خواهر بطنی آنحضرت بوده از پنجاه سال واکر غیر بطنی هم باشد لااقل از بیست سال افزون داشته ونیز بعضی کلمات ازوی مرقوم میدارد که بحضرت زینب وسکینه خاتون سلام الله علیهما منسوب است ونیز در بعضی کتب عاتکه را از جمله بنات مکرمات جناب سید الشهداء سلام الله علیه شمرده اند اینکونه کلمات اکر بدو نسبت دهند انسب است اما ننوشته اند کور و کر بود والله اعلم

﴿ بیان اسامی امهات آن بنات مکرمات امیر المؤمنین علیه السلام ﴾
﴿ که نه از بطن مطهر صدیقه طاهره اند ﴾

اکنون بنگارش مادرهای آن دختران امیرالمؤمنین علیه السلام که نه از بطن مطهر حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا صلوات الله علیها هستند اشارت میرود پاره مطالب مجهوله آشکار گردد و با آنچه مقصود داریم درمقام خود مفید آید حضرت رقیه از بطن ام حبیب وبقولی ام حبیبه بنت ربیعه تغلبیه است وام الحسن و رمله بقولی أم الحسن و رملة الکبری وام کلثوم از ام سعید بنت عروة بن مسعود ثقفی پدید آمدند ونفیسه وزینب صغری وام هانی وام الکرام وجمانه مکنات بام‌جعفر وامامه وام سلمه ومیمونه وخدیجه و فاطمه رحمة الله علیهن از امهات شتی بعرصهٔ وجود خرامیدند و بروایت دیگر مادر جناب رقیه خاتون سبیه از بنی تغلب بود که ورا صهبا مینامیدند و در ایام خلافت ابي بکر وامارت خالد بن الولید درعین التمر سیر شد و بعقیدت بعضی رقیه خاتون نیز از بطن طاهر حضرت صدیقه طاهره ست چنانکه ازین بخواست خدا مسطور آید ونفیسه وزینب الصغری از ام سعید بنت عروة بن مسعود الثقفیه بودند وام الحسن ورمله ازبطن ام شعیب مخزومیه پدید آمدند و زمخباه دختر امرء القیس کلبیه دختری پدید کردیده درکودکی وفات نمود وبروایتی ام الحسین ورملة الکبری از ام سعید پدید شدند وچون ناقدین اخبار درینجمله نگران شوند مختار را توانند دریابند

—﴿ بیان آن بنات مکرمات که نه از بطن صدیقه طاهره سلام الله ﴾—
﴿ علیها بودند شوهر یافته اند ﴾

در کتاب بحار الانوار مسطور است که رقیه بنت علی علیه السلام را با مسلم بن عقیل نکاح بستند و زینب صغری را با محمد بن عقیل تزویج نمودند و ام هانی را با عبدالله الاکبر بن عقیل کابین بستند و میمونه بنت علی را ونفیسه با عبدالله الاکبر بن عقیل عقد

(کردند)

كردند وزينب صغرى را با عبد الرحمن بن عقيل صداق بستند وفاطمه بنت على را با
سعيد بن عقيل وامامه بنت على را با صلت بن عبد الله بن نوفل بن الحارث بن
عبد المطلب بمزاوجت درآوردند همانا اختلاف وغرايب اين روايت مشهود است
چه در يكجاى مينويسد زينب صغرى را با محمد بن عقيل وگاهى مينويسد اورا با
عبد الرحمن بن عقيل تزويج كردند واين نشايد مگر آنكه آن يكرا كه باعبد الرحمن
تزويج نمودند صغرى باشد يا هر يك را بعد از ديگرى تزويج كرده باشند و اين
نيز بعيد است چه زينب كبرى سلام الله عليها ضجيع عبدالله ابن جعفر است وهم
مينويسد امّ هانى وميمونه ونفيسه راباعبدالله الاكبر بن عقيل تزويج كردند اين نيز
سخت بعيد است چه سه خواهر را دريكزمان نتوان تزويج نمود مگر اينكه بعد از
وفات يا طلاق ومتاركه در مدت مشخصه باشد يا عبدالله پسر عقيل متعدد باشد
ديگر اكبر گويند يا ايشان سه تن نبوده اند چنانكه اشارت رفت ونيز دربحارمرقوم
است كه هشت تن از دختران آنحضرت شوهر يافته زينب الكبرى با عبد الله بن
جعفر وميمونه با عقيل بن عبدالله بن عقيل وام كلثوم صغرى با كثير بن عباس بن
عبدالمطلب ورمله باابو الهياج عبدالله بن ابي سفيان بن الحارث بن عبدالمطلب ورمله باصلت
بن عبدالله بن نوفل بن الحارث و راقم حروف راگمان چنان است كه ممكن است صغرى
يا كبرى باشد وفاطمه بامحمد بن عقيل ضجيع شدند اما عجب آنست كه اينخبر راكه در
جلد نهم ميفرمايد افزون از شش تن را نام نميبرد ممكن است بجاى لفظ سته ثمانى
نوشته شده باشد يا دوتن از قلم ساقط است ﴿ وفى الاحكام الشرعية ونظر النبي
صلى الله عليه وآله الى اولاد على عليه السلام وجعفر فقال بناتنا لبنينا وبنينا لبناتنا ﴾
واما بترتيبى كه بعد از نام جناب زينب الكبرى وام كلثوم كبرى دركتاب ناسخ
التواريخ تاليف پدرم لسان الملك ميرزا محمد تقى اعلى الله مقامه مسطور است باين

صورتست دختر سیم امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه رمله کبری ومادرش ام سعید بود ودرحباله نکاح هیاج بن عبدالله بن ابی‌سفیان بن‌الحارث بن عبدالمطلب درآمد دختر چهارم علی علیه السلام ام‌الحسن مادر او نیز ام سعید است واو درنکاح جعدة بن هبیرة بن ابی وهب المخزومی درآمد وبعد ازجعده جعفر بن عقیل اورا کابین بست وبعد از جعفر عبدالله بن زبیر بن العوامش تزویج نمود دختر پنجم امیرالمؤمنین علیه السلام میمونه است واو بحباله نکاح عبدالله الاکبر بن عقیل بن ابیطالب درآمد و بعد از عبدالله تمام بن العباس بن عبدالمطلب اورا تزویج کرد دختر ششم آنحضرت رقیة الصغری است ومادر او ام حبیبه است اورا مسلم بن‌عقیل بن ابیطالب درحباله نکاح درآورد وبعداز شهادت مسلم برادرش محمد بن عقیل اورا کابین‌بست دختر هفتم زینب الصغری است واورا محمد بن‌عقیل بن‌ابیطالب بکابین آورد وبعد ازمحمد بحباله نکاح فراس ابن جعدة بن هبیرة المخزومي در آمد دختر هشتم امیرالمؤمنین علیه السلام ام هانی است ونامش فاخته بود واو زوجه عبدالله بن‌عقیل بن ابیطالب بود ابوالحسن عمری میگوید عبدالرحمن بن عقیل اورا تزویج کرد دختر نهم امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه نفیسه است مکنات بام کلثوم بود مادرش ام سعید است کثیر بن عباس بن عبدالمطلب اورا بشرط زنی بگرفت وابوالحسن عمری گوید عبدالله اورا کابین بست دختر دهم امیرالمؤمنین سلام الله علیه فاطمه صغری است اورا محمد بن ابی‌سعید بن عقیل تزویج فرمود وابوالحسن عمری گوید اورا ابوسعید بن‌عقیل کابین بست وبعد از ابوسعید بن عقیل زوجه سعید بن الاسود بن ابی‌البختری شد وبعد از سعید بن الاسود منذر بن ابی‌عبیدة بن زبیر بن العوام بحبالهٔ نکاحش درآورد دختر یازدهم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امامه است وامامه در حباله نکاح صلت بن عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب درآمد دختر دوازدهم خدیجه صغری

(است)

است واو بحباله نكاح عبدالرحمن بن عقيل اندر شد وبعد از عبدالرحمن اورا ابو السنابل بن عبدالله ابن عامر بن كريز تزويج فرمود و از نكارش اينصورت پاره مطالب معلوم ميشود وسبب بعضى اختلافات واشتباهات كه درنكارش اين اسامى وكنى والقابست مشهود ميكردد دركامل الزياره ابن اثير وناسخ التواريخ مسطوز است كه امير المؤمنين عليه السلام را دخترى ديكر ازمخباة دختر امرء القيس كلبى بود وبيش وكم سه سال داشت وهنوزش مخرج لام استوار نبود وبجاى لام ذال كفتى واو كاهى ازخانه بيرون ميشد ودر كنار امير المؤمنين عليه السلام مى نشست اصحاب ازو ميپرسيدند كه اخوالت ومادرت ازكدام قبيله اند ميدانست اكركلب كويدكذب خواهد شد ميكفت ووو و و ازين حرف بانك سك را قصد ميكرد يعنى از قبيله بنى كلب است ومردم از فطانتش درعجب ميشدند شاعر راست

ووالدهم سيد الاوصياء * معطى الفقير ومردى البطل

ومن علم السمر طعن الكلى * لدى الروع والبيض ضرب القلل

ولوزالت الارض يوم الهياج * من تحت اخمصه لم تزل

ومن صدعن وجه دنيا هم * وقد لبست حليها والحلل

وكانوا اذاما اضافوا اليه * ارفعهم رتبة فى المثل

سماء اصنفت اليه الحضيض * وبحر قرنت اليه الوشل

در عمدة المطالب مسطور است كه رمله بسراى ابوهياج عبيد الله بن ابى سفيان بن الحارث بن عبدالمطلب بنكاح درآمد وام الحسن درحباله نكاح عبد الله اكبر بن عقيل بن ابيطالب درآمد وبعد از فوت عبدالله درحباله نكاح تمام بن عبدالمطلب اندرشد ورقيه صغرى بسراى مسلم بن عقيل بن ابيطالب عليهم الرحمة بزناشوئى برفت و بعد ازشهادت مسلم رضى الله عنه درحباله نكاح محمد بن عقيل اندررفت وزينب صغرى

بسرای محمد بن عقیل بن ابیطالب در آمد و پس ازوی فراس بن جعدة بن هبیرة المخزومی اورا درحباله نکاح در آورد وفاخته دختر امیرالمؤمنین علیه السلام که اورا ام هانی کنیت است بسرای عبدالله بن عقیل بن ابیطالب وبقول ابی الحسن العمری بسرای عبدالرحمن بن عقیل برفت ونفیسه که اورا ام کلثوم کنیت است کثیر بن العباس بن عبدالمطلب تزویجش نمود و بقول ابوالحسن عمری بسرای سعید بن عقیل بزنا شوئی برفت وپس از سعید بن عقیل در حباله نکاح سعید بن الاسود بن ابی البختري و بعد ازوی درنکاح منذر بن ابی عبیدة بن الزبیر العوام اندرشد و امامه را صلت بن عبد الله بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب تزویج نمود وخدیجه دختر امیرالمؤمنین سلام الله علیه را عبدالرحمن بن عقیل نکاح بست و پس ازوي ابوالسنابل بن عامر بن کریز اورا کابین نمود وصاحب عمدة المطالب میگوید از دیگری بنات مکرمات آنحضرت خبری نیافتیم که بسرای کسی بیرون شده باشد از عنبسته العامری مرویست که جناب فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام چندان روز کار نهاد که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اورا بدید وهم دربعضی کتب نوشته اند که ام کلثوم صغری دختر دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام را عبد الله الاصغر بن عقیل بن ابیطالب تزویج نمود وابنخبر مؤید کلام سابق است معلوم باد که درخواهر های حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه یکی امّ هانی است که نامش را بعضی فاطمه و بعضی فاخته نوشته اند وزوجه هبیرة بن عمرو المخزومی است و از هبیره پسری هانی نام بزاد وبنامش کنیت یافت وخواهر دیگرش جمانه است که ام عقیل کنیت داشته وبروایت ابن اثیر ابو سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب اورا در تحت نکاح درآورده ست دربنصورت ممکن است کاهی دخترهای ابیطالب راسهواً دختر علی بن ابیطالب علیهما السلام نوشته باشند والله اعلم

(بیان)

﴿ بیان اولاد امجاد بنات مکرمات امیر المؤمنین علی علیه السلام ﴾
﴿ که نه از بطن صدّیقه طاهره سلام الله علیهم میباشند ﴾

درجلدنهم بحارالانوار مسطور است که رقیه بنت علی علیه السلام را از مسلم بن عقیل عبدالله پدید شد واز نسل عقیل دروی فرزند بماند واز ام هانی که درسرای عبدالله الاکبر بن عقیل بن ابیطالب بود محمد پدید کشت ودر وقعه یوم الطف شهید شد و فرزند دیکرش عبدالرحمن است واز میمونه زوجه عبد الله الاکبر بن عقیل پسری عقیل نام پدید کشت واز نفیسه که در سرای عبدالله الاکبر بن عقیل بود ام عقیل ولادت یافت وراقم حروف این هردورا یکتن میداند واز این دولفظ یکیرا صفت آندیکر میشمارد و فرزند را هم ام عقیل میداند والله اعلم واز فاطمه بنت علی علیه السلام که درسرای ابوسعید بن عقیل بود حمیده تولد یافت واز امامه بنت علی که در نکاح صلت بن عبدالرحمن بن نوفل بن عبدالمطلب بودنفیسه متولد کشت وامامه در سرای صلت وفات یافت در کتاب اعلام الوری مسطور است که ازرقیه بنت علی علیه السلام که درسرای مسلم بن عقیل بود عبد الله وعلی ومحمد پدید شدند وعبدالله در کربلاشهید شد واز زینب صغری که درسرای محمدبن عقیل بود عبدالله پدیدشد واز فرزندان عقیل نسل دروی بماند واز ام هانی که در سرای عبدالله الاکبر بن عقیل بن ابیطالب بودمحمد و عبد الرحمن پدید کشت ومحمد در وقعه عاشوره شهیدشد واز میمونه که درسرای اکبر بن عقیل بود عقیل پدید آمد واز نفیسه که درسرای عبدالله اکبر بن عقیل بود ام عقیل پدید کردید واز زینب الصغری که در سرای عبد الرحمن بن عقیل بود سعد وعقیل پدید کردید واز فاطمه بنت علی علیه السلام که درسرای سعید بن عقیل بود حمیده تولد یافت واز امامه بنت علی علیه السلام که در سرای صلت بن عبدالله بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب بود نفیسه تولد یافت

وامامه درسرای صلت وفات نمود واز نگارش صاحب اعلام الوری معلوم میشود که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را سه تن دختر بنام زینب بوده یکی زینب کبری که در سرای عبدالله بن جعفر بوده است ودیگر زینب صغری مکناة بام کلثوم که در سرای محمد بن عقیل بود این دو تن از بطن مطهر صدیقه طاهره سلام الله علیها بوده اند دیگر زینب صغری که ازمادر دیگراست که درسرای عبدالرحمن بن عقیل بوده است ودیگر ام کلثوم که درسرای عمر بوده است وچنان معلوم میشود که وی نیز ازمادر دیگر است وهم معلوم میشود که نقیه نام دختر امامه بنت علی علیه السلام است وابن قتیبه درکتاب المعارف گوید زینب کبری دختر زهرا صلوات الله علیها درسرای عبدالله بن جعفر وام کلثوم کبری دخترفاطمه سلام الله علیهما درسرای عمر بن الخطاب بودند وسایردخترهای امیرالمؤمنین علیه السلام سوای ام الحسن که در تحت نکاح جعدة بن هبیرة المخزومی وفاطمه که درحباله نکاح سعید بن الاسود از قبیله بنی الحارث بن اسد بودند درحباله نکاح فرزندان عقیل واولاد عباس درآمدند ومیگوید قاسم بن محمد بن عقیل بن ابیطالب وعبدالله بن محمد بن عقیل وعبدالرحمن بن محمد این هرسه تن از زینب صغری دختر امیرالمؤمنین علیه السلام تولدیافتند ومحمد ورقیه وام کلثوم این سه تن که فرزندان عبدالله بن عقیل بن ابیطالب هستند ازبطن مطهر جنب میمونه دختر امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه پدید آمدند والله اعلم

﴿ بیان مختصری از احوال سعادت منوال سیدهٔ جلیله جناب رقیه خاتون دختر علی علیه السلام ﴾

چنانکه در کتب متعدده مسطور است سیدهٔ جلیله شقیقه عمر الاکبر بن امیر مؤمنین علیه السلام بوده ودرسرای حبیبه صهباء بنت ربیعه تغلبیه از سبایای اهل رده است وبقول صاحب فصول المهمه با عمر الاکبر توام بودند ابوالفرج اصفهانی در

(مقاتل)

مقاتل الطالبین در ذیل شهادت عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب میکوید که مادر عبد اللّه بن مسلم جناب رقیه خاتون دختر علی بن ابیطالب علیهما السلام بود و مادر رقیه ام ولداست وموافق روایتی که از علی بن محمد مداینی وحمید بن مسلم رسیده است عبد اللّه بن مسلم را عمرو بن صبیح در یوم الطف شهید ساخت وآنجناب کاهیکه دست مبارك برجبین شریف داشت تیری بیامد ودست اورا جبهه اش بدوخت ودر کتاب اعلام الوری مسطور است که رقیه بنت علی علیه السلام که اورا رقیه الصغری واز یکی از زنهای امیر المؤمنین را مادر اومیداند در سرای مسلم بن عقیل بود وازوی سه پسر داشت یکی عبد اللّه که دریوم الطف شهید شد ودوتن دیکر علی ومحمد نام داشتند وابن اثیر نیز در تاریخ خود کوید عبد اللّه ابن مسلم که مادرش رقیه بنت علی علیه السلام بود دریوم الطف شهید شد وابو محمد عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری کاتب در کتاب المعارف میکوید از فرزندان مسلم بن عقیل بن ابیطالب دو پسر که عبد اللّه بن مسلم وعلی بن مسلم نام دارند از جناب رقیه خاتون بنت علی بن ابیطالب صلوات اللّه علیه متولد شدند ومیکوید رقیه وعمر بن علی علیه السلام از تغلبیه متولد کشتند وتغلبیه را خالد بن الولید در رده اسیر ساخته وعلی علیه السلام اورا خریداری فرمود بالجمله در بعضی کتب نوشته اند که سیده رقیه خاتون از بطن مطهر حضرت سیده نساء عالمین فاطمه زهراء سلام اللّه علیها بعرصهٔ وجود وپهنهٔ نمود خرامید وصاحب مشارق الانوار کوید این سیده محترمه قبل از بلوغ وفات نمود واز جمله کراماتی که باین مخدره نسبت داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه طیبه تنی از آل یزید باآنحضرت روی نهاد تا بشهادتش رساند دستش در هوا بماند و روانش از تن بیرون شد رفت لکن دراینخبر بی دقت نظر نشاید کذشت چه در کربلا باین نام از بنات

حضرت امیرالمؤمنین از حضرت فاطمه صلوات الله علیهما نام نبرده اند وبچنین داستان سخن نرانده اند وشیخ حسن العدوی میکوید از بنات مکرمات حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها بیرون ازسیده رقیه وخواهرش حضرت زینب کبری درخاك مصر بخاك نرفته باشد همانا درمصر مقبره بنام ایند وخواهر کرامی کوهر زیارتکاه ابیض واسود واصغر واکبراست ودر کتاب نورالابصار درذیل بابیکه در شرح احوال آنانکه از اهل بیت اطهار سلام الله علیهم زیارتکاه مردم مصر هستند مینویسد که سیده رقیه مادرش ام حبیب صهباء تغلبیه است که ام ولدي است که از آن سبایای رده بود که خالد بن الولید درعین التمر برآنان غارت برد وعلی علیه السلام اورا ازخالد بخرید وعمرالاکبرشقیق رقیه وبقولی باهم توامان بودند اماصاحب تحفة الاحباب کوید این بیرون ازصحت است ورقیه بنت علی علیه السلام درآنجا بخاك نرفته بلکه این رقیه را که دراینجا نام برند وزیارت کنند یکتن از زنهای صالحهٔ روزکار بوده است صاحب نورالابصار از لیث بن سعد واز قطنی حکایت کند که رقیة ازحضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها دختر رسول خدای صلی الله علیه وآله تولد یافت وشعرانی روایت کند که رقیه بنت علی علیه السلام در مشهدیست که نزدیك بجامع سرای خلیفه امیر المؤمنین است ودر آنجا دفن شده است وهم جماعتی از اهل البیت بدوی مدفون باشند واکنون آنمکان معروف بجامع شجرة الدر است و این جامع در طرف یسار آنکس واقع است که قاصد زیارت سیده نفیسه است و آنمکانیکه سیده رقیه درآنجاست ازطرف یمین آن میباشد

و این شعر برسنکی که بر در آن بیت است مکتوبست

بقعة شرفت بآل النبی * وببنت الرضا علی رقیة

راقم حروف کوید چنین مینماید که این رقیه از اولاد حضرت امام الامة علی بن

(موسی)

موسی الرضا علیهما السلام باشد ونیز صاحب نور الابصار گوید که برخی از مردم شام مرا خبر گفتند که سیده رقیه بنت علی علیه السلام را در دمشق شام ضریحی است چنان افتاد که هنگامی بدیوار قبر عیبی اوفتاد خواستند تا سیده جلیله را از قبر در آورده قبررا تجدید کنند هیچکس را نیروی این جرات وجسارت نماند واز کمال هیبت وهول قدرت نزول در گور نبود تا شخصی از اهل البیت که اورا سید بن مرتضی میخواندند پدید آمد وبقبر اندر برفت وآن اندام را بجامه که برآن بگذاشته در پیچید وبیرونش بیاورد دختري صغیره بدیدند که بسن بلوغ نرسیده بود ومن ایند استانرا با پارهٔ از فضلای عهد درمیان نهادم او نیز از اوستادان خود بآن نمط نقل کرد ونیز میگوید جمهور مورخین وارباب سیر برآن رفته اند که علی علیه السلام را بیرون از سیده رقیه مذکوره رقیه است که ازحضرت فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه وآله پدید گردیده لکن لیث بن سعد با ایشان درین خبر مخالفت کرده وگوید همین سیده رقیه از حضرت فاطمه زهراء صلوات الله علیها است چنانکه بآن اشارت رفت دهم صاحب نورالابصار نوشته است که از پارهٔ مورخین دیده ام که تصریح مینماید که امیرالمؤمنین علیه السلام را دو دختر که هر دو بنام رقیه بوده است یکیرا رقیه کبری میخواندند واز بطن مطهر صدیقه طاهره کبری فاطمه زهرا سلام الله علیهاست و آندیگر را رقیه صغری مینامیده اند و مادرش ام حبیب است وبا عمر از یك مادر هستند چنانکه از این پیش مسطور شد راقم حروف گوید چنان مینماید که قول اخیر اقوای است چنانکه صاحب عمدة الطالب نیز مینویسد که آنحضرترا دو دختر است یکی رقیه کبری مکناة بام کلثوم که درسرای عمر بن الخطاب بوده آندیگر رقیة الصغری است که در سرای مسلم بن عقیل رفت و بعد از شهادت مسلم درحباله نکاح محمد بن عقیل اندرشد دررساله صبان

مسطور است که سیده رقیه قبل از ادراك سن بلوغ وفات نمود ومحل مقبره اش بعد از سیده سکینه باندك فاصله ایست ازطرف یمین آن کس که بزیارت سیده نفیسه بنت امیر حسن بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام زوجه اسحق بن امام جعفر سلام الله علیه آهنك نهاد در برابر مسجد شجرة الدر است وایمکان را در سالی یکهزار ویکصد وهفتاد وسیم هجری بنیان کرده اند معلوم باد چنانکه در رسالهٔ مسطوره از شعرانی در طبقات الکبری مسطور است که سیده جلیله سکینه بنت الحسین علیهما السلام نزدیك بمزار شریف سیده نفیسه درقرافه درخاك شده ودر طبقات المنادی کوید که درمراغه مدفن دارد شعرانی کوید چون سیده نفیسه بمصر درآمد عمه او سکینه که مدفنش نزدیك بدارالخلافه است وقبل ازوی در مصر اقامت داشت درآنجا شهرتی عظیمه دارد ومردم آنسامان بزیارت آستانش مساعی جمیله بجای آوردند ونذورات نمودند وچون سیده نفیسه بآنزمین اندر آمد شهرتش عظیم تر کردید ومزار سعادت آثارش زیارتکاه صغار وکبار کردید وبآن مکان مقدس حمل نذورات نموده ابن الصباغ در فصول المهمه فرماید که حسن بن حسن بن علی علیه السلام از دو دختر عمش فاطمه یا سکینه بنت الحسین سلام الله علیهم ریکی را خطبه کرد وخواستارشد تا آنحضرت هریك را مناسب شمارد باوی کند رد وحسین علیه السلام فرموده همانا دخترم فاطمه را از بهر تواختیار کردم چه بمادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله اشبه است شبهارا بجمله بعبادت وروز را بروزه میبرد در جمال مانند حورالعین است امّا سکینه در حضرت خدای تعالی مستغرق دارد مرد را بکار نباشد وکروهی نوشته اند سکینه درحبالهٔ نکاح پسرعمش عبدالله بن حسن اندر شده از آن پس که عبدالله در یوم الطف شربت شهادت نوشید شوهرهای دیکر از پی یکدیکر یافت واسم آنحضرت را

(در الصفحه)

درالسنه وافواه بفتح سین و کسرکاف دانسته اند امّا صاحب قاموس بصیغه تصغیر بضم سین وفتح کاف نوشته است وهم دررساله مسطوره نوشته است که آنچه در متن شعرانی کبری است با آنچه نکارش یافت مخالف است چه درآنجا کوید آن سکینه که در محل مذکور دفن شده است خواهر امام حسین علیه السلام است و بعد ازآن کوید معروف چنانست که سکینه دختر امام حسین میباشد نه خواهر آن حضرت چه صاحب فصول المهمه درجمله بنات مکرمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سکینه نام مذکور نداشته است لکن در کتاب تهذیب الاسماء واللغات متن شعرانی راتأیید کند وکوید سکینه بنت الحسین علیه السلام اسمش امیمه وبقولی امینه وبروایتی آمنه است بااهل خویش بدمشق درآمد وازآنجا بمدینه طیبه رفت وبقولی دیکر باره بدمشق باز شد وقبر منورش در آنجاست لکن خبر صحیح که جمهور راویان اخبار برآن رفته اندآنست که حضرت سکینه سلام الله علیها در مدینه طیبه وفات فرمود وهم صاحب مشارق الانوار کوید اول کسیکه از اولاد علی علیه السلام بمصر درآمد سکینه بنت الحسین بن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم بود وازآن پس بمدینه بازکشت راقم حروف کوید تفصیل حال سعادت منوال سکینه سلام الله علیها این بندهٔ حقیردر مجلدات مشکوة الادب مسطور داشته حاجت باعادت نمیرود صحیح همانست که درمدینه طیبه وفات نمود ودرهمان مکان و اکرنه درمکه معظمه بخاك رفت وآمدن آنحضرت بمصر بعید مینماید و نیز معلوم نیست که از ازواج آنحضرت کسی بمصر شده باشد تا در مصاحبت شوهر سفر فرموده باشد والله اعلم

﴿بیان نسب شریف حضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم﴾
﴿از طرف باشرف پدر صلوات الله علیهم﴾

وهو امیرالمؤمنین وسید الوصیین وامام المتقین علی بن ابی طالب واسم ابیطالب و بروایتی لقب آنجناب عبد مناف بن ابي الحارث عبد المطلب وهوشيبة بن هاشم و هوا بو فضله عمروبن عبد مناف واسمه المغیره و کنیته ابوعبد شمس ولقبه قمر وهو ابن قصی واسمه زیدو کنیته ابوالمغیره بن کلاب ویکنی ابو زهره ابن مرّه ویکنی ابا یقظه بن کعب ویکنی اباهصیص بن لویّ ویکنی ابا کعب بن غالب ویکنی ابا تیم بن فهر ویکنی ابا غالب بن مالك و کنیته ابوالحارث بن نضر ویکنی ابا یخلد یکنی بابیه یخلد و اسم النضر قیس بن کنانه و یکنی اباالنضر بن خزیمه ویکنی ابا اسد بن مدرکه واسمه عمرو ویکنی ابابدیل وقیل ابو خزاعه بن الیاس و کنیته ابوعمرو بن مضر بن نزارو کنیته ابو ایاد وقیل ابو ربیعة بن معد بن عدنان واین نسب مبارك تا بعد نان محل اختلاف نویسندگان نیست وازآن بعد محل اختلاف عمده است ازین روی رسول خدای صلی الله علیه وآله قول نسابین را از عدنان ببعد تصدیق وتجویز نفرمود وراقم حروف نیز تا بانمقام که متفق علیه علمای انساب است مسطورداشت در کتاب امالی صدوق علیه الرحمه مسطور است که از حسن بصری روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه برمنبر بصره صعود دوفرمود ﴿ایها الناس انسبونی فمن عرفنی فلینسبنی والا فانا انسب نفسی﴾ ا ... هر کس بر نسب من بدرستی دانا نیست بگویم و باز نمایم من زید بن عبد مناف بن عامر بن عمرو بن المغيرة بن زید بن کلاب هستم اینوقت ابن الکوا بپای جست و گفت ای شخص ما تورا جز باین نسب ندانسته ایم که تو علی بن ابیطالب بن عبد مطلب بن هشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب هستی فرمود ایمرد فرومایه همانا پدرم مرا زید نامید بنام جدش قصی واسم پدرم عبد مناف بود و کنیتش که ابوطالب بود بر نام وی غلبة یافت ونام عبدالمطلب عامر بود ولقب براسم غلبه یافت

(واسم)

واسم هاشم عمرو بود ولقبش برنامش غلبه یافت واسم عبد مناف مغیره بود ولقب براسم غلبه یافت واسم قصی زید بود وعرب اورا مجمع نامیدند چه او ایشانرا از بلد الا قصی بمکه فراهم ساخت ولقب او قصی براسم غلبة یافت والعلم عند الله والراسخین فی العلم

بیان نسب مبارك حضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم

﴿ ازجانب امهات مادری وپدری سلام الله علیهم ﴾

مادر گرامی گوهر حضرت امیرالمؤمنین وسید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه جناب عصمت مآب فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است جلالت قدر وشرافت مقام این یکتا صدف بحر امامت ویکانه کوکب چرخ ولایت ازآن برتر است که درحیز تحریر وچنبر تقریر اندرآید واز آن روشنتراست که خواستار توضیح وتلویح کرد وهمان فخر ومباهات اورا بس که آن امانت را که آبای علوی وامهات سفلی از حملش بیچاره ماندند حامل کشت واول هاشمیهٔ که با هاشمی تزویج یافت و ازوی عالم اکبر نمایشکر کشت اوبود وآنموجود را که جمله موجودات بطفیل وجود او وسرمایه بود اوست بنمود ومظهر خدای وبرادر رسول خدایرا ظاهر نمود و در بدایت اسلام بادراك خدمت خیرالانام کامیاب شد وحلیه مسلمانیرا از پس ده تن بر تن کرد وچون زمان ارتحالش فرا رسید رسول خدا صلی الله علیه وآله را وصی ساخت وحضرت رسول ازوی مقبول داشت وبروی نماز کذاشت وقمیص مبارکش را بروی کفن ساخت وچون درخاك نهادند باوی بقبر اندر شد وکور را بخابگاه خود پرنور داشت واورا بستود وفات این مهد علیا وستر کبری وخدر عظمی در سال چهارم هجری روی داد ومدفن شریفش بروایت ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین در روحا مقابل حمام ابی قطیفه است در عمدة الطالب از آنجناب

عفت نصاب مرویست که در آنهنگام که ببار ولایت وحمل امانت حامل بودم اگر بقانون دیگران سجده اصنام را در کارگاه اندیشه ارتسام میدادم آن جبین مبارك پای برشکم من باز نهادی وپشت برپشتم چنان بیفکندی وچنان در نافگاه وپشتم تعرض ورزیدی که بگرد آنکار که نشابست نتوانستم گشت چنانکه صالح القیسی البصری در جمله اشعاري که گوید اشارت نماید .

فربما رامت سجوداً کالذی * کانت مراراً من قریش قد تری
وهی به حاملة فیغتدی * منتصباً بمنعها عما تشا

وبروایت صاحب مقاتل الطالبین مادر این سیده روزگار نامش فاطمه است که نیز بحبی شناخته است واو دختر هرم بن رواحة بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی است ومادر حبی حدیه بنت وهب بن ثعلبة بن واملة بن عمرو بن سنان بن محارب بن فهر است ومادر حدیه فاطمه بنت عبید بن منقذ بن عمرو بن معیص بن عامر بن لوی است ومادر فاطمه سلمي بنت عامر بن ربیعة بن هلال بن اهیب بن ضبة بن حرث بن فهراست ومادر سلمی عاتکه بنت ابی همهمه واسم ابی همهمه عمرو بن عبد العزی بن عامر بن عمیرة بن ودیعه بن الحارث بن فهراست ومادر عاتکه تماضر بنت بنی عمرو بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی است ومادر تماضر حبیبه وهی امة الله بنت عبد یالیل بن سالم بن مالك بن حطیط بن جشم بن قسی بن منبه بن منهله است واو ثقیف است ومادر حبیبه فلانه بنت مخزوم بن سامة بن صبیح بن وائله بن نضر بن صعصعة بن ثعلبة بن کنانة بن عمرو بن قین بن فهم بن عمرو بن قیس بن غیلان بن مضر است ومادر فلانه ریطه بنت یسار بن مالک بن حطیط بن جشم بن ثقیف ومادر ریطه کلبه بنت قصیة بن سعد بن بکر بن هوازن است ومادر کلبه حبي بنت حارث ابن نابغة بن عمیرة بن عوف بن نضر بن

(معوية)

معویة بن بکر بن هوازن است ومادر جناب ابیطالب بروایت ابن اثیر فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمرو بن مخزوم بن یقظه است ومادر فاطمه بروایت صاحب عمدة الطالب دختر عمرو بن عمران بن مخزوم ومادر او یخمر بنت قصی بن کلاب بن مره ومادر یخمر سلمی بنت عام بن عمیرة بن ودیعه بن الحارث بن فهر ومادر او عاتکه بنت عبدالله بن وائله بن طرب بن عایذ بن یشکر بن الحارث وهو عدوان بن عمرو ومادرش عمره بنت مضر بن عامرالطرب بن عدوان ومادرش هند بنت صهیب بن قیس بن فیر بن سعد بن فهم بن عمرو بن قیس بن غیلان ومادرش زینب قیس بن فهم بن عمرو بن قیس بن غیلان است ومادر ابو الحارث عبدالمطلب سلمی بنت عمرو بن زید الخزرجیة النجاریه است ومادر ابو نضله هاشم عاتکه دختر مرة السلمیه میباشد ومادر ابوعبد شمس عبد مناف حبی بضم های مهمله وتشدید بای موحده دختر حلیل بن جیشة بن سلول بن کعب بن عمرو بن خزاعه وحلیل بضم حاء مهمله وفتح لام اولی وحبیشه بضم حای مهمله است ومادرابوالمغیره قصی فاطمه دختر سعد بن سیل واسمه جبر ابن جماله بن عوف است وسیل بفتح سین مهمله ویای مثناة تحتانی است ومادر ابو زهره کلاب را هند دختر سریر بن ثعلبة بن الحارث بن فهر بن مالك نام باشد ومادر ابو یقظه مره را محشیه دختر شیبان ابن محارب بن فهر میدنا میدند ومادر ابو هصیص کعب ماریه دختر کعب بن الاقین بن جسر القضاعیه است وجسر بفتح جیم وسکون سین مهمله ودرآخر رای مهمله است ومادر ابو کعب لوی عاتکه دختر یخلد بن النضر بن کنانه است واین عاتکه اول عواتکی است که ار قبیله قریش در شمارامهات معظمات حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بودند چنانکه در ذیل اسامی عواتك مذکور است ومادر ابو تیم غالب لیلی دختر تیم بن مرة دختر حرث بن تیم بن سعد بن هذیل است و

بمادر ابو غالب فهر جندله بنت عامر بن الحارث بن مضاض الجرهمی است ومادر ابو الحارس مالك عاتکه بنت عدوان وهو الحارث ابن قیس غیلان ومادر ابو یخلد نضر واسمه قیس بن کنانه بره دختر مرة بن طابخه باطای مهمله وبعد از الف بای موحده وخای معجمه خواهر تیم بن مره است ومادر ابو النضر کنانة بن خزیمه عوانه بنت سعد بن قیس غیلان بقولی هند دختر عمر بن قیس است ومادر ابو اسد خزیمة بن مدرکه سلمی بنت اسلم بن الحاف بن قضاعه است ومادر ابو هذیل مدرکة بن الیاس خندف وهی لیلی دختر حلوان بن عمران ومادر خندف ضربه دختر ربیعة بن نزار است ومادر ابو عمرو الیاس بن مضر رباب دختر جندة بن معد است ومادر مضر بن نزار سوده بنت عك است از رسول خدای صلی الله علیه وآله مروی است ﴿ لا تسبوا مضر وربیعة فانهما مسلمان ﴾ ومادر ابو ایاد نزار بن معد معانه دختر جوشم بن جلهمة بن عمرو بن جرهم است ومادر معد بن عدنان مهده دختر اللهم بن حلجب بن جدیس وبقولی ابن طسم است ومادر عدنان چنانکه در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ مسطور است بلها است که نسب بایعرب بن قحطان میرساند

—— بیان نسب مبارك حضرت زینب خاتون سلام الله علیها ——

﴿ ز جانب امهات وجدات مادر فرخنده اثر ﴾

والدهٔ ماجدهٔ یند وکوهر دریای عصمت وطهارت ودو کوکب آسمان عفت و خدارت حضرت ولایت آیت وایة الله العظمی جناب صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها بیان مراتب جلالت ومنزلت این دری در بحر نبوت وامامت وصدف دری ولایت ووصایت در صفحه آفرینش کنجایش ندارد وهمین قدرش بس که برخی در رتبت امامت وجمعي حافظ ودایع نبوتش شمارند اکر او نبودی علی را کر علی نبودی اورا زوجی نبودی وازین نمود آید که هردو یك نورند و

تکمیل هریك با آن یك معلق است و کمال هردو بکمال هردو محقق ونمود آفرینش بوجود هردو منسق وصفحات زمین وطبقات آسمان بطفیل وجود ایشان مرتب ومطبق صلوات الله وسلامه علیها وعلی ابیها وعلی بعلها وبنیها من الغسق الی الفلق و مادر بتول عذراء وانسیهٔ حوراء جناب عفت مآب سترعظمی خدیجه کبری سلام الله علیها است که بوجود مبارکش اسباب نمود وقوت اسلام فراهم شد وحامل نور ائمهٔ انام کردید وقابل مقبول ایزد علاّم شد وآن ودیعه را که آسمان بآن آسمانی و جهان بآن جهانی نتوانست برتافت برداشت وبطهارت وعصمت بکذاشت واین صدف بحر نبوت وامامت دختر خویلد بن سعد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب ابن مرّة بن کعب بن لؤیّ بن غالب بن فهراست ومادر خدیجه مکنات بامّ هند فاطمه بنت زائدة الاصم ابن هرم بن رواحة بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لؤیّ است ومادر فاطمه هاله بنت مناف بن الحرب بن منقذ بن عمرو بن مصیص بن عامر بن لؤیّ میباشد ومادر هاله عرقه وهی فلانه بنت سعید بن سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب بن لؤیّ است وازین روی اورا عرقه نامیدند که از عرق و عطر وخوی اوبوئی بسیار خوش بردمیدی وبدنی فربه داشت وچون عرق کردی بوی مشك وعبیر بمشام برنا وپیر درآمدی ومادر او عاتکه دختر عبدالعزی بن قصی است ومادر عاتکه مذکوره خطباست که ریطة الصغری باشد وهي بنت کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن لؤیّ ومادر خطبا ماریه وبقولی قیله بنت حذافة بن جمح است ومادر اولیلی بنت عامرالجبار بن عینان واسمه الحرث بن عبدعمرو بن عمرو بن نویّ بن ملکان بن اقصی از جماعت خزاعه است ومادرش سلمی بنت سعد بن کعب بن عمرو از قبیله خزاعه است ومادرش لیلی بنت عابس ابن الظرب بن الحرث بن فهر بن مالك بن النضر بن کنانه است ومادر او سلمي بنت لوی بن غالب است ومادر اولیلی بنت

محارب بن فهر است ومادر او عاتکه بنت مخلد بن النضر بن کنانه است ومادر عاتکه وارثه بنت الحرث بن مالك بن کنانه است ومادر او ماریه بنت سعد بن زید منات بن تمیم است اما صاحب عمدة الطالب را در نکارش این نسب مبارك با آنچه در اینجا مسطور کردید اختلاف است بالجمله ابو الفرج در کتاب مقاتل الطالبین کوید خدیجه صلوات الله علیها پیش از آنکه با سرور کائنات سر بر بستر نهد باد و تن شوی هم بوی کشت یکیرا عتیق بن عائذ بن عبدالله بن عمر بن مخزوم میکفتند وازوی دختری بزاد که اورا هند نام بود وجناب خدیجه بنامش ام هند لقب یافت وچون عتیق بمرد ابو هاله بن النباش ابن زرارة بن وقدان بن حبیب بن سلامة بن عدی بن حرزة بن اسید بن عمرو بن تمیم آنحضرت را الیف فراش کردید وپسری ازوی بیاورد که اورا هند نامیدند از حسن بن علی علیهما السلام در ضمن حدیثی مشهور که در صفت رسول خدای صلی الله علیه وآله مرویست روایت است فرمود ﴿ سئلت خالی هند بن ابی هاله عن صفة رسول الله صلی الله علیه وآله ﴾ چه هند وصاف آن حضرت بود معلوم باد در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که خدیجه علیها السلام از عتیق فرزندی آورد که جاریه نام داشت واز ابو هاله دو فرزند آورد یکی هاله ودیکر هند وابو الفرج چنانکه مذکور شد از هریك فرزندی نوشته وهر دو را هند دانسته ویکیرا دختر وآندیکر را پسر شمرده است وصاحب قاموس در مادهٔ بنش میکوید ابو هاله زوج خدیجه والد هند بن ابی هاله ودر ماده هول میکوید وابو هاله وابنه هند وهند را دریکجای پسر ودریکجای دختر خوانده است وبا این اختلاف معلوم میشود روایت صحیح در ناسخ التواریخ است چه یك زنرا از دو شوی در زمن خود دو فرزند بیکنام بعید مینماید مکر اینکه یکی وفات کرده باشد وصاحب فصول مهمة کوید حضرت خدیجه پیش از آنکه رسول خدایش درحبالهٔ نکاح

(در)

درآورد در تزویج عتیق بن عائذ بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بود گفته اند دختری اروی بزاد وآن دختر مادر محمد بن صفی المخزومی است وبعد از عتیق ابوهاله هند بن زرارة التیمی اورا تزویج کرد وهند بن هند ازوی متولد شد و پس ازوی رسول صلی الله علیه وآله خدیجه را تزویج فرمود وخدیجه را از آنحضرت فاطمه زهرا و قاسم وعبدالله وام کلثوم وزینب ورقیه سلام الله علیهم اجمعین متولد گشتند والعلم عندالله تعالی بالجمله نوشته اند چون جناب خدیجه بشرف مزاوجت رسول خدای صلی الله علیه وآله افتخار یافت چهل سال روزگار برشمرده بود وچون سه سال قبل ازهجرت بدیگر سرای خرامید شصت وپنج سال از عمر مبارکش بپای رفته بود ومورخین عظام براینقول اتفاق دارند اما صاحب فصول المهمه گوید بیست وهشت سال از سنش گذشته بود که رسول خدایش تزویج فرمود وراقم حرف را گمان چنان است که درین قول کمتر نویسند با صاحب فصول المهمه اتفاق نماید مگر اینکه ثمان وثلاثین بثمان و عشرین سهواً نگارش رفته باشد ومقصود ابن الصباغ سی و هشت سال بوده مکشوف باد چنانکه اشارت رفت در اسامی وچگونگی احوال اجداد رسول خدای وامهات ایشان تا بآدم صفی علیه السلام اختلافات عمده است ازنیروی عنان قلم ازنگارش آن انعطاف یافت ونیز شرح حال این اجداد امجاد و امهات سعادت آیات در کتب عدیده تواریخ واخبار خصوصا در مجلدات کتب مستطاب ناسخ التواریخ برحسب تقاضای مقام مشروحاً ومبسوطاً مذکور و مرقوم است واز آنچه درین کتاب بنگارش آن گذارش رفت تا پردهٔ مقاصد معمول آید برافزون حاجتمند تحریر وتقریر نبود وگرنه بعون الله تعالی بشرح حال افراد ایشان رجالاً ونساءً قدم مینمود

—— بیان بعضی اختلافات که درکتب مورخین ومحدثین درنه ——

﴿ و کنیت حضرت زینب خاتون علیها السلام مشهود میشود ﴾

ازین پیش درشرح اسامی و کنات بنات مکرمات حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه باخبار متعدده وعقاید مختلفه که درینباب رفته باشارت شد هم اکنون پاره اختلافات دیگر شروع مینماید تا در اینطالب حالت انحصاری حاصل وحقیقت مطلب نیکتر مفهوم وبخواست خداوند متعال پاره شبهات مرتفع گردد در کتاب عمدة المطالب باین ترتیب مسطور میشود رقیة الکبری را مقدم مینویسد ومیگوید رقیة الکبری کنیتش ام کلثوم واز بطن مطهر حضرت صدیقهٔ طاهره سلام الله علیهاست وبسراي عمر بن الخطاب بزناشوئی برفت چنانکه ازین پس انشاء الله تعالی مذکور میشود لکن در کتاب فصول المهمه و کشف الغمة بعد از زینب الکبری بام کلثوم الکبری اشارت وبهمان کنیت قناعت میکند ودر نورالابصار میگوید ام کلثوم کبری قبل از رحلت رسول خدای صلی الله علیه وآله تولد یافت وبسرای عمر بن الخطاب شد وبعد از ام کلثوم زینب الکبری را نام میبرد ومیگوید زینب الکبری شقیقة حسن وحسین علیهما السلام میباشد بعد میفرماید رقیه شقیقه عمر اکبر است وازینکلام معلوم میشود که ام کلثوم کبری را رقیه نام نیست ورقیه از بطن مبارك حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها نمیباشد وابن اثیر درتاریخ الکامل ونیز در بعضی کتب دیگر زینب الکبری را برام کلثوم الکبری مقدم مینویسد و عمر بن علی ورقیة بنت علی را شقیق یکدیگر مینگارند اما از کتاب نورالعین که بابی اسحق اسفراینی منسوب است ازین عجب تر آنست که برخلاف جمهور مورخین شرحی مبسوط مینکارد که چون پس از شهادت حضرت علی بن ابیطالب امیر مؤمنین صلوات الله علیه معویه متولی امور مملکت گردید ومدتی در مدینه طیبه با اهل بیت رسول خدای صلی الله علیه وآله وجماعت بنی هاشم بکمال تکریم واحسان

(میرفت)

میرفت ودر رعایت جانب امام حسین علیه السلام خصوصا هیچ فرو گذاشت نمیکرد پس از چندی تجهیز سفر بدید باعساکر خویش روی براه نهاد وامام حسین و برادران واولاد آنحضرت واولاد برادران آنحضرت وجمله عشیرت واقربای آنحضرت را بتمامت باخرد بکوچید ودر دمشق بخلافت وسلطنت درآمد امام حسین وبرادران وبرادر زادکان وجمله خویشاوندان آنحضرت رجالاً ونساءً صغاراً وکباراً در دمشق جای داشتند ومعاویه با ایشان بکمال اکرام برفتی وهیچکس را برحسین علیه السلام مقدم نداشتی وایشانرا برتخت خویش جای دادی وبعطا های وافر مرفه داشتی وچون زمان مرکش فرا رسید ویزید را بوصیت کرفت در رعایت جانب حسین علیه السلام واقربای آنحضرت فراوان بکفت ویزید جمله را بپذیرفت لکن پس از مرك معویه بآن وصایا نکران نشد وبا آنحضرت جز از روی اسائت نرفت وعطایای ایشانرا باز کرفت چند انکه آنحضرت کوفته خاطر شد ونزد خواهرش سکینه آمد وباهر دو دیده اشکبار فرمود ایخواهر مارا بمکه یامدینه باید رفت برو آنحکایت باسکینه بکفت سکینه کفت ای برادر مارانزد یزید مقامی نیست لکن رای چنانست که از یزید رخصت بخواهیم وبراه خویش شویم آنحضرت فرمود ایخواهر من نیکورائی است ودرساعت برخاست ودوات وقرطاس وقلمی ازنحاس بخواست واز عزیمت خود وحرکت بجانب مدینه برنکاشت واجازترا بمیل اوحوالت داد یزید پاسخی سروبداد وآنحضرت نامهٔ یزیدرا نزد خواهرش سکینه بیاورد وسکینه عرض کرد مارا کوچ بده همانا خدای تعالی ازیزید وجزاو برما رحمتش افزونست و آنحضرت ایشانرا بکوچانید وبمدینه طیبه درآورد وابواسحق درضمن محاورات جز سکینه نام نمیبرد ونیز چون از نامهای اهل کوفه ومأمور شدن جناب مسلم بن عقیل علیهما الرحمه بیان میکند میکوید آنحضرت درساعت برخاست ونزد خواهرش

سکینه آمد واز خبر مردم کوفه وعراق ومراتب ظلم یزید وابن زیاد علیهما اللعنه نسبت بایشان ومکاتیب اهل کوفه و استدعای قدوم مبارك آنحضرترا ومامور فرمودن آنحضرت مسلم بن عقیل را بفرمود جناب سکینه خاتون اشکش جاری شد وعرض کرد ای برادر خدایتعالی اشك دیدکان تورا جز درمقام خشیت ازحضرت احدیت جاری نفرماید ای برادر من هما نا اکنون وقت سفر کردن نیست واینك ما تهیه دیده ایم وشهر محرم فرامیرسد وبدان اراده هستیم که این عاشورا را در بیت الله بپای بریم وآنوقت دوازدهم شهر ذیقعد بود ونیز باآنحضرت عرض کرد که ای برادر بیا تادرعرفه توقف کنیم وازآن پس ادراك یوم النحر نموده پس عاشورا را در بیت الله الحرام بکذرانیم ونیزمن سفر درین اشهر حرام را بفال میمون ندانم چه از رسول خدای جد خویش شنیدم میفرمود خون حسین را در محرم الحرام بخواهند ریخت پس ای برادر درنك فرمای تا محرم الحرام این سال بکذرد تا دل من ازلئام دشمنان تو آسایش کیرد آنحضرت فرمود ایخواهر من نیز اینکلام را از جد خود رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم ﴿ ولکن لا فایدة فی الکلام ﴾ چه اهل کوفه وعراق مرا بخدای وپدرم وجدم سوکند داده اند که در همین سال حضور شوم واکر نشوم امن در یوم الزحام درحضرت خدای مخاصمت بورزند پاسخ ایشان در حضور ملك علام چه کویم وشاید آن محرم جز محرم این سال باشد وشاید حسین غیر ازمن باشد تصدیقاً لجدّي علیه السلام واکر من باشم مرا باآنچه تقدیر شده چه تو انبست بپای شود تجهیز مارا ببین ودر تمامت امور بر خدای توکل جوئیم سکینه خاتون عرض کرد ای برادر درنك فرمای تا آن نشان وعلامتی که نزد من موجود است وبر ریختن خون تو دلالت دارد جبرئیل از جانب پروردکار بیاورده بنکرم فرمود آن امارت چیست عرض کرد هما نا

(جبرئیل)

جبرئیل امین علیه السلام بحضرت جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه وآله با مشتی
از خاك سفید بیامد وعرض کرد ای محمد این خاکرا برگیر پسرت حسین
از ینخاك خلق شد وخون او براین میریزد وچون زمان قتلش نزدیك شود اینخاك
سرخ میگردد وخون تازه از آن میچکدای برادر من جدت آنخاك را از جبرئیل
بگرفت وبفاطمه زهرا بداد ومن از حضرت فاطمه بگرفتم وباخویش بذخیره بداشتم
اکنون ساعتی صبر فرمای تا آنخاکرا بنگرم بحال خود باقی است یا رنکش بگشته
است پس بپای خواست وآنخاکرا از آنجا که پنهان کرده بود برآورد ومانند عقیق
سرخش بدید که همی خون تازه از آن میچکید ودر خدمت حسین علیه السلام شد
وعرض کرد باینخاك بنگریا اباعبدالله چون امام حسین علیه السلامش بدید فرمود
لاحول ولا قوة الا بالله انا لله وانا الیه راجعون اما ایخواهر من اگر اینکار از روز
ازل بر من مقرر است چه کار میتوان کرد ولا بدردی مینماید والا مرکله لله هم
اکنون مارا ساخته راه بدار چه مشیت وتدبیر مخصوص بخداوند باشد اینحال بر
خواهرش سکینه بسی دشوار گشت وبدو پای برخاست واشکش بر چهره اش
روان گردید واین شعر بخواند

الا ان شوقی فی الفؤاد تحکما ٭ ودمعی جری یحکی من الوجد عندما

فلما تهیا للمسیر رکابهم ٭ فقلت لعینی بدلی الدمع بالدما

الی آخرها وچون سکینهٔ از قرائت اشعارش بپرداخت بپای شد و سوی عبد الله بن
الزبیر روی نهاد واورا دستان باز نمود وبعد از آن مرحبی از مخاصمت ابن زبیر با
حضرت امام حسین علیه السلام مینگارد ونیز در بعضی موارد شعری منسوبست نیز
از سکینه مرقوم میدارد که میگوید الا یا اخی و این شعر معلوم میشود که سکینه
خواهر آنحضرت است هم با بعد از خبر بردن این خبر مشهور نیست چه اولا در

صبایای جناب امیرالمؤمنین بسکینه نام خبر شعرانی در طبقات الکبری اشارت نکرده واگر هم بوده است در مقامات در نیامده است دیگر اینکه بودن معاویه در مدینه ومکه وحرکت دادن او امام حسین علیه السلام واقربای آنحضرت را بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام با خویشتن بجانب دمشق هیچ خبر موافق نیست چه معویه خود نیز در آن اوقات که امیرالمؤمنین شهید در دمشق زخمدار گشت دیگر اینکه هنگام وصایای معویه با یزید باتفاق جمهور مورخین امام حسین علیه السلام در مدینه جای داشت ودر زمان شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام همه وقت از پدرش خبر شهادت خودرا می شنید وامام حسین که قلب عالم امکانست چگونه باخواهرش سکینه آنگونه میگوید ومی شنود ومیگرید ودر اخبار جدش آنگونه سخن میکند ودر مقام تردید برمیآید با اینکه در عالم ذر باینخبر واقف وتمامت انبیاء واولیای خدا آگاه بودند دیگر آنکه آن تربت نزد جناب ام سلمه بود وتا آنحضرت شهید نشد حمرت نگرفت وخون از آن نچکید دیگر آنکه عبدالله بن زبیر راکدام کس نوشته است باآنحضرت برادر رضاعی است چه در زمان تولد حضرت سید الشهداء علیه السلام از سه سال کمتر نداشت وعلاوه بر این سخن درآنست که سید الشهداء از پستان مادرش بنالید بلکه رسول خدایش بپرورید تاچه رسد که از پستان دیگری شیر بنوشید دیگر آنکه عبدالله بن زبیر در زمان امام حسین دارای کدام امارت وریاست بود که درخدمت آنحضرت اظهار حیات تواند ودر حفظ وحمایت آنحضرت آنگونه بیانات کند بلکه تاآنحضرت در مدینه جای داشت چنان در تحت الشعاع حشمت ومطاعیت وعظمت وبرتری آن حضرت افتاده بود که وجودش با عدم مساوی بود چنانکه راقم اینحروف شرح این جمله را درکتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرقوم داشته ام و

در اینجا باعادت حاجت نیست واینجمله نیز که در اینمقام مرقوم افتاد برای آنست که اگر بعضی کسانرا که در تتبع اخبار بهرهٔ کامل نباشد چون بچنین خبر نظر کنند در مقام حیرت واشتباه دو چار نمانند بالجمله از جمله اخبار چنان برمی آید که حضرت زینب از ام کلثوم مهین تراست چنانکه از وقایع عاشوره از مجاری حالات سفر شام واغلب مکالمات نیز چنین مستفاد میشود لکن از آنخبر که در بیت الاحزان از کتاب سرورالشیعة نقل مینماید که حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها در ضمن وصای خویش بعلی علیه السلام عرض کرد آنچه از اموال من سهم من میشود بام کلثوم بده وبعضیرا بفقراء بده که سودش بمن عاید شود چنان میرساند که جزوی دختری دیگر نبود وایخبر سخت بعید است چه عامه مورخین متفق هستند که حضرت صدیقه را دو دختر از علی علیه السلام بدید شد ونیز از آنخبر که جناب ام کلثوم بر حضرت صدیقه ندبه کرد ونیز پاره اخبار کثیره که ازین پس انشاء الله تعالی درمقام خود در توضیح میشود باز نموده آید که جناب ام کلثوم از حضرت زینب خاتون مهین تر باشد یا اینکه ام کلثوم کنیت همان زینب کبری باشد والله اعلم

﴿ بیان پارهٔ روایات که در تولد جناب زینب خاتون وام کلثوم ورقیه خاتون علیهن السلام رسیده است ﴾

جمله آثار ونقلهٔ اخبار وعلمای نسابه در کتب خویش بمده وسال وزمان ولادت بنات مکرمات حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها از روی مبین وتوضیح اشارت نموده اند تاتقدم وتاخری صریح وزمانی معین مبین کرد وهمین قدرسبط ابن جوزی درکتاب تذکره خواص الامه میگوید حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را باین ترتیب فرزند بود حسن وحسین وزینب وام کلثوم صلوات الله علیهم نخست حسن پس از حسن حسین و بعد از حسین زینب ام کلثوم سلام الله علیهم

پدید شدند وازین کلام معلوم شد که حضرت ام کلثوم بعد از جناب زینب خاتون تولد یافته واز نگارش جمهور مورخین ومحدثین معلوم میشود که ایشان قبل از رحلت رسول خدای صلی الله علیه وآله بجهان خرامیدند واز آنخبر یکه در اغلب تواریخ مسطور است که چون حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها بدرود زندگانی فرمود وامیرالمؤمنین صلوات الله علیه بدن مبارکش را باهفت جامه کفن کرد وخواست آن اندام مطهر را در جامهٔ زیرین بپیچیده دارد ندا در داد ای ام کلثوم ای زینب ای سکینه ایفضه ای حسن ایحسین تقدیم مادر خود را حاضرشوید که ازین پس دیدارش جز در بهشت میسر نخواهد شد معلوم میشود که حضرات مطهرات چندان کودك نبوده اند که در خور خطاب نباشند واز اینکه از ظهور جزع و سوکواری ایشان چیزی نگارش نداده اند ونیز در دیگر اوقات حیات صدیقه طاهره خبری از ایشان که دلالت بر شمردگی روزگار نماید یاد نکرده اند معلوم میشود بس خرد سال بوده اند مع ذلك مراتب اولاد امام وذریه خیرالانام را بادیگر مردم قیاس نتوان کرد ونیز در مقامات اظهار جزع ومصیبت وماتم زدگی و رزیت گاه تواند بود که بطفل شیرخوار خطابی که در خور کبار است صادرشود ونیز در پارهٔ کتب در انخبر اسم سکینه مسطور نیست چنان مینماید که صحیح نیز همین باشد چه حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها را ببرون از حضرت زینب وام کلثوم دختری نبوده مگر بپاره روایات که رقیه نامی را مذکور داشته اند چنانکه مسطور شد وخادمه آنحضرت هم فضه خاتونست ونیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در زمان حضرت صدیقهٔ طاهره زنی دیگر نبوده است که دختری سکینه نام از وی باشد وخادمهٔ آنحضرت هم جناب فضه خاتون است مگر اینکه از اقرب بانسوانی باشد که بآن خاندان مبارك اتصالی داشته باشد وپارهٔ نویسندگانرا

(گمان)

گمان رفته باشد که وی دختر صدیقه طاهره صلوات الله علیها ست ازین روی پارهٔ اخبار ومقالات را بوی منسوب داشته باشند الله یعلم

﴿بیان بعضی اخبار و احادیث که در تولد جناب زینب خاتون وام کلثوم سلام الله علیها وارد است﴾

در کتاب مستطاب کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه درآنجا که ازحضرت فاطمه زهرا علیها السلام حدیث میراند میفرماید ﴿ولدت الحسن والحسین من فخذها الایمن وزینب وام کلثوم من فخذها الایسر﴾ یعنی حسن وحسین علیهما السلام را از ران راست وزینب وام کلثوم را سلام الله علیهما از ران چپ بگذاشت وحاج شیخ محمد علی کاظمینی علیه الرحمه مؤلف کتاب لسان الواعظین وحزن المؤمنین وسرور المؤمنین است در کتاب سرور المؤمنین از نبات قدر وجلالت مرتبت حضرت عصمت آیت زینب خاتون سلام الله علیها حکایت همی کند که در آنزمان که حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها باین گوهر بحر عصمت وطهارت حامل بود رسول خدا صلی الله علیه وآله دریکی از اسفار رهسپار بود چون زینب سلام الله علیها بعرصه وجود خرامید حضرت صدیقه طاهره بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام پیام فرستاد که چون پدرم در سفر است این دختر را نام بگذار فرمود من بر پدرت سبقت نجویم صبوری فرمای که آنحضرت بزودی مراجعت میفرماید وآن نام که صلاح بداند میگذارد وچون سه روز بگذشت رسول خدای مراجعت فرمود بر حسب آن رسم که معمول بود از نخست بسرای فاطمه زهرا درآمد امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله خداوند دختری بدخترت عطا فرموده است نامش را معین فرمای فرمود اگرچه فرزندان فاطمه اولاد من هستند لکن مر

ایشان با پروردکار عالم است منتظر وحی میباشم درینحال جبرئیل نازل شد وعرض کرد خدایت سلام میرساند ومیفرماید اینمولود را زینب بنام چه این نام را درلوح محفوظ نوشته ایم رسول خدای حضرت زینب را طلب کرد وببوسید وفرمود وصیت میکنیم حاضرین وغایبین امت را که اینـدختر را بحرمت پاس بداوید همانا وی به خدیجه کبری مانند است معلوم باد که علی علیه السلام جز در سفر تبوك یکی دو سفر در تمامت اسفار رسول خدای صلی الله علیه وآله ملازمت داشت ودرین سفر چون جبرئیل علیـه السلام با پیغمبر خبر داد که مسلمانان راجنك نخواهد رفت وکروهی از منافقان میعاد نهاده بودندکه اکر سفر رسول خدای طولانی یا آنحضرت را شکستی افتد سرایش را بغارت سپارندوعشیرت وعیالش را از مدینه بیرون لاجرم رسول خدای علی علیه السلام را بفرمان یزدان در خلیفتی خود بمـدینه بکذاشت تا منافقان از اندیشه خویش باز شوند ومردمان بدانند که خلافت ونیابت پیغمبر بعد از آنحضرت با علی علیه السلام مخصوص است واین سفر در سال نهم هجرت بود وازان پس پیغمبر راغزوهٔ نیفتاد وچون مراجعت فرمود هنوز از شهر رمضان المبارك سال نهم هجری روزی چند بجای مانده بود وبااین تقریر میتوان کفت ولادت باسعادت حضرت زینب خاتون سلام الله علیها در شهر رمضان المبارك سال نهم هجری مقارن یام مراجعت رسول خدای صلی الله علیه وآله از سفر تبوك بوده است در کتاب بحرالمصایب از کتاب ریاض المصایب منقول ومسطوراست که چون صدیقه طاهره بجناب زینب کبری سلام الله علیها حمل یافت روزتاروز بسموم هموم واقسام غموم وانواع سقام وآلام دو چار بودی چون تولد یافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بحجره طاهره در آمد در آنحال امام حسین علیه السلام که بسن طفولیت بود بخدمت پدر بشتافت وعرض کرد ای پدر بزرکوار همانا خداوند کردکار خواهری بمن عطا

(فرموده)

فرموده چون علی علیه السلام این سخن را بشنید اشك دیدهٔ مبارکش بر دیدار همایونش روان کشت حسین علیه السلام از مشاهدت اینحال ملال کرفت واشك از دیده برخسار آورد وعرض کرد ای پدر آیا سبب این اندوه چیست واین کریستن بر کسیت فرمود ای روشنی دیده زود باشد که سر این کریستن آشکار واثرش نمودار آید چون روزی چند بر کذشت حضرت فاطمه زهرا بعلی مرتضی صلوات الله علیهما عرض کرد ای حجت بر اهل سماء وارض آیا در تاخیر تسمیهٔ این دختر غرض چیست فرمود ایفاطمه همانا اختیار با احمد مختار است پس فاطمه زینب را بحضور مبارك آنحضرت آورده وداستانرا بعرض رسانید رسول خدایرا دیده پر آب کشت وقنداقهٔ آنمظلومه را در کنار آورده دیده ودیدارش را میبوسید ومیکریست در اینحال جبرئیل از جانب یزدان فرود کردید تحیت وسلام براند وعرض کرد خدایت سلام میرساند وی فرماید ای حبیب من نام ایندختر را زینب بکذار آنکاه جبرئیل کریان کردید رسول خدای پرسید این کریه چیست عرض کرد یا رسول الله همانا این دختر از آغاز زندکانی تا پایان روزکار درین سرای ناپایدار بی رنج وعنا ودرد وبلا نخواهد زیست بلکه یکسره با محنت وآلام ایام بخواهد بود کاهی بدرد مصیبت تو مبتلا وکاهی در ماتم مادرش وکاهی در سوك پدرش وکاهی بدرد برادرش حسن مجتبی دوچار خواهد بود وازین جمله فزونتر بمصائب کربلا ونوائب دشت نینوا کرفتار میشود چندانکه مویش سفید وقامتش خمیده خواهد کردید چون اینخبر مکشوف شد اهل بیت اظهار اندوهناك واشکبار شدند وهم در آن کتاب مسطور است که روزی رسول خدای صلی الله علیه وآله درمسجد بودند جناب سلمان از ولادت حضرت زینب بشارت آورد پیغمبر بکریست وفرمود ای سلمان جبرئیل از جانب خدای جلیل مرا خبر آورد که مصیبت اینمولود غیر معدود باشد تا بآلام کربلا

پایان گیرد وهم درآنکتاب مسطور است ﴿ روي ان زينب بنت علی بن ابيطالب عليهما السلام لما تولدت اخبر بذالك رسول الله صلی الله عليه وآله فجاء سيدالانبياء صلی الله عليه وآله منزل فاطمة الزهراء عليها السلام وقال لها يا بنية ائتنی بنتك المولودة فلما احضرتها اخذها وضمها الی صدره الشريف ووضع خده المنيف الی خدها فبکی بکاء عالياً وسال الدمع علی محاسنه جارياً فقالت فاطمة لماذا بکائك لا ابکی الله عينيك يا ابتا فقال يابنتا يافاطمة فاعلمي ان هذه البنت بعدك وبعدی ابتليت علی البلايا ووردت عليها مصائب شتی ورزايا ادهی ﴾ يعنی روايت کرده اند که چون جناب زينب خاتون دختر علی بن ابيطالب عليهما السلام پای بپهنهٔ نمودنهاد در حضرت رسول خدای صلی الله عليه وآله معروض داشتند آنحضرت بمنزل فاطمه زهرا صلوات الله عليها درآمد وفرمود ای دخترك من دختر تراکه بتازه تولد یافته بمن آور چون زينب خاتون را حاضر ساخت رسول خدای اورا بگرفت وبر سينه مبارك بر گرفت وصورت مبارك برصورتش برنهاد آنگاه بلند بگريست چندانکه اشك مبارکش بر محاسن شريفش روان گشت فاطمه عليها السلام عرض کرد ای پدر این گریه از چیست خدایت نگریاناد فرمود ایدختر من ایفاطمه دانسته باش که بعد از تو وبعد از من این دختر دوچار بليتها شود و مصيبتهای گونا گون و رزيتهای رنگارنگ بروی چنگ درافکند راوی ميگويد درانحال فاطمه صلوات الله عليها بگريست و ز آن پس عرض کرد ای پدر ثواب آنکس که بروی وبرمصايب او بگريد چيست رسول خدای صلی الله عليه وآله فرمود ﴿ يا بضعتی وقرة عينی ان من بکی عليها وعلی مصائبها يکون ثواب بکائها کثواب من بکی علی اخويها ﴾ ای پرهٔ تن وروشنی دیده من همانا هرکس برزينب وبر مصايب او بگريد ثواب گريستن و مانند اجر وثواب کسی است که بر دو برادر او حسن وحسين گريه کنند

(۴م)

﴿ ثم سماها زينب عليها السلام ﴾ از پس اينكلمات كه رسول خداى صلى الله عليه و آله با فاطمه زهرا بپاى بردنام آنمظلومه را زينب نهاد ونيز درين كتاب مسطور است كه جناب زينب خاتون سلام الله عليها درايام كودكى با برادرش امام حسين عليه السلام چنانش انس ومحبت بود كه جز در آغوش و دامان آنحضرت سكون وآرام نميكرفت و بهرهنكام كه درخدمت امام حسين عليه السلام بودى يكسره ديده بر ديدارش داشتى وديدار از ديدارش فرو نكذاشتى وساعتى از حضور مباركش دورى نتوانستى واكر دور شدى بكريستي وايحال بدانمقام پيوست كه روزى حضرت فاطمه زهراء درخدمت رسول خداى عرض كرد اى پدر شكفت محبتى بيرون از نهايت كه درميان زينب وحسين ظاهر است چنانكه بى ديدار حسين شكيب نياورد اكر ساعتى بوى حسينرا نشنود جانش بيرون شود چون رسول خداى صلى الله عليه وآله اين سخن را بشنيد آه دردناك بركشيد واشك ديده بر چهره روان كردانيد وفرمود اى روشنى چشم من اين دخترك من زينب باهزار كونه رنج و تعب دو چار وبانواع مصايب وبلا كرفتار خواهد شد چندانكه انشاء الله درين كتاب در موارد خود مسطور كردد

﴿ حكايت تزويج جناب ام كلثوم عليها السلام با عمر بن الخطاب ﴾

در كتاب قاموس اللغه مسطور است كلثوم بضم اول وسكون لام وضم ثاى مثلثه و واو ساكنه وميم آنكس را كويند كه چهره اش فربى و پر كوشت باشد لكن بيرون از ترشروئى بلكه نيك روى باشد ونيز در تحفة الاحباب كويد كلثمه بمعنى نيك صورتيست بالجمله دركتاب ناسخ التواريخ واستيعاب در ذيل صواحبات رسول خداى صلى الله عليه وآله از جناب ام كلثوم دختر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ياد كرده اند ودر جمله صواحبات مسطور داشته اند و زو وفرزندش زيد ورقيه كه

از عمر بن الخطاب پدید آورد واسم برده اند لکن از جناب زینب خاتون دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شمار صولجانات نام نبرده اند با اینکه زینب دختر رسول خدا را صلی الله علیه وآله مرقوم داشته اند واز اینخبر مفهوم میشود که جناب ام کلثوم علیها السلام میبایست از حضرت زینب خاتون سالخورده تر باشد و نیز خواستکاری عمر ام کلثوم را مؤید این مطلب تواند شد چه اگر زینب خاتون مهین تر بودی بایدا ورا عمر خطبه کند ومعلوم نیست در آنوقت عبدالله بن جعفر حضرت زینب را تزویج کرده باشد وبالجمله صریح نتوان کرد والعلم عندالله تعالی در کتاب عمدة الطالب مسطور است که رقیة الکبری مکنات بام کلثوم را بسرای عمر بن الخطاب بطریق زنا شوئی فرستادند وعمر بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام پیام کرد که از رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم میفرمود هر حسبي ونسبي بر روزکار قیامت قطع میشود مکر حسب ونسب من همانا مرا از آنحضرت حسبي است دوست میدارم که بشرف نسب نیز نایل شوم وام کلثوم را خطبه کرد وعلی علیه السلام ام کلثوم را باوی تزویج فرمود وعباس بن عبد المطلب باجازت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام متولی امر تزویج شد وعمر را از جناب ام کلثوم پسری پدید آمد که زیدش نامیدند واوبا مادرش ام کلثوم بیکوقت جهانرا بدرود کردند وبرهر دو تن نماز بکذاشتند وبعد از هلاك عمر عون بن جعفر بن ابیطالب جناب ام کلثوم را در حباله نکاح در آورد وچون عون بدیکر سرای راه بر کرفت برادرش محمد بن جعفر آنحضرترا شوهر کشت سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص کوید عمر بن الخطاب در زمان خلافت خویش جناب ام کلثوم را خطبه کرد امیر المؤمنین علیه السلام امتناع ورزید وفرمود ام کلثوم کودکست وهم اورا نامزد برادر زاده ام پسر جعفر کرده ام اینکار برعمر دشوار کشت عباس بعلی علیه السلام

عرض کرد اورا با عمر تزویج فرما چه ازوی سخنی شنیده ام که اگر مسؤل اورا
با جابت مقبول نداری فتنه بخواهد انگیخت لاجرم علی علیه السلام اورا با عمر
تزویج فرمود و عمر گفت درین امر جز پیوستن شرافت حسب رسول خدای
صلی الله علیه وآله را باجلالت نسبش مقصودی نداشتم وهم سبط ابن جوزی گوید
جدم در کتاب المنتظم گوید علی علیه السلام ام کلثوم را بعمر فرستاد تا بدو نگران
آید عمر از روی ملاطفت دست برساق پایش بسود اما ابن جوزی گوید اینکار
هرگز نشاید وبس قبیح مینماید چه اگر جناب ام کلثوم کنیزکی بیش نبود اینمعاملت
روا نبود وانگهی لمس اجنبیه باجماع مسلمانان جایز نیست چگونه عمر را بچنین نسبت
منسوب توان داشت ونیز گوید آنچه مارا بروایت آورده اند اینست که چون علی
علیه السلام با عمر پیام داد که ام کلثوم خرد سال است گفت اورا بمن فرست
امیر المؤمنین علیه السلام اورا بعمر فرستاد وهم جامهٔ با او فرستاد وام کلثوم را
فرمود با عمر بگوی پدرم باتو میگوید آیا این جامه از بهر تو صلاحیت دارد چون
ام کلثوم نزد عمر شد عمر بدقت نظر در وی بنظاره شد وگفت با پدرت عرضه
دار آری چون ام کلثوم بخدمت باز شد عرض کرد ای پدر ﴿ لقد ارسلتنی الی
شیخ سوء لقد صوب النظر فی حتی کدت اضرب بالثوب انفه ﴾ همانا مرا بنزد پیری
نکوهیده بفرستادی که چنان بدقت در من نظر همی کرد که خواستم آنجامه را بر بینی
او برزنم واز آن پس ام کلثوم را زید بن عمر زاد متولد شد وچون عمر بقتل رسید عون
بن جعفر اورا تزویج نمود لکن ازوی فرزندی نیاورد وبعد از وفات عون برادرش
محمد بن جعفر اورا کابین بست وبعد از وی برادرش عبد الله بن جعفر آنحضرت را در
حبالهٔ نکاح در آورد وام کلثوم از سرای عبد الله بن جعفر بسرای آخرت رخت بربست
ام کلثوم همان حضرت زینب خاتون باشد که ام کلثوم کنیت داشته و تصریح مینماید که

این حضرت زینب که ام کلثوم کنیت داشته وبسرای عمر رفته از زوجات دیگر امیر
المؤمنین است نه از حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها که بلا تردید در سرای
عبد الله جعفر بوده است چه معلوم نیست که عبد الله بمزاوجت هر دو دختر امیر
المؤمنین علیه السلام افتخار داشته باشد امااز اینکه سبط ابن جوزی نمینویسد که عبدالله
را از ام کلثوم فرزندی پدید شده بیرون از غرابت نیست چه حضرت زینب را
چنانکه معلوم آید از عبدالله بن جعفر فرزند اناث و ذکور بوده است دیگر اینکه گوئیم
وی ام کلثوم صغری بوده است در جلد دویم از کتاب دوم وجلد چهارم از کتاب
دویم ناسخ التواریخ مسطور است که در سال هفدهم هجری عمر بن الخطاب بحضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد وام کلثوم را از بهر خویشتن خواستاری نمود این
سخن در خاطر علی علیه السلام ثقلی بزرگ بیفکند وفرمود ام کلثوم هنوز کودکست نه
هنگام آن است که اورا بشوهر فرستند عمر گفت یا ابا الحسن من آرزومندم که بدین
کرامت مخصوص شوم چندانکه هیچکس را چندین آرزو نباشد علی علیه السلام
فرمود من اورا تزویج کنم وبسوی تو فرستم تا اگر در خور اینمقام باشد تورا باشد
و ام کلثوم را عقد بست بسرای عمر فرستاد وچهار هزار درهم در کابین او
مقرر گشت عمر بدیده مهر وحفادت دروی نگران شد ودست فرابرده جامه از
ساقش یکسو کشید ام کلثوم غضبناك شدوفرموداگر نه آن بودی که امیرالمومنین
بودی بینی تو در هم بشکستم وبروایتی فرمود چشم تورا برمیکنم واز نزد عمر بیرون
شد وحضرت حیدر بیامد وعرض کرد مرا بنزدیك پیری نکوهیده کیش فرستادی
فرمود یفرزند وشوهر تست باجمله روز دیگر گاهیکه مهاجر وانصار نزد عمر
حاضر شدند گفت مرا ترحیب وترجیب گوئید ومبارکباد فرستید گفتند سبب
چیست گفت ام کلثوم دختر علی را کابین بستم چه سمعت رسول الله صلی الله علیه

(وآله)

وآله يقول كل نسب وسبب وصهر منقطع يوم القيمة الا نسبي وسببي وصهري فكان لى به النسب والسبب واردت ان اجمع اليه الصهر ﴾ از رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم میفرمود هر نسبی وسببی وصهری در روز قیامت قطع میشود مگر رشته خویشاوندی ودامادی من همانا من از قبیله قریشم خویشاوندی من با رسول خدای استوار است خواستم بدامادی آنحضرت شرافتی دیگر بدست کنم پس ام کلثوم دختر علی را تزویج نمودم وشمارا واجب است که مرا تهنیت گوئید وعمر را از جناب ام کلثوم فرزندی پدید شد که اورا زید نام کردند وذوالهلالين میگفتند وزید با مادرش در یکروز وفات کردند وبروایت ابی محمد در کتاب الامامه امیر المؤمنین علیه السلام ام کلثوم را باعمر تزویج وکابین بست ولکن چون صغیره بود نتوانست باوی بطریق مضاجعت شود وپیش از آنکه مضاجعت نماید مقتول گشت اما این روایت چندان محل عنایت نتواند بود چه ام کلثوم درآنوقت از بیست سال کمتر نداشته است مگر اینکه این ام کلثوم صغری است که نه از بطن فاطمهٔ زهرا است وبعد از عمر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ام کلثوم را باعون بن جعفر تزویج نمود و بعد از عون ضجیع محمد بن جعفر شد وصاحب نور الابصار گوید ام کلثوم کبری قبل از وفات رسول خدای صلی الله علیه وآله بجهان آمد وعمر بن خطاب ورا تزویج نمود وزید الاکبر ورقیه را از عمر بزاد و ام کلثوم و پسرش زید در وقت واحد بمردند وابن عمر بر ایشان نماز بگذاشت وچون معلوم نشد کدامیک بیشتر وفات کرده اند هیچیک وارث آن یک نشد وحکم توارث معلوم نگشت وبروایت پاره از نقله اخبار ومحدثین حضرت ام کلثوم که زوجه عمر بن ... رقیه را از عمر بزاد در زمان سعادت توامان حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه در مدینه طیبه از دار فانی بجنان جاودانی خرامید ووفات او وپسرش در یکروز اتفاق افتاد وتتمه

وتاخری در موت مادر وپسر مشهود نیامد تا بر توارث حکم شود ودر جنازه آنمخدرهٔ محترمه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام حضور داشتند وجماعتی از مشایخ بزرك واعیان آن زمان چون ابن عباس وعبدالله بن عمر وابوهریره حاضر شدند وبفرمان امام حسن علیه السلام عبدالله بن عمر در نماز تقدم کرفت ودر حال نماز جنازه زید را بطرف امام نماز وجنازهٔ ام کلثوم را بجانب زید نهادند و کفتند سنت بر این جاریست که مرد بر زن مقدم باشد واز این اخبار معلوم میشود که ام کلثوم بنت علی علیه السلام که در یوم الطف وسفر شام با اهل بیت خیرالانام همراه بوده از بطن صدیقه طاهره علیها السلام نیست بلکه همان ام کلثوم صغری است که مادرش ام سعید بنت عروه ثقفی است وهم آن روایت که آورده اند که بعد از هلاك عمر ام کلثوم را امیر المؤمنین علیه السلام بسرای خود آورد وبشوی دیکر اشارت نکرده اند مؤید همین است که در زمان امام حسن علیه السلام وفات نموده واینکه بعضی نوشته اند که جناب ام کلثوم را سفیر قسطنطنیه در مجلس یزید بدید وبشناخت وخود را در حضرتش شناخته داشت نتوان بصحت همعنان آورد چه این نویسنده خود در جای دیکر بطوری بابن داستان لب میکشاید که حضرت ام کلثوم علیها السلام زوجه عمر در این مجلس حضور نداشته است چنانکه هم اکنون بآن دو نکارش کذارش میرود همانا مسطور داشته اند که سروش کشیش اعظم مصر که در شهر اسکندر به جای داشت بامپراطور قسطنطنیه هیرا کلیوس نوشت اکر امپراطور دو شهزه خویش داددرس را بشرط زنی بعمر بن الخطاب باز دهد تدبیری براندیشم که ممالکت مصر دیکر باره درتحت تصرف این سلطنت اندر آید واین سخن از آن میکذاشت که اورا با عمرو بن العاص فاتح مصر طریق ودادو اتحاد بر کشاده بود هیرا کلیوس در پاسخ نکاشت که عمر را چون ام کلثوم

(که)

که در جهانش انباز نیست زوجه همراز است چگونه بمصاهرت من دمساز آید
چون این داستان در آستان پسر خطاب مکشوف گشت از بهر آنکه بر پادشاه روم
معلوم افتد که اورا چگونه زوجه کرامی و نژاده وارجمند وآزاده و با جلالت قدر و
نبالت منزلت است وهرگز ممکن نخواهد گشت که دختر قیصر باوی همسر وباعمر هم
بستر آید باجناب ام کلثوم گفت پاره اشیای نفیسه ومقداری عطریات از جانب خود
از برای دختر وزن قیصر بارمغان روان دار آنجناب نیز از آنجمله بعنوان هدیه
بفرستاد زوجه هیرا کایوس نیز عقد مرصعی بتوسط یکتن از بزرکان ودانشمندان
درکاه که اورا بتریکودس مینامیدند بحضرت ام کلثوم علیها السلام تقدیم نمود ابن
اثیر در تاریخ الکامل در ضمن وقایع سال بیست وهشتم هجری مینکارد درین سال
بروایتی جزیره قبرس بدست معویه مفتوح گشت وجماعتی از اصحاب کبار رسول
مختار صلی الله علیه وآله نیز در این غزوه باوی همراه بودند واز آنجمله ابو ذر و
عبادة بن الصامت وزوجه اوام حرام ابوالدرداء وشداد بن اوس بودند همانا ازآن
پیش چون عمر بن الخطاب در زمان خلافت خویش بیمناك شد که مسلمانانرا از
نوشتن دریا آسیبی برسد بمعاویه نوشت که از سپردن این سفر اندیشه بر کبر واز
آنسوی ملك روم نیز از غزو باز نشست ونامهٔ از در مهر ومودت بعمر بر نگاشت
وخاطرش را مستمال همی خواست ازین سوی نیز از طریق دوستی ووداد راه بر
کشادند وجناب ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام که زوج عمر بن الخطاب
بود پارهٔ طیب وعطریات وبعضی اشیای نفاسه که مرزنانرا بارمغان در خوراست
بدستیاری برید بزوجه قیصر فرستاد برید آنجمله را بزن قیصر باز رسانید ملکه
روم نیز از تحف آنمملکت اشیای نفاسه بحضرت ام کلثوم تقدیم نمود واز آنجمله
عقدی فاخر مرصع بجواهر زواهر بود وچون برید باز کشت وآن ارمغان بدیع

راکه صنیع قوة دانش ونیروی بینش بود از حضور عمر بگذرانید عمر آنجمله را ماخوذ داشت ومردمانرا بصلوة جامعه بخواند چون انجمن شدند از اند استان راز بر کشود بجمله کفتند این جمله در از ای آن ارمغا نیست که جناب ام کلثوم از بهر همخوابه قیصر بفرستاد هم اکنون بدو اختصاص دارد وهیچکس را حتی تورا حقي وبهرهٔ نیست چه زوجه قیصر نه اندر شمار مردم ذمی است تا خواهد بدستیاری این اهدای هدیه از در آشنائی ومداهنت بیرون شود بلکه از مردم دارالحرب است وپاره دیکر معروض داشتند هما نا ما همواره یکدیکر را بارسال متحف ومهدی یاد ودلشاد کنیم تا بپاداش برخوردار شویم عمر چون این سخنانرا بشنید بر اینجمله ندید و کفت این رسول فرستاده ایست از مسلمانان واین برید نیز برید مسلمانان است از نیروی بر مسلمانان کران همی افتد که این عقد را بر صدر او بنکرند پس بفرمود تاهدیهٔ زوجه قیصررا به بیت‌المال بردند وام کلثوم را باندازه بهای آنچه بزن قیصر فرستاده بود بداد بالجمله نوشته اند چون روزکار معویه بپایان رسید وارکان حشمتش راضعیفی بزرك نمایان کشت وسی هزارتن ازمردم عرب درکنار قسطنطینه بقتل رسیدند ومعویه نیز برمرك خویشتن بیقین آمد صلاح در صلح بدید واز تحف نفیسه بدرکاه ملك روم بفرستاد کنتانیتن پادشاه روم نیزهمان‌سفیر سابق را که درعهد عمر بمدینه فرستاده بودند برای انجام این امر بدرکاه معویه روانه داشت بتریکو دس سفیر ملك روم را درپای تخت شام چندان مدت اقامت بطول انجامید که معویه بدیکرجهان سفیرکشت وبسرش یزیدپلید برجایش برنشست ورسول روم درآن مرز وبوم ببود تا واقعه هایله کربلا پیش آمد واسرای اهل بیت اطهار را بمجلس یزید نابکار درآوردند سفیر روم در اینمجلس حضور داشت چون‌آن جماعت را آنکونه دو چار بند وزحمت وحالت ضعف ومشقت بدید سخت

(کوفته)

کوفته خاطر کشت و کفت اینطایفه از چه مردم باشند کفتند از عرب کفت از کدام قبیله کفتند بنی هاشم کفت آنسر بریده که بر وساده یزید است از کیست کفتند از رئیس این اسیران ونامش حسین بن علی است که بر خلیفه روزکار باغي کردید کفت کدام علی کفتند داماد پیغمبر ما کفت همانا یکتن از دختران علی زوجه عمر بن الخطاب بود کفتند آری اینوقت یزید روي باو کرد و کفت مکر زن زوجه عمر بن خطاب را بشناسی کفت آری کاهیکه خدمتش را دریافتم از ملکه ما فزونتر بود یزید کفت برادر همان زوجه عمر دختر علی در عراق برمابشورید حکمران عراقش بقتل رسانید واینك اهل بیت اورا اسیر کرده بشام فرستاده است سفیر کفت سوکند باخدای اکر از حضرت عیسی علیه السلام فرزندی مانده بود اورا پرستش میکردیم این پاره چوبی را که میکویند صلیب آنحضرتست قیصر ماسالها با مملکت ایران رزمها داد تا باز کرفت شما با فرزند زادکان پیغمبر خود چکونه اینمعاملت بپای میبرید کرفتیم مردی ازین قوم سر بسرکشی برآورد وشمارا عقیدت برآن رفت که صلاح در قتل او بوداین اطفال صغیر وزنهای عاجز را کناه و تقصیر چیست هم اکنون من چکونه با عهد ومیثاق شما باطمینان خاطر باشم با اینکه شما را با خدای وپیغمبر خود اعتقاد نیست همانا اسیران شما را بهرزمان بقسطنطنیه درآورند اکر چند چون بردکان درمعرض خرید وفروش اندر آرند لکن ما بایشان بکمال مهر وحفادت میرویم بهر حال شمارا درفضول عهد نامه مقرر است که بهر سال باجی بقسطنطنیه بفرستید وهشتصد تن از سرای عیسوی بما روان دارید اکنون این اسیرانرا درازای آنان بامن کذارید تا بقسطنطنیه کوچ دهم وازین رنج وزحمت باز رهانم یزید ازینکلمات بر آشفت و اورا دشنام کفت وخاطر برآن برنهاد که آنعهدنامه را باطل کند ورسول را تباه

کرداند جماعتی از دانشمندان پیشگاه اورا منصرف ساختند وپاره دلایل برشمردند تا یزید باوی از در عطوفت واستمالت درآمد ازپس روزی چند اورا باکمال توقیر واحترام بپای تخت روم باز فرستاد وازین سفیر روایت کرده اند که گفت آنسخنان من بطوری در یزید کارگر گردید که رؤس مطهره را بقبرستان دمشق بفرستاد تا مدفون ساختند واسیرانرا بخوردنی وپوشیدنی نوازش کرده رها ساختند وروزی چند از آن پیش که از شام بیرون آیم در چند مجلس مردیرا که با آن اسیران بود نگران همی شدم که با یزید ملاقات همی کردیکی روز درمسجدی که درجنب سرای یزید بود بروساده که یزید برآن می نشست اورا نشسته دیدم لکن زحمت سفر و مشقت شدید چندانش رنجور ونزار داشته ومزاجش را ازدرجه صحت واستقامت برتافته بود که هیچم گمان نرود که پس از بیرون شدنم در قید حیات باقی مانده باشد معلوم باد که در روایت دیگر که همین راوی مذکور میدارد مینویسد آن سفیر که عقد مرصع را برای ام کلثوم بمدینه حامل بود در اینوقت که دیگر باره بدر بار یزید بیامده بود ام کلثوم را در دمشق بدید خویشتن را درحضرتش شناخته بداشت ویزید ازوی بپرسید که مگر این زنرا بشناسی گفت آری آنهنگام که اورا بدیدم حشمتش از امپراطریس ملکهٔ روم بر افزون بود وخود دراینجا گوید و توضیح مینماید که ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام که [illegible] ملك روم گفت من اورا در زوجیت عمر بن الخطاب دیده ام واز جنب امپرا طریس ملکه دارالسلطنه کنستانتینیل برای [illegible] هدایا بحضرتش رسول شدم دراین وقت درمجلس یزید حضور داشت راواز بطن مقدس حضرت [illegible] کبری فاطمه زهرا صلوات الله علیها است که عمر بن الخطاب [illegible] باین وصلت مبادرت نمود آنحضرت با پسر زید [illegible] اورا [illegible]

[illegible]

الجلالین گفتند در زمان امام حسن علیه السلام در یکوقت وفات نمود چنانکه باین جمله اشارت شد همانا در اینخبر بی تامل نشاید بود چنانکه ابن اثیر نیز ازین برافزون نمیگوید که ملکهٔ روم بتوسط همان برید که ازطرف جناب ام کلثوم بعضی اشیا برای او بهدیه آورده بود عقدی فاخر بخدمت آنحضرت بفرستاد واز رسول وسفیر دیگر نام نبرده است والله تعالی اعلم وابن قتیبه درکتاب المعارف گوید ازجمله فرزندان عمر بن الخطاب زید وفاطمه میباشند ومادر ایشان ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب از حضرت فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه و آله است ومیگوید بعضی گفته اند که اسم دختر ام کلثوم که ازعمر متولد شد رقیه است وعمر اورا با ابراهیم بن نعیم النجام تزویج کرد ورقیه نزد اووفات کرد وفرزندی ازوی بجا نماند ودر ذیل اسامی بنات مکرمات امیرالمؤمنین علیه السلام گوید جناب ام کلثوم کبری دختر فاطمهٔ زهرا سلام الله علیهما درسرای عمر بن خطاب بود واز وی فرزند بیاورد چنانکه مذکور گشت وچون عمر مقتول شد محمد بن جعفر بن ابیطالب اورا در تحت نکاح در آورد وبعد از وفات محمد عون ابن جعفر بن ابیطالب آنحضرترا تزویج نمود و ام کلثوم در سرای عون بدیگر سرای خرامیده ابن اثیر در ضمن شرح هلاك عمر بن الخطاب گوید ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب علیه السلام که مادرش فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه وآله است تزویج نمود وچهل هزار درهم در صداقش مقرر داشت وازوی رقیه و زید پدید گشت وگوید عمر دختر ابوبکر را بخواست و نزد عایشه بفرستاد وام کلثوم خواهر او دختر ابی بکر راخطبه کرد ام کلثوم گفت مرا بشوهری عمر حاجت نیست چه مردی تنك عیش وبا زنان بخشونت وشدت باشد عایشه بعمرو بن العاص فرستاد عمرو گفت من اینکار را سهل کنم وتورا آسایش دهم پس نزد عمر بن خطاب شد وگفت مرا خبری برسید

که تورا از آنکار بخدای پناه میدهم گفت چیست گفت ام کلثوم دختر ابوبکر را خطبه کرده باشی گفت آری آیا جایز نمی شماری وصرا با او یا اورا با من در خور نمیدانی عمرو گفت ازین دو هیچیك نیست اما ام کلثوم دختری خرد سالست ودر سرای ابوبکر بنازونعمت ورفق وملایمت پرورش یافته است وتورا در خلق و خوی غلظت وخشونت باشد ما که از ابطال رجالیم از غلظت تودر بیم وهیبت هستیم وتورا از آن خوی وشمیت که بدان اندری واز آن اخلاق که در تو موجود است نتوانیم از هیچیك تورا بروی برتابیم چگونه خواهد بود حالت ام کلثوم کاهیکه در امری باتو مخالفت جوید وبسطوت تودو چار گردد آنوقت مردمان گویند حقوق ابوبکر را بجای نگذاشت ودر امر اولاد او برخلاف حق او برفت عمر بیندیشید وگفت باعایشه چه سازم که باوی درکار ام کلثوم سخن کرده ام عمرو گفت من اورا خاموش کنم وتورا برآ نزن که از دختر ابوبکر بهتراست دلالت نمایم واو ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب علیه السلام است که بدست آویز این وصلت بارسول خدای صلی الله علیه وآله نسبت بری ونیز عمر ام ابان دختر عتبته بن ربیعه را خطبه کرد وی نیز از مزاو جتش کراهت گرفته وگفت ﴿ یغلق بابه ویمنع خیرهٔ ویدخل عابسا ویخرج عابسا ﴾ یعنی در سرایش رامی بندد وکسانرا از خیرونیکی باز میدارد وعبوس بسرای درمی آید وعبوس از سرای برون عروس را چه باید واز اینجمله اخبار معلوم گردید که جناب ام کلثوم که در کربلا وشام حضور یافت ام کلثوم صغری زوجه عبدالله الاصغر بن عقیل است معلوم باد که در کتب تواریخ ومحدثین شیعی درباب تزویج عمر با ام کلثوم بیانات مختلفه ومحظورات کثیره وتحقیقات غیرلازمه است که در اینموقع از نگارش ان روی برتافت همانا مردم شیعی را اینجمله زحمت واحتمال چندین کلفت واجب نکرده است وتمسك باذیال جنبه یهودیه چندان وجوبی ندارد

(سید)

سید المرتضی علم الهدی در کتاب خزینة الانبیاء میفرماید که امیرالمؤمنین علیه السلام قبول اینمناکحت را نفرمود مگر بعد از آنکه بتوعد وتهدد ومراجعت و منازعت پیوست واسباب فتنه وفساد موجود گشت وچون عباس علیه الرحمه نگران گردید که پایان کار بوحشت ووقوع فرقت می انجامد از امیر المؤمنین مسئلت نمود که این امر را بد وحوالت فرماید آنحضرت چنان کرد وعباس آند ختر را با عمر تزویج فرمود وآنکار که براینوجه بپای رود معلوم است که نه ازروی اختیار ونه ازروی ایثار است وشریعت مطهره مباح می دارد مناکحه ازروی اکراه را که در حال اختیار جایز نباشد بخصوص اگر منکح اظهار اسلام نماید وباحکام وقوانین شریعت متمسك باشد سهل است اگر مکره وناچار شوند که قبول مناکحه یهود و نصاری را نمایند جایز خواهد بود الی آخرالجواب علامه مجلسی دربحار الانوار بعد از نگارش برخی اخبار مینویسد که از زراره از حضرت ابی عبدالله مرویست که درباب تزویج ام کلثوم فرمود ﴿ ان ذالك فرج غصبناه ﴾ و بروایتی فرمود ﴿ اول فرج غصب منا ام کلثوم ﴾ آنگاه میفرماید این اخبار باحکایت جنیه منافات ندارد چه آن حکایتي است مکتوم که جز برخواص اصحاب خویش معلوم نداشته اند و معنی اینحدیث چنین است که غصبناه ظاهراً وشیخ مفید در جواب مسایل سرویه میفرماید خبریکه بتزویج نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام دختر خودرا با عمر وارد است ثابت نیست وطریقه نقل اینخبر از زبیر بن بکار است وزبیر آنکس نیست که درنقل خبر محل وثوق باشد چه بسبب آنعداوت که باامیرالمؤمنین علیه السلام داشت در اخبار خود مهتمم وغیر مامونست واینحدیث في نفسها محل اختلاف است چه گاهی چنان مینماید که امیرالمؤمنین علیه السلام خویشتن دختر خویش را بعقد عمر بست وگاهی گویند آنحضرت از دراختیار وایثار دراین امر اقدام نفرمود وبعضی

گویند که عمر را از ام کلثوم فرزندی زید نام پدید شد آنوقت پارهٔ گویشد که از زید بن عمر عقب بماند وبعضی گویند زید بقتل رسید واز وی عقب نماند و بعضی گویند زید ومادرش هردو بقتل رسیدند و برخی گویند مادرش بعد از زید بماند وبعضی گویند عمر اورا چهل هزار درهم مهریه نهاد وپارهٔ گویند چهار هزار درهم در صداقش مقرر داشت وبعضی صداقش را پانصد درهم نوشته اند وهم راقم حروف را بنظر رسیده که چون عمر خواست چهل هزار درهم در صداق گذارد قبول مزاوجتش را نکردند و گفتند در صورتیکه باین امر اقدام شود صداقش از صداق حضرت فاطمه سلام الله علیها افزون نباید بود واین اختلاف گوناگون موجب ابطال خبر وحکایت میشود و بعد از نجمله در صورتیکه اینخبر بوقوع وصحت مقرون باشد در توجیهش دو وجه اقامت میتوان کرد که با مذهب وعقیدت مردم شیعی نیز منافی نباشد یکی اینکه صحت نکاح بهمان وجود ظاهر اسلام که عبارت از شهادتین واداي نماز بجانب کعبه معظمه واقرار بجمله شریعت است صورت می‌بندد واگر چند مناکحه آنان که ایمان استوار دارند افضل وآن کس که بهمان تکلیف ظاهر اسلام منضم است مکروه است لکن گاهی چنان میشود که بسبب ضرورت ووجود کلمه اسلام این کراهت نیز مرتفع میگردد چون امیر المؤمنین علیه السلام بسبب آن تهدید وتواعد که باآنحضرت داد بقبول اینکار اضطرار یافت چه برجان خود وشیعه خود دراین امتناع بیمناك بود ضرورة اجابت کرد چنانکه گاهی پیغمبران مثل لوط علیه السلام با اظهار کلمه کفر بجهت رفع مفسدتی عظیم ناچار میشدند ومي فرمود ﴿ هذه بناتي هن اطهر لکم ﴾ وآن کفار گمراه را که خدایتعالی بهلاك آن فرمان کرده دختران خویش را درمعرض عقد درمی آوردند تا با پسران درنیامیزند ورسول خدای صلی الله علیه وآله دو دختر خود را قبل از بعثت بادوتن کافر بت

پرست)

پرست عتبة بن ابی لهب وابوالعاص بن الربیع تزویج فرمود وبعد از بعثت درمیان
هردو باهر دو مفارقت افکند وهم مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید که بعد از آنکار
نمودن عمر نص را وظهور عداوت او با اهل بیت علیهم السلام قول بجواز مناکحت
او بدون ضرورت یا حصول تقیه مشکل مینماید واینکه شیخ مفید اصل اینواقعه را
انکار مینماید برای بیان آنست که ازطرق اهل بیت بعید است وگرنه بعد از ورود
اینجمله اخبار در وجود این مناکحت انکارش عجیب مینماید وهم از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام مرویست ﴿ ان علیا لما توفی عمراتی ام کلثوم فانطلق بها الی بیته ﴾
چون عمر بمرد علی علیه السلام نزد ام کلثوم شد واورا بسرای خود آورد وایحدیث
بروجود اینقضیه تصریح مینماید واصل در جواب این امر این است که این مناکحت
ازروی تقیه واضطرار روی داده واستبعادی درین نیست چه درمقام ضرورت
بسیاری از محرمات درجمله واجبات میآید علاوه براین بدستیاري اخبار صحیحه
ثابت شده است که امیرالمؤمنین سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را از
رسول خدای صلی الله علیه وآله ازآن ظلم وستمها که برآنها رویداده وبرآنچه واجب
میشود بر ایشان که درینمقام بجای بیآورند خبر رسیده بود خدای آن امر را بر
ایشان مباح فرمود و رسول خدای تنصیص نمود وباانصورت رفع و تسکین
استبعاد حاصل است راقم حروف گوید که از ملاحظه شقوق این مبحث چند
مطلب حاصل میشود نخست اینکه ام کلثوم علیهما السلام را بحسب تکلیف ظاهر
شرع و وجود اسلام عمر باعمر تزویج فرموده اند وبدانچه امیرالمؤمنین علیه السلام
مصلحت وقت ورفع فساد را لازم میشمرده باینکار اقدام فرموده است وجناب ام
کلثوم نیز در سرای عمر دارای فرزند بوده است چنانکه ازیخبر ناسخ التواریخ در
ذیل احوال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در روز سیم خلافت آنحضرت

مردی بیامد وعرض کرد یا امیرالمؤمنین دانسته باش که عبدالله بن عمر بن خطاب از مدینه بآهنك مکه بیرون شد تا اگر تواند مردم را برتو بشوراند آنحضرت فرمان کرد تا کسی برود واورا ماخوذ داشته باز آورد ام کلثوم دختر علی علیه السلام که زوجه عمر بن الخطاب بود بنزد پدر آمد وعرض کرد که عبدالله عمر را آن قوت و سلطنت نیست که برسخنش وقعی گذارند وبپذیرند همانا بمکه میرود تا درآنجا اقامت کند و در شفاعت او فراوان ضراعت فرمود تا علی بپذیرفت وبفرمود تا از عبدالله عمر دست باز دارند تا بهر کجا که خواهد برود باالجمله اینخبر نیز باز میرساند که ام کلثوم پس از عمر حیات داشته ودر باز ماندگانش مداخلت میفرموده است وآنخبر رسول ملك روم که آنحضرت را در مجلس یزید بدید وخود را در حضرتش شناخته داشت وآنداستان بگذاشت مؤید همین مطلب است ونیز آنخبر که نوشته اند بعد از وفات آنحضرت عبدالله بن عمر بروی نماز گذاشت واز زمان مشخص وحضور حسنین علیهما السلام نام نبرده اند ممکن است که ام کلثوم بعد از قضیه کربلا وباز گشت بمدینه باپسرش زید وفات کرده وابن عمر بروی نماز گذاشته است واینخبر بصحت مقرون تر مینماید دیگر اینکه گوئیم ام کلثوم که عمر اورا تزویج کردند نه از بطن مطهر حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها است بلکه از زوجه دیگر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است وعمر محض شرافت وتحصیل اسباب و داد و محبت بر آن اندیشه رفته است که دختری آنحضرترا بسرای داشته باشد وامیر المؤمنین علیه السلام نیز بسبب آنمطالب که خود میدانسته پذیرفتار شده است واینخبر باآنچه نوشته اند آندختر چهار ساله بود وعمرش برزانو بنشاند توافق میجوید ونیز بدآنخبر که رسول ملك روم از جناب ام کلثوم در مجلس یزید بطور غیبت و حکایت سخن کرد ارتباطی

(تواند)

تواند گرفت ونیز امکانی بعید دارد که عمر بن خطاب از نخست جناب ام کلثوم
دختر حضرت فاطمه سلام الله علیهما را بسرای آورده باشد وآنحضرت وفات نموده
وپس ازوی این دختر دیگر را که ام کلثوم صغری باشد در نکاح آورده وزید ورقیه
از وی پدید شده باشند وبعد از عمر شوهری دیگر کرده باشد وآنوقت این اخبار
بجمله توافق پذیرد وهم مقصود عمر که پیوند با رسول خدای صلی الله علیه وآله را
آرزومند بود بجای آمده باشد وهم آنخبر که فرمودند ﴿ ان ذلك فرج غصبناه ﴾
درست گردد وهم آنچه گفته اند صغیره بود صحت یابد ونیز خبر رسول ملك روم
با جناب ام کلثوم درست آید واینکه علمای شیعی گویند وقوع این امر بصحت
نشاید وام کلثوم بسرای کسی نرفت واگر در ظاهر برفت در باطن نبود واگر
رسول خدای صلی الله علیه وآله دو دختر خویش باعثمان تزویج فرمود از آن بود
که در آنوقت در ظاهر مخالف نبود لکن دیگران مخالف شدند و برخلاف
حکم رسول رفتار نمودند از یندوی امر مناکحت با حکم شریعت ساز کار نیست
اینگونه مقدمات وتقریر عنادین را شاید چندان لزومی نرود چه امیرالمؤمنین علیه
السلام با آن شکایتها وشکواها که در امر خلافت وبطلان حق خویش که سرآمد
جمله مفاسد ومخالفتهاست میفرمود با اینمردم مجالس ومعاشر ومصاحب میگشت و
در امورات وارده وحروب بمشورت آنحضرت کار میکردند وآنحضرت با آنچه
صواب بود راهنمائی میفرمود پس اگر مناکحتی روی داده باشد آنحضرت خود
بهتر داند وبمفاسد ومصالح امور وحدود دین واحکام شریعت عالم وحاکم است
وازینجمله افزون مقام جلالت وامانت ودیانت وفضیلت آنحضرت از آن برتراست
که اگر درین امر اقدام نمیفرمود ببایست آنحضرترا بپارهٔ تهدیدات که نه در
خور آنحضرت ونه محل قبول احدی از آحاد آنعصراست تهدید نمایند تا بناچار

ازروی اضطرار قبول فرماید یاعمر با آن احتیاط ومراعات قوانین شرع چگونه با ابن عباس مردی مطاع وفقیه آ نکونه پیام که هیچکونه شایسته نبود با آنحضرت می کذاشت وآن تهدید میفرستاد وامیرالمؤمنین علیه السلام آنکس نبود که اکر جمله آفرینش در حضرتش از در ستیز وتهویل درآیند بچیزی بشمرد مکرنه آن بود که چون خواستند بزوجه اش حضرت صدیقه کبری نماز بکذارند آنکونه معاملت نمود که مرك رامعاینت کردند وبمتارکت رفتند ودر رساله صبان مسطور است که مقتضی احتیاط این است که هرکس که بر رسول خدای صلی الله علیه وآله از حیثیت قرابت منسوب باشد محبوب ومحترم بدارند اکرچه در نسبش مطعون باشد چه بطلان طعن وصحت نسب فی الواقع محتمل است بلکه درین مورد این رعایت از آنانکه مورد طعنی نیستند الزم است ونیز ایشانرا درین نسبت بهر حالت منفعت باشد وهرکسی باایشان مصاهرت جوید نیز در قیامت سودمند کردد چه مصاهرت باایشان مصاهرت بارسول خدای صلی الله علیه وآله است زیرا که در خبر صحیح وارد است که آنحضرت برفراز منبرفرمود ﴿ مابال اقوام یقولون ان رحم رسول الله صلی الله علیه وآله لاتنفع یوم القیمه بل ان رحمی موصولة فی الدنیا والاخرة وانی ایها الناس فرط لکم علی الحوض ﴾ آنکاه میکوید در خبر صحیح است که عمر بن الخطاب جناب ام کلثوم دختر فاطمهٔ زهرا سلام الله علیهمارا از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام از بهر خویشتن خواستکاری کرد آنحضرت تعلل جست وفرمود صغیره است ونامزد پسر برادرش جعفراست عمر در اینباب بسی الحاح نمود آنکاه برمنبر برآمد وکفت ایمردمان سوکند باخدای هیچ چیز مرادر الحاح نمودن باعلی درکار دخترش باز نداشته مکر اینکه از رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم میفرمود هرسبب ونسب وصهری در روز قیامت بریده میشود مکر سبب

(ونسب) ٨

ونسب ودامادی من علی علیه السلام بفرمود تا ام کلثوم را بدو فرستادند عمر چون آنحضرترا بدید احترامش را برپای خاست واورا در دامان خویش بنشاند وببوسید و دعای خیرش بفرستاد وچون ام کلثوم بپای خاست ساقش را بگرفت وگفت با پدرت بگوی من خشنودم چون نزد علی علیه السلام شد فرمود عمر با تو چه گفت ام کلثوم جمله افعال واقوال اورا معروض داشت پس آنحضرت اورا با عمر تزویج فرمود وزید پسرش در یکی از ازمنه بمرد ابن حجر گوید تقبیل وضم ام کلثوم بروجه اکرام بوده چه آنحضرت بعلت صغارتش آنمقام در نیافته بود که در وی بمیل خاطر بنگرند تا این کردار حرام باشد ونیز اگر صغیره نبود پدرش آنرا باا ینحال نزد عمر نمیفرستاد وابن الصباغ گوید اینحکایت در سال هفدهم هجرت رویداده وعمر در ذی القعده همین سال بروی در آمد وچهل هزار درهمش در صداق نهاد راقم حروف گوید اگر اینحکایت در سال هفدهم روی داده باشد جناب ام کلثوم از هشت ونه سال کمتر نتواند داشت بلکه باآن روایت که در وفات مادرش ندبه میکرد ازین افزون داشته چنانکه در بیت الاحزان مذکور داشته وبا اینصورت چگونه اورا صغیره توان دانست وچون کود کانش برزانوجای داد وانگهی ابن صباغ گوید در ذیقعدهٔ همان سال عمر بروی در آمد اگر جزاز دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها باشد ممکنست همین قدر آنمقصود یکه عمر در پیوند با حضرت خیر البشر داشت تطبیق نجرید در کتاب تحفة الاحباب نوشته اند که در مصر در مشهد معروف بسیده زینب بنت یحیی المتوج بن حسن الانور بن زید الاثلج بن حسن السبط بن علی بن ابیطالب علیهم السلام جماعتی از ذریهٔ سیده ام کلثوم هستند وایشانرا عقبی است که بکلثومیون ونیز به طیاره معروف میباشند واگر مقصود از ام کلثوم همان ام کلثوم مادر زید الاکبر بن عمر باشد وصاحب تحفة الاحباب آنحضرت را قصد

کرده باشد مؤید آنخبر است که از زید بن عمر عقب بماند معلوم باد که چون طیاره جماعتی را کویند که بحضرت جعفر طیار سلام الله علیه منسوب باشند لاجرم از فحوای اینخبر معلوم میشود که ایشان از اعقاب اولاد جعفر علیه السلام اند که در از دواج جناب ام کلثوم سلام الله علیها بشمار آمد نه از اولاد عمرو الله تعالی اعلم بحقائق الامور والاحوال در کتاب بیت الاحزان از کتاب سرور الشیعه از تفسیر نیشا پوری در ضمن حدیث حقه چنین مینکارد که چون حضرت فاطمه زهرا از دنیا رحلت همیخواست فرمود بر فراز حصیری بیفتاده وبدن مبارکش را در کلیمی ملفوف ساخته امیر المؤمنین بر فراز سر مبارکش جای داشت وامام حسن خود را برسینهٔ شریفش افکنده وامام حسین در پائین پای مبارکش جای نموده وبجمله میکریستند صدیقه طاهره کفت یا علی حسنین مرا خاموش فرمای که مرا وصیتی چند است نخست آنکه خاطر فرزندانم را کرامی دارد برروی ایشان بانك برنیاوری وبا ایشان بمهرو عطوفت باشی دیکر اینکه از اموال من آنچه سهم من میشود با ام کلثوم ومقداری از آنرا با ففرا سپاری که نفع آن بمن عاید میشود الی آخرالخبر ونیز در همین کتاب مسطور است که چون صدیقه طاهره سلام الله علیها بجهان جاویدان خرامید وامیرالمؤمنین وحسنین ودیکران بکریستن بنشستند جناب ام کلثوم چادری بر سر داشت وسبحه خودرا در کوشه چادر بربسته واز حجره مبارك کریان بیرون آمد وهمی کفت یا ابتاه یارسول الله بعد از ارتحال مادر ماراست کردید مصیبب ومفارقت از خدمت تو وازین پس از حضرت تو وخدمت مادر مظلومه خویش محروم ماندیم معلوم باد که ازین پیش نیز در این کتاب بپارهٔ فقرات اینخبر اشارت رفت اما خبر نخست بسیار بعید مینماید چه در باب تقسیم ارث وانفراد حضرت ام کلثوم از سایر اولاد چکونه باقانون شرع توافق میجوید ونیز اکر این

(خبر)

خبر صریح وصحیح باشد چرا دیکران بنکارش آن اشارت نکرده اند وهمچنین چادر
بر سر داشتن وسبحه با آن پیوستن واینکلمات بر زبان آوردن باسن جناب ام کلثوم توافق
نمیجوید چه اکر بعد از حضرت زینب چنانکه از جمهور اخبار مستفاد میشود تولد
یافته باشد باید در زمان حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها شیر خواره باشد
بلکه چنان مینماید که اکر این خبر نخست ودوم مقرون بصدق باشد حضرت صدیقه را
بجز ام کلثوم دختری نبوده با اینکه جمله محدثین ومورخین اتفاق دارند که آنحضرت را دو
دختر است بلکه رقیه را نیز از حضرت صدیقه طاهره علیها السلام میشمارند چنانکه
ازین پیش نیز مسطور شد ودر تمام وقایع سفر کربلا وسفر شام وسایر مطالب و
سوانح از هر دو نام برده اند واز کلمات وخطب واحوال هر دو تن بیان کرده اند

﴿ بیان نام وکنیت والقاب واوصاف حضرت زینب الکبری ﴾
﴿ سلام الله علیها ﴾

نام مبارك ایندختر والا اختر حضرت ولی الله الاکبر علی بن ابیطالب صلوات الله
علیهما زینب است واین لفظ چنانکه فیروز آبادی در کتاب قاموس اللغة مذکور
داشته است از زنب از باب فرح است بمعنی فربه شد واز زنب بروزن احمر یعنی
فربی است وباین علت زنرا زینب نامندیا این کلمه ماخوذ است از زینب که بمعنی
درخت نیکو منظر خوشبوی میباشد یا اصل آن زین اب است یعنی خوب پدر و
ازینکلام معلوم میشود که در بعضی کتب که نام آنحضرترا زین ابیها نوشته اند
این معنی ر قصد کرده اند وکنیت این حضرت را چنانکه صاحب عمدة الطالب
نوشته است ام الحسن بوده است در کتاب ناسخ التواریخ نیز آنحضرت را باین
کنیت مکنات دانسته ودر هر دو کتاب نیز مسطور است که امیر المؤمنین علیه
السلام را دختر یست که اورا ام الحسن مینامیدند اختلافی که مابین ناسخ التواریخ

وعمدة الطالب است در ترتیب شوهر اوست وبا اینصورت از آنانکه از ناسخ التواریخ مستبعد دانسته اند که بااینکه امیر المومنین علیه السلام را دختری ام‌الحسن نام است چگونه حضرت زینب را نیز ام‌الحسن کنیت باشد بعید است چه اولا اگر استبعادی باشد از مثل صاحب عمدة الطالب فاضل عالم نسابه است دیگر اینکه در اولاد ائمه اطهار ورسول مختار ودیگر در طوایف عرب بسیار بوده است که اسامی متعدده بر یکتن مینهاده اند مثل جناب سکینه خاتون یاچند تن را بیکنام ویك کنیت میخوانده اند مثل علی اکبر واوسط واصغر وزینب کبری وصغری وام کلثوم کبری وصغری ونیز اسامی زوجات واولاد ایشان یا خواهر وبرادر را بااولاد ذکور واناث بیکطریق مینهاده اند چنانکه در اولاد حضرت زینب نیز ام کلثوم هست و بروایتی جناب سیدالشهداء علیه السلام را دختریست که زینب نام داشته ومحض محبتی که آن امام والامقام را با این خواهر گرامی گوهر بوده است دخترش را بنام او نام کرده واین همان دختراست که در خرابه شام وفات کرده چنانکه درجای خود مذکور شود وهمچنین حضرت امام حسن وامام حسین وامام زین‌العابدین وخواهران ایشانرا اولادها هستند که بنام وکنیت اعمام وعمات خود نام دارند چنانکه ازین پیش بعضی مذکور شدند واگر بخواهیم ازینجماعت را نام بریم جمعی کثیر خواهند بود وبر آنانکه برکتب انساب نظردارند پوشیده نیست والقاب وکنای آنحضرت را چنانکه بعضی از علما یاد کرده اند میتوان اینگونه شناخت ام کلثوم را از کنای آنحضرت شمرده اند وآنحضرترا ناموس کبریا وعصمت صغری وزینب وامینة الله وصدیقة الصغری ونائبة الزهراء وقرة عین المرتضی وموثقه وعارفه وکامله وعالمه غیر معلمه وفهمه غیرمفهمه که برلسان مبارك امام گذشته است ونیز مظلومه که غالباً بانام مبارکش توام است معلوم باد که در اینمقام از تحقیق مطلبی ناگزیریم

(همانا)

همانا با آنخبر یکه تولد آنحضرترا چنانکه مشروح کردید درا واخر شهر رمضان سال نهم هجری در زمان مراجعت حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله از سفر تبوك میرساند وتازمان رحلت رسول خدای صلی الله علیه وآله پانزده ماه افزون نخواهد بود اگر بنگریم وآنوقت گوئیم بعد از حضرت زینب حضرت ام کلثوم و بعد از ام کلثوم محسن شش ماهه سقط گردید بعید خواهد شد چه اینمدت کافی نخواهد بود ونیز با آنخبر که حضرت فاطمه سلام الله علیها در حال وفات وصیت فرمود که از اموال من آنچه سهم منست بام کلثوم دهید واز زینب نامی مذکور نیست نیز بعید است که این یك طفل صغیره بی بهره بماند وهم از آنخبر که در بحارالانوار در ذیل شهادت حضرت امیرالمؤمنین از امام زین العابدین علیهما السلام مسطور است که لبابه برفراز سر آنحضرت وام کلثوم در کنار هردو پای مبارکش نشسته بودند وچون بخویش آمد بهردو نظر فرمود معلوم میشود که ام کلثوم همان زینب ولبابه نام دختر دیگر آنحضرتست واگر دختر آنحضرت بوده است ممکن استکه زوجات دیگر باشد وممکن است لبابه از جمله ازواج آنحضرت باشد چنانکه باینخبر درجای خود اشارت رود وهم از خبر صاحب عمدة الطالب که درذیل بیان شهادت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربعضی مقامات زینب راطرف پارهٔ مکالمات میکرداند ودر دیگر کتب از ام کلثوم نام میبردند مشهود میآید که زینب همان ام کلثوم است ونیز از اغلب اخبار وحکایات ومکالمات که همه برریاست وبزرگتری حضرت زینب دلالت مینماید وبعد از آن در پارهٔ کتب وبعضی کلمات وحکایات وخطب مبارکه ومخاطبات رانسبت بام کلثوم میدهند وریاست او با بزرگتری زینب خاتون مخالف خواهد بود چنانکه بخواست خدای در طی اینکتاب اشارت خواهد یافت چنان مکشوف می افتد که ام کلثوم همان جناب زینب خاتون است

کاهی آنحضرت را بنام وکاهی بکنیت میخوانده اند چنانکه مثلا درباب ائمه اطهار صلوات الله علیهم نیز باین شیمت رفته اند کاهی درحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یا علی و کاهی یا ابا الحسن و کاهی یا ابا تراب عرض میکرده اند ویا حسن ویا ابا محمد و یا حسین و یا ابا عبد الله وکذلك غیر ذلك و از اینست که درپاره کتب کاهی فلان حکایت یا فلان خطبه را بنام زینب نسبت داده اند وکاهی همانرا بعینها بنام ام کلثوم نکاشته اند وآنوقت پاره کمان کرده اند که ایشان دوتن هستند و در عجب رفته اند که این اختلاف روایت در روایتی معین از چیست ونیز ممکن است که اکر درحالت مصیبت وسوکواری خطاب بنام وکنیتی علیحده شده باشد اراده یکتن را کرده باشند وبرای اظهار عجب یاعظمت مصیبت یکتن راکاهی بنام وکاهی بکنیت بخوانند مثل اینکه در مقام استغاثه کویند ای علی ای ابوالحسن ای ابو تراب ای امیرالمؤمنین یا ای محمد ای رسول الله ای خیرالانام یا ای الله ای رحمن ای رحیم ای کریم ایخالق ای قادر فریاد ما بجوی وبرما رحمت فرست ومارا دریاب یا در مقام ترحم وندبه کویند ای صبیه ای سکینه ای ام فلان بیاحالت پدر وبرادر را بنکر و روز کار آشفته خود را نظاره کن وابنجمله اسامی وکنی والقاب واوصاف جز یك مخاطب و مخاطبه را منظور نخواهند داشت اما حاضران چنان دانند که اشخاص متعدده را جویند آنکاه در نقل ونکارش حکایت معلومات خویش کار کنند ودیکر انرا دستخوش شك وریب دارند واز آن پس برآن نهج قلمی از پی قلم وحکایت از پی حکایت رود وبموجب اختلافات واستعجابات کثیره آید وا کر ابنجمله را که برآن اشارت رفت محدثین آثار ومورخین اخبار معتمد علیها انکارند توانیم کفت که بالصراحه آن ام کلثوم که زوجه حکمران زمان یعنی عمربن الخطاب شد همان ام کلثوم صغری است که مادرش از دیکر زوجات محترمات حضرت امیر المؤمنین صلوات

(الله)

الله عليه است ودر وقايع كربلا وشام آن ام كلثوم كه داراى رتبه رياست وامارت خاندان رسول خداى وسيد الشهداء بوده است همان جناب زينب خاتون كبرى است وام كلثوم ديگر كه داراى چنين مقام نيست اگر بوده است از ديگر بنات مكرمات امير المؤمنين يا جناب سيد الشهداء سلام الله عليهم است چنانكه ازين بعد نيز بخواست خدا در مقامات مناسبه مكشوف آيد ومع ذلك كه حكم صريح نتوان كرد وعلم بحقيقت اين امور جز در حضرت علام الغيوب والحقايق وائمه هدى صلوات الله عليهم موجود نيست اكنون نظر بپارهٔ مسائل زينبين پاره مسايل نا چاريم وبمعنى روح ونفس ووحى والهام وتحديث ونكت ونقر وعصمت وفرق ميانه رسول ونبى محدث وغيرها اشارت كنيم تامطالعه نمايند كان را بصيرتى كافى حاصل وبمراتب ائمه اطهار وذريه ابرار خبرتى وافى پديد نمايند وشئونات ومراتب آنحضرت عصمت آيت را بشناسند ومختصر ندانند ونيز مكشوف افتد كه در نفس بايد چه مقامى پديد كرد كه بتواند داراى رتبتى شود كه مركب آنكونه روح گردد كه بدستيارى آن بدرجه نائل شود كه معصوم يا رسول يا نبى يا محدث وصاحب ديگر مراتب عاليه ساميه آيد ودر لباس وهيكل انسانى بدون تكيف بكيف وقياس بمقياس ووجود واسطه خارجيه با مجردات وهيا كل نورانى الفت بتواند يافت واورا چگونه قوى بايستى تا بدون كلفت درلباس بشر بديد اريا استماع كلام ملك ودريافت آنگونه مطالب ساميه را كه مراكز عاليه اش نزهتگاه هست آشنا وتوانا وحملش را نيرومند تواند گرديد واين بيانرا نخست بپاره مراتب وشئونات حضرت زينب سلام الله عليها ملحق گردانيم

﴿ بيان پارهٔ مراتب وشئونات خاصه حضرت زينب خاتون سلام الله عليها ﴾

شئونات باطنيه ومقامات معنويه حضرت صديقه صغرى نائبه زهرا امينهٔ خدا

ناموس کبریا اختر برج عصمت و گوهر درج عفت و ولایت آسیه اسوت هاجره رتبت مریم مکرمت ساراسیرت صفوراصفوت خدیجه آیت فاطمه دلالت امینة الله العظمی موثقه علیا بنت المصطفی وقرة عین المرتضی وشقیقة الحسن المجتبی و الحسین سید الشهداء عالمه غیرمعلمه فهمه غیر مفهمه عارفه کامله محدثه دختر عصمت پرور بتول عذراء جناب زینب کبری صلوات الله علیهم و علیها را هیچکس نتواند در حیز تحریر وتقریر درآورد وقلم نویسندگان روزگار از احصای فضایل ومناقب آنمخدرهٔ محترمهٔ دوجهان ومحبوبهٔ خداوند منان عاجز است چنانکه نوشته اند ﴿ فان فضائلها وفواضلها وخصالها وجلالها وعلمها وعملها وعصمتها وعفتها ونورها و ضیائها وشرفها وبهائها تالية امها صلوات الله عليهما ﴾ در مراتب فصاحت و بلاغت آنحضرت تمام فصحاء وبلغاء اقرار واعتراف دارند ومراسم عصمت وعفت و عقل ودانش او ازآن افزونست که در حیطه گذارش گنجایش جوید درجه محبت و دوستی اینحضرت عصمت آیت نسبت با برادر والا گوهرش بان میزان بود که هر روز چند مرتبه خدمت حسین علیه السلام را دریافتی و دیده بدیدار مبارکش روشن وخاطر بحضور شرافت دستورش گلشن ساختی تاآنجا که گفته اند در اوقاتیکه اقامت نماز خواستی از نخست نظر بصورت آن کعبهٔ مقصود و قبلهٔ اهل حاجت وحقیقت افکندی آنگاه در حضرت بی نیاز بنماز ونیاز بایستادی شوق اینحضرت با منقبت را در امر جهاد وتقویت دین خالق عباد از آنجا معلوم توان کرد که درخدمت برادر والا اخترش از مدینه طیبه و حرم جدش رسول خدای صلی الله علیه وآله بیرون شد واز چنان مقام امن وامان بزمین بلاآئین کربلا برفت ودر روز عاشورا آنمصیبات بدید که دید وآن بلیات ورزیات کشید که کشید اگر نقل پارهٔ ازآن بلیات را بر اذیال جبال راسیات و آفاق ارضین وسموات

افکندند بجمله متلاشی شدند واکر آتش آن صوادر را بر بحار بیکران عرض دادندی بتفسیدند واکر ملائك هفت آسمان را در معرض آن عصیبات درآوردند تا قیام قیامت از قیام واستقامت بیفتادند واکر شکوه برکوه افکندی بستوه در آوردی واکر شعله برفلاك اخضر برآوردی بر شر رساختی محققا از آغاز خلقت تا اکنون از هیچ زنی از زنهای انبیا واولاد اولیا این حلم وبرد باری پدید ار نیامد بلکه اغلب انبیا واولیا را مایه حیرت کردید آنکونه شکیبائی پیشهٔ فرمود که شکیبائی در حضرتش جز بعجز و درمانی وبیچارکی وشکیبائی چاره نداشت ودر مقام یاری دین وحمایت امام مبین بآندرجه پیوست که کمتر مساعدتش تقدیم دو فرزند سعادت آئیش بمیدان شهادت بود ودست محمد وعون را بکرفت ودر استان مبارك برادرش امام همام علیه السلام حاضر ساخته عرض کرد جدم خلیل قبول فدا فرمود تو نیز این قربانی از من بپذیر والبته اکرنه آن بودی که برزنان جهاد وقتال وارد نکشته در هر آن هزارجان نثار جانان کردی وبهر ساعت هزار شهادت خواستار شدی وقار و سکینه اش بآن رتبت نایل کشت که چون روز عاشورا دو پسرش را شهید کردند از خیمه پای بیرون نکذاشت ودر شهادت حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام از خیمه بیرون نتاخت لکن چون نخل قامت قیامت آیت جناب علی اکبر سلام الله علیه را برخاك افکندند با دیدهٔ نمناك وسروپای برهنه فریاد کنان بیرون دوید وهمی فرمود یا حبیباه ویا ثمرة فواداه پرسیدند کیست کفتند زینب دختر علی ابن ابیطالب صلوات الله علیهم است پس خود را بر روی نعش علی اکبر انداخت امام علیه السلام دستش را بکرفت وبخیمه باز آورد و در مقام اتحاد نفسانی با حضرت سید الشهداء بآنمقام اتصال یافت که چون سر مبارك امام علیه السلام را برروی نیزه نکران شده وآنخون برچهره مبارکش بدید چنان

سرمبارك را برچوبه مقدم محمل زد که خون از زیر مقنعه جاری کشت و در
درجه جلالت مقام وقوت نفس وصدق ایمان ونهایت حلم وعلم بآن رتبت پای نهاد
که با اینکه درمقام امام عصرعلی بن الحسین علیهم السلام درحکم رعیت بود چون
در چهرهٔ مبارکش حالت اضطراب بدید بنصیحت امام روزکار زبان برکشاد و
حدیث ام یمن را که درمقام خود مسطور میشود تذکره فرمود و در مراتب فهم
وعلم ودانش و بینش آندرجه را دریافت که امام روزکار عالمه غیر معلمه وفهمه غیر
مفهمه وعارفه کامله خواند و در توانائی حفظ اسرار ولیاقت ودیعت اسرار امامت
بآن رتبت نایل شد که تا مدتی بسبب تقیه وجهات دیکر از جانب آنمخدره محترمه
بجماعت شیعه نقل احکام واسرار میشد و در مقام جلالت قدر ونبالت منزلت و
قرب بمقام امامت وادراك شؤنات ولایت بآنمکانت استقامت کرفت که چون حضرت
سید الشهداء علیه السلام را شهید ساختند برآن پیکر همایون واندام غرقه در خون
نظر کرده در حضرت خالق بیچون عرض کرد این قتیل قربانی را از آل محمد قبول
فرمای واکر اینخبر مقرون بصحت باشد از تمامت مراتب ارفع است چه درینمقام
آنکونه کلام بر زبان مبارکش بکذشته که ازلسان مبارك جناب سید المرسلین وامیر
المؤمنین وائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین میشاید واز عرض این کلام در
حضرت ملك علام تبیین مراتب ومقامات آنمخدرهٔ محترمه سلام الله علیها مشهود
میشود تا دیکران بدانند وبشناسند که دختر امیرالمؤمنین علیهماالسلام را درحضرت
خداوند چه منزلت ومقام است واین علیا حضرت را همان رتبت که خدایش در
لوح محفوظ نام نوشت وبلسان معجز نشان پیمبرش باز نمود ومصایب وبلیاتی که
خاصه نفوس قدسیه اولیاست بروی مقرر کشت وان استعداد ولیاقت دروی نهاد
که حملش را نیرومند کشت والبلای للولا را مصداق و باچشم ودل پذیرا کشت و

(برآن)

برآن خوان غم و اندوه ونطع از مایش وستوه که اول صلا بسلسله انبیا زدند با قلب مطمئنه وصدق صفوت ومحبت مبادرت کرفت وآن پیمانهٔ غم درکشید که بحر محیط راکنجایش نبود ودرآن پهنهٔ آزمایش که ازآشوب روز برانکیزش نمایش داشت کذارش کرفت و در احتمال جبال مصایب ودواهی برآن رجال که (لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکرالله) فزایش جست و باکوهر بحرامامت موافقت نمود بلکه میتوان کفت مصیبت وشکیبائی این مظلومه بیرون از حضرت سید الشهداء از تمامت شهداء ومصیبت زدکان دشت کربلا واغلب انبیا واولیا برافزونست خدای داند دراین کوهر بحر عصمت واختر برج عفت چه ودیعتی بر نهاده است که عقول مردان روزکار واولیای کرد کار را متحیر ساخته است ودر بحار تفکر حیرت زده وسرکشته بیفکنده است همانا انبیای سلف راکه مقام آزمایش فرارسیدی بهر سن یك بیت دو چار شدی چنانکه آدم را فراق بهشت وخلیل را آتش نمرود ونوح را زحمت قوم وموسی را رنج فرعون وسلیمان را آفت دیو وجرجیس را صدمت قتل ویعقوب را هجران یوسف وزکریا را زحمت آنکونه کشته شدن وعیسی را مقاسات بردار شدن وهمچنین اغلب انبیای عظام علیهم السلام هریك بیك خواه شدید و خواه اشد دوچار کشتند وزنان بزرگ جهان نیز پارهٔ بپارهٔ بلیات مثل آسیه وامثال او کرفتار کردیدند لکن مصیبت هیچیك چون مصیبت زینب خاتون سلام الله علیها نبوده است بلکه مصیبت این مخدره بزرکتر وشدید تر است

﴿ بیان مراتب رضا و تسلیم حضرت زینب کبری سلام الله علیها ﴾

معلوم باد که برترین مراتب شرف نفس وقوت ایمان رضا بقضای حضرت یزدان وتسلیم صرف وتوکل کامل است تا بهر چه از جانب خدای واحد رسد از صمیم قلب رضا دهند وهر تیری که از سهام حوادس آید برچشم ودل منزل نهند

ودر همه بچشم رضا وقلب سلیم وسر تسلیم بنکرند واکر نیش بار دنوش خوانند
واکر نوش رسد شکر نمایند وچون در مجاری حالات حضرت عصمت صغری و
آنمراتب حلم وبردباری وآن تسلیم ورضا وتوکل وتوسل بنکرند معلوم میشود که
در مراتب ومراسم توحیـد وعرفان درمیادین ائمـه طاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین بعرض امتحان وآزمایش نمایش ودر جلو کاه اولیای آله کذارش دارد واکر
جز این بودی در احتمال اندکی از بسیارش جان از کالبد بکذاشتی چنانکه از پارهٔ
کلمات وحکایات وخطب آنحضرت در موارد عدیده چنانکه ازین پس مذکور شود
مراتب توکل تام وکمال توحید ومدارج عرفان وایمان وایقان آنحضرت معلوم
خواهد شد هم اکنون بپارهٔ فقرات اشارت میرود در کتاب محابس المتقین از
مؤلفات واصل برحمت پرور دکار شهید احد ملا محمدتقی شهید ثالث اعلی الله مقامه
الشریف مسطور است که عرفان مراتب توحید حضرت زینب خاتون سلام الله
علیها قریب بمقامات امامت بود چنانکه درآنهنکام که امام زین العابدین صلوات الله
علیه را در قتلکاه نظر برجسد انور پدر وبرادر ان افتاد قلب مبارکش از جای کنده
وبحدی چهرهٔ مبارکش زرد شده بود که کفتی روح مقدسش باشیان قدس پرواز
جسته زینب علیها السلام آنحضرت را تسلی همی داد وهمی کفت ایجان برادرزاده
ام آرام باش که این عهدیست که در ازل بود وحدیث ام ایمن را مذکور فرمود
ونیز در کتاب مسطور میفرماید درآنحال که حضرت زینب وعباس علیهما السلام
هردو تن کودك بودند یکی برزانوی راست جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام و
یکی برزانوی چپ آن حضرت نشسته بودند جناب امیرالمؤمنین علیهما لسلام باعباس
فرمود قل واحد بکو واحد ویکی عباس کفت یکی بس از آن فرمود بکود وعباس
عرض کرد ای پدر شرم همیدارم با آن زبان که یکی را کفته ام دو کویم امیر المؤمنین

(فرزند)

فرزند ارجمندش را ببوسید ومسرور کردید این وقت زینب سلام الله علیها عرض کرد ای پدر مارا دوست میداري فرمود آري عرض کرد اي پدر دو دوستی در یکدل جمع نمی شود دیکر اینکه دوستی خالص خاص خداي باشد وبرما از روی مرحمت وشفقت یعنی از جانب خدای پدران مامورند برحم وشفقت براولاد راقم حروف کوید چنانکه از اغلب اخبار معلوم میشود سن مبارك حضرت ابی الفضل عباس سلام الله علیه در سال شهادت آنحضرت سی وپنج سال بوده است و باینصورت تولد همایونش درسال بیست وپنجم هجري خواهد بود وحضرت زینب قریب بیست سال از حضرت ابی الفضل بزرکتر بوده است مکر اینکه اینقصه در یکمجلس روی نداده باشد یاحضرت زینب صغری باشد والله اعلم واینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با فرزندان کرامی خود آنکونه سخن فرمود برای آنست که آنطور جواب عرض کنند تامراتب عرفان ایشان برمردمان آشکار کردد چون دارای مقام ورتبت امامت وولایت نبودند تا فضایل ومراتب ومعجزات ومناقب وکرامات ایشانرا مردمان کاملا بنکرند وبدانند آنحضرت خواست تا جهانیان بدانند که ایشان را نیز چکونه مقامات عرفان وفضایل وکرامات وایمان است

بیان شمایل ودلایل حضرت صدیقه صغري زینب کبری سلام الله علیها است

چنانکه از بعضی اخبار وآثار مشهود می افتد حضرت عصمت آیت زینب کبري سلام الله علیها بالاتی باند وبچهرهٔ نورانیش هزار ماه وخورشید مستمند بوده اند مقامات سکینه ووقارش را بخدیجه کبري وعصمت وحیایش را بفاطمه زهراء و فصاحت وبلاغت وتکلمش را بعلی مرتضی وحلم وبرد باریش را بحسن مجتبی و شجاعت ونیروی قلبش را بسید الشداء صلوات الله علیهم همانند شمرده اند ورسول

خدایش بحضرت خدیجه کبری سلام الله علیها همانند فرمود ودر مراسم عبادت و
اطاق حضرت احدیت بمقامی واصل گردید که قریب برتبت مامت است هیچ زنی از
زنهای روزگار را پس از صدیقه طاهره سلام الله علیها بلاغت وتقوی وفصاحت
وزهد وشجاعت وقدس وبردباري وعقل وعلم وفهم وادراك وفراست وعصمت
وعفت ومناعت وعبادت وقناعت وامانت وصیانت ودیانت وبضاعت واستطاعت
وطاقت وعرفان وایقان وایمان ولیاقت وتوحید ومعرفت نبوده ونخواهد بود وآن
مخدره داراي اینگونه مقامات عالیه بود که در ادراك هرمصیبت وبلیت با حضرت
سید الشهداء علیه السلام شرکت کرفت واز ثمرهٔ فوآد وفرزند جکربند بکذشت
وآثار اندوه دروی ظاهر نشد وآنچه آنحضرت خواست جز آن نخواست ومتابعت
امام باندازهٔ مراتب نفوس وعقول ومدارج ایمان ودانشمندي وبصیر تست لاجرم
چون کسی متابعت ومطاوعت ومحبت ونهایت اطاعت اینحضرترا نسبت بامام علیه
السلام ومراسم شکیبائی بر بلایا وشکرکذاري در هرحادثه از حوادث شدیده
روزکار را بنکرد معلوم تواند کرد که این وجود مقدس را چه مراتب عالیه و
مقاماتست که جز از انبیاء واولیاء متوقع نتوان بود وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء

﴿ بیان مراتب علم ومقامات نفسانیه حضرت زینب کبری سلام الله علیها ﴾

این حضرت جلالت آیت را عصمة الله وابنته الله وولیة الله وعالمه غیر معلمه و فهمهٔ
غیر مفهمه ومحدثه ومخبره موثقة وناموس کبریاء ونائبة الزهراء خوانند ازین عناوین
والقاب معلوم میشود که خدایتعالی این نفس قدسی را چکونه استعدادی عطافرموده
وچکونه بضاعت ورتبتی عنایت کرده است که بتواند دارای اینمراتب باشد مقام
اینمخدره بجائی رسیدکه درکربلا نسبت بامام زین العابدین علیه السلام که ولی کردکار
است درجه حضرت صدیقه طاهره را نسبت بامام حسین صلوات الله علیهم دریافت

(حضرت)

حضرت سید الشهداء درمقامات احترام اینخواهر والا اختر بسی مبالغت میفرمود
و از این گوهر بحر عصمت و طهارت ورضا وتسلیم در تمامت آنمصایب هر وقت
سخنی بر زبان بگذاشت همه ازروی شکر ورضای بقضاء وتسلیم بامر واراده
خداوند تعالی بود صاحب جنات الخلود مینویسد که زینب کبری در بلاغت وزهد
وتدبیر وشجاعت با پدر ومادرش همانند بود وبعد از شهادت حضرت امام حسین
علیه السلام بتمامت امور اهل بیت بلکه قاطبه زمرهٔ بنی هاشم برای درویت آن
حضرت اصلاح پذیرفت راقم حروف گوید همین رتبت بس عالی است که کفالت
جماعتی از اهل بیت رسالت وخاندان نبوت وریاست ایشان ودیگرانرا آن حضرت
برعهدهٔ کفالت گرفته باشد این امر عظیم را سهل وآسان نتوان شمرد و اینمقام عالی
را درخور هرتن نتوآن دانست در حقیقت قریب برتبه ومقام ولایت وامامت و
وصایت است ومتفرعات این اصل اصیل را دانایان خبیر وبنیایان بصیر توانند دریافت
فاضل دربندی درکتاب اسرار الشهاده درذیل خطب احتجاج حضرت امام زین العابدین
علیه السلام واینمخدره سلام الله علیها تحقیقات لطیفه میفرماید و از جمله مینویسد که
هرکس دریخطبه حضرت زینب صدیقه در مجلس یزید عنید واحتجاج آنحضرت
ونفحات انفاس قدسیه و اطراز کلمات شریفه اش بنگرد میداند که علم و معرفت آن
حضرت نه از نوع علوم ومعارف اکتسابیه است چه مانند این احتجاج بر سبیل
ارتجال بدون تقدم فکر ورویت محال است که جز از صاحب عصمت علی نمط
الاستکفاء او من بلیه صورت وقوع یابد واین نفس نورانیه قاهرهٔ این حضرت
است که برنفس خبیثه رذیله علیه اللعنه غلبه کرد چندانکه باینکه دراین خطب
مبارکه واحتجاجات شریفه بر کفر وزندقه وسایر مثالب یزید تصریح مینمود و
حاضران همه نگران بودند آن خبیث را وآن امکان نبود که سخن در دهان آنحضرت

بشکنند ومثالب ومعایب خود و پدر وجد وابتاع وایشاع ایشانرا باین‌وضوح نشنود
واخبار زوال ملك وشرف دودمان خود را استماع نکنند چه مراتب طغیان وکفر
وعصیان یزید مقتضی آن بود که اگر چند بداند که آنحضرترا بقتل برساند ملکش
تباه وخودش واولادش در معرض هلاك میرسند قصور نکنند واین سکوت و
سکونرا هیچ راهی جز اقتدار نفسانی و روحانی دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام
چیزي باعث نبود وچنین اقتدار وقهاریت در حقیقت از خواص وخصایص نبوت
مطلقه واصحاب ولایت مطلقه است وهم از عبارت امام زین العابدین در اوقاتیکه
در زندان شام بودند ﴿ لم یکن فینا احد یحسن الرطانة غیری ﴾ در میان ما کسی
نبود که بزبان مردم روم بخوبی من آگاه باشد باز مینماید که علم بتمامت لغات والسنه
وسخن کردن بانجمله از خواص صاحب ولایت مطلقه وعصمت است علی نمط
الاستکفاء ونه آنست که هر کس علم او در معارف ومقامات عالیه از علوم مبدأ
و معاد وعلوم احوال نفس واخلاق وامثال آن از چشمه سار علوم لدنیه باشد باید
بتمامت لغات اهل دنیا والسنهٔ ایشان باآن کثرت واختلافی که از حد وحصر بیرون
است عالم باشد اما از این کلام معلوم میشود که حضرت زینب وام کلثوم علیهما
السلام بالسنه ولغات آگاه میباشند اما به باز دیزانی که امام عالم است
ونیز دربیان عالمهٔ غیر معلمه وفهمه غیر مفهمه میفرماید این عبارت حجت است
در اینکه زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام محدثه یعنی ملهمه بوده وعلم مربعض
از نوع علوم لدنیه وآثار باطنیه است وهم درمقامی که میفرماید جناب سلمان فارسی
وامثال او رضوان الله علیهم محدث وملهم بوده اند میفرماید
پس حضرت زینب میتواند محدثه باشد یعنی ملك با او حدیث کند واین
بندهٔ قلیل البضاعه عرضه میدارد که بر ارباب علم وبصیرت مکشوف است که

عالمهٔ غیر معلمه وفهمهٔ غیر مفهمه زینتی است پس عالی چه غیر معلمه بآن معنی است که دارای علم لدنی باشد وفاصله وواسطه در میان او وحق یامظهر حق که نور مطلق وسر اول وصادر اول است نباشد ومحدثه آنست که بتوسط ملك وفریشة ادراك خبر وحدیثی نماید ومقام عالمهٔ غیر معلمه تالی مقام نبوت مطلقه و ولایت مطلقه است پس از آنان که اینمخدرهٔ محترمه را عالمهٔ غیر معلمه میدانند هیچ نیفتاده است که پارهٔ تحقیقات وقیاسات نمایند تا حضرت صدیقهٔ صغري را محدثه بخوانند زیرا که محدثه بودن از عالمهٔ غیر معلمه بودن خیلی فرود تراست چه معنی عالمهٔ غیر معلمه این است که بدون اینکه از احدي آموخته باشد میداند یعنی بلا واسطه از خداوند فیض یاب میشود ومحدثه یعنی حدیث کرده شده آنست که اورا حدیث کذارند وملهم دارند واین بواسطهٔ ملك است معلوم باد که در جات علوم است علوم نیز متفاوت است نه آنست که هرکس علم لدنی داشته باشد باید با پیغمبر و امام مساوی باشد بلکه علوم پیغمبر وائمه مقامات دیکر واز دیکران درجات دیکر دارد وبعلاوه این میتواند بود که در علم بلا واسطهٔ حقیقی پیغمبر صلی الله علیه وآله اختصاص داشته باشد واز آنمقام تنزل رفت دیکران از آن مقام صادر اول ونور اول که مقام خاتم انبیاست مستفیض باشند وآنانکه بلاواسطه از آنحضرت مستفیض شوند عالم غیر معلم یعنی دانای غیر آموزنده اند وچون مظهر کل وهادی سبل و عقل اول ونور اولست هرکس بلا واسطهٔ آنحضرت مستفیض شده چنان است که از حق تعالی شده باشد اما هر کس دارای این رتبت نتواند شد که بلا واسطه از عقل کل مستفیض کرد دو هرنفس وروحی را اینمقام ومنزلت نتواند بود بلکه نفوس قدسیه وارواح مخصوصه میخواهد وبااین تحقیق معلوم میشود که دختر امیر المؤمنین علیه السلام را چه رتبت ومقام ونفس وروحی است که بتواند بدون

واسطه باتمام نائل گردد وهم اکنون برای تبیین اینمطالب بنگارش بعضی مسائل مبادرت می شود تا آنانکه بر این عنوان بگذرند بحالت شگفتی وعجب اندر نشوند که چگونه وجود بشر دارای اینگونه علوم عالیه ونظر تواند بود

﴿ بیان معنی نفس ناطقه ومدار جیکه حکمای متالهین برای آن قائل هستند ﴾

اگر بخواهیم در معنی ومراتب نفس که نفوس وعقول بشریه را ازادراك معرفت آن عجز وقصور کامل حاصل است به بیانات وعقاید طوایف امم واصناف علماء ودارایان مذاهب مختلفه سخن کنیم کتابی مفصل ومبسوط خواهد چنانکه رئیس حکمای اسلام شیخ الرئیس بن سینا قصیدهٔ مشهوره بقصیدة النفس را که مطلعش این است

﴿ هبطت الیك من المحل الارفع ＊ ورقاء ذات تودع وتمنع ﴾

فرموده وشیخ داؤد انطاکی صاحب تزیین الاسواق براینقصیده شرح نوشته وهم خود انشاد قصیده کرده ودر اینقصیده برمثل شیخ الرئیس اعتراض نموده است چنانکه در مقامات خود مذکور شده اند واولش این است

من بحر انوار الیقین بحسنها ＊ فلوصل او فصل تنوب کما ادعی

وهم رسالهٔ مبسوط ومفصلی در حقیقت نفس انسانیه مرقوم داشته است پس بایست باختصار کوشیم وببیانات وروایاتی چند که از منهج ائمه اطهار سلام الله علیهم وآنجماعت حکماء ومتکلمین که از این نهج خارج نیستند اقتصار جوئیم چنانکه از این پیش درکتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ضمن احوال کمیل بن زیاد علیه الرحمة اشارت کردیم روزی در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعرض رسانید نفس را از بهر من صفت فرمای فرمود کدام نفس را اراده کرده باشی عرض کرد مگر یك نفس نباشد فرمود چهار نفس است نخستین نامیه نباتیه است

دوم حسیه حیوانیه است سیم ناطقه قدسیه است چهارم کلیه الهیه است واین نفوس چهار گانه هریك دارای پنج قوه ودوخاصه باشند اما نامیه نباتیه را پنج قوه باشد بدین شمار اول ماسکه یعنی نگاه دارنده دوم جاذبه یعنی کشاننده سیم هاضمه یعنی هضم کننده چهارم دافعه یعنی بیرون کننده پنجم مربیه یعنی پرورش دهنده و دوخاصه یکی زیادت یعنی افزونی وآندیگر نقصان یعنی کاسته شدن میباشد و آنگیزش این نفس نمو کننده وروئیده از جگر باشد واماحیوانیهٔ حسیه را نیز پنج قوه است اول سمع یعنی شنیدن دوم بصر یعنی نگریدن سیم شم یعنی بوئیدن چهارم ذوق یعنی چشیدن پنجم لمس یعنی سودن ودو خاصه آن یکی رضاست یعنی خوشنودی دوم غضب یعنی خشم وانبعاث این نفس حیوانیه حسیه از قلب یعنی دل است واما نفس ناطقه یعنی گویای قدسیه را پنج قوه ونیرو باشد اول فکر یعنی اندیشه دوم ذکر یعنی یاد کردن سیم علم یعنی دانستن چهارم حلم یعنی بردباری پنجم نباهت یعنی آگاهی وهوشیاری واین نفس ناطقه قدسیه را انبعاثی نیست یعنی از اعضا محل انگیزشی ندارد واشبه اشیاست بنفس ملکیه وآنرا دوخاصه باشد یکی نزاهت یعنی پاکی ودیگر حکمت یعنی دانستن نهادن چیزیرا در ایستاد نگاه خود راقم حروف گوید که از همین کلام امیر المؤمنین علیه السلام که میفرماید این نفس ناطقه را انبعاثی نیست اشارت بآنست که از ترکیب اعضای عنصریهٔ جسمانیه منبعث نمیشود تا بافنای آنها فانی بشود بلکه جوهری است که از خارج سیرمان میکند ومایه حیات هیکل حیوانی میگردد و بعد از تلاش آن اعضا واجزا بمراکز علویه ومقام اعلا باز میگردد وهرگز فنا نپذیرد وبقای لایزال برخوردار است بالجمله میفرماید واما نفس کلیه الهیه را نیز پنج قوه است اول بقای در فنا یعنی بودن در نبودن دوم عز در ذل یعنی گرامی در عین خاری سیم فقر در غنا یعنی خویشتن را درکمال نیاز مندی دانستن در حضرت بی

نياز در عين توانگرى چهارم صبر در بلا يعنى شكيبائى در ورود بلاها پنجم نعيم در شقا يعني درنهايت بدبختى وسختى روز كار در كمال نعمت روز سپارند واين نفس كليه الهيهٔ را نيز دو خاصه است يكى حلم يعني بردبارى وآنديكر كرم ومبداى اين از خدايتعالى وبازكشت او بدوست ﴿ لقوله عزوجل فنفخنا فيه من روحنا ﴾ واما بازكشتن بخداى چنانست كه ميفرمايد ﴿ ياايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضية مرضيه ﴾ وعقل وسط كل است تا كه از شما كسى بيرون از عقل از خير و شر سخن نكند علامهٔ مجلسى اعلى الله مقامه در كتاب السماء والعالم ميفرمايد كه اين خبرى است كه پارهٔ از صوفيه در كتب خويش از كميل ابن زياد روايت كرده اند واين اصطلاحات در اخبار معتبره متدا وله بنظر نرسيده وباضغاث واحلام صوفيه همانند است چنانكه پارهٔ از صوفيه در شرح اينخبر ميكويند كه اين دو نفس نخستين كه در كلام آنحضرت مسطوراست يعنى ناميه نباتيه وحسيه حيوانيه اختصاص دارند بجهت وجنبهٔ حيوانيتى كه در دنيا وآخرت محل الم ولذت هستند وآندو نفس ديكر يعني ناطقهٔ قدسيه وكليهٔ آلهيه بطرف انسانيت اختصاص دارند واين هردو ودر هردو نشاهٔ سعادتمند باشند بخرص كليهٔ الهيه كه هركز دستخوش قوارع شقاوت نميشود چه از عالم شقا نيست وشقارا درآن راهى نباشد بلكه از روح الله منفوخ باشد ازاين دروى هيچوقت از هيچوجه آثارآلام را دروى تطرق نباشد واين نفس شريف در اكثر مردمان موجود نيست بلكه از هزاران هزار يكتن را اين نصيبه نباشد كه داراى اين نفس كردد وهمچنين جوارح واعضا را نه از لذت بوشى ونه از الم نيشى است چنانكه چون مريض كه از جراحتى رنجور ونالان ميباشد چون سر بخواب مى نهد بااينكه زنده وصاحب حس موجود است ونيزآن جراحت كه در حالت بيدارى از آن دردناك بود نيز دروى موجود است هيچ

(دردى)

دردی والمی احساس نمیکند چه دریابندهٔ آن الم یعنی آن نفس درنحالت نیام آن شخص از عالم شهادت وشهود به برزخ توجه کرده وازین عالم شهود انصراف جسته وچون دیگر باره بعالم شهود روی نمود ورنجور از خواب بیدار کشت اینوقت این آلام دروی برپای شود پس درعالم برزخ نیز همین عالم را ... هر وقت ز جسد انتقال کرد الم یا لذت ازوی منتقل شود وبراین نهج است حالت او در آخرت معلوم باد که اگر روایت اینحدیث ونقل آن از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بصحت مقرون باشد نه آنست که مقصود این باشد که نفس بر چهار قسم باشد بلکه مقصود درجات نفس است زیرا که نفس یکنوع بیش نیست علامه حلی نور الله مرقده در کتاب معارج الفهم میفرماید مردمانرا در حقیقت نفس اختلاف فراوان است و ازجمله آنان آنچه محل اعتناست این است که نفس یا جوهر است یا عرض مرکب از جوهر وعرض واگر جوهر بتنهائی باشد از دو حال بیرون نیست یامتحیز است یامتحیز نیست واگر متحیز باشد یا منقسم است یا نیست وهریك از این اقوال را قائلی اعتقاد ورزیده است ومشهور دو مذهب است یکی این است ﴿ ان النفس جوهر مجرد لیس بجسم ولا حال فی الجسم وهو مدبر لهذا البدن ﴾ یعنی نفس گوهری است مجرد که نه جسم است ونه درجسمی حلول گیرد واو مدبر این بدن عنصریست وجمهور حکماء براینقول رفته اند واز شیخ مفید وبنی نوبخت که از اصحاب ما هستند نیز باین طور مسطور است قول دویم این است که ﴿ انها جوهر اصلیة فی هذ البدن حاصلة فیه من اول العمر الی آخره لا یتطرق الیها التغییر ولا الزیادة والنقصان ﴾ یعنی نفس جوهری است اصیله وبالاصاله که در پیکر عنصری حاصل میشود واز آغاز زندگانی تا پایان عمر در این بدنست وهیچ تغییر وتبدیل و زیادت ونقصان در اوراه نکند ونیز علامه رفع الله درجة درشرح خود میفرماید که

مردمانرا در ماهیت نفس واینکه آیا نفس جوهر است یا جوهر نیست اختلافست وآنانکه جوهر میدانند اختلاف نموده اند که آیا جوهري است مجرد یاغیر مجرد و آنچه حکمای باستان وجماعتی از متکلمین مثال بني نوبخت وشیخ مفید از امامیه و غزالی از اشاعره بر آن رفته اند این است که نفس جوهریست مجرد نه جسم ونه جسمانی وعلامه مفرماید مصنف نیز همین قول را اختیار فرموده است ومحقق طوسی رضی الله عنه درکتاب الفصول خود میفرماید آنچه انسان بدان اشارت میکنند کامیکه میگوید من یعنی می گوید من چنین کردم ومن چنین رفتم ومن چنین خواهم الی غیر ذلك اگر این من عرض باشد محتاج بمحلی خواهد بود که بدان متصف گردد لکن انسان بالضرورة بچیزی متصف نیست بلکه باوصافي متصف میشود که این اوصاف جز خود انسان است پس جوهر خواهد بود الی آخر کلامه ونیز علامه مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب مسطور میفرماید باین ادلهٔ محکمه معلوم میشود که انسان عبارت از این جسم نیست چنانکه فخر رازی درتفسیر کبیر خود مسمی بمفاتیح الغیب در ذیل تفسیر سورهٔ مبارکهٔ بني اسرائیل باین ادله اشارت کرده است اول این است که علم بدیهي حاصل است که اجزای این جثهٔ آدمی بزیادت ونقصان مبدل میشود گاهی بر حسب نمود ذبول وگاهي بر حسب فربهي ونزاری وعلم ضروری حاصلست که آنچه متغیر ومتبدل است باآنچه ثابت و باقی است متغایر میباشد وبا این مقدمات علم قطعی حاصل میشود که انسان عبارت ازمجموع این جثه نیست دوم آنست که انسان درآن اوقات که بامری مخصوص فکرش را مشغول وهمتش را متوجه ساخته از نفس معینه خویش غافل نیست چه در اینحال بسیار باشد که گوید من خشمناك یا فرحناك یا مایل بودم وکلام تورا میشنودم ودیدار تورا میدیدم و تاء ضمیر غضبت وابصرت کنایه از نفس مخصوصهٔ اوست پس آدمی دراینحال

بنفس مخصوصهٔ عالم واز اعضا وجوارح وابعاض بدن خود غافل بوده است سیم این
است که هریك از افراد جهانیان بصریح عقل خود حکم میکند باضافه کردن هر
یك از این اعضا را بنفس خویش چنانکه میکوید سرمن چشم من دست من پای
من زبان من دل من بدن من والبته مضاف غیرمضاف الیه است پس لازم میشود
که آنچیزیکه همان انسان باشد با جمله این بدن وهریك از این اعضا مغایر باشند اکر
کویند اکر حجت این است بدا میشود که انسان میکوید نفس من و ذات من و
درانحال نفس وذات را بنفس خود مضاف میدارد و باینصورت لازم میکردد که
نفس وذات شیئی مغایر باذات ونفس او باشد واین محال است درجواب کوئیم که
از برای نفس قوای متعدده ازقوه عاقله که اقصی مراتب نفس است تاقوهٔ لامسه
تماماً مراتب نفس است ونفس متحد الموجود است با همهٔ اینمراتب پس هرفعلی و
هراثری از این قوی صادر شود یا تاثیری در این قوی پیدا شود نفس همه را نسبت
بخود میدهد ومراد از نفس من وذات من مرتبهٔ از مراتب نفس است زیرا که
یك وجود است که ساری است در همه مراتب و در هرصورت مبین است که
انسان یعنی نفس ناطقهٔ انسانی غیر از بدن اوست چه بسیار افتد که لحتی از بدن
مردن پذیرد وانسان زنده باشد یاچند پاره از اعضایش را قطع نمایند وهمچنان زنده
است وبهمان کیفیات خود باقیست واوخود همیکوید من هانم که پیش از این بودم
جزآنکه دست مراپای مرابریدند واین برهان یقینی است که این انسان چیزیست
که مغایر این اعضا وابعاض است ونیز آیات قرآنی واخبار انبیا واولیای یزدانی
برطبق این مطلب وارد است واینکه خدای میفرماید ﴿ یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربك راضیة مرضیة ﴾ واینخطاب ارجعی درحال موت بدو متوجه است ودلیل
بر این است که آنچیز یکه بعد از موت این جسد در حضرت خدای راضی و

مرضی است آن راضی ومرضی جز حقیقت انسان نیست وباز مینماید که انسان بعد از مرگ این جسد واین کالبد انسانی زنده بخواهد ماند و زنده غیر از مرده وانسان یعنی حقیقت انسانیت مغایر باجسد است وآنچه راجع بحضرت ودود میگردد بیرون از این کالبد مرده است و نیز تمامت امم و اهل هر مذهب بهر عقیدت که هستند نذوراتیکه از برای اموات خویشتن مینمایندوبآهنگ زیارت ایشان میروند و دعای خیرمیکنند اگر ایشان را بعد از مردن زنده ندانند وگوهری مجرد ونفیس را از ایشان باقی نشمارند این اعمال ایشان بجمله لغو و بیهوده خواهد بود ونیز بسیار افتد که انسان خوابها بیند وپدر ومادر واقربای خویش را بنگرد وایشان اورا بپارهٔ اشیای مخفیه دلالت کنند که در بیداری دریابد اورا در عالم رؤیا بقضای دینی وصیت نمایند ودر بیداری مطابق باواقع گردد واگرنه آن بودی که بعد از مرگ زنده وباقی میماند این امر نشاید وبسیار افتاده است که کسی پدر خویش یادیگری را پس ازمرگ وی در خواب بیند که بعذاب دوچار است وسبب عذا را باز گوید که حق فلانشخص برذمه من است یابفلان کس ستم رانده ام ومرا بحل نداشته و چون این شخص سر ازخواب برگرفته وآن کار را چاره کرده دیگر ویرا درخواب نگرد که از آن فرسایش آسایش گرفته ودر حق وی دعای خیر رانده است وهم بسیار افتد که کسی میتی را درخواب دیده واز وی از آینده خبري بشنیده وپس از روز کاری باواقع مطابق یافته است وهم بسیار بوده است که طلبهٔ علوم در پارهٔ مسائل علمیه متحیر مانده اند یا محلش را ندانسته اند ومصنف آنکتابرا پس ازآن که سالیان دراز از مرگش بپای رفته بخواب دیده اند وآن مسائل را درمیان نهاده اند وحل متصل کرده اند بلکه گاهی باز نموده است که این مسئله در فلانکتاب و آن کتاب درفلانموضع است ودر فلان صفحه از طرف یمین ویسار مرقوم است و

چون سر از خواب بر گرفته آن دیگران دیده اند وهم فراوان افتاده است که در شدايد امور وجلايل مهام از ارواح مقدسهٔ بزرگان آرام امداد خواسته اند وبهمان وسیلت از آن بلیت رستکار شده اند ونیز بسیار افتاده است که فلانشخص شاعر را در خواب دیده اند وشعرها ازوی استماع نموده اند وچون بیدار شده اند در خاطر داشته اند با اینکه بدانشعر عارف نبوده اند وهرگز نشنیده بودند ونیز بسیار بوده است که از اموات در عالم رؤیا خبرمرگ خودرا شنیده اند وچنان یافته اند واین بدیهی است که این اثر ازآن کالبد خاکشده ناشی نکردیده است وازچیزیست که مغایر این جسد است وبعد از تلاشی ومرگ جسد باقی مانده است دیگر اینکه مثلا بازید وباعمرو خطاب باامرو نهی میشود واویا حضور دارد یا درجای دیگر است ودر مرآی ومنظر نیست پس معلوم میشود که اینخطاب بچشم یا بگوش و سایر اعضای او نیست بلکه بچیزی است که غیر از این جمله است وعلم ضروری حاصل است بر اینکه اجزای بدن مستقلا عالم وفاهم نیستند تا ادراك مطلبی نمایند پس مدرك آنچیزی است که غیر از بدن است چنانکه بسیارافتدکه کسی را اندیشه بجانبی وکاری است وبا چشم بازو گوش شنوا ودست کار کروپای راه بر نمی بیند ونه می شنود ونه کاری میکند ونه راهی میرود بلکه بآنجا که مقصود اوست نمیرود وآنکار راکه خود خواسته است نمیکند وآنرا که میخواسته است نشده است وبدانجا که آهنك داشته نرفته است بلکه باچشم باز بجائیکه باید نمیرود وبچاهیکه نباید فرو میافتد بلکه بسا افتد که آسیبی بروی میرسد ومدتی از زحمت والم آن باخبر نیست وچون ماخوذ میکردد والتفات میجوید از آن صدمت ناله برمیآورد بعلاوه نیز در حواس باطنه اختلال پدید افتد مثلا کسی دوچار اندوهی بزرگست ناگاه بشارتی از جهتی بدو رسانند یامقصودی

را حاصل بیند یاهیچ نداند ونفهمد وبعد از مدتی لذتش را دریا بدیابیم وخوفی در وی پدید آمده آنچه در حافظه داشته از خاطر بسپارد ویادر قوهٔ ماسکه وجاذبه ودافعه او اختلال میرسد وهمچنین بسیار افتد که مردمان کهن سال که قوای حیوانیهٔ ایشان جانب انحطاط گرفته است واز تغذیه اثر نگرند واز مال مایتحلل چون جوانان کامران نشوند چون در خیالات روحانی ایشان وغذاهای باطنی روح ایشان لذت پدید گردد وفربه وبافروغ گردند چنانکه در ارباب مناصب مشهور است که با اینکه مجال تقویت قوای جسمانیه را ندارند واز خوردن و آشامیدن وخفتن بهرهٔ کامل ندارند بسبب خرمی وفرح که مایهٔ تغذیه روح است روز تا روز فربه تر وبانشاط ترمی شوند وچونحالت غربت یا بند با مدادش نزار وشکسته گردند چنانکه باروز گذشته هیچ مشابهت نداند وبسیار جوانان تنومند هستند که چون دوچاراندوهی وصدمت روحانی شوند از پیران شکسته نال ضعیف ترشوند یا کسی را بیم قتل ویا صدمتی دهند بااینکه ابدادست فرسود ضرب و رنجی نشود ساعتی برنیاید که چنان لاغر شود که اقربای او اورا نشناسند واگر از افتادن بچاه یااز نزاری اینمرد یاحرکات برخلاف مقصود بپرسند واز پرس نمایند زبان بمعذرت برکشاید که من در آنحال باخویش نبودم از این روي اینجمله بخطا گردید از این برتر گاهی افتد که انسان خواهد در مهمی مخصوص تفکر نماید و چون ساعتی بگذرد اورا معلوم میافتد که فکر او در کاری دیگر که نه مقصود اوست صرفشده است ازین برتر بسیار شود که مهمی پیش آید در ترتیب آن اندیشه وفکر لازم است وانسان خواهد فکر کند یابیندیشد اما آنقدرت واستطاعت نیابد چه در آنحال نفس ناطقه را ملالی بوده است از این روي قوای باطنی و ظاهر یرا ضعف وکندی پدید شده است واز تکلیف خود باز مانده پس معلوم شد

(که)

که نفس جوهر است چه موصوف بعلم وقدرت وتدبیر وتصرف است وهرچه باشد باین شان جوهر است واین جوهری واحد است که بتکالیف الهیه مبتلاست چنانکه آیته شریفه ﴿ انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیرا ﴾ تصریح مینماید که انسان شیئی ایست واحد بتکالیف الهیه وامور شرعیه مبتلاست وبسمع وبصر موصوف ومجموع بدن یاعضوی از اعضای بدن اینحکم را ندارد پس نفس شیئی است که باجمله بدن واجزای بدن مغایر است واوست موصوف باین صفات فخرالحکماء المتالهین حکیم ربانی آخوند ملا صدرا در شرح اصول کافی میفرماید که انسان در این نشاهٔ دنیاویه از بدن طبیعی مظلم سفلی واز روح ملکوت علوی مرکب است وهریك از این دورا خاصیتی است که بیرون از خاصیت آندیگر است پس خاصیت روح کاهی که درجه کمال کیرد علم وممرفت است وخاصیت بدن چون نیروی یابد حرکت واستحاله است ونیز خاصیت روح بقا و دوام است و خاصیت بدن دثور وانصرام است ومع ذلك هریك از این دورا در این نشاهٔ لطیفه باندیکر حاجت است وعلت تعلق نفس باین بدن کثیف ظلمانی وهبوط آن از عالم نور ومعدن سرور اسباب نقص وقصور آنست لاجرم در استکمال وبلوغ خود از حدود ونقص بدرجهٔ کمال بسعی وعمل وحرکات علمیه وعملیه واعمال وطاعت بدنیه وقلبیه حاجتمند میشود وتمامت اینجمله جز بدستیاری این بدن نتواند شد پس نفس در تحصیل کمال ببدن محتاج وبدن نیز کاهی که باقی وزنده است در تغذیه وتکمیل وتولید مثل بنفسی که تدبیر او بدوست نیازمند است پس هریك از این دو بآن یك مفتقر ومنتفع است چنانکه مثلاً مردی زمین کیر وشخصی کور باشد ونفس که محبوس در این کالبد عنصری است بمنزلهٔ آن بصیر است که هیچش نیروی راه رفتن نباشد وبدن که از اجزای کثیفهٔ ظلمانی است چون آن کور را هسپار

است كه هيچ نتواند ديد وچون اين هردو باهم يار وهمين شدند سلوك طريقيكه بمطلوب راه نمايد امكان يابند وبمقصود ظفر جويند باينصورت كه آنكس كه بيناو زمين كيراست برآنكس كه كور باشد وراه سپار سوار كردد وهردو در بساتين عشرت ومناهل شهوت ومراحل نعمت ولذت كردش كيرند وبمشارب ومآكل و مناكح مذمم كردند درينحال اكر آنكور بخواهد بدون راهنمائى در اينمقامات سير كند البته درچاهى باجائى خطرناك در افتد يادرندهٔ اورا بدرد و هلاك شود ونيز براه مقصود كام سپار نشود وهرچه بيشتر راه سپرد واز مقصرد دور ترشود پس بايد باآن بصير حذوالقذة بالقذة متابعت جويد تابمقصود پويد وهمين حكيم ربانى در كتاب مفاتيح الغيب در كيفيت ادراك فرمودن نفس معقولات كليه را ونيز در ديكر موارد بيانات مفيده دارد وحاصل اينكه نفس انسانيه بقياس مدركات حسيه وخياليهٔ خود بفاعل مخترع اشبه است تابقابل متصف وباين دليل بسيارى از مشكلات متعلقه بادراك نمودن نفس امور انفعاليه را آسان مينمايد ورؤية كامله عقليه نورية وكيفيت ادراك نفس صور نفسيهٔ آلهيه را بانهايت شرف وعلو آنها و بعد آنها از اقليم نفس متعلقه باجرام ومشاهدهٔ آنهارا تا ما كه حكم مشاهدهٔ نوريهٔ باشد براى نفس ميسور نيست واين عدم استطاعت نه از آنست كه حجابى درميان نفس وبيچاركى نفس واستيلاى احكام طبيعت ظلمانيه است برنفس لاجرم بمشاهدتى ضعيف نايل ميشود چنانكه كسى باين چشم ظاهر حسى كسى را از دور بنكرد وسبب بعد مسافت آن مرئى را راشياي كثيره محتمل شمارد لاجرم نفس انسانى ماداميكه درين عالم هست تعلق وتعقلش باشيائيكه عقلية الدوات ومفارقة الوجود است هستند تعقلى ضعيف است وبجهة ضعف اين ادراك از دريافت انوار عقليه چنانكه بايد مستفيض نميكردد وبا اين كه نفس نورى است از انوار آله كه فايض

برهیکل بشری است وهم جوهری است زنده و قائم بذات خود وعالم ومرید و سمیع وبصیر وقادر است اما قدیم نیست بلکه ممکن وحادث است وبمؤثری قدیم وحی وقیوم وعالم و قادر ومرید وسمیع وبصیر علی وجه اعلی والطف محتاج است وبسبب اینکه نفس در مبدء فطرت از علوم خالی و بالقوه عقل واز آن پس عقل بالفعل گردید پس اورا معلم مکملی دیگر است چه هیچ چیز خویشتن بخویشتن تکمیل نتواند یافت واگر گوئیم معلم نفس في اصل الفطرة عقل فعال نبوده بمعلمی دیگر نیازمند خواهد شد وآن معلم نیز معلمی دیگر جوید اینوقت تسلسل لازم شود پس لامحاله ولابد گوئیم معلم او جوهری کامل عقلی است چنانکه خدایتعالی فرماید﴿ علمه شدید القوی ﴾ ووجود جوهر کامل عقلی دلیل بروجود مبدأ اول است که خدای عزوجل باشد معلوم باد که عقل فعالی که مربی نفوس ما است برای او وجودی است فی نفسه لنفسه و وجودی است فی انفسنا لانفسنا چه کمال نفس انسانیت وتمام آن وجود عقل فعال است برای آن وگردیدن آن نفس است عقل فعال و اتحاد نفس است باوی همانا غایت هرچیزی آن است که وجود آن غایت برای او ثابت وصحیح باشد وآنچه راکه بدان وصولی نباشد نتواند غایت وعلت تمامیت این شیئی باشد وآنکسانرا که قبول این امر برای ایشان اشکال یافته وصعب می‌شمارند که شیئی واحد چگونه برای شیئی واحد فاعل متقدم وغایب متاخره تواند بود برای این است که این کس از وحدت عددیه که در موضوعات جسمانیه که بتکرار آن کثرت عددیه از نوع واحد حاصل میشود تصور نکرده است وبعد از این جمله گوئیم نفس انسانیه را خدای تعالی دارای دو وجه فرموده یك وجهش بجنت عالیه است وآن وجه باب داخلی اوست بسوی عالم ملکوت وغیب ووجه دیگرش بسوی جنت سافله است وآن باب خارجی اوست بعالم ملك وشهادت و

هریك از این دو وجه از اشیائی است که آثار مختصه آن در آن نفس اثر میکند و
نفس بسبب آن تغیر جوید ودر اطوار منقلب میکردد تا کاهیکه یادر زمرهٔ ملائکه
یا درحزب شیاطین انخراط کیرد یامابین ایشان متردد کردد و بیان این مطلب این
است که آن وجه نفس که بسوي اینعالم روی دارد وبقوی ومشاعر توجه جویدکه
برای هریك از اینها لذتی در ادراك ملایم باآنها یا مماثل باآنها باشد و نفرتی است
در ادراك آنچیزیکه مخالف آنها یا مضاد آنهاست ولذیذ ومولم برای آندیکر است
چنانکه برای هریك از آنها غیراز لذیذ ومولم برای اندیکر است چنانکه برای بصر
مبصراتی و برای سمع مسموعاتی و برای لمس ملموساتی و برای شم مشموماتی و
وبراي ذوق مذوقاتی وبرای قوهواهمه رجائی وخوفی است وانجمله برای مدرکات
است واما برای حرکات همانا قوت شهوت را لذت در حصول مشتهیات والم در
فقدانآن یا حصول اضدادآن میباشد وقوت غضبیت رالذت درظفر مندی وانتقام
والمش درحصول نقیض آنست پس قوهٔ باصره چون ادراك نماید مثلی موجود در
خارج یعني صورت آن دروی حاصل شود وازحصول این صورت بصرنه صورتی
دیکر در پیشکاه خیال لازم میشود ونفس برآن واقف میکردد ودر هنکام توقف
برصورتی یالذت آورنده یاالم نماینده درنفس اثري پدیدآید کهآنرا اراده یاکراهت
نامند و همچنانکه این اثار از جهتی براي نفس درهر حال از خارج حکم حاصل
میشود یاازظواهر حواس مثل حواس پنجکانه یااز بواطن حواس مثل مبادي تخیلات
وخواطر برهر یك از این دو وجه آثار بجای میماند هرچند اسباب زایل کردد چه
آنها معدات هستند نمی بینی چون توحواس را استعمال کني بوسیله هرحسی صورتي
در خیال حاصل میشود وآنخیال باقی میماند اکرچه از احساس بآن باز شده باشی
وازآن پس خیال از چیزي بچیزی انتقال جوید وبحسب آن منتقل میشود نفس

(از)

از حالی بحالی چند انکه این احوال ملکه راسخه میکردد پس از آن برای هر جنسی از اجناس این ملکات مبدأ نفسانیه وقوهٔ استعدادیه ایست که بسبب آن استمداد میجوید نفس که برای اوصورتی حاصل شود که در سرای آخرت برآن محشور آید وچون معلوم افتاد که نفس ذات وجهین است پس باز نموده اند که نفس از جهت ذاتش کویا جوهری است عقلی ثابت بالقوه واز جهت تعلقش بطبیعت جوهری متجدد غیر ثابت است واینـدوجهت شبیه میکردد بآنکه یکی از آند ومقومه ذاتیه باشد مرنفس را وآن دیکر لاحق بذات نفس باشد چه نفس اضافه بطبیعت است وبسبب اینکه همیشه انقص فرع اکمل وقوه قبل از ضعف است وهروقت این اضافات ازوی ساقط شد بمنبع اصلی وحیز عقلی خود باز کشت میجوید وطبیعت در اقطارها ویه که از عالم بقاو وحدت دور است واز عالم عقل خارج ساری میشود چه بآنعالم عالم نیست وحالت شوق بآنش نباشد ونیز بحسب هویت شخصیه خود عارف ومشتاق ببقاو دوام نیست وهم بقای اوجز بنفس ممکن نباشد وچون نفس جوهری است نورانی ملکوتی ناچار در این ظلمتکده اخشیجی دوام نجوید چه بودن اودر اینعالم عنصری موجب محنت وعذاب اوست و بهر روزی باشد * شود بعالم رضوان که مرغ آن چمن است * واین هبوط او از عالم ملکوت بعالم طبیعت و حبس او درین زندان ترکیبی و سکون او در آنجا بجهت نقصان و عصیانی است که اورا در مبداء وجود در یافته یاخطیئتی است که در اول کون ازوی صادر شده وبآن علت مستوجب دوچار آمدن در این سراچه محنت کشته است و چون از کناه خود بیرون آمد مکان بلیت نیز باقي نمیاند چنانکه زندان چون از زندانیان فارغ کشت حاجتی بآن نیست از این روی در حکمت آلهیه وسنت ربانیه زوال طبیعت وتلاشي ودثور وفنای آن واجب

کشته چه بعد از خروج نفس بمحل خود حاجتی باین قالب که زندان آن نفیسه نیست
است وچون نفس بموطن اصلی خود بیرون شد و بحضرت آفریدکار خود باز کشت
طبیعت بعالم دثور هاویة الی هاویة ثانیة الی ثانیة باز میکردد واینکه نفس بیناکست
که از این حبس ممتلی از محنت وبلا بیرون شود وباین نیز انس نمیجوید برای آنست
که مبادا بمجلسی دیکر که از این زندان شدید تراست انتقال یابد اما آنانکه بدرجه
یقین واصل شده اند ومیدانند که پروردکار خویش را ملاقات وبحضرت اورجوع
مینمایند کمال شوق بلقای پروردکار و دار کرامت ایزد دادار همیشه برون رفتن و
رستن از این سراچه پر آفات وکثافات وبلیات ومحن را خواستاروند و دوست ومحب
محبوب حقیقی می باشند چنانکه خدای میفرماید ﴿ ان زعمتم انکم اولیآء لله من دون
الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ﴾ اکر خویشتن را دوستدار حضرت ذوالمنن
میدانید پس آرزوی مرك نمائید اکر در دعوی محبت صادق هستید چه تا انسان
از این کالبد عنصری جان بیرون نبرد واز این علاقات فراغت نجوید وقلب خویش
مخصوص تجلی انوار نور الانوار مطلق نکرداند بجانان نمیرسد معلوم باد که ازاینکه
کفتیم بعد از خروج کوهر کرامی نفس از این ظلمتکدهٔ قالب عنصری وتلاشی
ودثور این قالب برحسب اقتضای حکمت ربانی ورجوع نفس بحضرت باری نه
آنست که این جسم متلاشی واثر را دیکر عودی نشاید بلکه خداوند قادرچنانکه
در مواضع عدیده در قرآن کریم فرموده همین قالب را در قیامت برای قیام عدل و
مجازات عود میدهند ﴿ قل یحییها الذی انشاءها اول مرة وهو بکل خلق علیم ﴾
وبراهین واخباری که در اینباب وارد است عقلا ونقلا کتابی مبسوط خواهد و
نیز حکیم ربانی رفع الله درجته در مفاتیح الغیب میفرماید که کل مرکب است از
آب وخاك وآب مطیه حیات وزندکی است چنانکه خدای عزوجل میفرماید

﴿ وجعلنا من المآء كل شيئی حی ﴾ وخالك مطئیهٔ نفس نباتیه است وچون باهم امتزاج یافتند نفس حیوانیه از آن متولد میکردد چه مرکب این نفس روح حیوانی است واین نفس روح حیوانیه مطئیه روح انسانی وجوهر نطق است بجهت مناسبت روحیه در میان ایندو ونیز در ذیل مطلبی دیکر فرماید که نفس ناطقهٔ انسانیت از سنخ ملکوت وجوهر لاهوت است وهروقت این نفس باین مبادی عالیه تشبه جست وباخلاق خدایتعالی در دوصفت علم وعمل تخلق کرفت هرچند از آنهمام ناقص برتر باشد بآن افعال که در خور ملکوتی ولاهوتی است کارکرآید وازانجمله چون آهني کداخته وزجاجهٔ صافیهٔ است که از شراب ارغوانی مملو باشد وحدیده حامیه از اشراق واحتراق وحرارت همان مینماید که آتش نماید اما نه اینکه همان صفت آتش را یافته باشد وآنرا آتش شمارند اما چون بصورت آتش که سوزنده وفرو زنده است متصور میشود حکم نار پیدا تواند کرد وشیشهٔ صاف وپاك بسبب کمال صفائیکه در وی است بلون خمری که در آن ریخته اند مینماید چه از صفتی که مخالف وضد صفت آنچه در آنست خالی است آنرا نیروی باوی یکسان کردد چنانکه

رق الزجاج ورقت الخمر * فتشا بها وتشا کل الامر

فکا نه خمر ولا قدح * وکا نه قدح ولا خمر

ولا یتعجب من عنایة الخالق الرازق حیث برزق من یشآء بغیر حساب

در جستن جام جم بسی پیمودم * روزی ننشستم ودمی نغنودم

زاستاد چووصف جام جم بشنودم * خود جام جهان نمای عالم بودم

ودر مقام دیکر فرماید که شان نفس انسانیت این است که بدرجهٔ نائل وبالغ آید که جمیع موجودات اجزای ذات او کردد وقوای آن در تمامت موجودات ساری

شود ووجودش غایت کون وخلیقت آید ونیز فرماید کمال نفس ناطقه که بدان اختصاص دارد این است که آنمقام ودرجهٔ عالیه را در یابد که باعقل کلی که باقی ابدی است اتحاد جوید وصورت کل وهیئت نظام اتم وخیری که از مبدء کل که خدای باری جل ذکره در عقول ونفوس وطبایع واجرام فلکیه وعنصریه الی اجزاء الوجود فایض ساخته دروی تقریر پذیرد وکیفیت تدبیر خدای باری را در اشیائی که از او آخذاست بسوی ادنای آن ﴿ ثم العائدة الیه الوجود العارجة من ادناها الی اقصاها ﴾ وآن وجود یرا که در قوس نزول تابمرتبه هیولای اولی نازل شده بود ثانیا بمراتب عالیهٔ خود ترقی نمود وبکمالات وجودیه خود فایز کردید وباقصی درجه کمالات رسید تصور نماید چنانکه خدایتعالی می فرماید ﴿ یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه ﴾ پس بنیروی خود عالم عقلی کردد که هئیت کل در آنست ﴿ وینقلب الی اهله مسروراً ﴾ واین است سعادت حقیقت وکمال اتم ودر جای دیکر فرماید که نفس آدمیه مادا میکه جنین فی‌الرحم در درجه نفوس نباتیه است علی مراتبها بعد تخطی درجة الطبیعه الجمادیة بحرکت جوهریهٔ نفس از مرتبهٔ جماد که مرتبه منوی متحرك است بسوی مرتبه نبات واز مرتبه نبات بمرتبه حیوان واز حیوان بانسان پس جنین در این حال نبات بالفعل وحیوان بالقوه است چه حس وحرکت ارادیه برای او بالفعل نیست وباین قوه از سایر نبات ممتاز می شود وچون از شکم مادر بیرون شد نفس او در درجه نفوس حیوانیت است تا اوان بلوغ صوری واین شخص در اینحال حیوان بالفعل وانسان بالقوه است وازآن پس بادراك اشیاء بنیروی فکر ورؤیت مایل میکردد تا کاهیکه بدرجهٔ بلوغ معنوی واشتداد عقلی در حدود چهل سالکی غالبا برسد واین در صورتی است که دروی استعداد ارتقاء بحد نفس قدسیه باشد واین شخص در

اینوقت انسان بالفعل وملك بالقوه است وا کروی نباشد یاشیطان یاغیر آن خواهد بود بالقوه خلاصهٔ مطلب آنست که اکر توفیق پروردکار باوی یار کردد در سبیل قدس سالك ونفسش بمرتبهٔ قوه قدسیه بالغ شود چون بمیرد واین کالبد را بکذارد ملك بالفعل از ملائکه آله خواهد کشت واکر از راه حق کمراه وبعرصهٔ غوایت اندر افتد یاشیطانی از شیاطین شود یا با حشرات محشورآید علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب سماء وعالم میفرماید که محقق کاشانی در کتاب روضة الجنان فرموده است که مذاهب وعقاید مختلفه که در حقیقت نفس چنانکه در السنه دایر ودر کتب مشهوره مذکور میباشد بر چهارده قسم است یکي این است که حقیقت نفس همین هیکل محسوس است که از آن ببدن تعبیر کنند دوم این است که نفس همان قلب است که عبارت از عضو صنوبری الشکل لحمانی مخصوص است سیم این است که نفس همان دماغست چهارم این است که نفس عبارت ازاجزای لایتجزی است که مقامش در قلب است ونظام وآنانکه بمذهب او رفته اند بر این عقیدت باشند پنجم این است که حقیقت نفس اجزای اصلیهٔ است که از منی ونطفه متولد می شود ششم این است که نفس همان مزاج را کویند هفتم آن است که نفس همان روح حیوانی است وآنچه کفته اند که نفس جسمی لطیف است که در بدن سرایت میکند مانند سریان آب در کل وآرد وروغن در سمسم باین مذهب نزدیك است هشتم این است که حقیقت نفس همان آب است نهم این است که حقیقت نفس عبارت از آتش وحرارت غریزیه است دهم آنست که نفس همان نفس است یازدهم آن است که حقیقتش همان ذات واجب الوجود است تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیراً دوازدهم این است که حقیقت نفس عبارت از ارکان اربعه است سیزدهم ان است که نفس صورتی است نوعیه که بمادهٔ بدن قائم است و

جماعت طبیعین بر این عقیدت هستند چهاردهم این است که نفس جوهری است مجرد از مادهٔ جسمیه وعوارض جسم ومرآنرا تعلق است با بدن از قبیل تعلق تدبیر وتصرف وموت عبارت از قطع این تعلق است واین مذهب حکمای آلهیین وا کابر صوفیه واشراقیین است ورای محققین از متکلمین بر اینمذهب استقرار یافته است مثل امام فخر رازی وغزالی ومحقق طوسی وجز ایشان از اعلام این طبقه ونیز کتب سماویه براین اشارت کند وانباء نبویه بر این منطویست وامارات حسیه ومکاشفات ذوقیه این یك را مطلوب میشمارد مرحوم فیض کاشانی در کلمات مخزونه میفرماید در این کلمه اشارت میرود بتعدد نفس في ذاتها وباین بیان مراتب نفس انسانیت آشکار میشود روایت کرده اند که مردی اعرابي از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از توصیف نفس پرسش کرد ﴿ فقال له عن ای نفس تسال ﴾ فرمود از کدام نفس میپرسی عرض کرد ای مولای من آیا نفس متعدد است فرمود آری نفس نامیهٔ نباتیه ونفس حسیهٔ حیوانیه ونفس ناطقهٔ قدسیه ونفس آلهیهٔ ملکوتیهٔ کلیه است عرض کرد ای مولاي من نفس نباتیه کدام است فرمود ﴿ قوه اصلها الطبائع الاربع بدوا یجادها مسقط النطفة مقرها الکبد مادتها من لطائف الاغذیة فعلها النمو والزیادة وسبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت الی ما منه بدات عود ممازجة لاعود مجاوره ﴾ یعنی نفس نباتیه عبارت از قوهٔ است که اصلش طبایع چهارکانه یعنی سوداو بلغم ودم وصفراست وابتدای وجودش درحال سقوط نطفه است در رحم ومقرآن جکراست ومادهٔ آن از لطائف اغذیه است و کار او نمو وفزونی است وسبب فراق آن از بدن اختلاف متولدات است یعنی چیرکی از اخلاط اربعه بردیکری وچون از بدن مفارقت کرفت بآنمقام که از آنجا بدایت کرفته بود باز شود و این عود بر سبیل ممازجه است نه از مجاورت

اعرابی عرض کرد ایمولای من نفس حیوانیه چیست فرمود ﴿ قوة فلكية وحرارة غريزية اصلها الافلاك بدوا يجادها عندالولادة الجسمانيـة فعلها الحيوة والحركة و الظلم والغشم والغلبة واكتساب الاموال والشـهوات الدنيوية مقرها القلب وسبب افتراقها اختلاف المتولدات فاذا عادت الى مامنـه بدئت عود ممازجة لاعود مجاورة فتعدم صورتها وتبطل فعلها و وجودها ويضمحل تركيبها ﴾ یعنی نفس حیوانیـه عبارتست از قوتی فلکی وحرارتی غریزی وطبیعي اصلش افلاك است وابتدای پدیداریش هنکام ولادت جسمانیه است کار اوحیات وحرکت وظلم وغشم وغلبه و اکتساب اموال وشهوات دینویه است ومقرش دل است وسبب افتراقش از این قالب عنصری همان اختلاف متولدات اخلاط است وچون از بدن مفارقت جست بدآنجا که ازآن بدایت کرفته بود باز کردد وعودش بطریق ممازجه است نه از روی مجاورت پس صورتش معدوم وفعلش ووجودش باطل وترکیبش مضمحل میکردد عرض کرد ای مولای من نفس ناطقهٔ قدسیه کدام است ﴿ قال قوة لاهوتية بدو ايجادها عندالولادة الدنيوية مقرها العلوم الحقيقية الدينية موادها التأيـدات العقلية فعلها المعـارف الربانيـه سبب فراقها تحلل الالات الجسمانية فاذا فارقت عادت الى مامنـه بدئت عود مجاورة لاعود ممـازجـة ﴾ امیر المؤمنین صلوات الله علیـه فرمود نفس ناطقه قـدسـیه عبارت است از قوتی لاهوتی بدو ایجادش هنکام ولادت دینـویه است ومقرآن علوم حقیقة دینیه است ومواد آن تأیـدات عقلیه است وفعل وکارآن معارف ربانیه وسبب افتراقش تحال آلات جسمانیه است و چون ازاین بدن جدائی کرفت بمرکز لاهوتی خود که ازآنجا آمده بود معاودت جوید وعود او بطریق مجاورت باشد نه بطریق ممازجت وامیرالمؤمنین علیه السلام عودآن دو نفس نامیـهٔ نباتیه وحسیهٔ حیوانیه را بطریق ممازجت فرمود نه بطریق مجاورت و درنفس ناطقهٔ قدسیه بعکس آن فرمود زیرا که در مقام لاهوت مجال

ممازجت نیست بالجمله اعرابی عرض کرد ایمولای من نفس لاهیهٔ ملکوتیهٔ کلیه کدام است ﴿ فقال قوة لاهوتیة و جوهرة بسیطة حیة بالذات اصلها العقل منه بدئت وعنه وعت والیه دلت واشارت وعودتها الیه اذا کملت وشابهته و منه بدئت الموجودات والیه یعود بالکمال فهی ذات الله العلیا وشجرة طوبی وسدرة المنتهی وجنة الماوی من عرفها لم یشق وماهوی ومن جهله ضل سعیه وغوی یعنی نفس لاهوتیهٔ ملکوتیهٔ کلیه عبارت است از قوهٔ لاهوتیه وجوهرهٔ بسیطه که بذات خویش زنده است اصلش عقل است ازعقل پدیدار آمده واز عقل فرا کیرد وبعقل دلالت کند واشارت نماید وعود این نفس بعقل خواهد بود اما وقتیکه درجهٔ کمال یابد وبعقل مشابهت یابد واز عقل تمامت موجودات بدایت کرفت وبدو اعادت جوید بحسب کمال پس نفس باین صفت ذات الله العلیا وشجرهٔ طوبی و سدرهٔ منتهی وجنت ماوی است هر کس اورا بشناسد دوچار بدبختی وشقا نخواهد شده هرکس نشاسد هرچه سعی و کوشش کند جز ضلالت وغوایت نیابد پس بااین ترتیب معلوم شد که نفس بهر درجهٔ که باشد مبدئی وعودی بمبدأ دارد وچون بدرجهٔ لاهوتیهٔ ملکوتیهٔ کلیه رسید مبداش عقل است و باز کشتش نیز بعقل ومرحوم فیض بعد از ذکر اینحدیث شریف بآن حدیث کمیل ابن زیاد علیه الرحمه که در بدایت این عنوان مذکور شد اشارت کند ونیز چنانکه اشارت رفت میفرماید این دو نفس اخیره یعنی ناطقه قدسیهٔ وکلیهٔ الهیه در بیشتر افراد انسان موجود نیست واز این کلام حکمت نظام معلوم میشود که بیشتر افراد آدمی از کوهر کرانبهای عقل که هرچه هست اوست وجز اوهرچه باشد درشمار چیزی که باید نیست محروم هستند وچون محروم ماندند هرچه سعی کنند جز در عرصهٔ ضلالات وغیابت سیر نکرده باشند وبآنمقام که

(مطلوب)

مطلوب بالاصاله ومقصود حقیقی است واصل نخواهد شد وازچنین حال تباه وروز سیاه بخالق مهر وماه پناه بباید برد ودر تهذیب اخلاق حسنه و نفس حیوانیه بباید کوشید واز صاحبان انفاس قدسیه مدد بباید جست تا ازکوچهٔ جهل بشاهراه عقل راه یافت وانچه بباید یافت دریافت

وفلاسفه و گروهی از صوفیه وحلیمی وغزالی و راغب گویند روح نه جسم است ونه عرض بلکه مجرد از ماده وقائم بنفس خود وغیر متحیز است وبرای تدبیر و تحریك متعلق ببدن است وصورت اوومظهر او در مطالع بدنست ومظهر کمالات وقوای او درعالم شهادت نه درآن داخل ونه ازآن خارج باشد وعقیدت برآنستکه سریان آن دربدن مثل سریان وجود منطلق حق ثانی است که عبارت ازفعل واجب الوجود ومشیت اوست درتمامت موجودات ابن القمار گوید آنچه ترجیح میجوید این است که انسان را دونفس است نفسی است حیوانیهٔ و نفسی است روحانیه و ونفس حیوانیه از انسان جز بمرك جدائی نجوید ونفس روحانیه همان است که از امر خدایتعالی است که دارای فهم وعقل است وخطاب بدو توجه دارد وحکما را در قدم نفس انسانیت اختلاف است افلاطون وگروهي از حکمای باستان قدیمش دانند وارسطو واتباعش گویند حادث ومتحد بحقیقت است وقومی مختلف بالحقیقه دانند وابوالبرکات بغدادی وقومی از متاخرین مختلف الحقیقه دانند در هرصورت در قول بتجرد نفوس ناطقه چیزیکه باقواعد اسلام منافی باشد نیست ونفوس بشریه متناهي ووجود آنرا مبتدا نیست لکن حکما غیر متناهی دانند و گویند انسان را بدایتی درخلقش نیست وبعد از مفارقت باقی است زیرا که افرادی باشند که دفعته مرتب شده است اما صاحب مجمع البحرین میفرماید ازجمله معانی نفس اینست که بمعنی عین است چنانکه گویند اصابت فلانا نفس ای عین ونفس الشئی عینه موکد

ونفس مونث است چون ارادهٔ روح از آن کنند چنانکه خدای فرماید خلقکم من نفس واحدة واکر نفس کویند وارادهٔ شخص نمایند مذکر باشد وجمعش انفس ونفوس باشد مثل فلس وافلس وفلوس واین نفس مشتق از تنفس است بجهت حصول آن بطریق نفخ در بدن ومیکوید بعضی از متبحرین در تحقیق نفس کویند که نفس انسانیه درمیان قوهٔ شهوانیته وقوهٔ عاقله واقع است وبه نیروی قوه شهوانیه برلذات بدنیهٔ بهیمیه تحریص نماید مثل غذا خوردن ومباشرت خواستن ونصرت جستن ودیکر لذات عاجلهٔ فانیه دنیا ویة وبدستیاری قوهٔ عاقله بر تناول علوم حقیقیهٔ وخصال حمیده که انسانرا ابد آلا بدین بسعادت سرمدی نائل نماید تحریص فرماید وخدایتعالی در این آیهٔ شریفه بدین دوقوه اشارت فرموده است ﴿ وهدیناه النجدین ونیز فرماید انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا ﴾ پس ای انسان اکر نیروی شهوانی را تابع وذلیل ومحکوم عقل ساختی بفوزی عظیم و فیضی جلیل برخور دار شدی وبراه راست وسعادت ابدی هدایت یافتی واکر شهوت را منقاد شدی واین قوه را برقوهٔ عاقله مسلط ساختی وبآنچه شهوت خواهد کوشش ورزیدی یقینا بهلاکت پیوستی وبخسارت وزیانکاری آشکار کرفتار آمدی وباعتبار صفات مذکوره که برای نفس در قرآن کریم وار داست دارای پنج مرتبه است یکی امارة بسوء است همانا چون نفس تابع قوهٔ شهویه کردد بهیمیه نامیده شود وچون تابع قوهٔ غضبیه کردد سبعیه نام یابد وچون اخلاق رذیله را ملکه کرداند شیطانیه اش خوانند وایجمله را خدایتعالی در قرآن مجید نفس اماره نامیده وفرماید ﴿ ان النفس لامارة باالسوء ﴾ یعنی آن نفسی که باین صفات ناپسندیده اتصاف داشته باشد آدمی را بکار های بدوناخجسته مامور دارد واکر رذایلش ثابت باشد یاثابت نماند بلکه کاهی مایل بشروکاهی مایل بخیر کردد وبر کردار بد

پشیمانی گیرد وملامت نماید این نفس را لوامه نامیده چنانکه میفرماید ﴿ ولا اقسم بالنفس اللوّامة ﴾ واین نفسی است که همیشه خودرا ملامت کند هرچند درکار احسان هم کوشیده باشد بر تقصیر خود در تعدی در اینجهان ودر آنجهان ملامت نماید واگر منقاد عقل عملی باشد خداوند این نفس را مطمئنه خوانده واین نفس آمنه ایست که هرگز دستخوش خوف وحزن نشود وبحق مطمئن باشد وروح علم و ثلج یقین دروی ساکن ومکین است وهیچگاه بغبار شك وریب آلوده نیاید چهارم نفس راضیه است واین همان نفس است که خدای ازوي خشنود باشد چنانکه ندای میفرماید ﴿ یا ایتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية ﴾ پنجم مرضیه است واین همان نفس است که بآنچه خدایش بهره ومقدر کرده است راضی و خشنود باشد وبعضی برمراتب نفس افروده اند وگویند نفس ملهمه نیز هست و مشهور بکسرها است لکن ظاهر آنست که بفتح ها باشد چه ماخوذ است از قول خدایتعالی (فالهمها فجورها وتقواها) یعنی پس الهام کرد بآن نفس فجور آن وتقوای آنرا یعنی نیك وبد را بدو نمود وحجت را بروي تام کرد وملهم بکسر ها یعنی الهام کننده خداوند است یا ملکی از ملائکه والهام کرده شده نفس است پس نفس ملهمه بفتح ها بصیغه مفعول خواهد بود بالجمله در تجرد نفس و کیفیت تعلقش ببدن وتصرفش در بدن ابحاثی مشهوره است که در محال خود مقرر و مذکور است ودرین کلام معجز نظام حضرت امیر المومنین علیه السلام (من عرف نفسه فقد عرف ربه) اقوال متعدده وارد است یکی آنست که همچنانکه ممکن نیست که بمعرفت نفس توصل گیرند بمعرفت پروردکار نیز ممکن نیست علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه در بیان اینحدیث مبارك میفرماید بعضی از علما گفته اند که روح عبارت از لطیفه ایست لاهوتیه در صفت ناسوتیه که از ده وجه ر

وحدانيت ربانيت دلالت كند نخست ايست پس هيكل را حركت دهد وبتدبيرش برآيد مارا معلوم مى آيد كه عالم را محرك ومدبريست دوم اينكه وحدت روح بر وحدت پرور دكار دلالت ميكند سيم اينكه حركت دادنش مرجسد را دلالت كند بر قدرت پرور دكار قهار چهارم اينكه اطلاعى كه روح دارد برآنچه در جسد است دلالت مينمايد بر علم پرور دكار پنجم اينكه استواي روح بسوى اعضاء دلالت كند بر استواى خالق بسوى مخلوقش ششم اينكه تقدم روح بر جسد وبقاى روح بعد از فناى جسد دلالت مينمايد بر ازليت وابديت حضرت احديت هفتم اينكه دلالت كند عدم علم بركيفيت روح بر عدم احاطه بخداوند ذوالجلال هشتم اينكه عدم علم بمحل روح از جسد دلالت مينمايد بر عدم اينيت پرور دكار نهم اينكه عدم مس روح دلالت ميكند بر امتناع مس خالق روح دهم اينكه دلالت ميكند عدم ديدارنمودن روح را براينكه ديدن پرور دكارمحال است راقم حروف كويد اكر براين وجوه ده كانه كه بر وحدانيت ربانيت دلالت دارد بيفزاهيم و كوئيم يازدهم اينكه دلالت دارد عدم نوم روح بر عدم نوم خالق وعدم تغذيهٔ روح بر عدم تغذيهٔ خالق وعدم تركيب او برعدم تركيب خالق و كذلك در پارهٔ اوصاف ديكر مثل بساطت وغيرها چه زيان خواهد داشت وبهترين اين وجوه وشقوق اينست كه عالم كبير برسه مرتبه اشتمال دارد يكى مبدعات وديكرى مخترعات وسيم كائنات مبدعات آنست كه نه بالذات ونه بالفعل بماده حاجتمند باشد ومخترعات آنست كه مادهٔ سابقه ندارد وكائنات آنست كه مادهٔ سابقه را ميخواهد نفس انسانى نيز بر اين منوال است وبرسه مرتبه مشتمل ميباشد يكى قوه عاقله كه بالذات وبالفعل از ماده مجرد است وديكر قوهٔ خياليه كه صورت بلاماده باشد وسيم حواس ظاهره كه محتاج بماده ميباشد چنانكه واجب الوجود من حيث الاضافه در همه عوالم كبير ساريست

(وبدون)

و بدون رویت وفکر درتمامت عوالم متصرفست نفس نیز درمراتب خود ساریست ودر جمیع مراتب متصرف است پس هرفعلی از هر قوّه صادر میشود از نفس صادر است بالجمله پس معلوم میشود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که وارث وصاحب وحارس علوم اوّلین وآخر نیست وبحضرت پروردکار وبصیرت برخزاین اسرار دارای آنکونه تقرب ومنزلت است باشکال معرفت نفس خود اشارت میفرماید تا امتناع احاطه بکنه پروردکار را باز نماید حالت دیکران چه خواهد بود ودر هرحالت معرفت نفس بعین آن ممکن نیست وبصفت حدوثش ممکن است ونیز معرفتش ضروری نیست بلکه اعتراف بعجز از وجدان آن اسهل است ازفحص از کنه آن وبرهان آن معلوم باد که روح کاهی اطلاق میشود بر نفس ناطقه که حکمایش مجرد میدانند واین روح محل علوم وکمالات ومدبر است مر بدنرا و کاهی اطلاق میشود بر روح حیوانی که عبارت از بخار لطیفی است که از قلب منبعث میشود و در تمام جسد ساریست واین خبر وامثال آن احتمال هر دورا میدهد اکر چند بعضی از آنها باخیر انسب است وکفته اند که اکر روح چند در اصل جوهرش از اینعالم نیست ولکن برای آن مظاهر و مجالی است در جسد و اول مظهر آن در جسد بخاریست لطیف و دخانی که در لطافت واعتدالش باجرام سماویه شبیه است واورا روح حیوانی کویند وباروح ربانی که از عالم امر است مستویست وقوایش مرکب ومطیه اوست واینکه امام علیه السلام تعبیر فرموده است روح را بمظهرش برای آنست که بافهام نزدیك باشد چه افهام از فهم حقیقت آن قاصر است چنانکه خدایتعالی بدان اشارت کند وفرماید ﴿ یسئلونك عن الرّوح قل الرّوح من امر ربّی وما اوتیتم من العلم الاّ قلیلا ﴾ واین مظهرحالیهٔ روح همان کالبد منفوخ است نه اصل آن بیضاوی میکوید که معنی آیهٔ شریفهٔ ﴿ فاذا سوّیته ﴾ این است

﴿ عدلت خلقه وهیئته لنفخ الروح ونفخت فیه من روحی ﴾ تا جاری بشود آثار روح در اعصاب قالب آدمی و زنده شود واصل نفخ اجرای ریح و دمیدن در و انداشتن باداست در تجویف جسم دیگر وچون روح اوّلا متعلق بخار لطیفی است که از قلب منبعث میشود وقوت حیوانیت بر آن فیضان میجوید وباقوه در تجاویف شرائین باعماق بدن ساری میکردد این تعلق را بمنزلهٔ نفخ شمرده اند اما جار الله میکوید در آنجا نفخی ومنفوخی نیست بلکه اینکلام تمثیلی است براي تحصیل چیزیکه مایه زندکانی میشود وهیچ خلافی نیست که اینکه خدایتعالی در این کلام خود که روح را اضافه بخود ساخته وفرموده است من روحی برای تشریف و تکریم روح است مثل ناقة الله وبیت الله چنانکه در اخبار ائمه صلوات الله علیهم نیز رسیده است که چون خدای این روح را برسایر ارواح برکزیده است لاجرم بنفس مقدّس خود اضافه فرموده

﴿ بیان پارهٔ اقوال که در حقیت و کیفیت روح وانواعش وارد است ﴾

ابو البقا در کلیات کوید روح بضم اول همان ریح متردد در اندام وهیکل وقالب انسان ومنافذ اوست واسم است برای نفس بسبب اینکه نفس پارهٔ وبعضی از روح باشد واین از قبیل تسمیه نوع است بجنس مثل اینکه انسانرا حیوان نامند ونیز اسم است برای آنچه بسبب آن زندکی حاصل میشود وروح حیوانی جسمی است لطیف که منبعش در جوف قلب جسمانیست وبواسطهٔ عروق ضوارب بسایر اجزای بدن انتشار میجوید و کنه روح انسانیرا جز خدایتعالی نمیداند واهل سنت برآن رفته اند که روح وعقل از اعیان هستند وعرض نیستند چنانکه جماعت معتزله کمان برده اند واز صفات حسنه وقبیحه قبول زیادت ونقصان کنند چنانکه چشم بیناغشاوت ورمد را پذیرنده است وشمس انکساف را می پذیرد راز اینست که روح را کاهی

بامارة بالسوء و کاهی بمطمئنه وصف نمایند وخلاصهٔ آنچه غزالی کفته است این است
که روح نه جسم است که در بدن حلول کیرد چنانکه آب در طرف حلول میجوید
ونه عرض است که در قلب ودماغ حلول نماید مثل حلول علم در معالم بلکه جوهر
است چه برنفس وخالق خود عارف است ومعقولات را ادراك نماید وباتفاق عقلا
جزولایتجزّی است وچیزیست که انقسام نپذیرد مکر لفظ جزء بر روح لایق
نیست چه جزء اضافه کلّ است و دریمقام کلیّ نیست پس جزئی نخواهد بود مکر
اینکه در اینمقام باین لفظ همانرا اراده کنند که اراده میکند قایل در این قول خود
که واحد جزء از عشره است وبر این تقدیر چون تمامت موجودات یا جمیع آنچه
را که قوام انسان فی کونه انسانا بدوست ماخوذ داری اینوقت روح واحدی از جمله
آن خواهد بود باینمعنی که نه داخل بآنجمله ونه خارج از آنجمله ونه منفصل از آن
ونه متصل بآنجمله است بلکه منزه از حلول نمودن در محلی واتّصال یافتن باجسام
واختصاص خواستن بجهات باشد بلکه ازین عوارض مقدس است واین کلام تشبیه
واثبات برای اخص وصف خدای تعالی در بارهٔ روح نیست بلکه اخص وصف
خدایتعالی است که انه قیوم یعنی قایم بذاته وهرچه سوای اوست قایم باو باشد پس
قیومیت جز برای خدایتعالی نیست وهر کس کوید روح مخلوق است مقصودش
اینست که حادث است وقدیم نیست وهر کس کوید مخلوق نیست مقصودش اینست
که اورا بکمیتی نتوان تقدیر نمود پس در تحت اندازه ومساحت در نیابد وچون
این بیانات بدانستی دانسته باش که روح همان جوهریست علوی که درشانش
میفرماید (قل الروح من امر ربی) یعنی روح موجود است بامر واین همان است
که استعمال روح کنند در آنچه اورا ماده از بهرش ندانند پس وجودش زمانی
باشد لا بالخلق وهمانست که استعمال میشود در مادّیات پس وجودش آنی میباشد

پس بعالم امر ایجاد ارواح وبعالم خلق ایجاد اجساد مادّیه میشود (ومن ایاته ان تقوم السمآء والارض بامره) ومیفرماید ﴿ والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره ﴾ ومیکوید ارواح بعقیدت ما اجسام لطیفه غیر مادّیه است برخلاف عقیدت فلاسفه وچون روح غیر مادی باشد لطیف ونورانی خواهد بود وقابل الخلال وسایر در اعضا از کمال لطافت نخواهد بود وبالذات حیات دارد چه عالم و قادر بر تحریك بدنست و خدایتعالی درمیان روح و نفس حیوانیت الفت افکنده پس روح بمنزله زوج ونفس حیوانیت را منزلت زوجه است و درمیان ایشان عشق افکنده واز اینروی تا کاهیکه روح در بدنست بدن بسبب روح زنده‌است وبیدار وچون مفارقت جوید اما مفارقتش از بدن بالکلیه نباشد بلکه تعلقش بواسطهٔ بقای نفس حیوانیت در بدن باقي باشد بدن نائم خوٰهد بود واکر بالکلیه مفارقت جوید باینکه نفس حیوانیت در بدن باقی نماند بدن میمیرد معلوم باد ارواح مخصوصه در ماهیت متحد هستند تا اشخاص انسان ماهیت واحده کردند وچون این مسئله مکشوف افتاد باید دانست که این روح را اصنافی است بعضی در نهایت صفا وبعضی در شدّت کدورت ومیکوید ماروح را حادث میدانیم چه هر ممکنی حادث است لکن حدوث روح قبل از حدوث جسد است چنانکه رسول خدای صلی الله علیه وآله فرماید ﴿ خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام ﴾ یعنی ارواح دو هزار سال پیش از اجساد یعنی نفوس آفریده شده لکن ارسطو روح را حادث با بدن وبعضی قدیم دانند چه هر حادثی مسبوق بماده باشد و روح را ماده نیست واینقول ضعیف است و ارواح را فنانیست اماعدم فنای ارواح نزد فلاسفه بدلیل آنست که مجردات اکر قبول خلع صورتی واخذ صورتی دیکر نمایند یا آنصورت دیکر باقی بمانند پس فانی نشوند ونیز اکر قبول ننمایند بعای قابل ...

مقبول واجب میکردد پس باقی با فنا خواهد بود وهذا خلف یعنی یك چیز نتواند هم باقی وهم فانی باشد وحق آنست که روح جوهری فایض از حضرت فیاض و مشرف باختصاص قول خدای تعالی(ونفخت فیه من روحی) که از شان آن اینست که هرچه بآن اتصال جوید زنده بشود وفنا پذیر نباید باشد وبعلاوه اخباری که بر بقای روح بعد از موت جسد و اعادت روح ببدن و خلودش وارد است دلالت بر ابدیتش مینماید وعقلاء اتفاق کرده اند که روح بعد از مفارقت از ابدان بجسم دیکر انتقال کند بدلیل اینحدیث شریف ﴿ ان ارواح المؤمنین فی اجواف طیر اخضر الی آخره ﴾ لکن اختلاف کرده اند در این امر چنانکه در کلمات مخزونه مرحوم فیض اعلی الله مقامه از حضرت صادق علیه السلام بسند صحیح مرویست که در خدمت آنحضرت معروض داشتند که روایت کرده اند که ارواح مومنان در حواصل وچنه دان مرغهای سبز است که در حول عرش میباشند فرمود (لا المؤمن اکرم علی الله ان یجعل روحه فی حواصل طیر ولکن فی ابدان کا بدانهم) یعنی چنین نیست مؤمن در حضرت خدای از آن اکرم است که روحش را در حواصل مرغان جای دهد لکن ارواح مؤمنان پس از موت ایشان در ابدانی مانند ابدان ایشان جای کنند وبروایتی دیکر فرمود (فاذا قبضه الله صیر تلك الروح فی قالب کقالبه فی الدنیا یاکلون ویشربون فاذا قدم الیهم القادم عرفوه بتلك الصورة التی کانت فی الدنیا) یعنی چون روح مؤمن را خدای تعالی قبض فرمود این روح در قالبی همانند کالبدی که اورا در دار دنیا بود اندر آید پس بخورند وبیاشامند و چون کسی بر ایشان از دار دنیا قدوم نماید بشناسند اورا بهمین صورتیکه در دار دنیا داشت در تفسیر منهج الصادقین در ذیل معنی آیهٔ شریفه قل الروح من امر ربی یعنی در پاسخ آنانکه میپرسند از تو کیفیت آن روح که انسان بدان زنده است

بکو روح از امر پروردکار من یعنی از مبدعات اوست که بامر کن بدون ماده کائن شده واز آنجمله ایست که جز خدای بدان عالم نیست مسطور است که مفسرانرا در روح مسئول عنه چند قول است یکی آنکه مراد روحی است که در بدن انسانست دویم اینکه سوال از روح از حیثیت آن بود که آیا مخلوق ومحدثست یاقدیم وخدای باز نمود که محدثست وبراین تقدیر تواند بود که سؤال ایشان از روحی بوده باشد که قوام بدن بر آنست یا مراد جبرئیل باشد یاملکي است از ملائکه وازین پیش باین ملك اشارت رفت یامراد عیسی علیه السلام است که ویسمي بروح است یا خلقی است ازآفریدکان یزدان بر صورت بنی آدم که طعام وشراب میخورند وفرشته نیستند سیم اینکه بمعنی قرآن باشد چنانکه خدای میفرماید ﴿ وکذالك اوحینا الیك روحا من امرنا ﴾ ومیفرماید ﴿ وما اوتیم من العلم الا قلیلا ﴾ واین اشارت بآنست که روح ازآنچیزیست که ممکن نیست معرفت ذات آن مکدر بعوارض که ممیز ذات اوباشند از ماعد او باینجهت باین جواب من امر ربی اقتصار رفت در تفسیر صافی در ذیل بیان معني آیه مذ کوره میکوید از حضرت صادق علیه السلام ازین آیه سؤآل کردند فرمود خاقی است اعظم از جبرئیل ومیکائیل با رسول خدای صلی الله علیه وآله بود وبا ائمه علیهم السلام است هو من الملکوت این روح از ملکوت است وهم مرویست که از آنحضرت از روح پرسیدند فرمود خاقی است عظیم ازجبرئیل ومیکائیل بزرکتر است باهیچکس از کذشتکان جز محمد صلی الله علیه وآله نبود وبا ائمه هدی صلوات الله علیهم هست وایشانرا تسدید مینماید وچنان نیست که هروقت اورا طلب کنند دریابند وهم از باقرین علیهما السلام مرویست که بدرستیکه روح آفریدهٔ از آفریدکان یزدانست واز برای او بصر وقوهٔ تأیید است واورا درقلوب مؤمنین ورسل جای داده است

وبروایتی در پاسخ آنکس که روح پرسش نمود فرمود روح همانست که در دواب ومردمان است عرض کردند وماهی فرمود (هی من الملکوت من القدرة) ونیز مرحوم فیض کاشانی اعلی الله مقامه در کتاب تفسیر صافی سورهٔ مبارکه حجر در ذیل تفسیر آیهٔ شریفه فاذا سویته ونفخت فیه من روحی میفرماید که روح بآن بخار لطیفی که از دل انگیخته میشود آویخته است و روح از عالم حس وشهادت نیست بلکه از عالم ملکوت وغیب است وبدن بمنزله قشر وغلاف است وبرای او قالب است وزندگی وبدن باوست معلوم باد ازینکلام معلوم میشود که روح انسانی که جوهر مجرد است نه آن روح است که از بخاردم منبعث میشود بلکه آنروح حیوا نیست وآنروح میباشد که چون خون در بدن نماند باقی نمیماند اما روح انسانی بآن بخار لطیف منبعث از قلب علاقه مییابد وممکن است آن بخار منبعث همان روح حیوانی باشد وروح انسانی بدان علاقه میجوید وچون آنروح حیوانی فانی شد این روح را مقام علاقه نماند وبمقام خود باز گردد وهم در تفسیر صافی از بصایر الدرجات از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست ﴿ مثل المؤمن وبدنه کجوهرة فی صندوق اذا خرجت الجوهرة منه طرح الصندوق فلم یعبأبه ﴾ که میفرماید مثل مردم مؤمن وبدن ایشان مانند جوهریست که در صندوقی باشد هروقت این گوهر را از صندوق بیرون آورند اعتنائی وباکی بآنصندوق نیست وهم در احتجاج مسطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود ﴿ الروح لایوصف بثقل ولاخفة وهی رقیق البس قالباً کثیفاً فهی بمنزلة الریح فی الزق فاذا نفخت فیه امتلأ الزق منها فلایزید فی وزن الزق ولوجها ولاینقصه خروجها وکذلک الروح لیس لها ثقل ولا وزن ﴾ یعنی روح را بسنگینی وسبکی توصیف نتوان کرد بلکه بسیار رقیق ونازکست وبرقالبی کثیف پوشش گردیده وبمنزلهٔ بادیست که

بمشکی اندر باشد که چون در آن دمیدن گیری از آن باد ممتلی ومنتفخ گردد و لکن از آن باد در آن مشك بروزن مشك نیفزاید واز بیرون شدن باد از وزن مشك کاسته نیاید روح نیز همین حکم را دارد برای آن ثقلی ووزنی نیست ونیز در صافی از آنحضرت علیه السلام مرویست که فرمود ﴿ وبها یؤمر البدن وینهی ویثاب ویعاقب وقدتفا رقه ویلبسها الله سبحانه غیره کما تقتضیه حکمته ﴾ معلوم باد که از اینکلام معجز نظام وقدتفا رقه ویلبسها الله غیره تصریح میشود بر اینکه روح از بدن مفارقت کننده ومنتقل است واینکه مراد بآن روح بخاري نیست واما اطلاق جسم بر روح بسبب آنست که نشاهٔ ملکوت من حیث الصورة جسمانیست هرچند از جهت معنی روحانی است وبآن حواس ادراك نمیشود واینکه فرمود روح بمنزله بادیست که در مشك باشد همانا تمثیل است برای آنچه زندگی بآن حاصل میشود وبیانیست برای معنی نفخ روح در بدن وهم درآنکتاب از آنحضرت سلام الله علیه مرویست (ان الروح مقیمة فی مکانها روح المحسن فی ضیاء وفسحة وروح المسیء فی ضیق ظلمة والبدن یصیر ترابا) وروح را معانی متعدده است یکی اینست که روح چیزیست که زندگی بدن بدانست مثل قول خدایتعالی (یسئلونك عن الروح) دیگر بمعنی امر است مثل (وروح منه) دیگر بمعنی وحی است مثل (وینزل الملائکة بالروح ویلقی الروح من امره) وبمعنی قرآن است مثل (واوحینا الیك روحا من امرنا) وبمعنی رحمت است مثل (وایدهم بروح منه) وبمعنی حیات است مثل (فروح منه وریحان) وبمعنی جبرئیل است مثل (فارسلنا الیها روحنا) وبمعنی ملك عظیم است مثل (یوم یقوم الروح) وجنس از ملائکة است مثل (تنزل الملائکة والروح فیها وجهه کوجه الانسان وجسده کالملائکة) وبمعنی عیسی بن مریم علیهما السلام است وروح کلی که در مرتبه کمال

(قوه)

قوهٔ نظریه وعملیه باشد عقل نامیده میشود و در مرتبه انشراح بدین اسلام صدر نامیده شود و در مرتبه مراقبت ومحبت قلب نامیده شود و در مرتبه مشاهدت سرنامیده شود و در مرتبه تجلی روح نامیده کردد و روح چون بمعنی نفس باشد مؤنث وچون بمعنی مهجه باشد مذکر است وبمعنی ایمانست چنانکه صاحب مجمع البحرین کوید (وایدهم بروح منه) یعنی ایمان وایمعنی از ائمه علیهم السلام روایت شده وهم در این آیهٔ شریفه روایت کرده اند که بمعنی هدی است وهم کوید که معنی روح در قول خدایتعالی (یوم یقوم الروح والملائکة صفا) فرشته عظیم است از فرشتکان ایزد تعالی (له الف وجه فی کل وجه الف لسان یسبح الله تعالی بسبعین الف لغة لو سمعوه اهل الارض لخرجت ارواحهم لوسلط علی السموات والارض لابتلعهما باحد شفتیه واذا ذکر الله تعالی خرج من فیه قطع من النور کامثال الجبال العظام موضع قدمیه مسیرة سبعة الاف سنة له جناح یقوم وحده یوم القیمة والملائکة وحدهم وهو قوله تعالی یوم یقوم الروح والملائکة صفا) یعنی روحرا هزار صورت است و در هرصورتی هزار زبانست وخدایتعالی را بهفتاد هزار لغت تسبیح نماید اکر بانك تسبیح اورا مردم زمین بشنوند جانهای ایشان از کالبد بیرون شود اکر روح برآسمانها وزمینها مسلط کردد بایکی از دولبش بجمله را فرو برد وچون خدایرا یاد کند وبذکر حق سبحانه مشغول شود از دهانش پارهای نور مانند کوههای بزرك بیرون آید فاصله ما بین قدمین او هفتاد هزار سال است و دارای بال است و در روز قیامت روح تنهائی از یکطرف بایستد و تمام ملائکه بیك صف باشند یعنی عظمت روح باندازهٔ تمامت ملائکه است وهم درحدیث وارد است (ان ارواح المؤمنین فی روضة کهیئة الاجساد فی الجنة) و در حدیثی دیکر است (ان الارواح فی سفة الاجساد فی شجرة من الجنة تتسائل

وتتعارف) وبحدیث دیکر (فی حجرات فی الجنة یاکلون من طعامها ویشربون من شرابها) ومحققین برآن رفته اند که روح بعنوان جزئیت وحلول داخل در بدن نیست بلکه روح از صفات جسمیت منزه است وتعلقش بجسم ازروی تعلق تدبیر وتصرف است فقط واین عقیدت مختار اعاظم حکمای آلهیین واکابر متصوّفه و اشراقیین است وهم رای اکثر متکلمین از امامیه مثل شیخ مفید وبنی نوبخت و خواجه نصیرالدین طوسی وعلامهٔ حلی جمال‌الدین علیه الرحمه واز اشاعره مثل راغب اصفهانی وابو حامد غزالی وفخر رازی بر این باشد (وهوالمذهب المنظر الذی اشارت الیه الکتب السماویة) وهمچنین اخبار نبوّیه براین مطلب منطویست ونیز دلایل‌عقلیه وامارات حدسیه وکاشفات ذوقیه معاضد ومؤیّد این بیان است واین قائل فاضل کوید از احادیث ارواح یعنی احادیثی که در باب ارواح بعد از مفارقت اجساد وارد است‌چنان مستفاد میشود که ارواح اموات چنان مینماید که برصور ابدان عنصریهٔ خود حلقه زنند وجلوس نمایند واز هر در حدیثی کنند وبخوردن و آشامیدن متنعم شوند وبسیار باشد که در هوا مابین ارض و سما باشند وهمدیکر را بشناسند وملاقات نمایند وامثال اینکه برنفی جسمیت در اشباح واثبات بعضی از لوازم درعالم برزخ دلالت دارد واز اینجا است که درکافی وغیره از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وسایر ائمه هدی سلام الله علیهم رسیده است که این اشباح نه چون مادّیات‌کثیف ونه چون مجردات لطیف است بلکه دوجهت را دارا وواسطهٔ بین دوعالم است وغزالی درکتاب الاربعین میکوید روح همان نفس تو وحقیقت تو واز تمامت اشیاء بر تو پوشیده تر باشد ومقصود من از نفس تو همان روح تست که خاصهٔ انسان ومضاف بحضرت یزدانست درآنجا که میفرماید (قل الروح من امر ربی) وآنجا که میفرماید (ونفخت فیه من روحی) نه اینکه روح جسمانی

لطیفی را خواهند که حامل قوهٔ حس وحرکتی است که این روح منبعث از قلب و
ومنتشر در جملهٔ بدن در جوف عروق ضوارب است که اضافه میشود از آن نور
حس بصر بر چشم ونور شنوائی بر گوش وهمچنین سایر قوی وحرکات وحواس
چنانکه از چراغدان کاهی که در سرای گردش دهند افاضهٔ نور بر دیوارها میشود
چه در این روح جسمانی لطیف بهایم نیز شریك باشند وبسبب مرك فانی میشود
وانمحاق میجوید زیرا که این روح جسمانی بخاریست که اعتدال بگیرد ونضجش
در آنحال است که مزاج اخلاط معتدل باشد وچون مزاج را انحلال افتد باطل
میشود چنانکه نوری که از چراغ فایض میگردد کاهیکه سراج بسبب انقطاع
روغن آن یادمیدن بر آن خاموش شود چون از حیوان هم غذا منقطع گردد این روح
فاسد شود زیرا که غذا برای روح جسمانی بمنزلهٔ روغن است برای چراغ
وقتل آن بمنزلهٔ نفخ است در چراغ واین همان روح است که علم طب در تقویم
وتعدیل آن تصرف تواند کرد یعنی چون اختلالی در اخلاط پدید آید وبدن رنجور
گردد وبه نیروی فن طب وعلم طبابت وپارهٔ ادویه ومعالجات مناسبه اصلاح حال
اخلاط شود اینروح جسمانی نیز که در مجاورت اعضاء واجزای بدن علیل شده
بود بصحت آنها حالت تقویم وتعدیل گیرد و این روح جسمانی حامل معرفت و
امانت نیست یعنی آن اماتی که خدای میفرماید (انا عرضنا الامانة علی السموات
والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان) بلکه حامل امانت
آلهی همان روح خاصهٔ انسان است ومقصود از امانت تقلد عهدهٔ تکلیف است
باینکه بسبب طاعت ومعصیت در معرض خطر وثواب وعقاب اندر آید یا مقصود
از امانت ولایت ائمه هدی سلام الله علیهم میباشد واین روح خاصهٔ انسانی هرگز
غبار مرك وفنا بر دامن بقا ننشیند بلکه بعد از مردن این کالبد یا در نعیم وسعادت یا

در جحیم وشقاوت باقی وپاینده بماند چه این روح محل معرفت است وخاك را آن دهن نیست که محل معرفت وایمانرا اصلا تواند ماکول دارد چنانکه اخبار بر آن ناطق وشواهد البصار بر آن شاهد است وشارع مقدس در تحقیق صفت کردن این روح اجازت نفرموده تا آنجا که میفرماید این روح را نه فنا ونه مرك است بلکه متبدل میشود بسبب مرك حال او فقط ومنزلش تبدیل بجوید ﴿ والقبر فی حقها اما روضة من ریاض الجنه اوحفرة من حفر النار﴾ وحالت او از دوحال بیرون نیست اکر مطیع ومثاب است از بهرش باغی است از باغهای بهشت وکر نه کودالی از کودالهای دوزخ ﴿ اذلم یکن لها مع البدن علاقة سوی استعمالهالابدن واقتناصها آوائل المعرفة بواسطة شبکة الحواس ﴾ زیرا که برای این روح خاصهٔ انسانی علاقهٔ در بدن نیست مکر استعمال او بدن را وشکار کردن شاهباز معرفت را بواسطهٔ اشباك حواس (فالبدن النهار ومرکبها رشبکتها و بطلان الاله والشبکة والمرکب لا یوجب بطلان الصائد) پس بدن آلت این روح ومرکب وشبکه است وباطل شدن آلت وشبکه ومرکب بطلان صائد را واجب نکنند آری اکر بعد از فراغت صیاد از صید شبکهٔ صیاد را بطالتی افتد بطلانش غنیمتی خواهد بود چه صیاد ازحمل وثقل آن آسوده میشود و از این است که امام علیه السلام میفرماید (تحفة المؤمن من الموت) یعنی چون بمیرد با تحفهٔ میرسد اما اکر شبکه وتور قبل از بدست کردن صید باطل شود وتباه کردد وحسرت وندامت والم عظیم کردد چه با زحمت فراوان حاصلی نبرده و با دست تهی وچهرهٔ خجل وزیانکاری وخسارت مصاحبت یابد واز این است که انانکه در عبادت واطاعت وتحصیل معرفت مقصر شده اند چون بمیرند از کمال ندامت وحسرت واندوه والم کویند (رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت) بار خدایا مرا دیکر باره بدنیا باز کردان که آنچه فرو کذار کرده ام واز اعمال صالحه

(بجای)

بجای نیاورده ام تدارك نمایم امّا چنین نیست بلکه آن کس که با شبکهٔ مالوف و محب باشد و بحسن وصورت وصفت ومتعلقاتش تعلق قلبی داشته باشد عذاب و حسرت اودو برابر خواهد بودیکی حسرت برفوت آن صیدیست که جز بدستیاری شبکهٔ بدن نتوانش صید کرد دیکر حسرت واندوه برزوال شبکه است با آنحالت الفت وتعلق قلب که با او بود واین مبدئی از مبادی عذاب قبر است راقم حروف کوید مقصود این است که انسان که برای کسب معرفت آفریده شده و خداوند تعالی قلب اورا محل این نور کردانیده مقامی عالی دریافته است که از مقام ملکوت برتر است وازاین است که نفس ناطقه که همازروح خاصهٔ انسانی است با اینکه جوهر است وبا جوهر مجرده اتصال دارد برای صید این شکار شرافت آثار از مرکز علوی بعالم عنصری نزول میجوید تا بسبب ادراك این صید جلیل نزولش عین صعود باشد پس بقلب که محل این نور است علاقه کیرد وعشق حقیقی پیدا کند تابدستیاری اشبان بدن عنصری این شکار را بدست کرده هرچه زودتر خرّم و خندان با چنین ارمغان بمقامات عالیه خود صعود یابد و از درجات عالیه بهشتی منزل یابد والبته اکر بادست تهی باز شود ودر عوض این ارمغان احمال کثیفهٔ معاصی را حامل کردد و بدوزخ واصل شود معلوم است حالت حسرت و اندوهش چه خواهد بود ونیز معلوم میشود که کوهر نور امامت وولایت بسی از جوهر روح انسانی شریف ترونفیس تروکرامی تراست که این روح عزیز ازچنان مرکز کرامی با آن شوق وعشق بمرکز سفلی نزول کیرد وبر بدن عنصری محیط کردد تا بوصال معشوق حقیقی خود بمرکز قدسی واصل شود واز جانب رب العزه ندای ﴿ یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی ﴾ بشنود واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در ذیل حدیثی طویل مرویست

که منادی از جانب پروردکار روحش را ندا میکند و میکوید ﴿ یا ایتها النفس المطمئنة الی محمد واهل بیته ارجعی الی ربك راضیة بالولایة مرضیة بالثواب فادخلی في عبادی یعنی محمدا واهل بیته صلی الله علیه وآله وادخلی جنتی فما شیٔ احب الیه من استلال روحیه واللحوق بالمنادی ﴾ پس هیچ چیز برای او محبوب تر از بیرون شدن جوهر نفس و روح او از کالبد عنصری وملحق شدن بمنادی نیست ودر حدیث صادق آل محمد صلی الله علیه وآله وارد است ﴿ ان الله خلق اجسادنا فی علیین وخلق ارواحنا من فوق ذلك وخلق ارواح شیعتنا من علیین وخلق اجسادهم من دون ذلك القرابة بیننا و بینهم وقلوبهم تحن الینا) چنان مینماید که ازین حدیث شریف لفظ (قلوبنا تحن الیهم) ساقط شده باشد میفرماید خدایتعالی اجساد مارا از علیین بیافرید و ارواح مارا از بالا تر از علیین فرمود و ارواح شیعیان مارا از علیین بیافرید واجساد شیعیان مارا از فرود تر از علیین بیافرید وبسبب این قرابتی که درمیان ما وایشان است قلوب ما بایشان وقلوب ایشان بسوي ما مشتاق است و ازین حدیث مبارك معلوم شد که ارواح شیعه بمنزلهٔ اجساد شریفهٔ ائمه هدی سلام الله علیهم است وچون اجساد کریمهٔ ائمه صلوات الله علیهم دارای این نور ورتبت باشد معلوم میشود که ارواح مقدسهٔ ایشانرا چه شرافت وجلالتی است باینکه میتوان کفت ارواح دیکران نسبت باجساد شیعیان همین حکم ونسبت تواند بود ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و درحدیث قدسی وارد است ﴿ یا محمد انی خلقتك وعلیا نورا یعنی روحا بلابدن ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحدة ﴾ درکلمات مخزونه از حضرت صادق علیه السلام مرویست ﴿ قال الله تعالی یا محمد انی خلقتك وعلیا نورا یعنی روحا بلابدن قبل ان اخلق سمائی وارضی وعرشی وبحری فلم تزل تهللني وتمجدني ﴾ وهم درکلمات مخزونه از مناقب ابن المغازلی از سلمان رضی الله

(عنه)

عنه مرویست که ﴿ سمعت حبیبی المصطفی صلی الله علیه وآله یقول کنت انا وعلیا نورا بین یدی الله عزوجل مطیعا یسبح الله ذلك النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیٔ واحد حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب علیه السلام فجزء انا وجزء علی ﴾ وازینگونه اخبار بسیار است ونیز در کتاب کلمات مخزونه از حضرت صادق علیه السلام مرویست ﴿ ان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من شعاع الشمس بها ﴾ یعنی اتصال روح مؤمن بروح خدا یعنی روحی که از کمال شرف وشرافت بآن مقام میرسد که خداوندش بخود منسوب میدارد سخت تر وشدیدتر ومحکم تر است از اتصال پرتو خورشید بخورشید واین کنایت از نهایت قرب ووصال بمعشوق حقیقی است چه هرچه علاقه روح به ماسوی الله انقطاع پذیرد اتصالش بانوار ایزدی بیشتر گردد وبآن درجه ارتقا جوید که حکمران کائنات شود که حق سبحانه وتعالی در آیینهٔ دل انسان کامل که خلیفهٔ اوست تجلی جوید وعکس انوار تجلیات از آیینهٔ دلش بر عالم فایض میگردد وبوصول آن فیض باقی مینماید وتا این کامل در عالم باقی است استمداد میکند از حق تعالی تجلیات ذاتیه ورحمت رحمانیه ورحیمیه بواسطهٔ اسماء وصفاتیکه این موجودات مظاهر ومحل ...وی آنهاست پس بدین استمداد وفیضان تجلیات محفوظ میماند مادام که این انسان کامل دروی است پس هر معنی از معانی باطن بظاهر بیرون نیاید مگر بحکم او وهیچ از ظاهر بباطن در نیاید مگر بامراو واگرچه اینکامل درحال ذاتیه ... ...یت نداند (فهو البرزخ بین البحرین والحاجز بین العالمین) وخدای تعالی در این آیه شریفه اشارت باینمعنی فرماید (مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان) یعنی هیچیك بآن ملابس ومتلبس نمیگردد چنانکه در نهج البلاغه در جواب کتاب معویه است (نحن صنایع ربنا

والناس بعد صنائع لنا) بعضی از عرفا گفته اند چون نگران شدی که آهن گداخته با نعقام رسد که با آتش تشبه جوید هیچ عجب مکن از آن نفسی که بنور خدایتعالی استشراق و استضائت و استنارت جوید و اکوانش اطاعت کنند حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام میفرماید

دؤاءك فيك وما تشعر * وداءك منك ولا تبصر
وتزعم انك جرم صغير * وفيك انطوى العالم الاكبر
وانت الكتاب المبين الذى * باحرفيه يظهر المضمر

وهم از حضرت صادق علیه السلام مرویست (نزلونا عن الربوبية ثم قولو فى فضلنا مااستطعتم فان البحر لا ينزف وسر الغيب لا يعرف وكلمة الله لا يوصف) وهم فرماید (نحن اسرار الله المودعة فى هياكل البشرية) واز حضرت صادق علیه السلام ماثور است (اجعلو النا ربا نؤب اليه ثم قولو فى فضلنا ماشئتم) وهم از آنحضرت سلام الله علیه مروی است (ان الصورة الانسانية اكبر حجة الله على خلقه وهى الكتاب الذى كتبه بيده وهى الهيكل الذى بناه بحكمة وهى مجموع صور العالمين وهى المختصرين من العلوم فى اللوح المحفوظ وهى الشاهد على كل غائب وهى الحجة على كل جاحد وهى الطريق المستقيم الى كل خير وهى الصراط الممدود بين الجنة والنار) معلوم است که اینصورت انسانیهٔ که بزرگترین حجت خدای بر آفریدگان او واین صفات مذکور است همان نور محمد صلی الله علیه وآله وائمهٔ هدی علیهم السلام هستند که باز فرزند آنحضرت وعلی بن ابیطالب صلوات الله علیهم میباشند چنانکه از سایر اخبار نیز دلالت میکنند حضرت امام رضا صلوات الله علیه میفرماید (لوخات الارض طرفة عين من حجة لساخت باهلها) اگر یك طرفة العین زمین از حجت خدای خالی بماند اهلش را فرو میبرد وهلاك میگرداند پس تا گاهی که انسان در دنیا باقی باشد عالم

(محفوظ)

محفوظ وخزاین آلهی مضبوط باشد وچون از اینعالم منتقل گردد وبآن عالم اقامت جوید ودر افراد انسانی کسی نماند که متصف بکمالات آلهیه شود تا قائم مقام او گردد وحق تعالایش خزینه واز خزاین خود فرماید لاجرم هرچه درخزاین دنیا ازکمالات ومعانی باشد بیرون برند وانجمله بآنچه در خزاین اخرویست افتد واین هنگام دنیا ویران شود وقیامت برپای گردد پس تجلیات آلهیه اهل آخرت نیز بواسطه انسان کامل باشد ومعانی مفصله ایشانرا نیز ازمقام ومرتبه جمعیت اومتفرع شود وکمالات انسان کامل را درآن نشاهٔ بکمالات این نشاهٔ نتوان قیاس کرد چه نعمتهای اخروی را با نعمتهای دنیوی قیاس نشاید چنانکه درخبر است که رحمت را صد جزء است یك جزئش براي اهل دنیاست ونودونه جزئش بهره اهل آخرت است در کافی از حضرت باقر علیه السلام مرویست (اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار بعث رب العزة علیا علیه السلام فانزلهم منازلهم من الجنة فزوجهم فعلی والله الذی یزوج اهل الجنـة فی الجنة وما ذلك الی احد غیره کرامـة من الله وفضلا فضله الله ومن به علیه) جون مردم بهشتی ببهشت اندر شوند واهل دوزخ بدوزخ اندر آینده پرور دکار عزت علی علیه السلام را فرمان کند تا اهل بهشت را بمنازلی که مخصوص بایشانست فرود آورد وتزویج نماید سوگند باخدای علی علیه السلام آنکس باشـد که اهل بهشت را در بهشت باهم تزویج نماید واینکار با هیچکس دیگر را جمع نباشـد چه خداوندش باین کرامت وفضل وفضیلت اختصـاص دهد معلوم باد که همان طور که تسویهٔ جسد براي نفس ناطقه است یعنی براي آنست که نفس ناطقه درآن جلوه گر شود وگوهر معرفت را که علت غائی خلقت است اخذ کنند وبآشیان قدسي خود باز گردد وهمچنان مقصود از ایجاد عالم وابقاي آن بواسطه انسان کامل وامام عادلی است که از جانب خداي در

زمین خایفه است ازینروی هر وقت دار دنیا از وجود انسان کامل خالی شود
ناچار ویران میکردد وسرای آخرت بانتقال انسان کامل از سرای دینوی بسرای
اخروی آباد کردد چنانکه هر وقت نفس ناطقه از بدن مفارقت کیرد جسد فرسوده
وفانی شود چه پرتو تجلیات ایزدی برعوالم دینویه جز بواسطهٔ وجود انسان کامل
در سرای دینوی نتواند بود پس در هنکام انتقال انسان کامل ازین جهان منتقل
میشود دار دنیا بدار آخرت ومعانی وکمالاتی که بسبب انسان کامل در دنیا بود
بسرای آخرت انتقال میجوید ودرینحالت که آسمانها برهم شکافد وآفتاب از تابس
فرونشیند وستارکان منکدر ومنتشر کردند وکوهها از هم بریزد وزمین را زلزله
در سپارد وقیامت نمایان شود امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرماید « لاتخلو
الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور واما خائف مغمور » هرکز زمین از
کسیکه برای دین خدای قیام جوید وحجت خدای باشد خالی نتواند بود واین
حجت یا ظاهر ونمایشکر است یا غائب وپوشیده است واین اشارت بوجود حضرت
قائم آل محمد صلی الله علیه وآله است که اکنون باقضای روزکار آشکار نمی شود

اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه

﴿ بیان اقسام وانواع روح که بحسب استعداد در نفوس موجود است ﴾

درکافی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست (ان الانبیاء وهم السابقون
خمسة ارواح روح القدس وروح الایمان وروح القوة وروح الشهوة وروح البدن
وقال فبروح القدس بعثوا انبیاء وبها علموا الاشیاء وبروح الایمان عبدوا الله ولم
یشرکوا به شیئاً وبروح القوة جاهدوا عدوهم وعالجوا معاشهم وبروح الشهوة
اصابوا لذیذ الطعام ونکحوا الحلال من شباب النساء وبروح البدن دبوا ودرجوا)
یعنی برای انبیا وسابقین پنج روح است یکی روح القدس دیکر روح الایمان سیم

روح القوه چهارم روح الشهوه پنجم روح البدن است پس بنیروی روح القدس رتبت پیغمبري یابند وبمنصب نبوت انکیزش کیرند وهم به نیروی این روح بر اشیاء علم یابند وبنیروی روح الایمان یزدان بلینیاز را عبادت برند وهیچ چیز را با اوانباز نیاورند وبنیروي روح القوه باد شمنان دین وآئین جهاد جویند وامرمعاش خویش را باصلاح آورند وبنیروی روح الشهوه لذت طعام واز مباشرت ز نهای جوان بطریق حلال کامکار کردند وبه نیروی روح البدن بحرکات ذهاب وایاب بطور شایسته مصاب شوند (ثم قال وللمؤمنین وهم اصحاب الیمین الاربعة الاخیرة وللکفار وهم اصحاب الشمال الثلاثة الاخیرة) از آن پس فرمود ازین ارواح پنجکانه بهرومؤمنان که اصحاب طرف یمین هستند چهار روح بیش نیست یعنی روح القدس را دارانیستند وجماعت کفار را که اصحاب طرف شمال هستند سه روح بیش نیست یعنی دارای روح القدس وروح الایمان نباشند وایشان در حکم دواب هستند چه دواب صاحب روح القوه وروح الشهوه وروح البدن فقط باشند اما در جلد هفتم بحار الانوار اینحدیث شریف را در ضمن حکایتی باینکونه مسطور داشته اند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود از رسول خدای صلی الله علیه وآله بشنیدم که همی فرمود خدا یتعالی خلق را بر سه طبقه بیا فرید (وانزلهم ثلاث منازل) ومقام و منزل ایشان را بر سه کونه مقرر داشت جنان که در قرآن مجید میفرماید (اصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب المشأمة ما اصحاب المشامة والسابقون السابقون اولئك المقربون) آنکاه کلمات آنحضرت را در باب دارای ارواح خمسه که انبیای مرسلین وغیرمرسلین باشند بطور مسطور مذکو میدارد بعد ازکلام معجز نظام آنحضرت وبروح البدن دبواودرجوا نوشته است که (ثم قال تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم فوق بعض درجات وآتینا عیسی بن مریم

البینات وایدناه بروح القدس ثم قال فی جماعتهم وایدهم بروح منه) میفرمود اکرام نمود این انبیای عظام را باین روح وفضیلت داد ایشان را برما سوای ایشان (واما ما ذکرت من اصحاب المیمنة فهو المؤمنون حقا باعیانهم) ومقصود از اصحاب میمنه جماعت مؤمنان واعیان ایشان باشند که در ایشان چهار روح است یکی روح الایمان دیگر روح القوسیم روح الشهوه چهارم روح البدن وهمه گاه بنده باین ارواح استکمال جوید تا حالاتی باز نماید سایل عرض کرد این حالات چیست علی علیه السلام فرمود اما اول این حالات چنانست که خدایتعالی میفرماید (ومنکم من یرد الی ار ذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئًا) واز چنین بنده که باینمقدار عمر برسد جمیع ارواح ازوی نقصان پذیرد لکن در آنحال باید که از دین خدای بیرون شده باشد (لان الله الفاعل ذلك به رده الی ارذل عمره فهو لا یعرف للصلوة وقتاً ولا یستطیع التهجد باللیل ولا الصیام بالنهار ولا القیام فی صف من الناس فهذا نقصان من روح الایمان فلیس یضره شیٔ انشاء الله) یعنی زیرا که خداوندیکه اینکار باوی بهای باز گردانیده است اورا بارذل عمر در روزگار او یعنی پس شیخوخیت که بسبب رنج پیری انسان بضعف وانکسار دچار وبرذل ترین روزگار گرفتار است ازنیروی قوای او کاسته گردد نه زمان نماز را بداند ونه استطاعت شب زنده داریش باشد ونه توانائی روز بروزه سپردن ونه در صف جماعت حضور بافتن را بیابد واین احوال از روح ایمان اگرچه کاستنی نمایان کند اما برای این شخص هیچ زیان نرساند اگر خدای بخواهد (و ینتقص فیه روح القوة فلا یستطیع جهاد عدوّه ولا یستطیع طلب المعیشة واز روح القوة اوکاسته شود ازنیروی استطاعت جهاد وطلب معیشت نیامد (وینتقص فیه روح الشهوة فلومرّت به اصبح بنات

(آدم)

آدم لم یحن الیها ولم یقم) و کاهیده کردد روح الشهوة این مرد واورا عدم رغبت ومیل بآن میزان کردد که اکر دختری چون ماه وآفتاب بروی کذاره کند هیچ بدومشتاق نشود وبآهنکش ازجای برنخیزد (ویبقی روح البدن فهو یدب ویدرج حتی یأتیه ملك الموت فهذا حال خیر لان الله فعل ذلك به) وبرجای میاند روح البدن او یعنی کاستن نمیکیرد واین فرتوت با ضعف قوی وسقوط اشتها با نهایت سستی وکندی قدمی برکیرد وقدمی بکذارد وروزی بشب وشبی بروز بسپارد تا ملك الموتش دریابد واین حالی خوب است چه خدای تعالی اورا باین حال درآورده (وقد تاتی علیه حالات فی قوته وشبابه یهم بالخطیئة فتشجعه بروح القوة وتزین له روح الشهوة وتقوده روح البدن حتی توقعه فی الخطیئة فاذا مسها انتقص من الایمان لیس بعاید فیه ابداً اویتوب فان تاب وعرف به الولایة تاب الله علیه وان وهو تارك الولایة ادخله الله نارجهنم) همانا درآن اوقات که آغاز نوجوانی ونیروی قوای شهوانی وی بود حالاتی بدودست داد که آهنك خطیئت ومعصیت نمودی وروح القوه اش برآن امر تشجیع کردی وروح الشوه اش آن عمل را در نظرش بزینت آوردی وروح البدنش اورا ازپی آنکار راهسپار ساختی وچون کناهی رامرتکب شدی از ایمانش بکاهیدی وکاستن او دیکر چاره نشدی وبدوعاید نکشتی مکر کارتبوبت وانابت سپردی پس اکرتائب شدی واز برکت توبه خالص بولایت اولیاالله عارف شدی خدای توبه اش بپذیرفتی واکر بازکشت نمودی اکن تارك ولایت بودی خداوندش درآتش جهنم در افکندی واما اصحاب مشامه جماعت یهود ونصاری باشند قال الله تعالی ﴿ الذین آتینا هم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابنائهم فی منازلهم وان فریقاً منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون الحق من ربك انك الرسول من الله الیهم فلاتکونن من الممترین ﴾ وچون ایشان آنچه راکه بدان عارف

شدند یعنی ولایت را انکار کردند خداوند ایشانرا باین دم وقدح مبتلا ساخت وروح الایمانرا از ایشان مسلوب فرمود وابدان ایشانرا ازسه روح مسکن ساخت روح القوة وروح الشهوه وروح البدن وایشانرا ازآن پس که دارای سه روح فرمود با انعام وچهار پایان مضاف داشت وفرمود ﴿ انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی ایشان مگر مانند چهار پایان بلکه گمراه ترچه دابه بنیروی روح القوه حمل بار کند وبنیروی روح الشهوه علف چرنماید وبه نیروی روح البدن راه سپارد چون امیرالمؤمنین کلمات مبارکش باتمام پیوست سایل عرض کرد فاب مرا باذن خدای تعالی زنده فرمودی ودیگر درمجمع البحرین مسطور است ﴿ اذا زنی الزّانی فارقه روح الایمان ﴾ یعنی آن نور وهدی وکمال ایمان که باو بمنزلهٔ روح است از جسد مفارقت میکند یعنی چون کسی زنا نماید نوروبهای ایمان ازوی دوری کند پس در این هنگام مراد از مفارقت روح الایمان نفی کمال است نه حقیقت چنانکه از ابن بکیر مرویست که دراین کلام رسول خدای ﴿ اذا زنی الزّانی فارقه روح الایمان ﴾ در حضرت ابی جعفر علیه السلام بعرض رسانیدم فرمود ﴿ هوقوله وایده بروح منه ﴾ این همان روحی است که از زانی مفارقت میکند ودر حدیث دیگر است که عرض کردم آیا چیزی از ایمانش بجای میماند یاتمامت ازوی خارج میشود ﴿ وقال لا بل یبقی فاذا قام عاد الیه روح الایمان ﴾ فرمود نه چنان است که این روح ازوی تمام شود بلکه باقی است وچون آنمرد از آن عمل برخاست روح الایمان بدو باز شود عالم عارف فیض کاشانی اعلی الله مقامه درتفسیر صافی میفرماید روح دربدن انسان متعدد است وزیادتی عددش بزیادتی صاحب اوست در فضل وشرف چنانکه از اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم استفاضت میشود پس این حدیث مذکور وحدیث کمیل بن زیاد علیه الرحمه درباب نفس که آن نیز مذکور شد اشارت فرماید وبعضی

از محدثین در ذیل آیهٔ شریفهٔ یسئلونك عن الروح چنانکه مشروح کشت میفرماید اینخبر دلالت بر آن کند که اینروح برسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم اختصاص دارد واز دیکر اخبار مستفاد میکردد که روح القدس در سایر انبیا نیز بود وبدو وجه میتوان جمع مابین هردو نمود اول اینکه روح القدس مشترك باشد و آن روح که از امر پرور دکار میباشد مختص باشد چنانکه پارهٔ از اخبار برمغایرت این دو روح دلالت دارد دوم این است که روح القدس نوعی باشد که در تحتش افراد کثیره باشد وآن فردی که از رسول خدای وائمه صلوات الله علیهم یا صنفی که آن صنف از ایشان است با کذشتکان نباشد وچون قایل بصنف شویم آن ترانی که ما بین آن اخباری ست که دلالت میکند بر اینکه نقل روح بسوی امام بعد از فوت پیغمبر صلی الله علیه وآله است وبین این اخباری که دلالت دارد بر اینکه این روح از زمان ولادت امام با امام بوده است مرتفع میشود معلوم باد که این بیان که روح القدس نوعی است که در تحتش افراد کثیره است اکر ازین سخن کلیّ طبیعی را خواهند مقرون بصحبت نتواند بود چه بایشان ومقام روح القدس مناسب نباشد زیرا که کلی طبیعی مفهوم است وهر مفهومی وجودی ضعیف دارد وروح القدس در شدت وجود است زیرا که مراد از روح القدس آن فرد مجرد انسانی است که تمام افراد خود را مربي ست چنانکه شمس نسبت بانواری که ازوی تراوش میجوید وباسان حکماء رب النوع وعقل اعظم میکویند از قایل آن بیان برب النوع قایل نیست در بحار الانوار از اسباط بن سالم مرویست که در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم مردی ازاہل هئیت در آمد وعرض کرد اصلحك الله خدای تبارك وتعالی در کتاب خود میفرماید ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحا من امرنا فرمود ذلك فینا منذ اهبطه الله الی الارض وما یعرج الی

السمآء ﴾ این روح از آنوقت که خدایش بزمین هبوط داده است درما میباشد وبآسمان عروج نمیکند وهم در آن کتاب از زیاد بن الحلال مرویست که کفت پارهٔ احادیث از جابر میشنیدم که دلم پریشان میشد سینه ام تنکی میکرفت با خود کفتم سوکند باخدای محل راحت نزدیك است ومن برنیرومندم پس شتری بخریدم وبسوی مدینه راه بر کرفتم وبر در سرای حضرت ابی عبد الله علیه السلام آمده رخصت طلبیدم وآنحضرت رخصت بداد وچون نظر بمن افکند فرمود ﴿ رحم الله جابرا کان یصدق علینا ولعن الله المغیرة کان یکذب علینا ﴾ خداي جابررا رحمت کند که جز ازوی راستی سخن از ما نقل نمیکرد لعنت کند خدای مغیره را که برمادروغ می بست آنکاه فرمود فینا روح الله یعنی روح خدا در ماست وهم در آنکتاب از مفضل بن عمر مرویست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از علم امام بآنچه در اقطار آسمانها وزمینهاست باآنکه در خانه خود نشسته وپرده بیاویخته فرمود بپرسید ای مفضل همانا خداوند از بهر پیغمبر صلی الله علیه وآله پنج روح مقرر داشته روح الحیوة است که بآن مشی کند و کام نهد وروح القوة است که به نیروی آن نهوض وجهاد فرماید وروح الشهوه است که بقوت آن بخورد وبیاشامد واز راه حلال باز نان آمیزش کند وروح الایمان است که به نیروی آن امر نماید وعدالت کند وروح القدس است که بنیروی آن حمل نبوت فرماید وچون رسول خدا صلی الله علیه وآله بخدای پیوست روح القدس انتقال نمود ودر ائمه همي بکشت وروح القدس نخوابد وغافل نشود و دو چار لهو وسهو نکردد لکن آن چهار روح را خواب ولهو وغفلت وسهو باشد وروح القدس ثابت است و بسبب آنچه در شرق وغرب وبرو بحر زمین است دیده شود مفضل میکوید عرض کردم فدای تو شوم (یتناول الامام ما ببغداد بیده) امام آنچه در بغداد

(باشد)

باشد بدست خود میگیرد یعنی این قدرت دارد که ازین مکان چیزی که در بغداد باشد دست بکشد و بر گیرد فرمود (نعم وما دون آری و آنچه ما دون عرش است میگیرد وهم در آن کتاب در ذیل حدیثی که از حضرت باقر علیه السلام مسطور است نوشته است که روح القدس از خداوند است وسایر این روح را حدثان در سپارد وروح القـدس سهو نکنند وتغییر نیابد ولعب نجوید وبسبب روح القدس ای جابر میدانند مادون عرش را تا ماتحت الثری وهم درآنکتاب در ذیل حدیثی که از حضرت صادق علیـه السلام ماثور است مسطور است که (روح البدن یلازم الجسد مالم یعمل بکبیرة فاذا عمل بکبیرة فارقه الروح وروح القدس من سکن فیه فانه لا یعمل بکبیرة ابداً) یعنی روح البدن ملازم بدن است تا کاهی که آن شخص معصیت کبیره را مرتکب نشود وچون مرتکب شد روح البدن از جسد مفارقت کنه اما در هر کس روح القدس باشد هرکز کبیره را عامل نشود وهم درآنکتاب در ذیل حدیثی که از حضرت باقر علیه السلام مرویست در جای روح البدن روح الحیوة مسطور است ومجلسی اعلی الله مقامه میفرماید روح الحیوة درینحدیث مبارك همان روح المدرج است وهم در آنکتاب در ذیل خبری که از صادق در بیان ارواح خمسه مسطور است نوشته فرمود (وفیهم روح المدرج الذی یذهب به الناس به یجیئون) یعنی در ایشان است روح المدرجی که بدستیاری آن مردمان میروند ومی آیند وهم در آنکتاب در ذیل حدیثی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرفوع است مسطور است (وان فی حافتی النهر روحین مخلوقین روح القدس وروح من امره) وهم در آنکتاب مسطور است که روح القدس همان روحی است که حضرت صادق علیه السلام در قول خدایتعالی (ویسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی) فرمود فرشته ایست بزرکتر از

جبرئیل ومیکائیل الی آخرالحدیث وهم در آنکتاب درباب روح القدس از حضرت باقر علیه السلام مرویست (الروح هو جبرئیل والقدس الطاهر) الی آخرالحدیث وهم در آنکتاب مسطور است که مردی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید آیا این روح جبرئیل نیست فرمود جبرئیل از ملائکه است وروح غیر از جبرئیل است الی آخرها معلوم باد چنان مینماید که روح البدن غیر از روح الحیوة وروح المدرج باشد زیرا که در آنحدیث مبسوط امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور گردید که روح البدن باقی مینماید تا ملك الموت بیاید ودر حدیث حضرت صادق علیه السلام مسطور شد که هروقت عمل و گناه بزرگی از انسان روی نماید این روح البدن مفارقت مینماید ونیز صفتی که در روح البدن مذکورشد که ﴿هو یدب و یدرج﴾ همان است که برای روح المدرج مذکور گشت که ﴿ الذی یذهب به الناس ویجیئون ﴾ وممکن است که نظر بپارهٔ جهات روح البدن گویند وروح الحیوة خواهند و گاهی روح البدن گویند وروح المدرج خواهند یا روح الحیوة شامل وجامع این دو باشد یا هریك جزآن باشد مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید بعد از این اخبار وآثار بباید دانست که روح اطلاق میشود بر نفس ناطقه وبر نفس حیوانیه ساریه در بدن وبر خلقی بزرك که یا از جنس ملائکه یا عظیمتر از ملائکه است وار واحی که در اینجا مذکور شد ممکن است که ارواحی مختلفه متباینه باشند که بعضی در بدن وبعضی خارج از بدن باشند ومراد بتمامت آنها نفس ناطقه باشد باعتبار اعمال واحوال ودرجات ومراتب آنها را اطلاق بشود بر این حالات ودرجات چنانکه نفس امّاره ولوّامه وملهمه ومطمئنه اطلاق میشود برآنها بر حسب درجات ومراتب آنها در طاعت وعقل هیولانی وبالملکه وبالفعل و بالمستفاد اطلاق میشود بحسب مراتب آن در علم ومعرفت یعنی هرعقلی را بحسب

(مرتبه)

مرتبه اش در علم و معرفت نامی گذارند واحتمال دارد که روح القوّه و روح الشهوّه وروح المدرج بتمامت روح حیوانیه باشند وروح الایمان وروح القدس همان نفس ناطقه باشد باعتبار کمالات آن نفس و ممکن است آن چهار روح مراتب نفس باشد و روح القدس خلق اعظم باشد و ممکن است که بوده باشد ارتباط روح القدس متضرع بر حصول این حالت قدسیه مر نفس را پس اطلاق بشود روح القدس بر نفس در اینحالت و بر این حالت و بر جوهر قدسی که حاصل میشود از برای او ارتباط مر نفس را در ینحالات چنانکه حکما بزعم خود در ارتباط نفس بعقل فعاّل گفته اند واکثر آیات واخبار را باین تاویل نمایند وبعقول قاصره وافکار خاسرهٔ خویش اعتماد ورزند بالجمله بهمین روح است که بطاعت خدای نیرومند شوند وهم درآنکتاب بروایتی که از ابو جمیله از محمد حلبي ازحضرت ابی عبدالله علیه‌السلام درباب الرّوح من امر ربّی وارد است می فرماید بدرستیکه این روح خلقی است از آفرینش خدای واز برای این روح بصر وقوّه وتأیید است وخداوند این روحرا در قلوب رسولان ومؤمنان مقرر داشته است وهم در آنکتاب در ذیل خبری طویل که در سؤال جناب سلمان فارسي وابو ذر غفاری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور است از جملهٔ کلمات آنحضرت اینست که میفرماید (قال الله عز وجل یلقي الرّوح من امره علی من یشاء من عباده واین روح همان روح الله است وعطا نمي شود والقا نمی شود اینروح مگر بر ملکی مقرب یا نبی مرسل یاوصيّ منتخب وهر کس را که خدایش اینروح را عطا فرماید (فقدا بانه من الناس) اورا از جمله مردمان ممتاز وسرافراز داشته وقدرت را بدو تفویض کرده واین کس مرده کانرا زنده کند وبما کان وما یکون عالم باشد وازمشرق دریك چشم برهم زدن سیر کند وبرانچه درضمایر و

قلوبست دانا بآنچه درآسمانها وزمین است عالم گردد ودر ذیل همین حدیث می فرماید من امیر هرمؤمن ومؤمنه هستم ازآنانکه گذشته اند وآنکه برجای مانده اند ﴿ وایدت بروح العظمة ﴾ وبروح العظمه مؤید باشم وهم درینکتاب درذیل خبرخیط ومکالمات امام زین العابدین علیه السلام باجابر مسطور است که فرمود هرکس را که خدایتعالی باین روح مخصوص بدارد همانا امر خود را بدو تفویض کرده واو باذن خدای خلق کند و باذن خدای زنده کرداند ودیکران را ازآنچه درضمایر است آگاه کنند وبآنچه شده خواهد شد تاروز قیامت دانا باشد واین از آنست که اینروح از امرالله تعالی است پس هرکس را که خدایتعالی باین روح مخصوص بدارد این کس کامل غیرناقص است هرکار که خواهد باذن خدای تعالی میکند واز مشرق تا بمغرب درلحظه واحده سیرمینماید وبسبب آن بآسمان عروج وبزمین نزول وهرچه خواهد واراده کند میکنند ودرتفسیر صافی درآیه شریفه (تنزل الملائکة والرّوح فیها باذن ربهم من کل امر) مسطور است (تنزل الملائکة روح القدس علی امام الزّمان ویدفعون الیه ماقد کتبوه) معلوم باد که دربیان این اخبار مختلفه متعدده مقصود این است که بر اهل نظر وبصیرت چون بتفکر بنکرند پارهٔ مطالب مکشوف کردد وهم اصناف روح را بازدانند ونیز ازاین اخبار معلوم میشود که در رسول خدای صلی الله علیه وآله وائمه هدی علیهم السلام بعلاوهٔ ارواح خمسه روح من امر ربّی وروح العظمه وروحی که اعظم از جبرئیل و میکائیل است وروحي که ایّده بروح منه که فرمودند فینا روح الله موجود است واین الفاظ نیز بحسب حال ظاهراست و کرنه رسول خدا وائمهٔ هدی صلوات الله علیهم پیش از خلق ارواح آفریده شده اند چنانکه از اغلب اخبار مستفاد میشود چهآنحضرت صادر اول است وهرچه بیرون ازآنحضرت باشد بعد ازآنحضرت

(وبطفیل)

وبطفیل وجود اوست خدای خود داند که اورا ازچه نور بیافرید واز چه موجود ساخت ونیز باید دانست که درسایر ارواح که با این مخلوق شریك میباشند امتیاز دارند مثلاً روح القوّه ایشان غیراز روح القوهٔ دیگرانست بلکه روح البدن ایشان ازروح الایمان وروح القدس دیگران شریفتر وقوتیراست چنانکه چون باوصاف واخلاق بشریه ایشان نظر کنند صدق اینمعنی را بخواهند دانست بلکه مشهود می شود که نیروی تمامت این ارواح نیز بوجود مبارك ایشانست احمدار بکشاید آن پرّجلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل وچون حالت جبرئیل که روح القدسش خوانند این باشد حالت دیگران معلوم است برچه منوال است و حقیقت اینمطالب را جزخدای تعالی وراسخون درعلم نمیدانند

﴿ بیان دوام وبقای روح ونفس ناطقه موافق اخبارو آثار واقوال مختلفه ﴾

در کلمات مخزونه از حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله مرویست (انکم خلقتم للابد وانّما تنقلون من دار الی دار) یعنی بدرستیکه شما برای همیشکی وهمه وقت وابد الآبدین آفریده شده اید واین است و جز این نیست که شما از خانه بخانهٔ نقل میشوید وآنحضرت صدرکلام به آن بیان فرموده که افادهٔ تاکید میکند آنکاه میفرماید که کمان میبرید که چون بمیرید فانی ونا چیز میشوید بلکه خداوند شمارا بیافرید وجوهری درشما نهاده است که همیشه پاینده است واین مردن و کالبد رااز روح پرداختن جز ازسرای فانی بسرای باقی انتقال یافتن بچیز دیکرحمل نکنید چه نفس ناطقه باقي است وبرای حساب وثواب وعقاب وعذاب مسئول خواهد بود اهل معرفت کویند فیض وقبول فیض دائم است هر قابل که بصفت وجود متصف کشت واجب الوجود کردید بوجود حق دائم پس عدم بروی طاری نشود اما تعینات وظهورات ونشآت بروی طاري کردد واین نه آنست که با آیهٔ

کریمهٔ (کل من علیها فان) مخالف باشد زیرا که متعلق فنا تعین شخصیت است نه متعین پس وجود متعین بعد از زوال تعینی ظهور میکند در تعینی دیگر اعم از آنکه برزخی بود یا حشری یا جنانی یا جهنمی واین تجلیات وظهورات ابد الآبدین باقی است وقابل ومقبول هر دو بحق که باقیست دایم باقی است ﴿ اذ الممکنات کلها مشئون الحق واسمآءه وانّما وقع علیها اسم الغیر بواسطة التعین والاحتیاج الی من یوجدها فی العین وبعد الاتصاف بالوجود العینی صار واجباً بالغیر لاینعدم ابداً وانّما یتغیر ویتبدل بحسب العوالم وطریان الصور علیها ﴾ زیرا که ممکنات تمامت شئونات حق تعالی واسماء مقدسهٔ اوست واینکه نام غیر براینها واقع شده بواسطهٔ تعین واحتیاج بسوی آنکس باشد که اورا فی العین ایجاد کرده وبعد از اتصاف بوجود عینی واجب بالغیر میگردد وهرگز بوی عدم نمیشنود واین تغیر وتبدل بحسب طی عوالم وطریان صورت است بلکه بحرکت جوهری میباشد برآنها ودر همان کتاب مسطور است که در حدیث قدسی وارد است ﴿ یا ابن آدم خلقتك للبقآء وانا حی لااموت اطعني فیما امرتك به وانته فیما نهیتك عنه اجعلك مثلی اذا قلت لشیٔ کن فیکون ﴾ ایفرزند آدم تورا برای بقا وماندن بیافریدم ومن زنده ام ونمیرم مرا در آنچه امر کرده ام اطاعت کن واز آنچه باز داشته ام باز ایست تا تورا مثل خویش گردانم تا هروقت چیزیرا گوئی باش بوده باشد ودر ذیل حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که میفرماید شیعه مادر جنت است آنگاه میفرماید سوگند باخدای برشما در برزخ بیم دارم عرض میکنند برزخ چیست میفرماید قبر است از زمان مردن او تا روز قیامت وهم در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که در جواب آنکس که عرض کرد ایا جسد مرده فرسوده وتباه میشود فرمود ﴿ نعم حتی لا یبقی لحم ولا عظم الا طینته

التی خلق منها فانها لا تبلی بل یبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق ﴾ و مقصود از استدارهٔ آن کنایت از انتقال آن از حالی بحالی است واز ماده دوران بمعنی حرکت باشد واینکه میفرماید لا تبلی برای آنست که قبول بلی نمیکند معلوم باد یکی از معانی طینت خلقت است واین معنی شامل روح ونفس ناطقه تواند بود وچون نفس ناطقه جوهر است قابل بلی نیست ودر ذیل یکی از خطب امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه مذکور است مسطور است ﴿ ایها الناس خذوها عن خاتم النبیین صلی الله علیه وآله انه یموت ومن مات منا ولیس بمیت ویبلی من بلی منا ولیس ببال ﴾ ابن ابی الحدید میگوید توانند گفت ظاهر اینکلام متناقض است زیرا که میفرماید یموت من مات منا ولیس بمیت میمیرد هرکس از ما مرده و مرده نیست واینکلام چنانست که گفته شود حرکت میکند متحرك وحرکت کننده نیست وهمچنین است قول آنحضرت ویبلی البالی منا ولیس ببال یعنی جسد بالی یعنی جسد یرا زمین فروخورده است از ماد نیست ببالی یعني زمینش فانی نکرده است وظاهر اینکلام سلب وایجاب است در یك شیٔ پس اگر مطابق قول پیشینیان وجماعتی از متکلمین بگوئیند آنحضرت از اینکلام بقای نفس را بعد از موت جسد اراده فرموده است میگوئیم اینقضیه عامی است برای تمامت .. یعنی بقای نفس بعد از مردن این جسد عنصری برای جملهٔ بشر مسلم است وبه پیغمبر وعلی علیهما الصلوة والسلام اختصاص نخواهد داشت وحال آنکه مقصود امام علیه السلام اظهار فخر وتمدح است، پس در جواب میگوئیم ممکن است اینکلام بدو وجه تعبیر شود یکی پیغمبر وعلی وطایب عترت ایشان علیهم السلام بهمان بدنهائیکه در دنیا بودند باعیانها زنده خواهند بود و خداوند ایشانرا بملکوت آسمانها بالا برده بلند کرده باشد ... این بیان اگر چنان تمام نمائیم که اگر کسی ... طاهره

را پس از دفن ابدان مقدسه ایشان حفر نماید آن ابدانرا در زمین نخواهد دید چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه وآله اینخبر وارد است ﴿ ان الارض لم تسلط علی وانها لا تا کل لی لحما ولا تشرب لی دما ﴾ زمین برمن مسلط نمی شود وکوشتی از من نمیخورد وخونی از من نمی آشامد امّا اشکال در کلام آنحضرت ویبلی من بلی منا ولیس ببال برجای میماند چه اکر این تفسیر که در کلام اول آنحضرت که یموت من مات منا و لیس بمیت شد صحیح باشد در قضیه که حدیث بلی است صحیح نمیباشد چه اقتضای آنرا میکند که ابدان را ارض تباه میکند وذات انسان تباه نمی شود واین اشکال باین تقدیر ناچار میکند که یموت من مات حال موته ولیس بمیت فیما بعد زیرا که احوال واوقات تباه میکند کفن هرکس را که تباه میکند از ما ولیس ببال ودر اینجا مضاف محذوف خواهد بود چنانکه در قول خدای تعالی (والی مدین ای الی اهل مدین) وچون کفن بسبب اشتمالش برمیت مثل جز میت است لاجرم تعبیر شده است بیکی ازین دو از دیکری از روی مجاورت و اشتمال چنانکه از مطر بآسمان تعبیر میشود وحذف فاعل جایز است چنانکه خدایتعالی میفرماید (حتی توارت بالحجاب وحتی بلغت الحلقوم) وجه دویم این است که اکثر متکلمین بآن رفته اند که انسان حی فعال اجزا ئیست اصلیه در این بنیهٔ مشاهده و کمتر چیزیکه ممکن است که از آن تالیف شود بنیه ایست که باوجود ان صحیح است که حی زنده باشد واینخطاب را توجه دارند وتکالیف را بروی وارد کنند وبیرون از آن اجزای دیکر فزونی وزیادتی باشد ودر حقیقت انسان داخل نیست وچون این تعبیر را صحیح شماریم جایز خواهد بود که خداوند تعالی این اجزای اصلیه را از ابدان انبیاء واوصیا بیرون کشیده وبحضرت خویش برده باشد بعد از آنکه نظیری از برای آنها از اجزای فاضله چنانکه درصورت اولی بود خلق کرده باشد چنانکه آنجماعت که

(بقیامت)

بقیامت انفس وابدان باهم اعتقاد دارند میکویند متنعم میکردند و ذوات ذات جسمانیه ملتذه میشوند این رتبت وصفت مخصوص شجرهٔ مبار که باشد نه غیر از ایشان واین را نباید عجب دانست چه خدایتعالی در حق شهداء میفرماید (ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون) وبروجه اول چنان خواهد بود که اکر کسی، قبور مبار کهٔ ایشانرا بشکافد ابدان شریفه را در آنجا خواهد یافت اکر چند نخواهد دانست که اصول این بنیه را از آن بیرون برده اند چه خدایتعالی نظیر این را که برده است بیافریده است تا در آن هیکل تغییری مشهود نشود وآن اصول را بملأ اعلا ارتفاع داده واینوجه را حاجت بتقدیر آنچه اولا مقدر داشتیم نیست چه با این وجه جسد در قبر تباه خواهد شد مکر آنمقدار که از آن انتزاع میشود وبملا اعلی مرتفع میکردد ودر اینوقت برجسد نیز صادق میکردد که مرده است واکر چه اصل بنیه اش نمرده است در خبر صحیح وارد است (ان ارواح الشهداء من المؤمنین فی حواصل طیور خضر تدور فی افناء الجنان وتاکل من ثمارها وتاوی الی قنادیل من ذهب معلقة فی ظل العرش) وچون درحق شهداء این رتبت ومقام را قائل شویم پس درحق موالی وسادات شهداء چه کمان میبریم واکر کوئی آیا جایز است که تاویل شود کلام آنحضرت و کفته شود شاید اراده بقای نام وصیت را فرموده باشد کوئیم بسیار بعید است چه دیکران نیز با ایشان درین رتبت با ایشان شرکت دارند وامیرالمؤمنین علیه السلام در اینحدیث مبارك از استعظام واستغراب امرخود شان اشارت میفرماید واکر کوئی آیا ممکن است که باین طریق تاویل شود این کلام وکفته شود ضمیر بحضرت رسول خدای عاید است وتقدیر چنین باشد (یموت من مات منا والنبی لیس بمیت ویبلی من بلی منا والنبی لیس ببال) درجواب کوئیم این توجیه از توجیه اول بعیدتر است چه

اگر ارادهٔ آنحضرت چنین باشد معنی این میشود که رسول خدای صلی الله علیه وآله را زمین بخورد والآن زنده است وهیچکس بچنین معنی سخن نکرده است ودیگر اینکه این کلام درسیاق تعظیم عترت وتجلیل امر عترت وافتخار آنحضرت بنفس مبارك خود وستودن خویشتن بخصایص ومزایای خود است راقم حروف گوید در این مطالب واخبار وآثار بلکه مشاهدات نیز وارد است چنانکه فرموده اند چون جسد مرا درخاك کنید خشت لحد بگذارید ومرا نخواهید دید واز آن پس نمی بینید چه خدای بآسمان میبرد ونیز بسیار شده است که پس از سالیان دراز قبور پارهٔ انبیای سلف را شکافته اند وجسد شریفش را بهمان حال حیات دیده اندموجود وقبور پارهٔ شهدا را وصلحا را شکافته اند و جسد را دیده اند وچون حالت ایشان چنین باشد معلوم است حالت ابدان طیبهٔ حضرت خاتم النبیین واوصیای مرضیین چه خواهد بود ودیگر اینکه تواند بود که مقصود این باشد که ازآنجا که کل شئي هالك الاوجه میفرماید ما نیز در ظاهر میمیریم ودرین صفت که هر مخلوق را باید دریابد شریك هستیم اما مردن ما نه چون مردن دیگران است بلکه درعین مردن زنده ایم واگر ازانظار مردم ظاهر بین پوشیده ایم درابصار اهل یقین محسوس و چون زمان حیات بهمه حال واوصاف آگاه وپاینده ایم تا درمعنی الاوجه چه معنی وارد باشد چه اهل نظر برآن رفته اند که مستثنی همین انوار طیبه ظاهره اند و در هر صورت گاهیکه ابدان را آنمقام ومنزلت پدید کرده که دستخوش تباهی نگردد ارواح راکه جواهر شریفه اند معلوم است حالت بقا ودوام حیست واخباریکه برای بدن وجسد مثالی وارد است برجمله شاهد است وآیاتی که درخلود وابدیت جنت درکلام خدا حاضر است براینمسایل حاکم وچون بقای روح را بعد از موت جسد درعوالم برزخ ومثال وپس از آن درمحشر وبهشت ودوزخ موافق اخبار و

(آیات)

آیات واقوال حکمای اسلام وغیراسلام بنکرند بقای روح را معلوم توانند ساخت
علی بن ابراهیم در تفسیر خود ازحضرت امام رضا علیه السلام روایت کنند که
آفتاب وماه از آیات یزدانی هستند بامر خدای جاری وحضرت باری را مطیع
باشند روشنائی ایندواز نورعرش خدای وحرارت اینـد واز جهنم است و چون
قیامت برپای شود نورآند وبعرش وحرارت آند وبنار برکردد پس نه آفتابی ونه
ماهی بخواهد بود وچون دوام نورشمس وقمرچنانکه در ایتحدیث مبارك مذکور
شد بانمقام باشد حالت روح انوار طیبه حضرات ائمه علیهم السلام وجماعت مومنان
که خدای درحق شهدای ایشان میفرماید (عند ربهم یرزقون) معلوم است چیست
در کلمات مخزونه مسطور است که بعضی از اهل معرفت کفته اند که در نشأه
آخرت اجسام در ارواح منطوی وپیچیده وارواح نیزاجسام راظروفی ظاهره اند
برعکس آنچه در دنیا مرئی بودند یعنی در دنیا ارواح در اجساد منطوی واجساد
بمنزلهٔ ظروف ظاهره ارواح بودند پس در نشأه آخرت حکم برای روح است و
ازین است که بهر صورت که بخواهند متحول میکردند چه جنبهٔ روحانیت بر
ایشان وغیبت جمعیت در ارواح غالب میشود چنانکه حالت ملائکه امروز نزد ما
چنین است وعالم ارواح در جنبهٔ ما برایمنوال است وملائکه وارواح بهرصورت
که اراده کنند اندر میشوند واین شخص کوید نشأه آخرت درحقیقت همان باطن
این نشأه دنیویهٔ ظاهره است پس در قیامت آنچه در اینجا ظاهر است بباطن
میرود وهرچه بباطن است ظاهر میشود (علی وجه جامع بین احکام ما بطن الان
فظهر ماسنح من هذا البطون والجمع والترکیب) آنکاه در کنار صراط آنجماعت
که از سعداء هستند ازآنچه در ایشان از خواص امتزاج که از عناصر یست وطبعی
نیست مفارقت جویند وارواح قوای این نشأه وجواهر اصلیه آن که مترکب میشود

بترکیب ابدی طبیعی غیر عنصری وصورت جمع وتالیف ازلی با ایشان باقی میماند وآنانکه بشقاوت هستندآنچه در ایشان از ارواح قوای انسانیت وصفات روحانیت است از ایشان مفضل میشود وصور ارواح مزاجیه انحرافیه وصفات رذیله وکیفیات ردیه که در تصورات واذهان ایشان حاصل است وآنچه مترتب شده است برآنها افعال واقوال ایشان دردنیا نشأه ایشان برای ایشان وافر میکردد وهرچه ازاجزای بدنیه ایشان دراین نشأه بتحلیل رفته بود بصور ایشان منضم می آید چه آنچه از بدان ایشان تحلیل رفته بایشان عود میکنند ونزد ایشان بهمان صورت که از ایشان مفارقت نموده بود عقلاً وعلماً وعملاً وحالاً جمع میشود وهمچنین آنچه را که این جمع وترکیبی که غلبه کرده است بروی آنصورت برطریق روحانیت واهل بهشت بعکس این باشند چه اکثرقوای آنجا مزاجیه وطبعیه است وهرچه از ابدان اهل بهشت تحلیل پذیرفته منقلب میشود بوجهی غریب شبیه باستحاله بصورتهای روحانیه بابقای حقیقت جسم وباطن صورت سعداء وباطن درآنجا مطلق است و ظاهر مقید وامر درآنجا بعکس است حکم اطلاق درظاهر نشأه جنانیه وحکم تقیید درباطن آن ﴿ وغالب الحکم والاثر فیما ظهر هنالك لما بطن ههنا ﴾ وبالعکس است که در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وارد است که ﴿ ینشئ الله النشاة الاخرة علی عجب الذنب الذی یبقی فی هذه النشاة الدنیا فعلیه ترکب النشاة الاخرة ﴾ وبروایت دیکر (کل ابن آدم یبلی الاعجب الذنب) عجب بسکون آن استخوانیست درزیر صلب نروعجز است میفرماید خدایتعالی ایجاد میکنند نشأه آخرت آدمی را از استخوان ذنبی که باقی میماند ازین نشأه دنیاویه یعنی فانی نمیشود ونشأه آخرت براین مترکب میشود وبروایتی همه پسر آدم یعنی جسد او پوسیده وتباه وفرسوده میکردد مکراین استخوان که مؤخر بدنست درتفسیر حضرت ابی محمد عسکری دراینقول

(خدایتعالی)

خدایتعالی (فقلنا اضربوه ببعضها) وارد است ﴿ که اخذ واقطعة وهی عجزالذنب الذی منه ابن آدم وعلیه یرکب اذا اعید خلقا جدیدا ﴾ مرحوم فیض اعلی الله مقامه میفرماید شاید وجه درین کنایه این باشد که صورت برزخیه بکمالاتها آخر چیزیست که از بدن عنصری اکتساب میشود واگرچه خلق بشود از اصلش بدن عنصری از وجهی پس تعبیربآن بعجب ذنبی مؤخر بدنست وبدن برآن قیام جوید صحیح میشود وآنکس که عجب الذنب را به نفس تاویل کرده باینمعنی نظردارد و آنکس که آنچه را که بعد از موت باقی میماند بجوهر فردی که متجزی نمیشود کنایت دانسته باینمعنی ناظر است ازحیثیت نظر بتجرّد اینصورت از مادّه وهمچنانکه اجزای عنصریه میت بحکم (کل شئی یرجع الی اصله) جمله آنها بسوی امهات سفلیه خود رجوع میکند همچنین قوای روحانیهٔ میت بحکم (ارجعی الی ربك راضیة مرضیه) بسوی آبای علویه خود وامیر جیش او که عقل وحیات ذاتیه است باز میشود و چون انسان ازین مرکب کثیف محلول فانی یعنی کالبد عنصری نزول نمود یعنی چون نفس ناطقه ازین مرکب عنصری فرود آمد سوار بدنی مکتسب لطیف باقی میشود در حالتی که از لباس این نشاهٔ عاری واز خواب غفلت اینعالم دینوی بیدار گردید پس اینهنگام از معالم دینیه اش سوآل کنند واو جواب گوید اینوقت اگر از جمله سعادتمندان باشد در بساتین ملکوت جولان کند وهمی گوید ﴿ ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا ﴾ چه اورا برزبان بوده است ﴿ اقم لنا الساعة وانجزلنا ماوعدتنا ﴾ واگر از اشقیا باشد درهاویه وبرهوت در افتد در حالتی که گوید ﴿ ربنا سمعنا وابصرنا فارجعنا نعمل صالحا غیرالذی کنا نعمل) وهمیگوید (لا تقم لنا الساعة ولا تنجزلنا ما وعدتنا ﴾ وهم درکلمات مخزونه از شیخ مفید از حضرت صادق علیه السلام مرویست که از آنحضرت سؤآل کردند که آنکس که درین دار فنا میمیرد

روحش در کجا میباشـد فرمود ﴿ من مات وهو ماحض للایمان محضا او ماحض للکفر محضا نقلب روحه من هیکله الی مثله فی الصورة وجوزی باعماله الی یوم القیمة فاذا بعث الله من فی القبور انشاء جسمه ورد روحه الی جسده وحشره لیوفیه اعماله فالمؤمن ینزل روحه من جسده الی مثل جسده فی الصورة فیجعل فی جنة من جنان الله یتنعم فیها الی یوم المئاب والکافر ینتقل روحه من جسده الی مثله بعینه فیجعل فی نار جهنم فیعذب الی یوم القیمة ﴾ هر کس با ایمان خالص یا کفر محض بمیرد روحش بهیکلی که در صورت مانند بدن عنصري اوست بعینه نقل میسود وتا روز رستا خیز باعمال خویش پاداش میجوید وحون خداوند تعالی اهل قبور را از کور های خود برانکیزد جسمش را ایجاد کند یعنی همان جسمي را که در دار دنیا داشت و روحش را بجسدش بر میکرداند تا سزای اعمالش را بنکرد پس آنکس که مؤمن است روحش را از جسدش نزول دهند بجسدی که مثل جسدش باشد در صورت یعنی هر کس مؤمن باشد چون بمیرد روحش را بجسد مثالی او در آوردند وآنوقت اورا در بوستانی از بوستانهای یزدانی جای دهند تا یوم المآب درآنجا به تنعم و کامکاری کامیاب باشد وآنکس که کافر بمیرد روحش از جسدش بجسد مثالیش اندر شود بعینه ودر نار جهنم جای کند وتاروز قیامت معذب کردد معلوم باد که آنچه وارد شده است که ملکین نکیر ومنکر بامردم مؤمن بعد از سؤآل وجواب کویند که بخواب حون خوابیدن جوان ناعم یا بخواب باچشم روشن منافی باسیر او درعالم ملکوت وتنعم او در عالم برزخ نیست حه این مسئله کنایت از استراحت است یا اینکه عالم برزخ بقیاس بعالم بعث حالت نوم دارد اکر جند نسبت باضافه بعالم دنیا حکم انتباه دارد حنانکه (الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا) پارهٔ از اهل معرفت کفته اند که میت در برزخ ادراك لذات وآلا مراکند

﴿ یستصحبها الصور الحاصلة له من العلم والعمل والخیر والشر وتصیر محکمة ذاتیة ﴾
پس حالت او در اینمدت مثل حالت نطفه است در رحم وتخم در زمین که میروید
وثمر میدهد واحوال واطوار این نشأه بر او مختلف میگردد تا در روز قیامت بنفخهٔ
اسرافیلیه متولد واز بانك افاقت یابد واز حیاتیکه بروی احاطه کرده بیرون شود
چنانکه جنین از قرار مکین ﴿ لترکبن طبقاً عن طبق ﴾ پس موت ابتدی بعث
است واخبار درینمطالب بسیار است ودرفنای ذات وبقای نفس سخن بسیار کرده
اند وازین است که فرموده اند ﴿ المؤمن حی فی الدارین ﴾ مرحوم فیض کاشانی
اعلی الله مقامه میفرماید دار وجودیکی ودنیا وآخرت اضافیتان باشند یعنی انقسام
دارد وجود دنیا وآخرت بالنسبة بسوی تو است چه هردو صفت هستند برای
نشأه انسانیت وادنی نشأه وجودیه جلیه اونشأه عنصریه است که دنیا باشد واین
نشأه را بسبب دنائت اوبالنسبه بآن نشأه او که نشأهٔ نوریه آلهیه او باشد یا بملت
دنو اوبفهم انسان حیوانی دنیا خوانند ونشأه انسانیت کلیه در دنیا را دو نشأه است
یکی نشأه تفصیلیهٔ فرقانیه ودیگری نشاه احدیه جمعیهٔ قرآنیه است واین نشأه دنیویه
کثیف است وصورتش [illegible] سنخیت مادیه جامع بین نور وظلمت است ونفس
ناطقه که متعلق آنست از جمله قوای اوقوهٔ عمله است واین قوه ذاتیه نفس است
واین قوه ذاتیه افاضه میفرماید خدای سبحانه درهر نشأه صورت موطنی هیکلیه
[illegible] صورتی [illegible] انسان [illegible] میگردد [illegible] صورت در آخرت [illegible]
[illegible] صورت این نشأه [illegible]
[illegible] دوام [illegible] ابکه اخرام [illegible] ناچار است زیرا
که از [illegible] حاصل [illegible] اطلاقش تقاضای
[illegible]

والدقایق نیست چه در نفس پارهٔ چیزهاست که درین نشأه عنصریه نتواند ظاهر شد چنانکه میتواند در نشأه روحانیه نوریه ظهور کرفت پس چون بعون یزدان بیچون برای وی در مدت عمری که بعمارت جسدش مشغول است از اخلاق وملکات کامله وعلوم حقه واعمال صالحه کمال فعلی حاصل شد وآنچه بالقوه دارد بخواست خدای تعالی بسعادت قوه عملیه بالفعل کشت کاهیکه صورت اخرویه روحانیه ازینجهان بیرون شد در آنحال که آن اخلاق وملکات وعلوم واعمال مر آنصور ترا ملائم است پس آنکمالات مذکوره بحقایق وآثار خصایص خود در اینصورت اخرویه ظهور میجوید بظهوریکه دوام الی الابد را خواهند داشت زیرا که مادّهٔ آنصور اخرویّه روحانیه و وحدانیة النوریّه است ودلیل دیکر آنکه حقایق واصول آن کمالات روحانیه در جوهر روح رسوخ مینماید وتجلی آلهی در آن دائمست پس چون امر انتقال بآخرت کرفت وظهور نفوس وارواح انسانیت در صور روحانیهٔ برزخیه مثالیه یا حشریه اونمایش نمود جنبهٔ روحیه برصورت ونوریهٔ آن برظلمت فزایش جوید وخدایتعالی اسرار وانوار وحقایق رادرینصورت اخرویّه مخزون فرماید (فکان الانسان باحدیة جمعه حتما علی تلك النشاة الاخرویة حافظا لها الی الابد) پس انسان باحدّیت جمع خود از روی حتم براین نشاه خرت نفس خوش را در آن نشاه الی الابد حافظ است الی الابد حافظ آن خواهد بود صدر الحکماء المتالهین در مفاتیح الغیب میفرماید فلاسفه در قوام بعضی نفوس در حال مفارقت از بدن ورفع قول بدثور واندراس آن اختلاف ورزیده اند چنانکه از اسکندر افرودیسی نقل کرده اند که میکوید اما نفوس که عقول هیولانیهٔ آن عقول بالفعل کردیده است هیچ شبه در بقای آن بعد از بوار و ویرانی این بدن نمیرود زیرا که قوام اینکونه نفوس ببدن نیست بلکه

(این)

این بدن حجابیست مرنفس را از حال آن نفس بحسب ذات خودش از تحقق بکمال عقلی ووجود نوری آن نفس چه فساد هر فاسدی یا بسبب ورود ضدی بر آنست یا بواسطه زوال یکی از اسباب چهارگانه است که عبارت از فاعل وغایت ومادّه وصورت باشد وهیچ چیز ازینجمله در حق چیزیکه عقل بالفعل است متصور نمی‌شود اما اول یعنی ورود ضدّا وبراو همانا بری چیزیکه قائم بذات بلا محل است ضدّی نتواند بود واما ثانی یعنی وجود زوال یکی از اسباب اربعهٔ مذکوره همانا زوال یکی از اسباب جوهر عقلی روحانی غیر متصور است چه فاعل آن ونهایت آن هوالاوّل الحق و حق تعالی ممتنع الزوال است ولیس له مادة لتجرده عن الاجسام والا صورت ان ﴿ فصورة المفارق نفس ذاته وذاته باقية ببقاء جاعله القيوم ﴾ پس ثابت گردید که عقل بالفعل را محال است که زوال اوفتد چه ذات او باقی است ببقای قیوم آن که خدایتعالی باشد واما آن نفوسی که لم یخرج بعده من القوة الی الفعل همانا حکما را در بقای آن و زوال آن اختلاف افتاده است پارهٔ از ایشان مثل اسکندرا فرودیسی برآنعقیدت رفته اند که اینگونه نفوس بهلاکت این بدن هلاکت پذیرند ﴿ لان دلائل تجرد النفس و خصوصاً التی یبتنی علی تصور المعقولات انما تنهض فی العاقل بالفعل والمعقول بالفعل لا التی من شانها التجرد والمعقولیة ولیس لکل احد من افراد النفوس ان یدرك معقولا من المعقولات من جهة معقولیتها من غیر ان یشوب بالخیال والحس ﴾ وکمان من چنین است که مانند اینگونه انسان اکثری الوجود نباشد صدر الحکماء المتالهین در مفاتح الغیب میفرماید برای احدی از عقلای روزگار شبهتی در موت ودثور و بطلان وفساد و واضمحلال این جسد نیست چه این امری مشهود وبصراحت محسوس است عقل نیز براین دلالت کند چه جسدی که مرکب از حرارت ورطوبت است بناچار

ابداً در حالت تحال وذربان وفساد وتباهی وتناهي است لابد در مقام تحليل بمقامی میرسد که چیزی از آن برجای نماند وچون باین مقام پیوست ترکیبش فاسد ونظامش منحل وارکانش متضمضع میکردد وچون بانحالت رسید ناچار روحش منزعج وعریان میشود (اینماتکونو یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده) ومقصود از بروج مشیده حصون ابدان وقلاع اجساد است وبا اینحال بهیچوجه باکي ازمرك نیست چه تو نخواهی مرد چنانکه خدایتعالی میفرماید ﴿ یا ابن آدم خلقتك للبقاء بل انت الذی تنقلت من دارك وغارك الی دار قرارك هون علی نفسك سكراته وغمزاته بتصور لقاء ربك ومرضاته ﴾ ای پسر آدم تورا برای بقا آفریدم واین مردن جز این نیست که از دار دنیا وغار خودت بداریکه آرامکاه ومنزلکاه همیشکی تست انتقال میجوئی آسان کیر برخود سکرات وغمرات مرك را بسبب تصور ملاقات پرور دکار خودت ومرضات پرور دکارت پس در بقای نفس مفارق از بدن سخنی نمیرود وهمانا جنین وبچه که بشکم مادر اندر است کاهیکه از مکمن رحم بیرون شدن جوید اکرچند ضیق منفذ بدو الم میرساند اما چون بفسحت ظهور بزور کیرد وبحالت استراحت اندر میشود چون روحش از تنکنای کالبدن بیرون شدن بخواهد واز زندان طبیعت بفراخنای عالم ملکوت روی کذارد متألم میکردد واین تالم را لسان شرع وعقل عذاب قبر خوانند اما چون بآن عالم وسیع وجولا نکاه فسیح رسید براحت اندر آید سخت نیکو میفرماید حضرت سیدا لاولیاء وامام الاوصیا علی بن ابیطالب صلوات الله علیه ﴿ لا ابالی اوقع علی الموت اویقع علی ﴾ هیچ باك ندارم که خویشتن را دستخوش مرك کردانم یا مرك در من چنك در کشد سقراط میفرماید مرك را بر خویشتن هموار فرمایید چه مرار ترس ازخوف آنست یعنی ترسیدن ازمرك بسبب جهل وبیخبریست وچون بدانند که از

چه عالم ز بون وذليل بچكونه عالم همپون وجليل مى پيوند نهايت سرور خواهند داشت بلكه اندوه ايشان از آن خواهد بود كه از روى زود تر بماواى ابدي خويش نرسيدند واوزار اين قفس عنصريرا نكذاشتنه وبآشيان قدس پرواز نكرفتند پس آنجماعت كه ارزو همى برند كه درين سراچه خراب ومزبله آكنده از كثافت مخلدو كامياب باشند در بقاى نفس انسانيت بحالت ياس وشك ميروند واز آخرت مايوس ميشوند ﴿كما يئس الكفار من اصحاب القبور﴾ وازينروي دوستدار اقامت در اينسراى پر آفات وبلنيت ميشوند وقيامت وعود بدار سلامت را كراهت ميدارند ﴿كلاّ بل تحبون العاجلة وشرورها وتذرون الاخرة وسرورها﴾ بدوروزه اينجهان فانى خرسند ومطمئن كردند وروز وشب درطلبش اجتهاد وتعب كيرند با اينكه يقين ميدانند ميميرند واينجمله را ميكذارند وميكذرند وبرهان عقلى اينست كه نفسى كه سر انجام عقل ميكردد جوهريست بسيط وجسم نيست واكر جايز شماريم كه معدوم ميشود بايد فرض اين وقوع معقول آيد ومستحيل نباشد لكن اين فرض محال وغير معقول است زيرا كه اكر فرض انعدام واعدام آنرا نمايند ومعنى انعدام همانست كه در مقابل ايجاد باشد اما ايجاد امريست كه معقول است چه ايجاد افادهٔ شيئى است شيئى را واما عدم امريست غيرمعقول وجز بالعرض مفهومى از بهرش نتواند بود چه عدم رفع وجود باشد وشئي چون مركبّ باشد انعدامش انحلال تركيب ونظام او تواند بود واكر آن شيئي بسيط باشد پس منقسم ميكردد بسوى صورت وعرض و جوهر مجرد اما صورت واعراض ان عدامش بزوال آنست زمواد ومحال آن وانعدامش نيزمعقول ميباشد لكن انعدام مركبات درتعقل وتصور اسهل وايسر است واما شئى بسيطى كه از مواد ومكان واز حركت وزمان بلكه اجزاى معقوله يامحسوسه برى وعرى است فضلاً عن

الموضع والهیولی چگونه انعدامش بعقل میگنجد وفنایش بچه طریق مفهوم میشود خصوصاً بابقای ندیم ومقیم آنکه (من ایات ربه الکبری ان تقوم السماء والارض بامره) پس اگرفنای آن فرض شود پس یا اینست که انعدامش را بحسب ذاتش محال است چه هیچ چیزمقتضی عدم نفسش نتواند بود چه اگرمقتضی بودی قبول وجود ننمودي پس ممتنع الوجود شدی وحال آنکه ممکن الوجود است واینمقدمه با مطلوب مخالف است واشیاء مطلقاً طالب وخواهان وجود بکمال است نه مقتضي عدم وزوال واگر انعدامش بحسب غیرش باشد ازین بیرون نخواهد بود که یا معدوم بعدمش باشد واین محال است بدلایلی که درمفاتیح الغیب مسطور است و بهرحالت بطلان وبطلان وفسادبدن موجب فساد این جوهر عقلی نخواهد بودچه این گوهر عقلی درذات وصفات واحوال وافعال خود ازبدن مستغنی است امّا استغنای او بحسب ذات برای آنست که وي جوهریست قایم الذات وبی نیاز از موضوع واما استغنایش ازحیثیت صفات ازآن روي است که صفت ذات بغیرازوی قیام نورزد واما استغنایش در افعال خود براي این است که فعل این گوهر نفیس عقلی معرفت حقایق است گاهی چه نفس ام الفضایل باشد وجز بمصاحبت فضایل راحت بخوید وجز بآن جواهر نفیسه مایل نکردند ونز وجدانش مسرور واز فقدانش رنجور گردد یلی چیزي که هست اینست که درمیان این گوهر جلیل و بدن نحیل علاقه ایست ازحیثیت تدبیر وتصرف وتشوق وچون حالت براینمنوال ومقام ومنزلت باین کیفیت باشد جگونه تواند شد که گوهر قائم الذات بسبب بطلان اضعف اعراض که این اجزاي بدن عنصري وکالبد اخشیجی باشد دستخوش بطالت وتباهی گردد همانا اگرحماري بمرك دوچار گردد صاحب ومختار وراکب وسوارش راچه زیان واثر پدید آید واگر کشتی درهم شکنند درشناوري شناور حه نقصان

(رسد)

رسد واگر قفسي بشكند درطيران طايرچه ضررميرسد بلكه چون ازين حصار بر آسايد وازاين زندان رستكار ايدواين احمال واوزار واثقال قفس و دام را فرو كذارد بهتر پرواز كيردوبی حمل اوزار واثقال بمقام خويش سرافراز شود ﴿ اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وقال الانسان مالها وانماهی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة ﴾ وساهره همان زمين قيامت است (فيومئذ يصدر الناس اشتاتا بعدان كانت واردة الى جهنم غيب عالم الكون والفساد فينجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثياً) وآيات واخبار منقوله دربقاي نفس اكثر ازآنست كه احصا شود چنانكه خدايتعالى دراخبار ازحال حسن ومستحسن سعداء ميفرمايد (لايموتون فيها الاالموتة الاولى كه مردنرا بيرون از يكدفعه نفي ميفرمايد وايمردن عبارت از حالت تعلق روح است بجسد خودش چه اين تعلق براى روح حكم مردن وبراى جسدش حكم زندگي دارد چنانكه انقطاع روح از جسدش براى روح زنده شدن وبراى جسدش مردنست چنانكه درتفسير آيه شريفه(يمحوالله مايشاء ويثبت وعنده ام الكتاب) فرموده اند (يمحوالله النقوش الباطلة لزايلة عن الكتاب النفس ويثبت مغانيها المطابقة لما فى ام الكتب من الحقايق المتاصلة التى هى ما فى علم الله) وهم خداى سبحانه براى سوء حال اشقياء ميفرمايد ﴿ لايموت فيها ولا يحيي ﴾ كه نفي ميفرمايد مرگ را ازايشان صريحاً ونيزنفي ميفرمايد زندگي ايشانرا كه خوب و لذيذ باشد بلكه زندكانى ايشان ناخوش وخبيث است وهر زندكانى كه لذتى بآن نباشد خوب وخوش نكذرد اليم خواهد بود اماازموت بتراست واراين است كه رسول خدا صلى الله عليه وآله ميفرمايد (لاعيش الاعيش الاخرة) زيرا كه زندكي دنيا ازشوب عدم وموت وظلمت وفرقت ووحشت بيرون نتواند بود (واى نعيم لا يكدره الدهر) وچون جايزنمي شود كه موت وحيات راهر دورا از يك

باطل شود ذوالغایه نیز باطل خواهد بود پس همچنین غایت نفس مدبرهٔ جدبلوغش بسوی حد کمال عقلی است پس اگر درجبلت خودش مرتکز نکردد بلوغش بسوی این حد بلکه همان کوهر عقل نکردد وبآن مایه وپایه ورتبت ومقام نرسد وجودش ضایع ومعطل خواهد بود چه بغایت رتبت خود وحد کمال خویش نایل نکردیده وچون مرکوز در این امر شود لازم خواهد شد که بوجود نشأه آخرت که عبارت از مرجع نفوس ومرجع ارواح است ایمان بیاورند چنانکه خدایتعالی در این آیهٔ مبارکه (ایحسب الانسان ان یترك سدی الم یك نطفة من منی یمنی) اشارت باین فرموده است یعنی دلالت میکند حرکت انتقالیه از حدّ نطفهٔ جمادیه بسوی حد نطفه انسانیه بر اینکه برای او نشأ ایست عقلیه باقیه وبهمین ثابت میشود حقیقت نبوات زیرا که مبنای بعثت برای انست که آفرید کانرا اخبار نمایند وآنچه موجب حسن حال ایشانست در عاقبت ومآل ایشان بایشان شناخته دارند چه عقل بادراك عاقبت ومنقاب بسیار افتد که استقلال نیابد بلکه بدرلت احوال مبدا وسبب مستقل است پس درین هنکام ناچار است که برای انسان چیزی باقي وپاینده سوای این هیکل مضمحل باطل ساهل زایل سایل باشد که عبارت از روح وعقل ونفس است هریکرا جهتی مخصوص است وهمان شیئ باقی مخاطب ومعاقب ومثاب است تا امر دین تمشیت پذیرد واخذ باقوال مستفاده از کتب نبیین وآثار ایشان وزبر آلهیین واسنار ایشان متحذ کردد چه خوب میفرماید شاعر این (شعر)

فلو انّا اذا امتنا ترکنا * لکان الموت راحة کل حی

ولکنا اذا امتنا بعثنا * ویسئل کلنا عن کل شیئ

رسول خدای صلی الله علیه وآله در حال وفات میفرماید ﴿ الرفیق الاعلی والعیش الاصفی والکاس الاوفی ﴾ یعنی چون این قالب عنصری بکذارم بانمرائب ومقامات (عالیه)

عالیه روی کنم وبحضرت خدای پیوندم پس آنکس که طالب رفیق اعلی وادراك دوست حقیق است چکونه بمیرود وفانی کردد وپاره وفرسوده آید چه اکر بر حیات وبقای نفس خویش یقین نداشتی چکونه این سخن بکذاشتی چنانکه باد خترش سیده النساء فاطمه زهرا سلام الله علیها میفرماید ﴿ انك اسرع اهل بیتی بلقائی ﴾ اول کسیکه بعد از من وفات کند از اهل بیت من وبامن ملاقات کند توئی حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها ازین بشارت فرحناك شد واکر نه آن بودی که روح ایشان باقی وپاینده است معنی ملاقات ایشان باهمدیکر چه بود واکر نه آن بودی که حضرت زهرا صلوات الله علیها بر بقای روح علم داشتی چکونه بر اینخبر سرور یافتی وازینجمله است که میفرماید ﴿ الاولیاء لایموتون و لکان ینقلون من دار الی دار ﴾ دوستان نمیرند لکن از سرائی بسرائی انتقال دهند وهیچ شك وشبهت نیست که این بدن عنصری مائت وفائیت است پس دلالت بر این کند که حقیقت انسان چیزیست که بعد از مرك بجای میماند واز سرای کرد ارش بسرای پاداشش منتقل میشود وازینجمله است که میفرماید ﴿ اذا مات ابن ادم تر فرف روحه فوق نعشه فیقول کذا و کذا الی آخرالحدیث ﴾ ودر اینحدیث مبارك تصریح میشود که بنی آدم بمیرند واندام ایشان ناچیز کردد وروحش برجای وپاینده بماند ودر فراز نعشش مانند مرغ بال افشان وجنبان باشد وازینجمله است قول رسول خدای صلی الله علیه وآله ﴿ الشهداء فی حواصل طیرخضرتعلقت من ثمار الجنة ﴾ وبعید نیست که لفظ طیرا شارت بعقولی باشد که از اشباك ابدان خلاصی یافته باشند چنانکه میفرماید (والطیر صافات کل قد علم صلواته وتسبیحه) ونیز میفرماید (والصافات صفاً) ونیز میفرماید ﴿ اولم یروا الی الطیرفوقهم صافات ویقبضن مایمسکهن الا الرحمن ﴾ وهم فرماید ﴿ یوم یقوم الروح والملئکة صفا ﴾

ونیز میفرماید ﴿ خافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم ﴾ همانا تمامت این آیات شریفه بعقولی که از علایق اجسام مفارقت میجویند واز اشباك ابدان خلاص میشوند اشارت میکند ونیز مکشوف می افتد که مقصود از حواصل همان قندیلهاست که بزیر عرش اندر است چنانکه در روایتی دیکر وارداست ﴿ ان ارواح المؤمنین فی قنادیل تحت العرش ﴾ وازین ستارکان درخشانرا اراده فرموده اند واینکه طیور عقول را بخضرت وسبزی توصیف کرده اند بسبب اتصاف عقول است بمعارف وعلوم کثیره که اسباب ارتیاح وابتهاج است چنانکه بوستانی دل آراچون محفوظ ومسطور بماند کیاه واوراق واثمارش بسیار شود ونظر بهمین معنی ارواح بشریه را بخضرت توصیف نمایند ونیز از معنی حیات وزندکی بخضرت وسبزی تعبیر کنند بسبب تشبیه بحیات نباتیه چنانکه در قول خدای جل جلاله وارد است (هو الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون) وبهمین حال دارد آتش نفس باقیه که از حیثیت ذکاء وتوریت حاصله از بدن نامی ترسبز افروخته میآید زیرا که از ارض سوداء وهوای صفراء مرکب است

بیان پارهٔ کلمات وبیانات که در تجرد روح از عالم اجسام و ... ﴿ خلقت آن قبل از اجساد وارد است ﴾

حکیم ربانی صدر الحکماء العظام در شرح اصول کافی میفرماید اکر ... سند از ... روی پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله از افشای سر روح و ... یت روح ... کردید وخدایتعالی فرمود قل الروح من امر ربی کوئیم بسبب ... و پوشیدکی ودوری از اذهان وعدم انحصار حقیقت آنست درحدی خاص و ... قصور طبایع ناس است از احتمال حقیقت ومعنای آن بلکه از احتمال وصف ونعت آن ... روح نه جسم است ونه جسمانی ونه داخل در اجساد ونه خارج اجساد ونه متصل باجساد

(ونه)

ونه منفصل از اجساد است همانا مردمان بر دو صنف باشند یك صنف عوام ودیگر خواص اما آنصنف که عامیت برطبع ایشان غلبه کرده است این صفت را نمیتوانند تصور نمود ونه بوجود آن حتی درحق خدای سبحانه تصدیق توانند کرد تا چه رسد درحق غیرازحق سبحانه مثل روح انسانی وبهمین علت قصورفهم وتصورات که جماعت کرامیه و حنابله وآنانکه در مراتب و عقاید ایشان هستند و صفت عامیت برایشان استملا دارد ومنکر این امر شده اند وخدای سبحانه را جسم دانسته اند تعالی‌الله عن ذلك علواً کبیرا چه بعقول ناقصه وافهام قاصره وخیالات فاسده وعقاید کاسدهٔ خویش چنان گمان برده اند که جز مجسمی که بالفعل محسوس باشد ومشار الیه تواند بود هیچ موجودي معقول نتواند گردید وآنکس که اندکی از مقام عامیت ترقی کرده باشد نفي جسمیت را مینماید لکن اورا آن قدرت و طاقت وادراك واستطاعت نیست که عوارض اجسام رااز حضرتش منفی کرد اند ازاینروی اثبات جهت ومرئي بودنش مینماید وآنگروه که ازین درجه عامیت ارتقا یافته اند مثل جماعت معتزله که فهم وادراك ایشان بانمقام رسیده است که بوجود موجودي معترف شده اند که نه جسم است ونه جسمانی ونه درمکاني ونه در جهتی ونه محل حادثي است اما اینگروه بااینکه باین درجات فهم وادراك رسیده‌اند بتصور وتصدیق اینگونه مسائل ومراتب نایل گردیده اند محال میشمارند که این صفت که بدان اشارت شد بیرون از خدایتعالی در هیچ موجودي حاصل تواند گشت ازینروی چون کسي اینصفت را درحق موجودی دیگر بغیر از واجب الوجود قایل گردد اورا کافرشمارند و گویند خویشتن را بدانچه از اوصاف خاصیهٔ یزداني است متصف ساخته و گویا خویشتن را خدای وشریك باخدا شمرده است وبسیار افتد که درشاهد کلام خود گویند چنانکه محال مینماید که دوچیز در مکان

واحد اجتماع نمایند همچنان اجتماع آنها درحیز امکان نیز محال است زیرا که محال
بودن دوچیز درمکان ارتفاع بعلت امتیاز مابین اند ومیباشد پس همچنین هر وقت
دوشئی پدید آید که هریك ازیندو درمکان نباشند پس بچه چیز تمیز وفرقان حاصل
تواند کشت واین سخن غلط است وخطا چه هر امتیاز مابین دوچیز بمکان نیست
زیرا که بسیار تواند شد که یکی از دوشئی از آندیکر بحد وحقیقت ممتاز شود مثل
امتیاز اعراض مختلفه درمحل واحد پس چنانکه تمیز کون از طعم در مکان وزمان
نیست اجتماع آنها نیز در جسم واحد جائز است وهمچنین تمیز علم ازقدرت بذات
اوست واکر چند درنفس واحده حاصل شوند وچون اجتماع حقایق متخالفه
بذوات خود درمحل واحد جایزباشد پس تصور کردن اشیای مختلفه الحقایق بذوات
خود متفق درامر سابی که سلب مکان وسلب جسمیت است اولی است واما جماعت
خواص که عبارت اعاظم حکمای آلهین واکابرصوفیه اند بتمامت بحقیقت روح و
تجرد روح ازعالم اجسام قایل میباشند واز زمرهٔ متکلمین اسلام قدمای اصحاب
امامیه ما رحمهم الله تعالی مثل ابن بابویه قمی وشیخ مفید وسید مرتضی علم الهدی وبنی
نوبخت که ازائمه معصومین خود صلوات الله علیهم اجمعین استفاده نموده اند دراین
عقیدت با ایشان موافقت کرده اند وهمچنین از جماعت اشاعره مثل راغب اصفهانی و
غزالی وفخررازی اتفاق ورزیده اند لکن واجب چنانست که بدانند حقیقت روح
ازجمله آن جیزهاست که تحدیدش ممکن نیست جه روح دارای درجات ومقامات
است وبرای آن یك حد نیست واین ارواح بشریه مانند جراغهاست که از آتشی
بزرك افروخته ومقتبس آید وبعد ازینجمله کوئیم درمیان این ارواح تفاوتی عظیم است
وهمچنین درمیان ارواح ملائکه وبرای هریك از ایشان بحسب ارواح ایشان مقام
ومنزلتی معین ومعلوم است وهمچنانکه ارواح آدمیان ازروی قیاس نمودن باجرام

(کواکب)

کواکب وسموات کوچك است پس محقق میگردد که ارواح بشریه از آن پیش که استکمال جوید وبسایر درجات عالیه ارتقا یا بد نسبت بارواح ملایکه حقیر است مثل حالت اجساد ملایکه نسبت باجساد عالم وبرای ارواح ملایکه ترتیبی است و هریك از ایشانرا رتبت ومنزلتی انفراد است ودوتای ازایشان دریکمرتبه مجتمع بیایند بخلاف ارواح متکثره بشریه چه تمامت ارواح بشریه را دربدایت فطرت حدیست واحد بعد ازآنکه ترقی واستکمال یابند نیز بسیار افتد که بسیاری ازین ارواح در رتبت متساوی ودرهئیا آت وعوارض مشخصه مختلف باشند لکن ارواح فریشتکان پس هریك نوعی است برأسهٔ که همان یك کل این نوع وکلی آنست وخدایتعالی بهمین مطلب اشارت فرماید (وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون) ورسول خدای صلی الله علیه میفرماید ﴿ ان الرّاکع منهم لایسجد والقائم وبقولی و الساجد منهم لایرکع وانه من واحد الاوله مقام معلوم ﴾ ودر ارواح انسانیت نیز مقامات مختلفه است وبجای میرسد که رسول خدای صلی الله علیه وآله میفرماید (کنت نبیاًوآدم بین المآء والطین ونیز میفرماید لی مع الله وقت الی آخرالحدیث) پس چون اینکونه تفاوت واختلاف درارواح انسانیت پدید آید چکونه تحدید ماهیت روح یا تعریف آن ممکن آید مکر بهمان نوع که درقرآن وارد است که قل الروح من امر ربی یعنی چون افهام مردمان از ادراك تعریف وتوصیف آن قاصر است خدای باپیغمبرش فرمود درپاسخ آنانکه از روح و کیفیت آن سؤآل میکنند بکو روح از امر پروردکار منست درکلمات مخزونه مذکور است که چون تدبیر اجساد بارواح مفوض است واز آنسوی ارتباط مابین اجساد وارواح بعلت آن مباینت ذاتیه که درمیان روح وجسد است متعذر بود وخدایتعالی بحکمت بالغه خود عالم مثال را خلق فرمود تا برزخ جامع میان عالم ارواح وعالم اجساد کردد تا ارتباط

یکی ازین دوعالم بآن عالم دیگر صحت پذیرد واسباب حصول تأثر وتاثیر ووصول امداد وتدبیر درست گردد پس این عالم مثال عالمی است روحانی شبیه بجوهر جسمانی برای اینکه محسوس مقـدار یست که در زمان ومکانست وشبیه بجوهر عقلی است از آنروی که نورانی ومنزه از زمان ومکان است یعنی جامع بین هردو صفت است پس این عالم مثال به جسم مرکب مادي است ونه جوهر مجرد عقلی است بلکه ویرا دوجهت است که شبیه میگردد به کل از اینـد وآنچه مناسب عالم اوست در هیچ موجودی محسوس یا معقول نمیباشد مگر اینکه از بهرش مثالی مقید در اینعالم برزخی است پس اینعالم مثال درعالم کبیر بمنزله خیال است در عالم انسانی صغیر است واز اینعالم بعضي چیزهاست که ادراکش برقوای دماغیه توقف دارد و بخیال متصل موسوم است وبعضي براین قوی متوقف نیست وخیال منفصل نامیده میگردد وباینعالم مثال وخاصیت آن بجسد میجویند ارواح بآنمظاهر مثالیـه یعنی صورت جسمیه براي ارواح پدید میگردد بدون ماده چنانکه خـدایتعالی در آیه شریفه اشارت بآن میفرماید (فتمثل لها بشراً سویا) ونیز در جای دیگر در حکایت از سامری میفرماید (فقبضت قبضة من اثر الرسول) ودر اینجا مقصود از رسول جبرئیل است که سامری اورا سوار براسبي بدید واز خاك پي اسبش بر گرفت و آن فتنه انگیخت که درکتب تواریخ واخبار مسطور است ونیز چنانکه وارد است که رسول خدای صلی الله علیه وآله جبرئیل را در صورت دحیۀ کلبي میدید واز وی کلامی مقروا در کثرت الفاظ وحروف میشنید وباینعالم نزد اهل بینش آنانکه راحت میجویند در معارج روحانیـه خود شان که بدستیاری تجرد از صورت طبیعیه عنصریه وپوشیدن ارواح ایشان مظاهر روحانیه را از بهر ایشان حاصل شده ودر اینعالم متشکل میشوند نفوس کامله بصور مخصوصه [illegible]

آنکان خود شان که در آن بودند یا متشکل با شکال غیر از اشکال محسوسهٔ خود میکردند وحال اینکه ایشان در دار دنیا هستند وظاهر میکردند برای آنانکه میخواهند برای ایشان ظهور کیرند وبعد از آنکه بسرای آخرت انتقال کیرند نیز اینحال یابند چه این قوهٔ مذکوره در سرای اخروی بسبب ارتفاع مانع بدنی بیشتر کردد وبانجمله باینعالم ودرینعالم تجسد ارواح وتروح اجساد وتشخص اخلاق واعمال وظهور معانیست بصورتهائی که مناسب آنست بلکه ظهور اشباح در مرایا و سایر جواهر مصقوله وآب صافی نیز در همین حالست چه اینجمله بتمامت ازین عالم است بلکه واندرینعالم دیده میشود آنچه دیده میشود در خیال از صورتها خواه در عالم خواب یا عالم بیداری باشد چه آنها متصل باینعالم ومستنیر ازین عالم است مثل روزنها وشبکها که روشنی آفتاب از آنها داخل بیت میشود پس اینعالم مثال عالمی است وسیع که آنچه را که مافوق آنست از مجردات بصورتهای مجردات وآنچه را که ماتحت آنست از جسمانیات وصورتهای خود شان کنجایش دارد وهو واسطه العقد یعنی اینعالم مثال واسطه العقد است بین عالم مجردات وماديات وبسوی اوحواس عروج کیرد وبسوی اومعانی نزول نماید واینعالم مثال از موطنش برنخیزد وثمرات هرچیز بدو فرو ریزد وباینعالم ووجود آن اخبار معراج پیغمبر از دیدار ملائکه وانبیاء مشاهده صحیح کردد ردرینعالم است حضور ائمه معصومین علیهم السلام در حال احتضار میت چنانکه در اخبار کثیره ورود یافته ودرینعالم است سؤال قبر ونعیم قبر وعذاب قبر وزیارت نمودن شخص اهل بیت خودش را بعد از مردنش وآنچه وارد شده است که ارواح بعد از موت در صفت اجساد هستند که همدیکر ر میشناسند وپرسش مینمایند وحالات دیکر که مشاکل آنست وچنان مینماید وشبیه بآن است که نزول عیسی علیه السلام برزمین ازین قبیل باشد

چنانکه صدوق علیه الرحمه میفرماید نزول عیسی علیه السلام بزمین رجوع آنحضرت
است بدنیا بعد از موت آنحضرت چه خدایتعالی میفرماید (انی متوفیك ورافعك
الی) و درین آیهٔ شریفه بروفات آنحضرت تصریح میشود پس نزول آنحضرت
بزمین رجوع اوست پس از آنکه مرده باشد بدار دنیا وهمچنین انچه مستفیض
شده است از پاره اخبار از اهل بیت که خدایتعالی زود باشد که در هنکام ظهور
وقیام مهدی علیه السلام قومیرا باز کرد اند واعادت دهد الی آخر الخبر در کتاب
السماء والعالم مسطور است که عبدالله بن فضیل هاشمی کفت در حضرت ابی
عبدالله علیه السلام عرض کردم علت چه بود که خدایتعالی ارواح را که در ملکوت
اعلای خداوندی در برترین محل بودند در ابدان درآورد آنحضرت بهمین تقریب
فرمود که خدای تعالی میدانست که ارواح بسبب آن شرف وعلوی که دارند اکر
بحال خود باقی باشند پارهٔ بیرون ازخدای دعوی ربوبیت کنند از این روی بقدرت
خویش ارواح را در ابدانی که در ابتدای تقدیر از آنها مقدر فرموده بود مقرر
کردانید واین از بهر نظر عنایت ورحمت بود واین ارواح را پارهٔ را بپاره حاجتمند
وبعضیرا بر بعضی علاقه و پارهٔ را بسوی بعضی بر کشیده و بعضی را بالای بعضی
بحسب درجات مرتفع وبعضی را ببعضی کفایت داد وفرستادکان خودرا بسوی
این ارواح مبعوث فرمود وحجة های خود را بر این ارواح بر نمدو وعید وبیم وامید
باز کرفت تا آنهارا بعبودیت وتواضع در حضرت معبود بانواع عبادت امر نمایند
آنکاه از برای ایشان عقوبات دنیویه واخرویه ومثوبات دنیویه واخرویه نصب
فرمود تابسبب ادراك مثوبات در کار خیر رغبت کنند وبعلت عقوبات ازشر
بپرهیزند وهم این حجتهای خداوندی آنانرا برای طلب معاش ومکاسب دلالت
فرمایند تا باین علت بدانند که ایشان مربوب وبندکانی مخلوق هستند وپرستش

خـدایتعالی روی آورند وباین سبب مستحق نعیم ابد وبهشت جاویدان کردند و از دعوی آنچه نه حق وشایستهٔ ایشانست یعنی دعوی ربوبیت ایمن کردند الی آخر الخبر وهم در کتاب مسطور از محمد بن حسین از حضرت ابي عبدالله علیه السلام مرویست که مردی بحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد وعرض کرد یا امیرالمؤمنین سوکند بخـدای تورا دوست میدارم فرمود دروغ میکوئي آنمرد عرض کرد سبحان الله کو یا از قاب من با خبری امیر المومنین علیـه السلام فرمود ﴿ ان الله خاق الارواح قبل الابدان بالفی عام ثم عرضهم علینا فاین کنت لم ارك ﴾ خدایتعالی دوهزار سال قبل از خلقت ابدان ارواح را بیافرید از آن پس ارواح را برما عرض داد پس تو کجا بودی که من تورا ندیدم بعضی از علما کفتـه اند که مقصود آن است که ارواح دوهزار سال قبل از خلقت آدم علیه السلام آفریده شـده است وهم درآن کتـاب از حضرت ابی عبـدالله علیـه السلام مرویست که ﴿ الارواح جنود مجندة فما تعارف منها عندالله ائتلفت وما تنا کر منها اختلف فی الارض ﴾ بعضی کفته اند مجنده یعنی جموع مجتمعه وانواع مختلفه وتعارفها لامر جعلها الله علیـه وبعضی کفته اند یعنی موافقـه صفاتها وتنا سبها فی شیمها ونیز درآنکـتاب از حضرت ابیعبـد الله علیـه السلام مرویست (المؤمن اخو المؤمن کالجسد الواحـد ان اشتکی شیئاً منـه وجـد الم ذالك فی سنایر جسـده وارواحهما فی روح واحدة وان روح المؤمن لاشـد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها) یعنی مؤمن برادر مؤمن است و حکم یك جسد دارند که اکر عضوی را دردی رسد بسایر اعضا آندرد اثر کـند وارواح این دوتن ازیك روح باشند و همانا روح مؤمن اتصالش بروح خـدا اشـد است از اتصال فروز آفتاب بآفتاب بالجمله ازین پیش بمعنی روح الله اشارت افتـاد ودر اینباب اخبار کثیره

وارد است صدر الحکماء المتالهین در مفاتیح الغیب میفرماید ابن عطا گوید خدایتعالی ارواح را قبل از اجساد بیافرید بدلیل اینکه میفرماید (ولقد خلقناکم یعنی ارواح را ثم صورناکم) یعنی اجساد را وابویزید بسطامی گوید ذات خود را در هر دو کون طلب کردم پس نیافتم آنرا یعنی ذاتش فوق عالم طبیعت وعالم مثال است پس از جملهٔ مفارقات عقلیهٔ خواهد بود ونیز میگوید از جلد خویش بیرون شدم پس دیدم من کیستم وازینکلام باز مینماید که این هیکل جز قشر و پوست و جلد نیست وتصریح میکند که هویت انسان بچیزی غیر از جسد است مرحوم فیض اعلی الله مقامه در کلمات مخزونه میفرماید وجود نفوس جزئیه انسانیه که عموم آدمیانست بنحویکه در عالم شهادت است بعد از حصول مزاج است وبحسب استعداد آن کمابین بالبرهان فی محله واگرچه بنحوی دیگر پیشتر در عالم در بوده اند واما وجود نفوس کلیهٔ انسانیه که بمردمان کامل وخواص اختصاص دارد پیش از وجود اجساد است ودر نفوس جزئیه ایشان آن استعداد هست که از مرتبه جزئیت ترقی جویند واز صفات تقییدیه وعرضیه منسلخ گردند تا بآنمیزان که بکلیات خود عود کنند وبآنها متصل گردند وروحی که بعد از استعداد مزاج موجود میشود روح برزخی است که از مادهٔ مجرد است نه صورت [illegible] مشتمل است بر غضب وشهوت و روحی که بر اجساد تقدم دارد روح [illegible] است که از ماده وصورت هردو مجرد است وازینجمله اخبار وبیانات حکماء معلوم گردید که روح از عالم اجسام مجرد است وپیش از ابدان آفریده شده است [illegible] پدیداری روح قبل از ابدان واجساد دلیل بر عدم تقدیم بدن یا عدم مخلوقیت آن نکنند چنانکه پارهٔ از کوتاه نظران براین عقیدت رفته اند [illegible] بدان شد از ابوسعید پرسیدند که آیا روح مخلوق است [illegible]

نبود اقرار بربوبیت پرورد کار نمیکرد وبلی نمیکفت یعنی در جواب الست بربکم وبعضی کفته اند روح جوهریست مخلوق لکن الطف مخلوقات وصافی تر و نورانی تر ازجواهر است ومغیبات رابآن بینند وبرای اهل حقایق بنیروی آن کشف میشود وبعضی کفته اند دنیا وآخرت نزد روح یکسانست یعنی بهر دو عالم آکاه وعالم است ونیز صدر الحکماء العظام درشرح اصول کافی در ذیل معنی اینکلام حضرت ابی عبدالله علیه السلام درباب ارواح (کل ذلك مخلوق محدث مصنوع مربوب مدبر) میفرماید یعنی هریك ازین ارواح خواه آنروح که خدایش برکزیده باسایرارواح بجمله مخلوق ومصنوع است واینکه امام علیه السلام این الفاظ خمسه بعنی مخلوق تا بآخررا مذکور فرموده تاکید وتوضیح نفی قدمت روح است زیراکه مطلق ارواح را بصفات متعدده وصف فرموده که همه دلالت برحدوث وافتقار دارد چه مخلوق وآفریده بودن ارواح از دو صورت بیرون نیست زیرا که خلق یا بمعنی ایجاد است یا بمعنی تقدیر وهردو دلالت برآن کنند که برای ارواح آفریننده و مقدری یعنی اندازه کیرنده هست واما مصنوع بودن آن دلالت برآن کند که وجود بصنعت صانعی است واما محدث بودن آن معنایش آنست که وجودش ازلا وجودش متاخر است وباینصورت وجودش از ذاتش نخواهد بود یعنی بذات خود موجود نباشد ولامحاله محدثی دارد واما مربوب بودنش همانا تربیت عبارت از رسانیدن چیزیست متدرجاً بحد کمالش پس ارواح بشریه درجه کمال میکیرند امّا نه بیکدفعه پس قابل ترقی وتوجه بغایت ونهایت اصلیه وتقرب بحضرت خداوند خواهند بود واما بودن ارواح مدبّر همانا این رتبت ومقام ازین جهت است که ارواح ذاتی قوی ومترتب هستند وآلات وجود مختلفه برنسق وانتظام واقع است واین صفت دلالت برآن کند که از برای ارواح مدبریست که این تدبرات لایقه

وتربيات ضروريه يا نافعه را در آن بكار ميبرد چنانكه علم تشريح دلالت بر آن كند وبراى كسانيكه عالم باين علم هستند ترديد بجاى نماند

﴿ بيان خلاصهٔ معانى نفس و روح وقلب وعقل واختلاف معاني آنها ﴾

غزالى در اخبار العلوم ميكويد كه اين چهار اسم در اين ابواب استعمال ميشود و كمتر كسى از فحول علماء باين اسامى واختلاف معانى وحدود ومسميات آن احاطه داشته باشد وبيشتر اين اغاليط كه حاصل ميشود منشاء آن از ندانستن اين اسامى واشتراك آن بين مسميات مختلفه است اكنون در معني اين اسامى آنچه متعلق بغرض ما ميباشد اشارت كنيم لفظ اول لفظ قاب است واين لفظ بر دو معنى اطلاق ميشود يكى عبارت از آن لحم و كوشتى است كه صنوبرى الشكل ودر طرف چپ از سينه جاى دارد وآن لحمي است مخصوص كه باطنش مجوف ودر آن تجويف خونيست سياه منبع ومعدن روح است واين قاب براى بهايم بلكه براى اموات هم موجود است و معلوم است اين قطعه لحم را قدر ومنزلتى نباشد وچون ديكر قطعات اعضاء از عالم ملك وشهادت ميباشد وبهايم به نيروى بينش ادراكش را نمايند تا بآدميزاد چه رسد معني دويم اينست كه قلب عبارت از لطيفهٔ ربانيه است وآنرا باين قلب جسمانى تعلق است واين لطيفه همان حقيقت انسان است وعلم وعرفان و ادراك بدورا جع است نه ديكر اعضاء وخطاب وعقاب ومطالبه با اوست و با قاب جسمانيش علاقه است وعقول اكثر مردمان در ادراك وجه اين علاقه متحير و مبهوتست چه تعلق اين لطيفه بقاب جسمانى شباهت ميجويد بتعلق اعراض باجسام واوصاف بموصوفات يا امثال آن ولفظ دويم روح است واين لفظ در آنچه متعلق به جنس غرض ما ميباشد بدومعني اطلاق ميشود يكى اينكه جسمى است لطيف ومنبعش تجويف قاب جسمانى است واين جسم لطيف بواسطهٔ عروق

(ضوارب)

ضوارب بسایر اجزای بدن منتشر گردد و جریان این جسم لطیف در بدن وفیضان انوار حیات وحس بصر وسمع وشم ازین جسم لطیف بر اعضای خود همانند است با فیضان نور از چراغی که در زوایای خانه میگردد که بهر جای وجزء خانه منتهی شود روشن میگرداند ومثل زندگانی همان نور یست که در دیوار حاصل شود ومثل روح چراغ است وسریان روح وحرکتش در باطن مثال حرکت چراغ است در جوانب بیت بتحریك محرك ومعنی دویم همان لطیفهٔ عالمهٔ مدرکه از انسان است چنانکه یکی از دو معنی قلب همین بود لفظ سیم نفس است ونفس نیز بچند معنی است واز جملهٔ آنمعانی آنچه بغرض ما تعلق دارد دومعنی است یکی آنست که از آن اراده شود معنی جامع قوت غضب وشهوت را در انسان و رسول خدای صلی الله علیه وآله باینمعنی اشارت کند وفرماید) اعدا عدوك نفسك التی بین جنبیك) معني دویم همان لطیفه است که مذکور ساختیم همان انسان بالحقیقه وهمان نفس انسان وذات اوست لکن بحسب احوالش باوصاف مختلفه موصوف شود واورا اقسام عدیده سعیده وشقیه باشد چنانکه ازین پیش مذکور شد واین نفس که بمعني دویم باشد ممدوح است زیرا که همان نفس یعني ذات او وحقیقت اوست که بخدای تعالی وسایر معلومات عالم است لفظ چهارم عقل است وی نیز مشترکست برای معانی مختلفه وآنچه متعلق بغرض ما میباشد دو معني است یکی آنست که کاهی مطلق میاید واز آن علم بحقایق امور را خواهند پس عبارت خواهد بود از صفت عامی که محلش قلب است دوم آنست که مطلق آرند واز آن ادراك نمایندهٔ علوم را خواهند وچون باینمعنی باشد همان قلب است یعني همان لطیفه وما میدانیم هر عالمي برای اوفی نفسه وجودیست که هو اصل قائم بنفسه وعلم صفتی است که در آن حلول وارد وصفت غیر از موصوف است وعقل کاهی بطور

اطلاق آید وبدان صفت عالم را اراده کنند و گاهی مطلق آید ومحل ادراك یعنی
مدرك را از آن خواهند واین است مراد بقول رسول خدای صلی الله علیه وآله
(اول ما خلق الله العقل) چه علم عرض است ومتصور نمیشود که اول مخلوق باشد
بلکه لابد باید که محل علم قبل از اویا با اومخلوق شده باشد وباین بیان معلوم
گشت که معانی این اسمای موجوده است وآن قلب جسمانی ونفس شهوانیه و
علوم است اینچهار معنی که آن الفاظ اربعه آنها اطلاق شود ومعنی پنجمی است
که همان لطیفه عالمه مدرکه از انسان باشد وآن الفاظ اربعه بتمامت بر آنها متوارد
باشد پس معانی پنج والفاظ چهار است وهر لفظی اطلاق بدو معنی شود وبیشتر
علماء اختلاف وتوارد این الفاظ بر ایشان ملتبس شده است از نیروی سخن در
خاطر کنند وگویند هذا خاطر العقل وهذا خاطر القلب وهذا خاطر الروح وهذا
خاطر النفس وبیننند کان اختلاف معانی این اسماء را ندانند همانا هرکجا در قرآن و
سنت لفظ قلب وارد است (فالمراد به المعنی الذي یفقه من الانسان ویعرف حقیقة
الاشیاء) وگاهی از قلب همان قلب را خواهند که در سینه است چه ما بین این
لطیفه وبین جسم قلب علاقه ایست خاصه همانا این لطیفه اگر چه متعلق بسایر بدن
وکار فرمای بدنست لکن این تعلق بواسطهٔ قلب است پس تعلق اول این لطیفه
بقلب است پس میتوان گفت قلب محل ومملکت وعالم ومطیهٔ این لطیفه است و
ازین که سهل شوشتری قلب را بعرش وصدر را بکرسی تشبیه کند وسهل آنکس
نیست که بخواهد گوید قلب وصدر عرش وکرسی خداوندند چه این امر محال
است بلکه میخواهد بگوید قلب مملکت و ... میباشد وبرای تدبیر وتصرف اول
مجری است ... آنها بالنسبه باو مانند عرش وکرسی ... ...
پروردگار واین تشبیه نیز جز از پارهٔ رجوه ... ...

باغرض ومقصود ما لياقت نجويد مرحوم فيض دركلمات مخزونه فرمايد از حضرت صادق صلوات الله عليه مرويست (ان الله خلق العقل وهواول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال الله تعالى خلقتك خلقاً عظيماً وكرمتك على جميع خلقي) بدرستيكه خدايتعالى بيافريد عقل را وعقل اول آفريده ايست از روحانيين از يمين عرش كه از نور خداى آفريده شد وچون خداى عقل را بيافريد اورا در مقام انقياد واطاعت كه محل امتحان و آزمايش است در آورد وفرمود ادبار جوى واو اطاعت كرد آنكاه فرمود روى كن چنان نمود وچون اين حالت اطاعت وعدم عصيان وتمرد را دراينمخلوق كرامى بديد فرمود همانا تورا خلق با عظمت بيافريدم وبر تمامت آفريدكان خود مكرم داشتم الى آخرالخبر وازينخبر معلوم شد كه خلقت عقل از نوراست ونيز درآنكتاب ميفرمايد محل قضاى عالم عقول وارواح است وبلوح محفوظ ناميده شود زيرا كه از تغيير محفوظ است وهم ام الكتابش خوانند بسبب احاطهٔ اواجمالاً بتمامت اشياء ومحل قدر عالم نفوس واشباح است ونفس كليهٔ فلكيه را كتاب مبين مينامند زيرا كه اشياء ظاهر ميكردد درآن تفصيلاً ونفس منطبعه در جسم فلكى را كتاب محو واثبات نامند زيرا كه محو واثبات در آن وقوع يابد چنانكه خدايتعالى ميفرمايد (يمحوالله مايشاء ويثبت وعنده ام الكتاب) ونيز ميفرمايد (وان من شئ الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم) يعنى (الى النفوس والاشباح) وادلهٔ اين بيان را مبسوطاً مذكور فرموده وهم در مورد ديكر ازين كتاب فرمايد كه ثابت ميباشد كه مواد تحت قهرطبايع است وطبايع تحت قهر نفوس ونفوس تحت قهر عقول وعقول تحت قهر كبرياى اول است وهوالله الواحد القهار يا ميكوئيم زمينها در زيرتاثير سموات است باذن خداى تعالى وآسمانها در ذلت تسخير ملكوت و

ملكوت در قيد اسر جبروت وجبروت مقهور بامر جبار است والله غالب على امره وهو القاهر فوق عباده وسواى آن ذات مقدس متعال مؤثرى در وجود نيست وجزاوفاعلى نباشد زمام جملهٔ آفرينش در قبضهٔ اقتدار اوست ودست قهاريت وزمين وآسمان وعرش و كرسى وفوق وتحت ونفوس وعقول و ارواح وانوار وآنچه متصف بصفت بود ومخلع بخلعت وجود است مسخر بامر و اختيار اوست تمامت دستها بدست قدرتش معلول وپايها بعقال مشيتش معقول است (فسبحان الذى بيده ملكوت كل شئ وتبارك الذى بيده الملك وهو على كل شئ قدير)

﴿ بيان پارهٔ مطالب كه موجب مزيد بصيرت اهل مطالعه است ﴾

چنانكه در شرح اصول كافى ومفاتيح الغيب وكوهر مراد وبحرا لجواهر و غيرها مرقوم است وجود انسانى از دوچيز آفريده شده است كالبد ظاهرى كه آنرا تن وبدن نامند وبچشم ظاهر ديده مى شود وجوهر ربانى كه آنرا نفس وجان كويند وبچشم ظاهر ديده نشود امّا به بصيرت باطن اورا ميتوان شناخت وعرفاء قلب و دل كه كويند اورا ميخواهند چنانكه درحديث وارد شده است قلب المؤمن بيت الله نه پارچه كوشت صنوبرى الشكل كه در سينه كذاشته شده وهرچه جزآنست بجمله خدم وحشم اوست پس در مملكت تن و كالبد ظاهرى پادشاه حقيقى قلب بآن معنى است وتكاليف شرعى وعقاب وخطاب خداوندى بروى وارد است و سعادت وشقاوت اصلى ازوى ناشى است ومعرفت اومعرفت حضرت بارى است كه (من عرف نفسه فقد عرف ربه واعرف نفسك تعرف ربك) واو از عالم امر است چنانكه خداى فرمايد (قل الروح من امر ربى) يعنى از عالم مجردات است زيرا كه عوالم اكرچه بسيار است اما بدو عالم انحصار دارد يكى عالم امر و ديكر خلق چنانكه خداى فرمايد (الا له الامر والخلق) خلق عالم ماديات است يعنى

(آمر)

آنچیز هائیکه ممکن است یکی از حواس پنجگانه فهمیده شود یاهرچیزیکه قابل اشارهٔ حسیه باشد وعالم خلق را بآن علت خلق نامیده اند که خدایتعالی خلق فرموده است آنهارا بواسطه یعنی مادّهٔ که منشاء کون وفساد است پس ایجاد اینعالم که عالم خلق است براي فنا وفساد باشد وتعبیر از آن بعالم دنیا دعالم شهادت شده وعالم امر عالم مجردات باشد یعنی روح عقل وقلم ولوح وعرش واین عالم را از این روي عالم امر نامیده اند که خدایتعالی خلق فرموده است آنرا بامر وکلمهٔ کن بدون واسطه چیزی بل بعضه نفس الامر والکلمة فانّ امره سبحانه لیس حرفا ولاصوتا بل جوهراً مجرداً قدسیا وتعبیر از اینعالم بعالم آخرت وغیبت شده پس انسان عبارت ازین دو چیز است که بدن وروح باشد روح از عالم امر ولاهوت وبدن از عالم خلق وناسوت است از عالم پاك وبدن از عالم خاك است بدن محل حوادث وفناست وروح ممتاز بنمایش وبقاست وچون از ارکان اربعهٔ عالم کون و فساد مرکب است میل اوبسفل کثافت وبعد از حضرت احدیت وحرص در دنیا وعمل نمودن بمقتضیات غضب وشهوت وغیر ذلك است وروح که از عوالم مجرده است همیشه بعالم علو ولطافت وقرب بحضرت احدیت وادراك رضوان یزدان ولذایذ جاویدان میل کند وباین انسان همیشه در حالت انقلاب واضطراب است زیرا که جان کشاید سوی بالا بالها * تن فکنده در زمین چنگالها * جان بلندی داشت تن پستی خاك * مجتمع شد خاك پست و جان پاك * چون بلند وپست باهم یار شد * آدمی اعجوبهٔ اسرار شد زیرا که باین اجتماع حالتی که مابین وحدت روحی و کثرت جسمی حد فاصل است ومیانه اجمال علوم کلیه روحیه وتفصیل علوم جزئیه نفسیهٔ ومیانهٔ لوازم واحکام تجردیه وتجسمیه در او پیدا میشود وحال این برزخی است که آدمی بسبب آن اعجوبه اسرار است دل اوست که

حکمای فلسفیه نفس ناطقه وحکمای یثربیه اش لطیفهٔ انسانیه خوانند وقلب را قلب نامیده اند لتقلبه بین الاحکام الروحیة والبرزخیه واین جوهر امریرا درلسان سرو روح نامند ودر زبان حکمت نفس ناطقه مینامند وانسانرابسبب این شرافت وشرف آن رتبت حاصل شده که محل امانت وخلافت حق گشته وبرتمامت موجودات برتری یافته است چنانکه خدایتعالی میفرماید (ولقد کرمنا بنی آدم) وسبب اینکه انسان از دیگر حیوانات ممتاز است ادراك کلیات است که بآنوسیله شناسائی حقتعالی از بهرش امکان یابد پس انسانرا دونوع از ادراکست یکی جزئی که بواسطهٔ آلات است ودر این قسم ادراك باسایرحیوانات شریك است چون دیدن وشنیدن وچشیدن وبوئیدن وملامسه کردن واین قسم از ادراك را احساس کویند وآلات وادواتش را حواس خوانند خیال ووهم نیز ازین نوع باشد زیرا که خیال تعلق نکیرد جز بصور محسوسه ووهم اکرچه بمعانی علاقه جوید لکن بلحاظ معانی جزئیه که در محسوسات میباشد وقسم دیکر کلی است که بآلت محتاج نیست بلکه این ادراك ویرا بنفس ذات خود حاصل شود واز اینجهت است که نفس ناطقه را عقل نیز کویند واین ادراك کلی جز بذوات مجرده ومفهومات کلیه تعلق نیابد وباین ادراك است که ترتیب مقدمات دهد واخذ نتیجه نماید پس هر فعلی وعملی از افعال انسانی که از شائبه غضب وشهوت وربا مبرا باشد عقلی محض بود واز نفس او که از عالم امر است صادر کردد ومرضات آلهی همه از آن حاصل شود وباینجهت است که انسان لایق تکلیف آلهی ومحل امانت کردید اما ملائکه هرچند باانسان در جنس اینجوهر شریك هستند اما معرفت ایشان از معارضهٔ قوای شهویه وغضبیه عری وبریست وازین باشد که عبادت ملکرا تکلیف نمینامند زیرا که در عبادت ایشان مانع ومعارضی نیست که اسباب کلفت ومشقت ایشان

باشد وباین علت است که اگر انسان تابع قوهٔ شهویه وغضبیه نباشد وایندو صفت را مقهور نماید بر ملائکه فضیلت وبرتری یابد وحکما جهتی را که انسان بسبب آن مهیای ادراك معقولات کلیه گردد قوت نظریه وعقل نظري نامند و آنجهت را که بواسطهٔ آن مهیای عمل نمودن بروفق خیر باشد قوت عملیه وعقل عملی خوانند ووضع حکمت برای تکمیل این دو قوه است وعرفاء تعبیر ازین دو جهت را براه ظاهر وراه باطن کنند وگویند راه ظاهر راهي است که خدایرا بآن توان دانست وراه باطن راهی است که از آن بخدا توان رسید اما دانستن راه تارسیدن بآن تفاوت بسیار دارد همانا اول مسلك طریقهٔ متکلمین وفقهای ظاهرین وحکمای مشائین است که بدستیاری نظر وفکر واستدلال اصول وعقاید خود را اثبات نمایند مثلا از مشاهدهٔ اثر استدلال نمایند که ویرا مؤثر یست وچون در آن مؤثر آثار نقص ومعلولیت مشاهده نمایند گویند این مؤثری بی نقص ومعلولیت ببایست چه آن موثر که خودش ناقص ومعلول باشد مقصود ومطلوب ومفید و کامل نباشد وعلی هذا القیاس از مؤثری بمؤثری می برند تا آن مؤثر که ذیل کمالش از وبال نقص ومعلولیت عری وبریست ودور باش کبریایش از ورود حوادث مصون ومحفوظ باشد دویم مسلك ومنهج محققین وحکمای الهیین است که جز خدا هیچ نبینند وهماره در بحار لذت مشاهدت مستغرق باشند واز لذت بملتذ که عین خود باشد نپردازند تا بغیر چه رسد واین لذتیست که مافوق آن در دایرهٔ امکان متصور نیاید وحکمای آلهی بسعادت حقیقی وجماعت صوفیه وعرفاء بوصول وفنای وجودی از آن تعبیر نمایند وقره العین انبیای عظام وغرض اصلی از بعثت انبیاء ورسل علیهم السلام همین است سالکان این طریق در بحر یقین غریق میباشند هرچه شنوند و بینند حق شنوند وبینند چنانکه مقتدای اهل یقین

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید ﴿ ما رایت شیئا الا ورایت الله قبله ومعه وفیه ﴾ خدای تعالی میفرماید (اینما تولو فثم وجه الله الی آخرالبیانات) بعد ازین بیانات گوئیم تمامت علما وحکماء وسایر طبقات اهالی مذاهب وادیان بر آن اتفاق دارند که نفس ناطقه را هرگز فنا وزوال نباشد واین جوهر علوی را غبار نیستی بردامن هستی ننشیند وجنس آدمی بواسطهٔ این گوهر علوی میتواند بسبب ترك علایق سفلی بآنمقام برسد وتمامت حجب را طی کند وآنچه مینماید بروی منکشف گردد وآنچه خواهد وگوید همان شود چنانکه در پایان این حدیث قدسی که ازین پیش مذکور شد خدایتعالی با فرزند آدم خطاب کند وفرماید بآنچه تورا فرموده ام اطاعت کن تا تورا مثل خود گردانم تا چون چیزیرا گوئی باش پس باشد وهم از رسول خدای صلی الله علیه وآله مرویست ﴿ فلا یقول احد من اهل الجنة لشیٔ کن الا فیکون ﴾ واز این بیان معلوم شد نفس ناطقه را مقام ومرتبه بکجا میرسد وچون این گوهر شریف را دارای پارهٔ مطالب و مراتب بزرگ دیده اند پارهٔ برقدمش سخن کرده اند لکن اغلب حکمای اعلام وعموم علمای اسلام بطلانش را ثابت نموده اند ونیز اورا جوهر مجرد شمرده اند وبعضی صحیح نشمرده اند چه گمان کرده اند اینصفت مخصوص ذات کبریاست ممکن است در مقامی که گویند بالنسبه بادون آن خواهند وچون بحضرت حق نسبت دهند اراده ماسوی الله کنند و در مقام حق معنی دیگر خواهند بالجمله برای مقصودی که در میان بود باجمله که اشارت رفت کفایت است

—— بیان فرق وحی والهام وتحدیث وامثال آن وبعضی معانی آن ——

ازین پیش وعده نهادیم که باینمطلب اشارت کنیم اکنون گوئیم وحی بمعنی القا باشد وگاهی روح گویند واز ان وحی خواهند وازینجاست که جبرئیل را روح الامین

(خواند)

خوانند چه غیر از او هیچ فریشته حامل وحی بر پیغمبران نباشد والهام بمعنی تلقین باشد وآن از جانب خدا القائیست که در قلب جای کند و گروهی گفته اند که فرق میان وحی والهام آنست که وحی بواسطهٔ فرشته آید والهام بیواسطه باشد راز ینجاست که احادیث قدسیه را با اینکه کلام خدای باشد وحی وقرآن نخوانند و نیز وحی بر چند گونه است نخست خوابهای راست باشد دویم اینکه جبرئیل در دل پیغمبران القا کند بی آنکه جبرئیل را به بینند سیم آنکه جبرئیل بصورت یکی از مردمان در آمده القای وحی فرماید چنانکه گاهی بصورت دحیهٔ کلبی برسول خدای صلی الله علیه وآله در آمدی ووقت بود که بعضی اورا میدیدند چهارم آنکه بانگی از غیب میشنیدند وگوینده پدید نبود چنانکه بر رسول خدای وقتی مانند بانگ درائی میرسید واین سخت ترین اقسام وحی بود چه در اینوقت اگر آنحضرت بر مرکبی بودی هر دو دست مرکب خمیده شدی واگر بر کسی تکیه داشتی بیم شکستن اعضای آنشخص بودی پنجم آنکه جبرئیل بصورت اصلی خویش ظهور نمودی ووحی بگذاشتی ششم انکه جبرئیل در آسمان وحی آوردی چنانکه در معراج رسول خدای را بود هفتم آنکه خدایتعالی بیواسطهٔ غیری با نبی سخن کردی چنانکه در کوه طور با موسی علیه السلام روی داد ودر شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله را مزیت مقام گشت هشتم آنکه خدایتعالی بیواسطهٔ حجاب سخن فرمودی واین منت نیز بحضرت خاتم الانبیاء مخصوص گشت ونیز پارهٔ از علماء گویند وحی کشف صوریست متضمن کشف معنوی والهام کشف معنوی صرفست وعرفا گفته اند کشف در لغت رفع حجاب وبر خواستن پرده است واصطلاحا اطلاع بر ماوراء حجابست از معانی غیبیه وامور حقیقیه و اسرار مخفیه چنانکه گفته اند وراى عقل طوری دارد که انسان از او واقف شود ز

اسرار پنهان واو یا بصورت متعلق است یابمعانی وحقایق آنکه بصورت متعلق باشد کشف صوری خوانند وصوریرا معنوي وبرای هریك ازین دو کشف را معانی و مراتب متعدده است که در مقامات خود مذکور داشته اند ونیز گفته اند که الهام عبارت از استفاضهٔ نفس است بحسب صفا و استعدادش از آنچه در لوح است ووحی عبارت از شدت این صفا واستعداد است اول را علم نبوی گویند وثانی را علم لدنی واین مانند روشنائی است از چراغ غیبت که بر قلبی که از کدورات جسمانی فارغ است واقع شود زیرا که علوم کلش در آن نفس کلیه که نسبت او بعقل کلی مانند نسبت حوا است بآدم علیهما السلام موجود ست ودرمقام خود معین گردیده است که عقل کل اشرف است از نفس کلیه پس از اضافه عقل کل متولد میشود وحی واز اشراق نفس کلیه متولد میگردد الهام از یزید جعفی از حضرت ابیعبد الله علیه السلام مرویست در قول خدایتعالی ﴿ وما ارسلنا قبلك من رسول ولا نبی ولا محدث ﴾ راوی میگوید عرض کردم رسول ونبی و محدث چیست فرمود رسول آنکس باشد که ملك از بهرش ظاهر شود و مشاهدت فرماید ملکرا وباوی تکلم نماید ونبی آنست که در خواب می بیند ملکرا وبسا باشد که نبوت ورسالت برای یکتن جمع گردد ومحدث آنست که صورت ملك را نمی بیند لکن صدایش را بشنود پس الهام در میان انبیا واولیا جمیعاً مشترکست اماوحی بسینهٔ انبیای عظام علیهم السلام اختصاص دارد چه وحی متضمن نبوت ورسالت هردو است در جلد هفتم بحار الانوار مسطور است که حضرت علیه السلام میفرمودند (علمنا غابر ومزبور ونکت فی القلوب ونقر فی الاسماع) الی آخر الخبر پس از آنحضرت از تفسیر اینکلام بپرسیدند فرمود اما غابر علم بآنچه خواهد شد میباشد واما مزبو علم بماکان است واما نکت در دلها همان الهام

(است)

است و نقر در کوشها همان حدیث ملائکه علیهم السلام است که میشنویم کلام ایشانرا ونمی بینیم آنها را و نیز در آن کتاب از آنحضرت مرویست ﴿ ان منا لمن ینکت فی قلبه وان منا لمن یؤتی فی منا مه وان منا لمن یسمع الصوت مثل صوت السلسلة فی الطست وان من لمن یا تیه صورة من جبرئیل ومیکا ئیل ﴾ وهم از آنحضرت مرویست ﴿ منا من ینکت فی قلبه ومنا من یخاطب ﴾ مجلسی علیه الرحمه در طي احادیث این مجث میفرماید شاید نکت وقذف نوعی از الهام باشند چنانکه در ذیل حدیثی که در آنکتاب از حضرت صادق علیه السلام ماثور است که بیان کنندهٔ عرض کردوحکمة تقذف فی صدرة اوینکت فی اذنه فرمود ذالك وذالك یعنی هم در سینه وهم در کوش امیر المؤمنین علیه السلام میرسید در مجمع البحرین مسطور است در حدیث وارد است ﴿ اذا اراد الله بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة من نور ﴾ یعنی چون خداوند در حق بندهٔ ارادهٔ خیری بفرماید نکتهٔ از نور در قلبش بیفکند ونکته در شیٔ مثل نقطه است وجمع آن نکت مثل برمه و برم است ودر لغت نقر میکوید نقر آوازیست که از زدن انکشت ابهام بر انکشت وسطی برآید ودر مادهٔ قذف کوید قول خدایتعالی ویقذف بالحق یعنی (یرمی به فی قلب من یشاء) یعنی حق را در قلب هرکس خواهد می اندازد (و اقذف فی قلبي برجائك) در دعا وارد است یعنی امید ورجاء خودرا در دل من بیفکن معلوم باد که این مسائل نیز نظر بمراتب اشخاص دارد چه اکر نسبت وحی والهام را به انبیا دهند مقامي دارد واکر بجز ایشان نسبت دهند مقامي دیکر دارد چه ملهم بودن یا محل وحی آمدن ایشان وجز ایشان یکسان نیست چنانکه خدایتعالی میفرماید (واوحي ربك الی النحل) ومیفرماید (فالهمها فجورها وتقویها) وفرماید (وعلم ادم الاسماء) وفرماید (علمنا البیان) وفرماید (وفهمنا ها) وهمچنین است

حکم حدیث ونقر ونکت وقذف چنانکه میفرماید (وقذف فی قلوبهم الرعب) و همچنین است القا وعالم رؤیا پس اگر گویند ائمهٔ هدی ملهم ومفهم ومحدث هستند یا در قلوب وصدور وآذان ایشان نکت وقذف ونقر میشود نه آنست که همان مقام را خواهند که نسبت بدیگران آورند چه تمامت اینمسائل را جع به مراتب است وبقبول استعداد واستطاعت نفوس وبضاعت ارواح ولیاقت اشخاص نگرانست چنانکه در عالم سلاطین جهان نیز چون تصور شود معلوم میگردد مثلاً پادشاه بلا واسطه یا باواسطه آنمطالب که با وزیر اعظم خویش القا نماید یا بنویسد یا پیغام دهد جز آنست که با دیگران باشد اگرچه دیگران نیز آنمقام یابند که بلا واسطه یا با واسطه محل احکام واو امر پادشاه شوند اما باندازهٔ رتبت وتکالیف خود مستفیض خواهند بود یا تلامذهٔ فلانشخص عالم اگرچه بدون واسطه از و بشنوند اما مسموعات همه مساوی نخواهد بود وگاه باشد که تنزل ایشان بآندرجه باشد که آن لیاقت نیابند که بلا واسطه بشنوند لا جرم بواسطه دریابند وگاه باشد که آنمقام ندارند که بدستیاری واسطه نیز استماع نمایند لابد از آنان که مقرب هستند مستفید شوند تا گاهیکه بحسب استعداد فطری وذوق وادراك جبلی در تهذیب اخلاق و تکمیل خویش بر آیند وبر استحقاق خود بیفزایند وبمراتب عالیه صعود جویند چنانکه چون در حالات اصفیاء واهل ایمان بنگرند صدق این معنی را دریابند

﴿ بیان فرق بین نبی ورسول ومحدث وپارهٔ معانی وشؤنات ایشان ﴾

حکیم ربانی اعلی الله مقامه در شرح اصول کافی میفرماید بدانکه دنیا عالم ملك و شهادت است وآخرت عالم غیب وملکوت است وانسان مرکب از دو جزء است یکی از اینعالم است که عبارت از بدن عنصری مستحیل کاین فاسد است وهمین حال را دارد دنیا وهرچه در آنست چه همه مستحیل وکائن وفاسد است در همه حالات

واحیان

واحیان وجزء دویمش از عام آخرتست وآنروح ثابت باقی اوست چنانکه هرچه
ادر عالم آخرت نیز میباشد دایم وباقی است وهرکز زایل نشود وآخرت را درجات
کثیرهٔ متفاضله است بدلیل قول خدایتعالی (وللاخرة اکبر درجات واکبر تفضیلا)
واول درجات آخرت حالت منام پس از آن حالت مرك وتمام در بعث وانکیزش
ست پس حالت نوم وخواب بعض حرکت رجوع بسوی آخرتست ونبی بماهو
نبی مثل آنکسان باشد که در قیامت مبعوث شده اند از این روی در اینعالم
آنصورتها وحقایق واحوال را مینکرد که دیکر مردم نه بینند چنانکه رسول
خدایتعالی میفرماید (انی اری مالا ترون) من می بینم آنچه را که شما نمی بینید
یعنی نمیتوانید دید چه از عالم شما خارج است پس تعبیر میفرماید از آنچه می بیند
ومیشنود در آنعالم وحکایت میفرماید برای مردم این دنیا که در حقیقت خفتکان
هستند بالجمله بعد از تمهید مقدمه میفرماید که اصول معجزات و کرامات سه امر
است زیرا که انسان کامل صاحب سه جزء است طبیعت ونفس وعقل که آنرا
روح نیز میکویند وهریك از اینجمله از عالم دیکری است وبرای هریك از اینها
کمالی ونقصی است ودرنوع انسان بسیار کم است که کسی در جمیع اینها کامل باشد
پس کمال روح که عبارت از عقل نظریست بعلم بحقایق وامور آلهیه است وکمال
نفس که همان قوهٔ خیالیه باشد به استثبات صور جزئیه است وکمال طبیعت همان
تصرف درمواد است باحالة وقلب وتحریك ونبی عبارت از آنشخص کامل در جزء
نظریست از جهت الهام از جانب خدایتعالی وچون رسالت نیز از بهرش حاصل
شد درقوهٔ نفسانیه نیز کامل کردد وچون صاحب شریعت وعزم هم بشود جامع
تمامت کمالات خواهد بود فکانّه رب انسانی که واجب میشود طاعتش بعد از
طاعت خدایتعالی پس در انسان کامل که جامع باشد مر کمالات انسیه را سه معجزه

است وبیان آن سه معجزه را که همه را جع ومنوط به تکمل وقوت نفس نفیس ایشانست مذکور میدارد وهم در آن کتاب مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود رسول آنکس است که جبرئیل علیه السلام در پیش رویش مقابلةً وعیاناً بیاید ورسول اورا ببیند وبااو مکالمه نماید وچنین کس رسول است واما نبي آنکس باشد که در خواب خویش ببیند چنانکه ابراهیم علیه السلام خواب دید وچنانکه رسول خدای صلی الله علیه وآله قبل از وحی از اسباب نبوت بدید تا کاهیکه جبرئیل علیه السلام از جانب یزدان برسالت بآنحضرت بیامد (وکان محمد صلی الله علیه وآله حین جمع له النبوة وجائته الرسالة من عند الله یجیئه بها جبرئیل علیه السلام ویکلمه بها قبلا ومن الانبیاء من جمع له النبوة و یري فی منا مه ویکلمه ویحد ثه من غیر ان یکون یری فی الیقظة) یعنی محمد صلی الله علیه وآله کاهیکه شرایط ومراتب نبوت ورسالت از جانب خداي دروي جمع شد جبرئیل علیه السلام رسالت پرور دکار را بآنحضرت میآورد وبآنچه مامور بود مقابلة وعیاناً بآنحضرت تکلم مینمود واز پیغمبران کسی بود که از بهرش نبوت فراهم شد ودر خواب خود میدید وروح الامین نزد اومی آمد ومکالمه وحدیث مینمود اما در بیداری نمیدید (واما المحدث فهو الذی یحدث فیسمع ولا یری فی منامه) واما محدث یعنی حدیث کرده شده آنرا کویند که اورا حدیث کذارند وبشنود لکن در خواب خویش نبیند پس تفاوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با دیکر پیغمبران وپیغمبر با محدث معلوم شد وحکیم ربانی در ذیل حدیث مذکور میفرماید که رسول بما هو رسول آنکسی است که قوت نفسانیه خیالیه اش نیرو کیرد پس متمثل شود بروی صور عقلیه ومبدای آن که مفیض است بروی بصور حسیه پس بنیروی سمع وبصر حسیهٔ باطنیهٔ خود کلامی بشنود ومتکلمی نکرد

(پس)

پس کلام همان کلام خداست ومتکلم همان ملك مقرب است که درمیان خدای و رسول او واسطه است پس آنملك ازجانب خدای رسول است بآن رسول وآن رسول ازجانب او رسول است بجانب خلق وهم در آنکتاب در ذیل حدیث دیکر وارد است (والامام هوالذی یسمع الکلام ولا یری الشخص) یعنی امام بواسطهٔ روح قدسی میشنود کلام خدایرا در عالم بیداری لکن نه بصورت الفاظ وواسطه را شخص متمثل نمی بیند نه دریقظه ونه در خواب چنانکه در آنحدیث اشارت شد وبعبارت دیکر نبي آنکس باشد که وحی کرده شود باو بعمل ورسول کسی است که وحی کرده شود بسوی او عمل وتبلیغ هردو وولی کسی است که ملك با او حدیث کند یاملهم شود وملهم شدنی وامام کسی است که ملك حدیث کند اورا بعلم وتبلیغ پس هر رسول نبي باشد لکن هر نبی رسول نباشد معلوم باد که مراد ازین تحدیث که میفرماید واما المحدث فهو الذی یحدث فیسمع همان تعلیم باطني ومراد بسماع همان سماع عقلي است وبیان این اجمال در آنکتاب مفصلاً مذکور است بالجمله ازین بیانات ومقالات که مسطور افتاد پارهٔ مطالب منظورهٔ اجمالا مفهوم کشت وباز نموده آمد که نوع شریف بشر بسبب آنجوهر قدسی که خدایش عطا فرموده است دارای استعداد ومقامی است که میتواند به نیروی ریاضت وعبادت وطاقت وترك علایق ازین عوالم عنصریه بعوالم روحانیه وجوهر مجرده اتصال یابد وبا اینکه درین عالم سفلی است از عوالم علوی با خبر کردد چنانکه در شرح اصول کافی در ذیل شرح حدیث شریف سخن المبانی میفرماید انسان دارای مراتب سبعهٔ باطنیه است که عبارت از نفس وعقل وروح وسر و خفی و اخفی است وچون انسان سلوك وسیر خویش را بحضرت یزدان بحد اتمام واکمال رساند جوهری قدسی کردد که مفارق از عالم خلق ومتصل بعالم امر ومتوسط

بین خـدایتعالی ومیان مخلوقش گردد وچون باینمقام رسند یکباره روی بحضرت خدای نهنـد و از غیر او اعراض کنند و از آن پس که باین رتبت رسند دارای آنمنزلت و بضاعت ولیاقت گردند که وقفوا مع الله پس ایشان اجسامی روحانی هستند وبا اینکه در زمین جای دارند سماوی باشند وبا اینکه با خلق روز میگذارند ربانی گردند اجساد ارضیه هستند باقلوب سماویه واشباحی فرشیه باشند باروا عرشیه نفوس ایشان در منازل خویش سیاره است وارواح ایشان در فضای قرب طیاره است واسرار ایشان بحضرت پرور دگار شان نظاره کالبد های ایشان کائن است لکن قلوب ایشان از موطن حـد ثان بائنست ودر میان خلق خدای ودیعهٔ خـدا باشند ودر میان آفرید کان یزدان اصفیای ایزد سبحان و اوصیاي پیغمبران هستند وهرکز سلسلهٔ ایشان قطع نشود وزمین ازین اوتاد خالی نماند بالجمله چون مراتب انسان معلوم وتفضیل او بر ملك معین کشت چکونه تواند بود که چون در عوالم عبادت واطاعت بآنچه شان اوست باز رسد از ادراك عوالم مذکوره محروم بماند زیرا که مقتضای عـدل خداوندی جز این نیست وچون ادراك این عوالم را نمود البته از بهرش کشف حجب شود وبترقی نفس وعقل بآنچـه بیرون ازینعالم عنصریست واقف گردد چنانکه اینکلام رسول خداصلی الله علیه وآله (ان فی امتی مکلمین محدثین) که بلفظ انّ مصدرو تاکید وتصریح را باز مینماید براین مطلب مؤیدّ است (والمؤمن ینظر بنور الله) براینمعنی شاهـدی مؤید وتا انسان دارای مقامات روحانیهٔ قدسیه نکرد دو سخن کرده شده وحدیث کفته شده نتواند شد یعنی نتواند بآن رتبـه نایل شود که متوسط روحانیین کلامی یا حـدیثی بشنود و البته اینمقامات ومراتب وشؤنات در نوع جلیل انبیاء عموماًوحضرت خاتم الانبیاء وائمـهٔ هدي که انوار واحـده وواسطهٔ فیض مطلق هستند خصوصاً بفرد اکمل

(موجود)

موجود است ودر مقام حضرت فاطمه که دارای مقام عصمت است مشهود است
چه همان ثبوت صفت عصمت برای آنحضرت تمامت مراتب سامیه را متضمن است
والبته آنکس که بضعهٔ رسول خدای صلی الله علیه وآله است معلوم میباشد دارای چه
مقام ومنزلت خواهد بود واولاد او که فرزندان رسول خدای وبضعهٔ سیدة النساء
اند آنرتبت دارند که معلوم است چیست پس ازین جمله معلوم گشت که مقام
حضرت صدیقهٔ صغری زینب کبری یا جناب ام کلثوم که فرزند چنان مادر وپدرند
تابچه پایه ایست

بیان کلمتی چند از خطبهٔ جناب فاطمهٔ صغری سلام الله علیها
﴿ که مؤید بعضی مطالب است ﴾

چنانکه در کتاب احتجاج ودیگر کتب اخبار وتواریخ مسطور است زید بن موسی
بن جعفر از پدر بزرگوار خود علیه السلام حدیث کند که چون اهل بیت رسول
خدای صلی الله علیه وآله را از کربلا بکوفه باز گردانیدند جناب فاطمهٔ صغری
سلام الله علیها خطبهٔ در احتجاج با اهل کوفه براند واز آنجمله این کلمات است
(یا اهل الکوفه یا اهل المکر والغدر والخیلاء انا اهل بیت ابتلانا الله بکم وابتلاکم
بنا فجعل بلاءنا حسنا وجعل علمه عندنا وفهمه لدینا فنحن عیبة علمه ووعاء فهمه
وحکمته وحجته فی الارض فی بلاده لعباده اکرمنا الله بکرامته وفضلنا بنبیه محمد
صلی الله علیه وآله علی کثیر من خلقه تفضیلا) وهم در جملهٔ اینخطبه میفرماید
(تبا لکم فانتظروا اللعنة والعذاب وکان قد احلت بکم وتواترت من السماء نقمات
فیسحتکم بما کسبتم ویذیق بعضکم راس بعض ثم تخلدون فی العذاب الالیم یوم
القیمة بما ظلمتمونا الا لعنة الله علی الظالمین) میفرماید ایمردم کوفه ای اهل غدر و
خداعه خداوند ما اهل بیت را بشما مبتلا ساخت وبما شمارا بامتحان وآزمودن در

آورد وآزمایش مارا نیکو وستوده فرمود وعلم وفهم خود را با ما گذاشت پس
مائیم صندوق علم ودعاء ونگاهبان فهم او وگنجور حکمت او ومائیم حجت خدای
بر تمامت بلاد وقاطبهٔ عباد او خداوند مارا بزرگوار داشت وبسبب پیغمبرش
بر اکثر افریدگان خود تفضیل گذاشت هلاکت باد شمارا هم اکنون منتظر
لعنت وعذاب وعقوبت حضرت احدیت باشید همانا نقمتها از آسمان بر شما حلول
نموده ومتواتر گردیده که شما را بسبب کردارهای ناهنجاریکه از شما پدید گردیده
شمارا باستیصال واضطراب در افکنند وبعضی دچار باس وشدت بعضی گردد واز
آن پس بسبب آنظلم وستم که با ما روا داشتید در آتش نیران وعذاب جاویدان مخلد
بمانید لعنت خدای بر گروه ستمکاران باد ٭ملوم باد که دختر امام حسین علیه السلام
در یخطبهٔ مبارکه که از نخست میفرماید ای پروردگار من بحضرت تو پناهنده ام از
اینکه بر تو دروغ زنم وبهتان بندم آنگاه بچنین کلمات ٭مذکوره سخن میفرماید و
چون کسی نیك نظر کند ودرین الفاظ بنگرد میداند جز از زبان آنانکه بعلوم لدنیه
وآثار باطنیه ومراتب نورانیهٔ روحانیه برخوردار واز پستان نبوت وعصمت کامکار
باشند تراوش نجوید ودر این کلمه (فجعل بلاءنا حسنا) چه لطایف مندرج است
وباز مینماید که در اغلب مراتب عالیه با آباء معصومین خود شریك هستندوصاحب
آنمقامات میباشند که در خور ائمه هدی سلام الله علیهم است چه هر کسی نمیتواند
بگوید گنجینهٔ علم وفهم وحکمت خداوند وحجت خدائیم زیرا که تا کسی معصوم
نباشد حجت نتواند بود وتا کسی قلبش بنور ایمان فروز نیابد ودارای جنبهٔ روحانیت
ونورانیت وقدس واتصال بعوالم مجرده وعقل کامل ونور شامل نگردد حافظ علم
وفهم وحکمت خداوندي نباشد واز ضمیر علمه وفهمه وحکمه نیز میرساند که علوم
وافهام وحکم ما از جنس علم وفهم وحکمت دیگران نیست بلکه آن مایه ورتبت

 (است)

است که بیرون از اندازهٔ سایر خلیقت است وازین است که میفرماید خدایتعالی مارا بر بیشتر مخلوق خود فضیلت نهاده وهم از آن اخبار دهشت آثار که با آنمردم ظالم میکذارد وبعذاب ونقمات تهدید میدهد معلوم میشود که از نظر او هیچ چیز پوشیده نیست وآنچه بباید شود در حضرتش مکشوف است وآنچه دیکران نبینند ونشنوند وندانند ونیابند بیند وبشنود وبداند وبیابد پس باز نموده آمد که درین وجودات مقدسه روحی وقدسی وجوهری لاهوتی است که بعد از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم در هیچکس موجود نشده است وباین قوهٔ قدسیهٔ ربانیه نوریه در عوالم مجرده سایر وبر معالم سمویه واقف وبر خفایای اسرار عالم وبکمال نفس وصفای روح فایزند وباینکوهر نفیس که در ایشانست اکر ملهم یا محدث یا عالم غیر معلم باشند یا بلاواسطه از مبدا فیض بهره یاب کردند جای هیچ تامل وتعجب نیست بلکه مراتب ومقامات ایشان موهوبی است نه کسبی وچون موهوبی باشد حد وحصري برای آن نتواند بود ومعیار ومقیاس ومیزانی از بهرش مقرر نتوان داشت وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء ونیز معلوم است که درجات علوم واسرار بسیار است وهر کس را باندازهٔ استعدادش عطا فرمایند بحر بیکرانرا بضاعتی و اوعیه و ظروف دیکرانرا استطاعتی است البته مقام صادر اول وعقل کل را با مقامات دیکران وائمه هدی صلوات الله علیهم را با سایر اهل بیت وایشانرا باخواص اصحاب واصحابرا با دیکران وعلی هذا الترتیب الی آخره تفاوتست وخدایتعالی بحقایق علم واحوال داناست وبدانچه خواهد واراده فرماید قادر وتوانا وعنوان صحیح و محکم اینست که در مراتب نفس وروح وامثال آن اکر خواهند بیانی کنند ودر عرصهٔ اندیشه جولانی دهند البته بآن بیانات وتوضیحات علماء وحکمای آلهی که با اخبار وارده از رسول خدای وائمهٔ هدی سلام الله علیهم اجمعین موافقت دارد

باید اقتضاجست چه ایشان بسبب صفای باطن ونیروي قوای روحانی وچیره گی بر مشتهیات نفسانی ونیروهای جسمانی، بدقایق ولطایف واشارات وکنایات فرقانی وکلمات فرستادگان یزدانی وائمه سبحانی بهتر راه یافته اند والله اعلم

﴿ بیان پاره از حکایات واخباری چند که در مجاری حال وفضایل ﴾
(حضرت زینب خاتون در زمان پدر ومادر فرخنده اثر وامام حسن)
(علیهم الصلوة والسلام رسیده)

برای تبیین مطلب وتعیین مقصودی از بیان پارهٔ حکایات نا چاریم تا بعون خدای بعضي مسایل مهمه توضیح پذیرد درکتاب عمدة الطالب مسطور است که حضرت زینب الکبری دختر امیر المؤمنین علی علیهما السلام مکناة بام الحسن و از مادرش حضرت فاطمه زهراء دختر رسول خدای صلی الله علیه وآله روایت است که به محاسن کثیره و اوصاف جلیله وخصال حمیده وشیم سعیده امتیاز داشت مفاخرش چون مآثر خورشید درخشان نمایان وفضایلش چون ذخایر بحر بیکران بیپایان بود بزرکان اقوام از احادیثش بهره یاب وزعمای قبایل از افاضاتش مستفید میشدند چه معنی برزه که صاحب عمدة الطالب در نعت آنحضرت مسطور داشته همین معاني مرقومه را میرساند علامهٔ مجلسي در جلد دهم بحارالانوار و صاحب ریاض الشهاده در ذیل داستاني حکایت کند که چون هنگام شب در رسید حضرت فاطمه امام حسن را بر دوش راست وامام حسین را بر دوش چپ بنشانید وبادست راست دست چپ ام کلثوم را بکرفت وبحجرهٔ بارکهٔ رسول خدای برفت واز آن پس با رسول خدا نزد علی علیه السلام باز شدند واز خبر در صورتیکه محل و ثوق علمای محدثین باشد نموده آید که حضرت فاطمه را تا آنوقت از یکدختر افزون نبوده است وهم علامهٔ مجلسي اعلی الله مقامه در این کتاب میفرماید فاطمه

(را)

را از علی علیهما السلام پنج فرزند پدید کردید حسن وحسین ومحسن وام کلثوم کبری وزینب کبری سلام الله علیهم ونیز در روایتی که از محمد بن مروان میفرماید که کفت در حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه عرض کردم آیا رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود (ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار) فرمود آری مقصود ازین حسن وحسین وزینب وام کلثوم باشند لکن در روایتی دیکر که از راوي دیکر نقل میفرماید از زینب نام نمیبرد واکر زینب غیر از ام کلثوم باشد هیچ نمي شاید در عنوان چنین حدیثی نام آن یك مذکور نشود واختصاص بیکی داشته باشد مکر اینکه ام کلثوم همان کنیت زینب باشد وواو عاطفه در قلم کتاب سهوا اضافه شده وبینند کان دو تن کمان برده باشند یا نام زینب در این روایت اخیر از قلم ساقط شده است تا با آنروایات که آنحضرترا از امیر المؤمنین علیهما السلام پنج تن فرزند پدید آمد توافق جوید یا همین واو عاطفه که سهوا افزوده شده باشد موجب آن باشد که راویان اخبار پنج تن نکاشته باشند در کتاب ناسخ التواریخ تالیف پدرم میرزا محمد تقی سپهر لسان الملك اعلی الله مقامه مسطور است که چون حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء صلوات الله علیها وفات فرمود حسن وحسین در پیش روی مبارك امیر المؤمنین علی علیه السلام نشسته همی بکریستند ام کلثوم خود را در ردائی پیچیده وبرقعی آویخته دامن کشان همی بیامد وهمی کفت یا ابتاه یارسول الله الآن حرمان از حضرت توراست آمد و دانستم تورا دیدار نخواهیم کرد ودر کتاب بیت الاحزان از کتاب سرور الشیعه از تفسیر نیشابوری حدیث حقه را چنین مسطور آورده که آنهنکام که حضرت فاطمه همیخواست ازین سرای محنت برياض جنت رحلت فرماید برفراز حصیری خوابیده وکلیمی برخود پیچیده حضرت امیر المؤمنین برفراز سر همایونش نشسته حضرت امام حسن بر روی سینهٔ شریفش

افتاده جناب امام حسین صلوات الله علیهم هر دو پای مبارکش را در بغل گرفته بجمله میگریستند آنمعصومه عرض کرد یا علی حسنین مرا خاموش بفرمای که وصیتی چند دارم نخست اینکه خاطر فرزندانم را عزیز بداری و بر روی ایشان صدا بر نکشی و بخواهش طبع ایشان باشی دویم آنکه از اموال من آنچه سهم من است بام کلثوم گذاری ومقداری از آنرا بفقرا بدهي که سودش عاید من شود ونیز گوید بعد از وفات آنحضرت ام کلثوم را دیدند که چادر برسر کرده وتسبیح خود را در گوشهٔ چادر بسته واز حجره طاهره گریان بیرون شد وهمی فرمود یا ابتاه یا رسول الله بعد از ارتحال ما در ما راست شد مصیبت ومفارقت از خدمت تو بعد ازین محروم ماندیم ازخدمت تو و خدمت مادر مظلومهٔ خود را قم حروف گوید در لخت اول اینخبر بی نظر نشاید بود چه اگر فاطمهٔ زهرا را غیر از ام کلثوم دختري دیگر بودي چگونه اش در آنحال صغارت از مال خود بی بهره کردي و نیز عمدهٔ توارث بحسنین علیهما السلام اختصاص دارد وامیرالمؤمنین علیه السلام نیز بهره مند است وهم از حضرت فاطمه که عالمه بما کان و بما یکون و بمقامات امامت وولایت مطلقه امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما از دیگران دانا تراست چگونه در سفارش حسنین آنگونه کلمات میفرماید چنانکه در کتب معتبره که از وصایای آنحضرت باامیرالمؤمنین مسطور میدارند کمال تفویض وتسلیم آنحضرت را مینمایند لیکن از لخت آخر این خبر که با ناسخ التواریخ نیز توافق دارد معلوم می شود که ام کلثوم همان حضرت زینب است که در تحت نکاح عبدالله بن جعفر برفت وهم درناسخ التواریخ مسطور است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کفن فاطمه بپرداخت وخواست اورا در جامه زبرین در بپچندا در داداي ام کلثوم ای زینب اي سکینه ای فضه ای حسن ایحسین تقدیم امر ما در خودرا حاضر

(شوید)

شوید که ازین پس دیدارش جز در بهشت میسر نشود ودر اینمقام زینب وام کلثوم هردو مذکورند واگرچه از طرزندا دونفر اراده شده اما ممکن است که از ام کلثوم وزینب یکتن را خواسته باشند چنانکه در مقامات ندبه واستغاثه بسیار افتد که یکتن را بنام وکنیت بلکه لقب بخوانند چنانکه که گویند ای علی ای ابوالحسن ای اسد الله ای ابن عم رسول الله بفریاد ما بیا ودر بعضی کتب نام سکینه مذکور نیست وهم در کتاب ریاض الشهاده مسطور است که بعد از وفات حضرت فاطمه زینب وام کلثوم خودرا بر فراز نعش مادر بینداختند وهم گوید حضرت صدیقهٔ زهرا در وصیتی که بحضرت امیر المؤمنین میفرمود از دختران خود سفارش میفرمود واینخبر باآنخبر که بام کلثوم اختصاص مییابد مخالف است تواند بود حضرت فاطمه علیهما السلام مکرر وصیت کرده باشد ودر بعضی اوقات هنوز از یکدختر افزون نداشته است وهم درکتاب بیت الاحزان مسطور است که چون حضرت امام حسن را درکوزهٔ آب مسموم ساختند آنحضرت از خواب بیدار شد وجناب زینب خاتون را طلب ساخت وفرمود ایخواهر الی آخرالحدیث آنگاه فرمود ایخواهر قدری آب حاضر کن تاتجدید وضو نمایم وبعد از آن جناب زینب را در طلب حضرت امام حسین علیهم السلام بفرستاد چون حاضر شد خواست از آن آب بیاشامد خواهران بخروش آمدند وجناب زینب خاتون بر جست وچنان شتابان برفت که بر چهرهٔ مبارکش بر زمین افتاد ونیز مینویسد چون جناب امام حسن ازین پرمحن گلخن بجاویدان گلشن خرامید جناب زینب خاتون و ام کلثوم صدا بناله وزاری بلند کردند وهم در ناسخ التواریخ مسطور است که امیر المؤمنین علیه السلام در آنماه رمضان که بروضه رضوان میشتافت یکشب در خانهٔ امام حسن ویکشب درخانهٔ امام حسین علیهم السلام ویکشب درخانهٔ عبدالله

بن جعفر افطار میفرمودند واز سه لقمه افزون نمیخوردند وچون شب چهار شنبه نوز دهم شهر رمضان فرا رسید بسرای خویش آمد واز بهر نماز بپای ایستاد ام کلثوم دو قرصهٔ نان جوین وکاسهٔ از شیر در طبق نهاده با مقداری از نمك سوده در حضرتش بگذاشت چون آنحضرت از نماز فراغت یافت وآنطبق را بدیدند فرمودند اید خترك من در یك طبق دو نان خورش مخصوص من میداری مگر ندانی من بر راه پسرعم خود رسول خدامیروم مگر نمیدانی در حلال دنیا حساب ودر حرامش عذاب‌است سوگند باخدای تا ازین دو خورش یکیرا بجای نگذاری افطار نکنم ام کلثوم شیر را بر گرفت وآنحضرت سه لقمه از نان جوین بانمك خورش ساخت وابتدا بنماز گردد درآنشب فراوان از خانه بیرون میشد وبآسمان مینگریست ومیگریست وبخانه باز میآمد وچون بعضی کلمات که بر شهادتش خبر میداد بر زبان مبارك براند ام کلثوم عرض کرد ای پدر امشب این اضطراب چیست که در تو مینگرم فرمود ایفرزند صبح امشب من شهید میشوم وچون با امام حسن فرمود ای پسر فال بد نمیزنم وتطیر نمیکنم لکن دل من برشهادتم شهادت دهد زینب عرض کرد ای پدر فرمان ده تاجعده بمسجد رود وبامردم نماز بگذارد وچون آنحضرترا ابن ملجم زخم بزد وبانك جبرئیل در اخبار شهادت آنحضرت بلند شد ام کلثوم بشنید بر روی مبارك لطمه بزد وگریبان بدرید و فریاد برداشت وا ابتاه وا علیاه وا محمداه ونیز چون امیر المؤمنین فرمود رسول خدا یرا در خواب دیدم سه کرت فرمانکرد که امشب بسوی او شتاب گیرم اهل بیت سخت بگریستند مردی باابن ملجم گفت ایدشمن خدای خوشدل مباش که امیر المؤمنین را بهبودی حاصل میشود گفت پس ام کلثوم بر که میگرید بر من میگرید یا بر علی سو گند باخدای که این شمشیر را بهزار در هم بخریدم و

(بهزار)

بهزار در همش از زهر سیراب ساختم وهر نقصان که داشت باصلاح آوردم و با چنین شمشیر چنان ضربتی بر علي فرود آوردم که اگر باهل مشرق و مغرب قسمت کنند جمله بمیرند بروایتی زینب ابن ملجم را فرمود وای بر تو کشتی امیر المؤمنین را گفت پدر تورا کشتم اگر اورا امیرالمؤمنین بدانستمی هرگزش نکشتمی اعثم کوفی نیز چون ناسخ التواریخ حدیث کند و گوید چون امیر المؤمنین علیه السلام خواست از سرای بیرون شود قلاب در بکمر آنحضرت در افتاد و کمر از میان مبارکش باز شد آنحضرت کمر را دیگر باره محکم کرد وفرمود آلهی مرگرا بر من مبارك گردان ولقاي خود را برمن خجسته فرمای ام کلثوم چون اینکلام بشنید اشك حسرت از دیده فرو بارید ونیز اعثم گوید چون وفات امیر المؤمنین علیه السلام نزدیك شد ام کلثوم در خدمت آنحضرت بود برخاست که از خانه بیرون آید فرمود در خانه را فراز کن ام کلثوم فرمان پدر را اجابت فرمود ونیز در ضمن خطبهٔ که از حضرت امام حسن علیه السلام بعد از وفات امیر المؤمنین صلوات الله علیه نگارش میدهد مینویسد امام حسن علیه السلام فرمود بدانید که از مال دنیا نزد او یعنی امیر المؤمنین چیزی نمانده است مگر هفتصد درهم اندیشه چنان داشت که بآندرا هم کنیزکی را برای همشیره ام خریداری فرماید چون دانست که حال چیست ووقت ارتحال است مرا فرمود که آن هفتصد درهم به بیت المال برم وترك خریدن کنیزك گویم وهم در ناسخ التواریخ در ذیل خطبهٔ امام حسن علیه السلام مسطور است که فرمود میخواست بایثمبلغ خادمی برای اهل خویش ابتیاع کند وبروایتی از برای ام کلثوم خواست وازین چند خبر نیز مکشوف آید که ام کلثوم همان زینب کبری است که ام کلثوم کبرایش نیز مینویسند چه اگر دو تن بودند چنین مورخین نامدار اینکلام ومخاطبات گاهی بام کلثوم گاهی بزینب

نسبت نمیدادند چه امیر المؤمنین با هریك جداگانه این فرمایش نکرده است و نیز
در اختصاص خریداري کنیز برای یکتن اگر دو تن بودند سببي لازم است واگر
لفظ خواهران هم گاهی مذکور باشد ممکن است خواهراني باشند که از دیگر
زوجات بوده اند وهم مجلسی اعلی الله مقامه در جلد نهم بحار در ذیل روایتی که
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وفات امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
میفرماید چنانکه ازین پیش در کتاب احوال امام زین العابدین ودر این کتاب از
قلم کاتب حروف بگذشت مینویسد چون امیر المؤمنین سلام الله علیه را بسرای
خود در آوردند لبابه بر فراز سر مبارکش وام کلثوم پهلوی هردو پای شریفش
بنشستند وآنحضرت چشم برکشود وبهر دوتن نظر فرمود وازین عبارت ممکن
است که لبابه نیز از جملهٔ بنات مکرمات آنحضرت باشد وام کلثوم همان زینب
است چه اگر نبود مذکور میشد وهم در خرایج وجرایح ونهم بحار مسطور است
که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را حالت اغما دریافت ام کلثوم همی
بگریست چون آنحضرت افاقت یافت فرمود (لا تؤذینی یا ام کلثوم فانك لوترین
ما اری ان الملائکة من السموات السبع بعضها خلف بعض الی آخره) وهم در بحار
وارشاد مفید ازام موسی خادمهٔ امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که از علی شنیدم
با دخترش ام کلثوم میفرمود ایدخترك من بد رستیکه با شما مصاحبتی اندك نمایم
عرض کرد یا ابتا چونست این فرمود رسول خدای صلی الله علیه وآله را در خواب
دیدم که غبار از چهره ام میزد ودو میفرمود یا علی برتو چیزی نیست چه سرچه
برتو بود بجا آوردي و بعد از سه روز آنحضرت را ضربت رسید چون ام کلثوم
آنکلمات بشنید فریاد بر کشید و آغاز بیتابی نهاد وآنحضرت ام کلثوم را دلداری
داده فرمود چنین مکن چه من مي بینم رسول خدایرا که با دست مبارك حزد

بامن اشارت کنند و فرماید ای علی بسوی ما شتاب کن که آنچه نزد ماست برای تو بهتر است وهم علامـهٔ مجلسی اعلی الله مقامه دز خبری بس طویل که از بعضی کتب قدیمـه در کیفیت شهادت آنحضرت مسطور داشـته وام کلثوم را طرف آنمطالب ومخاطبـه بپارهٔ کلمات میـدارد میفرماید راوی میکوید زینب وام کلثوم بیامـدند تا در خدمت آنحضرت بر فراز فراش نشستند وهمی بناله وندبه بانك (یا ابتاه من للصغیر حتی یکبرو من للکبیر بین الملاء یا ابتاه حزننا علیك طویل و عبرتنا لا ترقا) بر آوردند ونیز در بیان وفات آنحضرت کوید چون شب جمعهٔ بیست و یکم شهر رمضان در کذشت زینب بنت علی وام کلثوم وتمـامت زنان آنحضرت فریاد بر آوردند وکریبانها چاك کردند ولطمه بر چهره زدند وبانك ناله وزاری در قصر بر آوردند وازینکلام معلوم میشود که بعضی در میان کنیه و اسم فرق نکذاشته اند ودو تن آنکاشته اند یا آنـکه زینب همان زینب صغری است که از مادر دیکر است وازین روی بزینب بنت علی توضیح داده اند وکر نه این اختصاص از چیست پس ببایست ام کلثوم را نیز بنت علی نوشت یا ام کلثوم را زنی دیکر بیرون از بنات آنحضرت دانست ونیز فرماید چون امام حسن از دفن امیر المؤمنین سلام الله علیهما مراجعت فرمود ام کلثوم بخدمتش در آمـد وآنحضرترا سو کند داد که ابن ملجم را یکساعت زنده نکذار وطبري در تاریخ خود کوید روز دیکر دختر علي علیـه السلام ام کلثوم نزد حسن علیه السلام بیامد وهمی بکریست وابن ملجم را در آنجا نشسته دید فرمود اي ملعون امیر المؤمنین امروز بهتر است یا تو را بدتر کفت اکر بهتر است تو چرا میکرئی من آن شمشیر را بهزار درم خریده ام وهزار درهم بدادم تا بزهرش آب دادند تا هرکس را بدان بزنم جان بدر نبرد و ابن اثیر در تاریخ خود نیز بهمین تقریب که مذکور شد اشارت

کرده است ونیز در کتاب ریاض الشهاده وبیت الاحزان در ذیل بیان شهادت حضرت ولایت مرتبت صلوات الله علیــه داستانی مفصل از اهوال شب نوزدهم رمضان المبارك مسطور وآنجمله را بحضرت ام کلثوم منسوب وآنکالماترا که با امیر المؤمنین علیــه السلام در میان آمــده بد وراجع میکرداند وآن ناله وندبه را بحضرت ام کلثوم اختصاص میدهــد ومیکوید بدانحال نزد حسنین علیهما السلام دوید وایشانرا بحالت کریه وزاري بدید وامام حسن فرمود ایخواهر فریاد وافغان مکن تا حقیقت حال برما مکشوف افتد ودشمنان برما شماتت نیارند ودر جائی کوید دختران فاطمه سلام الله علیهــا بناله بودند وکوید چون بدانستند که آنضربت چاره پذیر نیست وابن ملجم نکران شد که ام کلثوم برسر و سینه خود میزند وکریه میکنند کفت ایدختر علی کریه کن که اکر کریه تمام عالم را بکنی برای اوجای دارد ام کلثوم فرمود ای دشمن خــدای بر پدرم باکی نیست وضرری نرسیده واما تو خود را روسیاه دارین کردی وامید وارم بسزایت برسي هم در دنیا وهم درآخرت ابن ملجم کفت اکر کریه میکنی کریه کن و در اینمصیبت اشك خونین بریز که بخــداي سو کند این شمشیر را بهزار درم بخریدم وبهزار در همش از زهر آب دادم واکر این ضربت من بتمامت مردم کوفه بهره شدی هیچیك را بر دو سلامت نبودی آنکاه کوید چون امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت خدای پیوست صدائی باز رسید که ساعتی بیرون روید وبنــدهٔ مارا باما کذارید پس همه بیرون رفتند و زینب خاتون وام کلثوم ودیکر زنان صدا بکریه وفغان بر کشیدند وفریاد واعلیاه وا اماماه بلند کردند وبجمله کریبان چاك ساختند وبرسرو صورت خود بزدند ونیز کوید چون حسنین علیهما السلام بسراي باز شدند خواهران ودیکر زنان اهل بیت بنای نوحــه وزاری نهاده ام کلثوم دختر امیر المؤمنین علیــه السلام بدین طریق

(نوحه)

نوحه گری همی فرمود

الا یا عین جودی واسعدینا * الا فابکی امیر المؤمنینا

الی آخر الابیات لکن این اشعار را در کتب معتبره نسبت بابی الاسود الدئلی و
بروایتی بام الهیثم بنت اسود النخعیه که جسد ابن ملجم را بسوخت داده اند تواند
بود ابی الاسود برخی را انشاد کرده وام الهیثم نیز بر آن وزن وقافیت گفته باشد
چه در اختلاف پاره اشعار وزیادتی ونقصانی که در کتب متعدده بنظر رسیده بر
این حکم کند وام کلثوم در مقام تذکره فرموده باشد چنانکه مجلسی اعلی الله مقامه
در بحار نیز بدین مطلب اشارت کند وفرماید بعد از آنکه ابن ملجم علیه اللعنه
وقطامه وآن ومرد دیگر راکه ابن ملجم ملعون را در آن کردار ملعنت آثار مساعد
ویار بودند دستخوش هلاك ودمار ساختند وحسنین علیهما السلام بسرای باز آمدند
ام کلثوم روی بایشان کرد واین اشعار راکه بعد از استماع قتل آنحضرت انشاد
کرده بود بگفت ومیفرماید بعضی گویند این اشعار را از ام الهیثم بنت عریان
الخثعمیه وپارهٔ نوشته اند ازابو الاسود الدئلی است ومجلسي در این طریق که اشارت
فرموده نسبت بام کلثوم سلام الله علیها را ترجیح میدهد چنانکه صاحب بیت
الاحزان نیز مینویسد چون حسنین ومحمد بن حنفیه واصحاب حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام از دفن آنحضرت باز شدند وبسو گواری پرداختند جناب ام کلثوم
روی با ایشان کرد ودر مرثیه آنحضرت مرثیه انشاد فرمود که هیچکس از
دوست ودشمن در مسجد بر جای نماند جز آنکه از ناله ونوحه آنمخدره بناله
در آمدند چندانکه از شدت اثر نالهٔ آنحضرت هیچوقت مردمانرا از آن افزون
در اندوه وغم نیافته بودند واز جملهٔ آن اشعار این شعر است که مرقوم است

وتبکی ام کلثوم علیه * بعبرتها وقدرات الیقینا

اما راقم حروف چنان میداند که اگر جناب ام کلثوم هم انشاد شعری فرموده است نه آنست که بجمله این اشعار را فرموده باشد شاید بعد از آنکه ابوالاسود یا دیگری در مرثیهٔ آنحضرت انشاد این اشعار کرده باشند ام کلثوم تذکره فرموده یا خود آنحضرت نیز بر آن سبك شعری چند فرموده باشد چنانکه این شعر اخیر نیز بر این بیان شهادت تواند داد و نیز میرساند که جز از ام کلثوم نام دیگری در این اشعار مذکور نیست و اگر زینب کبری که دارای آنمراتب فصاحت و بلاغت وشان وجلالت است جز ام کلثوم بودی چگونه در این مصیبت بزرك آغاز مرثیه نکرده باشد وهم در بیت الاحزان مذکور است که بروایتی چون از کار غسل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فراغت یافتند امام حسن علیه السلام فرمود ایخواهر ای زینب ای ام کلثوم حاضر کنید بقیهٔ کافور یرا که جدم رسول خدای برای پدرم معین فرموده پس زینب بتعجیل بشتافت حاضر ساخت چون سرش بکشودند جمله خانها و کوچها وطرق وشوارع کوفه از شدت بویش معطرشد و نیز میگوید در حدیثی وارد است که جناب ام کلثوم باناله وافغان در پناه برادر خود امام حسین علیهما السلام در عقب جنازه پدر بزرگوارش میرفت تا بر سر تربت طاهر آنحضرت ودر بعضی کتب نوشته اند امام علیه السلام اورا از تشییع جنازه منع فرمود وازین اخبار نیز میتواند رسید که زینب همان ام کلثوم باشد وامام حسن در مقام زاری وندبه چنانکه معمولست اورا بنام وکنیت هردو خوانده باشد وگرنه میفرمود ایخواهران وصاحب حبیب السیر در ذیل بیان شهادت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از کتاب مستقصی حدیث کند که در شب شهادت بادخترش ام کلثوم از شهادت خود ورؤیای خود حدیث فرمود چنانکه بآن اشارت رفت ونیز صاحب عمدة الطالب در شهادت آنحضرت چون ناسخ

التواریخ حدیث کند و کوید چون امیر المؤمنین علیه السلام برای نماز بامداد بیرون شد بطی چند که در صحن سرای از بهر کودکان بود صیحه بر آوردند پارهٔ از خدام بطرد آنها بیامدند فرمود (دعوهن فانهن نوائح) اینهارا بخود کذارید که نوحه کنند کان باشند دخترش زینب عرض کرد جعده را بفرمای تا مردمان را نماز بکذارد وچون ابن ملجم را بعد از آنکه آنحضرترا ضربت بزد بیاوردند زینب دختر آنحضرت آنکلمات مذکوره را که دیکران بام کلثوم منسوب میدارند بدو بفرمود وجوابی نزدیك بجواب مذکور بشنید ودر فصول المهمه باین داستان باندك تفاوتی اشارت رفته و کوید جناب ام کلثوم دختر سید وآقای ما علی علیه السلام با ابن ملجم ملعون بانك زد آنکلمات مذکوره وجواب اورا منیکارد صاحب نورالابصار نیز بمانند صاحب فصول المهمه اشارت کند وسبط ابن جوزی نیز چون صاحب فصول المهمه باندك تفاوتی اشارت نماید وصاحب کشف الغمه و وابوالفرج در مقاتل الطالبین بصاحب فصول المهمه ونور الابصار اقتفا کرده وبه اندك اختلافي مرقوم داشته وهمه بام کلثوم را جع داشته اند اکنون همي کوئیم که با این تفحص دلائل واستیعانی در کتب متعدده در بیان اینمطلب بجای رفت ونیز در همین کتاب در تبیین اینحال به بسط مقال کذشت چنان در خاطر خطور همي کند ودر پیشکاه نظر جلوه کر میا فتد که این زینب کبری همان ام کلثوم کبری که از فاطمه زهراء سلام الله علیها است وممکن است ام کلثوم صغری که بسراي عمر برفت از دیکر زوجات مکرمات بوده است یا اکر از بطن مطهر صدیقهٔ طاهره بوده است در این اوقات حضور نداشته واز آن پیش وفات نموده است این نیز با اخبار مسطوره وتوضیحات مذکورهٔ در سابق ولاحق توافق نجوید مکر اینکه حضرت زینب کبری همان ام کلثوم

کبری باشد و در بعضی اوقات بنام ووقتی بکنیت و کاهی حسب اقتضای مقام بنام و کنیت هردو مخاطب شده باشد وبرپارهٔ نکاه دارندکان که نه چندان دقیق‌النظر بوده اند دو تن نموده آید یا ام کلثوم از زوجات دیکر بسرای عمر رفته باشد وغیر از ام کلثوم کبری باشد که بسرای عبدالله بن جعفر برفت واکر کاهی سخن از بنات یالفظ خواهران بصیغهٔ جمع رفته باشد نظر بدیکر بنات محترمات امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که جز از بدن صدیقه طاهره صلوات الله بوجود آمده اند وممکن است اکر حضرت فاطمه را دو دختر باشد یکی در زمان خود آنحضرت وفات کرده باشد واینکه اغلب اشارات بام کلثوم است از آنست که از دیکر اخوات مکرمات بهین تر و بسبب حضرت فاطمه از دیکران اشرف وبرجملکی برتر و مقام ریاست ورفعت دارد وازین کونه اشتباهات برای بعضی نویسندکان که متحمل تتبع کامل نمیشوند یا بکتب معتبرهٔ متعدده دست ندارند یا درفهم اخبار آنچند که میشاید توانا نیستند یا چندان بانظر تدقیق نمیروند فراوان افتد چنانکه بردانایان اخبار در اغلب مواقع مشهود است وکرنه چکونه تواند بود که کروهی از اعیان نویسندکان وارکان اهل خبر حدیثی را از معصومی نسبت بمعصومی دهند وپارهٔ دیکر همان نسبت بمخاطبهٔ دیکرآورند ودر هیچیک هردوتن را در آنمقام که باید در یکجای نام نبرند هرکس زینب کوید ام کلثوم را نام نبرد وآنکس که ام کلثوم کوید بزینب نسبت ندهد ونیز بسیار تواند بود که هر دو کروه صحیح نوشته باشند اما کتب مستنسخه در مرور ایام وتجدید استنساخ بسقوط یکحرف یا اضافهٔ حرفی مطلبی عمده را از مقام خود بکرداند واسباب شبهت نکارندکان وتردید مؤلفین و زحمت بینندکان ایندچه فهم سقیم از علیل وصحیح از کلیل جزبه تتبع وتعقل وتفکر وتحدید نظر وسنجیدن اخبار وتحصیل انواع آثار و

اطلاع بر حکایات وملاحظه حال راوی ومروي عنه وبصیرت تامه درعموم روایات متشتته واجتهاد کامل حاصل نیاید چنانکه ازین پس نیز در پارهٔ مقامات مکشوف افتد مع ذلك کله برحقیقت حال حکومت بصراحت نتوان کرد وکنه مطلب را جز آنکس که بکنهش نمیتوان شناخت یاآنانکه بفضل اورا سخون در علم هستند نمیداند نعوذ بالله تعالی من هفوات اللسان وزلات الاقدام

بیان پارهٔ حالات آنمخدره در زمان حرکت فرمودن امام علیه السلام از مدینه

چنانکه در ناسخ التواریخ مرقوم است چون امام حسین سلام الله علیه قصد فرمود که از مدینهٔ متبرکه بمکهٔ معظمه سفر کنند بفرمود تا محملها از بهر خواهران ودختر ها بیا راستند واز مدینهٔ طیبه راه بر داشتند در کتاب اسرار الشهاده در ذیل روایتي که در کیفیت خروج حضرت سید الشهداء سلام الله علیه از مدینه مسطور میدارد وفاضل در بندی میفرماید براین روایت دست یافتم مینویسد راوي کفت نزدیك بچهل محمل بدیدم که باپوشش حریر ودیبامزین بود وامام حسین علیه السلام بفرمود تا بنی هاشم محارم خودرا بر محملها سوار کنند درآنحال که بدان عظمت واجلال نکران بودم ناکاه از سراي حسین علیه السلام جوانی بلند بالا که خالی بر روی و وي چون ماه تابنده داشت بیرون شد وهمی کفت اي بني هاشم از من دور شوید آنکاه دو زن از سراي بیرون آمدند واز نهایت شرم و آزرم دامن کشان بودند وکنیزکان ایشان اطراف ایشانرا فروکرفته بودند وآنجوان بیامدومحملي حاضر ساخته یك بیك را باز وبکرفت و برزانو بر آورد برمحمل سوار کرد از یکی پرسیدم ایشان کیان باشند کفت یکي زینب وآندیکر ام کلثوم دو دختر امیر المؤمنین علیه السلام باشند کفتم اینجوان کیست کفت ماه بني هاشم عباس

بن امیر المؤمنین علیهم السلام است ودو دختر نیز حاضر شدند یکی را با حضرت زینب وآندیکر را با جناب ام کلثوم جای دادند پرسیدم کیستند کفتند سکینه و فاطمه دو دختر امام حسین علیه السلام هستند مع الحکایه چون بمنزل خزیمیه رسیدند ویکشبانه روز در آنجا اقامت کردند صبحکاه زینب سلام الله علیها در خدمت برادر شد وعرض کرد تورا خبر میدهم بکلامی که دوش شنیده ام فرمود چه شنیدي عرض کرد نیمهٔ شب بحاجتی بیرون شدم شنیدم ها تفي این اشعار انشاد همیکرد

الا یا عین فاحتفلی بجهد * ومن یبکی علی الشداء بعدي

علی قوم لشوقهم المنا یا * بمقدار الی انجاز وعد

واز معنی این ابیات که بر ورود بلیات ووفود منیات ومقامات شهادت وادراك رنج وزحمت حدیث میکند معلوم است در اغتمام اشارت با کیست (فقال لها الحسین یا اختاه کل الذی قضی فهو کائن) امام حسین سلام الله علیه یا زینب علیهما السلام فرمود ایخاهر هرچه حکم قضا بر آن رفته است ناچار صورت بخواهد بست وچون امام حسین علیه السلام را در منزل رهیمه با حر ریا حی ملاقات افتاد وامام علیه السلام بخذلان آنجماعت نفرین کرد سکینه میفرماید اینوقت مراجعت کردم وآب جشم برچهره ام روان بود عمه ام ام کلثوم مرا بایحال بدید فرمود ایدختر تورا چه افتاده صورت حال را باز کفتم فریاد برداشت (واجداه واعلیاه واحسناه واحسیناه واقلة ناصراه این الخلاص من الاعداء لیتهم یقنعون فی العدا ترکت جوار جدك وسلکت بنا بعد المدا فعلا منها الوجیب و کثر منها حولها النجیب) این کلمات را بندبه واستغاثه بکذاشت واز قلت ناصر وعدم مخلص از دشمنان ناله فرمود واز مهاجرت از مدینهٔ طیبه وسپردن چنان طریق و دوچار

ماندن بچنك عدوان فرياد بر آورد وبروايتى فرمود (واجداه واعلياه واحسناه وا حسيناه واقـلة ناصراه ولا ادرى كيف لنـا المخلص من ايدى الا عادى وليت الاعادى يرضون ان يقتلونا بدلا عن اخى) ندانيم بكدام سوى راه خلاص ونجات جوئيم واز دست اعادى برهيم كاش دشمنان خشنود ميشدند كه مارا بكشند واز برادرم دست بكشند امام حسين عليه السلام بانك ناله وعويل ام كلثوم را اصغا فرمود بيامد واشكش برچهره مباركش روان بود فرمود اين كريه چيست ام كلثوم سلام الله عليها عرض كرد (اخى ردنا الى حرم جدنا) اى برادر مارا بمدينه باز كردان فرمود ايخواهر بدانچه تو خواهى راهى نيست مكر ديروز منع حررا مشاهدت نكردى ام كلثوم عرض كرد پس محل ومكانت جد پدر ومادر وبرادر خودرا باايشان تذكره فرماى فرمود باانجماعت تذكره كردم وايشانرا پند ونصيحت بكذاشتم ايشان كوش بسخن من نياوردند وآنعلامت كه بر ايشان را ندم مراعات نكردند وجز قتل من بر ايشان راهي نيست وشما بناچار ببايست كشتهٔ مرا بر خاك نظاره كنيد لكن وصيت ميكنم شمارا بپر هيز كارى وصبورى بر اين بليت وشكيب بر اين رزيت وبر انجمله جـد شما خبر داد هر كز خلاف پـذيرد وچون روز پنجشنبه دويم محرم الحرام فرا رسيد و مام عليـه السلام بكربلا ـارد شد ـين هنكام جلوس كرده سلاح خود را همى اصلاح ـر ـود واين شعر را تـ ـ ـ ـ ـود

يا دهر اف لك من خليل * كم لك با لاشراق والا صيل
من صاحب وطالب قتيل * والدهر لا يقنع با لبديل
وكل حي سالك سبيلي * ما اقرب الوعد من الرحيل
وانما الامر الى الجليل * سبحان ربي ماله مثيل

معلوم باد اين اشعار را باختلاف مرقوم داشته اند ومحل قرائتش را نيز مختلف نكار

داده اند در ناسخ التواریخ بهمین صورت که مرقوم شد مسطور است ومینویسد علي بن الحسين زين العابدين عليهما السلام میفرماید حسين صلوات الله عليه این ابیات را بکرّات انشاد فرمود ومن از بر کردم و کریه در کلو کاهم کره کشت وبر آن صبر نمودم واظهار جزع نفرمودم لکن عمه ام زینب چون این کلمات بشنید خود داری نتوانست کرد اشك از دیده ببارید واظهار جزع وفزع نمود وبیخودانه بحضرت برادر شتافت (وقالت یا اخی وقرة عینی لیت الموت اعد مني الحيوة یاخلیفة الماضين وجمال الباقين) عرض کردای برادر من ایروشني چشم من ایودیعهٔ خلفاي پیشین ای طلیعهٔ جمال واپسین کاش مرك مرانا بود ساختي واین زندکاني را از من بپر داختي اما در کتاب اعلام الوري مسطور است که علي بن الحسين عليهما السلام فومود در شب عاشورا نشسته بودم وعمه ام زینب مرا پرستاري همي کرد ناکاه پدرم بخیمهٔ که خاص از بهر آنحضرت برافراشته بود برفت وفلان غلام ابو ذر غفاری نزد او بود وباصلاح سیف خویش اشتغال داشت وپدرم همي فرمود یا دهراف لك من خليل الى آخر ها واین اشعار را دوکرت یا سه کرت اعادت فرمود تا من بفهم کرفتم واراده اش را بدانستم کریه مرا فرو کرفت لکن بازش کردانیدم وبسکوت پر داختم وبدانستم بلا نازل است واما عمه ام نیز بشنید آنچه من بشنیدم وچون زن بود وزنان رقیق القلب هستند وشان ایشان رقت وجزع است خود داري نتوانست چندانکه از جاي بر جست وجامه کشان برفت و حاسرة یعني مدبون پرده بدو پیوست (فقالت واثکلاه لیت الموت احد مني الحيوة اليوم ماتت امي فاطمة الزهراء وابي علي واخي الحسن یا خليفة الماضين وثمال الباقين) پس کفت وای بر اینمصیبت جانسوز ورزیت غم اندوز ومرك بخبر واندوه دل سپر کاش مرك بتاختي وزندکاني مرا نا بود ساختي همانا امروز مادرم فاطمهٔ زهراء وپدرم علي

(مرتضي)

مرتضي و برادرم حسين مجتبي بمردند اي جاي نشين كذشتكان و پناه باز ماند كان ابن اثير در تاريخ خود كويد چون عمر بن سعد بعد از عصر روز نهم مرد مانرا برنشاند واينوقت امام حسين عليه السلام در پيش روى سراپرده خود محتبساً بسيفه نشسته ناكاه سر بزانوى مبارك نهاده وخواب كونه اورا در ربود وخواهرش زينب سلام الله عليها صيحهٔ مردمانرا بشنيد بآنحضرت نزديك شد واز خواب بيدارش كرد آنحضرت سر مبارك بلند كرد وفرمود رسول خداي صلى الله عليه وآله را در خواب ديدم فرمود (انك تروح الينا) زينب بر صورت خود لطمه بزد وفرمود ياويلتاه امام عليه السلام فرمود (ليس لك الويل يا اخية اسكتي رحمك الله) براي تو ويل نشايد ساكت باش ايخواهرك من خدايت رحمت كند وابن اثير نيز كويد چون در شب عاشورا حضرت سيد الشهداء سلام الله عليه از مكالمات با اصحاب سعادت نصاب بپرداخت در آنشب زينب خواهر آنحضرت همى بشنيد كه آن حضرت در خيمهٔ كه مخصوص بآنحضرت بود اين اشعار (يا دهر اف لك من خليل الخ) تذكره همى فرمود وحوي مولاي ابى ذر غفاري در خدمت امام عليه السلام بود وشمشير خود را اصلاح مينمود همانا چنانكه دركتاب احوال حضرت سجاد عليه السلام مسطور داشتيم بعضي غلام ابى ذر را جون بفتح جيم وسكون واو وبعد از واو نون نوشته اند واو بندهٔ سياه بود وابو علي در كتاب منتهى المقال فى علم الرجال ميكويد چون مولاي ابي نصر است واز شهداي كربلا بوده است وابن اثير چنانكه مسطور كرديد حوى باحاي حطى و واو و ياى تحتاني مولاي ابي ذر نوشته است تواند بود آن كسى كه ايـنداستان بدو منتهى ومنسوبست همان حوى مولاي ابى ذر باشد وآنكه در صحراى كربلا شهيد شده مولاى ابى نصر بود و سواي حوي مولاي ابي ذر باشد كه او نيز مقتول كرديده است چه موافق پارهٔ

روایات آنحضرترا چند تن غلام بوده است وچند تن غلام در واقعه طف شهید
شده اند والله اعلم مع الحکایه برشته خبر باز شویم ونتیجهٔ مسطورات کتب معتبره
را باز نمائیم چون حضرت زینب اینکلمات بگذاشت امام علیه السلام بدو راه
سپرده وبدو در نگریست وفرمود (یا اخیة لا یذهبن حلمك الشیطان) وبقولي فرمود
(یا اختنا لا یذهبن بحلمك الشیطان) ایخواهر بنکر تا شیطان حلم تورا نرباید (قالت
بابی انت وامي استقتلت نفسی لنفسك الفداء) عرض کرد فداي تو باد پدر ومادرم
آیا خود را در شمار کشتکان می پنداری جان من فدای جان تو باد اینوقت
آنحضرت را اندوه باز آمد وهردو چشم مبارکش را اشك در ربود وفرمود
(لو ترك القطا لنام) اکر مرغ قطارا بحال خویش آسوده بکذارند آسوده بخسبد
حضرت زینب خاتون چون این سخن بشنید بر چهرهٔ مبارکش لطمه بزد (وقالت
واویلتاه افتغتضبك نفسك اغتضابا فذلك اقرح لقلبي واشد علي نفسی) و بروایتي
فرمود (افتغصب نفسك اغتصابا) عرض کرد واي بر این روز غم فزاي و روز
محنت آثار آیا جان مقدس وروان مطهر تو بظلم وستم مغصوب میشود همانا
اینحالت پریش بیشتر قلب مرا ریش مینماید وبرجان من سخت ترو شدید تر میکردد
آنکاه از کمال افسوس واندوه دیکر باره لطمه بر صورت بزد و کریبان چاك کرد
وبیهوش بیفتاد امام حسین علیه السلام بدو برخاست وبر چهره مبارکش آب
بیفشاند (وقال لها یا اختنا اتقی الله وتعزي بعزاء الله واعلمي ان اهل الارض یموتون
واهل السماء لا یبقون وان کل شئ هالك الا وجهه) وبروایتی (الا وجه الله ابی
خیر مني واخي خیر مني ولی ولهم ولکل مسلم برسول الله اسوة فعزا ها بهذا ونحوه
وقال لها یا اختاه انی اقسمت علیك فابری قسمي لا تشقي علی جیبا ولا تخمشني علي وجها
ولا تدعي علي بالویل والثبور ان هلکت) وبقولي (اذا انا هلکت) فرمود ایخواهر از نا
(شکیبائی)

شکیبائي از خدای بپرهیز ودر ورود بلیات ووفود مصیبات بکلمهٔ انالله وانالیه راجعون که وظیفهٔ صابران واندوهمندان وتسلي یزدان است تسلي کیر ونیك دانسته باش که مردم زمین دستخوش مرك تن او بار شوند واهل آسمانرا نشان وآثار نماند جز ذات پروردکار ذوالجلال تمامت اشیا پایکوب زوال وفنا آیند همانا پدرم از من بهتر بود ومادرم وبرادرم از من بهتر بودند ومر او ایشان را وهر مسلمانی را برسول خدای تاسی وپیروی باید بود وبروایتی فرمود (وان کل شئ هالك الا وجه الله تعالی الذی خلق الخلق بقدرته ویبعث الخلق ویعودون وهو فرد وحده) وبقولی فرمود (کل شئ هالك الا وجهه له الحکم والیه ترجعون فاین ابی وجدي اللذان هما خیر مني ولي بهما وبکل مسلم اسوة حسنة) واز اینکلام معلوم فرمود که آنکه خالق خلق است ناچار واجب‌الوجود است واوزندهٔ پاینده وتمامت آفرینش را نمابنده واین آفرید کان پس از مردن دیکر باره به پیشکاه عدل و حسابش شتابنده اند حکومت از وورجعت بدوست ونیز در اینکلام که نسبت مرك را باهل زمین میدهد واهل آسمانرا بعدم بقا منسوب میدارد لطیفهٔ شریفه ایست چه معنی وبقا در اینکتاب مذکور است چون بنکرند بدانند که مرك مخصوص بعالم عنصر وامزجه ایست که مرکب از اخلاط است ودر عالم ملکوت ایند وحال نیست پس ایشانرا بعدم بقا نسبت میدهد مع الحکایه میفرماید امام علیه السلام خواهر خویش باینکلمات وامثال آن تعزیت ودلداري فرمود وکفت ایخواهر من سوکند میدهم ترا وتو سوکند مرا براستی مقرون بدار ودیکرکون مکر دان یعنی هرچه کویم جزآن مکن ودر مرك من کریبان چاك مساز وچهره مخراش وناله بواي وثبور بلند مکر دان امام زین العابدین علیه السلام میفرماید آنکاه آنمظلومه را بخیمه باز آورد وبنزد من بنشاند ودر بعضي از کتب مسطور

است كه چون حضرت سيدالشهداء عليه السلام خواهرش را بآنكامات نصيحت وتعزيت فرمود آب در چشم مبارك بكردانيد وبدين مثل عرب (لو ترك القطا لنام) تمثل جست اكر صياد از صيد مرغ قطا دست باز داشتي در آشيانهٔ خود بآسايش بخفتي آنكاه فرمود (يا اختا بحقي عليك اذا انا قتلت فلا تشقي علي جيبا ولا تخمشي علي وجهاً) وآنحضرترا بخيمه خويش مراجعت داد واهل بيت همكان بتمام جزع وفزع ميزيستند وبهاي هاي ميكريستند وزينب عليه السلام بيهشانه در افتاده از هوش بيكانه كشت حسين عليه السلام بشتافت وارا بكرفت وآب برچهرهٔ مباركش بزد بخويش آمد پس اورا لختي تعزيت وتسليت فرموده وبصبر وسكون امر نمود اما در امالى صدوق عليه الرحمة وبعضى كتب ديكر اسم زينب مذكور نيست همان قدر امام زين العابدين عليه السلام ميفرمايد چون اصحاب آنحضرت در پاسخ آنحضرت آنكامات بكذاشتند وايشانرا دعاي خير فرمود فرمانداد تا حفرهٔ كوچك در پير امن لشكر خود بمانند خندق بكنندند وهم بفرمود از چوب وهيزم انباشته ساختند آنكاه فرزندش على سلام الله عليهما را بفرمود تاباسى سوار وبيست تن پياده براى آوردن آب روانه شدند ودرين هنكام ايشان سخت مضطرب و ترسان بودند وامام عليه السلام اين شعر مذكور فرمود (يا دهر اف لك من خليل) الى آخره و در منتخب مسطور ميباشد كه پس از آن امام حسين عليه السلام از اسب خود فرود شد وبعد ازان باصلاح شمشيرخويش جلوس فرمود وهمى فرمود يا دهر اف لك الى آخره واين اشعار مذكوره را باندك اختلافى مذكور داشته و ميكويد آنحضرت اين اشعار را همچنان مكرر ميكرد تاخواهرش زينب سلام الله عليها بشنيد واز جاى برجست ودامنكشان بيامد تا بآنحضرت رسيد (وقالت يا اخي وقرة عيني ليت الموت اعد مني الحيوة يا خايفة الماضين وثمال الباقين هذا كلام

(من)

من ايقن بالموت واثكلاه اليوم مات جدي المصطفى وابى علي المرتضى وامي فاطمة الزهرآء واخي الحسن الرضا) وبقولي فرمود (هذا كلام من ايقن بالقتل) فرمود آري ايخواهر زينب كفت (واثكلاه هذا الحسين ينعى الى نفسه) واي بر اين مصيبت اينك حسين است كه از مرك خود خبر ميدهد وبكريست وديكر زنان بكريستند وبرچهرها بزدند وكريبانها بدريدند وام كلثوم همي ندابركشيد (وامحمداه واعلياه وا اخى وا امى وا حسيناه وا ضيعتاه بعدك يا اباعبد الله) ودر تذكره سبط ابن جوزى مسطور است كه چون امام حسين عليه السلام بدانست كه آنجماعت باوى مقاتلت ميورزند با اصحاب واهل خويش فرمود منصرف و ازوى متفرق شوند ايشان بكريستند و كفتند (قبح الله العيش بعدك) وخواهرش زينب بنت على عليه السلام بشنيد وآنكلمات مذكور درميان رفت وقبول تسلي نميفرمود آنكاه امام حسين عليه السلام از نام آنزمين بپرسيد عرض كردند كربلاست الى آخرالخبر ودر ملهوف ميكويد چون ام كلثوم اينكلمات بكذاشت امام عليه السلام فرمود (يا اختاه تعزى بعزآء الله فان سكان السموات يفنون واهل الارض كلهم يموتون وجميع البرية يهلكون) آنكاه فرمود (يا اختنا يا ام كلثوم وانت يا زينب و انت يا فاطمة وانت يا رباب انظرن اذا انا قتلت فلا تشققن علي جيبا ولا تخمش على وجها ولا تقلن هجرا) ودر اسرارالشهاده از منتخب مذكور ميدارد كه آنحضرت با زينب عليهما السلام فرمود (يا اختاه لايدك من بحلمك الشيطان تعزى بعزاء الله فان أهل الارض والسماء يموتون و كل شئ هالك الا وجهه) الى آخره حضرت زينب عرض كرد اي برادر من كشته شوى ومن بتوبه نظاره باشم از اينكلام اندوه آنحضرت زياد شد واشك ديدار مباركش پديدارآمد زينب عرض كرد اي برادر مارا بحرم جد خود باز كردان فرمود (لو ترك القطا لغفا ونام فالت والله يا اخي لا

فرحت بعدك ابداً) زینب عرض کرد اي برادر سوکند باخدای بعد از تو هرکز فرحناك نشوم امام علیه السلام در پاسخ خواهر آنسو کند وکلمات مذکوره را براند آنکاه اورا حمل کرده تابخیمه اش درآورد دیکر در اسرارالشهاده از ملهوف ونیز در بعضي کتب مذکور است که در آنهنکام که در روز نهم محرم شمر ملعون ولشکریان سلاح جنك بپوشیدند وصداي مرد ومرکب واسلحه برخاست و کوشزد اهل بیت کشت وامام حسین علیه السلام که در آنحال برباب سراپرده نشسته بود واصلاح تیغ وسنان میفرمود نا کاه خوابی بچشمش درآمد پس از آن بیدار شد وفرمود ایخواهر در اینساعت جدم محمد وپدرم علي ومادرم فاطمه وبرادرم حسن صلوات الله علیهم را بدیدم وایشان میکفتند ای حسین همانا بزودی نزد ماميآئي ودر بعضي روایا تست که فرمودند فردا نزد ماميآ ئی پس زینب سلام الله علیها برچهرهٔ مبارك لطمه بزد وصیحه بر کشید امام حسین علیه السلام فرمود (مهلالا تشمتي القوم بنا) آرام وآهسته باش وابنجماعت را برما بملامت مدار بروایتي رسول خداي فرمود (انك تروح الینا) چون زینب اینکلمات بشنید بادست شریف چهرهٔ مبارکرا آسیب همي زد وبویل ووای فریاد برداشت امام علیه السلام فرمود ایخواهر تورا نزیبد که بانك بویل ووای برآوري ایخواهر خاموشي جوي خدایت رحمت کند وصد انباله برمیار که مورث شماتت اینقوم کردد وچون امام علیه السلام بعد از مکالمات با آنکروه شقاوت پژوه بسرا پردهٔ شریف روان شدند زینب علیها السلام میفرماید چون نکریستم که آنحضرت بسراپرده باز میشود بخیمهٔ خویش برفتم ونشستم باشد که نداند من بیرون خیمه به نظاره بودم چون بمیان سراپرده آمد فرمود کجاست زینب عرض کردم لبیك یااخي آنکاه ام کلثوم مرا طلب فرمود بعد از آن فرمود رقیه وصفیه وسکینه وفاطمه را بخوانید چون بجمله

حاضر شدند عرض کردند یا اباعبد الله مگر حاجتي است فرمود حاجت من آنست که وصیت میکنم شمارا هنکامیکه من کشته میشوم کریبان بر من پاره مکنید وچهره را لطمه مزنید وصورت مخراشید وبقیه مکالمات چنان است که ازین پیش مذکور کشت تا آنجا که فرمود اکر مرغ قطار اشبانکاه دست باز داشتند در آشیان خود آسوده بخفتي وایمثل ازین پیش در کتاب احوال حضرت سید سجاد در ذیل وقایع عاشورا مذکور شد وحکایت آن نیز مسطور ومشروح افتاد با عادت حاجت نیست

﴿ بیان پارهٔ حالات آنمظلومه در شهادت شهداء وایام مصائب کربلا ﴾

چنانکه در ناسخ التواریخ وپاره کتب اخبار مأثور است چون حضرت علي اکبر بعز شهادت پیوست امام حسین علیه السلام فرزند شهید خود را سلام الله علیهما بر داشت وبر در سرا پرده آورده فریاد وصیحه یا ثمرة فؤآداه ویا قرة عیناه از اهل بیت برخاست حمید بن مسلم کوید زنیرا دیدم که از شدت اضطرار واضطراب از میان پردکیان بي پرده بیرون دوید وخویش را بر زبر علي اکبر افکند فریاد برداشت وسخت بنالید کفتم کیست کفتند زینب دختر امیرالمؤمنین است اینوقت امام علیه السلام دست اورا بر کرفت وبخیمه باز کردانید وفرمود کریه شما بعد ازین خواهد بود در اسرار الشهاده از ابو مخنف از عمارة بن را قد مرقوم است که نکران بودم که زني از سراپردهٔ حسین علیه السلام بیرون شد که کفتي ماه شب چهارده بتافته است وهمي فریاد بر کشیدي (واولداه وامهجة قلباه یا لیتني کنت قبل هذا الیوم عمیاء او کنت وسدت تحت اطباق الثرى) واي بر این اندوه وغم وبر این فرزند دلبند خونین کفن کاش پیش از امروز کور میبودم یا در تنکناي کور وزیر خروار هاى خاك وکل نهفته وتکمه کرده بودم وبروایتي از

خیمهٔ حسین علیه السلام زني بیرون‌شد که از دیدارش آفتاب تیره کشت وبدون
شعور همي فریاد برآورد واحبیباه وا ابن اخاه تا بعلی اکبر رسید وخود را برنعش
او بیفکند پس حسین علیه السلام بیامد وباعباي خویش چهره اش را پوشیده
بداشت وبخیمه اش باز آورد از مردي کوفي پرسیدم این زن کیست آیامي شناسي
اورا کفت آري زینب خواهر حسین علیه السلام است ونیز در اسرار الشهاده
از ملهوف ودرکتاب مهیج الاحزان مسطور است که چون حسین بن علي بن ابي
طالب علیهم السلام مصارع جوانان ومحبان خویش را نکران شد یکباره عزیمت
بر آن نهاد که بنفس مبارك بمیدان کارزار تبازد پس ندا برکشید وکلماتي چند بر
زبان مبارك براند که صداي زنان بعویل وناله بلند کشت پس بدر خیمه بیامد و
بازینب فرمود کودك شیرخوار مرا بمن بیاور تا باوي وداع کنم زینب آنطفل را
بیاورد وبروایتي زینب خاتون در خدمت برادر شد وآنطفل را بیاورد وعرض
کرد اي برادر این کودك تست که سه روز است آب نخورده شربتي از آب از
این کروه از بهرش طلب فرماي وبروایت اول امام علیه السلام آنطفل را کرفت
تا اورا ببوسد حرملهٔ ملعون تیري بسویش پرتاب کرد چنانکه بکلوي شریفش
بنشست وآنطفل را شهید نمود امام علیه السلام با خواهرش زینب فرمود بکیر
ویرا آنکاه هر دو کف مبارك در زیر کلویش بداشت وچون از خون مملو میشد
آنخون را بآسمان افشان میداشت الی آخر الخبر وبروایت ثاني امام علیه السلام
طفلرا بکرفت وبمیان میدان بیامد تا بپسر سعد رسید وفرمود ایقوم کشتید شیعیان
مرا واهل بیت مرا وعهد وبیعت مرا شکستید دست از من بدارید تا بحرم جد
خود باز کردم یا شربت آبي بمن دهید کسي بامن نمانده مکر زنان واطفالي که نیزه
وشمشیري بکار نیاورند واي برشما این طفل شیر خواره را شربتي از آب دهید

(نمي)

نمي بينيد چكونه از شدت عطش برخود مي پيچد واورا كناهي نيست وآنحضرت در اينكلمات بود كه ناكاه حرملهٔ ملعون تيري بسوي امام عليه السلام پران كرد آن تير بركلوي مبارك آنطفل بيامد وكلويش را در هم شكافت وآنحضرت باز شد وآن طفل را بام كلثوم باز داد وبروايت ابي مخنف چون علي بن الحسين شهيد شد سيد الشهداء روي بام كلثوم آورد وفرمود ايخواهر وصيت ميكنم تورا بپسر اصغر خودم چه او طفلي صغير ششماهه و بقولي هشت ماهه بود الى آخر الخبر و وبا اينخبر معلوم ميشود كه مكالمات آنحضرت در صدر و ذيل اينخبر باجناب ام كلثوم بوده است واكر درجائي زينب نوشته اند وبعد از آن بنام ام كلثوم اشارت كرده اند از آنست كه ازين نام و كنيت يكتن را مقصود داشته اند در كتاب نورالعين مسطور است كه ام كلثوم آنطفل را بر سينه كرفت وبكريست وديكران بكريستند حتى فريشتكان آسمان آنكاه ام كلثوم بخواندن اين ابيات پرداخت

يا لهف قلبي على الصغير الظامی * فطمته السهام قبل الفطام

غر غروه بدمعه وهو طفل * يا لهف قلبي عليه فی كل عام

احرقوا قلب والديه عليه * ورموه بذلة وانتقام

فالله يحكم بيننا وبينهم * لدى الحشر عند فصل الخصام

حميد بن مسلم كويد در لشكر ابن زياد عليه اللعنه بودم وبدانكودك كه بر سر دست حسينش بقتل رسانيدند نظر همي كردم ناكاه زني از خيمه بيرون تاخت چنانكه آفتاب از ديدارش تيره وخيره ماندي وجامه كشان بيامدي كاهي بيفتادي وكاهي برپاي ايستادي وهمي ندا بر كشيدي واولداه واقتيلاه وامهجة قلباه وازين ناله وشور بني اميه بكريستند تا زمانيكه آنزن بآنطفل ذبيح رسيد وخودرا بروي افكند و مدتي ناله وندبه نمود واز دنبالش دختر ها چون كوهر هاي پراكنده بيرون

شـدند وحسین علیـه السلام در آنحال آنمردم را موعظت میکرد وچون اینحال مشاهدت فرمود بسوي آنزن بیامد واورا بپوشید ومستور بداشت وملاطفت همي فرمود تا بخیمه اش باز کردانیـد من با آنجماعت که حاضر بودند کفتم این زن کیست کفتند ام کلثوم است وآندختر ها فاطمهٔ صغري وسکینه ورقیه وزینب هستند از ینحال پرملال شدم چندان بکریستم که همي خواستم از خویش بشوم و روایتي که از شعي مرویست چون حسین علیه السلام آنطفل را نزد زنان بیاورد هنکامیکه بخون مخضب بود وامام علیه السلام میکریست چون زنان صداي کریه آنحضرترا بشنیدند بخدمتش بشتافتند وآنطفلرا مرده برسینهٔ مبارکش بدیدند و فریاد وناله وزاري برآوردند وام کلثوم طفل را بکرفت وبسینه خود بچسپانید وکلو برکلویش بکذاشت واشك دیده اش بروي بریخت آنکاه صدا بر کشید (وامحمداه واعلیاه ماذا لقینا بعدكما من الاعداء والهفاه علي طفل خضب بدمائه وا اسفاه علي رضیع قطم بسهام الاعداء واحسرتاه علي قریحة الجفن والاحشاء) و بروایت طبرسی این طفل را عـبد الله نام بود ودر ذیل روایت مفید مسطور است که چون آن طفل شهید شد امام علیه السلام روي بآسمان کرد وکفت خداوندا کواه باش بر اینقوم که کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو را قم حروف کوید چنان مینماید که در اینخبر پارهٔ مطالب که راجع بحضرت علي اکبر است مخلوط شـده باشـد چنانکه چون بینند کان بهر دو بنکرند معلوم فرمایند ونیز معلوم شـد که ام کلثوم همان زینب کبری است واین زینب دختر امام حسین علیه السلام است چنانکه در کتب معتبره نیز اشارت رفـته است که آنحضرترا دختري بود زینب نام واکر زینب و ام کلثوم هر دو دختر فاطمه علیها السلام حاضر بودند از چه از نام هر دو مذکور نداشته اند وزینب را در جملهٔ دختر های کوچك مسطور نموده اند والله اعلم در

(بحرالمصایب)

بحر المصائب از كتاب مفتاح البكاء و كتاب دمعة الساكبه ومصا يب المعصو مين مسطور است كه چون حضرت سيد الشهداء بخيمهٔ زين العابدين عليه السلام بيامد وآن بيمار را بر نطعي ازاديم افتاده وعمه اش زينب خاتون را به پرستاريش بديد علي بن الحسين چون پدرش را ديد خواست بر خيزد قدرت نيافت باعمه اش فرمود مرا بر سينه خود بدار هما نا پسر رسول خداى فرا ميرسد پس زينب از پس پشت آنحضرت بنشست واورا بر سينهٔ خود تكيه داد جناب سيدالشهداء صلوات الله عليه از رنجوري پسرش پرسش هميكرد وامام زين العابدين حمد خداي ميكذاشت آنكاه عرض كرد اي پدر امروز بااينكروه منافق ملعون چـه بپاي بردى فرمود اي فرزند (قدا ستحوذ عليهم الشيطان فانسيهم دكر الله الملك المنـان) شيطان بر اينجماعت چنك در افكنده وياد خدايرا فراموش كردند وآتش حرب درميان ما و ايشان افروخته شد چندانكه زمين از خون ما و ايشان رنكين شـد علي بن الحسين عرض كرد اي پدر كجاست عمم عباس چون اين سؤآل كرد كريه در كلوى زينب خاتون كره كشت وهمي در چهرهٔ مبارك برادرش نظر ميكرد تا چه پاسخ فرمايد چه از بيم اينكه مرض آنحضرت شديد كردد از شهادت عمش عباس اوراخبر نداده بودند پس حضرت سيد الشهدا اروحنا و مهجنا له الفدا فرمود ايفرزند عمت رادر كنار نهر فرات شهيد كردند علي بن الحسين سلام الله عليهما چنـان بكريست كه بيهوش بيفتاد چون بخود پيوست از ديكر عموها همي بپرسيد وآنحضرت فرمود كشته شـد از برادرش علي وپارهٔ ديكر بپرسيد امام عليـه السلام فرمود اى پسر دانسته باش كه درين خيمها جز من وتو مردى زنده نيست واما اينجماعت كه تو از ايشان پرسش ميكيرى بجمله بر روى خاك بيفتاده اند امام زين العابدين بسيار بكريست وباعمه اش زينب فرمود ايعمه شمشيرى وعصائي بمن بده پدرش فرمود

بايشها چكني عرض كرد بوعصا تكيه كنم وباشمشير در پيش روی فرزند رسول
خدای جنك نمايم چه بعد از وی خيری در زندكی نيست امام عليه السلام آنحضرترا
منع كرد و اورا در بغل كرفت وفرمود ايفرزند تو از ذريه من اطيب هستي و
افضل عترت من باشي وخليفهٔ من بر اين عيال واطفالی چه ايشان همه غريب وتنها
وبي يار هستند وبدرد ذلت ويتيمي وشماتت دشمنان ونوائب زمان دو چارند هر
وقت بيرون خواهند شوند ايشانرا ساكت وساكن دار وچون پريشان كردند
مانوس فرمای وباسخن نرم خاطر های ايشانرا تسلي ده چه از مردان ايشان كسي
كه ايشان بدو انس كيرند غير از تو باقی نيست وهيچكس را ندارند كه غم واندوه
خويش را بدو بنمايند مكر تو ايشانرا بكذار تا تورا ببويند وتو ايشانرا ببوی و
ايشان بر تو بكريند وتو بر ايشان كريستن كن آنكاه دست اورا بكرفت وبا علا
صوت خود صيحه بر زد ايزينب ای ام كلثوم ای سكينه اي رقيه اي فاطمه سخن
مرا بكوش كيريد وبدانيد كه اين پسر من خليفه منست بر شما واو امام مفترض
الطاعه است آنكاه فرمود ايفرزند من شيعهٔ مرا سلام برسان وبا ايشان بكوی كه
پدرم غريب بمرد بروی ندبه كنيد وشهيد بكذشت بروی كريستن كيريد وهم در
آنكتاب مسطور است كه امام عليه السلام با ايشان فرمود ايستمديدكان وغريبان
بااينهمه حال بمصيبت من مبتلا خواهيد شد وبعد از آن شمارا اسير وغارت
خواهند كرد وشهر بشهر و ديار بديار خواهند كردانيد وسر مرا باسرهای برادران
وفرزندان وخويشان ويا وران بهديه از بهر يزيد مرتد ميبرند چون جناب زينب
خاتون وام كلثوم وسكينه اين سخن بشنيدند بيتاب كرديدند وچنان بكريستند كه
سكان سماوا ترا بفرياد وناله برآوردند بالجمله مطابق ترتيب روايتي كه مسطور
ميكشت چون جناب سيد الشهداء صلوات الله عليه در آنعرصهٔ پر محنت وبلا تنها

(بماند)

بماند و آهنك مقاتلت اعدا بفرمود وامام زین العابدین علیه السلام بانك آنحضرترا
در طلب نصرت بشنید با آنحال نا توان نیزهٔ وبروایتي شمشیري بر كرفت واقتان
وخیزان جانب میدان سپرد ام كلثوم از قفایش بانك برآورد اي برادر زاده باز شو
فرمود ایعمه دست باز دار تا پیش روی پسر پیغبر جهاد كنم امام حسین فرمود اي
ام كلثوم اورا باز دار تا جهان از نسل آل محمد تهی نكردد آنكاه بانك بر داشت
یا سكینه یا فاطمه یا زینب یا ام كلثوم علیكن مني السلام معلوم باد كه درینخبر بي نظر
نشاید رفت چه موافق اخبار علمای سني وشیعي حضرت باقر سلام الله علیه
درینوقت چهار ساله بیشتر بود وبا اینحال چكونه اكر جناب سید الساجدین صلوات
الله علیه شهید میشد جهان از نسل آل محمد خالي میماند وحال اینكه پارهٔ ائمه
هدی علیهم السلام نیز در سن شش سالكی ونه سالكي امامت انتقال یافته بلكه
عیسی بن مریم علیهما السلام در كاهواره صیت نبوتش از زمین بستاره پیوست و
پاسخ چنین است كه موافق اخبار ونصوص امامت امام زین العابدین علیه السلام
بعد از پدرش سید الشهداء از مقدرات آلهي است واز آن چیز هاست كه بدارا
در آن تطرق نیست پس اكرامام زین العابدین علیه السلام درینروز مقتول میشد
آن از منه كه تقدیر خدایتعالی بامامت آن امام والا مقام اختصاص وامتیاز داشت
از آن حجت خدای خالی میماند اكرچه محمد بن علي باقر سلام الله علیهما كه بعد از
انقضای اینمدت بامامت بر میخاست درینزمان موجود بوده باشد ومعني كلام سید
الشهداء (ماكان الله لیقطع نسلي من الدنیا (همان نسل است كه حجتهای خدا
هستند در زمین خدای ونیز اكر كویند چون چنین باشد وامامت امام زین
العابدین از مقدرات فرضیهٔ آلیهه است چكونه امام حسین میفرماید اورا باز دار
تا جهان از نسل محمد خالی نماند واو چكونه كشته میشد وبر اینجمله بر افزون خود

حضرت سید الشهداء نیز پیش ازینواقعه خبر داده بود که وي کشته نمي شود در
پاسخ کوئیم ائمه علیهم السلام میفرمایند امر ما یا کلمات ماصعب ومستصعب است چه
دانیم در هر مقامي از لفظی چه معني خواهند تواند بود که اکر امام زین العابدین
علیه السلام که حجت خداوند است وباید در جهان بپاید اکر بمیدان اعدا شتابد
وکار زار بسازد واعدا را نجویش مشغول فرماید یا ببایستي بنیاد وجود آنقوم عنود
را بباد فنا دهد یاجمله ازوي کریزان کردند وآنچه مطلوب سیدالشهداء علیه السلام
است در ادراك شهادت خود واثبات حقانیت خود ودین وآئین خود وجد خود
بعمل بیاید و در حقیقت بقاي نسل و تسلسل وجود ائمـه برای همین است اکر
اینمقصود از میان برود چنانست که نسل ایشان نمانده باشد یا اینکه اکر چنین میشد
وآنروز این شهادت دست نمیـداد از آن پس مفاسد دیکر بر میخاست ومطالبی
پیش میآمد که خلاف مطلوب بود والله تعالی اعلم بالجمله امام علیه السلام خواهر شرا
زینب سلام الله علیها را فرمود جامهٔ فرسوده وکهنه براي من حاضر کن که بهائیش
نباشد تاچون کشته شوم از بدنم بیرون نیاورند وعریانم نیفکنند زینب جامهٔ حاضر
ساخت چون بربدن مبارکش تنك مي افتاد فرمود این جامهٔ اهل ذمت است ازین
وسیع تر باید بود برفتند وجامهٔ وسیع ترآوردند اطرافش را بادست مبارك پاره
ساخت تابي بها ترکردد ودر مناقب است که فرمود من کشته میشوم وجامه از تنم
بیرون میکنند پس تبا ني بیاوردند وتبان بروزن رمان سراویلي کوچك است که
همان ستر عورت کند آنحضرت از پوشش آن امتناع ورزید وفرمود این جامهٔ
اهل ذمه است آنکاه جامهٔ اوسع بیاوردند که مادون سراویل و مافوق تبان بود
وآنحضرت بپوشـید وبقول صاحب منتخب صدای زنان بکریه وناله بلند شـد
آنکاه جامهٔ بیاوردند وآنحضرت پاره کرده ودرهم شکافت ودرزیر جامهای خود

 (بپوشید)

بپوشيد وآنحضرترا سروالی تازه بود وهمچنانش درهم دريد تا كسي طمع نكنند و
از بدن مبارکش بيرون نكند پس از آن با اهل واولاد خويش وداع باز پسين
بفرمود ونيز در كتاب بحرالمصايب از كتاب ترجمة المصايب مسطور است كه امام
عليه السلام بجناب زينب خاتون فرمود كه جامهٔ بياور حضرت زينب جامهٔ يماني كه
چشم را خيره ميكرد بياورد امام عليه السلام پاره اش ساخته بپوشيد وهم روايت
كرده اند كه با ام كلثوم فرمود وبروايت منتخب امام عليه السلام با فضهٔ خادمه
فرمود برو وجامهٔ كهنه براي من بياور تا برتن كنم (ولكن لا تطلعى عليه زينب
اختي وذلك الثوب قميص بين قميصين وعلى كتفه خاتم) اما زينب خواهر مرا بر
اين امرا آگاه مساز و اينجامه پيراهني است كه بمقدار دو پيراهن شمرده آيد و
بر دوش آن مهريست و در فلانموضع و فلان لفافه است پس فضه برفت واز كمال
اضطراب ميگريست زينب خاتون سلام الله عليها با فضه فرمود اين گريستن از
چيست عرض كرد بسبب بزرگی مصيبت تو وپرسيد برادرم حسين باتوچه فرمود و
وصيت نهاد كه مرا برآن آگاه نكني فضه عرض كرد از برادرت رخصت ندارم
بگويم زينب فرمود بحق مادرم بر تو باز گوي فضه عرض كرد مرا فرمود تا
پيراهني بدينصفت بحضرتش برم چون آنحضرت صفت قميص را بشنيد صيحه
بركشيد ومغشيةً عليها بيفتاد امام حسين عليه السلام بيامد وسر خواهر را بردامن
نهاده فرمود اي اهل بيت من آيا در نزد شما قطرهٔ از آب هست بجمله عرض
كردند نيست ايسيد ما امام عليه السلام سخت بگريست چنانكه اشك ديده اش
بر ديدارش پيوست وبهوش آمد وهردو دست برآورد وبر چهرهٔ خويش لطمه
بزد وچهره را بشخود وموی ديرا كند وعرض كرد (يا اخی اين تروح واختك
غريبة بلا محرم وانيس وناصر ومغيث) اي برادر بكجا ميروي وخواهرت را

بدون محرم وانیس ویاور وداد خواه میکذاری امام علیه السلام فرمود این امریست محتوم از آن فرار نتوان کرد زینب عرض کرد (کلامك هذا اشد حرقة لقلبي لیتني لم تلدني امی ولم تربني ولم اك شیئاً وما اری هذا الیوم ﴾ سخن تو بیشتر قلب مرا میکداز دکاش مادرم مرا نمي زاد وپرورش نمیداد وزنده نبودم واینروز را نمیدیدم در خبر است که این پیراهن از پوششهاي بهشتي بود وبدن خلیل را از آتش نکاه بداشت وچشم یعقوب را روشن ساخت ونزد انبیاء عظام بود تا بخاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله پیوست وبعد از پیغمبر نزد فاطمه بود وچون سه روز از مدت عمر شریفش بجاي ماند آن پیراهن را بزینب خاتون بداد و فرمود ایدختر این ودیعه ایست نزد تو از بهر حسین قرة العین من هر وقت از تو طلب کند پس دانسته باش که از آن پس افزون از یکساعت میهمان تو نیست بعد از آن ساعت بسخت ترین حال بدست فرزندان زنا تنها وتشنه بدون غسل و کفن شهید میشود ازین بود که چون جناب زینب خاتون بشنید که برادرش آن قمیص را طلبید وصیت مادرش را بخاطر آورده بیهوش کردید ودر پاره مقاتل مذکور است که زینب بنت علي علیهما السلام ندا برآورد وفرمود (ویلك یا ابن سعد تجمع احستادك علی قتل ابي عبد الله الحسین وهو بقیة النبوة وعترة الرسالة و خیر شباب اهل الجنة) ودر مقتل ابي مخنف مسطور است که چون طفل سید الشهداء شهید شد امام علیه السلام در آنحال که خونش بر سینهٔ آنحضرت روان بود بیاورد وبر ام کلثوم افکند ام کلثوم اورا بخیمه آورد وآنحضرت بروی همي بکریست وبعد از کلماتي چند ندا برآورد (یا ام کلثوم ویا زینب ویا سکینة ویا رقیة ویا عاتکة ویا صفیة علیکن مني السلام) معلوم باد چنانکه در کتاب بحر المصایب وسرور المؤمنین مسطور است عاتکه عمهٔ حضرت سید الشهداء سلام علیه است

(ودرینوقت)

ودرینوقت نه چشمش دیدی ونه گوشش شنیدی وحکایتی از وی مرقوم داشته اند که در اینجا نه مقام اشارت بآنست آنگاه باز نمود که ازین پس این جمعیت بپرا کنند کی مبدل شود ام کلثوم صیحه بر کشید (وقالت یا اخی قد استسلمت للموت) عرض کرد ای برادر آیا تن بمرگ دادی فرمود ایخواهر چگونه تسلیم نکند کسی که اورا ناصری ومعینی نیست عرض کرد ای برادر مارا بحرم جد ما باز گردان امام حسین علیه السلام سخت بگریست وباین اسعادهٔ تمثل جست (لقد کان القطاع بارض نجد الی آخرها) ایخواهر هیهات هیهات اگر قطارا بحال خود گذارند آسوده میخوابد اینوقت سکینه صدای گریه وناله بلند ساخت الی آخر الخبر ودر منتخب اینمکالماترا نسبت بحضرت سکینه داده است وهم گوید چون آنحضرت غرق جامهٔ آهن گشت وبر مرکب خویش راست بنشست پس از آن روی با ام کلثوم آورد وفرمود (اوصیك یا اخیة بنفسك خیرا فانی بارز الی هؤلاء القوم) آنگاه سکینه فریاد کنان روی آورد الی آخر الخبر بالجمله چون آنحضرت بمیدان برفت وچندی جهاد فرمود اهل بیت را وداع کرده وفرمود یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه واز آن پس که دیگر باره جهاد ورزید واز کثرت زخم آثار ضعف در بدن مبارکش نمودار شد واز اسب بگشت زینب که نگران حربگاه بود چون این بدید از خیمه بیرون دوید وفریاد برداشت (وآخاه واسیداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال قد کدکت علی السهل) کاش آسمانها خراب شود بر روی زمین در افتد کاش کوهسارها پاره پاره شود بر روی بیابانها آنگاه روی باابن سعد نمود وفرمود (یا عمر بن سعد ایقتل ابو عبد الله وانت تنظر الیه) ای پسر سعد ابو عبد الله را میکشند وتو بدو بنظاره باشی ابن سعد آب در چشم بگردانید وپاسخ نداد وبروایت ابن اثیر آنملعون چندان بگریست که آب چشمش

بر موي محسش روان شد وبروايت مفيد آنشتي جواب نداد وديكر باره حضرت زينب فرياد بركشيد آيا درميان شما مسلمي نيست همكي لال شده ازهيچيك جوابي نرسيد در بحر المصائب مسطور است كه چون حضرت سيد الشهداء عليه السلام شهيد كرديد جناب زينب خاتون بر بالين حضرت سجاد آمده عرض كرد يا علي نميدانم چه حادثهٔ وسانحهٔ روي داده كه از زمين وآسمان صداى واحسيناه وناله وا غريباه بلند است وهم بروايت آنكتاب چون بانك جبرئيل بشهادت آنحضرت برخاست جناب زينب سلام الله عليها از خيمه بيرون دويد چون آثار ظلمت وكرد وغبار را نكران شـد وبرادرش را نديد در خدمت سيد سجاد شد وعرض كرد اى برادر زاده ببين چه واقع شده وخبر چيست فرمود ايعمه دامان خيمه را برزن چون بصفحه ميدان نكران شد اظهار سوكوارى كرده فرمود اى عمه همانا پدرم بمرد وجود وكرم بمرداى عمه برويد وكمرهاى اطفال را استوار ببنديد آمادهٔ اسيرى كرديد كه پدرم شهيد شـد ودر هرحال صبر وشكيبائي را پيشهٔ خود سازيد و صيتهاى پدرم را فراموش نكنيد ونيز در آنكتاب از نجاة الخافقين مسطور است كه در آنحال كه زينب صيحه بر ميكشيد وكاهي بر كرد خيام برمي آمد ناكاه صداى غريبي بشنيد از خيمه بيرون دويد وكسير نكران كشت كه در پيرامون نعش سيد الشهداء سلام الله عليه خاك همي بر سر كنند حكايت را در حضرت سيد سجاد عليه السلام بعرض رسانيـد فرمود ايعمه دامان خيمه را بر چين نا بنكرم چون دامان خيمه را بلند كرد فرمود اي عمه اورا شناختي فرمود خدا ورسول وائمه بهتر دانند فرمود وى جبرئيل امين است كه كاهواره حسين جنبانيدى همان جون بر شهادت پدرم مطلع كرديد باى عرش رفته عرص كرد ايخالق جليل وپرور دكار جبرئيل چون فرزند خيرالبشر بعهد تو وفا كرده مقتول قوم كافر كرديد آرزويم چنان است

که رخصت فرمائي تا بزيارتش بروم پس مرخص شده با جمع کثيري از فرشتگان وارد زمين کربلا شده بر دور نعش مبارکش بسو کواري حلقه بر کشيدند وبعد از ناله وافغان بروضهٔ رضوان باز شدند ودر پارهٔ اخبار وارد است که چون مالك بن يسر بر آنحضرت ضربتي فرود آورد وبرنس مبارکش را از خون مملو ساخت امام عليه السلام برنس را از سر بيفکند وبخيمه در آمد وپارچه بخواست و جراحتش را بر بست وبروايتي در اينحال ندا بر آورد وفرمود (يا زينب ويا ام کلثوم ويا سکينة ويا رقية يا فاطمة عليکن مني السلام) زينب سلام الله عليها با آن حضرت روي آورد (فقالت يا اخي ايقنت با القتل) عرض کرد اي برادر يقين بقتل فرمودي فرمود چگونه يقين نکنم با اينکه مرا معين ونصيري نيست عرض کرد اي برادر مارا بحرم جد خود باز کردان فرمود (هيهات لو ترکت ما القيت نفسي فى المهلكة وكانى بكم غير بعيد كالبعيد يسوقونكم امام الركاب ويسومونكم سوء العذاب) اکر مرا بخود ميکذاشتند خويش را بمهلکه نمي افکندم وکويا مينکرم که شما را بزودي مانند بندکان در جلو رکاب ميرانند وبسختي عذاب دوچار مينمايند چون زينب اين سخن بشنيد بکريست واشك ديدکانش روان کشت وندا بر آورد (واوحدتاه واقلة ناصراه واسوء منقلباه واشؤم صباحاه) پس جامهٔ خود پاره کرد وموی پريشان ساخت وبرچهره لطمه زد امام عليه السلام فرمود ايدختر مرتضي سکون وآرام بجوی همانا کريه بسيار خواهد بود وزماني درازخواهد داشت آنکاه امام خواست از خيمه بيرون شود زينب بد آنحضرت بچسبيد وعرض کرد ای برادر چندی درنك فرمای از ديدارت توشه برادرم وباتو آنوداع کويم که ديکرش ملاقاتي نخواهد بود فهلا اخى قبل الممات هنيئة * لتبرد مني لوعة وغليل ای برادر پيش از وصول مرك اندك زماني تامل فرمای تا از زيارت جمال مبارکت

آن آتش اندوه که دل را بسوزش وستوه آورده سردی پذیرد آنکاه هردو دست وهردو پای مبارکش همي ببوسید ودیکر زنان نیز درکرد آنحضرت انجمن شدند وهمان معاملت بپای بردند آنکاه آنحضرت جامهٔ کهنه بخواست تا در زیر لباسش بپوشد الی آخرالخبر وازین حدیث چنین مینماید که اینمکالمات پیش ازین بوده است که آنحضرت بمیدان قتال آهنك جوید چه اکر جهاد ورزیده بود و زخمدار مراجعت فرموده بود چه کونه عرض میکردند مارا بحرم جد خود باز کردان و نیز چنان مینماید که اکر زینب طرف اینمخاطباب باشد نه زینب کبري باشد چه آنحضرت مقامش از آن عالي تر است که با امام علیه السلام بر منوال احتجاج سخن کند وبروایت صاحب مهیج الاحزان چون امام علیه السلام فرمود چکونه دل بمرك ندهد کسیکه یاری ومعیني ندارد وکریه کلوی آنحضرترا بکرفت وبکریه در آمد وزینب خاتون اینحال بدید کفت واثکلاه همانا حسین از مرك خود خبر میدهد وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه واحسناه واحسیناه ودر کتاب بحرالمصایب مسطور است که جناب زینب خاتون سلام الله علیها میفرماید در آنوقت که برادرم فرزندش امام بیمار را وداع میکرد آوازی از اشکر پسر سعد برخاست ای حسین از چه روی نزد زنان نشستهٔ یا باید بیعت کني یا بالب تشنه وشکم کرسنه شهید کردی برادرم از شنیدن این صدا بیرون آمد وبا اهل بیت وداع کرده سوار شد وبامن خطاب فرمود خواهرك من خواهرك من از دنبال من بیا از دنبال من بیا تورا بچیزی عجیب وشکفت باز نمایم من بفرمان واطاعت آن امام امم آمدم تا بنزد یکی از اجساد طاهره وابدان مطهره رسید پس ندا بر کشید کجاست برادرم کجاست مساعدم کجاست عباس زینب میفرماید آنحضرت برفراز جسد برادرش عباس بیامد وهمي ندای یااخي برآورد وفرمودای برادر اکنون چاره ام اندك شد آیا اینقوم بخواب

(باشید)

باشيد وايشان كمان ميبرند كه من از ميدان قتال كناري كرفته ام بر من دشوار
است كه تورابر اين زمين تافته غرقه بخون مينكرم اي برادر مرا تنها بكذاشتي
درميان دشمنان آنكاه ساعتي در پيرامون آنجسد مبارك بكريست وندا بر كشيد
(يا مسلم بن عقيل وياهانئ بن عروة وياحبيب بن مظاهر ويازهير بن القين وياهلال
بن نافع ويا علي بن الحسين و يافلان و فلان) اي شجاعان عرصهٔ صفا وسواران
پهنهٔ هيجا چيست مرا كه ندا ميكنم شمارا ومرا جواب نميدهيد وميخوانم شمارا
ونميشنويد آيا در خواب هستيد كه اميد بيدار را داشته باشم يادر مودت خويش
ديكركون شده ايد كه بنصرت امام خويش نيستيد اينك زنان خاندان رسول هستند
كه بسبب فقدان شما همه نزار ودلهكار مانده اند آيا شمانه آنان هستيد كه بسبب
من يعني براي نصرت من واكتساب فيض شهادت زنان خويش را مطلقه ساختيد
واز خانمان خويش روي برتافتيد هم اكنون ايمردم آزاده كرام نيكو سر از اينخواب
بر كشيد واينمردم كافر كيش بد انديش نابكار را از حرم رسول خداي دورسازيد
حاشا وكلا كه شما باينحال باشيد يعني زنده باشيد وبياري من برنخيزيد لكن سوكند
باخداي ريب منون شما را سر نكون داشته ودهر خاين باشما بغدر وفريب رفته
وكر نه شما از دعوت من قصور نميجستيد واز ياري من در پرده نميشديد هم
اكنون مابرشما دردناك واندوهكين وبشما ملحق هستيم فانا لله وانا اليه راجعون
جناب زينب خاتون سلام الله عليها ميفرمايد سوكند بدانخداى كه جز او خداى
نيست من نكران آن اجساد بودم كه چنان مضطرب شدند كويا آهنك برجستن
داشتند ونيز ميفرمايد پس از آن امام عليه السلام بنزد جسد برادرم عباس آمد و
فرمود اى برادر اينقوم شوم چنان پندارند كه من از جدال وقتال بيناك هستم و
باايشان اطاعت ميكنم لا والله واز آن پس حمله منكر بياورد وآنجماعت ملعونرا

پراکنده کرد وهزار وپانصد تن از ایشانرا در سقر مقر ساخت صلوات الله و سلامه علیه وعلیهم اجمعین وچون کروه اشقیا چندی درنك کرده دیکر باره با نحضرت باز آمدند وبروی احاطه کردند عبد الله بن حسن بن علي علیهما السلام که اینوقت پسری غیر مراهق بود از خیمه زنان بیرون دوید زینب تاخت واورا دریافت تا بازش دارد واز آنسوی امام علیه السلام ندا در داد که ایخواهر عبد الله را نکاه دار هرچند زینب در منعش بکوشید فایدت نکرد وعبد الله کفت سوکند با خدای از عم خود مفارقت نجویم وقوت کرده خودرا از دست زینب رها ساخته بیامد تا بپهلوی امام علیه السلام بایستاد وبروایتي چون آنمردم ملعون کرد آنحضرت را فرو کرفتند وهریك ضربتي بر بدن مبارك امام علیه السلام فرود آوردند و آنحضرت از اسب بیفتاد زینب علیه السلام از در خیمه بیرون وهمي ندا کرد (واخاه واسیداه واهل بیتاه لیت السماء اطبقت علي الارض ولیت الجبال تدکدکت علی السهل) در کتاب مصایب الابرار مرویست که چون امام حسین علیه السلام باهنك میدان قدمي چند بسپرد صدائي بسخن بلند دید روي مبارك برتافت و خواهرش حضرت زینب را نکران شد که همي کوید (یا سبط الرسول ارجع انظر الی هذه الغریبات کیف عولن بالحسرات) ایفرزند زاده رسول خدای باز شو وبر این زنان بي شوهر واطفال بي پدریکي بنکر که چکونه از روی حسرت بناله و عویل اندرند آنحضرت برای تسلیهٔ اهل حرم باز کشت و جمله را بناله و زاری بدید واز اینحالت سخت بکریست وآنجماعت را بثواب وکرامت بشارت داد و خواست بمیدان روی کند زینب کبری با آنحضرت بمعانقه در آمد کلو کاه مبارکش را ببوسید (وقالت یا اخا قد احرقت قلبي بفراقك وتالمت فؤادی بوداعك فوالله شهادتك اجرت دموعی وهیجت هموی فکیف اری خیامك منهوبا واعیالك واطفالك

مظلوماً مسلوباً) عرض کرد ای برادر همانا از آتش فراقت واندوه وداعت دل مرا بسوختی ودرد ناك ساختی سو کند باخدای از کزند شهادت تواشکم ریزان واندوهم درهیجانست چکونه میتوانم خیمهای تورا غارت شده واطفال توراستم یافته وتورا برهنه بنکرم سید الشهداء صلوات الله علیه فرمود ایخواهر بر مصایب روزکار شکیبائی جوی ودر نوایب جهان بپدرت ومادرت اقتدا کن آنکاه ایشانرا وداع کرده روی بآنقوم مردود نمود و فرمود ونیز درآنکتاب از مفتاح البکاء مسطور است که چون حسین علیه السلام باقلبی سوزان آهنك میدان فرمودند ندائی نحیف وآوازی ضعیف بشنید پس روی برتافت وخواهرش حضرت زینب را دید که نالان نمایانست امام علیه السلام از ناله دختر بوتراب بی تاب شده بر کردید وفرمود ای یادکار مادرم زهراء ای پرستار این یتیمان بی نوا از چه از خیام بیرون شدی وچون تورا حال بر اینمنوال باشد این زنان ودختران واطفال را کدام کس تسلی میدهد وچکونه آنانرا قرار وآرام خواهد بود ایخواهر جد وپدر ومادر وبرادرم از من افضل بودند برفتند وتواین چند بیقرار وپریشان و کریان نشدی مکر ندانی دنیا بر اینحال وبر اینمنوال باشد عرض کرد وصیت مادرم بخاطرم بیامد وبرای مطلبی بیامدم چون امام علیه السلام نام مادر بشنید بکریست واز آن وصیت بپرسید عرض کرد سفارش مادرم این است که آنجایرا که جدم رسول خدای میبوسید ببوسم پس آنحضرت باجناب زینب خاتون معانقه کرده زینب خاتون حلقوم مبارکش را ببوسید وهر دو تن بسیار بکریستند آنکاه امام علیه السلام اورا تسلی داده باز کردانید ونیز اینخبر را بروایتی دیکر نهاده ودر ضمن آن از سفارش امام علیه السلام در امر دخترش جناب سکینه خاتون باحضرت زینب سلام الله علیهم مذکور داشته است وهم در بحر المصایب حکایتی از آن دختر صغیرهٔ

حضرت سيد الشهداء که بدا مان عمه اش حضرت زينب سلام الله عليها آويخته تا بآخر خبر مينويسد که قلم از تحريرش عاجز است وهم در آنکتاب از زينب نامي که اسير شده ودر مدينهٔ طيبه خانهٔ متصل بسراى علي عليه السلام داشت وبا اهل بيت آنحضرت باخلاص واردات ميرفت تا کاهی که بپارهٔ جهات بکربلا آمد وخدمت حضرت سيد الشهداء وزينب خاتون سلام الله عليها را دريافت شرحي مبسوط اظهار شده هر کس خواهد از آنجا باز خواهد يافت ام کلثوم حديث ميفرمايد که بعد از قتل آنحضرت شنيدم کويندهٔ اين شعر بکفت واورا نديدم

والله ما جئتكم حتى بصرت به * بالطف منعفر الخدين منحورا

وحوله فتية تدمي نحورهم * مثل المصابيح يغشون الدجى نورا

وقد ركضت ركابي كي اصادفه * من قبل يلثم وسط الجنة الحورا

فردني قدر والله بالغه * وكان امر قضاه الله مقدورا

كان الحسين سراجا يستضاء به * والله يعلم انى لم اقل زورا

ام کلثوم ميفرمايد اورا سر کند دادم کيستي کفت ملکی از ملوك جنم با قوم خود آمدم که حسين سلام الله عليه را نصرت کنم کاهی برسيدم که اورا کشته بديدم معلوم باد که در کتب اخبار که بنظر رسيده از دو پسر زينب عليها السلام جز صاحب عمدة الطالب مذکور نداشته است که در يوم الطف شهيد شدند و ديکران اين پسران عبد الله بن جعفر را که شهيد شدند از ديکر زنهاي او نوشته اند جنانکه مذکور خواهد شد

بيان پاره حالات آن مخدره بعد از شهادت حضرت سيد الشهداء

بروايت ابي مخنف وبعضي ديکر چون حضرت سيد الشهداء صلوات الله عليه شهيد کرديد مرکب آنحضرت پيشاني خود را بخون آنحضرت رنکين ساخته

(وفرياد)

وفریاد وصهیل بر آورده چون زن بچه مرده بگریست وبخیمه روی نهاد چون زینب دختر علی علیهما السلام صهیلش را بشنید روی با سکینه آورد وفرمود پدرت آب بیاورد سکینه چون نام پدر شنید شادان بیرون تاخت وآن مرکب بیسوار و زین باژگونرا نظاره کرد بلوازم سوکواری پرداخت وچون فراغت یافت ام کلثوم فریاد بر کشید وکرده بر سر بردرید و بیرون دوید واین اشعار بخواند

مصیبتي فوق ان ارثي باشعاري * وان یحیط بها علمي وافکاري

شربت بکاس فی اخي فجعت به * وکنت من قبل ارعی کل ذی جار

فا الیوم انظره باالترب منجدلا * لولا التحمل طاشت فیه افکاري

کان صورته فی کل ناحیة * شخص یلایم اوهامی واخطاري

جاء الجواد فلا اهلا بمقدمه * الا لوجه حسین طالب التار

یا نفس صبرا علی الدنیا ومحنتها * هذ الحسین الی رب السما ساري

ما للجواد لحاه الله من فرس * ان لا یجدل دون الصیغم الضاري

چون پردکیان سرادق حشمت وطهارت اینکلمات را بشنیدند وآن اسب شکسته سنام وگسته لگام را بدیدند لطمه بر چهرها زدند وصورتها بناخنها خراشیدند و گریبانها چاك زدند وبانك ناله وعویل بر آوردند که (وامحمداه واعلیاه واحسناه وا حسیناه الیوم مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضي الیوم مانت فاطمة الزهراء) اینوقت جناب ام کلثوم اشارتي بجانب زینب خاتون کرده سخت بگریست وبگفت وبقول ابي مخنف سکینه گفت

لقد حملتنا فی الزمان نوایبه * و مزقنا انیابه و مخالبه

واخنا علینا الدهر فی دار غربة * ودبت بما نخشی علینا عقاربه

وافجعنا بالاقربین وشتت * یداه لنا شملا عزیز مطالبه

واودی اخي والمرتجی لنوائبی * وعمت رزایاه وجلت مضایبه
حسین لقد امسی به‌الترب‌مشرقا * واظلم من دین الا له مذاهبه
لقد حل بی منه الذی لو یسیره * اناخ علی‌رضوی‌تداعت جوانبه
ویحزننی انی اعیش وشخصه * مغیب فی تحت التراب ترائبه
فکیف یعزی فاقد شطر نفسه * فجانبه حي وقد مات جانبه
فلم یبن لي رکن الوذ بر کنه * اذا غالني فی الدهر ما لا اغالبه
تمزقنا ایدی الزمان وجدنا * رسول الذی عم الا نام مواهبه

معلوم باد که از خبرابي مخنف چنان بر میآید که زینب کبری کوینده آنکلام نباشد چه با مقامات جلالت وریاست آنمخدره سلام الله علیها که موافق پارهٔ روایات وارده از طرف امام علیه السلام امر شده بود که به پرستاری ونکاهداری ودلداري اهل وعیال آنحضرت کار کند چکونه در ازای تسلي ودلداري سکینه سلام الله علیها آنکونه سخن میفرماید مکر اینکه کوئیم آن زینب دختر امام حسین علیه السلام که صغیره بوده است وهم اکر حضرت زینب کبری جز ام کلثوم کبری بودی با آنمراتب فصاحت وبلاغت واشعار وخطب شریفه که بدو نسبت میدهند در اینمقام چکونه شدی که انشاد مراثي نظماً ونثراً نکرده باشد چنانکه در کتاب اسرار الشهاده از بحار الانوار مرویست که حضرت ام کلثوم دست مبارك بر سر اسب نهاد وندا بر کشید (واحمداه واجداه وانبیاه وابا القاسماه واعلیاه واجعفراه واحمزتاه واحسناه هذا حسین با العراء صریع بکربلاء مجزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والرداء) آنکاه مغشیة علیها بیفتاد ونیز اشارت کردن ام کلثوم بزینب وخواندن اشعار مراثي دلالت بر این کند که وی زینب صغری باشد که زینب بنت علی مینویسند چنانکه در انوارالشهاده مسطور است که حضرت سید الشهداء سلام

(الله)

الله علیه در حال وداع با اهل بیت خویش زینب علیها السلام را طلب کرده با او
وصیت نهاد واز زنان واطفال خویش بدو سفارش فرمود وبصبوری وشکیبائی
فرمان داد وهم در انوار الشهاده مذکور است که در آنحال که شمر ملعون بر
فراز سر امام مظلوم حاضر شد زینب وسایر عیال آنحضرت با حالتي پریشان وارد
قتلگاه شدند آنگاه حضرت زینب سلام الله علیها با آن خبیث روي کرد وفرمود
ایظالم خبیث مارا بگذار تا با حسین وداع کنیم و کرتي دیگر در حضرتش جلوس
کیریم از آن پیش که از وی جدا واسیر شویم بگذار تا بدستیاری جامه رویش را
بپوشیم وزخمهایش را دار ونهیم وبدن مبارکش از تابش آفتاب بپوشانیم بگذار
تا اورا بخیمها باز گردانیم تا مگر فرزند بیمارش دیگر بارش بنگرد بگذار تا آبي
بر جبین مبارکش بر افشانیم تا ازین اغماوش بخویش آریم شمر ملعون بر این
سوز ومحنت رحمت نیاورد وبا کعب نیزه بر سر زینب بکوفت که ایدختر علی باز
شو که دیگر بارش دیدار نکني صداي حضرت زینب بگریه بلند گشت امام حسین
علیه السلام دیده بر گشود وفرمود ایخواهر دست اطفال مرا بگیر وبخیمه اندر
شو تا مرا در زیر شمشیر ننگري قطب را وندي در خرایج وجرایح از این اعرابي
از سفینه مولای رسول خدای صلی الله علیه وآله روایت کند که وقتي براي
غزوهٔ از راه دریا سفر کردم ناگاه کشتي در هم شکست وغرق گشت وهر چه
در آن بود بدریا ریخت من بدستیاری تخته پارهٔ از آب بگذشتم وجز پاره جامهٔ بر
تن نداشتم چون چندی دریا نوشتم امواج بحرم بکوهیکه بدره اندر بود بیفکند
چون چندی صعود دادم گمان بردم نجات یافتم لکن دیگر باره موجی اوج گرفت
واز فرازم بفرود دریا در آورد وبر اینگونه مکرر غرقه داشت وبدانکوه بیرون
افکند آخر الامر بر کناره بحر بالا رفتم وبآنکوه جای ساختم واز گزند موج بر

آسودم وشکر خدایرا بر سلامتي بکذاشتم ودر آنحال که راه مینوشتم نا کاه شیری بمن در نکریست وخرو شان بسویم شتابان کشت تا مرا طعمهٔ خویش سازد پس دست بآسمان بر کشیدم وبحضرت یزدان بنالیدم که من بندهٔ تو ومولاي پیغمبر تو ام از غرقه ام نجات دادي آیا این حیوان درنده را بر من چیره میفرمائي نا کاه ملهم شدم وکفتم ایها السبع من سفینه مولای رسول خدا هستم حرمت اورا در من بنکر سوکند با خداي چون آن شیر نام مبارك پیغمبر را بشنید آن آشوب بکذاشت وچون کربه فروتن کردید وهمي چهره بر پایم بسود وشر مسار در من بدید آنکاه خم شد واشارت کرد تا بروي بر نشستم وشتابان روان کشت تا بجزیره که به انواع اثمار واشجار آراسته وبآبهای خوشکوار برخور دار بود در آورد و بایستاد واشارت کرد تا فرود شدم واز آب ومیوه بخوردم وآنحیوان بمحافظت من نکران بود چون فراغت یافتم بیامد وپشتش را خم کرده باشارت بروی بر نشستم وروی بسوی دریا کرده بیرون از آنراه که بیامدم ببرد واینوقت از اوراق اشجار خویشتن را پوشش ساخته بودم وآنمیوهارا که با خود حمل کردم در خرقه که با خود داشتم جایدادم چون بساحل بحر رسیدم نا کاه کشتي پدید شد مرا از دور بدیدند که بر شیری سوارم بانك بتهلیل وتسبیح بر آوردند وصیحه بر کشیدند ایجوان آیا آدمي باشی یا پري کفتم سفینه مولای رسول خدایم واین شیر برعایت حشمت رسول خدای بامن باینکونه معامله میکنند که نکران هستید مبادرت کردند اهل کشتي وچون نام آنحضرت اشنیدند لنکر بیفکندند ودو تن را بدستیاری کشتي کوچك باجامه بفرستادند تا مرا حمل کرده وآنجامها بر تنم بیارا ستة بایشان برد یکي از آندوتن کفت بر پشت من برای تا بکشتیت رسانم چه اسد را نرسد که حق رسول خدای صلي الله علیه وآله را از امنش بیشتر رعایت کند اینوقت روی

باآنشیر آوردم و گفتم جزاك الله خیراً عن رسول الله سوگند باخدای چون این سخن بشنید اشك دیدگانش را برچهره اش روان دیدم وازجاي حركت نكرد وهمي باما نگران بود تا از دیدارش غایب شدیم بالجمله چنانكه در اصول كافي وكتاب انوار الشهاده وبعضي كتب مقاتل مسطور است چون از آن پس كه حضرت امام حسين عليه السلام بعزّ شهادت فایز گشت پسر سعد ملعون بدان اندیشه بر آمد كه اسب بربدن مباركش تبازدواطاعت امر ابن زياد را (عليهم اللعنه) نمايداين خبر دهشت اثررا حضرت زينب سلام الله عليها بشنيد سخت پريشان گشت وسر بآسمان بركشيد و عرض كرد بار خدايا بني اميه برادر مرا بالب تشنه بكشتند وسر مباركش را بر سر نيزه بر زدند وبدنش را برهنه در تابش آفتاب بيفكندند وهنوز ازين بدن مجروح دست باز ندارند وهمي خواهند اسب بروي تبازند الخداسي كاش زينب مرده بود وچنين حالت را مشاهدت نمينمود بار خدايا درين بيابان هيچكس از بني آدم ترحم برما نمي آورد زينب چكند وچه چاره نمايد فضهٔ خادمه چون اين اضطراب گريه سيدهٔ خود زينب را بديد پيش دويد وعرض كرد ايسيدهٔ من سفينه مولاي پيغمبر صلي الله عليه وآله چون كشتي او درهم شكست وخويشتن را بجزيره باز رسانيد شيري ظاهر شد واورا برداشته بر پشت خويش سواركرده بآباداني رسانيد اگر اجازت فرمائي بروم ودرين بيابان شيري هست اورا خبر كنم كه بني اميه را اين آهنك است زينب خاتون سلام الله عليها اورا رخصت فرمود فضه بسوي صحرا برفت ناگاه شيري بنظرش در آمد گفت ﴿ يا ابا الحارث اتدرى ما يريدون ان يعملوا غداً بابى عبد الله ﴾ اي ابوالحارث هيچ ميداني كه مردم بني اميه بچه انديشه هستند كه فردا با ابو عبد الله بپاي برند آن شير سر برآورد واز انديشه آنگروه سؤآل كرد فضه خاتون فرمود همي خواهند اسب بربدن مباركش

تبازند شیر را آب در چشم بگشت وسر بر زمین برزد و با فضه اشارت کرد که
بجانب قتلگاه روي کن تا از دنبالت را هسپار شوم فضه خاتون میفرماید چون بخیام
حرم نزدیك شدم صداي گریه وناله زینب را بشنیدم عرض کردم ای سیدة من
اگرچه حق داري اما از چه این گریه واضطراب کني چه من شیر را بیاوردم زینب
سلام الله علیها هر دو دست مبارك بر فرق خویش بزد وفرمود اي فضه دیر
رسیدي همانا بني امیه اسب بر بدن برادرم براندند واعضا وجوارح شریفش در
هم کوفتند وپایمال سم ستوران ساختند پس آن شیر بیامد ودستهاي خود را بر
بالاي جسد امام علیه السلام حایل کرد چون سواران بیامدند ونظر ایشان بر آن
شیر افتاد جرئت آن جسارت نکردند پسر سعد ملعون گفت این فتنه را آشکار
مسازید که اسباب مزید اعتقاد دوستان حسین میشود وپراکنده شوید پس
متفرق شدند راقم حروف گوید درینخبر بي نظر نشاید بود چه اولاً از زیارت
مفجعه واخبار معتبره چنان برمیآید که آنجماعت شقاوت آیت باین جسارت مبادرت
کرده اند واسب بر بدن مبارك تاخته اند دیگر اینکه اگر شیري حاضر بودي وو
جودش بحراست بکار افتادي چگونه جناب زینب خاتون سلام الله علیها خود ابتدا
نفرمودي وفضه خاتون یادآور شدي واگر عرض کردي وآوردند از چه باید چنین
کرامتي بزرك در محل خود کار گر نیفتد ووقتي برسد که کار از کار بگذشته باشد
دیگر اینکه اگر شیری هم بیامدی که عبارت از نوع همین حیوان مفترس است
چگونه توانستي آنگروه شقاوت پژوه را که هر یك چون شیری در آهنك وپلنگي
تیز چنك بودند وبا چون امام حسین وعباس وعلی اکبر وشجعان اصحاب آنحضرت
علیهم السلام جنگجوی میشدند مانع وواقع شدي ونیز اگر بیامد ودست حایل
کرد وآنجماعت را از اندیشه آنجسارت باز داشت پس اخبار اغلب کتب معتبره

وورود از کلمات زیارت مفجعه در وجود این امر چیست اگر چه پارهٔ از علماي اخبار براي جمع ما بین ایندو خبر وقتي کرده اند و گفته اند ممکن است که براي صحت جمع ما بین ایندو خبر چنان گوئیم که آنجماعت خبیث دومرتبه بآن اراده رفتند دفعهٔ اول میسر شد ودفعهٔ ثاني میسر نشد چه شیر مانع گردید وهم در بحار الانوار در حدیثي طویل میگوید آنشیر هرشب بیامدی وبرآن کشتگان ناله ونوحه کردی وچون روشني روز نمودار میشد خود مراجعت میگرفت الی آخر الخبر مع ذلك دقت نظر لازم است ونیز اگر در آنروز آن بدن مبارك را آنگونه در سم ستور سحق کرده بودند دیگر آهنك ساربان ودیگر انرا چه مقام بودی وممکن است مقصود از تاختن اسب آن باشد که رعایت حشمت آنحضرترا نمیکردند وحضرتش را بگرد ومرکب در مي سپردند واز آنجمله برآنحضرت زحمت میآوردند دیگر آنکه چنانکه در اغلب اخبار وارداست بعد از شهادت آنحضرت خیام مبارکه را آتش در زدند چگونه فضه خاتون گوید صدای زینب سلام الله علیها را ازمیان خیام بشنیدم ونیز چنانکه از کتب مقاتل میرسد در هنگام شهادت حضرت سید الشهداء جزحضرت زینب سلام الله علیها کسی بقتلگاه نیامد وبهر صورت توافق این اخبار بي اشکال نیست

بیان پارهٔ حالات آنمخدره بعد از شهادت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه ودیگران

در اسرار الشهاده مسطور است که موافق اغلب اخبار کتب مقاتل جز حضرت زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین علیهم السلام در وقت شهادت آنحضرت کسی دیگر بقتلگاه نیامد لکن بعضي فقرات زیارت قائمیه سلام الله علیه صریح است در آنکه تمامت زنان از خیمها بیرون شدند ونزدیك بقتلگاه رسیدند وکیفیت شهادت

را مشاهدت مینمودند وچون آن امام والا مقام شهید کردید آنمردم کافر کیش بنهب وغارت خیام مبارکه بتاختند وآنچه توانستند بر کرفتند و کوش پرد کیان سراپردهٔ طهارت وعصمت را در طلب کوشواره پاره ساختند کوش جناب ام کلثوم را نیز برای کوشواره مجروح نمودند ونطعی که در زیر پای مبارك امام زین العابدین علیه السلام بود بکشیدند وآنحضرترا بر روی در افکندند ام کلثوم سلام الله علیها بکریست واین شعر بفرمود

اضحکنی الدهر و ابکانی * والدهر ذو صرف والوان
فسل بنا فی تسعة صرعوا * بالطف اضحوا رهن اکفان
وستة لیس یجاری بهم * بنو عقیل خیر فرسان
والثلث عوناً و معیناً معاً * فذکرهم جدد احزانی

چون عمر بن سعد علیه اللعنه بخواهش اهل بیت فرمان کرد تا آنمردم تبه روزکار آنچه برده اند باز پس دهند وآنجماعت از آن اشیای منهوبه هیچ چیز را مسترد نداشتند همچنان ام کلثوم بکریست واین شعر بفرمود

قفوا ودعونا قتل بعدکم عنا * وداعا فان الجسم من اجلکم مفنی
فقد نقضت منی الحیوة واصبحت * علی فجاج الارض من بعدکم سجناً
سلام علیکم ما امر فراقکم * فیالیتنا من قبل ذا الیوم قد متنا
وانی لارثی للغریب و اننی * غریب بعید الدار والاهل والمغنی
اذا طلعت شمس النهار ذکرتکم * وان غربت جددت من اجلکم حزناً
لقد کان عیشی بالاحبة صافیاً * وما کنت ادری ان صحبتنا تفنی
زمان نعما فیه حتی اذا انقضی * بکینا علی ایامنا بدم اقنی
فوالله قد ضاق اشتیاقی الیکم * ولم یدع التغمیض لی بعدکم جفناً

(وقد)

وقد بار حتى لوعة البين والاسى * وقد صرت دون الخلق لى مفزعا امنى
وقـد رحلوا عنى احبـة خاطرى * فما احـد منهم على غربتى حنا
عسى ولعل الدهر يجمع بيننا * وترجع ايام الهنا مثل ما كنا

در ناسخ التواريخ وديكر كتب مسطور است كه از حضرت زينب دختر امير المؤمنين صلوات الله عليهما حديث كرده اند كه فرمود كاهيكه عمر بن سعد بنهب وغارت اهل بيت فرمان كرد من بر باب خيمه ايستاده بودم مردى ازرق العينين درآمد وآنچه در خيمه بود بركرفت وزين العابدين عليه السلام را نكريست كه رنجور وعليل بر نطعى اوفتاده بود بيامـد وآن نطع را از زير قـدم مبارك ش بكشيد و آنحضرترا در افكند وبنزد من آمد وكوشواره ام را از كوش ميكشيد وميكريست كفتم اين كريه چيست كفت بر شما اهل بيت ميكريم كه در چنين مهلكه در افتاده آيد زينب را كردار وكفتار او بخشم آورد وبا او فرمود (قطع الله يديك ورجليك واحرقك بنار الدنيا قبل نار الاخرة) خداوند دستها وپاهاي تورا بيفكند وبسوزاند تورا بآتش دنيا از آن پيش كه بآتش دوزخ سوختـه بخواهي شـد ودعاي آنحضرت مستجاب شد وآنملعون بسياست مختار كرفتار كشت چنانكه ازين پس انشاء الله تعالى مـذكور خواهد شـد وهم از جناب فاطمة صغرى سلام الله عليها روايت كرده اند كه فرمود در آنروز بيهشانه برباب خيمـه ايستاده بودم وآن بيابان بي كنار ولشكر بيشمار را نظاره ميكردم پدر را واصحاب پدر را وبرادران وعم وعم زاد كانرا چون كوسفندان روزاضحى سر بريده وبدنهاى ايشانرا برهنـه وعريان در زير پاى ستور كوفته وفرسوده ميكشت ومن در انديشه بودم كه بعد از پدر مارا ميكشند يا اسير ميكيرند ناكاه سوارىرا نكريستم كه با كعب نيزه زنان اهل بيت را ميراند وميدواند ودست او رنجن از ساعـد ايشان بيرون ميكند

ومقنعه از سر ایشان بر میکشد وآن زنان بیکدیکر پناه میبردند وصیحه برمي آوردند که (واجداه وا ابتاه واعلیاه واقلة ناصراه واحسناه اما من مجیر یجیرنا اما من ذاید یذود عنا) چون اینحال بدیدم قلبم از جای برمید واندامم چون سیماب بلرزید از بیم ظالمی که نزدیك ایستاده بود به یمین وشمال نظر می افکندم ونکران عمه خود ام کلثوم بودم که مبادا آنمرد آهنك من کند وبسوی من شتابد ناکاه دیدم قصد من کرد از هول بکریختم وچنان دانستم که از وی بسلامت توانم جست از قفایم سرعت کرد وما بین کتفین مرا بانیزه بکوفت چنانکه برروی درافتادم وکوشواره از کوشم بکشید وکوش مرا بدرید ومقنعه ام نیز بربود وخلخال از پایم در آورد وهمی سخت بکریست کفتم ایدشمن خدا برچه میکرئي کفت چکونه نکریم با اینکه جامهٔ دختر پیغمبر را بغارت میبرم کفتم دست باز دارد اینجامه بجای کذار کفت بیم دارم که دیکری در آید وبربابد این بکفت وبنهب وغارت پرداخت چندانکه ملاحف از پشت ما بکشید وبسوی دیکر خیمها روی مینهاد وخون از سرور وی من روان شد و آفتاب بر سرم بتافت وبي خویش در افتادم چون بخود پیوستم عمه ام را نکریستم که بر فراز سرم میکرید ومیفرماید بر خیز تا بنکریم بر این اهل وعیال چه پیش آمد برخاستم وکفتم ایعمه آیا جامه پاره بدست توان کرد که سر خود را از چشم بیکانکان بپوشم فرمود (یا بنتا عمتك مثلك) ای دختر عمه تو نیز چون تو میباشد چون نکران شدم سراونیز برهنه وبدن مبارکش از کعب نیزه سیاه بود پس باتفاق روان شدیم وبهیچ خیمه داخل نشدیم الا آنکه غارت زده ومنهوب بود معلوم باد که ازین کلمه باتنباه معلوم میشود که جناب فاطمه در صغر سن بوده است چنانکه از خبری که در امالی صدوق مسطور است همین معني میرسد که فاطمه فرمود در اینهنکام جاریهٔ صغیره بودم بالجمله میفرماید وبرادرم علي بن الحسین علیهما السلام

(برروی)

بر روى در افتاده بود واز كثرت جوع وعطش وزحمت رنجورى توانائي جلوس نداشت ما براو بكريستيم وآنحضرت برما كريست ودر اخبار الدول مسطوراست كه شمر ملعون بآهنك قتل حضرت علي بن الحسين عليهما السلام كه درينوقت بيمار بيفتاده بود بيامد زينب دختر علي بن ابيطالب عليه السلام بيرون شتافت وخويشتن را بر آنحضرت بيفكند وكفت سوكند باخداى وى كشته نمي شود تا من نيز كشته نشوم چون شمر اينحال بديد از انديشهٔ قتل آنحضرت دركذشت در انوارالشهاده مسطور است كه چون اهل وعيال امام مظلوم صلوات الله عليهم در آنحال نابسامان درآن بيابان بماندندوشب يازدهم در رسيد وهيچكس برايشان رحم نكردي وبرحال ايشان نكران نيامـدي سرانجام حضرت زينب خاتون سلام الله عليها فضه را نزد عمر بن سعد به پيام فرستاد كه اي عمر ما امشب لباسى وخيمه وفرشي نداريم برما رحم كن ولباسى براي اين اطفال بي پدر بفرست كه در اينحال درين شب آسايش نداريم آنملعون از نخست اعتنائي نكرد بعـد از آن خيمه نيم سوخته براي ايشان بفرستاد زينب عليها السلام آنخيمه را برروي اطفـال كشيد وبا ام كلثوم فرمود ايخواهر برادرم ديكر شبها بود وعلي اكبر وقاسم وعباس وساير اقربا وبرادران بحال ما توجـه داشتند ومارا پاس ميداشتند امشب ماغريبيم بيا تا مـن وتو امشب بپاسباني ايندختران ويتيمان بپردازيم پس در آنشب اطفال همه بخوابيـدند مكر زينب وام كلثوم عليهما السلام كه باچشم كريان پاسبان بودند ناكاه در دل شب سياهي شخصي را نكران شدند زينب فرمود كيستي كه درين شب برسر اطفال يتيم حسين مي آئي پس صداي ناله وآهي بلند شد كه ايخواهر من برادرت حسينم كه به پرستاري شما آمده ام ايخواهر ما زنده هستيم ودل مادر بارهٔ عيال واتيام خود سوز ناكست بيامـده ايم كه ايشان را پاسباني نمـائيم اين سخن بفرمود واز ديده

ناپدید شد وصدای آنمخدره بگریه بلند کشت

بیان حرکت دادن اهل بیت را بجانب کوفه وحکایت مصائبی که بر آنمخدره وارد شده است

بروایت ابن اثیر در تاریخ الکامل چون حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه شهید کشت عمر بن سعد لعنة الله علیه دو روز توقف کرده آهنك کوفه نمود و بروایت ناسخ التواریخ وتاریخ الکامل وبعضي کتب دیکر عمر بن سعد چون از تقسیم سر هاي شهداء علیهم السلام بپرداخت سوار شد وبا جماعتي از لشکر بکنار خیام اهل بت آمد وبراویت صاحب بحر المصایب از مفاتیح الغیب ابن جوزي در ذیل خبري مفصل مسطور است که چون آتش بخیام اهل بیت در زدند ایشان در خیمه حضرت سجاد به پرستاري فراهم بودند ناکاه زنان اصحاب سرا سیمه بآنخیمه روي کردند حضرت زینب خاتون سلام الله علیها را آکاهی دادند آنمخدره با کمال اضطراب روي بحضرت سجاد کرده عرض کرد ایحجت خدا اینك اطفال خرد سال از حرارت نار بخواهند سوخت تکلیف این زنان در اینحال چیست امام زین العابدین سلام الله علیه از شدت مرض توانائي سخنکردن نداشت با دست مبارك اشارت کرد که بجانب صحرا روي کنید زینب خاتون بموجب امر امام علیه السلام بعترت طاهره فرمود (علیکن با الفرار) لاجرم زنها و کودکها یکباره باطراف بیابان شتابان شدند در بحر المصایب از کتاب نجاة الخافقین مسطور است که در آنحال که لشکریان اهل بیت را از کنار شهداء جدا می ساختند حضرت امام زین العابدین علیه السلام از کثرت ناله وافغان بیهوش بیفتاده بود جناب ام کلثوم بپرستاري آنحضرت اشتغال داشت ومیکفت ایحرم بیکسان اي پناه غریبان اي یاد کار رفتکان بر خیز وتماشاي روز محشر کن پس آنحضرت

(بهوش)

بهوش آمده جناب زینب وام کلثوم وفاطمه وسکینه ورقیه وربابه در پیرا مون امام علیه‌السلام فراهم شده یکباره هم آواز بدرگاه یزدان بي نیاز صدای ناله بر کشیدند ونیز از آنکتاب مسطور داشته که جناب زینب خاتون یك بیك زنان ودختران را میفرمود بیایید وبرادرم را وداع آخرین کوئید که دیدار بقیامت حوالت است پس اهل بیت بجمله بوداع بیامدند وناله الوداع والفراق بر آوردند وجناب زینب میفرمود

اخي ودع يتامى قد اوهنوا * وقد اضحوا باسر الادعياء
اخي هل بعد بعدك لى محام * لقد اخذ الزمان بكم حماء
اخى اصبحت وهن الطف شلوا * عليك الدهر مشقوق الرداء
يعز على ابينا ان يرانا * بارض الطلف نسبي كا لا ماء
وزين العابدين تراه يكبو * بقيد وهو فى حر البلاء
اخي هذى سكينة من خبا ها * تحرر بامتحان وابتلاء

معلوم باد که اینکلمات وتکرار لفظ اخی خواه بلسان مبارك آنمخدرهٔ یا زبان حال باشد بجهت کثرت مودت ومحبت است چنانکه در پارهٔ اشعار دیکر نیز که بآنمخدره نسبت داده اند مکرر مذکور میباشد بلکه محبت حضرت زینب وسید الشهداء سلام الله علیهما بمقام دیکر وسیر معنوي دیکر اتصال یافته بود وازین بود که باین خطابه عرض میکرد

اتوهمت يا شقيق فوءادي * كان هذا مقدرا مكتوباً

در کتاب مفتاح البکاء از مصایب المعصومین از فاطمهٔ صغري مسطور اسب که فرمود عمه ام کلثوم بکنار نهر فرات برفت تا برادرش عباس سلام الله علیه را وداع کوید وآن بدن مبارك را در آن بیابان باهر دو دست وهر دو ورید بریده آغشته

بخون افتاده دید سخت بگریست آنگاه با آنحضرت وداع گفته بدیگر زنان ملحق شد وهم در بحر المصایب مسطور است که جناب ام کلثوم فرمودند چون اهل بیت طاهره بقتلگاه رسیدند وهر یك ببدن چاك شهيدي پیوسته وزاري نمودند وهر يك با حبیب ودانشور خود بر از ونیاز میبودند از آنجمله خواهرم زینب باهزار زبان با امام حسین علیه السلام بیان حال مینمود در آنحال امام زین العابدين را با حالت زار وچشم اشکبار ورنك پریده وقد خمیده بر فراز شتر نشسته وهر دو پاي مبارکش را در زیر شکم شتر بسته دیدم که هر چه میخواهد خود را بر نعش پدر رساند امکان ندارد واز کثرت ملالت مشرف بهلاکت است از بیم بي پناهی بخواهرم زینب آگاهي دادم چون جناب زینب آنحالرا بدید از آن بدن مبارك دست باز داشت وبآنحضرت شتافته عرض کرد اي فروغ دیده همانا تو حجت خدا ومشعل طریق هدی ومحرم حریم کبریا وباعث بقای دنیا وما فیها و سبب آسایش قلوب این اسیراني از چه بردباري نفرمائي فرمود ای عمه مگر دیدن این ابدان واجساد طاهره که باآنحال افتاده اند سهل است خصوصاً جسد مبارك حجت خدا وگوشوار عرش کبریا ومشاهدهٔ ذلت این زنان ودختران که ناموس خداوند جهانند مگر آسانست جناب زینب باآن زبان که داشت آنحضرت را تسلیه داد بزیارت پدرش مشرف ساخت وبروایت صاحب انوار الشهاده خیام اهل بیت رابجز خیمه که مخصوص بنماز خانه سیدالشهداء بود غارت کرده بودند واهل حرم بجمله در آن یك خیمه بودند وچون عمر بن سعد بکنار آنخیمه آمد فریاد کرد ای اهل بیت حسین بیرون آیید وگرنه آتش باین خیمه در افکنم زینب از اینحال مضطرب شد وسه مرتبه صدای بر کشید ای عمر از اینکار درگذر ودر دفعه سیم باآنملعون فرمود از خدا بترس واین چند ظلم بر ما روامدار آنخبیث گفت ناچار باید بیرون

شوید واسیر کردید فرمود بیرون نشویم تا مارا بجبر بیرون کنید آنخبیث فرمانداد
که خیام را آتش زنند فریاد واغوثاه واذلاه وامحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه
از اهل بیت برخاست وچون آتش بخیام در زدند اهل بیت پیغمبر دهشت زده
بیرون بردویدند وباپای برهنه بمصرع حسین علیه السلام روی نهادند تا بقتلگاه
رسیدند وسرور وی را بامشت وسیلی خستند زینب علیها السلام با صوتی حزین
وقلبی کثیب ندا بر داشت (وامحمداه صلی علیك مليك السماء هـذا حسين مرمل
با الدماء مقطع الاعضاآء وبنـاتك سبايا الى الله المشتكى والى محمد المصطفى والى علي
المرتضى والى حمزة سيد الشهدآء وامحمداه هذا حسين با العرآء يسفى عليه الصبا قتيل
اولاد البغايا ياحزناه يا كرباه اليوم مات جـدى رسول الله يا اصحاب محمداه هؤلاء
ذرية المصطفى يساقون سوق السبايا) ونيز فرمود (يامحمداه بناتك السبايا وذريتك مقتلة
تسفى عليهم ريح الصبا وهذا حسين مجزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والردآء
بابى من عسكر يوم الاثنين نهبا بابى من فسطاطه مقطع العرى بابى من لا هو غايب
فيرتجى ولا جريح فيداوى بابى من نفسى له الفدا بابى من له الهموم حتى قضى بابي
من هو العطشان حتى مضى بابى من شيبه تقطر بالدمآء بابى من جده رسول آله
السماء بابى من هو سبط نبي الهدى بابى محمدا المصطفى بابى خـديجـة الكبرى بابى
عليا المرتضى بابى فاطمة الزهرآء سيدة النساء بابى من ردت له الشمس حتى صلى)
معلوم باد که لفظ بابی در پارهٔ مقامات برای تعظیم آنکس که اورا بندبه یا بطریق
دیگر نام میبرند گفته میشود نه آنکه در تمامت استعمالات معنی ظاهر را ببخشد
چنانکه در اینجا از همین کلمه بابی علیاً المرتضی با چند کلمهٔ دیگر توان شناخت بالجمله
زینب از در زاری واستغاثت میفرماید وامحمداه آفرینندهٔ آسمان بر تو رحمت کند
اینك حسین است با اعضای پاره پاره در خون خویش آغشته اینك دختران تو

هستند که همه اسیر هستند همانا بحضرت خدا ومحمد مصطفی وعلی مرتضي وحمزهٔ سيد الشهداء این شکایت وشکوي با یستي واحمداه اینك حسین است که اولاد زنایش بکشتند ودر این بیابان باد صبایش در نوشت واي بر این حزن واندوه و غم وستوه همانا امروز جدم رسول خدای وفات نموده است ای اصحاب رسول خداي اینك فرزندان رسول خداي باشند که ایشانرا چون اسیران میرانند یا محمداه اینك دختران تواند که اسیرانند ابنك فرزندان تواند که قتیلانند وباد صبا بر ابدان ایشان وزانست اینك حسین تست که سر شرا از قفا بریده اند وعمامه وردایش را بغارت برده اند پدرم ومادرم فداي آنکس باد که لشکرش را روز دو شنبه منهوب داشتند وازینکلام میرسد که یا روز قتل سید الشهداء دو شنبه ویا خبر ابن اثیر که میکوید پس از شهادت آنحضرت عمر بن سعد دو روز توقف کرد وبکوفه روي نهاد یا جمعه را بحساب نیاورده اند وشنبه ویکشنبه را توقف کرده و روز دوشنبه حرکت نموده اند ودر حال حرکت خیام مبارك را غارت نموده اند والعلم عند الله با لجمله میفرماید پدر ومادرم فداي آنکس باد که سرا برده اش را سرنکون ساختند پدرم فدای مسافري که نه آنکونه غیبت فرمود که امید مرا جعتي برود ونه چنان مجروحي است که بمداوایش چاره بشود پدرم فداي آنکس باد که جان من مخصوص بفداي اوست پدرم فداي آنکس باد که در اندوه وغم وحزن والم زیست تا در کذشت پدرم فداي آنکس باد که بالب تشنه شهید کشت پدرم فداي آنکس باد که خون فرق مبارکش ازموي هما یونش بر کذشت پدرم ومادرم فداي کسي باد که جدش رسول خدا وفرزند نبي هدی بود پدرم فداي محمد مصطفی وجانم فدای خدیجه کبری وعلی مرتضی وفاطمهٔ زهرا سیدهٔ

(نساء)

نساء باد جانم فدای آنکس باد که آفتاب از بهرش باز کشت تا نماز بکذاشت
چون حضرت زینب خاتون اینکلمات بکذاشت دوست ودشمن از ناله اش بنالیدند
وزار زار بکریستند وبقول صاحب منتخب آنمظلومه آن چندندبه ونوحه وامثال
اینکلمات را ادا فرمود که اشك از چشم اسبها بر سمهای آنها میریخت معلوم باد
که ازینخبر مکشوف می افتد که آنخبر صاحب انوار الشهاده که حضرت زینب
سلام الله علیها فضه خاتونرا در باب لباس وپوشش بعمر سعد مامور کرد بعید
خواهد بود چه تا روز حرکت بحرق خیام وغارت خیمهٔ نماز خانه آنحضرت
موافق نکارش خود صاحب انوار چنانکه مذکور کشت نپرداخته بودند و
بروایت اعثم کوفی چون اهل بیت امام حسین صلوات الله علیه صدای اسب
آنحضرترا بشنیدند کمان همی بردند که مکر آنحضرت از میدان کار زار مراجعت
فرموده اطفال وخواهران آنحضرت از خیمها بیرون دویدند وبدیدند که آن
اسب بیسوار وغرقه بخون باز آمده بدانستند حال چیست آواز نوحه وفریاد
برآوردند وزینب سلام الله علیها نوحه میکرد وطپانچه بر روی میزد وهمیکفت
وامحمداه صلی علیك ملیك السماء همانا خبرنداری که با حسین توجه رفت وبرچه
صفت اورا بکشتند وجسد مطهرش را در بیابان بیفکندند وامحمداه اهل بیت تو
اسیر شده اند وفرزندان تو در صحرای فریادرس مانده ودشمن ودوست بر ایشان
میکریند ونیز در بحر المصایب مسطور است که جناب زینب خاتون در کنار نعش
برادر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله عرض میکرد یا جداه ای جد بزرکوار

هذ الذی قد کنت تلثم نحره * امسی نحیرا من حدود صبا ثها
من بعد حجرك یا رسول الله قد * الفی طبریحاً فی ثری رمضا ثها

آنکاه روی بجانب مادرش فاطمهٔ زهرا کرده کفت ایمادر داغدیده وا بدخبر

پیغمبر بر گزیده وبصحراي كربلا نظرى بر كشا وفرزندت حسين را با سر بريده ودختران خود را با خيمهاى سوخته وتازيانها بر سرو كتف يافته ولباس و كوشوارها بغارت رفته در دست كفار چون اسراى ديلم وزنكبار بنكر

يا اماه هذا حسينك غريق بالدماء * وعطشان فى ارض المحنة والابتلاء

افاطم لو خلت الحسين مجدلا * وشمر بنعليه على صدره يرقى

وقد جرد الملعون شلت يمينه * ويسراه سيفا لا معا يشبه الترقا

الى آخرها وهم در آنكتاب مسطور است (ان زينب الكبرى دعت باختها ام كلثوم فى ليلة اليوم الذى قد عزم القوم الظلوم فيه على الارتحال من ارض الطف) يعني زينب كبرى خواهرش ام كلثوم در آنشب كه روزش انمردم جفا كار آهنك رحيل داشتند وهمي قصد كرده بودند كه از زمين كربلا بار بربندند بخواست و فرمود (يا اختاه تعالى ان نروح الى جسد اخينا الحسين ونودعه) فرمود ايخواهر بشتاب تا بقتلكاه شويم وبا جسد برادر خود حسين عليه السلام وداع كوئيم پس هر دو تن با چشم كريان براى اينكه دفعهٔ ديكر با آنحضرت وداع كنند روا نشدند وهم در آنكتاب در ذيل خبرى كه از صاحب مصائب المعصومين در باب سوار كردن امام زين العابدين عليه السلام اهل بيت را از زمين كربلا مسطور ميدارد ميكويد آنمردم خبيث محض عنا وعبور اهل بيت را بقتلكاه كردانيدند چون حضرت زينب را نظر بر جثهٔ شريف برادرش امام حسين افتاد كه بي سرو حركت درآنزمين بيفتاده فريادى سخت بر كشيد وناله از دل برآورد وخواست خويشتن را از روى مركب برآن بدن مبارك بيندازد امام زين العابدين عليه السلام ندا بركشيد ايعمه من ايزينب همچنانكه برفراز ناقه سوارى با برادرت وداع كن ايعمه من ايزينب بر اين حالت قيد واسيرى

(من)

﴿ وداع زينب با جسد برادر وفرياد وناله آنمخدره ﴾ ۲۵۰

من رحمت آور پس زينب خاتون در همانحال که روان بودند بابرادرش وداع فرمود ونيز در ترتيب سواری اهل بيت وسوار کردن حضرت زينب خاتون وام کلثوم ديکرنسو نراحتي خدمه را از فضه خادمه حکايتي مبسوط مرقوم ميدارد که بهمين اشارت کفايت رفت وبروايت صاحب رياض الشهاده چون عترت خير الا نام بمصارع شهداء آمدند هريك جسد يرا در آغوش آورده وحضرت زينب جسد مبارك سيد الشهدا را در بغل کرفته ببوسيد وناله برکشيد وبروايت صاحب روضة الشهداء چون جناب زينب کبری برادر خود حضرت سيد الشهدا را سلام الله عليهما برآنحال درخاك وخون غلطيده وعريان وکروه اشقيا را بآنطور شادان بديد ناله از جکر برکشيد وچون زن فرزند مرده بناليد (وقالت واجداه واممداه ولما لحقنا بالحمول تناشرت بنا مقصدات غاب عنها الطوالع ويا ليت شعری هل يبين ليلة بحيث اطمانت بالحبيب المضاجع وکم من هوی اوخلة قد القتهم تراما فلم يمنعهم البين مانع کانی غداة البين رهن منية واحوظماء سدت عليه المشارع) آنکاه خويشتن را برآن سينه مجروح افکند وناله وزاری برآورد وازآنپس روی بمدينه کرد وبحضرت ختمي مآب صلي الله عليه وآله عرضه هميداشت (يارسول الله هذا الحسين الذی قبلته والصقت صدرك على صدره وتلثم نحره فقد صرع فی الصحرآء مجروح الاعضآء ونحره منحور وصدره مکسور وراسه مقطوع من القفا ورفع علی القنا وجسمه تحت سنابك خيول اهل البغأ واولاد الطلقآء ياجداه نحن اهل بيتك بالذل والهوان فی دار غربة وفی اسر کفرة فجرة) ای رسول خداي اين حسين همانست که اورا ميبوسيدی وسينه درهم شکسته در بيابان نينوا ودشت کربلا بيفتاده وسرش را از قفا جدا کردند وبرنيزه برافراشتند وجسم مطهرش را پايمال سم اسبهای اهل شقاوت وبغي وفرزندان زناکاران وراندکان بيفکندند ای جد

بزرگوار ما اهل بیت تو ایم که اینکونه در دار غربت گرفتار ذلت وهوان واسیر مردم کافر وفاجران هستیم پس از گریه وزاری آنمخدره دوست ودشمن بگریست ومعاند وشفیق سوکوار گشت ودر بحرالمصایب مسطور است که چون اهل بیت بقتلگاه رسیدند وخویشتن را از فراز شتران بیفکندند زینب کبری سلام الله علیها درمیان کشتگان همی تفحص فرمود تا جسد مبارك برادرش حسین علیه السلام را بعلامات غریبه وجراحات عدیده بیسروجامه دریافت وفریاد وا اخاه واسیداه بر کشید وعرض کرد یا رسول الله

هـذا الذی قد کنت تلثم نحره * امسی نحیراً من حدود صبا ثها
من بعد حجرك یا رسول الله قد * القی طریحا فی ثری رمضا ئها
فوا کبدامن هجر من لایجیبنی * ومن عـبرات مالهن فنـاء

وهم در آنکتاب از مصایب‌الابرار مسطور است که از آن پس آنمخدره بمادرش فاطمه زهرا سلام الله علیهما عرض کرد وشکایت نمود که ایما در بکربلا گذری و باهل وعیال حسینت نظری فرمای از منتخب مرویست که آنمخدره همچنان میگریست تا از بکای اوجمله منافقان بگریستند درینحال ملعوني بیامد وباکعب نیزه چنان برشانه اش بزد که برزمین افتاد وقهراً اورا حرکت داد وآنمخدره بآن جسد مبارك گفت (اودعك الله عزوجل یا ابن امی یا شقیق روحي فان فراقي هذا لیس عن ضجر ولاعن ملالة ولکن یا ابن امی کما تری یا نور بصری فاقرء جدی وابی و امی واخی منی السلام ثم اخبرهم بما جری علینا من هؤلاء القوم اللئام) یعني ترا بخدای عزوجل میسپارم ای پسر مادر من ای پارهٔ جان من همانا این دوری که از تو روی میدهدنه آنست که بجهت ضجر وملالت باشد لکن برای آنست که نگران هستي یعني بزجر وعنف میبرند ای پسر مادر من ایروشني چشم من جد من وپدرم

(ومادرم)

ومادرم وبرادرم را از من سلام برسان واز آنچه ازين مردم لئيم زبون برما رسيد بايشان عرضه دار وبروايت صاحب بيت الاحزان جناب ام كلثوم را در قتلگاه نديدند صدائي از كنار فرات بشنيدند معلوم شد برسر نعش حضرت عباس زاري ميكند وهم در بحر المصايب مسطور است كه چون شمر خواست سكينه را از كنار نعش پدرش دور كند زينب عليه السلام فرمود واي برتو اى شمر خداي دستت را قطع كند هرگاه سكينه ببوسيدن تن بيسر پدر قناعت كند ممانعت كردن وي ظلم است ونيز در بحر المصايب ومقتل ابي مخنف از جناب ام كلثوم مرويست كه چون سنان بن انس وخولى اصبحي وشمر ذالجوشن عليهم اللعنه روي بخيمها نهادند سر امام صلوات الله عليه با ايشان بود وآنمردم ستمكار نكوهيده عاقبت بقتل برادرم مفاخرت همي كردند خولي ملعون همي گفت من تير بحلق بيفكندم واز اسبش در افكندم وسنان ملعون ميگفت من ضربت بر فرقش زدم وسر مباركش را شكافته از پاش در آوردم شمر نا پاكزاده ميگفت من سر شرا از بدن جدا كردم وتنش را بيسر برزمين افكندم وهم در آنكتاب از كتاب نجاة الخافقين مسطور است كه در آنحال كه جناب عصمت مآب زينب خاتون سلام الله عليها در گوشهٔ خيمه سر برزانوي اندوه نهاده بانديشه آنزنان بيشوهر ودختران بي پدر وسيد سجاد خسته جگر بود ناگاه كنيزكي از كنيزكان صيحه زنان والامان گويان بخيمه درآمد وعرض كرد ايخاتون من اي يادگار رفتگان اي پرستار يتيمان وبيوه زنان اينك سپاه شقاوت پناه كوفه اند كه بتاراج خيام تازان وشتابان هستند وهم در آنكتاب از كتاب مفتاح البكاء مرويست كه حميد بن مسلم گفت چون آتش در خيمها بلندى وفزايش گرفت (رايت امراة القت نفسها على النار فجائت بجسد كانه ميت ورجلاه تجران على الارض) يعني زني را نگران شدم كه خويشتن

واز آن آتش شعله ور بیفکند وجسد یرا بیاورد که کفتي مرده است و هردو پایش بر زمین میکشید کفتم این جاریه کیست کفتند زینب دختر امیر المؤمنین است کفتم این بیمار کیست کفتند علی بن الحسین علیهم السلام است وچون آنجاریه را نظر بپسر سعد افتاد فرمود ای پسر سعد خداوند نسلت را قطع نماید آیا پدرت سعد تورا باینکار وصیت نهاده بود وهم درآنکتاب از منتخب مرویست که درآنحال که شمر وجماعتي باهنك سید سجاد بتاختند وممنوع شدند ام کلثوم از این حال بکریست واین شعر بفرمود

یا سائلي عن فتیة صرعوا * بالطف اصحوا رهن اکفان

وفتیة لیس یجادی بهم * بنوعقیل خیر فرسان

ثم بعورة واخیه معا * فذکرهم هیج احزاني

من کان مسرورا بما مسنا * او شامنا یوما بما شان

لقد ذللنا بعد عز فما * یرفع ضیما حین یغشاني

وهم در آن کتاب از کتاب مبکی العیون مسطور است که روزي جناب زینب خاتون از حضرت سید الشهداء سلام الله علیهما سؤال کرد ای برادر مصیبت تو بزرکتر است یا مصیبت حضرت آدم فرمود ایخواهر آدم بعد از فراق حواء بوصال رسید اما من بعد از فراق جد ومادرم شهید خواهم شد عرض کرد مصیبت تو با خلیل خدا چکونه است فرمود آتش بروي کلستان شد اما آتش حرب من سوزان کردد وکفت باز کریا چکونه باشد فرمود زکریا را دفن کردند اما مرا مدفون نمي کنند سهل است اسب بر بدن من میتازند عرض کرد با یحي پیغمبر چکونه است فرمود اکرچه سر یحي را بظلم بریدند اما اهل بیتش را اسیر نکردند لاکن پس از شهادت من اهل وعیال وخواهران مرا اسیر کنند عرض کرد

یا ایوب چگونه است فرمود زخمهاي او مرهم پذیر شد و به کردید اما زخمهاي من به نخواهد شد این است حضرت زینب در قتلگاه با سوز و آه بهمین مطلب اشارت میکرد وهم در نور العین مسطور است که چون انکروه لئام بنهب خیام پرداخته طنابها را باحد وحام پاره همي ساختند جناب ام کلثوم بیرون آمد وفرمود (یا ابن سعد الله یحکم بیننا و بینك ویحرمك شفاعة جدنا ولا یسقیك من حوضه کما فعلت بنا وامرت بقتل سبط الرسول ولم ترحم صبیانه ولم تشفق علی نسائه) ای پسر سعد خداي در میان ما وتو حکم میفرماید وتورا از شفاعت جد ما وآشامیدن از حوض کوثر محروم میدارد چنانکه تو با ما نیز این معامله کردي وآب فرات را از ما باز داشتي وبقتل پسر پیغمبر فرمان کردي وبکودکانش رحم نکردي وبر پردگیانش شفقت ننمودی وآن ملعون بآنحضرت ملتفت نکشت بالجمله ابو اسحق در نور العین میکوید بعد از آن حضرت زینب با ابن سعد فرمود (یا بن سعد لم لم تدعونا) از چه روی مارا بخویش نمیکذاري کفت میخواهم شمارا نزد عبیدالله زیاد برم فرمود (یا بن سعد بالله علیك مر بنا علی جسد الحسین حتی تودعه قبل الفراق) ای پسر سعد تورا بخدا سوکند میدهم که مارا بر کشتهٔ حسین عبور ده تا پیش از آنکه از حضرتش مفارقت جوئیم باوی وداع کنیم پسر سعد کفت سمعاً وطاعةً واهل بیت اطهار را بر آن جسد مطهر عبور داد چون ایشان آن تن بیسر را بدیدند صیحه وناله بر کشیدند وزینب سلام الله علیها بکریستي واین شعر بخواندي (لقد حملتنا فی الزمان نوائبه) چنانکه از این پیش این اشعار مکتوبا بحضرت ام کلثوم مسطور کشت ودر کتاب بحرالمصائب مسطور است که جناب ام کلثوم میفرماید که مرا در خاطر بود که برادرم جامهٔ کهنه بخواست عمدا با خواهرم حضرت زینب نزدیك جسد مطهرش برفتیم دیدیم بني امیه آنجامه کهنه را نیز

بغارت برده وبدن مطهر برادرم را در میان خاك وخون عریان افکنده اند با لجمله چون بامر عمر بن سعد ملعون اهل بیت را از قتلگاه بیرون آورده بآنحال بیسامان بر نشاندند وروان داشتند وجناب زینب خاتون پس از چندی ناله وندبه روی باهل کوفه وشام فرمود (قالت یا اصحاب محمد هؤلآء ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا ووا ویلاه ووا حزناه الیوم مات جدنا محمد المصطفی والیوم مات ابونا علی المرتضی وامنا فاطمة الزهراء واخونا حسن المجتبی) ای امتان پیغمبر آخر ما ذریهٔ پیغمبر شمائیم که چون اسیران میبرند آنگاه متوجه شیعیان ومحبان شده ایشانرا مخاطب داشته فرمود (ایا شیعتنا ابکوا علی الغریب الذی کافوره بالتراب ومنع من مآء الفرات وغسله بالدماء ومطروح فی کربلاء ای شیعیان ما گریستن کنید بر آن امام غریبی که خاکش کافور او بود واز آب فراتش منع کردند و خونش غسلش بود ودر کربلا بیفتاده است وچون آنحضرت از کلمات خود واشعار خود بپرداخت ام کلثوم سلام الله علیه صیحهٔ برکشید وبخواندن اینشعر پرداخت

الا یا اخی قد سبتنا الاعادیے * مثل سبی العبید بین البوادیے
قد سبوا مهجتی بقتل حسین * وهو سؤلی وبغیتی ومرادیے
ابن بنت الرسول وابن علی * فهوهادی الوری لطریق الرشاد
ثم اعلوا براسه فوق رمح * له نور کقدح الزناد
وبنی احمد یقادون قهرا * بطعن الاعادی علی الاجساد
وكذا نحن بعد کم تهتکونا * ورمونا بحقدهم والعناد
ما رعوا حرمة الممجد احمد * سیدا فاق بالهدی والرشاد
ظلموا فاطمة البطول وعاقوا * جدنا منهم بکل عناد
وعلی المرتضی فقد فجعوه * بحسین ورهطه فی الجلاد

(یا ابن)

یا ابن سعد قد ار تکبت ذلا * ونارا من الله یوم المعاد

راقم حروف کوید ممکن است این کلمات واشعار در مقامي دیکر کذشته باشد و الله اعلم ونیز در کتاب بحرالمصایب از مخزن وغیره مسطور است که چون جناب ام کلثوم آن بدن پا کرا بر آن خاك تا بناك بدید ونکران شد که باد برآن بدن وزان است وخاك برآن افشان بي اختیار خودرا از فراز شتر بر زمین افکنده جسد مطهر را در برکشیده وبا کریه وزاری فرمود (یا رسول الله انظر الی جسد ولدك ملقی علی الارض بغیر غسل و کفنه الرمل الساقی علیه وغسله دمه الجاری من وریدیه) یعني ایرسول خدا بنکر بجسد فرزند خود که بدون غسل بر زمین افتاده است کفنش ریکي است که بادش بروی بیفشانده وغسلش خون نیست که از دورك کردنش جاریست (وهؤلاء اهل بیته یساقون فی سبی الذل ولیس محام یمانع عنهم الاذی ورؤس اولاده مع راسه الشریف علی الرماح کالاقبار) اینك اینجماعت اهل بیت او هستند که ایشانرا مانند اسیران روان داشته اند وهیچکس حامی ایشان نیست وسر مبارك او با سر هاي فرزندانش مانند ماهها برسر نیزها میباشد یا لجمله چون آن مردم کافر را برآن مظلومه خونین جکر نظر افتاد اورا باجبر وآزار بر شتر سوار کردند ورا هسپار داشتند در حالتي که میکریست وهم صاحب بحرالمصایب از مفتاح البکاء وبعضي کتب مراثي این ابیاترا بحضرت ام کلثوم سلام الله علیها نسبت داده اند که درآنوقت که برادرش امام حسین علیه السلام را بر آنحالت در زمین کربلا افتاده بدید بکریست وقرائت فرمود

ایا جدنا نشکو الیك امیة * فقد بالغوا فی ظلمنا وتبدعوا

ایا جدنا لو ان رایت مصابنا * لکنت تری امرا له الصخر یصدع

ایا جدنا هذا الحسین معفر * علی الترب مجزوز الورید یقطع

فجثمانه تحت الخیول وراسه * عنادا باطراف الاسنة یرفع
ایا جدنا لم یترکوا من رجالنا * کبیرا ولا طفلا علی الثدی یرضع
ایا جدنا لم یترکوا لنسائنا * خمارا ولا ثوبا ولم یبق برقع
ایا جدنا سرنا عرایا حواسرا * کانا سبایا الروم بل نحن اوضع
ایا جدنا لو ان ترانا اذلة * اساری علی اعدائنا نتضرع
ایا جدنا نستر حم القوم لم نجد * شفیعا ولا من ذا الاسائة یدفع
ایا جدنا زین العباد مکبل * علیل سقیم مدنف متوجع

در مهیج الاحزان مسطور است که چون حضرت زینب خاتون سلام الله علیها بدن شریفش را بآنطور عریان وپاره پاره دید نعره برکشید که هذا حسین انیست حسین ونیز صاحب مهیج اینکلماترا که در اینجا نظماً بجناب ام کلثوم منسوب شد بطریق مذکور داشته تواند بود دیکران بنظم در آورده باشند واختلاف اخبار در این موارد نه آنچند است که برثبوت یکی حکم توان کرد

﴿ بیان غم واندوه وپریشانی حال امام زین العابدین صلوات الله علیه ﴾
﴿ از دیداران اجساد مطهره وخبر زینب خاتون از حدیث ام ایمن ﴾

چنانکه از این پیش این بندهٔ حقیر در ذیل کتاب احوال زین العابدین علیه السلام مسطور داشته ونیز در اغلب کتب معتبره وارد است اینحدیث چنان است که قدامة بن زائده از پدرش زایده روایت کند که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود بمن رسید ای زایده که تو قبر ابی عبد الله سلام الله علیه را زیارت میکنی عرض کردم چنان است که بعرض رسید فرمود چکونه اینکار کنی با اینکه تورا در خدمت آن سلطان که روا نمیدارد ومقبول نمیشمارد از هیچکس دوست داشتن مارا وفزونی دادن مارا وبیان نمودن فضایل مارا واداي حقوق واجبهٔ مارا بر این

(امت)

امت مکانت ومنزلتي است عرض کردم سوگند با خداوند در اینکار وکردار جز پرورد کار قهار ورسول مختار را نکران نیستم واز ستیزهٔ هیچکس بیناك نباشم وهر مکروهي خطیر در اینراه برمن فرود آید حقیر شمارم فرمود سوگند باخدای آنچه کوئي چنانست که کوئي یعني این سخن بعقیدت کذاری و دراینراه هر رنجي فرود آید سهل باید شمرد عرض کردم سوگند باخداي همین است که کوئي پس آنحضرت سه دفعه اینکلمه بفرمود ومن نیز سه کرت این سخن بکذاشتم آنحضرت فرمود بشارت باد تورا پس باد تورا تا سه دفعه وفرمود تورا بحدیثی خبر بدهم که از اخبار واحادیث نخبهٔ مخزونهٔ ماست مکشوف باد تواند بود که اینکه امام علیه السلام این حدیث شریفرا اینکونه تجلیل وتفخیم میفرماید از این روی باشد که بر اخبار مغیبات متعدده مشتمل است وعقول مردم عوام از تصدیقش عاجزاست ونیز میتواند بود که بسبب تعریف از مقامات شهدای طف باشد چنانکه اجمالا بآن اشارت میشود بالجمله میفرماید همانا چون در کربلا بما رسید آنچه رسید و پدرم وآنانکه در خدمتش حضور داشتند از فرزندان و برادران وسایر کسان آنحضرت بدرجه شهادت ارتقاء یافتند وحرم محترم وزنان اورا بر جهاز شتران برنشاندند وهمي خواستند مارا بسوی کوفه کوچ دهند من در نظاره بودم وهمهٔ شهداء در خاك وخون افتاده ومدفون پوشیده نیستند اینحالت واین اوضاع درسینه ام باری کران بیفکند وقلق واضطرابم شدت کرفت چندانکه همي خواست جان از تنم بیرون شود چنانکه در اینحال پریشان برعمه ام زینب کبری دختر علي علیه السلام اشکار کردید (فقالت مالی اراك تجود بنفسك یا بقیة جدی وابی واخوتی) پس کفت ای یادکار جد من وپدر وبرادر من چیست ترا که تورا بجان خود بازی مینکرم یعني همي خواهي جان بسپاری کفتم چکونه فزع وزاری نکنم با اینکه پدر

بزرکوار وسید والا تبار خویش وبرادران واعمام وعم زادکان وکسان خود را در میان خاك وخون مینکرم که در این بیابان ایشانرا بیفکنده اند وجامه از تن ایشان بیرون کرده اند وهیچکس در صدد دفن و کفن ایشان نیست واجساد ایشان را در خاك نکرده اند نه کسي را بسوی ایشان نظری ونه کسي را بکوي ایشان کذري است کویا ایشان را از کفار ترك ودیلم میشمارند (فقالت لایجزعنك ما تری فوالله ان ذلك لعهد من رسول الله الی جدك وابیك وعمك ولقد اخذ الله میثاق اناس من هذه الامة لاتعرفهم فراعنة هذه الارض وهم معروفون فی اهل السموات انهم یجمعون هذ الاعضآء المتفرقة فیوارونها وهذه الجیسوم من المضرجة وینصبون لهذ الطف علما لقبرابیك سید الشهدآء علیه السلام لایدرس اثره ولا یعفور سسمه علی کرور اللیالی والایام ولیجتهدن ائمة الکفر واشیاع الضلالة فی محوه وتطمیسه فلایزداد اثره الاظهورا وامره الا علوا) معلوم باد که از اینحدیث شریف میتوان مکشوف داشت که علو مقام و منزلت و رفعت درجه و مرتبت حضرت زینب خاتون صلوات الله علیها تا بچه مقدار است که اولا دارای چنین اسرار واخبار مخزونه است ونیز دارای چنین علم وبرد باریست که درجنبهٔ نسوانیت امام علیه السلام که بروی وجملهٔ آفریدکان سمت ریاست وبرتری ونکاهبانی واولویت دارد واورا آن حلم وبرد باریست که حلم وبرد باري در سایه اش غنودن وآسودن خواهند ومع ذلك در مشاهدات آن احوال بآنحال در آید ونصیحت وتسلیت فرماید و بچنین کلمات مبادرت جوید تواند بود امام علیه السلام محض باز نمودن عظمت و خطر آنحال باینحال نمایش میجوید وبدانکونه سخنان کذارش میکیرد یا براي اظهار مقامات حضرت زینب سلام الله علیها باین ظهور متظاهر میکردد تا جهانیان از پارهٔ مراتب آنمخدره آکاهی یابند وتا قیامت مذاکره نمایند بالجمله حضرت زینب

(کفت)

گفت از آنچه بيني درجزع مباش سوكند باخداي اينعهد وپيمانيست كه از رسول خداى بجد تو وپدر تو وعم تو استوار افتاده است وخدايتعالى عهد وميثاق گروهي ازين مردمان را كه فراعنه اين زمين نميشناسند ايشانرا واهل آسمان بحال ايشان عارف هستند ودست ايشان بخون اين شهيدان آلايش نيافته ماخوذ داشته تا اين اعضاى پراكنده واجساد پاره پاره را فراهم كردانيده در خاك مدفون كنند وبرقبر ضريح مقدس سيد الشهداء عليه السلام نشاني و كنبدي بر خواهند كشيد كه از مرور ايام ولیالي و كرور از منه ودهور فرسوده نكردد وهر چند روز كاران در از وزمانهاي دير باز بر آن بي سپر آيد آثارش محو نكردد وهر كزش نشان از ميان نرود وهرچند پيشوايان كفر واعيان ضلالت در محو آن بكوشند ظهورش بيشتر و نمايشش فزونتر ورفعتش بر تر كردد امام زين العابدين عليه السلام فرمود اينعهد وانيخبر چيست (فقالت حدثتني ام ايمن ان رسول الله صلى الله عليه زار منزل فاطمة فى يوم من الا يام فعملت له جريرة واتاه علي عليه السلام بطبق فيه تمر ثم قالت ام ايمن فاتيتهم بعس فيه لبن وزبد فا كل رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى وفاطمة والحسن والحسين من تلك الجريرة وشرب رسول الله صلى الله عليه وآله وشربوا من ذلك اللبن ثم اكل واكلو من ذلك التمر والزبد ثم غسل رسول الله صلى الله عليه وآله يده وعلي يصب عليها الماء فلما فرغ من غسل يده مسح وجهه ثم نظر الى على و فاطمة والحسن والحسين نظرا عرفنا منه السرور فى وجهه رمق بطرفه نحو السماء مليا ثم وجه وجهه نحو القبلة وبسط يديه يدعو ثم خر ساجدا وهو ينشج فاطال النشوج وعلا نحيبه وجرت دموعه ثم رفع راسه واطرق الى الارض ودموعه تقطر كانها صبوب المطر فحزنت فاطمة وعلى والحسن والحسين وحزنت معهم لما راينا من رسول الله صلى الله عليه وآله وهبناه ان نسئله حتي اذا طال ذلك قال له على عليه

السلام وقالت له فاطمة مايبكيك يا رسول الله لا ابكى الله عينيك فقد اقرح قلوبنا ما
ري من حالك فقال يا اخي وقال المزاحم وابن عبدالوارث فى حديثه ههنا فقال يا
حبيبي اني سررت بكم سرورا ما سررت مثله قط واني لانظر اليكم واحمد الله
على نعمته على فيكم اذ هبط على جبرئيل فقال يا محمد ان الله تبارك وتعالى اطلع على
ما فى نفسك وعرف سرورك باخيك وابنتك وسبطيك فاكمل بك النعمة وهنأك
العطية بان جعلهم وذرياتهم ومحبيهم وشيعتهم معك فى الجنة لا يفرق بينك وبينهم
يحيون كما تحي ويعطون كما تعطى حتي ترضي وفوق الرضي على بلوى كثرة تنالهم فى
الدنيا ومكاره تصيبهم بليدي اناس ينتحلون علتك ويزعمون انهم من امتك براء من
الله ومنك خبطا خبطا وقتلا قتلا شتى مصارعهم نائية قبورهم خيرة من الله لهم ولك
فيهم فاحمد الله عز وجل على خيرته وارض بقضائه فحمدت الله ورضيت بقضائه بما
اختاره لكم ثم قال جبرئيل يا محمد ان اخاك مضطهد بعدك مغلوب على امتك متعوب
من اعدائك ثم مقتول بعدك يقتله اشر الخلق والخليقة واشقى البرية نظير عاقر الناقة
ببلد تكون هجرته اليه وهو مغرس شيعته وشيعة ولده وفيه ايضاً على كل حال يكثر
بلويهم ويعظم مصابهم وان سبطك هذا واومأ بيده الى الحسين مقتول فى عصابة من
ذريتك واهل بيتك واخيار من امتك بضفة الفرات بارض تدعى كربلاء من اجلها
يكثر الكرب والبلاء على اعدائك واعداء ذريتك فى اليوم الذي لا ينقضي كربه
ولا تفنى حسرته وهى اطهر بقاع الارض واعظمها حرمة وانها لمن بطحاء الجنة
فاذا كان ذلك اليوم الذى يقتل فيه سبطك واهله واحاطت بهم كتائب اهل الكفر
واللعنة تزعزعت الارض من اقطارها ومادت الجبال وكثر اضطرابها واصطفقت
البحار بامواجها وماجت السموات باهلها غضبا لك يا محمد ولذريتك واستعظاما
لما ينتهك من حرمتك ولسرما يكافئ به ذريتك وعترتك ولا يبقى شيء من ذلك

الا يستاذن الله عزوجل فى نصرة اهلك المستضعفين المظلومين الذى هم حجة الله على خلقه بعدك فيوحى الله الى السموات والارض والجبال والبحار ومن فيهن انى انا الله الملك القادر الذى لايفوته هارب ولايعجزه ممتنع وانا اقدر فيه على الاستار والانتقام وعزتى وجلالى لاعذبن من وتر رسولى وصفيي وانتهك حرمته وقتل عترته واستحل حرمته فاذا برزت تلك العصابة الى مضاجعها تولى الله عزوجل قبض ارواحها بيده وهبط الى الارض ملائكة من السماء السابعة معهم انية من الياقوت والزمرد مملوة من ماء الحيوة وحلل من حلل الجنة وطيب من طيب الجنة فغسلوا جثثهم بذلك الماء والبسوها الحلل وحنطوها بذلك الطيب وصلى الملائكة صفاً صفاً ثم يبعث الله قوما من امتك لايعرفهم الكفار ولم يشركوا فى تلك الدماء بقول ولا فعل ولانية فيوارون اجسامهم ويقيمون رسما لقبر سيد الشهداء بتلك البطحاء يكون علما لاهل الحق وسببا للمومنين الى الفوز وتحفه ملائكة من كل سماء مأة الف ملك فى كل يوم وليلة ويصلون عليه ويسبحون الله عنده ويستغفرون الله لزواره ويكتبون اسماء من ياتيه زآئرا من امتك متقربا الى الله واليك بذلك واسماء ابائهم وعشايرهم وبلدانهم ويوسمون بميسم نور عرش الله هذا زاير قبر سيد الشهداء وابن خير الانبياء فاذا كان يوم القيمة سطع فى وجوههم من اثر ذلك الميسم نور تغشى فيه الابصار يدل عليهم ويعرفون به وكانى بك يا محمد بينى وبين ميكائيل وعلى امامنا ومعنا من ملائكة الله مالا يحصى عدده ونحن نلتقط من ذلك الميسم فى وجهه من بين الخلائق بجيهم الله من هول ذلك اليوم وشدايده وذلك حكم الله وعطآءه لمن زار قبرك يا محمد او قبر اخيك اوقبر سبطيك لايريد به غير الله عز وجل وسيجد اناس حقت عليهم من الله اللعنة والسخط ان يعفو رسم ذلك القبر ويمحو اثره فلا يجعل الله تبارك وتعالى لهم الى ذلك سبيلا ثم

قال رسول الله صلی الله علیه وآله فهذا ابکانی واحزننی) مکشوف باد که چون اینحدیث مبارك بر بعضی مسایل شریفه واخبار غیبیه اشتمال دارد پیش از آنکه بترجمه آن شروع رود برای بصیرت مطالعه کنندکان این کتاب مستطاب بپارهٔ اشارت میرود از آنجمله انیست اینکلام حضرت زینب سلام الله علیها (وینصبون لذلك الطف علما لقبر ابیك) خبر از غیب میدهد که شهدا را مدفون مینمایند و مباشرین این امر مردمی نیکو وصالح وغیر ازین کسان خواهند بود وهم باز مینماید که برای این قبر علامتی عالی برمیآورند ونیز معلوم میفرماید که در سالیان دراز وزمانهای دیر باز نشانش فرسوده ومحو نمی شود ونیز باز مینماید که جمعی از ائمه کفر که مثل متوکل عباسی است که خلیفه بود وپیشوا و مردمی دیگر زحمتها برخود مینهند واجتهاد میورزند که رسم ونشان این قبور را بر افکنند وهم خبر میدهد که بمقصود خود نمیرسند ونیز باز میرساند که بعلاوه بر اینکه میخواهند و نمیتوانند آثار وآیات وعلامات وشرافت وجلالت این قبر مطهر روز تا روز بیشتر نمایش گیرد چنانکه تا کنون که سلخ ذیعقدة الحرام سال یکهزار وسیصد وچهارده هجریست تمام آنچه فرموده اند ظاهر وآشکار است چنانکه در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور افتاده ودیگر در آنجا که از شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واشارت باینکهٔ کوفه هجرتگاه آنحضرتست ونیز آنشهر مغرس شیعیان آنحضرت وشیعیان اولاد آنحضرت است ونیز اشارت باینکه بلوی ومصیبت ایشان در این شهر بزرك وعظیم خواهد بود وهم اخبار باینکه امام حسین علیه السلام باجماعتی از ذریه واهل بیت رسول خدای صلی الله علیه وآله واخیار امت آنحضرت درکنار فرات در زمینی که بکربلا موسوم است شهید خواهند شد واجساد مطهره ایشانرا جمعی از ابرار این امت دفن مینمایند

(و بر)

شرح بر حدیث ام ایمن

ونیز خلق جهان تا پایان روز کار بزیارت این قبور منوره مشرف میشوند وبرزونق
وعظمت آن افزوده میشود وهمچنین خبردادن از اینکه قبور مقدسهٔ رسول خدا
وامیر المؤمنین وحسنین علیه السلام زیارتگاه مردم روز کار خواهد بود ودیگر از
اسیرشدن اهل بیت اطهار در شهر کوفه تمامت این روایات اخبار از اخبار غیبیه است
وهم در ایحدیث مبارك آن فضل وفضیلت که برای شیعه ثابت میشود از تمامت
اخباري که درین باب وارد است عظیمتر است وهم از تقدم لفظ محبین بر شیعه
باز نموده آید که مناط تشیع محبت است وهم امیدواری دوستان ایخانوادهٔ جلیله باز
نموده آید وهم از ایکلمهٔ طیبهٔ (وهی اطهر بقاع الارض واعظمها حرمة وانها لمن
بطحاء الجنة) فضیلت ارض کربلا وافضیلت آن بر کعبه چنانکه سید بحر العلوم
اعلی الله مقامه میفرماید

ومن حدیث کربلا والکعبه * لکربلا بان علوالرتبه

معلوم میشود وشرح اینکه کربلا از بطحاء جنت است بر تفصیل نزول اجزای
سلسله بدویه است باجزای سلسله عودیه با اختلاف صور بحکم اختلاف نشاءت
وتعدد مواطن چنانکه جماعتي که ملائکه را عقول ونفوس میدانند وبحکم شرع
وضرورت اسلام تجسم آنهارا قایل هستند حفظ جسمانیت را بحفظ مرتبه منوط
میدانند وشرح اینکلام از سیاقت مقام بیرونست وازین پیش در کتاب احوال
حضرت امام زین العابدین علیه السلام باخباریکه بشرافت این زمین سعادت قرین
دلالت دارد اشارت شد ونیز مکشوف باد که از ینکلام شرافت نظام (قولی الله
قبض ارواحها بیده) آشکار میشود که اشارت بمقام شامخي است که نفي واسطه
ورفع حجاب وکشف غطا بالمره باشد همانا چون بعد العیان واسطه درمیان نبود و
بحکم اینکه مقامي اشمخ ودرجه ارفع ازو نیست پس ملائکه وملك الموت درود تر

از مقام ایشان واقع هستند وخداي عالم بلاواسطه ارواح طيبه ایشانرا قبض فرماید (فقبضناه قبضا یسیرا) وهم ازینکلام معجز نظام (مملوة من ماء الحیوة) زندکانی ابدی جاودانی این ابدان طیبه وبقاي ایشان بفناء در مقام احدیت روشن شود زیرا که چون فنای في الله را نایل شدند بقای بالله را حاصل نمودند بالجمله دقایق ولطایف کلام اینحدیث مبارك از آن برتر است که در چنین مقامات مسطور یا در نظرهر کس اندرآید خداوند وراسخون در علم بهتر دانندا کنون بترجمهٔ آن شروع میشود میفرماید زینب سلام الله علیها کفت حدیث کرد مرا ام ایمن که رسول خدای صلی الله علیه وآله روزي از روز کار بدیدار فاطمه سلام الله علیها شرف قدوم ارزاني داد فاطمه زهراء از بهرش حریرهٔ ترتیب داد وعلي مرتضي سلام الله علیه طبقی از خرما خدمتش را تشریف ساخت ومن قدحي از شیروزبد حاضر نمودم رسول خداي وعلي مرتضي وفاطمهٔ زهراء وحسن مجتبي وحسین سیدالشهداء صلوات الله علیهم اجمعین از آنحریره بخوردند واز خرما وشیر وسر شیر تناول فرمودند آنکاه علي علیه السلام آب بر دست همایون فرستادهٔ ایزد بیچون بریخت وشست چون پیغمبر فراغت یافت چهرهٔ مبارکرا بادست شریف بسود وشادمان دیداری بدیدارایشان بر کشود چنانکه نشان خرمي وشاد خواری از دیدار مبارکش دیدار همي شد سپس روی بآسمان کرد وبآسمان نکران کشت وازآن پس روی بقبله اورد وهر دو دست مبارك بدعا بر کشود واز آن پس بسجده سر نهاد و کریستن بروی چیره کشت وآواز کریه اش برشد ودیدکانش جاری کردید وچون از سجده سر بر کرفت از دیدکان مبارکش آب چون باران روان بود اهل بیت و من ازینحال دراندوه وملال شدیم واز هیبت وحشمتش ازین روی پرسیدن نداشتیم چون برانیحال مدتی بطول برفت حضرت امیرالمؤمنین وفاطمه علیهما السلام عرض

(کردند)

کردند این کریستن از چیست که خدای چشمت را کریان ندارد فرمود ای برادر من وبروایتي الحبیب من همانا از حضور شما وانجمن شما شاد مان آمدم وآنکونه خرم شدم که هرکز چنان سرور نیافته بودم در اینحال که در شما نکران وخدایرا بر این نعمت شکر کذاران بودم ناکاه جبرئیل بر من فرود آمد و کفت خداوند تبارك وتعالی بر سرور وشاد ماني تو مطلع کردید ونعمت را برتو تمام کردانید واین عطیت کرامي را بر تو کوارا فرمود ومقرر ساخت که ایشان و ذریات ایشان و دوستان وشیعیان وپیروان ایشان باتو در جنان جاویدان بمانند ودر میان تو و ایشان جدائي نیفکنند همان تحیت یابند که تو یابي همان عطیت بینند که تو بیني آنچند که تو خرسند کردي لکن بلیات ومصایب کثیره ایشانرا در سیارد ودر دار دنیا بمکارهي عظیم از مردمي که دین تورا از روي باطل بخویش نسبت دهند دچار شوند وانمردم چنان کمان میبرند که در شمار امت تو هستند با اینکه از خداي وتو بري وبیزار میباشند وایشان اهل بیت تورا هر یکرا در مکاني بضرب شدید وقتل در آورند و مصارع وقبور ایشان از هم دور وجدا باشد وخدایتالی این مصیبت را از بهر ایشان اختیار فرموده است تا موجب ارتفاع درجات ایشان کردد پس یزدانرا بر آنچه از بهر ایشان خواسته سپاس بکذار وبقضاي او خشنود باش پس یزدانرا سپاس کذاشتم ودر آنچه از براي شما خواسته خشنود شدم آنکاه جبرئیل کفت یا محمد همانا برادرت علي علیه السلام بعد از تو بسبب تقویت دین ونکاهباني آئین تو بدست اشقیاي امت تو مقهور ومغلوب ومقتول خواهد کردید واورا زبون ترین مردمان وشقي ترین آفریدکان که نظیر پي کننده ناقهٔ صالح است در آنشهر که هجرتکاه اوست یعني شهر کوفه شهید خواهد کرد وآنشهر مغرس شیعیان او وشیعیان فرزندان اوست

ومصیبت او عظیم خواهـد بود واما این سبط تو حسین علیه السلام با جماعتي از فرزندان واهل بیت ونیکوان از امتان تو در کنار نهر فرات در زمین کربلا شهید میشود وبسبب کشتن او کرب وبلا وحزن واندوه اعدای تو واعدای ذریه تو در آنروز که نه اندوهش را پایاني ونه حسرتش را انجامي است بسیار میکردد واین زمین کربلا اظهر بقاع زمین ودر حرمت بزرکتر از تمام آنها واز زمین مستوی بهشت است وچون آنروز که فرزند زادهٔ تو واهل او شهید میشوند فرار سد و سپاه کفر وملعنت بروی احاطت نمایند زمینها بجمله جنبان وکوها بتمامت لرزان و باانقلاب واضطراب فراوان کردد ودریاها باتمام اضطراب موج از پس موج در افکند وآسمان اهل خویش را بااضطراب وپریشاني در اندازد واین بسبب آن خشم وغضبي است که آنهارا برای تو وذریهٔ تو وبزرك شمردن هتك حرمت تو و پاداش ناخوبي که از امت تو بذریت تو میرسد فرو کرفته خواهد بود وهیچ آفریده نماند جز اینکه از خدای قاهر قادر دستوری جوید که اهل بیت ستم یافته تورا که بعد از تو حجت خداوند میباشند بر جمله آفریدکان یاري نماید پس یزدان تعالی وحی نماید باسمانها وزمینها وکوها ودریاها وهرچه در آنهاست که منم پادشاه قاهری که هیچ کریزنده ازحیط اقتدار من بیرون نشود وامتناع هیچکس مرا عاجز نکرداند از هر که خواهم بهر وقت که بخواهم انتقام توانم کشید بعزت وجلال خود سوکند یاد میکنم که عذاب میکنم آنکس را که فرزند پیغمبر و بر کزیدهٔ مرا وآنکس را که هیچ خوني باخون او برابر نباشد بکشتند وپردهٔ حرمت وحشمت اورا چاك زدند وعترة اورامقتول وپیمانش را شکستند وبراهل بیتش ستم رانده آنکونه عذابیکه هیچکس از جهانیانرا بدانکونه عذاب نکرده باشم پس اینهکام هر که وهر چه در آسمانها وزمین هستند باواز بلند بر آنکس که بر

عترت تو ستم رانده وهتك حرمت تورا روا شمرده لعنت نمایند وچون این زمره از آفریدکانرا زمان شهادت فرار سد ودر مضاجع خویش فرود آیند خداوند تعالی بادست قدرت خویش جان ایشانرا قبض فرماید واز هفتمین آسمان فرشتکان باظرفهاي از یاقوت وزمرد سرشار از آب حیات باطیب وحلل بهشتي فرود آیند وآن ابدان مطهره را غسل و کفن وحنوط نمایند وفرشتکان بر ایشان نماز کذارند آنکاه خداي تعالی مرد میرا که کفار ایشانرا نشناسند ودر آنخونها که ریخته شده نه درکفتار نه درکردار ونه در اندیشه خاطرشریك نیامده باشند بر انکیز اند تا آن بدنهاي محترم را دفن نمایند وعلامت ورسمي براي قبر سید الشهداء در آنصحرا بر کشند که براي اهل حق نشان وعلامتي ومومنانرا براي فوز و رستکاري سببي باشد وبهر روز وشب صد هزار فرشته از آسمان فرود آیند و آنمکان مقدس را احاطه نمایند وزیارت کنند وخدا را در آنجا تسبیح کذارند و از حضرت یزدان براي زايران آنمرقد مطهر آمرزش طلبند واسامي آنانکه از امتان تو محض تقرب بحضرت پرور دکار وحضرت تو بآنمکان شریف تشریف میجویند واسامي پدران وعشایر وشهر هاي ایشانرا بنویسند واز نور عرش خداي بر جبین ایشان نشان کذارند که این شخصي است که زیارت کنندهٔ قبر بهترین شهیدان وپسر بهترین پیغمبر آنست وچون روز قیامت پدید کردد از چهر هاي ایشان از اثر این نشان نوري رخشنده ونماینده وفروزنده کردد که دید ها خیره کرداند وایشانرا دلیل کردد جبرئیل عرض میکند کویا من در حضرت تو نکران هستم ایمحمد که دز میان من ومیکائیل باشي وعلي علیه السلام در پیش روي ماست وآنچند فرشتکان باما خواهد بود که شماره اش را جزخداي احصانکنند و ما بدستیاري این نور که در جبین زوار است وایشانرا از جملهٔ آفریدکان ممتاز

داشته زايرين را بر ميكيريم وخداوند بدان سبب آنها را از شدايد وهيبت روز
قيامت نجات ميبخشد وايجمله عطايا وحكومتي است كه خدايرا در بارهٔ زيارت
كنند كان قبر تو وقبر برادرت على وقبر دو سبط ودو فرزند زاده تو حسن و
حسين مرعى ومبذول ميكرداند كه بيرون از ريا زيارت نموده باشند وزود باشد كه
جماعتي كه لعنت وسخط خداي بر ايشان لازم وواجب افتاده سعيها وكوششها
نمايند تامكر نشان آنقبرمطهررا نابود كردانند وعلامت ضريح مقدس را بر اندازند
لكن خداي ايشانرا بآرزوي خود نايل نميكرداند وبر اينكار برخوردار نميفرمايد و
روز تا روز آثار وعلامات آنقبر مطهر بزركتر وبلند تر ونماينده تر خواهد كرديد
وازين پيش در كتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام ببارهٔ اخبار يكه
بر ثواب زيارت قبر منور دلالت داشت اشارت شد باعادت حاجت نيست بالجمله
پيغمبر فرمود كريستن من بسبب اينواقعه بود (قالت زينب فلما ضرب ابن ملجم
لعنة الله ابى صلوات الله عليه ورايت اثر الموت منه قلت يا ابة حدثتني ام ايمن
بكذا وكذا وقد احببت ان اسمعه منك فقال يا بنية الحديث كما حدثتك ام ايمن و
كانى بك وبنساء اهلك اسبايا بهذا البلد اذلاء خاشعين تخافون ان يخطفكم الناس
فصبرا صبرا فوالذى فلق الحبة وبرىء النسمة مالله على ظهر الارض ولى غيركم و
غير محبيكم وشيعتكم ولقد قال لنا رسول الله حين اخبرنا بهذاالخبر ان ابليس يطير فى
ذلك اليوم فرحا فيجول الارض كلها فى شياطينه وعفاريته فيقول يامعشر الشياطين
قد ادركنا من ذرية آدم الطلبة وبلغنا فى هلاكهم الغاية واورثناهم النار الا من
اعتصم بهذه العصابة فاجعلو شغلكم بتشكيك الناس فيهم وحملهم على عداوتهم و
اغراءهم بهم واوليآءهم حتى تستحكم ضلالة الخلق وكفرهم ولا ينجو منهم ناج
ولقد صدق عليهم ابليس وهو كذوب انه لا ينفع مع عداوتكم صالح ولا يضر

مع محبتکم وموالاتکم ذنب الا الکبائر) زینب کبری سلام الله علیها میفرماید چون ابن ملجم لعنة الله علیه پدرم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را آن ضربت فرود آورد چنان که نشان بیرون شدن جان مبارکش را از دیدار مکرمت آثارش مشاهده همي کردم عرض کردم اي پدر ام ایمن حدیثی از بهر من بدین صفت وسمت بکذاشت سخت دوست میدارم که از لسان مبارکت بشنوم فرمود ایدخترك من حدیث برهمان منوال است که ام ایمنت باز کفته است کویا نکران تو ودیکر زنان ودختران اهل بیت هستم که درینشهر کوفه بجمله اسیر وخوار هستند وچنان بیمناك باشند که کوئي مردمان شمارا میربایند همانا در چنین روزکار نا بهنجار هرچند که توانید عنان شکیبائي از کف مکذارید وبحبل المتین صبوري چنك درآورید سوکند بدآنکس که دانهارا بشکافت وآفرید کانرا بیافرید که در آن وزبر روی زمین غیر از شما ودوستان شما وشیعیان شما خدا را دوستي نیست همانا در آنحال که رسول خداي صلی الله علیه وآله باز ازینخبر اخبار میفرمود در انروز شیطان از در شادی وفرحت باشیاطین وعفاریت خود در تمامت روي زمین خرامان وندامیدهد که ایمعشر شیاطین همانا آن کین وطلب که از بني آدم داشتیم باز جستیم ودر هلاك و دمار وتاختن ایشانرا بسوی نار بآخر درجه آرزو وآمال خود رسیدیم جز آنانکه بذیل ولایت وحبل المتین دوستي اهل البیت چنك در افکندند اکنون چندانکه توانید بکوشید تا مردمانرا در بارهٔ ایشان بشك وشبهت در اندازید وجملکیرا بعداوت ایشان واولیای ایشان اغراء نمائید تارشتهٔ کفر وضلالت خلق را استوار کنید تا هیچکس از بني آدم روی رستکاری نیابد آنکاه میفرماید اکرچه شیطان کار بوسوسه ودروغ میافکند لکن در این سخن که با شیاطین واعوان خود کفت هرکس باینجماعت توسل جوید رستکار مي شود براستي سخن کرد چه

بادشمني شما باهيچ عملي خجسته سود نيابند وبا دوستي وموالات شما بيرون از معاصي كبيره از هيچ كناهي زيان نبينند بالجمله زائده ميكويد چون اينحديث شريف بپاي رفت علي بن الحسن صلوات الله عليها فرمود (خذه اليك اما لوضربت في طلبه اباط الابل حولا لكان قليلا) اينحديث را نكاهدار وبدآنكه اكر در طلب او يكسال پاي بر پهلوی شتر بزني وبشتاب وعجله بروی در ادراك چنين كوهری نايابه اندكست راقم حروف ميكويد در اينحديث مبارك از شهادت امام حسن مجتبي سلام الله عليه مذكور نيست تواند بود از نظر ام ايمن رفته باشد آن نيز مشكل مينمايد چه حضرت زينب بعرض امير المؤمنين صلوات الله عليه رسانيد و وبشرف تصديق آنحضرت رسيد پس ميشايد از قلم كتاب ساقط شده باشد ياچون شهادت حضرت مجتبي بطور وضوح نبوده است اشارت فرموده اند وبهمان شهادت اميرالمؤمنين وامام حسين عليهما السلام كه از روی عناد وشقاق وتغلب ظاهري وباطني بود اكتفا شده است وازين پيش در ذيل كتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام بعضي تحقيقات برای اينحديث شد باعادت حاجت نميرود انشاء الله تعالى ازين پس نيز در مقام خود بپارهٔ اشارات اقدام ميرود بمنه وحسن توفيقه وهم ازينحديث باز نموده آيد كه يك سبب عمده وعلت تامه شهادت ايشان برای احياي دين مبين ونشر فضايل ايشان وكسب فوايد شيعيان ايشان از زيارت ايشان وامثال آنست ونيز باز مينمايد كه حضرت صديقه صغری زينب خاتون سلام الله عليها را مقامي ورتبتي است كه جز اصحاب عصمت را نزيبد چه خود امام عليه السلام ميفرمايد از علوم واسرار مخزونه است والله اعلم

﴿ بيان پاره مطالب كه موجب از دياد اختبار وعلم بپارهٔ اخبار است ﴾

اين بنده حقير در اينمقام معروض همي دارد كه آنچه از تفحص تتبع اغلب كتب

معلوم میشود چنان مکشوف میگردد که در سفر کربلا جماعتي از نسوان آل عبا سلام الله علیهم حضور داشته اند واغلب بیك نام بوده اند چنانکه ابن اثیر مینویسد فاطمه بنت الحسین علیهما السلام اکبر بود وگوید فاطمه بنت علي باخواهرش زینب چنین وچنان گفت وهم موافق بعضي روايات معتبره که مینویسد حضرت سید الشهداء سلام الله علیه وصیت نامه وودایع امامت را بفاطمه سپرد تا بعد از مراجعت بمدینه بعلي بن الحسین صلوات الله علیهم تسلیم نماید تواند بود همین فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام باشد که در کتب مقاتل جماعتي در بعضي مقامات بفاطمه کبري تعبیر میشود ونیز تواند بود که ام کلثوم کبري نیز همین مخدره باشد که فاضل در بندي مینویسد از روایات چنان مستفاد میشود که ام کلثوم از زینب بزرگتر بود ونیز چنان معلوم میشود که حضرت سید الشهدا را خواهري سکینه نام بوده است چنانکه در کتاب نور العین مینویسد که چون بعد از مرگ معویه پسرش یزید علیه اللعنه در مقام عداوت ومخالفت حضرت سید الشهدا برآمد آنحضرت گریان نزد خواهرش سکینه شد وفرمود (یا اختي امضي بنا الی المدینة) ایخواهر مارا بمدینه بر وصورت حال را بد وباز نموده سکینه عرض کرد اي برادر چنین است که فرمائي مارا نزد اومقامي وجاي ماندني نیست لکن راي اینست که از وي اجازت طلبیم وبراه خویش شویم فرمود ایخواهر رائي است ستوده وآنگاه به یزید مکتوب کرد ورخصت خواست تا بمدینه شود وجواب یزید را چون بدید نزد خواهرش سکینه آمد واورا آگاه ساخت (فقالت له یا اخي ارحل بنا من عنده الله تعالی ارحم بنا منه ومن غیره) ایبرادر مارا ازینجا بکوچان چه خدایتعالی از یزید ودیگران برما رحیم تراست وامام حسین علیه السلام درساعت بتجهیز سفر پرداخت واز دمشق با اهل واولاد وتمامت عشیرت خود خیمه بیرون

كشيده بمدينه در سراي پدرش علي بن ابيطالب عليهم السلام فرود كرديد ونيز در حكايت فرستادن آنحضرت مسلم بن عقيل را بجانب كوفه مينويسد آنحضرت درساعت بپاي شد ونزد خواهرش سكينه آمد واورا از ظلم يزيد با اهل عراق ومكاتبات مردم كوفه بآنحضرت آكاهي داد واز فرستادن مسلم ونامهٔ اخير اهل كوفه بنمود وفرمود بپاي شو تجهيز سفر كن ومارا آمادهٔ سفر ساز آنكاه شرحي مفصل از مكالمات سكينه وآنحضرت مسطور ميدارد ونيز از پارهٔ كلمات كه از سكينه مينمايد كه عرض كرد از جدم چنين وچنان شنيدم معلوم ميشود كه اين خواهر از بطن فاطمه زهراء سلام الله عليها ست وشان ومقامي داشته است كه با امام حسين چون مادر سخن ميكرده وامام عليه السلام راي و رويت اورا بكامي بسته است وميكويد عرض كرد اي برادر ساعتي درنك جوي تا آن امارت وعلامتي كه برريختن خون تو دلالت ميكند بنكرم چه آنرا جبرئيل از حضرت كردكار جليل بياورد امام عليه السلام فرمود ايخواهر آن امارت چيست عرض كرد اي برادر همانا جبرئيل امين عليه السلام نزد جد ما محمد مصطفى صلى الله عليه وآله بيامد ومشتي از خاك سفيد بياورد وعرض كرد يا محمد اينخاكرا بكير پسرت حسين از اينخاك آفريده شد وخونش براين خاك ميريزد وچون زمان قتلش نزديك شود اينخاك سرخ كردد وخون از آن چكان شود آنحضرت آنخاك را بركرفت وبفاطمهٔ زهراء بداد ومن از فاطمه بكرفتم وبذخيره نهادم مع الخبر ميكويد چون خاكرا نكران شدند چون عقيق سرخ بود وخون از آن ميچكيد امام عليه السلام فرمود لاحول ولا قوة الا بالله انالله وانا اليه راجعون لكن ايخواهر اكر تقدير براين رفته تدبير ندارد لابد خواهد شد والامر كله لله اكنون كار مسير بساز مشيت وتدبير با خداي عزوجل است اينكار بر خواهرش سكينه

(دشوار)

دشوار کشت و خود را بر هر دو قدم آنحضرت بیفکند واشکش بر چهره روان
شد واین شعر قرائت نمود

الا ان شوقی فی الفؤاد تحکما * ودمعی جری یحکی من الوجد عندنا

ولما تهیئا للمسیر رکابهم * فقلت العینی ابدلي الدمع بالد ما

الی آخرها ومیکوید چون سکینه از اشعار خویش بپرداخت نزد عبد الله زبیر شد واورا از عزیمت امام حسین علیه السلام آ کاهی داد الی آخر الخبر ونیز موافق بعضي روایات معتبره امام حسین علیه السلام را دختري زینب نام بوده است ونیز بعضي از مؤلفین نسبت کلمات واشعار برابیکی از مخدرات میدهند وجمعي دیکر همان کلمات واشعار را بدیکري منسوب میدارند جز این نتواند بود که غالب این شبهات ازین حیثیات رویداده است هم اکنون بآنصورت که ابو اسحق اسفرائني در نور العین مرقوم داشته است اشارت میرود تا اختلاف پارهٔ اخبار با پارهٔ مکشوف آید میکوید چون امام حسین علیه السلام باصلاح شمشیر وآلت حرب خویش مشغول شد و کریان بود این اشعار بخواند (یا دهر اف لك من خلیل) با اختلافیکه درذ کر اشعار مذکورداشته علي بن الحسین علیهما السلام میفرماید آنحضرت این اشعار را همي بخواند واصلاح سلاح خویش بفرمود چندانکه کریه درکاویم کره کشت لکن خویش را نکاه داشتم وسکوت اختیار کردم واما عمه ام چون بشنید خوفناك واندوه مند کردید ودامنکشان بیامد تا بآنحضرت نزدیك شد و کلمات مسطوره را باندك اختلافی معروض داشت وبکریست وزنها نیز بکریستند وجناب ام کلثوم ندا بر کشید (وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه واضیعتاه بعدك یا ابن بنت رسول الله) امام حسین علیه السلام بکلماتي که سبقت نکارش یافت وبحضرت زینب منسوب افتاد اورا تعزیت داد پس از آن فرمود (یا ام کلثوم وانت یا فاطمة

وانت يا رقية وانت يا عاتكة وانت يا سكينة) الى آخر ها وفرمود اي اهل بيت صبوری وشکیبائي فرمائيد (فقالت زينب لاصبر لنا على فقدك ولا تطيب لنا الحيوة من بعدك كيف لا نبكي وانت تقول هذا الكلام ونريك قتيلا وما لك نهبا بين العدى وحريمك سبايا وجثتك الطيبة تذرى عليها الرياح فكيف لا نبكى) پس جناب زینب خاتون سلام الله عليها عرض کرد مارا هر کز بر فقدان تو شکیبائی نتواند بود وبعد از تو زندكاني برما خوش نخواهد کشت چکونه نکریئم با اینکه تو اینکونه سخن کني وتورا مقتول واموالت را در میان دشمنان منهوب وحريم تورا اسیر وپیکر مبارکت وبدن شریفت رادر بیابان افکنده وبادو زان بر آن وزنده بينيم وبا اين چکونه کریستن نکیریم ونیز کوید چون علی اکبر سلام الله عليه شهید شد مادرش بیهوشانه بهر سوي در نظاره بود ومیکریست وزینب سلام الله عليهما صدا بر میکشید واجيباه يا ابن اخاه آنكاه امام حسين عليه السام ایشانرا بکرفت وبخیمهٔ باز آورد ونیز در فقرهٔ شهادت علی اصغر علیه السلام کوید امام شهید صلوات الله عليه بخيمه در آمد وبا خوهرش زينب فرمود آنطفل صغير مرا بیاور وچون تیر خورده اش باز آورد وبام کلثوم بداد ام کلثوم آن اشعار مسطوره را قرائت فرمود وهم در حال وداع آنحضرت کوید خواهرش زینب آنحضرترا کریان بدید وعرض کرد خداي چشمت را نکریاند فرمود چکونه نکریم با اینکه بزودي اسير دشمنان میشوید آنوقت ندا بر کشید (یا ام کلثوم یا رقية يا عاتكة ياسكينة عليكن منى السلام) ام کلثوم عرض کرد (يا اخى استسلمت للموت) فرمود (كيف لا استسلم ونقمتى بين غيرى) ونیز کوید چون مرکب آنحضرت از قتلکاه باز شد زینب با سکینه روي کرد وکفت آب بیاورده وهم کوید چون لشکر عام آهنك غارت خيام کردند جناب ام کلثوم بیرون تاخت

(وقالت)

(وقالت يا ابن سعد الله يحكم بيننا وبينك) چنانكه بدان اشارت رفت وهم كويد
زينب خواهر امام عليه السلام فرمود در آنوقت در خيمها نشسته بوديم ناكاه
جماعتي برما در آمدند ودر جملهٔ ايشان مردي كبود چشم بود الى آخر الخبر وهم
كويد چون آهنك قتل علي بن الحسين عليهما السلام را كردند وام كلثوم بديد
(اقبلت وهى حاسرة الوجه) الى آخر الخبر وهم كويد چون زينب از قرائت اشعار
خود بپرداخت سكينه صيحه بر زد وبقرائت اشعار بپرداخت وهم كويد زينب
سلام الله عليها دست بر سر مبارك نهاد وهمي كفت (وامحمداه هذا الحسين مرمل
بالدماء صريع بكربلاء مقطع الاعضاء وبناتك سبايا والى الله المشتكى والى محمد
المصطفى والى علي المرتضى والى حمزة سيد الشهداء قال فبكت وقالت والله على كل
شيءٔ شهيد وصديق) پس از آن دست فاطمه صغرى دختر امام حسين عليه السلام
را بكرفت وامام حسين عليه السلام آندختر را سخت دوست ميداشت پس
روي وموي فاطمه رادر خون كلوي مبارك آنحضرت بيالود وفاطمه همي فرياد
برآورد (يا ابتاه يعز على ان اناديك وتجيبني) اي پدر سخت بر من كران باشد
كه تورا بخوانم وخايب بمانم يعني پاسخ نيابم ونيز فاضل در بندي در اسرار الشهاده
مينويسد كه چون حضرت زينب را بر مصرع برادرش عبور افتاد وآنحال را
نكران كشت خويشتن را بر آن جسد مطهر بيفكند وخود را بخونش آلوده ساخت
وصيحه بركشيد وجد وپدرو برادران خويش راهمي بخواندوهمي ندابرآورد (واآخاه
واسيداه وااهلبيتاه وامحمداه واعلياه وافاطمتاه واجعفراه واعقيلاه واحسناه واحسيناه
وامصيبتاه اليوم فقد على المرتضى اليوم فقد حمزة سيدالشهداء اليوم فقدنا امنا فاطمة
الزهراء) وجماعت اشقياء رحم نياوردند وصديقه صغرى زينب بنت امير المؤمنين
عليهما السلام را با تازيانه ولطمه بيازردند چندانكه بدن مباركش سياه خونين

کردیده بود صاحب اخبار الدوله میکوید چون شمر ملعون به آهنك قتل حضرت علی اصغر بن حسین علیهما السلام که دراین هنکام مریض بود برآمد زینب دختر علی بن ابیطالب سلام الله علیهم بیرون تاخت (وقالت والله لا یقتل حتی اقتل) فرمود سو کند با خدای علی ابن الحسین کشته نخواهد شد تا من کشته شوم آنملعون ازین آهنك فرونشست واز آنحضرت دست باز داشت معلوم باد چون در اینخبر بنکرند کرامت وعلم حضرت زینب سلام الله علیها را بمایکون باز دانند چه اکر عالمه نبود ونمیدانست علی بن الحسین را که امام روز کار وبقیه حیدر کرار است هیچکس نتواند کشت چکونه سو کند بخوردی از چه روی در حق برادران وبرادر زاد کان وشهدای دیکر اینکار بپای نسپرد وازین بر افزون اکر بر باطن امر اکاهی نداشت چه میدانست که آن اشقیا باین سخن اعتنا ورزند یا آنکه از قتل خود آنمخدره پرهیز نمایند باجمله در اینکونه اخبار بی نظر نشاید رفت چه اولا در کتب اهل سیر آنچه از نظر بکذشته است از توقف امام حسین علیه السلام در زمان معویه در شام ومکالمات آنحضرت بایزید هیچ اشارت نرفته وهم در زیل همین اخبار میکوید عبدالله بن زبیر برادر رضاعی امام حسین علیه السلام بود واین نیز بدلایل عدیده بصحت مقرون نیست وهم نسبت اخباریکه بسکینه نسبت میدهد ومیکوید سکینه خواهر امام حسین واز بطن مطهر حضرت فاطمه سلام الله علیها بود سخت بعید است مکر اینکه کوئیم سکینه همان ام کلثوم وبهر صورت درین اخبار مختلفه کمال تامل لازم است کاهی فاطمه کبری نویسند وکویند فاطمه صغری در مدینه بود کاهی دختر آنحضرترا فاطمه صغری خوانند وکویند در کربلا بود وکاهی کویند فاطمه از سکینه اکبر بود کاهی فاطمه کبری نویسند و کویند دختر امیرالمؤمنین بود ودر کربلا حضور داشت کاهی زینب کویند وبنت

علي شمارند کاهی زینب کبری نویسند واز بطن حضرت فاطمه شمارند کاهی زینب
کویند ودختر سید الشهداء شمارند و کاهي عاتکه کویند ودختر امیر المؤمنین
نکارند کاهی عاتکه کویند ودختر امام حسینش شمارند وکاهي ادمی نویسند و
کویند خواهر امام حسین ومادرش ساعدیه بود کاهی از اخباریکه بدو نسبت دهند
دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها انکارند وکاهی ام کلثوم کبری نویسند و دختر
فاطمهٔ زهرایش خوانند کاهی ام کلثوم کویند وهمان زینبش پندارند وکاهی ام کلثوم
مطلق خوانند واز بنات امیر المؤمنینش مذکور دارند کاهي زینب کویند وام کلثومش
شمارند کاهی حکایتي را زمرهٔ از مورخین بام کلثوم نسبت دهند آنوقت طبقهٔ
دیکر بزینب منسوب دارند وطایفهٔ دیکر بسکینه سلام الله علیها منتهی دارند
واین تشتت آراء وتفرق اخبار بدرجهٔ نائلست که بیننده را در بیدای حیرت شتابنده
دارد وآنچه این بنده را بصواب نزدیکتر است همانست که باید در ینقصه هایله یوم
الطف از دختران امیر المؤمنین از بطن مطهر صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها افزون
از یکتن حضور نداشته واز طرق اخبار چنان برمیآید که ام کلثوم باشد وزینب
کبری آنحضرت است واو ام کلثوم کبری است واکر ام کلثوم دیکر بوده است
که اورا کبری کفته اند از دیکر دختر هاي امیر المؤمنین بعد از زینب مهین تر
بوده است چنانکه آنحضرت را از دیکر زوجات مطهرات ام کلثوم صغری نیز
بوده است ونیز پارهٔ مطالب است که نسبت آن با آن مقامات زینب کبری با آنحضرت
بعید مینماید تواند بود بزینب صغری که از جملهٔ بنات امیر المؤمنین صلوات الله علیه
میباشد منسوب باشد مثلا بعید مینماید که حضرت زینب کبری که عالمهٔ غیر معلمه
است بفرماید من بخیمه اندر شدم باشد که برادرم بداند من از بیرون خیمه بنظاره
بودم یا از آن پس که امام علیه السلام اورا آنکونه [illegible]

وفریاد برآورد چـه امام علیه السلام که عالم بهمه اشیاست چکونه اش کمان برند که براین امر آکاه نیست یا خود حضرت زینب که صدیقهٔ صغری است چکونه در مقامي حاضر میشود که برخلاف امر امام علیه السلام باشد یا امر امام را که واجب فوریست چکونه اش جزابجزو اطاعت واحتمال نکنند وهمچنین در مقام شهادت علی اکبر سلام الله علیه مینویسند زینب خودرا بر زبر آنحضرت افکند واکر ام کلثوم خواهر بطني آنحضرت غیرازوی بودی چکونه نام وي مذکور نشدي وانکهي با آن اخبار که بام کلثوم منسوب میدارند چکونه در چنین مقام در مراتب سوکواري وتعزیت با زینب موافت نکردي واکر کردي چکونه از وی نام نبردند او نیز دختر امیر المؤمنین واز نسل سید المرسلین وبا حضرت زینب سلام الله علیها خواهراعیاني ودر مقامات جلالت وسالخوردکی قریب بیکدیکر وجزسایر اهل بیت است که در بیان اسامي آنها چنـدان لزومي نرود دیکر اینکه آنکلمات را که در ذیل این اخبار نیز در بسست بمخاطبه باام کلثوم نوشته اند در جاي دیکر نیز بزینب خاتون منسوب دارند تواند بود افزون از یکمرتبه نبوده است لکن در پارهٔ کتب بنام زینب ودر بعضي بنام ام کلثوم مذکور داشته اند وبعد از آن دیکري ازحیثیت نام وکنیت در دیا جیر شبهت افتاده ودو تن آنکاشته است وممکن است در پارهٔ مقامات زینب صغری باشد چنانکه ازین بعد نیز در مقامات خود از پارهٔ اخبار و احوال بر توضیح وتلویح مقال افزوده آید

﴿ بیـان پارهٔ حالات آنمخدره صلوات الله علیها از زمان
حرکت از کربلا واوقات کوفه ﴾

چنانکه اشارت رفت بروایت ابن اثیر روز دواز دهم محرم وبروایت اغلب مورخین روز یاز دهم محرم ابن سـعد بجانب کوفه بکوچید واهل بیت را بزجر وعنف از

(قتلکاه)

قتلگاه دور کرد وسوار نموده چون اسرای ترك و روم روان داشت تا بکوفه
بتفصیلي که در کتب مقتل مرقوم است وارد شدند بشر بن جزیم کوید سوکند
با خدایتعالی زني افصح وانطق از زینب دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام ندیدم
کوئي کلمات امیرالمؤمنین از زبان مبارکش میریخت درمیان آن از دحام واجتماع که
از هر سوي ندائي در میرسید وبانکی بالا میکرفت بجانب آنمردم اشارت کرد که
خاموش باشید صاحب نورالابصار نوشته است که جاحظ درکتاب البیان خود از
اسحق از خزیمة الاسدي روایت کند که کفت در سال شصت ویکم هجري
بکوفه در آمدم وورود من با انصراف علي بن الحسین علیهما السلام وذریه طاهره
از کربلا بسوی ابن زیاد بکوفه مصادف بود وزنان کوفه را دراینروز نکران شدم
که بجمله برپاي بودند وندبه میکردند و کریبانها چاك ساخته بودند الی آخرالخبر
معلوم باد راوی اینخبر بعضي بشر بن جزیم نوشته اند چنانکه مذکور شد وبرخی
خذلم بن شتر وکروهی جذام بن ستیر اسدی وصاحب احتجاج باین نام اخیر بیشتر
اعتناً دارد و کوید جذام الاسدی میکوید (لم اروالله خفرة قط انطق منها کانها
تنطق وتفرع من لسان امیر المؤمنین علی علیه السلام وقد اشارت الی الناس ان
انصتوا فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس) یعني سوکند باخدای هرکز زني
باشرم وآزرم ندیده ام که از زینب دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام کویاتر
وسخنکوی تر باشد کویا آنحضرت نطق میفرمودند وتلفیق عبارات وتنمیق کلمات
میدادند مانند امیرالمؤمنین علیه السلام وآنحضرت بمردمان اشارت کرد که
خاموش باشید پس نفسها بجای بایستاد درای از صدای نبشست مکشوف باد
که اولا مقام ولایت حضرت صدیقهٔ صغری سلام الله علیها از آن بالاتراست که
در انفاس واجراس اکر تصرف فرماید جای تعجب باشد چه آنوجود مقدس در

همه چیز متصرف تواند بود ودر اینخبر که راوي میکوید آنحضرت اشارت فرمود
نفسها بایستاد وجرسها ازصدا بیفتاد مقصود اینست که بیانات آنحضرت باندوجه
مطبوع ومؤثر ومقبول تمامت طباع ونفوس بود که چون از معدن نبوت وامامت
آغاز بلاغت وفصاحت فرمود تمامت حضار از همه چیز بیخبر ویکباره کوش شدند
وهوش بدو سپردند وچنان موانع اینمقصود را مرتفع داشتند که حتي اجراس بلکه
حامل اجراس را از حرکت باز داشتند ونفس را که مخالف ادراك آن فیض دانستند از
روي شماره بکذاره آورده اند وصامت وناطق راجمله اعضاي صمع وجمله قواي سامعه
کشت ثم (قالت الحمد لله والصلوة على ابى محمد واله الطيبين الاخيار امابعد يا اهل الختل
والغدر والخذل والمكر اتبكون فلارقات الدمعة ولاهدات الزفرة فانما مثلكم كمثل التى
نقضت غزلها من بعد قوة انكاثا تتخذون ايمانكم دخلا بينكم الا وهل فيكم الا الصلف
النطف والصدر الشنف والكذب وملق الا ماء وغمز الاعداء اولمرعى على دمنة او
كفضة على ملحود الا سآء ما قدمت لكم انفسكم ان سخط الله عليكم وفى العذاب
انتم خالدون اتبكون وتنتحبون اخى اجل والله فابكوا فانكم احرياء با لبكاء فابكوا
كثيرا واضحكوا قليلا فقد بليتم بعارها ومنيتم بشنارها ولن ترحضوها بغسل
بعدها ابدا وانى ترحضون قتل سليل خاتم النبوة ومعدن الرسالة وسيد شباب اهل
الجنة وملاذ حربكم ومعاذ حزبكم ومقر سلمكم واساس كلمتكم ومفزع نازلتكم
ومنار حجتكم ومدرة سنتكم والمرجع عند مقا لتكم الاسآء ما قدمتم لانفسكم و
سآء ما تذرون ليوم بعثكم وبعدا لكم وسحقا وتعسا تعسا ونكسا نكسا لقد خاب
السعى وتبت الايدى وخسرت الصفقة فبؤتم بغضب من الله وضربت عليكم الذلة و
المسكنة ويلكم يا اهل الكوفة اتدرون اى كبد لمحمد فريتم واى عهد نكثتم واى
كريمة له ابرزتم واى دم له سفكتم واى حرمة له هتكتم لقد جئتم شيئا ادا تكاد

(السموات)

السموات يتفطرون منه وتنشق الارض وتخرالجبال هدالقد جئتم بها شوهآء خرقآء صلعآء عنقآء فقمآء كطلاع الارض وملاء السمآء افعجبتم ان مطرة السمآء دما ولعذاب الاخرة اخزى وهم لاينصرون فلا يستخفنكم المهل فانه عز وجل لايحفزه البدار ولايخاف عليه فوت الثار وان ربكم لبالمرصاد) معلوم باد دربعضي كتب اين اشعار مشهوره (ماذا تقولون اذ قال النبي لكم) الى آخرهارانيز در پايان خطبه مباركه مسطور ودر بعضي كتب متروك داشته اند و صاحب كشف الغمه و فصول المهمه وجمعي ديكر نوشته اند چون ام لقمان دختر عقيل بن ابيطالب عليهم الرحمة از آنقضيه هايله باخبر شد باسر برهنه وحالت آشفته باخواهرانش ام هاني واسماء ورمله وزينب كريان ونالان بيرون تاختند واين اشعار بخواندند بروايت ايشان اقتفا ورزيد وممكن است چون درجمله ايشان زينب نام بوده است وبا ايشان بسو كواي وزاري برداخته پارهٔ نويسند كانرا چنان معلوم شده است كه اين همان حضرت زينب سلام الله عليها است اكنون بمعني پارهٔ لغات ودقايق اينخطبه مباركه بقدر لزوم اشارت وبعد از آن بنكارش ترجمه فارسى آن اقدام ميشود ببايد دانست كه دركلمات اين نسوهٔ طاهرات كه از اهل بيت سيد كائنات هستند عليهم آلاف التسليم والتحيات علومي بسيار وحكمتهائي بيشمار واحتجاجات كامله وبراهين وافيه متضمن است وازين است كه علماي بزرك دين وآئين اين احتجاجات را در ذيل احتجاجات ائمه طاهرين وحجج معصومين صلوات الله عليهم اجمعين مذكور داشته اند وآنانكه بنظر بصيرت در اينجمله بنكرند ميدانند كه از لسان مبارك نبوت و ولايت بيرون شده وداراي تمامت مراتب فصاحت وبلاغت وجزالت تامه و عذوبت كامله واسلوب اطراف واشارات لطيفه و كنايات دقيقهٔ حكم علميه وعمليه واصول ايمان وايقان وجامع تمامت مقاصد وشامل صفات امام عليه السلام ومخايل

آنانکه باآنحضرت قتال داده اند واورا شهید کرده اند وآنانکه در نصرتش قصور ورزیدند وآن نتایج وخیمهٔ دنیویه واخرویه ابنمردم شقي میباشد چنانکه در ترجمه اش مشهود کردد وبازنموده آید که علوم این نسوان عصمت توامان نه چون دیکر مردم است ختل بفتح خاي معجمه وسکون تاي مثناة فوقاني از باب ضرب بمعني فریفتن واز اینست حدیث شریف (کاني انظر السبه یختل الرجل لیطعنه اي یراوده ویطلبه من حیث لایشعر وختل الذئب الصید) یعني پنهان شد کرك براي کرفتن صید غدر باغین معجمه مفتوحه وسکون دال داراي مهملتین مصدر غدر یغدره از باب ضرب ضد وفاست وهم بمعني باز ماندن از کسی وتخلف جستن است خذل بفتح خاوسکون ذال معتجمین مصدر خذل یخذل از باب نصر است کفته میشود خذله وخذل عنه یعني فرو کذاشت یاري اورا وازینباب است (المؤمن اخو المؤمن لا یخذله) ومکر برهمان وزن بمعني فریب وخدعه است ومکر را چون نسبت ببندکان دهند بمعني حب وخدع است وچون نسبت بخالق دهند بمعني مجازا تست وازینخطاب که حضرت صدیقه صغری سلام الله علیها باینمردم میفرماید اغلب اوصاف رذیله ایشانرا باز مینماید ومعلوم میدارد که ایشان از صفات حمیدهٔ انساني دور هستند وچون کرك درنده روزکار سپارند وباآهنك خدیعت ومکر وحیلت ونقض عهد شب بروز کذارند وآنصفت که مخصوص است بمؤمن نسبت بامؤمن دیکر باایشان نیست وچنانکه از مراتب انسانیت بعیدند از نور ایمان وکرویدن بامؤمنان بي نصیب میباشند ومعلوم است حالت چنین مردم ووخامت عاقبت چنین کسان برچه منوال است (رقاء الدمع والعرق) بروزن جعل یعنی ایستاد وخشك شد اشك چشم وعرق وهمچنین خون ساکن شد یعنی چون دیه بدهند خون ساکن کردد وصاحبان خون از جوش وخروش بیفتند ودر اینکلام آنمخدرهٔ عظمي

(سلام)

سلام الله علیها کنایتی است که هرگز گمان مکنید که اینخون که شما ریخته اید هیچوقت بایستد واز بهرش چارهٔ باشد وچون دیگر دماء دیت پذیر باشد یا این چشمها که شما گریان داشته اید هرگز اشکش خشك شود چه خشك شدن اشك در وقتی است که دل از سوزش آسایش جوید اما بر سید الشهداء چگونه توان چنین گمان برد یا هرگز قتلش را فراموش پنداشت بلکه این شرر بمحشر میرسد (هدء) با های مفتوحه ودال مهمله از باب منع بمعنی سکون است و(زفره) بفتح زای معجمه ونیز بضم آن بمعنی تنفس است وزفر یزفر از باب ضرب یعنی دم بر آورد بعد از کشیدن وی دم را صاحب مجمع البحرین گوید زفر زفیرا یعنی بیرون کرد نفس خود را بعد از چند روز واسم مصدر زفره است نقض بفتح نون وسکون قاف و ضاد معجمه مصدر نقض از باب نصر بمعنی باز کردن ووا تابیدن رشته وحبل است وضد ابرام وپیچیدنست (غزلت القطن) از باب نصر یعنی رشتم پنبه را وغزل با فتح غین وسکون زای معجمتین بمعنی مغزول است یعنی پنبهٔ ریشته شده (نکث) بکسر نون بازکردن تاب ریسمانست از جامهای کهنه برای تابیدن بار دویم ونکث العهد والحبل از باب ضرب ونصر یعنی شکست وباز کرد پیمانرا که بسته بود و باز کرد تاب ریسمانرا وانکاث جمع نکث است وناکثین اهل جمل هستند چه ایشان نکث ونقض بیعت کردند (ایمان) بفتح همزه وسکون یای تحتانی جمع یمین است که بمعنی سوگند میباشد (دخل) بفتح دال مهمله وخای معجمه بمعنی دغل وخیانت و عداوت ومکر وخدیعت است ودر تفسیر مذکور است که دخل آنست که باطن برخلاف ظاهر باشد از اینکلمات وتضمین این آیه شریفه نیز باز نمود که باین نیرنگها وخداع چارهٔ اینکار نشود واین التهاب واضطراب نفوس خاموش نگردد وتلافی آن شکستن عهود را که هرگزش شکستن نشاید نتوان نمود وآیه شریفه

اینست (ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون امة هی ارﺑﻰ من امة انما یبلوکم الله به ولیبینن لکم یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون) میفرماید مباشید مانند آنزن که بشکافت وباز کشاد ریسمان رشته خود را پس از استحکام وشدت فتل آن در حالتي که آنغزل رشتهاي تاب باز داده باشد وتواند بود که انکاث مفعول دویم نقضت باشد یعني مانند زني که رشتها را بعد از آنکه تا بداده باشد واستوار وقوي ساخته باشد باز دهد وپاره پاره کرداند همانا در عرب زني بوده است که اورا ریطه بنت سعد ابن تیم مینامیدند وحمقاش لقب کرده بودند وبقولی خضراء وبروایتي خرقاء لقب داشت و داراي کنیزکاني چند بود ودوکی داشت باندازهٔ یك رش وفلکه بزرك در آن کرده و از آغاز روز تانیمه روز خود پشم بریشتي و کنیزانرا پشم رشتن فرمودي وپس از نصف النهار فرمان میکرد تا از آنریسمانها تاب باز میدادند تاخراب وضایع میشد وپیوسته براینکونه عادت داشت خداي سبحانه در این آیه شریفه تشبیه میفرماید شکستن عهد و پیمانرا بپاره کردن آنزن ریسمانرا ومیفرماید چنانکه این زن حمقاء رسن تاب باز دادهٔ خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که سر رشتهٔ خود را بسر انکشت نقض پاره ننمایند تا بحکم (اوفوا بعهدی اوف بعهدکم) جزای وفابیابند آنکاه ایشانرا بنقض عهد توبیخ میفرماید که مباشید همچوآنزن درحالتیکه فرا کیرید سوکندهاي خودرا خیانت ودغلی ومکروخدیعتي در میان خود همانا اصل (دخل) آنچیزیست که داخل کنند در چیزی که از آنجنس نباشد بالجمله میفرماید در عهود خود خیانت مورزید بسبب آنکه هستندکروهي یعني کفار که ایشان زیاده از کروهی دیکرند در عدد ومال یعنی از مسلمانان همانا خداي میآزماید شمارا بامر بوفای به عهد تا برکثرت کفار وقلت مسلمانان ننکرید وپیدا نماید براي شما

در روز قیامت با آنچه در آن اختلاف میکنید یعنی آنچه را امروز در آن اختلاف میورزید یا منکرید در روز رستاخیز برای شما آشکار وهویدامیکرداند وهرکس تامل نماید میداند که حضرت صدیقه صغری سلام الله علیها در تمثل جستن باین آیه شریفه برای آنکروه خبیث چه مقامی مقرر داشته است وخلاف عهد ایشانرا باآنانکه باخدای ورسول خدای در عهود ومواثیق خود مخالفت کردند ودر زمرهٔ کفار بشمار میروند بلکه مرتد هستند برابر میفرماید وایشانرادر این افعال خود وتوبیخ ایشان بآن زن حمقاء همانند میکرداند وسعی ایشانرا جز در خرابی بنیان دین وسرای آخرت نمیشمارد وبتمامت اوصاف نکوهیده که هیچیك در خوراهل اسلام نیست بلکه از شریعت عقل بعید است متصف میفرماید (صلف) بفتح صاد مهمله ولام بمعنی لاف زدن وازامثله عربست که درباب تمسك بدین کویند (من بیع فی الدین یصلف ای لایحظ عند الناس ولایرزق منهم المحبة) وهم در حدیث در وصف مؤمن وارد است (المؤمن لاعنف ولاصلف) ونیز بمعنی آنست که کسی چیزیرا که ندارد از روی کزافه بخود بندد وخویشتن را بدون سبب ممدوح شمارد وصلف بکسر اول بمعنی طعام بیمزه وسحاب صاف یعنی ابر بسیار رعد و پرخروش کم باران اندك فایده و (نطف) بتحریك بمعنی آلودکی بعیب وعار است چنانکه کویند (اهل الریب والنطف) وبروزن کتف بمعنی نجس ونیز مرد مریب ومنسوب بفجور است شنف بفتح شین معجمه ونون بمعنی دشمنی وناپسند داشتن است وازین است حدیث یزید بن عمرو بن نفیل که حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله عرض کرد (مالی اری قومك قد شنفوا لك) یعنی چیست مرا که مینکرم قوم تورا که باتو ببغض وکین هستند (ملق) بمعنی چاپلوسی وسخن نرم کذاشتن وبرزبان آوردنست لکن نه موافق آنچه بادل است وکویند (رجل

املق من المال) یعنی مردیکه از مال فقیر است ولا بد هر کس محتاج باشد زبان بچاپلوسی برگشاید وایمحال با آنانکه از مایه و پایه بی بهره اند اختصاص دارد خواه از اموال دنیوی باشد خواه از معالی نفسانی ومراتب انسانی (اماء) بکسر همزه جمع امه است که خلاف حره یعنی آزاد باشد واورا خریده باشند واصل امه اموه بتحریك ونسبت بآن اموی بفتح اول وتصغیرش امیه میباشد وامیه نیز از طایفه قریش ونسبت بسوی ایشان اموی بضم وگاهی بفتح گفته شود ودر اصل نام مردی بوده است غمز بفتح غین معجمه وسکون میم بمعنی سختی وپیچیدگی است وشاید غمز بغین وزای معجمتین باشد (دمن) بکسردال مهمله بمعنی سرگین است و در حدیث است (ایاکم وخضرآء الدمن) یعنی بپرهیزید از منبت سوء وفریب اینگونه خضارت را مخورید ودرینحدیث شریف مقصود این است که از زن نیکو روی که دارای نجابت وعفت نباشد پرهیزکنید واصل دمنه منزلی است که طوایف احیاء عرب در آنجا فرود شده وبسبب احداث ایشان ومواشی ایشان که در آنجا وقوع یافتی اگر چیزی سبز شدی بسیار سبز نمودی ودیدار هارا باز ربودی لکن برای شترجرا گیاهی دبیل بودی ورسول خدای صلی الله علیه وآله تشبیه میفرماید زن نیکو روی راکه از خانواده پست ونکوهیده باشد درضرر وفساد بآن گیاهیکه از چنین دمنه بروید (لحد) بفتح لام وهم بضم لام بمعنی آنشکافی است که درعرض گور مردگان دهند مثل ملحود (قصه) بفتح قاف وتشدید صاد مهمله بمعنی گچ است ابن اثیر در نهایه میگوید وازینباب میباشد حدیث حضرت زینب یا قصة علی ملحودة ودرینکلام بلاغت نظام تشبیه میفرماید اجساد اینمردم پلید را بقبوریکه از گچ برآوردند ونفوس ایشانرا بلاشه گندیدهٔ مردگان که قبور برایشان مشتمل است واگر چند ظاهرش چون گور کافر پرحلل لکن باطنش قهر خدا عزوجل

(وانکه)

واینکه در اغلب کتب کفضة علی ملحودة بافاوضاء معجمه تصحیح کرده اند بصحت مقرون نیست چه قبور را باز روسیم نمي اندایند بلکه بکچ بر میآ ورند وآنکاه باین آیه شریفه تضمین میفرماید (تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم وفی العذاب هم خالدون) همانا خدایتعالی درین آیهٔ شریفه از حال اهل کتاب خبر میدهد ومیفرماید وهي بیني ایمحمد بسیاري از اهل کتابرا که از کمال حقد وحسد وبغض وکین که باتو و مسلمانان دارند دوستي میورزند با جماعت کفار هرآنیه نکوهیده چیزی میباشد که از پیش فرستاده است برای ایشان نفوس ایشان تادر روز قیامت بایشان مردود افتد وآن اینست که خشم کرفت خدای بر ایشان یعنی کردار ایشان موجب غضب یزدان کشت وایشان در عذاب جاویدان باشند (نحب) بفتح نون وسکون حای حطی مصدر نحب از باب ضرب بمعنی بلند کردن صدا بکریه وسختي وشدت کریستن است ونحیب وانتحاب صداي کریستن است بصوتي طویل و کشیدن آواز است وازین است حدیث اسود بن المطلب (بل احل النحیب) یعنی بکاء وکریستن بآواز بلند (اجل) بفتح همزه و جیم کلمه ایست که در جواب استعمال کنند جوهري و فیروز آبادي کویند اجل جواب است مثل نعم لکن در مقام تصدیق استعمال اجل بهتر است از نعم ونعم در مقام استفهام استعمالش نیکتر است از اجل پس اکر کویند انت سوف تذهب و کوئي اجل بهتر از آنست که کوئي نعم واکر کویندا تذهب ودر جواب نعم بکوئي از اجل بهتر است (حري) بفتح حاي حطی و کسر راي مهمله وتشدید یای تحتاني بمعني سزاوار ودر خور است واحریاء جمع آنست مثل غنی واغنیاء وهم درینمقام اشارت بآیه شریفه فرماید (فلیضحکو قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون) همانا خدایتعالی در صفت حال آنانکه

از خـدمت رسول خداى صلى الله عليه وآله تخلف جستند ميفرمايد پس بايست بخندند خـنده اندك در دار دنيا كه دار فاني ومحل آفات نا كهاني ومقام اندوه و كريه است وبايد كه بگريند كريستنى بسيار در آخرت كه سراى باقي است بسبب آن نفاق ومساوي اخلاق وتخلف بدون عذر از جهاد كه همي كسب ميكردند همانا دختر امير المؤمنين صلوات الله عليهما در اينكلمات ميفرمايد (وهل فيكم الا الصلف النطف والصدر الشنف والكذب وملق الاماء وغمز الاعداء اوكمرعى على دمنة او كفضة على ملحودة) وتمثيل بآيات مباركه مذكوره آنچـند تعبيرات و تشبيهات واستعارات وكنايات مندرج است كه فصحاء وبلغاء روزكار را متحير و مبهوت ميدارد چه در نكوهش مردمان پست فطرت نكوهيده سجيت نا خجسته رويت ناستوده طريقت جاهل ونادان وشني اهل كوفـه كه با امام وپسر امام و فرزند رسول ملك علام وحجة الله على الانام مقاتلت ورزيدند يا در اعانت او قصور جستند وعهد وميثاق مؤكدهٔ خويش را بشكستند از تمامت كلمات وكنايات و استعارات احسن واصدق وابلغ است چه آنجماعت بحالتي اندر آمدند كه اسلام ايشان نه در دنيا ونه آخرت براى ايشان سود منـد است وآنخوني را بريختند كه در قصاصش هيچ خوني چاره نكنـد وديتش را تمام اموال جهان وافى نيايد چـه خون رسول خدا وعلى مرتضي بلكه ثار الله را ريخته اند وآن لطمه در دين اسلام فرود آوردند كه هيچ چيزش چاره نكنند وبآنغيرت هتك حرمت كرده اند كه تلافى وتدارك ندارد وآن چشمهارا كريان داشته اند كه هركزش خشكيدن نباشد وآندلهارا بآتش اندوه بسوخـته اند كه بهيچ آبى سرد نكردد وآنكناه وخيانت عظيم را مرتكب شده اند كه بهيچ استغفار رستكار نكردند وآنكونه از حد وقدر خويش بيرون تاخته اند كه ديكر مقام خويش را در نيابند وآنكونه از دين ارتداد

یافته اند که بهیچ حدی آسایش نجویند وآ نیب وعار وشین وشنار را بر خود بر
نهاده اند که تا پایان روز کار نتوانند از چهره بزد ودوآن تکبر وتمرو بغض وکین
بور زیده اند که با هیچ میزان سنجیدن نکیرد مع ذلك باوصاف ذمیمه دیکر که با
اینصفات ضد است انباز شده اند وحق نفاق را ادا کرده اند وبملق وغمر اعدا که
همه برخلاف آداب وشیم مسلمانان است همراز آمده اند واین اسلام ظاهري ایشان
با آن باطن خبیث ایشان در حکم همان مرعي وکیاه خوشرویست که در سر کنیکاه
اشتران و کوسپندان بروید وچون نجي است که قبور اموات واحجار منصوبه بر
نعوش واجساد ملحوده را بیارایند همانا آنانکه بفهم وذکا آراسته باشند وبآثار
باطنه شناخته کردند میدانند که علوم این نسوان نه چون علوم ما میباشد که همه
بنیروي تعلم وتفکر واکتسابست بلکه دارای علوم موهوبه هستند که نزدیك
بعلوم لدنیه وآثار باطینه است و(بلاء) بمعني آزمودن وابلاء از باب افعال وابتلاء وتبالی
نیز بهمین معنی است ونیز بلاء بمعني سختي است و(عار) باعین مهمله بمعنی دشنام و
ننك وعیب وشنایر یکدیکر را عیب کردنست ویقال (ممنونه ومنیته اذا ابتلیته) وشنار
بفتح شین معجمه بمعنی بد برن عیب وعار است وهم بمعنی امر مشهود به شنعت
ونکوهش میباشد و(رحضه) بروزن منع یعنی (غسله فهو رحیض ومر حوض اللوذ
بالشيء الاستتار والاحتصان به) و(ملاذ) بمعنی حصن است (عوذ) بتحریك باذال معجمه
بمعنی ملجا است مثل معاذ و(مدره) بکسر اول بمعنی بزرك وخطیب قوم وآنکس
باشد که از جانب ایشان سخن کنند وجملکی بهر چه راي زند باز شوند (بعد) بضم
اول وسکون عین مهمله بمعنی دوري وهلاکت ولعن است (سحق) نیز بضم سین
وسکون حای مهملتین بمعنی هلاکت است وقول خدایتعالی (بعدت ثمود) بکسر عین
یعنی هلکت ونیز قول خدای فسحقاً لاصحاب السعیر یعنی بعداً و(تعس) نیز بفتح

تای فوقانی وسکون عین مهمله بمعنی هلاك وعثار وسقوط وشر وبعد وانحطاط
است وتعساً لهم ای عثاراً وسقوطا وتعساً له ای الزمه الله هلاكاً ونكس بفتح
نون نیز بهمین معنی است وامتیازش باتعس اینست که تعس افتادن مرد است بر
روی ونکس افتادن اوست بر سر ودر حدیث وارد است که (تعس عبد الدینار و
عبد الدراهم) یعنی هلاك باشند آنانکه بنده دینار ودرهمند ودر حدیث صادق
آل محمد صلی الله علیه وآله وارد است (لایحبسنا ذورحم منکوسة) بعضی گفته اند
مابون است بجهت انقلاب شهوت مابون به دبرش (خیبه) باخای معجمه بمعنی
نومیدی وزیا نکاریست (تب) بفتح تای فوقانی وتشدید بای موحده یعنی هلاك
است وازینست آیه شریفه (تبت یدا ابی لهب) (صفقه) بفتح صاد مهمله بمعنی عهد
ومیثاق وتجارت ومافی الید است وازین است (ضربت علیهم الذلة والمسکنة وباؤا
بغضب من الله ذلك بانهم کانوا یکفرون بایات الله ویقتلون النبیین بغیرالحق ذلك
بما عصوا وکانوا یعتدون) یعنی وزده شد یا محیط گشت بر ایشان بجهت جزای
کفران نعمت وعدم رضای بقسمت خواری وذلت و درویشی ومسکنت و
نیازمندی وبیچارگی خواه برسبیل حقیقت یابر وجه تکلف وبازگشتند باغضب
وخشمی از خدای یعنی سزاوار آن شدند این خواری وبیچارگی واستحقاق بخشم
وغضب پرور دگار بسبب آنست که اینجماعت کافر میشدند بآیتهای حقتعالی یعنی
بمعجزات خدای که بموسی علیه السلام عطا فرموده هردو میکشتند پیغمبرانرا
چون زکریا ویحیی وشعیا وجز ایشان سلام الله علیهم را بناحق محض ابتاع هوا
ودوستی دنیا وآن مسکنت ومذلت وغضب الهی بدان بود که آنجماعت در فرمان
حضرت احدیت عصیان ورزیدند ودر حدود خدای یعنی عصیان حدود از حد
در میگذشتند همانا حضرت صدیقه صغری سلام الله علیها باز مینماید که شما ها

که فرزند رسول خدا را کشتید با اینمردم که خدای ایشانرا باین اوصاف وصف
کرده وکشند گان پیغمبران هستند وهیچ چیز اسباب رفع عذاب وعقاب ایشانرا
نکنند برابر باشید وامید رستکاری برای شما نیست ببایست که آمادهٔ ذلت وهوان
واندوه وعذاب شدید ونکال سخت وبیچارکی وآوارکی وقطع نسل رسلب لباس
عزت وبرکت باشید چنانکه خود حضرت سید الشهداء سلام الله علیه نیز در
اوقات سفر بکربلا غالبا از قتل حضرت یحیی علیه السلام تذکره میفرمود (ادد)
بکسر همزه باد و دال مهملتین بمعنی دواهی بزرکست واحدهٔ آن اده بکسر همزه
وتشدید راست واد بکسر همزه وتشدید بمعنی چیزیست منکر وعظیم وحضرت
زینب خاتون سلام الله علیها بعد از پارهٔ کلمات باین آیت مبارك اشارت میفرماید
(وقالوا اتخذ الرحمن ولدا لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه
وتنشق الارض وتجزا الجبال هدا) یعنی کفتند جماعت مجرمین و کفار بنی
امدلج ویهود ونصاری باصردمان نادان فرا کرفته است خدای فرزندی بدرستیکه
آمدید ایکافران جاهل بچیزی بسیار زشت یعنی سخنی سخت ناخوش وآزادب
دو رو بسیار قبیح وفضیح ومنکر وعظیم وشکفت نزدیك شد که آسمانها شکافته
کردد مرةً بعد اخری از عظمت این سخن ودرهم شکافد زمین وبیفتد وشکسته
کردد کوهها شکستنی یعنی پاره پاره کردند یعنی هول وهیبت اینکلمه وعظمت
آن بحیثیتی است که اکر بصورت محسوسه متصور کردد حالت آسمان وزمین و
جبال بر اینمنوال نخواهد بود وحضرت صدیقه صغری سلام الله علیها نیز برابر
میکرداند افعال شنیع ومنکر وعظیم اهل کوفه را در قتل سلیل نبی کریم وهتك
حرمت حریم اوبا اقوال اینمردم که ببایست آسمانها وزمینها وکوهها ناچیز شوند
و(فریتم) یعنی شققتم ودر بعضی نسخ وروایات وفرثتم باثای مثلثه است درنهایه

ميكويد حديث ام كلثوم دختر علي سلام الله عليهما با اهل كوفه (اندرون اي كبد فرثتم لرسول الله صلى الله عليه وآله) فرث بمعني تفتت كبد و جكر است باندوه وآزار وازينكلام ابن اثير باز نموده آيد كه زينب همان ام كلثوم است چه در لغت قصه كه ميكويد كقصة على ماحودة چنانكه درينخطبه مذكور شد نسبت بحضرت زينب ميدهد ودرين فرثتم كه نيز درهمين خطبه شريفه است بام كلثوم منسوب ميدارد معلوم است كه يكخطبه از دو تن نيست منتهاى امر كاهى باسم و كاهى بكنيت نسبت دادند و(رجل) اشوه باشين معجمه يعني قبيح المنظر وامراة شوهاء يعني زن نكوهيده روي ودرادعيه است (ولا تشوه خلقي بالنار) يعنى خلق واندام مرا بسبب آتش دوزخ نكوهيده مكردان ودر حديث وارد است (الخرق شؤم والرفق يمن وهو من قولهم خرق خرقاً) از باب تعب (اذا عمل شيئاً فلم يرفق به فهو اخرق والانثى خرقاء مثل احمر وحمراء) وخرق بمعنى حمق وضعف عقل وجهل است وهم خرقاء كوسفنديست كه كوشش چاك داشته باشد (صلعاء) بفتح صاد مهمله وبعد از لام عين مهمله بروزن حمراء كار بزرك وسخت واشكار است وبمعنى امر بس شنيع وبد است كاهيكه معويه زياد بن ابيه عليه اللعنه را بخود ملحق خواند عايشه بدو كفت (ركبت الصليعاء) يعنى سوار شدي داهيه وامر شديد وسوء شنعيت بارزهٔ مكشوفه را (عنقاء) بفتح عين مهمله بروزن حمراء بمعنى داهيه وكار سخت است و در بعضي نسخ عنقاء بافاء مسطور است از مادهٔ عنف (فقم) بفتح فا و قاف بمعنى امتلاء وبمعنى پيش آمدن دندانهاي زيرين وبالاي پيش دهن است و وازينروي بر فرازهم نمي ايستند وبمعنى سركشي وحيراني وناسپاسي وامور معوجه و كثراست (طلاع الشي) بكسر طاى مهمله بروزن كتاب ملاء ه (خزى) بكسر خاء و سكون زاى معتجمين بمعنى خوارى ورسوائي وببلادر افتادن است استخفاف بمعنى

خوار وسبکسار کرفتن وخفیف انکاشتن است (مهل) بفتح میم وها بمعنی آهستکی وزیان است ودر حدیث امیر المؤمنین علي علیه السلام وارد است (اذا سرتم الی العدو فمهلا مهلا فاذا وقعت العین علی العین فمهلا مهلا) ومهل بسکون بمعني رفق است وبحرکت بمعنی تقدم است یعنی چون بدشمن راه میسپارید با درنك باشید وچون ایشانرا در یافتید حمله برید ومهل وامهال بمعني انظار است ونیز جناب صدیقهٔ صغری سلام الله علیها در اینخطاب باین آیه میارکه اشارت فرماید (فارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الاخرة اخزی وهم لاینصرون) یعنی پس فرستادیم بقوم عاد بادي سخت آواز که از هیبت صوتش هلاك شدند در روز هاي شوم تا بچشانیم ایشانرا عذاب رسوائي وخواري در زند کاني دنیا وهرآنیه عذاب آنسراي رسوا سازندهٔ ترو خوار کننده تر است وایشان درآنروز نصرت نیابند وهیچکس نتواند بیاری ایشان برخاست وعذاب را از ایشان برتافت همانا دختر حیدر کرار سلام الله علیها در این اشارت باز مینماید که باین قلیل مهلت خرسند مباشید چه بعذاب آخرت دو چار میشوید ودر ضمن اظهار کرامت وخبر از غیب میدهد که شما در حکم قوم عاد وثمودید درینجهان نیز بصرصرحوادث بلیات ونکبات ورنج قتل وخواري وذلت دچار خواهید شد وبسلطنت وقوة حالیه مغرور نشوید وفریفته نکردید و بروایتي فرمود وانتم لاتبصرون یعني شماها بواسطه انغمار دربحار جهل وضلالت از مآل حال خویش بیخبرید واز عذاب آخرت بغفلت هستید اما برما که بر همه چیز عالم واز امور مستقبل باخبریم پوشیده نیست ووخامت عاقبت شمارا بصیر و علیم هستیم و(خفر) علیه یخفر باخاي معجمه از باب نصروضرب یعنی پناه وامان داد اورا ولایخفره ای لاید فعه یعنی هیچ جز نتواند اورا مانع ودافع ونکاهبان کشت

خفاره بکسر وضم اول بمعني ذمام وعهد است وازينست خبری که میفرماید (من صلى الغداة فانه فی ذمة الله فلا يخفرن الله فی ذمته ونیز خفر بمعني جث واعجال است (بدار) بکسر اول بمعني مبادرت ومسابقت است چنانکه خدايتعالی میفرماید (ولا تاكلوها اسرافا وبدارا) اي مبادرة ومسابقة وبدار بمعني شتاب نیز هست ثار بفتح ثای مثلثه بمعني خونست وثار بمعنی کینه وکینه کشیدن است وکفته میشود هو ثاره اي قاتل حميمه وكفته میشود واثأرت من فلان يعني ادركت ثاری منه ودر حدیث وارد است که چون حضرت قائم عجل الله فرجه ظهور فرماید خون حسين عليه السلام را بجوید وهمي فرماید (نحن اهل الدم وطلاب الثار) يعني ثار وثایرکسی است که برهیچ چیز ابقا نکند تاخون خود وقاتل خود را دریابد صاحب مجمع البحرين کوید ﴿ اشهد انك ثار الله وابن ثاره ﴾ ممکن است مصحف از یا ثائر الله وابن ثائره باشد والله اعلم ونیز در پایان خطبه شریفه وخطاب بآنجماعت شقاوت آیت باین آیت شریفه اشارت کند ﴿ ان ربك لبالمرصاد ﴾ یعنی بدرستیکه پروردکار توهرآنیه در کذرکاه است یعنی همان طور که کسی در مرصاد نشسته مترصد کذرندکانست وهیچ چیز از وفوت نمیشود از خدا یتعالی نیز هیچ چیز از افعال واقوال بندکان فوت نمیشود همانا حضرت صدیقه طاهره آنجماعت خباثت آیت را بافرعون واعوان اوهمانند فرماید وطغیان وسرکشی وعصیان ایشانرا بچنان کسان که دو چار عذاب ونکال جاویدان هستند ودعوی الوهیت کردند و در کفر بزیستند وکافر بمردند ومرتکب آنکونه معصیت کبیره آمدند که امید رستکاری برای ایشان نیست انباز میکرداند وهمان عقوبت ونکال راکه برای آنکروه بود برای ایشان میاد مینهد اکنون بترجمهٔ این خطبه مبارکه اشارت کنیم میفرماید حمد مخصوص عالمیان و درود بر پدرم محمد وآل طیبین او صلوات الله

(علیهم)

علیهم اجمعین باد ودر این خطبه مبارکه باز مینماید که ما فرزند رسول خدائیم ورسول خدای پدر ماست وحکم مادرین مورد بادیگران یکسان نیست بعد از آن خطاب باهل کوفه میکند ومیفرماید اي اهل غدر وفریب وحیلت وخدیعت که از کمال غداری ومکاری وعده نصر ویاري دهید وچون بفریب ونیرنك خویش دست یافتید عهود خویش را نادیده آنکارید واز نصرت روی تابید وآنکس را که بان اصرار ونکارش آنجمله مکاتیب بدیارخویش بیاوردید تیغ بروی برکشیدید وبادشمنش یار شدید واورا تنها کذاشتید تا بقتل درآمد وبر اینجمله بر افزون با اهل واولاد او واطفال باینکونه معاملت مسابقت کرفتید وا کنون که مارا باین روزکار درآوردید برما کریستن کیرید هرکز چشم شما خشك مباد وسینه شما از آتش غم واندوه وناله آسوده مماناد همانا مثل شمامثل آن زنیست که رشته خودرا بتاب آوردي وچون زحمت برخویش برنهاد وسخت بتابید دیکر باره اش واتابید وپاره اش کردانید چه شما نیز رشتهٔ ایمانرا نیك استوار ساختید وبسبب شقاوت نهاد وخساست بنیاد وخباثت فطرت وآلامت سخت بازش کسستید وایمان وسوکند وعهود خود را دغل وخیانت کرفتید کاهي از حدود خود درکذرید وکاهی بکبر وغنو معنها از کینها بیا کنید کاهی چون کنیز کان زر خرید که فرود ترعبید هستند بچاپلوسی وتملق کرائید وکاهي چون دشمنان کینه کش سختي پیشه سازید وشمارا بیرون ازینصفت خصلتي وشیمني نیست یا چون کیاهی باشد که در مزبله سر بر کشید که ظاهري حرص وباطني نکوهیده وزیانکار دارید یا اجسام وهیاکل شماچون قبور کج اند ودماند همانا توشه ناپسندیده از بحر خویش پیش فرستادید که اساب خشم وسخط یزدان وعذاب ونکال جاویدان شما کردید آیا اکنون بر برادرم کریه وناله کنید آري سوکند با خدای ببایست کریه کنید چه با اینکونه کار وکردار واین کونه مسابقت واین سو

عاقبت که شمار است سخت سزاوارید که تمامت عمر بر خویش بگریند وبموئید و بسیار گریه کنید وکم بخندید چه ساخت خویش را معار وعیب وننك کشتن امام وهتك حرمت حریم سید الانام آلایش دادید وتار وزبر انگیزش با هیچ آبي نتوان شست چگونه این آلایش شسته شود وقتل پسر پیغمبر وسید جوانان اهل بهشت را توان نادیده انگاشت وآلایش چنین ننك را از چهرهٔ عار بر کنار داشت کشتید کسي را که ملاذ حرب شما ومعاذ حزب شما وپشتیبان صلح شما وبنیاد اجتماع واحتشام شما ومفزع نوازل وتمیمهٔ حجج شما وتقویم مقالات شما وعلامت مناهج وروشني طریقت شما بود همانا نکوهیده وچیزیرا برای نفوس خویش از پیش روان داشتید ونکوهیده ذخیره برای روز رستخیز خود بگذاشتید همگی دستخوش هلاك ودمار ودوری وبوار دچار سر افکندگي وسرنگوني بادید همانا هرچه در آن کوشش کردید جز موجب نومیدي وزیانکاري شما نیست وهرچه دست از پی سود آن برآوردید جز هلاك ودمار بهره نیاورد وآنچه در طمع تجارت وربح آن بودید جز بار زیان درمیان ندارد همانا بغضب یزدان بازگشت کردید و حجاب ذلت ومسکنت بر شما خیمه برافکند واي بر شما هیچ میدانید کدام پارهٔ جگر مصطفی را شکافتید وچگونه پیمان اورا شکستید وچگونه پردگیان عصمت وطهارترا از پرده بیرون افکندید چه حرمتها که ضایع گذاشتید وچه خوني از خدای بریختید همانا آنکار بکار بردید که نزدیك بود آسمانها از هم بشکافد و زمین پاره گردد وکوهسارها فرو ریزد وآنگونه فعلي نکوهیده وشوم ونامبارك وجاهلانه واحمقانه ومنکر وعظیم وشدید وممتلی بپای بردید که آسمان وزمین را بیا کند آیا در عجب هستید که آسمان خون بگرید وهرآینه عذاب آخرت رسوا کننده تر است ودر آنجا از هیچکس امید یاري واز آنعذاب اندیشه رستگاری

(نیست)

نیست یعنی اگر دیدید که در قتل حسین علیه السلام از آسمان خون بارید وآیات عجیبه مهیبه نمایش گرید واز آن آیات بیمناك وصول عذاب هستید عجب نیست بلکه آنعذاب که در آخرت یابید از عذاب دنیا شدید تر وفضیحت ورسوائیش سخت تراست وازین کلام ظهور آن علامات آسمانی ثابت میشود چه در حضور آنجماعت باین علامت اشارت میفرماید آنکاه میفرماید باظهور چنین آیات که همه علامات نکال وعذاب اگر مهلتی یافته اید وهنوزبه بلیات ودواهی بزرك دو چار نشده اید خودرا سبکبار مشمارید وخویش را رستکار مدانید چه خدا یتعالی را هیچ چیز از مبادرت ومسابقت مدافعت نخواهد کرد واز خون جوئی وکینه خواستن وداد جستن وقصاص ورزیدن وحق مظلوم از ظالم باز کرفتن از فوت وقت بیمناك نشود همانا پرور دکار شما در مرصد و کذرکاه است وهیچ چیز ازوی پوشیده وفوت نکردد بشرم بن خریم اسدی کوید سوکند باخداوند که مردمانرا در آنروز بجمله سرکشته وپریشان نکران شدم که همی میکریستند و دستها در دهنها داشتند راقم اوراق کوید از اینکلام راوی که (فرایت الناس حیاری فردوا ایدیهم فی افواههم) وبروایتی (قد وضعوا) چنان معلوم میشود که مردم کوفه ازین داهیهٔ دهیا مانند اهل محشر که (یوم یعض الظالم علی یدیه) چنان پریشان بودند که دستهای خود را با دندان میجاویدند بالجمله راوی میکوید شیخی را نکران شدم که از یکسوی من ایستاده چندان بکریست که ریشش از اشکش ترشد وهمی کفت بابی انتم وامی کهو لکم خیرالکهول وشبابکم خیرالشباب ونسائکم خیر النساء ونسلکم خیر لایخیب ولا یخزی یعنی پدر ومادرم فدای شما جماعت باد پیران شما بهترین پیران وجوانان شما بهترین جوانان وزنان شما بر ترین زنان ونسل شما بهترین نسلها باشند وهرکز در هیچ حال نهیب ذلت وآسیب

خواري نیابند واين شعر بگفت

کهولهم خير الكهول ونسلهم * اذا عد نسل لايبور ولايخزى

در ناسخ التواريخ وبعضي كتب اخبار مسطور است كه چون حضرت زينب خاتون سخن بدينمقام آورد (فقال على بن الحسين عليهما السلمه يا عمة اسكتي ففى الباقى من الماضي اعتبار وانت بحمد الله عالمة غير معلمة وفهمة غير مفهمة ان البكاء والحنين لايرد ان من قد ابادة الدهر) امام زين العابدين سلام الله عليه فرمود اى عمه خاموشي اختيار فرماي چه باز ماندگانرا از گذشتگان اعتبار بايست وبر اينجمله بر افزون سپاس خدايرا كه تو عالمي باشي كه زحمت دبستان ومنت معلم نديدي و دانائي باشي كه پژوهش آموزگار نمودی همانا گريستن وناله بر آوردن باز نميگرداند آنكس را كه روزگارش هلاك بساخت ونيز چنانكه در بحارالانوار و ناسخ التواريخ وبعضي از كتب اخبار از سيد بن طاوس عليه الرحمه مرويست كه در آنروز كه اهل بيت بكوفه وارد ميشدند جناب ام كلثوم از عقب پرده هودج صداى خود را بگريه بلند كرد وايخطبه قرائت فرمود وازينكلام ميرسد كه آنحضرت و ديگران مكشفات الوجوه وسوار براشتران بى جهاز يا محملهاى بى پوشش نبوده اند وباعموم اخبار مخالف ميشود مگر اينكه گوئيم اين ورود دويم بكوفه است چنانكه درذيل كتاب امام زين العابدين عليه السلام بتحقيق اينمطلب اشارت رفت ونيز در اغلب كتب اهل سير باينخطبه آنحضرت در اينمقام ودرين ورود اهل بيت بكوفه اشارتي نرفته است وسيد بن طاوس در بيان اينخبر منفرد است وآنجناب اجل از آنست كه در اخبارش محل تامل مگر همانكه گفتيم در سفر دويم است والله اعلم

باجمله ام كلثوم عليها السلام فرمود (يا اهل الكوفة سوءة لكم مالكم خذلتم حسينا و قتلتموه و انتهبتم امواله و رثيتموه و سبيتم نسائه و بكيتموه فتبا لكم

(وسحقا)

وسحقا ويلكم اتدرون اى دواه دهتكم واى وزر على ظهوركم حملتم واى دماء سفكتموها واى كرائم اصبتموها واى صبية سلبتموها واى اموال انهبتموها قتلتم خير رجالات بعد النبي ونزعت الرحمة من قلوبكم الا ان حزب الله هم الفائزون وحزب الشيطان هم الخاسرون) ميفرمايد ايمردم كوفه بدا بر حال شما چه افتاد شما را كه حسين را خوار ساختيد ومخازل وبي يار وياور كذاشتيد و اورا بكشتيد واموالش را بغارت برديد چون ميراث خويش قسمت كرديد وپرد كيانش را اسير نموديد آنكاه بر ايشان ميكرئيد واي برشما دست شما از پيشكاه رحمت خدا مقطوع وهمكي قرين هلاك ودمار شويد هيچ ميدانيد چه امر عظيم وداهيهٔ بزرك شمارا فرو كرفت وچه باري كران بر پشت خويش حمل كرديد هيچ ميدانيد چه خونها بريختيد وچكونه دختران وزنان مكرمات را بچنك اسيري در آورديد وچكونه دختران محترمات را از حلي وزيور عريان ساختيد وچكونه مالها كه بتاراج برديد وچكونه كسي را كشتيد كه از همه كس بهتر بود همانا رحمت از دلهاى شما بر كنده شد بدانيد كه حزب يزدان بهره ياب ورستكار ولشكر شيطان بجمله زيانكارند وبعد از اداي اينخطابه اين اشعار را نيز ضميمهٔ كلمات بلاغت آيات بفرمود

قتلتم اخى صبرا فويل لامكم * ستجزون نارا حرها يتوقد

سفكتم دماء حرم الله سفكها * وحرمها القران ثم محمد

الا فابشروا بالنار انكم عدا * لفى سقر حقا يقينا تخلدوا

وانى لابكى فى حيوتى على اخى * على خير من النبي يولد

بدمع غزير مستهل مكفكف * على الخد منى ذائبا ليس يجمد

ودرين اشعار نيز از اعمال نكوهيده وافعال غير مرضيه ومشروعه ايشان باز نموده

وبعذاب مخلد وعقاب مؤبد تنبیه فرموده راوي کوید چون اهل کوفه این کلمات را بشنیدند وآن اسرا وسرهای کشتکانرا بر سر نیزها بدیدند وزنان و کودکانرا بآنحال نکران شدند یکدفعه صداها بکریه بلند شد وهمي بکریستند ونوحه و سوکواري نمودند وموبها پریشان کردند وخاکها برسر ریختند وصورتها بخراشیدند وطپانچه برسر وروی زدند (فلم یر باك وباكية اكثر من ذلك اليوم) هرکز کسي مردم را از زن ومرد بمانند آنروز بکریستن ندیده بود معلوم باد که صاحب احتجاج با اینکه بدوخطبه حضرت زینب ویك خطبه حضرت فاطمه صغری اشارت کرده باینخطبه اشارت نموده است با اینکه اینخطبه نیز در مقام احتجاج بباید مذکور شود وحق وشان صاحب احتجاج نکارش امثال اینخطب شریف است علت آنرا خدای بهتر داند ونیز چنانکه اشارت رفت اغلب نویسندکان خطبهٔ حضرت زینب را بآن اشعار معهوده مذیل داشته اند وبعلاوه صاحب بحر المصائب میکوید چون حضرت زینب سلام الله علیها مردم کوفه را بآنکونه قدح وملامت توبیخ ونکوهش مخاطب فرمود بآنان متعرض کشت (وقالت يا قوم اني اخاف منكم ان يرسل الله تعالى اليكم البلاء والعذاب واهلكم باسوء حال وادرء فعال فخافوا من غضب الرحمن و شيدة النيران لان مابكم اليه جل شانه وقد اهلك كثيرا من الامم الماضية فمنهم اهل ارم) فرمود اي قوم من بیمناك هستم از شما ومجاورت شما از اینکه یزدان تعالی بلا وعذاب بشما بر انکیزاند وشمارا ببدترین حال ونکوهیده ترین فعال بهلاك وزوال در آورد از غضب ایزد متعال وشدت وسختي آتش دوزخ بترسید چه باز کشت شما بحضرت خداي عز وجل شانه است که بسي امم ماضیه را که ماضي وطاغی شدند بد مار دوچاو ساخت از جمله ایشان اهل ارم بودند واینکه حضرت صدیقه صغری تخصیص داد عذاب اهل کوفه را بتمثیل اهل ارم برای

اینست که همان طور که اهل ارم قبل از وصول بمقصود وادراك مطلوب بهلاك و دمار پیوستند اهل کوفه را نیز خدایتعالی ببلیتی بس شدید وفتنهٔ بس دشوار دوچار فرمود پیش از آنکه از بنی امیه بآرزوی خود برسند چنانکه در ایام مختار وآنانکه در طلب ثار بر آمدند بآنکونه عذاب ونکال کرفتار آمدند وپس از قتل آنحضرت روی آرامش وآسایش ندیدند ودرحقیقت در اینکلمات از حال ایشان در زمان استقبال حدیث کند واز آینده اخبار فرماید واز وخامت عاقبت وسوء خاتمت وندامت فرجام آنمردم لئام آکاهی دهد

﴿ بیان پارهٔ تحقیقات وشرح بعضی مقامات آن مخدره سلام الله علیها ﴾

اکنون کوئیم چون در این اخبار بتامل بنکرند ومراتب ومقامات دختر امیرالمؤمنین ویادکار سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین را نظر کنند معلوم شود که دارای چکونه رتبت ومقامی است که با مقام ولایت برابر است همانا اینمظلومه مدتی در همین کوفه در مقام سلطنت وخاندان خلافت وامارت روز میکذاشت بنا کاه کردش روزکار ومشایای حضرت آفریدکار چنان اقتضا کرد که انواع مصایب عظمی و نوائب عمیا ودواهی دهیا بر این مخدرهٔ کبری فرود آید از جوار جد بزرکوار بیرون شود وبدشت نینوا بآنکونه اعدا دچار کردد وبرادرش امام حسین حجت خدایرا با اولاد واقارب آنکونه کشته وبرنج عطش و کرسنکی وآشفتکی زنان وبناله اطفال بی پدر وزنان بیشوهر وپردکیان خونین جکر در چنان بیابان هایل وآنشب یازدهم بدون یار ومعین ومنزل وماوی همه برهنه وعریان وعلیل و بینوا وآن کشتکان دشت نینوا وآنشقاوت اشقیاء وطعن وضرب تازیانه و نیزها بکذراند وچون روز بر آید از یکسوی اجساد کشتکانرا بآنحال نکران وروزکار باز ماندکانرا بآن درجه کلال وملال بینا وبا آن کوه غم واندوه با آنخیام آتش

گرفته واموال منهوبه وفقدان لوازم معیشت وآسایش باآن شدت الم وفرسایش برآن اشتران بي جهاز سوار وحجت خدیرا باغل جامعه وآن بدن علیل دوان وبر بدن بیسر حجت خداي عبور نمایند وانقلاب روزگار بآ نمقام ارتسام گیرد که امام زین العابدین علیه السلام را حالت بگردد ودر احوال او که قلب عالم امکانست انقلاب افتد بآندرجه که حالت جان سپردن مشهود گردد وانمخدره عظمی درچنین حال وچنین مقام به تسلي امام زمان زبان گشاید وچنان حدیثی طویل را که امامش از نخب مخزونه میشمارد بگذارد با اینکه در آنحال نیز بر چه حال باشد یکجا بر کشتگان در نظاره باشد یکجا با معاندان در گذاره یکجا در اسیران واحوال ایشان در شراره ونیز در تمامت این اوقات هرگز سخني جز از در جلالت وعظمت و استغناء نفرماید وهیچ از مقام سلطنت وعلو منزلت فرود نیاید ودر حالت ملاقات اهل کوفه با آنحالات اسیري ورنجوري وصدمت وزحمت بهیچوجه در ارکان قدرت وبضاعت وحشمت وهیبت واستطاعتش ثلمه نیفتد ودر میان آن ازدحام وآنمردم فتنه جوی کینه پوی وسپاه ابن زیاد بآنگونه خطبه مبارک که زبان برگشاید با اینکه سر هاي برادران وبرادر زادگان واعوانش بر فراز نیزها وباز ماند گانش بآنحالات سخت بر فراز شترها واطرافش آراسته بگروه اشقیاء وسپاه اعدا باشد وگذارش بمجلس ابن زیاد ونظاره اش برگروها گروه مردمان خبیث وپلید وزبان مبارکش بآنفصاحت وبلاغت واستقامت نمایش جوید وچنان خطبه را که فصحای بلاغت آثار وبلغاي فصاحت شعار از اتیان شطری بلکه سطری عاجزند بآن تسلط وقدرت بیان فرماید ودر ضمن آن مراتب شهداء ومقامات سید الشهدا را باز نماید ومرتکبین آن اعمال ناخجسته منوال را بآنگونه توبیخ وملامت نکوهش فرماید ومآل حال ایشانرا باز نماید وشان ایشانرا در روی ایشان توضیح

(فرماید)

فرمايد وثواب شهداء وعذاب قتله را مکشوف کرداند وآنخطبهٔ مبارکه را بآيات وامثال مناسبه مندرج کرداند ودر هيچ چيز فروکذار نفرمايد نه برآن ازدحام بنکردنه از کينه اعـدا بينديشد نه بروضع لباس وهئيت خود نکران شود نه بر اسيري خود وديکران انديشه فرمايد نه بر ازدياد خشم وعناد آن مردم عنود وابن زياد بيمناك باشد وبا آنکس که در کمال اقتدار بر مسند عظمت وحشمت نشسته يا بر بارهٔ جلالت وابهت سوار باشـد وبا کروهي از اعوان وانصار مشتي مردم ضعيف ذليل خاين زبون بي ناصر وياور را مخاطب کرده باشد مساوی باشد هيچ ندانم که چه کويم وچه نويسم که جز درعرصهٔ تحير ساير نيستم وهرچه بيشتر نويسم بيشتر سرکشته ومبهوت ميشوم چه افعال واقوال کرامت منوال اينخاتون روزکار وولی کردکار وناموس کبرياء ومشورهٔ کبري آنچند جليل وعظيم ومهيب وعجيب و غريب وافزون از اندازهٔ وهم وادراك است که از حد بشر خارج است وچنانش بعالم ملکوت ولاهوت وعقل ونور بلکه عالم اتصال است وبآن ميزانش بدون تکيف بکيف بجواهر مجرده پيوستکي است که پس از وجود مقـدس وروح مکرم عقل اول وانوار طيبهٔ ائمه هدی سلام الله عليهم اجمعين هيچکس را اينمقام ورتبت ومقام قـدس ونورانيت نيست اکر جز اين بودي چکونه (حجة الله على خلقه) امام زين العابدين سلام الله عليه اورا عالمهٔ غير معلمه وفهمهٔ غير مفهمه خواندي وبرچنين رتبتي که حضرت احديت بعمه اش عنايت فرموده سپاس کذاشتي چه از اينکلام مکشوف ميافتد که علم اينمخدره از مواهب آلهيه چون جـدش خاتم انبياء سلام الله عليهم داراي علم لدني است که از شؤنات ولايت مطلقه است وبدون هيچ واسطه از خداوند بدو افاضت شده است واورا بمعلم وآموزکار حاجت نيست برماکان وبر مايکون عالم است ودر جمله اشياء حکمران متصرف جنانکه ازين پس نيز ببارهٔ

اينمقامات اشارت رود معلوم باد در احتجاج طبرسي مسطور است كه بعد از آنكه
حضرت امام زين العابدين عليه السلام عمه اش جناب زينب خاتون سلام الله عليها را
امر بسكوت فرمود وآنكلمات براند وحضرت صديقهٔ صغرى خاموش كرديد
ميكويد پس از آن امام عليه السلام فرود آمد وخيمهٔ خويش را برافراشت وزنان
خويش را از مركبها فرود آورده بخيمه برفت واز اينخبر ميرسد كه اينخطبه در
سفر دوم كوفه يعني بعد از مراجعت از شام ورفتن بطرف كوفه واز آنجا بمدينه
طيبه بوده است چه ازينكلمات بجمله باز نموده آيد كه امام عليه السلام چون مردم
سفرى كه آهنك مقتصدي بعيد كرده باشد حركت ميفرموده وتهيه وتدارك و
لوازم منازل عرض راه را از خيمه وسرا پرده ومراكب ومحامل مهيا داشته و نيز
باختيار خود ورود ميفرموده وبعزت وسكون طى مراحل وحث رواحل ميشده
است چنانكه خبر احتجاج را از آن حضرت كه طبرسي ميكند وميكويد پس از
آن از فسطاط خويش بيرون شدم ومردم كوفه را بتوبيخ ونكوهش كرفت نيز
دليل براين مطلب است چه در سفر اول ايشان از كربلا بكوفه معلوم است بچه
حال ورود كرده اند همه اسير ودستكير وغارت شده و بر شترهاي بي جهاز بر
نشسته واغلب نسوان بدون پرده بوده اند واكر در محملها جاي داشته اند پوشش
نداشته وآنكهي باختيار خود نبوده اند وباكمال سختي وشدت روان بوده اند و
امام زين العابدين عليه السلام را درآنحال كه غل جامعه بر كردن نهاده وهر دوپاي
مبارك را از زير شكم شتر علاقه كرده وارد نمودند كدام خيمه وسرا پرده وچه
مجال درنك بود كه آنحضرت باختيار خويش فرود شود وخيمه برافرازد وزنانرا
بخيمه برد واز خيمه بيرون شود ومردم كوفه حاضر شوند و كوش بكلمات
آنحضرت دهند وآنجواب معروض دارند پس تامل در اينخبر لازم است ممكن

است پارهٔ کلمات حضرت صدیقه صغری یا ام کلثوم درین سفر اول بوده باشد و بعضی در سفر دویم چنانکه بآن اشارت رود والله تعالی اعلم بالجمله برشته خبر باز شویم موافق خبر مسلم جصاص چون اهل بیت را بکوفه در آوردند میگوید مردم کوفه را نگران شدم که بر اطفال اهل بیت رقت کردند واز بام ودر نان و جوز وخرما بر ایشان بذل نموده وکودکان ما خوذ داشته بدهان میبردند ام کلثوم سلام الله علیها آن نانپارها وجوز وخرما را از دست ودهان کودکان میربود و میافکند پس بر اهل کوفه بانك برزد که (یا اهل الكوفة ان الصدقة علینا حرام) ایمردم کوفه از بذل وبخشش این اشیا دست باز دارید چه صدقه برما اهل بیت روانیست اگرچه صدقهٔ واجبه‌است که براهل بیت حرام‌است‌لکن‌ام کلثوم‌صدقاً ترا مکروه میداشت بالجمله زنان کوفیان بر ایشان زار زار میگریستند اینوقت جناب ام کلثوم سلام الله علیها سر از محمل بیرون کرده با آنجماعت فرمود (یا اهل الكوفة تقتلنا رجالكم وتبكينا نساؤكم فالحاكم بيننا وبينكم الله يوم فصل القضاء) ایمردم کوفه مردان شما مارا میکشند وزنان شما برما میگریند همانا حاکم در میان ما وشما در روز قیامت خداوند است وهنوز این سخن در دهان داشت که سر مبارك حضرت سید الشهداء سلام الله علیه را که چون بدر منیر نور افشان وچون آفتاب تابنده درخشان واز همه کس برسول خدای صلی الله علیه وآله شبیه تر وموی لحیهٔ مبارکش با کتم مخضوب وشعشعهٔ طلعت همایونش چون ماه گردون لمعان بر آورده ولحیه مبارکش را باد ازیمین وشمال جنبش همی داد بار نمودند زینب سلام الله علیها چون این بدید سر مبارکرا بر چوب مقدم محمل بزد چنانکه خون از زیر مقنعه اش فرود وید واین شعر بفرمود

یا هلالا لمـّا استتم کمالا * غاله خسفه فابدا غروبا

ماتو همت یا شقیق فوادی * کان هـذا مقدرا مکتو با
یا اخی فاطم الصغیرة کلم * ها فقد کاد قلبها ان یذو یا
یا اخی قلبك الشفیق علینا * ماله قد قسی وصار صلیبا
یا اخی لو تری علیا لدی الا * سر مع الیتم لا یطیق وجو با
کلما او جعوه بالضرب ناذا * ك بذل یفیض دمعا سکو با
یا اخی ضمه الیك وقرب * ه ومکن فؤاده المر عو با
ما اذل الیتیم حین ینا * دی بابیـه ولا یراه مجیبا

معلوم باد که از اینخبر وجریان دم چنان میرسـد که آنمخدوه چنان سر مبارکرا برچوبهٔ محمل زده است که شکسته است واگر جز این بودي خون جاری نشدی تا بنگرند وباز گویند واینخبر اگرچه در ظاهر قانون شریعت مشروع نتواند بود و ظهور این امر از چنان مخدره عالمه کامله بعید مینماید اما ممکن است که برای اظهار عظمت آنداهـیه یا اضطراب وانقلاب جنبه یا شریك بودن در عموم مصایب آنحضرت یا تاثیر آنداهـیه بزرك در تمامت اشیاء حتي جمادات وحیوانات وجمله مخلوق آسمانها وزمینها وعوالم ملکوت درینحضرت نیز بروز نموده باشد چنانکه اغلب اخبار بر این آثار متضمن است ونیز ممکن است که مطابق پارهٔ اخبار که ازین پس نیز مذکور میشود اینخبر بصورت دیگر باشد والله اعلم اما موافق روایت ابي اسحق اسفرایني سر مبارك امام حسین علـیه السلام را پیش از ورود اهل بیت بکوفه وارد کرده اند چنانکه اخبار دیگر نیز که در تقسیم سرها وفرستادن بکوفه است مشعر بر همین است ممکن است اینکلمـات در زمان ورود بشام باشد همانا ابو اسحق میگوید از سرمبارك امام حسین علیه السلام نوري چون عمودي مستقیم از زمین بآسمان صاعـد بود وحاملان آنسر مبارك شب تار را بروشنائي آن نور

ايزدي راه ميسپردند واهل كوفه بالباسهاي فاخر مترصد ديدار آنسر مبارك بودند بعد از آن بمدتي قليل شترها نمودار شدند وحريم حسين وشهداء سلام الله عليهم بديدار كشتند وحضرت سجاد عليه السلام آن اشعار بخواند اهل كوفه اطفال اهل بيت را كه در محافل جاي داشتند نان همي دادند ام كلثوم سلام الله عليها صيحه بركشيد (يا اهل الكوفة حجر فى راس من يتصدق علينا) ايمردم كوفه سنك بر سر آنان كه مارا صدقه دهند آنكاه آنچه باطفال داده بودند ماخوذ داشت وبر ايشان بيفكند در اينحال ضجه مردمان بكريه بلند شد وناله همي برآوردند و برايشان در نظاره بودند پس ام كلثوم سلام الله عليها بايشان در نكريست وفرمود (غضوا ابصاركم عنا) چشمهاي خود را ازما بپوشيد چون زنهاي كوفيان اين صداها بشنيدند بر ايشان بكريستند حضرت ام كلثوم فرمود (تقتلنا رجالكم و تبكي علينا عيونكم الله يحكم بيننا وبينكم فوالله ما احتبست عنا نصرة الله فى الدنيا الا لاكتساب نعيم الاخرة بارتفاع مقامنا فى الاخرة وانتم سوف تردون الى جهنم ويلكم اتدرون اى دم سفكتم واى لحم قطعتم) وبعد از آنكه اينكلمات مرقوم ميدارد ميكويد بشير اسدي كفت بزينب دختر على عليهما السلام نظركردم كه كفتي خود على عليه السلام تكلم ميفرمايد واز آنخطبه مسطوره مختصري مرقوم مينمايد وميكويد آن حضرت آنكلمات را بفرمود وخاموش شد آنكاه از خطبه واشعار حضرت ام كلثوم كه سبقت نكارش يافت بطور اختصار نكارش ميدهد وبروايت صاحب رياض الاحزان وبعضي ديكر چون ناله اهل كوفه بناله وتحيب برخاست ام كلثوم سلام الله عليها فرمود (تقتلنا رجالكم وتبكينا نساؤكم لقد تعديتم علينا عدوانا عظيما لقد جئتم شيئا ادا تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض وتخرالجبال) وهم در مقتل منسوب بابي مخنف وكتاب رياض الشهاده

مرقوم است که ابو جديله اسدي روايت کند که در حال شهادت امام حسين سلام الله عليه کوفه بودم نا کاه زنهاي کوفه را با کريبانها چاك وموی پريشان و لطمه بر چهره زنان نکران شـدم در اينحال شيخی کهن سال روی با من آورد پرسيدم سبب اين کريستن وناليدن چيست کفت بعلت ديدار سر مبارك حسين عليه السلام در خلال اينحال لشکريان پديدار واسيران نمودار شدند جاريه نکوروي وتنومنـد بر شتري بيرون ازو طا بديدم پرسيدم کيست کفتند ام کلثوم خواهر حسين عليهما السلام است پس بحضرتش نزديك شدم وعرض کردم از آنچه بر شما بکذشت مرا حديث فرماي فرمود ايشيخ کيستي کفتم از مردم بصره ام فرمود (يا شيخ اعلم انی کنت فی الخيمة اذ سمعت صهيل الفرس فخرجت فرايت الفرس عاريا والسرج خاليا من راکبه فصرخت وصرخت النساء معی وسمعت هاتفا اسمع صوته ولا اری شخصه وهو يقول) ايشيخ بدانکه من در خيه جای داشتم که ناکاه صدای صهيل مرکب برادرم حسين بر خاست از خيمه بيرون دويدم وآن اسب را بيسوار وزينش را تهی از راکب بديدم وناله ونفير بر آوردم ديکر زنان نيز با من بناليـدند وفرياد بر کشيدند در اينوقت صداي هاتفي را بشنيدم ورويش را نديدم که همي اين اشعار را قرائت مينمود

والله ما جئتكم حتى بصرت به * با الطف منعفر الخدين منحورا

وحوله فئية تدمى نحورهم * مثل المصابيح يغشون الدجى نورا

وقد ركضت ركابی كی اصادفه * من قبل يلثم وسط الجنـة الحورا

دنا الى اجل والله مقتـدر * وكان امر قضاه الله مقـدورا

كان الحسين سراجا يستضاء به * والله يعلم انی لم اقل زورا

باوي کفتم تورا بحق آنکس که اورا پرستش ميکني سوکند مـيدهم باز کوي

كيستي (فقال اني ملك من ملوك الجن جئت انا وقومي انصر الحسين عليه السلام فوجدناه قد قتل) كفت من يكي از ملوك جنم كه با قوم خود بنصرت حسين عليه السلام بيامديم وزماني رسيديم كه شهيد شده بود آنكاه سه دفعه كفت وا اسفاه عليك يا ابا عبدالله دريغ وافسوس برتو باداي ابوعبدالله وصاحب بحر المصايب اينخبر را نسبت بحضرت زينب ميدهد واز مناقب قديم از شيخي از بني تميم كه در رابيه مسكن داشت مذكور ميدارد كه وي از هاتفي شنيده بود ونيز در رياض الاحزان مسطور است كه چون عمر بن سعد بيك فرسنكي كوفه رسيد سر امام حسين عليه السلام را نزد او بياوردند وفرمان امير را بكذاشتند عمر سعد فرمان كرد تا آنسر مبارك را كه چون بدر تام در لمعان بود بر نيزهٔ بلند بر زدند چون لشكريان آنفروغ وفروز ايزدي را نكران شدند يكباره آواز بتكبير بركشيدند واز ينخبر ميرسد كه بعد از آنكه خبر وصول اهل بيت را ابن زياد بشنيد آن سرمبارك را كه از نخست براي او فرستاده بودند ديكر باره نزد ابن سعد بفرستاد وفرمانداد تا برسر نيزه برافرازند وبا اهل بيت وارد كوفه سازند بالجمله ميكويد جناب ام كلثوم سلام الله عليها دختر فاطمه زهراء بتول عذرا آنسر مباركرا بديد فريادي سخت بركشيد و دست بكريبان برده بردريد وبناله وزاري صدا برآورد وديكر زنها ودخترها از كريهٔ او بزاري در آمدند چه از روز عاشورا تا آنوقت سرمطهر را نديده بودند پس صيحه برآوردند و كفتند (وا محمداه واعلياه ليت السماء اطبقت على الارض والارض ساخت باهلها في الطول والعرض ليتنا كنا قبل هذا اليوم عمياوات اوكنا في عداد الاموات) پس زينب سلام الله عليها ناله برآورد وبحسرت بكريست و باقلبي مشجون آن سر همايونرا نداكرد بنحو اينمضمون

اخي يا هلالا غاب بعد طلوعه * فمن فقده اضحى نهاري كليلي

الى آخرها وهم در آنكتاب از مناقب ابن شهر اشوب عليه الرحمه مرقوم است، كه جناب ام كلثوم با حاجب فرمود (ويلك هذه الف درهم خذ ها اليك واجعل راس الحسين امامنا واجعلنا على الجمال وراء الناس ليشتغل الناس الى راس الحسين عليه السلام عنا) واى بر تو اين هزار درهم را بكير وسر مبارك امام حسين عليه السلام را از پيش روى ما روان بدار وشتران مارا از عقب مردمان بكذار تا مردمان بديدار آنسر مبارك از نظارهٔ بما باز ايستند حاجب آندراهم بكرفت و بفرمودهٔ ام كلثوم عليها السلام كار كرد وچون روز ديكر آندراهم را بيرون آورد از مشيت الهي بجمله سنكهاي سياه شده وبريكروي آن (ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون) وبرروى ديكر (وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون) مكتوب بود ونيز در آنكتاب ومقتل ابي مخنف در ذيل حكايت سهل شهر زوري مسطور است كه در كوفه بودم ناكاه لشكر ابن زياد لعنهما الله بكوفه در آمدند وصيحهٔ بلند بشنيدم وناكاه سر مبارك امام حسين عليه السلام را بر فراز نيزه بديدم كه نور از آن ساطع شدى از آنحال كريه دركلويم كره كشت وبعد از آن اسيران نمايان شدند وعلى بن الحسين عليهما السلام از پيش روي وبعد از آن ام كلثوم نمودار شد كه برقعي ازخزادكن بروي بود وهمي ندا بركشيد (يا اهل الكوفة نحن سبايا الحسين عليه السلام فغضوا ابصاركم عنا وعن النظر الينا معاشر الناس اما تستحيون من الله ورسوله ومن على المرتضى وفاطمة الزهراء) ایمردم كوفه همانا ما اسيران حسين يعني اهل بيت حسين سلام الله عليه باشيم از ديدار ما ديدار بر كيريد هان ايجماعت مردمان آيا از خدا ورسول خدا وعلى مرتضي وفاطمهٔ زهرا حيا نمى كنيد مردمان از ديدار ايشان نظر بر بسنند وهم در آنكتاب در ذيل خبر ديكر سهل شهر زوري مسطور است كه بعد از شاه زنان دختر كسري

(زوجه)

زوجه امام حسين عليه السلام مادر امام زين العابدين زني كريان نمايان شد كه همي صيحه بر آوردي (اما تغضون ابصاركم عن حرم رسول الله) مردمان صدا بكريه وعويل بر كشيدند كفتم كيست اين زن كفتند زينب است لطمه بر صورت زدم وبكريستم آنكاه ام كلثوم عليهما السلام سر بر كشيد (وقالت صه يا اهل الكوفة تقتلنا رجالكم وتبكينا نسآؤكم ماالنا ومالكم بيننا وبينكم الله اذا جلس لفصل القضآء يا اهل الجدل والصلف لقد تعديتم عدوانا مبينا لقد جئتم شيئا ادا تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخرالجبال هدا اما علمتم اى كبد لرسول الله فريتم ام اى رحم قطعتم ام اى بناء له هدمتم) وبروايت فاضل در بندي در اسرار الشهاده چون مردم كوفه اهل بيت را بآنحال نكران شدند وكريان ونالان كرديدند ام كلثوم سلام الله عليها فرمود (تقتلنا رجالكم و تبكينا نسآؤكم لقد تعديتم علينا عدوانا عظيما لقد جئتم شيئا ادا تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض تخرالجبال هدا) ودر آنحال كه آنحضرت درين سخن مشغول بود صيحه بلند شد وسر مبارك امام حسين عليه السلام باهيجده سر ديكر از اهل بيتش نمودار شد چون ام كلثوم بسر برادر نكران شد بكريست وكريبان چاك نمود بخواندن اين اشعار شروع فرمود

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم * ماذا فعلتم وانتم اخرالامم

الى آخر ها چنانكه در مقام خود مذكور آيد ونيز اين اشعار را در پايان خطبهٔ مبارك مذكوره زينب خاتون سلام الله عليها در بعضي كتب معتبره مسطور داشته اند چنانكه در آنجا نيز اشارت رفت وبروايت صاحب بحر المصايب از كتاب روضة الشهداء چون مردم كوفه در اطراف محامل اهل بيت طواف داده وهمي بكريستند جناب زينب كبرى سلام الله عليها سر مبارك را از كجاوه بيرون كرده

فرمود ای اهل ظلم وجور ای اهل مکر وحیله ای اهل کوفه همانا عهد خویش را بشکستید وآنچه وعده دادید خلف کردید چه بحضرت برادرم نامهای پی درپی نوشتید واورا باینولایت آوردید وچون بیاوردید از نصرت ویاری برادرم بازگشته ودر پیمان خود سست گردیده با دشمنان او معین شدید واهل کذب وزنا را یاری نمودید (والله سلکتم مسلك الخلاف وسعیتم فی الظلم والاعتساف وتهدیتم فی اهلاك آل الرسول وسلطتم علیهم اولاد النفول) سوگند با خدای راه خلاف را به پیمودید ودر ظلم وجور از سعی وکوشش فرونگذاشتید واولاد رسول خدا را مقهور اولاد زنا ساختید واکنون از در ریا وسمعه برما می گریید آیا از خدا ورسول خدا حیا نمي کنید وحزن واندوه همیشکی را میراث ما اهل بیت گردانیدید معلوم باد که ازین چند خبر مفهوم چنان میآید که اولا اهل بیت اطهار سلام الله علیهم را نه بآن درجه خسارت کرده بودند که هیچ از بهر ایشان بجای نمانده باشد وگرنه هزار درهم از کجا بحاجب ابن زیاد لعنهما الله بخشیدند وبرقع خزادکن از کجا بر خود کشیدند واگر گوئیم زنان کوفه بر ایشان ترحم کردند والبسه خویش را بایشان دادند دراهم از کجا بود وانگهی باغیرت ایشان چگونه میساخت که از دهان اطفال خیمه خرما وجوز بیرون کشند وخود ثیاب ایشانرا قبول فرمایند مگر اینکه آنانکه تقدیم ثیاب میکرده اند از دشمنان نبوده اند واز روی هدیه بوده است لکن آنانکه بذل ماکولات میکردند بنظر حقارت وحقد وعداوت ودر اغلب روایات لفظ حرام مذکور نیست وچنان مینماید که دختران امیر المؤمنین وخاتونهای بزرك محترمهٔ اهل بیت در محملهاجای داشته اند چنانکه از اخباریکه مسطور گشت که حضرت ام کلثوم از پس پردهٔ رقیق محمل بعضي کلمات فرمود یا حضرت زینب سر مبارك را بر چوبهٔ محمل زد یا خبر مسلم جصاص که چهل محمل

وارد کوفه شد مؤید اختلاف است تواند بود و پارهٔ اطفال یا کنیزکان یا خدمهٔ ایشان مکشفات الوجوه بوده اند و اگر در پارهٔ اخبار چنان نمودار میشود که این خاتونهای بزرگ فرموده اند مارا چنین و چنان وارد کردند اشارت بمتعلقات و بستگان ایشانست ونیز از کلمات که از حضرت ام کلثوم مسطور شد چنان مینماید که آنخطبه مشروحه نیز بدو منسوب است چه این عبارات با آنخطبه تساوي میجوید ممکن است نقله اخبار در نسبت بگوینده دچار شبهتي شده باشند چه بسبب اختلاف روایات و توافق اسامي و کنی این اشتباهات فراوان افتد ودر جماعت اهل بیت چنانکه اشارت رفت اغلب بیك اسم و کنیه بوده اند چنانکه در بعضي کتب مسطور است که ام کلثوم دختر امام حسین علیه السلام چنین وچنان فرمود ونیز پارهٔ مطالب است که بنام زینب نسبت میدهند وهیچ نمي شاید که مقصود زینب کبری باشد چنانکه در خبر مذکور که راوي گفت جاریهٔ جسمیهٔ بدیدم گفتند زینب است و اگر زینب دختر حضرت فاطمه بودي چگونه در آنوقت جاریه میخواندند یا بعضي کلمات وافعال که بنام زینب مینویسند چگونه زینب کبری خواهد بود چه آنمخدره که حامل وصایاي امامت ودارای رتبه ریاست است وحجت خدایرا آنگونه تسلي میدهد چگونه خود مرتکب بعضی افعال میشود که بیرون از مقام اوست مگر اینکه گوئیم زینب دختر امام حسین علیه السلام بوده است یا دختر امیر المومنین بوده است واز زوجات دیگر آنحضر تست ودر اوقات کربلا افزون از بیست سال داشته است وهمچنین ام کلثوم در پارهٔ مقامات نه دختر حضرت فاطمه است بلکه از دیگر بنات مکرمات امیرالمؤمنین یا حضرت سید الشهداء سلام الله علیهم باشد چنانکه پارهٔ تحقیقات اینمطالب در مقام خود بیاید ونیز اینکه در پارهٔ روایات مسطوراست که حضرت زینب سلام الله علیها چون سر مبارك امام سلام الله علیه را

بدينسر مبارك خودرا بچوب مقدم محمل چنان زد كه خون از پيشاني مباركش از زير مقنعه بر دويد و ناظران بديدند با كمال عقل واستحكام دين ونهايت وقار و براعت آنحضرت در علوم وآداب ووصيت برادرش امام وروز كار بزرك امثال اين اعمال بلكه كمتر از آن بيرون از اشكال واستبعاد نيست وازين است كه درپارۀ كتب بذيل اينخبر وقرائت اشعار آنحضرت اشارت نكرده اند بلكه همين قدر نوشته اند كه چون آنمخدره سلام الله عليها آنسر مبارك را بديد ناله بر آورد و بحسرت نكريست وبكريست آنكاه زبان حال آغظلومه را شعري چند بهمين مضامين كه در پارۀ روايات بآنحضرت منسوب داشته اند مذكور نموده چنانكه در اينكتاب نيز بآنجمله اشارت شد وهمچنين درباب جوزو خرما كه اهل كوفه باطفال ميدادند دراغلب اخبار لفظ حرام مرقوم نيست بلكه دربعضي اخبارانيست (حجر في راس من يتصدق علينا) چه صدقات لازمه حرام نتواند بود فاضل دربندى دراسرار الشهاده در ضمن بياني ميفرمايد كه از جمله اخبار چنان بر ميآيد كه حضرت ام كلثوم وجناب زينب خاتون مكشوفة الراس والوجه نبوده اند بلكه كنيزكان وخدمه واطفال بآنحال بوده اند ونيز در باب تجويز پارۀ مراتب سوكواري كه در ديكر مواقع مشروع نيست در مقام سوكواري قلب عالم امكان بيانات وتحقيقات وتجويزات مخصوصه دارد ونيز ميفرمايد چنانكه از اخبار مستفاد ميشود سوار كردن دختران وپارۀ زنان اهل بيت وپياده كردن ايشانرا خود اين دو مخدره محترمه اقدام ميفرموده اند وامام زين العابدين عليه السلام با آن ضعف بدن وشدت مرض امرمحامل حرم وديكرانرا در ركوب ونزول وبر افراختن خيمه وسراپرده بنفس مبارك متحمل ميشده اند اما اين بنده را عقيدت آنست كه اين احوال در سفر كردن ايشان از شام بمدينه بوده است واز كربلا بكوفه چندان

(مسافتي)

محتاج بوده است که باید فرود شوند وخیمه بر افرازند و بمنزلی دیگر رهسپر گردند وانکهی امام علیه السلام را باغل جامعه وهر دوپای بسته برزیر شکم شتر وسلب همه نوع اختیارات ظاهریه چکونه اینحال میسر میشدی مکر اینکه اکر یکی دو مره اطفال ودخترانرا پیاده شدن وسوار کردیدن لازم کردیدی حضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم سلام الله علیها ایشانرا پیاده وسوار کردندی و دیکرانرا راه نکذاشتندی

بیان پارهٔ حالات آنمخدره سلام الله علیها در اوقات در آمدن بشهر کوفه ومجلس ابن زیاد

از پاره اخبار چنان مستفاد میشود که روز بعد از عاشورا پسر سعد کشتکان خود را دفن کرده بعد از عصر آنروز وبروایتی روز دیکر بجانب کوفه رهسپر شد وشامکاه در خارج شهر کوفه فرود شدند در کتاب بحر المصایب از جلد سیم ابواب الجنان وسید بن طاوس روایت کنند که در بیرون شهر کوفه محله بود در آنمحله زنی مستوره در خانه خویش برسجاده نشسته درحضرت پروردکار بی نیاز راز ونیاز مینمود واز قضیهٔ هائله کربلا وشهادت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه آکاهی نداشت ناکاه غوغائی عظیم وآشوبی بزرک برخاست آنعفیفه درچادر عصمت بیرون تاخت وبر فراز بام سرای نکران شد سپاهی فوج از پس فوج و سرهائی چون تابنده ماه وفروزنده خورشید بر فراز نیزها بدید و کروهی را اسیروار سوار نکریست که بی چادر ومعجر از خجالت نظاره سر بزیر افکنده اند ودر مقدم آنان زنی بلند بالا بدید که دختری چهار ساله در آغوش آورده باحالتی پریشان بر آنطفل نکران و کریان بود در آنحال آنطفل از آنزن آب همی خواست وچهره شریفش از بی آبی وبی تابی چون آبی زرد میشود ناکاه از کثرت عطش

در کنار آن اسیر بیهوش بیفتاد آنزن از مشاهدهٔ اینحال در ملال کردیده بخدای بنالید آنزن عفیفه سخت بیتاب وآرام شد و کفت شما از کدام جماعت اسیرایند فرمود ما اسیران از آل محمدیم واولاد آنحضرتیم آنزن چون این سخن بشنید بر چهره طپانچـه زد و کفت ایزن خمیده قامت بفرمای چه نام داري همانا با دختر شاه ولایت شباهت داري وهمانند زینب خاتون باشی مکر از خویشاوندان اوئي بازکوي سردار این سرها کیست ونامش چیست واز اتفاق روز کار آنزن بلند قامت حضرت صدیقـه صغری زینب سلام الله علیها بود سر مبارکرا بلند کرده بآنزن نکریست وکفت ایزن از حال ما چه میپرسي همانا نام من زینب است وسرور وسردار شهداء حسین حجازي برادر منست آنزن چون این سخن بشنید از نهایت حسرت وضجرت سیلي بر روي وطپانچه بر سر بزد و کفت نام پدرت ومادرت چیست تو کدام زینبي آنمظلومـه فرمود پدرم علی ومادرم فاطمه است چون آنزن ایشانرا بشناخت هر چه سریعتر از بام بزیر آمده آنچه داشت از چادر و مقنعه با دیده کریان ودل سوزان بحضرت اسیران آورد ودر حضرت زینب سلام الله علیها تسلیم نمود ونیز حکایت کنند که ام حبیبه نام زني از جمله کنیزان حضرت امام حسن علیـه السلام بود واورا بعبد الله بن رافع وبقولي بحارث بن وکیده تزویج فرموده بود وچون امیر المؤمنین علیه السلام در کوفـه شهید شد وامام حسن علیه السلام بآهنك مدینه راه بر کرفت ام حبیبه بسی عجز ولا به نمود که در خدمت آنحضرت واهل بیت نبوت ملازمت جوید مقبول نکشت وچون شهادت حضرت امام حسن سلام الله علیه را بشنید آنخند بکریست که دیدهایش کم بنیش کشت وبکسره در اندوه وغم روز میکذاشت وبسوکواري میپرداخت تا کاهی که صدای غوغاي عظیم بشنید وبر بالای بام برشد ار اتفاق درینوقت محمل

جناب زینب خاتون سلام الله علیها بآنجای میگذشت ام حبیبه از آنحال بشگفتی اندر شد وبحضرت زینب عرض کرد شما از کدام اسیرایند فرمود (نحن اساری) آل محمد وام حبیبه از پس سؤآل وجواب بسیار ایشانرا بشناخت و گریه کنان ونالان البسه ودیگر اشیاي خود را در حضرت ایشان تقدیم کرد لکن آنمردم ستمکار از آنجامها ببردند واز رسول خدای صلی الله علیه وآله آزرم نکردند فاضل در بندی اعلی الله مقامه میفرماید بغیرت وشمیت وجلالت ام کلثوم سلام الله علیها بچشم تامل بنگرید که اینمخدره طاهره باآنحالت پریشاني واندوه چگونه در حفظ مراتب عفت وعزت اهل بیت مراقبت داشت که با اهل کوفه آنطور خطابات عتاب آمیز (غضوا ابصارکم عنا الی آخره) میراند وهم چون نگریست که جهال وسفهاي کوفه از خرما وجوزیا پارهٔ نان وامثال آن باطفال میدادند اهل کوفه را ازین کردار منع میفرمود وحکم خدایرا با ایشان آشکار میساخت وآن اشیا را از دست ودهان اطفال میربود وبزمین میافکند واگر کسي گوید چون است که آنحضرت پارهٔ اثوبهٔ والبسه را که مردم کوفه تقدیم نمودند پوشش اهل حرم میساختند اما در اعداي آن ماکولات توبیخ میفرمود در پاسخ گوئیم اینمطلب مخفي وپوشیده نیست چه .ز مینماید که در افعال آنزن در تقدیم البسه از روي اخلاص وارادت وایمان وعرفان بحقوق اهل بیت بوده است لابد هرچه عطا کنند بر نهج شرعی وطریق موافق باکتاب وسنت است که از روي احتساب ازخمس است یا تبرع وهدیه ازین روي اهل بیت را در قبول آن کلفت وکراهتي نبوده است اما از اعطاي تمروجوز چنان مکشوف میافتد که برطریق صدقه ورفت نوعیه بشریه یا از راه استهزا واستخفاف وتحقیر وتوبیخ بوده است وچون جناب ام کلثوم سلام الله علیها اینحال را معلوم فرمود برآنحضرت واجب گردید که ازین کار مانع

شود واين از راه امر بمعروف ونهي از منكر است ولاا اخـذ فرمودن از افواه اطفال از نظر بشيمت علويهٔ هاشميه وغيرت حسنيه كنند چه اطفال اكر چنـد در دايرهٔ تكاليف نباشند لكن غيرت آنحضرت از ورود پارهٔ ماكولات كه حكم اوساخت داشته اند در بطون طاهره ابا وامتناع مي ورزيده است ونيز معلوم ميشود كه اهل بيت درينوقت نه آنچند از ماكولات تهي دست بوده اند كه از هرچه بايشان برسد لزوما قبولش واجب شود ونيز تواند بود كه پاره شيعيان خاص ايشان پوشيده از آمردم اشيائيكه مايهٔ حفظ تعيش باشد ميفرستاده اند وازين بر افزون جلالت وعظمت ايشان از آن برتر است كه از موايد غيبيه نيز فيض ياب نباشند خادمهٔ ايشان فضه خاتون را آنمقام بود كه مائده بهشتي بدعايش نازل شدي وهم موافق پاره روايات تا كاهيكه بدعاي قـدح لحم ودو كردهٔ نان از غيب براي اهل بيت رسـيد لب بطعام نكشوده بودند چه حالت ايشان از كثرت حزن واندوه واحتراق قلب از توجه بانمراتب مشغول بود وانكهي در جماعتي كه چون حضرت امام زين العابدين عليه السلام حجتي باشـد كه روزي تمامت آفريدكان بتوسط توجه اوست چكونه در آنجا كه بايد اهل بيت اورا بطعام وروزي ومضغه حيات بهره ياب نفرمايد معلوم باد كه در كتب اهل خبر باختلاف ترتيب نكارش داده اند پارهٔ آنخطب مسطوره را باپارهٔ حالات ومكالمات ديكر را قبل از دخول بكوفه نوشته اند وبعضي بعد از ورود ودخول كوفه اما چنان مينمايد كه بعضي در بيرون كوفه وبعضي هنكام دخول بشهر بوده است وانخطاب بر ناقدان اخبار و صاحبان ذوق سليم وآنانكه تتبع وبصيرت كامل دارند مكشوف تواند شد والله اعلم

ذكر پارهٔ حالات آنمخدره سلام الله عليها در مجلس ابن زياد ﴿ لعنة الله عليه وعلى ابيه ﴾

(چنانكه)

چنانکه صاحب رياض الاحزان مينويسد ميکويد طبری نوشته است که سبايابي پرده وپوشش بوده اند وبعضي از معتبرين اهل خبر کويند چنين کمان نميرود بلکه اکثر ايشان با محامل وثياب ساتره بوده اند لکن باثياب نفيسه که در خور مقام ايشانست نبوده اند چنانکه ازين پيش نيز باينجمله اشارت رفت وازين پس نيز معلوم خواهد شد بالجمله چون خبر وصول اهل بيت رسول خداى صلى الله عليه وآله بکوفه کوشزد ابن زياد عليهما اللعنه کرديد مردم کوفه را بارعام داد ومجلس اواز بادي وحاضر وبزرك وکوچك انباشته شد ورؤس شهدا را نيز در مجلس بياوردند وسر مبارك سرور کائنات را در طبق زرين نزد اونهادند وچون باحضار اهل بيت فرمان کرد آنجماعت بليد عنيد اهل بيت پيغمبر خداوند مجيد را چون اسيران درآوردند زينب سلام الله عليها متنکرةً در آمد وکناري کرفت وبنشست وکنيزکان در اطرافش در آمدند وآنحضرترا مخفوف داشتند ابن زياد کفت کيست آنزن پاسخ نداد ديکر باره بپرسيد جوابي نشنيد در کرت سيم بعضي از خدم کفتند همانا زينب دختر علي بن ابيطالب عليهم السلام است ابن زياد بآنحضرت روکرد وکفت سپاس خداونديرا که رسوا ساخت شمارا وکشت شمارا وروشن ساخت احدوثه ودروغ شمارا حضرت زينب فرمود (الحمد لله الذي اکرمنا بنبيه محمد وطهرنا من الرجس تطهيرا انما يفتضح الفاسق ويکذب الفاجر وهو غيرنا) يعني سپاس خداونديرا که مارا به پيغمبر خود محمد صلى الله عليه وآله کرامي بداشت واز هر رجس وآلايشي پاکيزه ومطهر ساخت همانا خداوند رسوا ميکند فاسق نابکار را ودروغکو ميشمارد فاجر نا بهنجار را وما ازآن مردم نيستيم بلکه ديکران هستند ابن زياد را شرم از ديده برفت وکفت صنعت خدايرا با برادرت چکونه ديدي (فقالت ما رايت الا جميلا هؤلاء قوم کتب الله عليهم

القتل فبرزوا الی مضاجعهم وسیجمع الله بینك وبینهم وتحاجون وتخاصمون عنده وان لك یا ابن زیاد موقفا فاستعد له جوابا وانی لك به فانظر لمن الفلج ویومئذ ثکلتك امك یا ابن مرجانة) زینب سلام الله علیها فرمود جز نیکوئي ندیدیم چه آل واهل رسول خدای صلی الله علیه وآله جماعتي باشند که خداوند براي قربت ومناعت مقام وآنحکمتها که داند حکم شهادت بر ایشان بر نکاشته لاجرم بمضاجع و خوابکاه خویش شتاب میکنند لکن زود باشد که خداوند شما را وایشانرا بکاه بر انکیزش در مقام پرسش باز دارد وبمخاصمه واحتجاج در آورد نیك بنکر که در آنروز رستکاری بهره کیست ای پسر مرجانه مادر برتو بکرید چون سخن بدینمقام پیوست ابن زیاد را خشم فروکرفت چندانکه بآهنك قتل حضرت صدیقه صغری برآمد عمرو بن حریث که در آنمجلس حضور داشت آهنك اورا بدانست وکفت اي پسر زیاد اوزنیست وهیچکس زنرا بکفتار ماخوذ ندارد ومکافات نکنند واورا از آن اندیشه باز داشت دیکر باره ابن زیاد روي بزینب سلام الله علیها آورد وکفت خداي شفا داد دل مارا از قتل حسین طاغی ودیکر سرکشان وکناهکاران اهل بیت تو چون آنحضرت این سخن بشنید بکریست وفرمود (لعمری لقد قتلت کهلی وابرزت اهلی وقطعت فرعی واجتثثت اصلی فان کان هذا شفاءك فقد اشتفیت) قسم بجان من که کشتي پیران مارا وبي پرورده بیاوردي پردکیان مارا واز بن بر آوردي شاخ وبرك مارا واز بیخ بر کندي ریشه مارا اکر شفای تودراینست همانیه شفای خویش دریافتي ابن زیاد کفت این زن سجاعه ایست یعني مانند کهنه سخن بسجع وقافیت بپردازد سوکند با خدای پدرت علی نیز سجاع وشاعر بود زینب سلام الله علیها فرمود اي پسر زیاد اکر سخن من مسجع تواند شکفتي ندارد من از کسي در شکفت هستم که امام خودرا بکشد وبداند که

(در)

در آنجهان باز پرس خواهد شد وخداوند ازوی انتقام بخواهد کشید اینوقت ام کلثوم سلام الله علیها سخن آغاز کرد وفرمود (یا ابن زیاد ان کان قرت عینك بقتل الحسین فقد کان عین رسول الله تقر برؤیته وکان یقبله ویمص شفتیه ویحمله هو واخاه علی ظهره فاستعد غدا للجواب) اي پسر زیاد اگر بکشتن نورچشم مصطفی چشمت روشنست همانا چشم رسول خدا صلی الله علیه وآله بدیدارش روشن بود ولبهای مبارکش را میمکید واورا وبرادرش حسن را بر دوش خویش میکشید اکنون خویشتن را برای جواب فردای قیامت آماده بدار اینوقت ابن زیاد بجانب سید سجاد نگریست و گفت این پسر کیست گفتند علی بن الحسین است گفت مگر علی بن الحسین نبود که خداوندش بکشت امام زین العابدین سلام الله علیه فرمود مرا برادري بود که علی بن الحسینش میخواندند مردمانش بکشتند و بروایت صاحب عمدة الطالب فرمود (کان لی اخ اصغر منی قتله الناس) مرا برادري از من کوچکتر بود که مردمانش بکشتند وازینخبر بالصراحه مکشوف میافتد که علی بن الحسین علیهما السلام که شهید گردید از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه کوچکتر بوده است وایخبر مؤید تصریح صاحب اعلام الوری است چنانکه راقم حروف نیز در ذیل کتاب امام زین العابدین صلوات الله علیه واخبار وفات ومدت عمر آنحضرت باینخبر نیز اشارت نموده است بالجمله چون امام زین العابدین این سخنرا در پاسخ براند ابن زیاد در خشم رفت و گفت بلکه خداي اورا بکشت وچون آنحضرت در پاسخ اوبآیهٔ شریفه الله یتوفی الانفس الی آخرها زبان بر گشود ابن زیاد علیه اللعنه در غضب شد و گفت در پاسخ من جري وجسور باشي و گفت اورا بیرون برید و گردن بزنید حضرت زینب باخاطر آشفته فرمود (یا ابن زیاد حسبك من دمائنا واعتنقته وقالت والله لاافارقه فان قتله فاقتلنی معه)

یعني اي پسر زیاد آن خونریزیها که از ما بپای بردی برای تو کافی است آنگاه دست بگردن امام زین العابدین علیه السلام در آورد وفرمود سوکند با خدای که از وی مفارقت نکنم اگر میخواهی اورا بکشي مرا نیز با او بکش ابن زیاد بجانب زینب سلام الله علیها نکران شد و کفت عجب است از استحکام واتحاد رشته خویشاوندی سوکند با خداي چنان کمان میبرم که زینب دوست همي دارد که اورا بجای علی بکشم دست باز دارید از علی (فانی اراه لما به مشغول) چه من اورا بآنحال مرض وسختی بیماری که نکران هستم مشغول میکرم یعنی همان مرض و واندوه که جان اورا کاستن همی کند از بهرش کافی است اینوقت امام زین العابدین با عمه اش فرمود ایعمه خاموش باش تامن باوي سخن کنم معلوم باد که نقله اخبار را در ورود اهل بیت اطهار بمجلس ابن زیاد و کالمات با ابن زیاد اختلاف است صاحب عمدة الطالب از مقدمات اینجیر ومکالمات ابن زیاد وبازینب نمي نکار و همین قدر کوید چون ابن زیاد خواست علی بن الحسین علیهما السلام را بقتل آورد زینب علیها السلام برپاي شد وبعلي بن الحسین در آویخت وفرمود اکرلابد اینکار خواهد شد مرا نیز باوي بکش ابن زیاد کفت عجباً للرحم سوکند با خداي دوست میدارد که اورا با علی بن الحسین مقتول دارم واز آنحضرت دست بداشت وبا حضرت زینب پارهٔ آنکالمات مذکوره را بکذاشت وجناب زینب خاتون سلام الله علیها فرمود (لقد قتلت کهلی وقطعت فرعي واجتثثت اصلی فان کان بهذا شفاءك فقد اشتفیت) چون اینکلمات بپای رفت ابن زیاد کفت هما نا رني سجاعه است قسم بجان من پدرت نیز سجاع وشاعر بود فرمود (ماللمراة والسجاعة) زنرا با سجاعت چکار است وبروایت سبط ابن جوزي ... که چون ابن زیاد کفت حکونه علی بن الحسین اصغر یعني امام زین العابدین ... السلام سلامت برست اورابقتل برسانید

(زینب)

زينب بنت علي عليهما السلام براو بانك زداى پسر زياد آنچه را كه از ما بريختى بودا كافى است اگر ميكشتى اورا مرا نيز بارى بكش و كويد بروايت ابن هشام در آن مجلس پسر زياد با زينب سلام الله عليها كفت (الحمد لله فضحكم الى آخره) و حضرت زينب خاتون سلام الله عليها فرمود (الحمد لله الذي اكرمنا بمحمد وطهرنا به تطهيرا وانما يفتضح الفاسق ويكذب الفاجر وان الله كتب القتل على اهلنا فبرزوا الى مضاجعهم وسيجمع الله بيننا وبينكم فتحاكم بين يديه) و بروايت صدوق عليه الرحمه در امالى ابن زياد عليه اللعنه علي بن الحسين واهل بيت را از زندان بمجلس آن پليد بياوردند وزينب دختر علي عليه السلام نيز در ميان ايشان بود ابن زيار آنكلام مذكور را براند وپاسخ مسطور را بشنيد آنگاه كفت كردار خدايرا باشما اهل بيت چگونه ديدى فرمود (كتب اليهم القتل الى آخرها) ابن زياد باهنك قتل حضرت زينب بر آمد وعمرو بن حريث اورا باز داشت وزينب فرمود (يا ابن زياد حسبك ما ارتكبت منا فقد قتلت رجالنا وقطعت اصلنا وابحت حريمنا وسبيت نسائنا وذرارينا فان كان ذلك للاشتفاء فقد اشتفيت) اي پسر زياد كافى است تورا آنچه را در حق ما مرتكب شدي همانا مردان مارا بكشتي وريشه مارا مقطوع ساختى وحرمت مارا مباح داشتى وزنان ووزاري مارا اسير نمودى اگر اين كار و كردار براى آن بود كه سينه خود را از كينه بپردازى همانا شفا يافتي واز نخبر معلوم ميشود كه اهل بيت طهارت را در بدو ورود بكوفه از نخست بزندان برده اند چه ميفرمايد از آن پس ابن زياد كفت ديكر باره ايشانرا بزندان در آوردند واز بعضي اخبار چنان ميرسد كه اهل بيت را يكشب در بيرون كوفه باز داشته اند و ابن زياد بامدادش بارعام بداد وايشانرا از كرد راه بمجلس او در آوردند و بروايت صاحب اعلام الوري چون ابن زياد كفت اين زن يعني حضرت زينب

سجاعه است وبقولی شجاعه بشین معجمه آنحضرت در پاسخ فرمود (ما للمراة والسجاعة ان لی عن السجاعة لشغلا ولکن صدري نفث بما قلت) زیرا باسجاعت چکار است بخصوص مرا که آنحال واحوال است که ازینکار اشتغال دارم واگر کلامي بفصاحت وسجع از من تراوش کند نتیجه طبع منست معلوم باد در کتب اخبار بیان اینکلام حضرت زینب علیها السلام شجاعت با شین معجمه وسجاعت با سین مهمله هر دو وارد است اما درینکلام مذکور سجاعت با سین مهمله است چه فرمایش آنحضرت ولکن صدری نفث بماقلت مؤیدآنست اما درکلامی دیگر که بعد از اینکلام مذکور میشود شجاعت بشین معجمه است چنانکه از مناسبت مقام معلوم خواهد شد وبروایت ابی اسحق در نور العین چون ابن زیاد از مکالمات با امام زین العابدین علیه السلام بپرداخت با آنجماعت کفت کدام یك از شما ام کلثوم هستید (فقالت ما ترید منی یا عدو الله) ایدشمن خدا با من چه سخن داري آنملعون کفت (قبحکم الله) (فقالت یا ابن زیاد انما یقبح الفاسق والکاذب وانت الکاذب والفاسق فابشر بالنار) جناب ام کلثوم سلام الله علیها فرمود اي پسرزیاد همانامردم نابکار ودروغزن دستخوش قباحت هستند وتوئي دروغکوی و نابکار بشارت باد تورا بآتش دوزخ چون ابن زیاد این سخن بشنید بخندید وکفت اکر من بدیکر سراي بآتش نار دو چار شوم همانا بمراد خویش رسیدم وآرزوی خود را در یافتم (فقالت یا ویلك قد ارویت الارض من دم اهل البیت) فرمود وای وویل باد برتو همانا زمین را از خون اهل بیت سیدالمرسلین سیراب و رنکین کردی ابن زیاد برآشفت وکفت تومانند پدرت دارای شجاعت باشي اکرنه آنست که زني وبر زن کشتن نباشد کردنت را میزدم (فقالت لولا انی شجاعة ماوقفت بین یدیك ینظر الی البار والفاجر وانا مهتوکة الخباء واحوتی بین یدیك ینظر لیهن

من غیر غطآء) فرمود اگر نه بنیروي شجاعت بهره یاب نبودم چگونه در چنین مجلس وانجماعت دوست ودشمن بدون پرده که در خور حشمت من نیست در حضور تو مي ایستادم وخواهرانم بي جامه وسر پوش درینجا ایستاده ونگران باشند ونیز میتواندبود که اینکلام از روی کنایت تعرض باشد ومعني چنین باشد که وقوف درحضور مردم شقی ستمگر شایسته مردم شجاع وپرخاشگر است نه زنان مصیبت یافته وبا اینحال مرا نیز باید شجاعت باشد واز آن قبیل کسان بشمار باشم تا توقف من در حضور تو مناسب باشد وحضرت زینب درینوقت چون جامه در خور برتن نداشت در کناری جای کرده تاهیچکس اورا نبیند ابن زیاد بدو بدید واز حاجب بپرسید گفت وي زینب خواهر خارجی است چون ابن زیاد علیهما اللعنه این سخن بشنید بدو صیحه بر کشید (یا زینب ارایت صنع الله فی اخیك و کیف قطع دابر کم لانه کان یرید الخلافـة لیتم بها اماله نخیب الله منها رجائه وآماله) ایزینب آیا کار وکردار ایزد دادار را با برادرت نگران شدی وبدیدي که چگونه خدای نسل شمارا قطع کرد چـه برادرت همیخواست بر مسند خلافت جای کند وآرزوي خود را به کمال رساند لکن خداي اورا خایب ونومید ساخت (فقالت یا ابن زیاد ان کان اخی طلب الخلافة فهی میراث ابیه وجده واما انت یا ابن زیاد اعد جوابا اذا کان القاضی الله والخصم جدي والشهود الملائکة والسجن جهنم وانما هؤلاء القوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم وغدا یجمع الله بینك وبینهم فتحاجج و تخاصم) حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند ای پسر زیاد اگر برادرم در طلب خلافت باشد کاری شگفت نباشد چه خلافت میراث پدر او وجد اوست واما توای پسر زیاد جوابي آماده دار براي وقتي که خدای حکم فرماید وجـدم خصومت ورزد وفرشتگان بر اعمال کسان شاهـد و گواه باشند وجنهم جاویدان زندان

نابکاران کردد همانا اینجماعت شهدا را خدای بر ایشان بشهادت رقم کرده بود پس روی بخوابکاه خویش کردند و بامداد قیامت خداوند تورا با ایشان بیکجای کرد آورد تا بمحاجه ومخاصمه پردازید ابن زیاد کفت قلب من از کین حسین واهل بیت شفا یافت فرمود (ان کان قرة عینك بقتل الحسین فسوف تری ممن هو قرة عینیه و کان یقبله ویضعه علی عاتقه) اکر قتل حسین علیه السلام مایه روشنی چشم تست زود است که مکافات خود را از جد او که حسین سلام الله علیه قرة العینش بود واورا میبوسید و برشانهٔ مبارکش حمل میفرمود بنکری اینوقت زینب سلام الله علیها بکریست وامام زین العابدین علیه السلام فرمود تا چند عمه ام را در پیش عرب وعجم از حرمتش میکاهی وبعد از مکالمات آنملعون باعلی بن الحسین علیهما السلام وآهنك قتل آنحضرت میکوید جناب زینب خاتون بر آنحضرت در آویخت وفرمود (یا ابن زیاد نذرت علی نفسك انك لا تبقی من نسل محمد صغیرا ولا کبیرا فسئلتك بالله لا تقتله حتی تعلی) ای پسر زیاد بر خویش نذر کردهٔ که از نسل محمد صلی الله علیه وآله کوچکی وبزرکیرا برجای نکذاری تورا بخدای سوکند میدهم که اورا نکشی تامرا بکشی آنکاه امام زین العابدین علیه السلام را بکشید وفریاد برآورد ابن زیاد بدو نکران شد وکفت علی بن الحسین را بدو باز کذارید اما در مقتل ابی مخنف مسطورست که ابن زیاد روی با زنان آورد و کفت کدام یك از شما ام کلثوم باشد کسی اورا پاسخ نداد دیکر باره ندا کرد همچنان جواب نشنید کفت تورا بحق جدت رسول خدا سوکند میدهم که با من تکلم فرمای فرمود (ما ترید) مقصود جیست آنملعون کلماتی کفر آمیز که نزدیك بعبارات مذکوره است بکفت ودر پایان سخن کفت (یا ابنة الشجاع) ایدختر شجاع دلیرا کرنه آن بود که زن هستی سر از تنت بر میکرفتم چون ام کلثوم سلام الله علیها بشنید

(وبروایت)

وبقرائت این اشعار بپرداخت (قتلتم اخی صبرا فویل لامکم) الی آخرها وازین پیش باین اشارت رفت میکوید اسیرانرا برآنملعون عرض میدادند وآن خبیث از یمین وشمال بایشان نکران وسرهاي شهیدان در اطرافش برسر نیزها افراخته وزینب سلام الله علیها بدون مقنعه باستین خود سر مبارك را بپوشید و کوشس در هواي کوشواره پاره شده ابن زیاد بسوی آنحضرت نکران شد واز پارهٔ حجاب پرسید کیست این زن کفت زینب خواهر حسین میباشد ابن زیاد بدوروی کرد وکفت ایزینب بحق جدت بامن تکلم کن (فقالت ما ترید یا عدوالله وعدو رسوله لقد هتکتنا بین البر والفاجر) فرمود ایدشمن خدای ودشمن رسول خدای مقصود چیست همانا مارا درمیان دوست ودشمن هتك حرمت کردی پس آنمکالمات مذکوره در میان برفت وامام زین العابدین سلام الله فرمود (یا ابن الشام الی کم تهتك عمتي وتعرفها لمن لا یعرفها قطع الله یدیك ورجلیك) ای سر مردم لئیم وپست تا چند پردهٔ حشمت عمه ام را چاك میزنی ومي شناسانی اورا باآنانکه اورا نمی شناسند خدای هردو دست وهردو پایت را قطع فرماید یعني از روی بغض ولجاج اورا درینحال باآنانکه ار حالش باخبر نیستند شناخته میداری ابن زیاد از کلام آنحضرت درغضب شد وبایکی از حاجبان کفت این سر را ببرو سر از تنش برکیبر حاجب اورا بکرفت وزینب سلام الله علیها برآنحضرت بیاویخت وحاجب آنحضرترا از دست زینب خاتون بیرون برد جناب زینب خاتون فریاد برکشید واثکلاه وا اخاه واز ظلم آنملعون بنالید ابن زیاد چون اینحال بدید محض رعایت آنحضرت از قتل امام علیه السلام درکذشت ودر عبارت لهوف است که حضرت زینب کبری دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها در پایان مکالمات با ابن زیاد فرمود فانظر لمن الفلج یومئذ ثکلتك امك یا ابن مرجانة) ودر

روایت ابن نما وارد است که فرمود (وانی لاعجب ممن یشتفی بقتل ائمته ویعلم انهم منتقمون منه فی دارالاخرة) یعنی من در عجب هستم از آنکس که بکشتن پیشوایان خویش شفاي خود میجوید با اینکه میداند ایشان در سراي آخرت ازو انتقام خواهند جست درکتاب اسرارالشهاده از عامر شعبی مرویست که ابن زیاد فرمان کرد تا زنهاي اهل بیت را نزد او بیاورند پس ایشانرا در حضورش باز داشتند و ام کلثوم سلام الله علیها بارزة الوجه بود وزینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلام میکریست ومیفرمود

اه من محنة احاطت بنا الیوم * لدی الطف من جمع الاعادی

فتکوا اباالحسین نجل رسول الله * هدی الوری لطرق الرشاد

ثم شالوا براسه فوق رمح * بادیاً نوره کقدح الزناد

وکذا نحن بعده هتکونا * ورمونا بذلة وبعناد

مارعوا للرسول فینا زمانا * بل رمونا باسهم الاحقاد

یا ابن سعد لقد تعرضت للنا * رمن الله فی غداة معاد

ویلکم بیننا وبینکم الله * حسیبا فی یوم حشر العباد

عبید الله کفت کیست این زن کفتند زینب است وآن یك ام کلثوم خواهران حسین هستند عمر بن سعد که در محضر عبید الله بن زیاد علیهم اللعنه حضور داشت با آنمخدره کفت قدرت خدایرا چکونه دیدي که بدینکونه بیخ شمارا براورد و مردان شمارا بکشت (فقالت له یا ابن سعد ان هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم ولکن انت یا عمر استعبد لمحمد جوابا ولعلی خطابا ولله عزوجل من العذاب جلبابا قتلت عترة الرسول فی طاعة ابن زیاد ویزید) فرمود ای پسر سعد ایشان جماعتی بودند که خداي سعادت شهادت بر ایشان رقم فرموده بود

(لاجرم)

لاجرم فيض شهادت را در يافتند وبخوابگاه خويش بشتافتند لكن تو اى عمر مستعد وآماده شو تا براى محمد جوابي وبراي على خطابي وصيانت از عذاب يزدانرا جلبابي بدست كني اي پسر سعد همانا در طاعت پسر زياد ويزيد عترت رسول را مقتول ساختي عمر بن سعد گفت همانا تو سجاعه باشى مانند پدرت كه سجاع بود فرمود (ما للناس شجاعة ولو كنت سجاعة لم اكن واقفة بين ايديكم موقف الذل) يعني زنانرا شجاعت از چيست اگر من شجاع ودلير بودم در ينموقف ذلت در حضور شما نمي ايستادم بالجمله راوى ميگويد بعد از آن ابن زياد فرمان كرد تا ايشانرا از مجلس او باز گردانيدند ام كلثوم ميفرمايد در آنحال كه درين حال بوديم ناگاه شخصى بمن نمودار آمد وهمي گفت (والله ما جئتكم حتى بصرت) الى آخر الاشعار ام كلثوم عليها السلام فرمود تو كيستي عرض كرد مردى از جماعت جن هستم كه بدست پدرت امير المؤمنين در بر ذات العلم اسلام آوردم ونصرت شما برمن واجب بود اما افسوس كه وقتي بيامدم كه كار از دست بشده است يا آل رسول الله همانا اينمصيبت كه برشما در آمد بر من بسي دشوار افتاد آيا تورا حاجتي است (فقالت له امض لشانك بارك الله فيك فلله المشية فينا لا نقدر ان ندفع قضاه بذلك اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بهذا) جناب ام كلثوم عليه السلام فرمود خداى در تو بركت نهد بكار خويش روى كن همانا آنچه خديرا در حق ما مشيت رفته همان ميشود آن نيرو نداريم كه سر پنجه قضارا از خود بر تابيم همانا رسول خداى صلى الله عليه وآله ازينمصائب با ما خبر بگذاشت معلوم باد كه اين راوى در ينخبر رفيق ندارد چنان بنظر ميرسد كه آنچه مسطور افتاد اتقن است والله اعلم ابن اثير گويد چون اهل بيت را بر ابن زياد در آوردند زينب عليها السلام پست ترين جامهاى خويش را بپوشيد ومتنكرة در آمد وكنيزكانش در

اطرافش بودند ابن زیاد پرسید این زن که نشسته است کیست آنحضرت باوی
تکلم نفرمود ابن زیاد سه دفعه بپرسید واز آنحضرت جواب نشنید یکی از کنیزان
آنحضرت کفت وی زینب دختر فاطمه است ابن زیاد آنسخنان مذکور را بکفت
وهمان پاسخ را بهمان تقریب بشنید وچون آنخبیث بآهنك قتل حضرت سجاد علیه
السلام براند حضرت زینب خاتون بجانب امام زین العا بدین سلام الله علیها در
آویخت وفرمود (یا ابن زیاد حسبك منا اما رویت من دمائنا وهل ابقیت احدا منا
واعتنقته وقالت اسئلك بالله ان کنت مؤمنا ان قتلته لما تقتلنی معه) ای پسر زیاد
آنچه از ما مرتکب شدی از بهر ما کافی است آیا از خون ما سیراب نشدی آیا
یکتن از مارا بجای کذاشتي آنکاه دست بکردن امام زین العا بدین در آورد وبا
ابن زیاد فرمود تورا بخدای سوکند میدهم اکر مؤمن باشی که اورا اکر میکشي
مرا نیز با او بکش وامام زین العابدین علیه السلام نیز با ابن زیاد فرمود ای پسر
زیاد اکر در میان تو وایشان قرابتی است مردی باتقوي با ایشان بفرست که بر
طریق اسلام با ایشان مصاحبت جوید ابن زیاد ساعتي بسوی زینب نکران کردید
وکفت عجب است از علقهٔ خویشاوندي سوکند با خدای چنان کمان میبرم که
زینب دوست همی دارد که اکر علی بن الحسین را بقتل رسانم اورا نیز باوي
مقتول دارم این پسر را بکذارید تا با زنان اهل بیت خود راه سپر باشد ودر عمدة
الطالب کوید جون برادر زینب حسین علیهما السلام واهل بیت ودو پسر زینب
در یوم الطف شهید شدند وزنانرا بکوفه آوردند وبر عبید الله بن زیاد علیهما
اللعنه وارد کردند زین العا بدین علی بن الحسین علیهما السلام با آنجماعت بود
ابن زیاد پرسید وي کیست کفتند علی بن الحسین است کفت مکر نه آن بود که
خدای علی بن الحسین را بکشت امام زین العا بدین علیه السلام فرمود (کان لی اخ

اصغر منی قتله الناس) یعنی آن علی بن الحسین برادر کوچکتر من بود که مردمانش بکشتند ابن زیاد بر آشفت وبقتل آنحضرت فرمان داد وبقیت مکالمات حضرت زینب وابن زیاد بهمان تقریبی است که از پاره کتب متقدمین مسطور کشت واز اینخبر معلوم میشود که موافق خبر صاحب اعلام الوری علی اکبر همان زین العابدین است وعلی اصغر که مادرش لیلی بنت ابی مره ثقفی میباشد همان علی مقتول است وصاحب اعلام الوری میکوید مردمان بغلط رفته اند که علی مقتول را علی اکبر میخوانند ونیز کوید پسر دیکر آنحضرت عبد الله بود که در دامان پدرش حسین سلام الله علیه شهید کشت ومعلوم میشود که از پسران حضرت امام حسین صلوات الله علیه افزون از دوتن بعلی موسوم نبوده اند وکرنه باید آن بکرا همچنانکه بعضی کمان برده اند علی اوسط بنامند وآنسیر خواره که علی اصغرش میبندارند همان عبد الله است ودر کتاب بحرالمصایب از کتاب روضة الشهداء در ضمن اینحکایت میکوید آنکاه عبید الله ملعون کفت با جناب زینب خاتون سلام الله علیها الخواهر حسین همانا خدای عزوجل مرا از بیم طغیان برادرت حسین واتباع او آسوده ومرا ازین تعب فارغ کردانید (فقالت زینب الکبری یا ابن زیاد فقد جئت شیئا ادا وایت امرا عجیبا وخطبا غریبا فمع ذلك کیف تتوقع الراحة فی دار الدنیا وهیهات هیهات انت سکران ومغرور ومفتون بمال الدنیا و جلالها نزول تلك السلطنه ولا نعیش بعد ذلك ابدا ولا تری وج لا تراحة هل تعلم ما فعلت بعترة الاطهار واولاد الاخیار ثم ذلك تتفاخر بقتلهم ولا تنال نیلك ومقصودك وقد فعلت امرا ـق عاره علیك ابد الدهر) زینب کبری سلام الله علیها فرمود ای پسر زیاد همانا کاری س منکر وعظیم آوردی وامری سخت عجیب وخطبی بسیار غریب بودی وبا چنین کار وکردار چکونه خواستار

هستي كه از روزكار شاد خوار و برخوردار كردي هيهات هيهات همانا با ين مال و جلال این جهنده جهان وفریبنده کیهان مغرور ومفتون وسرمست وسکران شدي پس بسیار زود این سلطنت وجلال زوال کیرد واز آن پس هرکز روي عیش و عشرت وآسایش واستراحت نیابي هیچ میداني با عترت اطهار واولاد اخیار چه کار وکردار بسپردی ومع ذلك بقتل ایشان افتخار جوئي وبآرزو ومقصود خویش هنوز نرسیده باشي با آنکه آن کار نمودار آوردي که هرکز غبار این عار وننك را از خویش نتواني برداشت معلوم باد که دربارهٔ کتب مسطور است که فاطمه بنت الحسین علیهما السلام میفرماید چون در حضور ابن زیاد بنشستیم برما رقت کرفت مردي از اهل شام برخاست وکفت یا امیرالمؤمنین اینجاریه را بمن بخش الی آخر الخبر لکن راقم حروف را کمان چنان است که اینداستان در مجلس یزید رویداده چه ابن زیاد علیهما اللعنه را هیچکس امیر المومنین نتوانست خطاب کند مکر اینکه لفظ امیر بتنهائی بوده است وکلمهٔ المومنین در قلم کاتب سهوا رقم شده یا از نخست خبر چنین بوده است که چون در حضور یزید بنشستیم واز روي سهو ابن زیاد نوشته باشند والعلم عند الله با لجمله نوشته اند بعد از طی مکالمات ابن زیاد ملعون با اهل بیت فرمان کرد تا علی بن الحسین واهل بیت علیهم السلام را از نزد او بیرون بردند و در خانه نا پسند که در کنار مسجد جامع بود جاي دادند مکشوف باد که در باب حبس کردن اهل بیت اطهار را درکوفه روایات مختلفه بنظر رسیده است وآنچه بصحت مقرون است این است که در بدو ورود پیش از آنکه بمجلس ابن زیاد در آوردند در آنشب در محبس جایداده اند واز آن پس که بمجلس ابن زیاد علیهما اللعنه در آمدند وآنکونه مکالمات بپاي رفت واغلب مردم منضجر ومتفکر شد ایشانرا در آن ویرانه منزل دادند تا از جانب یزید چه حکم برسد و

مدتي بگذشت تا خبر بیامد چنانکه تحقیق اینمطلب در ذیل کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام مسطور است هر کس در آنجا بنگرد با آنچه در اینجا مسطور گردیده ومیشود بسنجد حقیقت بروي مکشوف مي افتد در کتاب بحر المصایب از بعضي کتب مرقوم است که ابن زیاد ملعون چندی تفکر کرده وبا در باتان خویش گفت مرا از دست اینجماعت خلاص کنید وایشانرا ازین قصر بیرون برید وبفلان سرای که در جنب مسجد جامعست مسکن دهید عوانان ابن زیاد بر حسب فرمان ایشانرا در چنان مکان منزل دادند لکن مردم کوفه احدي از بیم ابن زیاد با ایشان مرا وده نکردي وبتفقد حال ایشان بر نیامدی ودر بحار الانوار مسطور است که ایشانرا بخانهٔ بردند که در پهلوي مسجد بود زینب خاتون سلام الله علیها میفرمود (لا یدخلن علی عربیة الا ام ولد او مملوکة فانهن سبین وقد سبینا) یعنی در آن ایام کسی برمادر نیامدی واز زنان عربیه مارا ملاقات نکردي مگر کنیزان وزر خریدان که ایشان نیز چون ما اسیر بودند واینمعنی در صورتیست که عبارت بر طریق اخبار باشد واگر از طریق انشا باشد ودور نیست صحیح چنین باشد معني چنین خواهد بود که نباید از زنان عرب کسی بر ما ورود نماید مگر کنیزان واسیران که مانند ما مبتلا باشند چنانکه نون تاکید نیز اینمعنی را تأیید میکند واینوقت اینکلام از روی تعرض خواهد بود وهم در آنکتاب مسطور است که ابن زیاد فرمان کرد اهل بیت اطهار را بزندان برند وسواران باطراف ونواحی بفرستاد که مژده فتح وخبر قتل سر پیغمبر را باطراف برسانند ودر خبر یکه در امالي صدوق علیه الرحمه حاجب ابن زیاد علیهما اللعنه مسطور است میگوید بعد از آن فرمان کرد تا علی بن الحسین علیهم السلام را غل بر نهادند وبازنان واسیران بزندان حمل کردند ومن با ایشان بوده وبهر کجا بگذشتیم از مرد وزن آکنده

بود همه بر صورت میزدند ومیکریستند پس ایشانرا در زندان حبس کرده در بر
ایشان بر بستند وکار بر ایشان سخت کردند چه آنروز که ایشانرا وارد کوفه
کردند نزدیك غروب آفتاب و وقت تنك بود وهم در روایتي دیکر اهل بیت
پیغمبر را در سر اینکه در جنب مسجد اعظم بود ببردند زینب کبری بنت علی
علیهما السلام آن کلام مسطور را بفرمود واینحال درآنوقت بود که ایشانرا ازمجلس
ابن زیاد بیرون بردند صاحب ریاض الاحزان کوید در کیفیت وچکونکی این
زندان خبری نیافته ام که آیا بیتي مسقف ومطبق بود یا سرائیکه مشتمل بربیوت
وآنچه سکانش بدان حاجتمندند بوده است واما کیفیت تضیق حال ایشان معلوم
است که از راه منع خروج ودخول ایشان وکاشتن پاسبانان بر ایشان وتقلیل طعام و
شراب وامثال آنست که با آن اسیران که مغضوب علیهم هستند وباکی بهلاکت ایشان
نیست معمول میشود وظاهر چنان مینماید که اهل بیت طهار ترا ذکوراً واناثاً وخادم
ومخدوم وبرده وخاتون در یك زندان جاي داده اند وایشان برآنحال وروزکار و
آنمصایب ونوایب مفجعه مفضعه نالان وزاری کنان بودند وندانستند که از آن پس
چه مصیبتها وبلیتها بر ایشان فرود میآید وچون حضرت زینب خاتون علیها السلام
در مجلس بنشست وآنزنان بیشوهر ودختران بي پدر باچنان حالت که سنك از آن
آب وماهی در بحرکباب بشدي در پیرامونش فراهم شدند با خاطري نژند ودلي
خونین ومستمند بنوحه وزاری در آمد ودیکر خواتین مکرمه ونساء معظمه نیز
بناله وکریه وفزع وجزع در افنادند وبا جناب ام کلثوم چه خطابها ومکالمات بپای
برد واز سوز وافغان اطفال وکنیزان وارامل ویتامي چه مصیبات دید واز آن پس
که درها را بر ایشان فراز کردند ودوست ودشمن پارهٔ در نواز و کروهی در
کداز باز شدند آیا این مخدرات عصمت آیات واطفال صغار با آنهمه اندوه و

(مصیبت)

مصیبت وزحمت بلیت وآنهمه ظلم وستم و کرسنکي وتشنکي در چه حال بامداد کردند جز آنکه بفرمانش بامداد بشامکاه وشامکاه ببامداد میرسد هیچکس نداند در ذیل روایتي بس طویل که از کتاب امالي در ضمن احوال سید سجاد علیه السلام مرقوم داشتیم مذکور است که ابن زیاد ملعون قاصداً الی ام کلثوم بنت الحسین علیه السلام فرستاد که شکر خداوندیرا که مردان شمارا بکشت اکنون چکونه بینید آنچه با شما بکذاشت در جواب فرمود (یا ابن زیاد اعد لجده جوابا فانه خصمك غدا) بالجمله از این اخبار معلوم میشود که ایشانرا در بدو ورود بزندان برده اند وبعد از آن در آنسراي جای داده اند ونیز کاهی با ام کلثوم دختر امام حسین سلام الله علیهما خطاب میسپرده اند وپیام میفرستاده اند ونیز اکر چنانکه اشارت شد کلام را بطریق اخبار معني کنیم وهمچنین لاید خلن را از باب افعال بدانیم چنان میرسد که آنسراي براي ورود اسرا و کنیزکان غیر از عرب اختصاص داشته واز دیکر سراها پست تر وناپسند تر بوده است وآنخبیث محض عناد وبغض وتخفیف اهل بیت امر کرده است که ایشانرا در چنین مکان فرود آورند والبته مکان ورود اسراء یازو خریدانرا جز در چنین اماکن ونزدیك بمسجد اعظم که معبر عامه است جاي نکنند واکر از باب افعال ندانیم معلوم میشود که ایشانرا در ویرانه جاي داده اند لکن معارف واعیان شهر را با ایشان جرئت مراوده و مجالست نبوده است مکر پارهٔ کسان که وجود وعدم ایشان یکسان بوده ومحل اعتنا نبوده اند چنانکه از آنخبر که ام حبیبه نام از کنیزان دختر خیرالانام صلی الله علیه وآله در خدمت ایشان تشرف یافتي وغمخواری وغمکساری نمودی یا موافق پارهٔ اخبار عبد الله بن عفیف راکاهیکه ما خوذ داشتند از در آنخرابه بردند ودخترش در خدمت ایشان آمد وجناب زینب خاتون در حق او دعا همي فرمود معلوم

میکردد ایشان در آنوقت در زندان نبودند چه اگر بودند ام حبیبه یا دیگران بملاقات ایشان نایل نمیشدند اکنون ناظر این اخبار را جلالت قدر اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم مکشوف مي افتد که از بدو خروج از کربلا وورود بکوفه ودر آمدن بمجلس ابن زیاد ومقامات آن بلیات که کوه را کاه ساختي وبحر را بیفسردي وسموات را متزلزل داشتي هرگز جز باکمال جلالت وقوت قلب و حفظ مراتب خاندان رسالت کار نکردند و هرگز سخني از راه پوزش نمایش نداوند ودر هیچ حال قبول ذلت نفرمودند ودر هیچ هنگام کلامیکه شائبه ناشکریرا آشنا باشد بر زبان نیاوردند جبال بلاترا احتمال فرمودند وبحار مصایب را در زیرپاي بسپردند وچین بر جبین نیاوزدند ودل دشمنان خاندان رسالت را بیشتر خونین و حق خویش واثبات بطلان معاندان را بر خلق جهان بیشتر آشکار ومبین گردانیدند

﴿ بیان پارهٔ حالات آن مخدره سلام الله علیها از زمان حرکت کوفه تادمشق ﴾

علماي اخبار را در مدت اقامت اهل بیت در کوفه اختلاف بسیار است وراقم حروف در تحقیق این درکتاب مستطاب احوال حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه ووقایع یوم الطف شرحي مسطور داشته است مختصر آنکه عموم اخبار برآن دلالت کند که اهل بیت اطهار علیهم السلام روز دوازدهم محرم وبروایتي سیزدهم محرم از کربلا بکوفه در آمدند وابن زیاد علیه اللعنه خبر شهادت پسر پیغمبر وحالات اهل بیت اطهار را بیزید برنگاشت ویزید در کار ایشان مشورت کرده باحضار ایشان یکدل ویکجهت گردیده بابن زیاد نامه کرد که رؤس شهداء واهل بیت رسول خدا را با اثقال واحمال ایشان بجانب دمشق بفرست وجماعتي از ابطال رجال را باسرداري دلیر با ایشان همراه دار تابدون انگیزش فتنه وفسادی ایشانرا وارد دمشق نمایند ونیز آنچه مقصود داشت با مضمون مرقوم ومعلوم

(گردانید)

گردانید وابن زیاد تهیه اهل بیت را بدید وروانه ساخت وبعضی نوشته اند بدون اینکه از یزید استیز خاص نماید چون نگران شد که وجود اهل بیت اطهار سلام الله علیهم درکوفه موجب اشتعال نایرهٔ فساد است ایشانرا بارؤس مطهره بجانب شام فرستاد اما این سخن ضعیف مینماید وخبر صحیح همانست که بیزید بنوشت وچون یزید باحضار ایشان فرمان کرد ایشانرا روانه ساخت بلکه پارهٔ از مدققین در مقام تحقیق وتبیین برآمده ونوشته اند که آنچه عقل سلیم بدان حکم میکند وبعضي روایات صحیحه آنست که اهل بیت روز یازدهم محرم الحرام از کربلا بکوفه در آمدند وابن زیاد روز چهاردهم اینخبر محشر اثر را بسوي شام واطراف بلاد بر نگاشت ودر اواخر محرم الحرام این خبر بشام پیوست وبعد از شانزده روز از شام خبر کوفه رسید وابن زیاد از مدت سه روز تهیه سفر کردن ایشانرا بدید و ایشانرا از کوفه بیرون فرستاد وایشان راه سپر شدند تا بزمین کربلا رسیدند و ورود ایشان بآن زمین محنت قرین روز هیجدهم شهر صفر المظفر بوده وروز بیستم شهر صفر آنجا بمانده اند آنگاه عبید الله بن زیاد علیهما اللعنه رؤس شهدا را از دنبال ایشان روا نداشت ودر کربلا با هم پیوستند وبعد از عشرین بسوی دمشق راه سپر شدند ودر حقیقت اینخبر مؤید خبریست که در کامل بهائي مذکور است که اهل بیت در شانزدهم ربیع الاول وارد دمشق شدند در کتب مقاتل مسطور است که بعد از آنکه ابن زیاد جمعي از فرسان قوم وشجعان سپاه را معین کرده بحرکت دادن اهل بیت امر نمود آنجماعت از پیاده وسواره مکمل ومسلح بناگاه اطراف آنخرابه را فرو گرفته اهل بیت رسول خدای که بحالت سوگواري وزاري اندر بودند ناگاه از همهمهٔ سوار ومردم کار زار در بیم وهراسی بزرك در افتادند واطفال خرد سال از مشاهدهٔ اینحال سخت پریشان گردیده باذیال

بزرگان وزنان می آویختند ومینالیدند وآنمردم بیباك اهل بیت خواجهٔ لولاك را چون اسرای کفار برمرکبها برنشاندند وبآنصورت که درکتب مصیبت مسطور است از کوفه راه بر گرفتند در رسالهٔ صبان مسطور است که ابن زیاد سرهای شهدا واهل بیت امام حسین علیه السلام را نزد یزید بفرستاد واز جملهٔ ایشان علی بن الحسین وعمه اش زینب خاتون سلام الله علیهما بودند چنانکه صاحب ریاض الاحزان از کتاب کامل مسطور میدارد حضرت امام زین العابدین وزنان اهل بیت برمرکبها واشترهای خود شان سوار ورهسپار آمدند چه نهب وغارت باموال ایشان سرایت کردنه بدواب واشتران ایشان بلکه آنجمله را از بهر ایشان بجای گذاشتند ودواب ورواحل از خاصه خود ایشان بود اما از پاره اخبار برخلاف این مکشوف میگردد وهمانا مردم دقیق خرد مند غیور چون اینحالت کربت و غربت ومصیبت وبلیت اهل بیت رسالت را در میزان اندیشه بسنجند مکشوف میدارند که حضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم را در حین حرکت از کوفه واز دحام آنکروه لئام باچنان حارسان نکوهیده فرجام چه حالت رنج وتعب و صدمت ومشقت وزحمت وکلفت بوده است از یکسوی اسیری حجت خداوند متعال ونهایت بیماری آنحضرت از یکطرف زاری وسوکواری وبیچارکی وآوارکی زنان واطفال از یکجانب سرهای بریده نو بادکان بتول وذریهٔ رسول صلی الله علیه وآله وازینها سخت تر وشدید تر شماتت اعداء وعدم ترحم همسفرها وصدمه و رنجه از ضرب کعب نیزه وتازیانها وبر اینجمله برافزون ورود بشهر کوفه که از آن پیش پدر بزرکوار شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باآن شان ومقام سلطنت وخلافت ظاهری وباطنی در آنجا روز میکذاشت در مقتل ابی مخنف و بعضی کتب دیکر مسطور است که سهل کفت چون اینحال بدیدم یکرای ویك

(اندیشه)

اندیشه شدم که با ایشان ره سپرشوم پس هزار دینار وهزار درهم برگرفتم بمتابعت آنجماعت برفتم تا بقادسیه رسیدند ودر آنجا فرود آمدند این وقت جناب ام کلثوم سلام الله علیها این شعر قرائت فرمود

ماتت رجال وافنى الدهر ساداتى * وزادنى حسرات بعد له غاتى

صالوا الشام علینا بعد ما علموا * انا بنات رسول بالهدى یاتى

یسیرونا على الا قتاب عاریة * کاننا بینهم بعض القسیات

عز علیك یا رسول الله ما صنعوا * باهل بیتك یا نور البریات

کفرتم برسول الله ویلکم * الیس هدیکم من سلول فى الضلالات

بروایتي که در ناسخ التواریخ مسطور است چون آنجماعت بمنزل نصیبین رسیدند وفرود آمدند واهل بیت اطهار را با سرهاي شهداء علیهم السلام عبور دادند وجناب زینب خاتونرا نظر بر سر انور برادر افتاد این بفرمود

آتشهر ما بین البریة عنوة * ووا لدنا اوحى الیه جلیل

کفر تم برب العرش ثم بنیه * کان لم یجئکم فى الزمان رسول

لحا کم آله العرش یا شر امة * لکم فى لظى یوم المعاد عویل

در بحر المصایب وسرور المؤمنین مسطور است که حضرت سید الشهداء علیه السلام را برادر رضاعی بود که عبد الله بن قیس انصاریش میگفتند پس از شهادت امام حسن علیه السلام از مدینه هجرت در حلب سکون نمود وبهر سال چون حج نهادی از آنجا در مدینه ادراك خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام را نمودی تا آنسال که آنحضرت بکربلا وارد شد عبد الله تحف وهدایای چند ترتیب داده بکوفه روي نهاد ودر عرض راه به نصیبین آمد ودر چمني خرم جای گرفت ناگاه دید که سواد کارواني پیدا شد خرسند گشت که یار و مونسي پدیدار آمدم چون نزدیك

شدند زني سوار براشتران بديد وآنجماعت چون در كنار نهر آب رسيدند فرود آمدند در ميانه زني بلند بالا را نكران شد كه طفل سه سالهٔ در بغل دارد وباديدهٔ پر آب كفى از آب بر كرفت وچندان بكريست كه اشكش با آب مخلوط شد وآب را بريخت (وقالت ء اشرب الماء وقتل اخى عطشانا) آيا آب بنوشم با اينكه برادرم تشنه كشته شد درآنحال مريضي را بديد كه با غل وزنجير سوار بود خواست پياده شود از شتر در غلطيد تمام زنهاى اسير بر كردش انجمن شدند عبد الله ميكويد درينحال از روى حيرت نكران شدم زن سياه پوش فرمود بنا محرم منكر كفتم نظرم از راه خير است غريب اين ديارم بزيارت برادرم بكوفه ميروم (قالت ما اسمك يا فتي ومن اخوك) كفت ايجوان نام تو جيست وبرادرت كيست كفتم نامم عبد الله است وپسر قيس انصاري هستم وبرادرم حسين بن على بن ابيطالب عليهما السلام باشد چون نام برادرش حسين عليه السلام را بشنيد فرياد بر كشيد وفرمود وامحمداه واعلياه (هذا راس اخى الحسين ان كنت زائره فزره) اينك سر برادرم حسين است اكر ميخواهى اورا زيارت كنى پس زيارت كن وچون بشهر قنسرين رسيدند ومردم آنشهر كه بجمله از شيعيان امير المؤمنين على عليه السلام بودند اين حال را بديدند با آنمردم كفار بر مي احجار بر آمدند وايشانرا بشهر خويش راه نكذاشتند ام كلثوم عليها السلام بكريست واين شعر فرمود

كم تضبون لنا الا قتاب غارية * كاننا من بنات الروم فى البلد

اليس جدى رسول الله ويلكم * هو الذى دلكم قصدا الى الرشد

يا امة السوء لاسقيا لربعكم * الا عذابا كما اخنى الى كبدى

ودر بعضي كتب قرائت اين اشعار را در منزل نصيبين مرقوم داشته اند چون بشهر سيبور رسيدند واهل سيبور بحمايت اهل بيت رسول خداي صلى الله عليه

وآله بر آمدند وششصد تن از مردم ابن زياد را تباه كردند جناب ام كلثوم سلام الله عليها در حق مردم آنشهر دعاي خير فرمود چنانكه در جاى خود مسطور آيد وچون طى مسافت كرده بشهر بعلبك در آمدند ومردم آنشهراظهار شادماني كردند حضرت ام كلثوم در حق آنان نفرين فرمود چنانكه بخواست خداوند مذكور شود معلوم باد كتبه اخبار را در اسامي منازل وشماره واختلاف آن از كوفه تا بدمشق بسي اختلاف است وهمچنين در اثبات اقوال واشعاريكه در طي اينمنازل مرقوم داشته اند نيز باختلاف رفته اند بعضي بجانب زينب برخي بجانب ام كلثوم وبعضى امام زين العابدين منسوب داشته اند چنانكه راقم حروف نيز در ذيل كتاب احوال حضرت سيد الساجدين صلوات الله عليه اشارت كرده است و نيز در بعضي كتب بعضى حكايات مسطور نموده اند كه در پارهٔ كتب ديكر در طى منازل ياد نكرده واين بنده براي تبيين پارهٔ مطالب منظوره بانجمله اشارت مينمايد در ناسخ التواريخ مسطور است كه اهل بيت از كوفه بيرون شدند وروز اربعين بكربلا رسيدند واز آنجا بقادسيه وارد شدند واز قادسيه بموصل واز آنجا بوادي نخله واز آنجا بشهر لبا واز آنجا اقتدا بروايت ابي مخنف ميشود وميفرمايد بعد از موصل به نصيبين واز آنجابدعوات واز دعوات بقنسرين واز آنجابمعرة واز آنجابشيرز واز شيرز بسيبور واز آنجا بحماه واز آنجابحمص واز آنجابشهر بعلبك واز بعلبك بدير راهب واز آنجا بحران واز حران بشهر شام وصاحب مفتاح البكاء مينويسد كه آل الله در بيست منزل بيتوته كرده روز بيستم بشام نزديك شدند آنكاه معذرت خواهد وكويد كه آن بيست منزلى است كه بيان اسامي آن براى من ميسر شد وخداي بحقيقت اموراعلم است يعني هرجه براين بيست منزل افزونست من بدان مطلع نشده ام ونيز پاره نويسندكان نوشته اند كه از منازل معروفه كه سلالهٔ خاندان

نیو ترا از آنها تا بشام وارد کرده اند دوازده منزل بود اول حرار یاخراب دویم علی آباد سیم تکریب چهارم یسجیر پنجم نصیبین ششم موصل هفتم عسقلان هشتم منزل پیردیراني نهم حوالي حلب دهم قصبه شیرین که بعزیز دادند یازدهم حوالی دوازدهم خود شام ونیز بعضي نوشته اند که اهل بیت اطهار را در چهل وچهار منزل از کوفه تا بشام بیاوردند لکن اسم منازل را یاد نکرده اند ودر منتخب باین ترتیب مذکور است اول از کوفه بخرابه بعد از آن تکریت پس از آن دیر نصاري بعد از آن عسقلان پس از آن وآدی نخله پس از آن مرشاد پس از آن بعلبك آنگاه صومعهٔ راهب را مذکور میدارد بعد از آن ورود ایشانرا بدمشق مینکارد وابجمله نه منزل میشود ودر کتاب نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام که ابو اسحق اسفراني تالیف کرده است میکوید منزل ثاني جزایا ویا اینکه حربا بود واز منزل اول نام نمیبرد دو منزل سیم تکریب پس از آن کفر تو ثا بعد از آن موصل بعد از آن حلب پس از آن قنسرین پس از آن مدینة النعمان بعد از آن کفر تاب پس از آن شیرز بعد از آن حماه پس از آن خندق الطمام پس از آن جوسیه بعد از آن بعلبك بعـد از آن حمص پس از آن صومعة الرهبان پس از آن ورود ایشان است بشام واما ابومخنف بروایت از سهل که در خدمت اهل بیت را مینوشت و پوشیده از کوفـه تا بشام بخدمات ایشان اشتغال داشت مینویسد که منزل اول از کوفـه قادسیه است بس از آن تکریت بس از آن طریق البر بعد از آن اعلی بعد از آن دیر عروه بس از آن صلیا بس از آن وآدي النخله بس از آن لیتا وار میا بعـد از آن کحیل س از آن موصل بس از آن تل اعفر بعـد از آن جبل سنجار بس ار آن نصیبین بعـد از آن عـین الورد بس از آن دعوات قریب پس از آن قنسرین بس از آن شیرز بعد از آن کفر تاب بعد از آن سیبور پس از آن حمص

(بعد)

بعد از آن کنیسهٔ قسیس پس از آن بعلبك بعد از آن صومعهٔ راهب پس از آن ورود ایشان بشام است واینجمله بیست وچهار منزل میشود و نیز بعضی کتب ار باب مقاتل نوشته اند منزل اول حران است که در آنجا نزول نمودند وآنمنزل خراب بود منزل دویم تکریت منزل سیم وادي النخله چهارم برصیا باد پنجم موصل ششم عین الورد هفتم قنسرین هشتم معرة النعمان نهم کفرتاب دهم حمص سیزدهم بعلبك و میکوید از جمله این منزلها بعد از منزل تکریت بروایت ابن طریح در بعضي نسخ منتخب عسقلان است چهار دهم دیر نصاری پانزدهم عسقلان شانزدهم ورود بشام وبروایتي که در اسرار الشهاده از شعبي روایت نموده اند این است که بر جاده کبری راه سپردند تا نزدیك بتکریت رسید ودر آنجا بوالی تکریت نوشتند که مارا پذیرائي بباید کرد واهل تکریت بشورش در آمدند ناچار آنمردم خبیث در بیابان روان شدند تا بصلیتا رسیدند در کنار آبکاهی که خضراول نام داشت پیوستند ودرآنجا نوحه جن بشنیدند واز خضرا وان همچنان راه نوشتند تا بموضعي که به کحیل معروفست وصول یافتند واز آنجا بسوی جهینه راه سپر کردیدند ودر جهینه فرود شدند وورود خود را بصاحب موصل مکتوب کردند تا باستقبال ایشان بر جناح استعجال بر آید بالجمله در کتب اخبار ومقاتل در اسامي بلدان وتعیین منازل برحسب تفاوت راوي وناقل اختلافات کثیره است در کتاب بحر المصایب از بعضی کتب مسطور میدارد که منزل اول قادسیه بود ونام این منزل را پارهٔ خراب با خای معجمه وبعضی حراب با حای مهمله نوشته اند وازینخبر معلوم میشود که اینکه بعضی کسان منزل اول را خراب نوشته اند ازین روی بوده است در کتاب بحر المصایب مسطور است که بروایت بعضی از اهل خبر چون اهل بیت رسالت بموصل رسیدند ومردم آنشهر بتماشاي ایسان

ازدحام ورزیدند وجناب زینب خاتون سلام الله علیها آنحالت پرملال بدید سخت دشوار شمرد و سخت بگریست وفرمود اي یزیدیان گویا یزدانرا فراموش کرده اید گویا هیچ دیني وآیني بشما فرستاده نشده وپیغمبري بشما آنگیخته نگشته واز شما خواستار حساب و کتابي نخواهند شد وجزائي نخواهند داد سوگند با خداي هرچه بکارید بدروید وآنچه بپای برید جزایش باز یا بیدای بد ترین امت براي شماست عذاب وشدت نکبت اما بروایت اغلب نویسندگان کیفیت ورود ایشان بحوالی موصل وپرخاش اهل موصل باآنقوم ستمگر وجنگ ورزیدن با یکدیگر بر خلاف اینخبریست که مسطور افتاد چنانکه ابو مخنف ودیگران گویند که آنمردم شقي از اهل موصل بترسیدند وراه را بگردانیدند واز تل اصفر راه نوشته پس از آن برجبل سنجار عبور دادند وسخت بیمناك بودند ودر حرکت سرعت میکردند واز آن پس نصیبین در آمدند وسه روز در آنشهر توقف کردند وموافق بعضی روایات از نصیبین بمیا فارقین واز آنجا هراسان بجانب سنا باد روان شدند وجماعتي از آنمردم مخذول بدست اهل سنا باد تباه شدند وبجانب یسجر راهسپر آمدند و اهل یسجر پیر وجوان وبزرگ و کوچك اتفاق ورزیده بمقاتلت آنگروه شقاوت پژوه بیرون شتافتند وچنانکه ابو مخنف داستان کرده است وصاحب بحرالمصایب از وی روایت مینماید زني کهن سال را برآن نیزه که بدست خولی اندر وحامل آنسر مطهر منور بود عبور افتاد از تلاوت قرآن بدانست که سر بسر خاتم پیغمبر آنست پس باآن تیغ بدست داشت وبا دیگر زنها بجهاد بیرون شتافته بود نیزه را دونیمه ساخته آنسر مبارکرا که چون آفتاب درخشان ودر لمعان بود در بغل آورده و همی بر سر وصورت نهاده بنالید شمر بانك برکشید هان اي لشکر بکوشید تا این سر از دست ندهید آنجماعت با تیغ ونیزه اطرف آنزنرا پره زدند پیره زال

(خروش)

خروش بر آورد واهل بيت از آنحالت بمصيبت اندر شدند زينب خاتون سلام الله عليها از مشاهدت آنحال همي بر سر بزد وناله بر كشيد وفرمود ايزن صالحه همانا دير گاهي است كه بر ديدار برادرم لب نسوده ام محض خاطر مادرم فاطمه زهرا از جانب من ديد هاي آن نورديدهٔ مصطفى را ببوس ازين سخن جناب زينب خاتون شور وغلغله در آندشت بيفتاد اما از دنباله اينخبر كه بدعاي جناب ام كلثوم اختتام ميجويد چنان مينمايد كه مقصود مردم شيرز باشند چنانكه بدان اشارت رفت وبروايت صاحب بحرالمصايب ومصايب الابرار ومفتاح وابومخنف وجمعي ديگر چون بشهر حمص رسيدند وجناب ام كلثوم سلام الله عليها سرمبارك امام حسين صلوات الله عليه را بر سرنيزه بديد باحرقت قلب وسوز جگر بگريست واين اشعار را بآن سوز وناله قرائت نمود كه دل خلق جهانرا متالم فرمود (قتلتم اخي صبرا فويل لامكم) الى آخرها چنانكه ازين پيش اشارت رفت وچون آنحضرت از خواندن اشعار خويش بپرداخت حاضرانرا چنان دل از دست برفت وبگريستن اندر شدند كه پارهٔ از خويش بيگانه شدند وبعد از نگارش داستاني طويل از گذارش اهل حمص با شمر ملعون واتباع او ميگويد از آنجا برفتند تا بباب تدمر رسيدند ودر كنيسهٔ جرجيس فرود شدند وشب را در خانه خالد نشيط بروز بردند و درينمقام از جناب زينب خاتون سلام الله عليها زبان حالي مذكور ميدارد و در ورود بدير راهب وبيان احوال حشيرين جاريه جناب شهربانو نيز از جناب زينب خاتون سلام الله عليها بعضي مكالمات مسطوراست وميگويد چون بشهر حلب رسيدند واز آنمردم بي ادب پارهٔ حركات نابهنجار بآن سرمنور بديدند حضرت زينب خاتون سلام الله عليها (ضربت راسها على خشب المحمل ضربا شديدا بحيث جرى الدم من تحت مقنعتها) سر مباركرا بر چوب مقدم محمل چنان بزد كه خون از زير مقنعه اش

روان شد ونیز از عبدالله بن قیس انصاری که در حلب سکون داشت وملاقات
با اهل بیت وآهنك آنمخدره بشرب آب وریختن ونیاشامیدن وفرمود (ءاشرب
الماء واخی قتل عطشانا) وفرمایش آنحضرت وامحمداه واعلیاه (هذا راس اخی
الحسین ان کنت زایره فزره) حکایت کند وبداستان درة الصدف پیوسته میدارد
واز جناب زینب خاتون سلام الله علیها نیز بعضي مکالمات مسطور میدارد واز
حالات جناب ام کلثوم در حلب وقرائت اشعار آنحضرت شرحی مینکارد ومیکوید
چون آنمخدره از قرائت اشعار بپرداخت اهل بیت اطهار جملکي بخروش در
آمدند وفریاد وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه بر کشیدند وچنان وحشتي بر خاست که
تمامت حاضران بکریستن در آمـدند وبروایت ابي اسحق اسفرانی در نور العین
چون بمعرة النعمان رسیدند جناب ام کلثوم شعري چند در مصایب خویش انشاد
فرمود آنکاه پرسش کرفت که این قریه را چه نام است عرض کردند معرة النعمان
وآن مخدره در حق اهل آنقریه نفرین کرد چنانکه مسطور آمد ونیز روایت کند
که چون بحصن رسیدند که شهري عالي بود ومردم آنشهر بحمایت اهل بیت پیغمبر
صلی الله علیه وآله در آمدند وجناب ام کلثوم دختر فاطمه زهراء که در اینمدت
از هیچکس حمایتي ندیده بود اینحالت مشاهـدت فرمود رقتي بآنمظلومـه دست
داد سخت بکریست وروي بلشکر مخالف کرد وفرمود (کم تنصبون لنا الاقتاب
عاریه) الي آخر چنانکه در ورود بقنسرین مسطور شد در بحر المصایب از سرور
المؤمنین مرویست که چون اهل بیت اطهار قریب بعسقلان رسیدند روزي هوا
چنان تافته کشت که مرغ وماهی کداخته میشد لشکر ابن زیاد پیوسته مرکبهاي
خودرا آب بخرانیدند وبزیر شکم آنهارا آب بیفشاندند وآنچه بر افزون بود بر
زمین بریختند لکن بآن اطفال تشنه و کودکان دل تفته نمیرسانیدند اتفاقا یکتن

(از)

از ايشان كه فاطمه نام داشت بزاري بسايه درخت خاري جاي كرده چون عرب را قانون چنان است كه چون روز ازنيمه بر كذرد بار كوچ مي بندند پس بارها بر بستند (وتركوها وارتحلوا عنها) آندختر را فراموش كردند وروان شدند چون چندي راه در سپر دند حضرت زينت خاتون سلام الله عليه اينحال را بدانست سخت ناليد وبكريست (وقالت يا قوم بالله عليكم اصبروا هنيئة فقد افتقدت ابنة اخي وقرة عيني) ندابر كشيد ايقوم شما را با خداي سوكند ميدهم ساعتي درنك كنيد چه دختر برادرم وروشني ديده ام ناپديد شده است چون اينخبر منتشر شدناله اهل بيت پيغمبر بلند شد وآشوب محشر برخاست سران لشكر سراسيمه كرديدند وكفتند باخداي سوكند است كه اكر ايندختر پديدار نكردد زينب دختر پيغمبر عالم وعالميانرا زير وزبر فرمايد وحق هم اوراست زجر بن قيس دامان همت بر كمر برزد راوى خبر كويد من نيز با آنملعون روان شدم ودر حوالي منزل اورا در حالي بديدم كه حيرت برحيرتم افزود آنمظلومه دست برسر داشت و باطراف نظر ميانداخت كاهي مي نشست وكاهي ميدويد وميافتاد وفرياد برمي كشيد ياعماه يا عمتاه يا اباه يا اختاه يا اخاه وكاهي از زحمت پياده كامزدن فرو ميماند ودر آن ريكهاي كرم ميغلطيد وهردو پاي مبارك خود را بادست ميكرفت ازمشاهدت اينحال ملال كرفتم ومبهوت بماندم در اين اثنا زجر ملعون با تازيانه برسيد وبآندختر نهيب داد وآندختر بي اختيار بدويد من آنملعونرا از در زجر ومنع در آمدم وكفتم اى شقي بيباك همي خواهي عالم را بصرفنا در سپاري مكر برلبهاي خشكيده رخساره تفيده نمي بيني كه هجش تاب وتوان نمانده سوكند باخداي نزديك است كه عالم ديكر كون وزمين وآسمان سر نكون آيد وآندختر از نهيب زجر فرياد واضيعتاه وواجداه وواعلياه ووابتاه برآورده بسوي من روان كرديد

من زبان بدلداري وتسليه برکشودم وخاطر مبارکش را آرام همي کردم چون این شفقت از من معاینت کرد فرمود ایمرد آخر من دختر پیغمبر شما هستم اکر باندیشه کشتن من هستید باری چندان مهلت دهید که باری دیکر دیدار عمها و خواهران خویش را بنکرم از شنیدن این سخن از خویشتن برآمدم وسو کند خوردم اید ختر این توهم از خویش دور دار وبا کمال مهرباني اورا برداشته بخواهران وعمهایش رسانیدم صاحب بحر المصایب بعد از بیان اینخبر مینویسد که این همان روایت ابن ربیع است که باختلاف عبارت در جلد اول نوشته آمد واز پس اینحکایت از ورود بعسقلان وحکایت عسقلاني وزرير وخواهراوشرحی مبسوط مینکارد وازین پیش در ذیل کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام ضعف اینخبروغرابت عبور اهل بیت اطهار بعسقلان مسطورکردید وهم در بحرالمصایب مذکور است که چون آنجماعت از دیر بکذ شتند درطی راه بکوشکی پیوستند که صاحب آنقصرعجوزهٔ ملعونهٔ بود که ام الحجامش میخواندند وآن پلید با کنیزان خود بردریچهٔ قصر برآمده بتماشا مشغول بودند وچون سرمبارك امام علیه السلام بدانجا رسید آن نکوهیده کیش که از روزکار قدیم با آنحضرت بد اندیش بود سنکی بر کرفت وچنان بیفکند که از آن چهرهٔ منور خون بریخت جناب ام کلثوم را بر آنحال نظر افتاد وآنخون تازه را بدید پرسید کدام کس چنین کرد تفصیل را معروض داشتند نامش را بپرسید باز کفتند آن حضرت از مشاهدهٔ اینمصیبت روي مبارك بشخود وموي پریشان ساخت وهر دو دست بنفرین برکشید وعرض کرد بار خدایا این قصر را بروي فرو خوابان واین نکوهیده را با آتش دنیا بسوزان پیش از آنکه بنار دوزخ دو چار کردد راوي کوید قسم بخداي چون این دعا بپاي رفت در ساعت آنقصر فرود آمد ودر آنقصر مخروبه آتشي در افتاد چندانکه

جمله آنقصر خاکستر شد وبادي وزان کردیده اثري از آنقصر بر جاي نماند کویا هرکز در آنجا نشاني از عمارت واهل عمارت نبوده است وچون آنجماعت از آنقصر راه بر کرفتند وروز وشبي راه در نوشتند بقصری عالي رسیدند که ینع نام داشت در آنجا جناب ام کلثوم علیها السلام در حق مردمش دعای خیر فرمود چنانکه در جای خود مذکور شود وآنلشکر خبیث از ینع بکوچیدند وبقرمیاط رسیدند واز آنجا بقریهٔ که سلیما البیت نام داشت پیوستند واز آنجا با رعب و خوف بکذشتند وبوادی در آمدند که سروج نام داشت وتني چند بهلاکت رسیدند تاعصر راه نوشتند بزمیني هموار رسیدند وقصري از دور نکران شدند که حفوظ نام داشت وجناب ام کلثوم در حق مردم حفوظ دعاي خیر فرمود چنانکه بخواست خدا مذکور آید ونیز مینویسد همچنان راه بسپردند تا بدمشق نزدیك شدند واینوقت راه بکردانیدند وبقصر بني مقاتل روی نهادند وآنمشك آب که با خویش داشتند پاره شد وآب بریخت ودر آنروز بسیار کرم عطش بر ایشان دچار افتاد وابن سعد جمعیرا در طلب آب فرستاد وهم فسطاط خود را بر افراخت واهل بیت را در آن بیابان در آن آفتاب تابان بیفکندند حضرت زینب سلام الله علیها در سایه شتری بپرستاري علی بن الحسین علیهما السلام که از شدت عطش بهلاکت مشرف بود نشسته وبابا دبیزني پرستاری میفرمود وهمي کفت ای برادر زاده سخت بر من کرانست که تورا بایحال بنکرم معلوم باد قصر بني مقاتل ما بین مکه وکوفه بود وکاهي که جناب سید الشهداء علیه السلام از مکه بجانب کوفه سفر کرد در آنجا منزل فرمود مکر اینکه کوئیم قصر مقاتل در دو مکانست یا در قلم کتاب سهوی رفته در بحر المصایب مسطور است که در یکی از منازل شام دختري از امام حسن علیه السلام از شتر بزیر فتاده بعدب مستوره که هریکرا چون صدمتي

رسیدي بحضرت زینب التجا میبردي فریاد یا عمتاه ویا زینباه بر کشید آنحضرت مضطربانه از فراز شتر بزیر آمـده ناله کنان باطراف بیابان نظر میفرمود وچون اورا دریافت از هوش بشده بود وچون نیك نکران شد از زحمت پای شترها برده بود چنان ناله واضیعتاه وواغربتاه وواحزنتاه بر کشید که آسمان وزمینرا متزلزل کردانید والله تعالی اعلم همانا اهل خبر را در شماره منازل واختلاف اسامي منازلیکه اهل بیت را از کوفه تا بشام سفر داده اند حکایات واختلاف بسیار است ودر هر منزلي داستانها کرده اند واز سر منور حضرت سید الشهداء واهل بیت آنحضر صلوات الله علیهم کرامات ومعجزات مذکور داشته اند که درینکتاب مقام نکارش نداشت ودر یافت صحت اخبار وعلم باینکه کدامیك صحیح وبلاریبست با اجتهاد کامل نیز بدست نیاید چه ممکن است پارهٔ منازل بوده وبعد از آن خراب شد یا در آنزمان جاده متعارف مسلوك خلق بوده وبعد از آن راهی دیکر مقرر شـده است یا اسامي پارهٔ بلدان ومنازل تغیر کرده است همین قدر میتوان کفت اکر در مـدت چهاروز رفته باشند از بیست منزل افزون پیموده اند چه جز این ممکن نمیکشت وحرکت نسوان واطفال وامام بیمار محال مینمود چه یزید همي خواست ایشانرا بشام درآورد واکر میخواستند باین سرعت وشدت حرکت کنند اغلب ایشان تباه میشدند وانگهي مسلم است که همه بسلامت بدمشق رسیدند وبسلامت از دمشق بیرون شدند وبسلامت وارد مدینه طیبه کردیدند

بیان بعضی از حالات مصیبت آیات آنمخدره کبری در هنکام ورود بدمشق

چون آنمردم شقاوت آیت بچهار فرسنکی دمشق رسیدند اهل بیت را فرود آوردند بشارت بیزید فرستادند وزمان ورود بشهر را اجازت طلبیدند آن پلید

(بقیه)

بترتيبي كه خود ميخواست روزيرا مشخص ساخت پس اهل بيت را سوار كرده بجانب شهر روانشدند ومردم شام باتمام ازدحام واحتشام وآلات لهوولعب و خنـده وسرود وفسق وفجور بديدار اهل بيت فرستاده پروردكار غفور جمعيت برجمعيت برافزودند البته چون مردمان عاقل غيور برحالت اهل بيت اطهار و دخترهاى حيدركرار در چنين حالت بنكرندآنچه بايد بيابند وآنچه ميشايد بكريند وبنالند بالجمله نوشته اند چون اهل شام بآنحالت نزد ايشان آمدند وپارهٔ حالات ناستوده بنمودند وكاهي خواستند باطفال واساري طعام بدهند زينب دختر امير المؤمنين عليهما السلام منع همي كرد وفرمود (ويحكم ايها القوم الظالمون اما تستحيون من الله العظيم ولا تخافون) واي بر شما ايجماعت ستمكاران آيا ازخداوند عظيم آزرم نجوئيد وبيناك نشويد در كتب اخبار مسطور است كه چون اهل بيت پيغمبر بدمشق نزديك شدند ام كلثوم سلام الله عليها با شمر نزديك شد وفرمود مرا باتو حاجتي است آنخبيث عرض كرد چه حاجت داري (فقالت اذا دخلت بنا البلد فاحملنا فى درب قليل النظارة وتقدم اليهم وقل ان يخرجوا هذه الرؤس من بين المحامل وينحوها عنا فقد خزينا من كثرة النظر الينا ونحن فى هذه الحالة) فرمود چون مارا بدمشق درآورديد از دروازه بشهر درآر كه نظاركانش اندك باشند و نيز فرمان كن تا اين سرهارا از محملهاي مادور دارند چه از كثرت بينند كان برسوائيدر آئيم درچنين حالت كه بدان اندريم لكن شمر شقاوت نهاد برخلاف مسئول آنحضرت روي نهاد وفرمان داد تا سرهارا برسر نيزها درميان محملها حركت دهند واهل بيت پيغمبر را با آنحالت وآنروزكردن ميان انجمن نظار رهسپار دارند وبر اين هيئت تا بدروازهٔ دمشق ببردند ودر سرار الشهاده و ديكر كتب مرويست كه سهل كفت عرومان بر بب احيزران در آمدند من نيز

با ايشان درآمدم وهيجده سر نمودار شد وسبايا برمطايا بدون وطاء پديدار آمدند سرمبارك امام حسين عليه السلام بدست شمر ملعون بود وهمي كفت (انا صاحب الرمح الطويل انا صاحب الدين انا قتلت ابن سيد الوصيين وانيت راسه الى يزيد امير المؤمنين) جناب ام كلثوم سلام الله عليها فرمود (كذبت يا لعين ابن اللعين الا لعنة الله على القوم الظالمين يا ويلك تفتخر على يزيد الملعون ابن الملعون بقتل من ناغاه جبرئيل وميكائيل ومن اسمه مكتوب على سرادق عرش رب العالمين ومن ختم الله بجده سيد المرسلين وقمع بابيه مواد المشركين فمن اين مثل جدى محمد المصطفى وابى على المرتضى وامي فاطمة الزهراء صلوات الله عليهم اجمعين) دروغ كفتي اي لعين بن لعين ورانده پسر رانده از رحمت رب العالمين لعنت خداى برقوم ظالمين باد ويل وواى برتو آيا بر يزيد ملعون پسر ملعون افتخار جوئي باينكه كشتي آنكس راكه جبرئيل در مصيبتش زار وسوكوار است ونامش برسرادق عرش پروردكار عاليان نوشته شده وآنكسى كه خدايتعالى جدش را خاتم پيغمبران كردانيده وبنيروى پدرش اميرالمؤمنين مواد مشركين را از بيخ وبن بركنده است پس كيست مانند جد من محمد مصطفى وپدرم علي مرتضى ومادرم فاطمهٔ زهراء صلوات الله عليهم اجمعين اينوقت خولي ملعون روي بآنحضرت كرده كفت از سجاعت ناكريزي باينكه سجاع دختر سجاعي پس اهل بيت را بياوردند تا پيشكاه مسجد جامع كه محل توقف اسيران وسبايا بود باز داشتند وبروايت شعبي سرمبارك حضرت عباس را برفراز نيزهٔ بس طويل برآورده ولبابه بن مرة الكلبي حامل رمح بود واين شعر انساد همي كرد

انا صاحب الرمح الطويل الذى به * اصول على الاعداء فى حومة الحرب

طعنت به آل النبي محمد * لان بقابى منهم اعظم الكرب

ام كلثوم با آنملعون كفت اي بفتل آل بيت محمد صلى الله عليه وآله افتخار ميجوئي

(پس)

پس بر تو باد لعنت خداي آنملعون قصد آزار آنمخدره را نمود لکن از نکوهش مردمان بیناك شد ودیکر در ضمن خبر سهل بن سعد شهر زوري که در منتخب ابن طریح وبعضي کتب دیکر مسطور است مذکور میباشد که از آن پس بقایمه محمل علاقه کرفتم وباصوتي بلند کفتم السلام علیك یا آل بیت محمد ورحمة الله و برکاته ودانسته بودم که در این محمل جناب ام کلثوم دختر علي علیهما السلام جاي دارد (فقالت من انت ایها الرجل الذی لم یسلم علینا احد غیرك منذ قتل اخی و سیدی الحسین علیه السلام) فرمود کیستي ایمرد که در چنین حال برما اسیران سلام میفرستي چه از آنروز که برادرم وسیدم حسین صلوات الله علیه شهید کشته هیچکس با مادر مقام سلام بر نیامده است عرض کردم ایخاتون من همانا مردي شهر زوری وموسوم بسهل هستم وبخدمت جدت محمد مصطفی نایل ومفتخر شده ام فرمود (الا تری الی ماقد صنع بنا اما والله لوعشنا فی زمان لم یر محمد ماصنع بنا اهله بعض هذا والله اخی وسیدي الحسین وسبینا کما تسبي العبید والاماء وحملنا علی الاقتاب بغیر وطاء ولاستر کما تری) فرمود آیا نمي بیني باین ظلم وستم که باما بپاي بردند سوکند باخداي اکر در زماني بزیستم که محمد صلی الله علیه وآله را اهلش ندیده بودند باما که اهل بیت اوهستیم اینقدار راه ستمکاری نمیسپردند یعني این کین وعداوت که باما میورزند از حقد وکیني است که بفطرت جاهلیت با جناب ختمي مرتبت دارند با اینکه آنحضرت اینمردم را از دیاجیر ظلمات وبوادي شبهات نجات بخشید وبدرجات عالیات توحید برکشید وبجنات باقیات دعوت فرمود سوکند باخداي برادرم وآقایم حسین سلام الله علیه را بکشتند ومارا چون غلامان و کنیزان اسیر ساختند وبر اشتران بي جهاز وپوشش چنانکه نکراني سوار کردند معلوم باد ازین کلام که فرموده نه آن است که حود را مقصود

داشته باشد چه موافق همین خبر آنحضرت در محمل جاي داشته بلکه اطفال و کنیزان و پردکیان اصحاب را اراده فرموده است بالجمله سهل میکوید عرض کردم ایسیدهٔ من همانا سوکند باخدای بر جد تو وپدر تو ومادر تو وبرادر تو فرزند زاده بني هدی اینحال دشوار است (فقالت یا سعد اشفع لنا عند صاحب المحمل ان یتقدم بالرؤس لیشتغل النظارة عنا فقد خزینا من کثرة النظر الینا) فرمود اي سهل نزد آنکس که امیر اینمحملهاست شفاعت کن تا این سر ها را از پیش روی محملها روان دارند تا این نکرند کان از دیدار سر از نکریستن بما اشتغال یابند چه از بسیاری دیدار ایشان بما خوار ورسوا شدیم سهل میکوید عرض کردم (حبا و کرامة) آنکاه نزد صاحب محمل شدم واورا در قبول آن امر همي سوکند دادم با من نهیب کرد ومرا براند وآنکار بجای نیاورد سهل میکوید رفیق نصرانی با من بود که آهنك بیت المقدس داشت ودر زیر جامه شمشیري حمایل کرده بود اینوقت خدای دیدهٔ دلش را روشن ساخت وبه نور ایزدي از سر مبارك حسین علیه السلام همي بشنید که قرائت قرآن میفرماید ومیکوید (ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون) آلایه ازینحال بدولت سعادت بهره ور کردید و کفت اشهد الا آله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله وشمشیر بر کشید وکریان بر آنقوم کرایان کشت وهمی بزد وبکشت چندانکه جماعتي را از پاي در آورد آنکاه بروي ازدحام ورزیدند و قماش رسانیدند جناب ام کلثوم پرسید این صیحه چیست من آنداستان بعرض رسانیدم (فقالت واعجبا النصاری یحتشمون لدین الاسلام وامة محمد الذین یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون اولاده ویسبون حرمه ولکن العاقبة للمتقین وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون) فرمود شکفتي است که مردم نصاری که بر طریقت اسلام نیستند بحمایت واحتشام دین اسلام بیرون میتازند

(لکن)

لکن امت محمد صلی الله علیه وآله که چنین کمان میبرند که بر دین وآئین آنحضرت روز میسپارند فرزندانش را میکشند وحریمش را اسیر میکردانند لکن عاقبت نیك وانجام ستوده مخصوص بمردم پرهیزکاراست وایشان باما ستم نورزیده اند بلکه این ظلم وستم بر خویشتن فرود آورده اند یعني اکر چه کمان میبرند که در اینکار از دنیای غدارکامکارمیشوند ومارامظلوم داشته اند لکن اکر نیك بیندیشند برخویشتن ظلم کرده اند که از رحمت وعنایت سر مدی محروم وبعذاب وعقوبت ابدی دوچار شده اند ودر مثوبات ما افزوده اند مکشوف باد حکایت سهل ساعدي در کتب اخبار باقسام مختلفه مسطور است ونیز چنانچه از اغلب کتب مفهوم میشود وبعضي از مولفان مرقوم داشته اند سهل نام سه تن واکر نه دو تن از محبان بوده اند در بحر المصایب از کتاب مفجع القلوب از سلیمان شامي منقول است که چون با اسراء ورؤس شهداء از کوفه بشام رسیدیم در مجاورت ما زني از طایفهٔ بني هاشم بود که اورا حمیده نام بود وپسري داشت که سعدش مینامیدند ونیز اورا کنیزکي بود که زینبیه نام داشت ودر میان سرایش آبکیری بود چون همهمه ورود اسراء در همه جا بر خاست ومردمان بتماشا بیرون شدند سعد وزینبیه نیز برفتند و چون حکایت را بدانستند کریان ونالان بسراي خویش باز کردیده در کنار آبکیر سوکواری بنشستند حمیده چون بر احوال نکران شد سراسیمه بسوی ایشان دوید وبشنید که پسرش میکوید باز خدایا چکونه ننالم ونکریم با اینکه سر امام را بر فراز نیزه مخالفان مشاهده کردم وزینبیه همی مینالید که ایخاتون چکونه از کریستن کناري جویم با اینکه با نوان سلطان حجاز بر شتران بي جهاز باناله واحسیناه وواغربتاه وواضیعتاه هم آواز بدیدم حمیده از استماع اینکلمات دهشت آیات بخویشتن بیفتاد وچون بخویش کر آمد وآنحدیث را درست بشنید با سروپاي

برهنه نالان واندوهناك بیرون دوید وبحضرت زینب سلام الله علیها رسید چون آنمخدره را بر آنحال دیده خود را بر زمین افکند وفریاد بر کشید ایخاتون دوسرای وثانیهٔ حضرت زهراء برادرت چه شد که تورا در چنین حال باین شهر در آوردند آنحضرت باکمال اندوه وضجرت بآن سر منور اشارت فرمود چون حمیده را بر آن سر مطهر برنوك سنان نظر افتاد چنان صیحهٔ واحسیناه وواضیعتاه وواذلتاه بر کشید که حاضرانرا از خویش بیخبر گردانید وخویشتن بخویشتن بیفتاد تماشائیان در گردش انجمن کردیدند واز آنسوي سعد وزینبیه نیز بر فراز سرش حاضر شدند وخروش بر آوردند وموبه کردند وموی بکندند وحمیده را مرده در یافتند سعد وزینبیه را از دیدار آنروزکار محنت آثار چنان شعله اندوه درنهاد افتاد که آتش طبیعي را بکشت آندو تن نیز بآن یکتن وهر سه بنا کتنان پیوسته جان بجانان تسلیم نمودند الی آخر الخبر در بحر المصایب از مفتاح البکاء منقولست که در حال ورود اهل بیت رسول محمود بشام محنت انجام جناب زینب خاتون سلام الله علیها فضه خادمه را در طلب شمر لعنة الله علیه بفرستاد شمر بیامد وگفت ایدختر علی چه حاجت داری فرمود بپاس آنقرابت که تورا از طرف مادر باعباس است آنکس که موکل بر پسر برادرم علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام است امر کن اورا مضروب ندارد (فانه مریض علیل وغلیل فوق البعیر الضئیل) چه آنحضرت رنجور وعلیل وتشنه بر فراز شتري نزار سوار است (ثم قل لحامل راس اخی الحسین ان یخرجه من بین المحامل لان بنته کاما نظرت الیه تصرخ صراخا تکاد ان تهلك وتموت من کثرة حزنها وشجوها لابیها ثم مربنا من مکان قلیل النظارة وبعید الشمانه) دیگر اینکه با حامل این سر مبارك برادرم حسین علیه السلام بکوتا از مابین محامل بیرون برد چه دخترش سکینه را هر وقت نظر

بان سر افتد چنان ناله بر کشد که نزدیك بهلاکت رسد واز کثرت ذلت وزاري بر پدر بمیرد دیکر اینکه فرمان کن تا مارا از مکاني خلوت حرکت دهند که اینچند کرفتار دیدار اشقیا ونکوهش اعدا نباشیم شمر ملعون همان پاسخ که باجناب ام کلثوم بکذاشت با آنحضرت نیز بعرض رسانید وآنحضرت نداي واخاه واضیعتاه برکشید وسر مبارکرا چنان بر چوبهٔ محمل بزد که خون از آن جاري کشت ونیز روایت کنند که در آنحال سر پر خون امام علیه السلام را که بر نیزه بس بلند بر افراخته بودند از برابر جناب زینب خاتون علیها السلام بکذرانیدند وآنمظلومه بکریست وبناله کلماتي سوز ناك بکذاشت اما راقم حروف اینخبر را چندان موثق نمیداند چه این کردار وجریان خون چنانکه در کتب معتبره مرویست در زمان ورود بکوفه است ونیز از پاره الفاظ مشهود میشود که از لسان اهل بیت تراوش ندارد وهم مراتب مناعت وغیرت ایشان از تکلم بپارهٔ کلمات با امثال شمر ملعون منافي است وخداي بحقیقت اعلم است (نعوذ بالله من هفوات اللسان فی کل ساعة) وهم در آنکتاب از آنکتات مسطور است که حضرت زینب خاتونرا نظر بر سکینه سلام الله علیهما افتاد که از شدت عطش وسختي محنت جانش از تن خواهد بیرون شتابد پس بازنان شام روي کرد وفرمود کسي باشد از شما که این یتیم را سیراب کند (قد اشرفت علی الهلاك عطشا) از شدت تشنکي مشرف بهلاکت شده است درینحال زني باجامي پر آب بیامد و کفت این آبرا باین طفل برسان شاید خدایتعالی اولاد مرا یتیم واسیر وغریب نکذارد چون حضرت سکینه خاتون این بدید وشنید از روزکاران بر کذشته بخاطر آورده چنان فریاد وناله بر کشید که نزدیك بود زمین وزمان دیکر کون کردد پس جناب زینب خاتون به تسلیت آنحضرت زبان برکشود ودیکر از حکایت دمشق داستان آندریچه وروش آن عجوزه

وپنج تن زنست که موافق بعضي از اخبار بدعاي آنمخدره سرنکون کردید چنانکه بخواست خداي مذکور آید معلوم باد چنانکه ازین پیش درطي اینکتاب مسطور افتاد مورخین را در تعیین دقت ورود اهل بیت رسول خداي صلی الله علیه وآله بشهر دمشق اختلاف است وآنچه از کامل بهائي مسطور میداوند اینست که در روز چهار شنبه شانزدهم شهر ربیع الاول ایشانرا بدمشق در آوردند وهم بپارهٔ روایات روز چهار شنبه بیست وهفتم شهر محرم در اول طلوع آفتاب بدروازهٔ شهر رسیده هنکام عصر بنزدیك سرای یزید پلید رسانیدند وشب در مسجدی خراب که جاي اسیران بود درآورده آل الله را درآنشب در بیت الله منزل ساختند وبروایت صدوق وابن بابویه از فاطمه دختر علی وفاطمه علیهم السلام یزید فرمان کرد تا امام زین العابدین را بامخدرات سرادق احترام در منزلي بدون سقف جاي دادند که (لا یکنفیهن من حر ولایقیهن من برد حتی تقشعر وجوههن) یعني آنمنزل نه ایشانرا از حرارت آفتاب ونه از برودت هوا پاسبان بود چندانکه چهرهاي ایشان پوست بیفکنند واز اینخبر مدت مکث ایشانرا میرساند ونیز چنان میرسد که علی علیه السلام را از جناب فاطمه زهرا دختري بوده است فاطمه نام شاید ام کلثوم همان است وبروایت فاضل کاشفي آل الله را صبحکاه از آنسوي که ازدحام خلق بود بشام وارد کردند وهنکام غروب بسراي یزید رسیدند وآنوقت ممکن نبود ایشانرا بروي در آوردند لاجرم اسراي آل رسول خدایرا در خرابه مسکن دادند وبروایت طبرسي وبعضی دیکر در روز اول شهر ربیع الاول سر مبارك حسین علیه السلام را بدمشق در آوردند واین روز براي بني امیه عید کردید راقم حروف کوید اکر چه بصراحت نمیتوان کفت در چه ماه وچه روز وارد دمشق شده اند لکن آن روایت که از کامل بهائي است تواند بود که بصورت

(وطریق)

وطريق عقل وعادت نزديكتر باشد وروايت اثير در تاريخ الكامل كه ابن زياد اهل بيت را در زندان افكند وخبر ايشانرا به يزيد مكتوب نمود الى آخر الخبر مؤيد اينمطلب است چنانكه در ذيل كتاب امام زين العابدين عليه السلام در ضمن پارهٔ تحقيقات نيز باينخبر اشارت رفته است والله اعلم بالصواب ودر بحارالانوار نيز از كتاب مناقب از ابو الفرج بن جوزي بعضي اشعار بحضرت زينب منسوب است ونيز پارهٔ روايات در عبور دادن اهل بيت را از محله يهودان وآزار اهل بيت اطهار در بحرالمصائب نگارش رفته است وهم درآنكتاب از كتاب رياض المصايب مرقوم شده است كه جناب زينب خاتون در چنان حالت بر سر مبارك برادرش حسين صلوات الله عليهما نظر كرده آهي از دل بركشيد وعرض كرد (يا اخا انظر الينا ولا تغمض عينك عنا ونحن بين العدى يفعلون بنا ما ترى) اي برادر بما بنگر و ديده از ما مپوش با اينكه ما در ميان اين دشمنان نابكار گرفتار وباين ظلم وستم كه مينگرى دچاريم والعلم عند الله تعالى

بيان پارهٔ حالات آن مخدره سلام الله عليها و كيفيت ورود بمجلس يزيد پليد

از خبر ابن جوزي وبيان قرائت اشعاري كه نسبت بيزيد ملعون داده اند چنان معلوم ميشود كه در آن اوقات كه اهل بيت اطهار ورؤس مقدمه كثير الانوار را بدمشق ميآوردند آنخبيث ملعون در بيرون جاي داشت كه نام نزهتگاهي است در دمشق ويزيد اكثر اوقات در آنجا بعيش وسرور ميپرداخته است وچنانكه حموى گويد سقفي مستطيل بوده است كه برستونها برافراخته بودند واطرافش عمارات مسقف ودر پيرامونش مدينه ايست تواند بود براي ديدار ورود اسارى ورؤس شهداء در آنعمارت رفته است سبط ابن جوزى از زهري روايت كند كه چون سرها را

بیاوردند یزید در منظر خود جیرون جای داشت چون سرها را بدید این شعر از خویشتن قرائت کرد

لما بدت تلك الحمول واشرقت * تلك الشموس على ربا جيرون

نعب الغراب فقلت صح اولا تصح * فلقد قضيت من الغريم ديوني

وبعضي بجای من الغریم من النبي وبرخی من الحسین نوشته اند و کفته اند چون این شعر بخواند در تمامت مردمان هیچکس بجای نماند جز آنکه سب نمود اورا ونکوهش کرد وروی بر کشید ومینویسد چون این اشعار بخواند وشعري چند دیکر نیز قرائت کرد علی بن الحسین علیهما السلام با او در مقام مکالمت بر آمد و ازینخبر میرسد که ورود ایشان نیز در همان مکان بوده است واینکه در منتخب ابن طریح وپارهٔ اخبار وارد است که امام زین العابدین واهل بیت اطهار را بدروازهٔ ساعات در آوردند وسه ساعت باز داشتند ومنتظر اجازت یزید بودند با اینخبر منافی نیست چه ممکن است بعد از انقضاء آنمجلس بشهر در آورده اند یا از شهر نزد وی برده اند چه از آنخبریکه از مقتل کبیرابي مخنف میرسد که راوی کفت چون بدمشق در آمدیم بازارها ودکاکین را بسته ومردمانرا دسته بدسته بدیدیم که بعضي کریان وپارهٔ خندان بودند در اینحال مردی نزد یزید برفت و بشارت بداد وآنسر مبارکرا از باب جیرون در آوردند مؤید اینمطلب تواند بود و میکوید بیست وچهار سر با آنسر مبارك در آوردند وزنهار ابرشترهای بیجهاز وپوشش سوار کرده سرمبارك امام علیه السلام را بر نیزهٔ بلند برزده خولي اصبحي حامل آن نیزه بود پس داخل شد وهمی کفت ما غلبه کردیم وقاهر شدیم ام کلثوم سلام الله علیها فرمود (كذبت يا لعين ابن اللعين تفتخر على قتل من كان جبرئيل يناجيه وميكائيل يحدثه واسرافيل ينادمه ومحمد صلى الله عليه على كتفيه يحمله وعلى بن

(ابيطالب)

ابیطالب علیه السلام ابوه وفاطمة الزهراء امه واسمه مکتوب علی سرادق العرش و من ختم الله عزوجل بجده النبیین وابوه خاتم الوصیین وامه خیر النساء فی العالمین) دروغ کفتي ایملعون پسر ملعون افتخار میجوئي بقتل آنکس که جبرئیل باوي مناجات میورزید ومیکائیل باوي حدیث میراند واسرافیل بعناد تش مفاخرت میورزید ومحمد صلی الله علیه وآله اورا بردو شبانه مبارکش حمل میفرمود علی بن ابیطالب پدر اوفاطمه زهراء صلوات الله علیهم مادر او ونامش زینت سرادق عرش پروردکار میباشد وکسی است که خداي منان جدش را خاتم پیغمبران و پدرش را خاتم اوصیاء ومادرش را بهترین نساء در جملهٔ عالمها کردانید پس خولي ملعون روي بآنحضرت آورده کفت (ابیت الا ان تکون الشجاعة فیکم یا اهل البیت انك السجاعة) آنحضرت فرمود (ویلك ما للنساء والشجا والسجاعة وانما تصلح الشجاعة للرجال (چون علی بن الحسین علیهما السلام بام کلثوم نظر کرد اشك از دیدار مبارکش جاري شد وشروع بخواندن این شعر نمود (اقاد ذلیلا فی دمشق کانني) الی آخرها ومانند اینخبر نیز در هنکام ورود بدمشق مسطور شده واینخبر را باقسام مختلف مذکور داشته اند ودر خبر صاحب کشف الغموض از سهل خبر کلمات مسطوره را باندك اختلافی از خولي ملعون وجواب ام کلثوم را مرقوم داشته اند وهم از بعضي نسخ ابو مخنف نوشته اند که خولي کفت یا ابنة الشجاع بنت امیرالمؤمنین اکر نه آن بود که زن هستي کردنت را میزدم واینخبر بدو جهت محل اعتبار نتواند بود یکی اینکه خولي در چنان وقت بنت امیرالمؤمنین نمیکفت دیکر اینکه اورا آنقدرت نبود که کوید کردنت را میزنم بلکه این کلمه ایست که در مجلس ابن زیاد علیهم اللعنه بر زبان شقاوت تر جمانش کذشته است اما از تکرار بیانات ممکن است که پارهٔ اینکلمات در هنکام ورود بکوفه

و بعضی در شام و برخی هنگام وارد کردن بعمارات سلطنتي يزيد ملعون رويداده باشد ونيز بر دانشمندان دقيقه ياب مكتوم نباشد كه اينكه پارهٔ روايات اكر ناطق است که حضرات اهل بیت را مکشفات الوجوه در روز روشن در انجمن ناس بشام در آوردند نه آنست که اینحالت را در حق حضرت ام کلثوم يا جناب زينب خاتون يا نسوان محترمه بالغه اهل بيت بايست پذيرفت بلكه چنانكه مكرر اشارت رفت این نسوان معظمه در محمل جاي داشته اند ودر پرده بوده اند چنانکه باینحال نیز کاهی تصریح شد و اکر مکشفات الوجوه یا بدون ستر بوده اند بنات غیر بالغه ونسوان غير معظمه مثل پاره كنيزها يا زنهای اصحاب وخدام اهل بيت بوده چه ربات سرادق طهارت وزنان وبنات خاندان رسالت بديكر مردم قياس نشوند و عيون وابصار خاينه را آن استطاعت نباشد كه بديشان نكران كردد وقلوب مريضه را توانائي نيفتد كه در بارهٔ ايشان رتبت تخيل يابد ديدار اشقيا را در ديدهٔ ناموس كبريا مقام ديدار نيست وقلوب ناپاكرا در مورد حريم رسول كريم اميد ادراك نباشد اكر شعاع شمس را بنكرند شمس را ننكرند واكر بخواهند بنكرند برنج رمد وعمي مبتلا كردند تا چه رسد در مقام شموس حقيقى كه آفتاب عالمتاب از شعاع ايشان تابشي وماه آسمان از بيشكاه لمعات انوار ايشان نمايشي است آيت تطهير براينجمله دليلي روشن وقصهٔ سهل (والله ما نظر اليكم بريبة) وصيحهٔ بنت صغيرهٔ امام عليه السلام وبيهوشي سهل بن سعد بر اينمراتب حجتي مبرهن است همانا پروردكار مهيمن قدوس آنعظمت وهيبت وهيمنت در اين زمرهٔ ناموس برنهاده كه هيچكس را آنمجال نيست كه بسارهٔ تخيلات نفساني بديدار ايشان اشتغال جويد واكر كاهى فرموده اند كه اين سر را از ميان محامل بديكر سوي برند تا ناظران از ديدار آن از ديدار ديكران اشتغال جويند بجهاتی بوده که خود دانند

(ومقصود)

ومقصود نظاره باطفال وخدام است یا چون اغلب ایشان دارای رتبت عصمت نه از دیگر مردمان باصحاب ولایت مطلقه اقرب بوده اند ممکن است در همانحال غم آنمردم میخورده اند تا مبادا بمعصیتي دچار آیند که بغضب پرورد کار کرفتار شوند یا اینکه حزن واندوه آنسر مبارك افزون نکردد یا از راه امر بمعروف ونهي از منکر است صلوات الله وسلام علیهم اجمعین

﴿ بیان پارهٔ حالات آنمخدره سلام الله علیها در مجلس یزید علیه اللعنه والعذاب ﴾

مکشوف باد که عبارات ار باب مقاتل در بیان در آوردن حرم وسبایا را بمجلس یزید وآنچه از آن پس مشهود کردید در نهایت خلط وعدم انتظام است وازین است که آنانرا کهدر کتب اخبار تتبعي بکمال نیست مجاری اوقات ایشانرا که درمجالس عدیده رویداده دریك مجلس انکارند حتي اینکه کمان همي برند که رخصت دادن یزید اهل بیت را با قامت مجلس سوکواری نیز در همان مجلس اول بوده است با اینکه عقل سلیم هرکز براین امر تصدیق نکند چه یزید در آنمجلس جزخشم وستیز چیزی نداشت وبر اینجمله بر افزون از جوش وخروش مردم خاطرش آسوده نبود چکونه خود اسباب طغیان آنجوش وطوفان آن بلار افراهم میساخت وازین کذشته اکر در همانمجلس انجام امر بانمقام پیوستي حبس کردن ایشان ومنزل ساختن در خرابه چه بود ونیز نقل عبارات وترتیب روایات مختلفه بر اینمطلب اشارت کند چنانکه مثلاً ابو مخنف مقالاتي از یزید در حال احضار سر مبارك مي نکارد آنکاه از دخول زوجهٔ یزید دختر عبد الله بعد از آن از دخول شمر ملعون واز پس اینجمله میکوید اهل بیت را بخواند وایشانرا در حضورش بداشت وآنمکالمات بکذاشت وبعد از آنجمله از رؤیاي حضرت سکینه وپس از آن از صعود امام زین العابدین علیه السلام حدیث میکنند وعجب اینست که چنانکه از کلامش مستفاد میشود

اینجمله در یکروز بوده است ونیز بعد از ینجمله میکوید یزید مردمانرا فرمان کرد تا بعد از نماز های پنجکانه بقرائت قرآن پردازند ومیکوید یزید بخطبه برخاست و کفت ایقوم حسین را من نکشتم تا آخر خبر پس چکونه تواند بود که تمام این حالات در یکروز رویداده است مکر اینکه کوئیم مقصود ابي مخنف ترتیب مطلب واشاره بوقوع قضایاست نه اینکه ملاحظهٔ تعیین ایام بوده است واین بندهٔ ضعیف در کتاب احوال امام زین العابدین در حل اینمشکل تحقیقات وافیه کرده است در اینجا حاجت باعادت نیست در منتخب ابن طریح وبعضي از کتب اخبار مسطور است که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود (لما وفدنا الی یزید بن معویة اتونا بحبال وربقونا کالاغنام وکان الحبل فی عنقی وعنق ام کلثوم وبکتف زینب وسکینة والبنات وکلما قصرنا عن المشي ضربونا حتی اوقفونا بین یدی یزید وهو علی سریر مملکته) چون مارا بر یزید بن معویه علیه اللعنه در آوردند باریسمانها که در کردن مادر انداخته مانند کوسفندان وارد کردند وریسمان در کردن من وام کلثوم و بر کتف زینب وسکینه وسایر دختران بود ومارا همي میکشیدند واکر در رفتن قصور میورزیدیم مارامیزدند تا در حضور یزید که درینوقت برتخت ملك خویش جاي داشت بپاي داشتند واز یخبر میرسد که حضرت علی بن الحسین وجناب ام کلثوم را از دیکر اسیران ممتاز داشته اند واین دو تن را ریسمان بکردن بیفکنده اند ودیکر انرا در بازوان افکنده اند در اسرار الشهاده وبعضی کتب مرویست که چون یزید بقتل زین العابدین علیه السلام فرمان کرد وآنحضرترا بیرون بردند حضرت زینب سلام الله علیها صیحه برکشید و کفت (الی این یراد بك) بکجا قصد کرده اند تورا ببرند فرمود (الی القتل) بسوی کشتن (فصاحت ام کلثوم وزینب حسبك یا یزید من دمآئنا ناشدك الله ان قتلته فاقتلنا) یعني

جناب ام كلثوم و زينب خاتون صيحه بركشيدند كه اي يزيد آنچه از خون ما ريختي ترا كافي است تورا بخداي سوكند اكر اورا ميكشي ما را بكش و از ينعبارت ميرسد كه ام كلثوم همان زينب است و واو عاطفه زياد و نباشد يا برسبيل تعظيم باشد چه بقيهٔ همين حكايت بر اينمعني دلالت كند چنانكه از همين خبر كه ميكويد يزيد فرمان كرد تا امام زين العابدين را باز آوردند آنحضرت مكالمتي بكذاشت و فرمان داد تا كردن آنحضرترا بزنند وآنحضرترا از حضورش بيرون بردند (فصاحت به ام كلثوم الى اين يا حبيبي قال لها الى السيف يا عمة فصاحت واغوثاه بالله عزوجل يا بقية من لا يبقى يا سلالة نبي الهدى ويا بقية ابن علي المرتضى) جناب ام كلثوم فرياد بركشيد و كفت اي حبيب من بكجا ميشوي فرمود بسوي شمشير ايعمه ام كلثوم سلام الله عليها صيحه بركشيد كه پناه بخداي عزوجل وداد خواهي بدو ميبريم اي بجاي مانده كسي كه اورا بجاي نكذاشتند اي سلاله بني هدى اي بقيهٔ پسر علي مرتضى الى آخر الخبر مؤيد بر اينمطلب است در ناسخ التواريخ واسرار الشهاده وبعضى كتب اخبار مسطور است كه چون حضرت زينب كردار يزيد را با سر مبارك امام حسين عليه السلام وبقولي سر مبارك آنحضرترا بديد دست بر آورد و كريبان چاك كرد آنكاه با ناله جانسوز وآهنكي غم اندوز ندا بركشيد (يا حسيناه يا حبيب رسول الله يا ابن مكة ومنى يا ابن فاطمة الزهراء سيدة النساء يا ابن بنت المصطفى) از كلمات آنمظلومه هر كس در مجلس يزيد بود وخود يزيد بكريستند و ازينكلام ميرسد كه در آنحال يزيد را با آن سر مبارك جسارتي نميرفته چه اكر چنان بود نميكريست واهل مجلسش نيز باوى موافقت نميكردند چنانكه در ذيل همين خبر است كه بعد از آن يزيد قضيبي بخواست الى آخر الخبر ونيز از منتخب نقل كرده اند كه يزيد از نام ونشان اهل بيت تن بتن بپرسيد كفتند اين يك ام كلثوم كبرى و

آندیکر ام کلثوم صغری واین صفیه واین ام هاني واین رقیه دختران علی بن ابیطالب هستند وازینخبر میرسد که ام کلثوم کبری همان زینب خاتون است چه اگر جز این بودی نام زینب را یاد میکردند وچنانکه در کتاب بحرالمصایب ومفتاح البکاء از پارهٔ مؤلفات قدیم مسطور داشته اند جماعت اسیران که در مجلس یزید بودند چهل وچهار تن مرد وزن بودند با علي بن الحسين علیهم السلام وچون زینب صغری وسکینه وزینب کبری سر مبارك امام حسین علیه السلام در حضور یزید بدیدند ناله وفریاد برآوردند وندا برکشیدند وامحمداه واعلیاه آنگاه ام کلثوم فرمود (یا یزید اما تحیي وقد تخدر حرمك فی الخدر واشتهرت بنات رسول الله) اي یزید آیا شرم نمیکني که زنهاي خود را از پس پرده باز داشته ودختران رسول خدایرا بي پرده درمیان مردمان برآوردهٔ واز آن پس جناب ام کلثوم از آنملعون رخصت طلبید که سر مطهر علیه السلام را بگیرد وزیارت کند وآتش دلش را شفا بخشد چون رخصت یافت آنسر مبارکرا بگرفت وبگریست وناله چندان برکشید که بیهوش بیفتاد وچون بهوش آمد فرمود اي یزید لعنت خداي بر تو باد یزید گفت این زن که با من چنین وچنان سخن کند کیست گفتند ام کلثوم خواهر حسین دختر فاطمه زهرا میباشد ودر روضة الشهداء مسطور است که ام کلثوم سلام الله علیها فرمود (فانی ارجو من الله عزوجل ان لا تستریح فی الدنیا یا یزید کما اوردتنا فی التعب والمصیبة والوصب واوقعتنا فی الشداید والنوایب وهی فی التزاید) یعني از خداوند عزوجل امید وارم که راحت دنیا نیابی اي یزید چنانکه مارا درین رنج ومصیب واندوه ودرد در آوردی ودر چنین شداید ونوایب دچار ساختي و اینکاهش را بفزایش آوردي یزید با آنمظلومه گفت چگونه دیدي که خداي آنچه را که گمان میبردند ترین رنج ونومیدی وخسارت داشت ودروغ شمارا آشکار

(ساخت)

ساخت فرمود ای یزید (ان الله تعالی اکذب المنافقین حیث (قال ان المنافقین لکاذبون)
ویعذب المنافقین والمنافقات الحمد لله الذی برء اهل بیت نبیه من الکذب والنفاق و
طهرهم من کل عیب وشقاق تطهیرا) بدرستي که خدایتعالی مردم منافق را تکذیب
میفرماید در آنجا که فرموده است بدرستیکه منافقان دروغگویان باشند وعذاب
میفرماید مردان منافق وزنان منافقه را سپاس خداوند یرا که اهل پیغمبرش را از
کذب ونفاق بري وبیزار داشت واز هر عیب وشقاق مطهر فرمود معلوم باد
ازین خبر نیز معلوم میشود که زینب کبری همان ام کلثوم است وهمچنان مینماید که
این داستان در مجلس ابن زیاد علیهما اللعنه رویداده باشد چه دنبالهٔ آن بآنجا منتهی
میشود واز کامل بهائي مسطور مي آید که یزید بپاي شد وبا پاي نابارکش برسر
مطهر امام علیه السلام جسارت کرد وزید بن ارقم که حاضر مجلس بود باوی چنان
وچنین کفت واین هر دو بمجلس ابن زیاد انسب است وخدای دانا تر است بآنچه
اصوب است ونیز بیهوش شدن جناب ام کلثوم در مجلس یزید خالي از غرابت
نیست مکر اینکه آنمخدره منزلي که داشته سرمبارك امام را از یزید خواسته باشد
وآنحالت رویداده باشد واز کتاب نجاة الخافقین مذکور است که از آن پس زینب
دختر امیر المؤمنین علیهما السلام روي باهل دمشق کرده بکریست وندا بر کشید
(یا اهل دمشق اعلموا قد فرق جماعة العلوج هذا الراس عن [illegible]) ای مردم دمشق
دانسته باشید که اینجماعت کافر وکبروار مي این سر منور را از بدن مطهر جدا
کردند آنکاه بکلماتی تکلم فرمود که از آنمصیب ونوایب که بر آنحضرت واهل
بیت فرود کشته تذکره مینمود واز آن سروع [illegible]

یقال یا محمدا یا جدنا یا احمد * [illegible]

وهتکوا حرمه [illegible]

الی آخر الاشعار وچنان مینماید که این مکالمات اکر محل وثوق باشد در مجلس یزید نبوده است ودرحالت ورود بدمشق است واین اشعار را دیکران بزبان حال آن ستمدیدکان کفته اند چنانکه مینویسد که راوي کفت چون اهل دمشق اینکلمات بشنیدند سخت بکریستند وناله بر کشیدند وعقول ایشان از سرها پرواز همي کرفت چندانکه پارهٔ بیهوش بیفتادند وچون بخویش پیوستند کریان ونالان از آنمجلس بیرون شدند وهمي خاك بر سر ریختند وبر کذشته پشیماني خوردند در ناسخ التواریخ مسطور است که از مردم شام مردی سرخ موی برخاست وروی بایزید کرد وکفت یا امیرالمؤمنین این کنیزکرا بامن بخش وازین سخن فاطمه دختر حسین علیه السلام را خواست چون فاطمه این سخن بشنید برخود بلرزید ودامن عمه خود زینب را بکرفت (فقالت او تمت واستخدم) کفت یتیم شدم اکنون بکنیزی بایدم رفت وکمان میکرد که اسعاف حاجت شامي از بهر یزید جایزاست زینب که برمسئله دانا بود روی باشامي کرد (فقالت کذبت والله لومت والله ما ذلك لك ولاله) فرمود دروغ کفتي سوکند باخدای اکر بمیری اینکار برای تو صورت نبندد واز برای یزید نیز ممکن نشود یزید درخشم شد وکفت (کذبت والله ان ذلك لي ولوشئت افعل لفعلت) سوکند باخداي دروغ اینکار برای من رواست واکر بخواهم بکنم میکنم زینب سلام الله علیها فرمود (کلا والله ما جعل الله لك ذلك الا ان تخرج من ملتنا وتدين بغيرها (حاشا که اینکار توانی کرد جز آنکه از دین مابدر روي وبدیکر ملی اندر شوی یزید را خشم برافزود وکفت در پیش روی من چنین سخن میکني همانا پدرت وبرادرت از دین بیرون شدند (قالت زینب بدین الله ودین ابی ودین اخي اهتدیت انت وابوك وجدك ان کنت مسلما) فرمود بدین خدا ودین پدر من ودین برادر من تو وپدرت وجدت هدایت

يافتي اكر مسلم باشي يزيد كفت (كذبت ياعدوة الله) دروغ كفتي ايدشمن خداى زينب فرمود (انت امير تشتم ظالماً وتقهر بسلطانك) هان اي يزيد بنيروي امارت دشنام ميكوني وبقوت سلطنت باماستم ميكني ومارا مقهور ميداري يزيد شرمكين شد وخاموش كشت اينوقت شامي سخن خويش را اعادت كرده كفت يا امير المؤمنين اينجاريه را با من عطا كن يزيد كفت دور شو خدايت مرك دهاد ام كلثوم روي باشامي كرد (فقالت اسكت يالكع الرجال قطع الله لسانك واعمى عينيك وايبس يديك وجعل النار مثواك ان اولاد الانبياء لايكونون خدمة لاولاد الادعياء) فرمود زبان بربند اي فرومايهٔ هرزه در اي خداوند قطع كند زبان تورا و كور كند چشمهاي توراوبخشكاند دستهاي توراودرآتش دوزخ جاى دهدتوراهمانا فرزندان پيغمبران خادم زنازادكان نشوند هنوز سخن دردهان ام كلثوم بود كه خداوند مسئلت اورا باجابت رسانيد ودستهايش بخشكيد ودر افتاد وجان بداد در ناسخ التواريخ مسطور ميباشد كه اينكه سيد بن طاوس عليه الرحمه روايت فرموده است كه آنمرد شامي فاطمه را نمي شناخت واز يزيد بپرسيد كه اينجاريه كيست يزيد كفت دختر حسين بن على بن ابيطالب است واو از كفته پشيمان شد وبر يزيد بر آشفت كه ذريه پيغمبر را اسير ميكني ومن چنان دانستم كه از اسراي روم است ويزيد اورا بكشت سخت بعيد مينمايد چكونه صورت مي بندد كه اهل بيت را با آنسرهاي بريده بسرحى كه مرقوم شد بشهر شام در آورند ومرد شامى كه از مقربان يزيد ودرخور جلوس مجلس يزيد باشد ايشانرا نشناسد باكه روز تا روز از اخبار كربلا ونام ونشان شهداء ومنازل اهل بيت كماهى آكاهى داشتند ابن اثير در تاريخ الكامل كويد پس از آن نساء حسين را بر يزيد در آوردند واينوقت سرمبارك حضرت امام حسين صلوات الله عليه در

پیش روي یزید بود فاطمه وسکینه دو دختر حسین علیه السلام همي کردن بکشیدند تا آنسر منور را بنکرند ویزید همي کردن وسر بر کشید تا از ایشان مستور بدارد چون سر مبارك را نکران شدند صیحه اهل بیت بر خاست ودختران معویه بولوله در آمـدند واز بخبر میرسد که یزید بلید حرم خود را برای تماشاي آنمجلس از پس پرده باز داشته تا غلبه واحتشام خویش را با ایشان باز نماید میکوید در اینحال فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که از جناب سکینه خاتون اکبر بود با یزید فرمود (ابنات رسول الله سبایا یا یزید) آیا دختران رسول خدایرا اسیر مینمایـد اي یزید (فقال یا ابنة اخی انا لهـذا کنت ا کره) آنملعون کفت اي برادر زاده من اینکونه کار ناستوده را مکروه میشمارم وبعد از کلمتي چند میکوید مردي از اهل شام برخاست وکفت اینجاریه را با من بخش یعني فاطمه را فاطمه بجامـهٔ خواهرش زینب در آویخت وزینب ازوی اکبر بود زینب فرمود (کذبت ولامت ماذلك لك ولاله) یعني دروغ کفتي ولئیم هستي وزبون شدي اینکارنه از بهر تو ونه از براي یزید امکان دارد ابن اثیر میکوید یزید ازین سخن بر آشفت وبرافروخت وآنمکالمات درمیانه بکذشت ویزید شرمکین وخاموش شد پس ازآن اهل بیت را از مجلس یزید بیرون برده بخانهاي یزید در آوردند واز اینوقت هیچ زني از آل یزید نماند جز اینکه نزد ایشان بیامد وسوکواري بر پاي کردند واز آنچه از اهل بیت ماخوذ شده بود پرسیدند ودو چندان با ایشان تقدیم کردند اینست که سکینه علیها السلام میفرماید (ما رایت کافرا بالله خیرا من یزید بن معویه) ومیکوید بعد از آن یزید ملعون علی بن الحسین علیها السلام را مغلولاً بمجلس خود در آورد وبعد از مکالماتي که در میانه برفت فرمان کرد تا آنحضرت واهل بیت را در سراي مخصوص در آوردند وبي حضور آنحضرت غدي ونعشي نمي

نمود واين روايت ابن اثير با اغلب روايات موافق نيست چه در اينخبر ميكويد زينب با يزيد فرمود بدين خداي ودين پدرم ودين برادرم وجدم هدايت يافتي واكر زينب دختر امام حسين عليهما السلام اين سخن ميكذاشت بدين برادرم نميكفت چه درآنوقت على بن الحسين سلام الله عليهما را آنجماعت امام نميخواندند وامامت آنحضرت هنوز شيوع نيافته وشيعيان آنحضرت ظهوري نداشتند واكر كوئيم شايد (فاخذت بثياب عمتها) بوده وسهواً اختها نوشته شده (با وكانت اكبر منها) نمي سازد چه شبهتي نميرود كه زينب دختر اميرالمؤمنين عليهما الصلوة والسلام از فاطمه دختر امام حسين عليه السلام اكبر بوده تا توضيحى لازم شود مكر اينكه كوئيم لفظ ودين اخى را كتاب سهواً رقم كرده باشند يا مقصود از اين فاطمه دختر امير المؤمنين عليه السلام باشد والله تعالى اعلم وسبط ابن جوزي در كتاب تذكره ميكويد چون زنان اهل بيت را بر يزيد در آوردند مردى از اهل شام را نظر بفاطمه دختر امام حسين عليه السلام افتاد وآنحضرت درخشنده روى وپاكيزه ديدار بود شامي با يزيد كفت اين دختر را بمن بخش چه ايشان براي ما حلال باشند پس آنكودك فرياد بركشيد وبرخويش بلرزيد وجامهٔ عمه اش حضرت زينب را بكرفت جناب زينب خاتون صيحه برزد وفرمود (ليس ذلك الى يزيد ولا كرامة) يزيد برآشفت وكفت اكر بخواهم چنين كنم (فقالت زينب صل الى غير قبلتنا ودن بغير ملتنا وافعل ما شئت) زينب سلام الله عليها فرمود بقبله ما نماز مكذار وبدين وآئين ما جزملت مادر آي آنكاه هرچه خواهى بكن ازين سخن غضب يزيد ساكن كشت در كتاب اعلام الورى نيز اينداستانرا بهمين تقريب اشارت واز جناب فاطمه دختر امام حسين وعمه اش زينب خاتون عليهم السلام روايت كنند اما شيخ صدوق عليه الرحمه دركتاب امالى اين نسبت را بفاطمه دختر

اميرالمؤمنين صلوات الله عليه مينكارد وميكويد فاطمه فرمود چون مرد شامي اين سخن بكذاشت به ثياب خواهرم كه از من ا كبر واعقل بود درآويختم الى آخرالخبر لكن شيخ مفيد در ارشاد اينخبر را از فاطمه دختر امام حسين وآنمكالمات را از عمه اش حضرت زينب خاتون عليهم السلام مسطور نموده است در كتاب بحرالمصايب از كتاب دمعة الساكبه و كتاب انوار النعمانيه در ذيل مكالمات يزيد باحضرت سكينه خاتون سلام الله عليها مسطور است چون اهل مجلس آنفصاحت بيان وبلاغت وجلادت مقال آنحضرترا بشنيدند (فوثب رجل من لخم وقال ياامير هب لي هذه الجارية من الغنيمة فتكون خادمة عندي) مردي از قبيله بني لخم بپاي جست وكفت اي اميراينجاريه يعني جناب سكينه را ازين غنيمت بمن بخش تاخادمهٔ من باشد چون آنحضرت اين سخنرا بشنيد خود را بحضرت عمه اش ام كلثوم بياويخت وعرض كرد (ياعمتاه اترين نسل رسول الله يكونون مما ليك للادعيآء) آيا ميتواند بود كه نسل رسول خداى مملوك فرزندان زنا باشند وبقيهٔ داستان ونفرين جناب ام كلثوم را مسطور ميدارد وميكويد بروايت ابي مخنف يزيد سربرافراخت و بحضرت ام كلثوم نظرانداخت وكفت (كيف رايت ان مكنني منكم) ديدي خداي چكونه مرابرشما متمكن ساخت جناب ام كلثوم فرمود (ياابن الطليق اعرض عن هذا رض الله فاك يا ويلك يا ملعون هذه اماءك ونسآءك وراء الستور عليهن الخدور وبنات رسول الله صلى الله عليه وآله على الاقتاب بغير وطاء ينظر اليهن البر والفاجر ويتصدق عليهن اليهود والنصارى) همانا ابو سفيان جد يزيد را عباس عم پيغمبر در روز فتح مكه شفاعت نمود رسول خداى صلى الله عليه وآله محض رعايت شفاعت عباس اورا رها كردانيد ازينروى اورا طليق ميخواندند وجناب ام كلثوم در اينجا ميفرمايد اى سر طليق ازين سخن روي برتاب كه دهانت را

خداي در هم شكنند واى بر تو ايعلمون اينك زنان و كنيزان خود را در پس پرده محجوب ساخته ودختران رسول خداى را بر قبهاى شتران برهنه سوارند نظر مي كنند برايشان بروفاجر وتصدق ميدهند با يشان يهود ونصارى يزيد پليد خشمناك كرديد وبچشم آغيل در آنحضرت نكران شد چون عبد الله بن عمر بن عاص اين خشم وكين را ازوى مشاهده كرد چنان معلوم ساخت كه بآهنك قتل آنمخدره است پس از جاي برخاست وسر اورا ببوسيد وكفت (ان الذى كلمتك ليس بشئ تاخذ به) اين سخن را كه باتو بكذاشت از آن كلماتش نبايد انكاشت كه منشأ مؤاخذه ساخت وآنخبيث را خاموش كردانيد راقم حروف كويد چنان مينمايد كه اين داستان در مجلس ابن زياد كذشته باشد چنانكه ازين پيش بتقريبي مسطور افتاد وهم در آنكتاب از منتخب مسطور است كه جناب زينب خاتون دختر اميرالمؤمنين عليهما السلام فرمود اي يزيد آيا از خدايتعالى در قتل برادرم حسين نميترسي وكافى نه كشت تو راهتك حرمت ايشان حتي اينكه كشاندي مارا بسوي خود مانند راندن كنيزان برشترهاى بي پوشش از بلدى بسوى بلدى يزيد كفت همانا برادرت حسين ميكفت من بهترم از يزيد وپدرم بهتر است از پدر او ومادرم بهتر است از مادر او وجدم بهتر است از جد او از ابو مخنف نقل كرده اند كه جناب ام كلثوم فرمود بشارت باد تورا اي يزيد بآتش وعذاب درد ناك روزكار قيامت در آنروز كه حاكم خداوند است وخصم تو جد ما وزندان جهنم است يزيد كفت اي ام كلثوم اكر بجهنم هم بروم همانا بآرزوى خويش رسيدم وبآنچه اميد داشتم كامياب شدم وبآنچه كام من بود قلم جاري شد وكينهاي جنك وقصاصهاي روز احد را وآنچه را كه پدر شما على بن ابيطالب بپدران واسلاف ما بپاى آورد بجاي آوردم بعد از آن كفت اي ام كلثوم سوكند باخداى اكر زن نبودي كردنت را ميزدم الى آخر

مجلس بود در خواستن ظهیر مسخره ام کلثوم را از یزید

الحکایه معلوم باد چنان مینماید که ایندامستان نیز بعضی در مجلس ابن زیاد گذشته و پارهٔ در دمشق روی داده باشد چه از پایان خبر و کلمات مردم درحق علی بن الحسین علیهما السلام که این طفل صغیر است مشهود میگردد و نیز در بحرالمصایب واز شیخ حسن طوسی در کامل بهائی وبعضی کتب اخبار مسطور است که یزید را مسخرهٔ بود که اوراظهیر مینامیدند ویزید بحضور اوسخت مسرور بود ویکی روز که یزید سرهاواسرارا درمجلس خویش حاضر ساخته بود ظهیر در ایشان نگران شد وام کلثوم را از یزید خواستار شد یزید شرمسار وخاموش گردید و بقولی اوراز هیر عراقی مینامیدند وبام کلثوم نظر کرد آنگاه روی با یزید آورد وگفت یا امیرالمؤمنین (هب لی هذه الجارية) ای امیراینجاریه را بامن بخش وازین سخن ام کلثوم را اراده کرده بود معلوم باد چنین مینماید که این ام کلثوم دختر حضرت زینب سلام الله علیها باشد چه اگر خواهر بطنی امام حسین علیه السلام باشد دراینوقت از پنجاه سال افزون داشت چگونه اورا جاریه گویند بلکه اگر از سایر ازواج امیرالمؤمنین باشد نیز بعید مینماید چه دراینوقت از بیست سال افزون داشته است ومیشود ام کلثوم دختر امام حسین علیه السلام باشد چنانکه در ارشاد مفید باسم این مخدره گاهی اشارت رفتـه است بالجملـه چون آن مسخره جناب ام کلثوم را از یزید خواستار شد یزید شرمسار وخاموش گردید وظهیر آن سکوت را دلیل قبول مسئول شمرد وجسور وگستاخ دست بچادر ام کلثوم برکشید آنحضرت فرمود (اقصر يدك عنا قطعها الله) دست خویش از ما دور دار که خـدایش قطع فرماید کنایت از اینکه این چه بود که گفتی مگر ندانسته باشی که عزیزان خدای ذلیل قوم دغا نمی شوند ظهیر چون لهجهٔ آنحضرترا بلهجهٔ عرب دید بخدمت امام زین العابدین علیه السلام شتافت وزبان بمعذرت برگشود وعرض

(کرد)

[illegible]

کرد اکنون همانا شما را از عاقلان انکاشتم اما سخنان شما بعقلا [illegible] مانند نام از

کدام دیار وخاندان والا تبار هستید امام زین العابدین نسبت خویش را باز نمود

ظهیر چون بشناخت کریبان چاك كرده ونالان همي برسر وصورت لطمه زد و

خروشان بیرون شد وآن دست که بجانب فرزند ید الله دراز کرده بود قطع نمود

وبدست دیکر بکرفت وبمجلس یزید باز شد وبا نهایت شرمساری واندوه زبان

بتوبت وانابت بر کشود وعرض کرد خدای دعای عمه ات را مستجاب کرد ونالان

بیرون شتافت وهیچکس ازوی اثری نیافت هرچند یزید در طلبش بر آمد مفید

نکشت وهم در بحر المصایب وبعضي کتب دیکر مسطور است که چون یزید از در

مکر وخدیعت از قتل امام حسین علیه السلام اظهار برائت نمود جناب زینب

کبری ناله برآورد وفرمود ای یزید برادرم حسین را جز تو کسي شهید نساخت

والا پسر مرجانه را آن یارا نبود که فرزندان احمد محمود را بکشد ای یزید از خدای

در کشتن نترسیدی با اینکه رسول خدای صلی الله علیه وآله مکرر درحقش فرمود

که (الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنة) اکر انکار کني دروغ کفته باشي

واکر تصدیق نمائي همانا بانفس خودت خصومت ورزیده باشي که مرتکب چنین

امري شنیع کردیدی یزید را از آنکونه بلاغت وفصاحت حیرت فرو کرفت و

بشکفتي اندر شد وکفت اي امراي کوفه کیست این زن که چنین دلیرانه سخن

کنند کفتند زینب خاتون خواهر امام حسین است چون آنحضرت را بشناخت

کفت ایدختر علي برادرت جد ومادرش را بر جد ومادر من ترجیح میداد حق

با او بود اما اینکه میکفت پدرم از پدر یزید بهتر وخودم از یزید برترم کویا این

آیت را تلاوت نکرده بود (قل اللهم مالك الملك الی آخرها) حضرت زینب

سلام الله علیها فرمود ایمردود کمان تو این است که خداوند جلیل آل رسول را ذلیل

ومانند تو کمراه دین تباه را عزیز کردانیده است مکر بیخبری که خداوند احد میفرماید (ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله) چون یزید اینکلمات بشنید برخود بلرزید در ریاض الاحزان بعد از نکارش پارهٔ روایات مسطوره وبعضی تحقیقات مفیده وبیان سبب اشتباه پارهٔ مصنفین دراخلاط روایات چنانکه در اینکتاب کاهی نیز مسطورکردید میکوید در مقتل منسوب بابي مخنف مرقوم است که چون یزید بقتل زین العابدین علیه السلام فرمان کرد وآنحضرت بکریست واشعار مسطوره را قرائت فرمود وعمات واخوات آنحضرت فریاد برکشیدند ودر پیرامونش بکریستند ام کلثوم سلام الله علیها فرمود (یا یزید الملعون لقد ارویت الارض من دمآء اهل البیت ولم یبق غیر هـذا الصبی الصغیر) یعني زمینرا از خون اهل بیت سیراب کردي و جزاین کودك صغیر بجای نیست وسایر زنان بتمامت باآنحضرت درآویختند وهمي ناله وآه برآوردند (واوله رجالاه تقتل الاکابر من رجالنا وتوسر النسآء منا ولا یرفع سیفك عن الاصاغر واغوثاه ثم واغوثاه یا جبار السمآء ویاباسط البطحاء) یزید سخت بترسید که مردمان بروی برآشوبند وفتنه عظیم حادث کردد واورا تباه کنند وبنیادش را از بیخ وبن بر افکنند لاجرم از قتل آنحضرت در کذشت و بروایتي چون یزید از کلمات امام زین العابدین علیه السلام خشمکین شد کفت ایغلام همانا باما متعرض میشوی وبامردی که در حضورش بود کفت ویرا بکیرو کردنش را بزن آنحضرت بکریست واشعار معروفه را بخواند وعمات واخواتش بکریه و ناله در آمدند جناب ام کلثوم سلام الله علیها ندا برکشید (یا یزید لقد ارویت الارض من دم اهل البیت اترید ان لا تترك من نسل رسول الله صلی الله علیه وآله علی وجه الارض احداً) حاضران مجلس از اینکلمات بکریستند وبآنملعون

(کفتند)

كفتند اينكودك را بحال خويش بكذار چه قتلش حلال نيست آنملعون ناچار از آن كار نابهنجار بركنار نشست معلوم باد اينمحاورات وكذار شهارا در يكمجلس ويكروز نتوان حمل كرد بلكه در مجالس عديده رويداده است وايشكه در بعضي روايات رسيده است كه يزيد از آنمخدره سوال كرد وآنمخدره اشارت بامام زين العابدين عليه السلام نمود فرمود هوالمتكلم كنايت از اينكه او كه صاحب رتبت امامت وولايت ورياست است بايد تكلم فرمايد اكر چند ميرساند كه آنمخدره باب مكالمات يزيد را باخود وساير نسوان مسدود فرموده اما تواند بود كه در آنمجلس اقتضاهمي كرد كه آنمخدره آغاز سخن نكنند وطرف مكالمات آنملعون وارد نيايد جه سايرخطب وكلمات وبعضي اشعار اينمخدرات دلالات براين مينمايد كه هروقت مقتضي بود وحكمت ايشان اقتضا مي شمرده دريغ نميفرموده اند والله اعلم

﴿ بيان خطبه واشعار حضرت صديقه صغرى جناب زينب كبرى سلام الله عليها در دمشق ﴾

مكشوف باد علماي اخبار در نكارش اينخطبه مبارك كه بصور مختلفه رفته اند بعضي درد بناله همان حكايت شامي وبعضي در آنمقام كه يزيد باسر مطهر جسارت ورزيد وآن اشعار لاميه را كه در متون كتب مقاتل مسطور است قرائت كرد مرقوم داشته اند ونيز بعضي در نكارش عين خطبه با بعضي اختلافات ورزيده اند اكنون بصورتيكه جامعيت را شامل واصح اخبار را ناقل باشد اشارت ميرود در كتاب رياض الاحزان وبيت الاحزان وروضة الواعظين واسرار الشهاده واحتجاج طبرسي وملهوف وناسخ التواريخ وبعضي كتب مسطور است كه بعد از آنكه آنمرد احمر شامي حضرت فاطمه را بكنيزي بخواست وآنمكالمات درميانه برفت وبقولي چون حضرت صديقه صغرى زينب خاتون دختر امير المؤمنين عليهما السلام نكران

شد كه يزيد آنسر مبارك را درحضورش در طشتي برنهاده دست برآورد وكريبانرا بر دريد وباصوتي حزين كه دلها را ناچيز ميساخت نداي (يا حسيناه يا حبيب رسول الله يا ابن مكة ومنى يا ابن فاطمة الزهرآء سيدة النسآء يا ابن بنت المصطفى) برآورد ويزيد واهل مجلس بكريه در آمدند واينوقت بزني از بني هاشم كه در سراي يزيد جاي داشت برحسين عليه السلام ندبه همي كرد وندای (واحبيباه و يا سيد اهل بيتاه يا ابن محمداه يا ربيع الارامل واليتامى يا قتيل اولاد الادعياء) بركشيد وهر كس بشنيد بكريست آنكاه يزيد ملعون چوبي از خيزران بخواست وباثناياي مبارك امام عليه السلام جسارت ورزيد وبا ابو برده اسلمي آنمعاملت بپاي برد وبابيات ابن زبعرى (ليت شياخي ببدر شهدوا) تمثل جست اينوقت جناب زينب خاتون دختر على بن ابيطالب كه مادرش فاطمه بنت رسول خداى صلى الله عليه وآله بود بروايت سيد بن طاوس وغيره برخاست وفرمود (الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد رسوله وآله اجمعين صدق الله كذلك يقول ثم كان عاقبة الذين اساؤا السوآى ان كذبوا بايات الله وكانوا بها يستهزؤن اظننت يا يزيد حيث اخذت علينا اقطار الارض وافاق السمآء فاصبحنا نساق كما تساق الاسرآء ان بنا على الله هوانا وبك عليه كرامة وان ذلك لعظم خطرك عنده فشمخت بانفك ونظرت فى عطفك جذلان مسرورا حيث رايت الدنيا لك مستوسقة والامور متسقة وحين صفالك ملكنا وسلطاننا مهلا مهلا انسيت قول الله تعالى ولا تحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثما ولهم عذاب مهين امن العدل يا ابن الطلقآء تخديرك حرآئرك واماآئك وسوقك بنات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سبايا قد هتكت ستورهن وابديت وجوههن تحدو بهن الاعدآء من بلد الى بلد ويستشرفهن اهل المناهل والمناقل ويتصفح وجوههن القريب والبعيد

(والدنى)

والدني والشريف ليس معهن من رجالهن ولى ولا من حماتهن حمى وكيف يرتجى مراقبة ابن من لفظ فوه اكباد الازكيآء ونبت لحمه من دمآء الشهدآء وكيف يستبطأ فى بغضنا اهل البيت من نظر الينا بالشنف والشنان والاحن والاضغان ثم تقول غير متاثم ولامستعظم لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا يا يزيد لا تشل منتحيا على ثنايا ابى عبدالله سيد شباب اهل الجنة تنكتها بمخصرتك وكيف لا تقول ذلك وقدنكات القرحة واستاصلت الشفافة باراقتك دمآء ذرية محمد صلى الله عليه وآله ونجوم الارض من آل عبد المطلب وتهتف باشياخك زعمت انك تناديهم فلتردن وشيكا موردهم ولتودن انك شللت وبكمت ولم تكن قلت ما قلت وفعلت مافعلت اللهم خذ بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبك بمن سفك دمآئنا وقتل حماتنا فوالله ما فريت الاجلدك ولاجزرت الالحمك ولتردن على رسول الله بما تحمّلت من سفك دمآء ذريته وانتهكت من حرمته فى عترته ولحمته حيث يجمع الله شملهم ويلم شعثهم وياخذ بحقهم ولا تحسبن الذين قتلو فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون حسبك بالله حاكما وبمحمد صلى الله عليه خصيما وبجبرئيل ظهيرا وسيعلم من سول لك ومكنك من رقاب المسلمين بئس للظالمين بدلا وايكم شر مكانا واضعف جندا ولئن جرت على الدواهى مخاطبتك انى لاستصغر قدرتك واستعظم تقريعك واستكثر توبيخك لكن العيون عبرى والصدور حرى الا فالعجب كل العجب بقتل حزب الله النجبآء بحزب الشيطان الطلقآء فهذا الايدى تنطف من دمآئنا والافواه تحلب من لحومنا وتلك الجثث الطواهر الزواكى تنتابها العواسل وتعفرها امهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنما لتجدنا وشيكا مغرما حين لا تجد الا ما قدمت وما ربك بظلام للعبيد فالى الله المشتكى واليه المعول فكد كيدك واسع سعيك وناصب جهدك فوالله لا تمحو ذكرنا ولا تميت وحينا ولا تدرك امدنا ولا ترحض عنك عارها و

هل رايك الا فند واياملك الا عدد وجمعك الا بدد يوم ينادى المنادى الا لعنة الله
على الظالمين فالحمد لله الذى ختم لاولنا يا لسعادة والمغفرة ولاخرنا بالشهادة والرحمة
ونسئل الله ان يكمل لهم الثواب ويوجب لهم المزيد ويحسن علينا الخلافة انه رحيم
ودود وحسبنا الله ونعم الوكيل) يزيد باشنيدن چنين خطبه مبارکه وكلمات عبرت
آيات كه رخنه در طبقات ارضين وسموات ميافكنند هيچ متنبه نكشت ودر پردهٔ
شقاوتش اثر نمود يا اكر نمود محض خود داري ونهايت غفلت از حضرت باري
اين شعر يا صيحة تحمد من صوايح * ما اهون الموت على النوايح بخواند
وآنصيحه وناله را كه از دهشت محشر خبرميداد وكلمات وحشت آثار را كه اهوال
يوم النشود را تذكره مينمود بسخره ولاغ شمرد وبراي انصراف حاضران ياوه
وبيهوده خواند واما طبرسي در احتجاج اينخطبه با اندك تفاوتي در پاره الفاظ
مذكور داشته وكويد چون على بن الحسين وحرم آنحضرت عليهم السلام را بر
يزيد درآوردند وسر مبارك امام عليه السلام را در حضورش در طشتي بكذاشتند
وآن پليد با مخصره خود يعنى چيزيكه بتازيانه مانند بود با دندانهاي مباركش
جسارت همي ورزيد وهمي كفت

لعبت هاشم بالملك فلا * خبر جآء ولا وحى نزل

الى آخرها حضرت زينب بنت على بن ابيطالب كه مادرش فاطمه دختر رسول
خداي صلى الله عليه وآله بود برپاي شد وفرمود (الحمد لله رب العالمين والصلوة
على جدى سيد المرسلين صدق الله كذلك يقول ثم كان عاقبة الذين اسآؤا السوٓئ
ان كذبوا بايات الله وكانوا بها يستهزءون اظننت يا يزيد حين اخذت علينا اقطار
الارض وضيقت علينا افاق السمآء فاصبحنا لك فى اسار نساق اليك سوقا فى قطار
وانت علينا ذو اقتدار ان بنا من الله هوانا وعليك منه كرامة وامتنانا وان ذلك

لعظم خطرك وجلالة قدرك فشمخت بانفك ونظرت فى عطفك تضرب اصدريك فرحا وتنفض مدرويك مرحا حين رايت الدنيا لك مستوسقة والامور لديك متسقة وحين صفالك ملكنا وخلص لك سلطاننا فمهلا مهلا لاتطش جهلا انسيت قول الله عزوجل ولا تحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خيرا لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثما ولهم عذاب مهين امن العدل يا بن الطلقاء تخدرك حرائرك وامائك وسوقك رسول الله سبايا قد هتكت ستورهن وابديت وجوههن تحدوا بهن الاعداء من بلد الى بلد ويستشرفهن اهل المناقل ويتبرزن لاهل المناهل ويتصفح وجوههن القريب والبعيد والغائب والشهيد والوضيع والشريف والدنى والرفيع ليس معهن من رجالهن ولى ولا من حاتهن حميم وحى عتوا منك على الله وجحودا لرسول الله ودفعا لماجاء به من عند الله ولا غرو منك ولا عجب من فعلك وانى يرتجى مراقبة من لفظ فوه اكباد الشهداء ونبت لحمه بدماء السعداء ونصب الحرب لسيد الانبياء وجمع الاحزاب وشهرالحراب وهز السيوف فى وجه رسول الله صلى الله عليه وآله اشد العرب لله جحودا وانكرهم له رسولا واظهرهم له عدوانا واعتاهم على الرب كفرا وطغيانا الا انها نتيجة خلال الكفر وضب يجرجروا فى الصدر القتلى يوم بدر ولا يستبطى في بغضنا اهل البيت من كان نظره الينا شنفا واشنانا واحنا واضغانا يظهر كفره برسوله ويفصح ذلك لسانه وهو يقول فرحا بقتل ولده وسبى ذريته غيرمتحوب ولامستعظم لاهلوا واستهلوا فرحا ولقالوا يا يزيد لا تشل منتحيا على ثنا يا ابى عبد الله وكان مقبل رسول الله صلى الله عليه وآله ينكتها بمخصرته قد التمع السرور بوجهه لعمرى لقد نكات القرحة واستاصلت الشافة باراقتك دم سيد شباب اهل الجنة وابن يعسوب العرب وشمس آل عبد المطلب وهتفت باشياخك وتقربت بدمه الى الكفرة من اسلافك ثم صرخت بندائك ولعمرى قد ناديتهم

لو شهدوك ووشيكا تشهدهم وان تشهدوك ولتود يمينك كما زعمت شلت بك عن مرفقها وجذت واحببت امك لم تحملك واباك لم يلدك حين تصير الى سخط الله و مخاصمك رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم خذ بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبك بمن سفك دمآئنا ونقص دمارنا وقتل حماتنا وهتك عنا سدولنا وفعلت فعلتك التى فعلت وما فريت الا جلدك وماجززت الا لحمك وسترد على رسول الله بما تحملت من ذريته وانتهكت من حرمته وسفكت من دمآء عترته ولحمته حيث يجمع به شملهم ويلم به شعثهم وينتقم من ظالمهم وياخذ لهم بحقهم من اعدآئهم فلا يستفزنك الفرح بقتله ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احيآء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم الله من فضله وحسبك بالله وليا وحاكما وبرسول الله صلى الله عليه وآله خصيما وبجبرئيل ظهيرا وسيعلم من بواك ومكنك من رقاب المسلمين ان بأس للظالمين بدلا وايكم شرمكانا واضل سبيلا وما استصغارى قدرك ولا استعظامي تقريعك توهما لانتجاع الخطاب فيك بعد ان تركت عيون المسلمين به عبرى وصدورهم عند ذكره حرى فتلك قلوب قاسية ونفوس طاغية واجسام محشوة بسخط الله ولعنة الرسول قد عشش فيه الشيطان وفرخ ومن هنالك مثلك درج مادرج ونهض والعجب كل العجب لقتل الاتقياء واسباط الانبيآء وسليل الاوصيآء بايدى الطلقاء الخبيثة ونسل العهرة الفجرة تنطف اكفهم من دمآئنا وتحلب افواههم من لحومنا وللجثث الزاكية على الجبوب الضاحية تنتابها العواسل وتعفرها الفراعل فلئن اتخذتنا مغنما لتجد بنا وشيكا مغرما حين لا تجد الا ما قدمت يداك وما الله بظلام للعبيد فالى الله المشتكى والمعول واليه الملجاء والمؤمل ثم كد كيدك واجهد جهدك فو الذى شرفنا بالوحى والكتاب والنبوة والانتخاب لاتدرك امدنا ولا تبلغ غايتنا ولا تمحو ذكرنا ولا يرحض عنك عارها وهل رايك

الافند واياملك الاعدد وجمعك الابدد يوم ينادي المنادي الالعن الله الظالم العادي والحمد لله الذي حكم لاوليائه بالسعادة وختم لاصفيائه ببلوغ الارادة ونقلهم الى الرحمة والرافة والرضوان والمغفرة ولم يشق بهم غيرك ولا ابتلي بهم سواك ونسئله ان يكمل بهم الاجر ويجزل لهم الثواب والذخر ونسئله حسن الخلافة و جميل الانابة انه رحيم ودود

چون آنحضرت اين خطبه بفصاحت وبلاغت وجزالت وهيبت وحجت بپاي برد يزيد درجواب آن شعر را كه مسطور شد بخواند وفرمان كرد تا ايشانرا باز كردانند اكنون بمعاني پارهٔ الفاظ مشكله اين خطبهٔ مباركه اشارت ميرود (سوي) تانيث اسوء است وتواند بود كه مصدر باشد وبجهة مبالغه موصوف به واقعشده مانند بشرى وبعضي كفته اند سوئي اسم دوز خست چنانكه حسنى وطوبى اسم بهشت است يعني دوزخ عاقبت ايشان باشد واين آيهٔ وافى دلالت كه در سورهٔ روم در ضمن داستان كفار عجم ومغلوب شدن ايشان وحكايت عاد وثمود وبليات وهلاكت وانقراض آنمردم ووخامت عاقبت ايشان وارد است در اينمقام برلسان مبارك حضرت صديقه صغرى دختر علي مرتضي سلام الله عليهما كذشته واز اتيان در اينموقع هميخواهد باز نمايد كه حالت يزيد واتباعش بيرون از كفار عجم ومسركان عاد وثمود نيست وهمچنين وخامت عاقبت وندامت فرجام وتباهي وانقراض دولت ودودمان آنان نيز بمانند آنان است والبته جزاين نباشد ودر حقيقت از انقراض ايشان خبر ميدهد واز بطلان آنها وبرحق بودن خود شان ياد مينمايد و ر كردش روزكار آينده اخبار ميفرمايد ونيز از اين آيهٔ شريفه ميرسد كه عاقبت معاصي كفر است ونتيجهٔ كفر وآنكار آيات يزداني نيران جاودانيست پس اين آيهٔ شريفه تحذير از سوء خاتمت وهلاك عاقبت را متضمن است چه حدايتعالى تكذيب واستهزاء ر

عاقبت آنانكه اساؤالسوى يعني بد كردند وعاقبت كافر شدند قرار داده است ومعني آيت مبارك كه اين است پس هست عاقبت وفرجام آنانكه بد كردند يعني كافر شدند، وبمعاصي ارتكاب جستند عقوبت يا خصلت يا نتيجۀ نكوهيده تر كه عقوبت آخرتست چنانكه در امم سابقه كه عصيان ورزيدند نيز چنين بود بسبب آنكه تكذيب كردند بآيات خداوعبرت نكرفتند بدلايل قدرت وآيات خداوندي استهزاميكردند (خطر) بفتح خاء معجمه وطاء مهمله بمعني قدر ومنزلتست (وشموخ) با شين وخاء معجمتين بلند شدن وخويشتن بزرك داشتن وشمخ با نفه بفتح شين معجمه وميم و در آخر خاء معجمه يعني تكبر ورزيد وخودرا بزرك داشت و (عطف) يعطف با عين وطاء مهملتين از باب ضرب يعني ميل كرد وعطفا الرجل يعني هردو جانبش و همچنين عطفا كل شئ يعني جانباه وكفته ميشود ثنى فلان عنى عطفه در وقتيكه اعراض نمايد از تو و (جذل) بفتح جيم وذال معجمه بمعني شادي وشادماني كردن و جذلان شادمان وشادرا كويند و (استيساق) از باب استفعال بمعني كرد آمدن شتر و اتساق بمعني ترتيب داشتن است واستوسق يعني تجمع واستقام واتسق يعنى اجتمع ومهل بفتح ميم وهاء مهمله بمعني آهستكي است و كفته ميشود مهلا يارجل ويا رجلان ويارجال ويا امراة يعني امهل وچون باتو كويند مهلا در جواب ميكوني لا مهل والله ليكن مكوي لا مهلا والله وميكوني (ما مهل والله بمغنية عنك شيئا و امليت له فى غنيه) از باب افعال يعني اطالت وچون بخداي نسبت دهند يعنى خداي مهلت داد اورا وآيه شريفۀ مذكوره (ولا يحسبن الذين كفروا الى آخرها) كه بعضي از مفسرين وقراء مثل ابن كثير وحمزه بخطاب ميخوانند وتحسبن قرائت مينمايند راجع به يهود ونصارى ومشركان ومنافقانست ومعني ظاهر آن آنست كه نه پندارند آنكساني كه كافرند از يهود ونصارى ومشركان ومنافقان كه آنچه مهلت

(ميدهيم)

میدهیم ایشانرا بهتر است برای نفوس ایشان از آنکه ایمان آورد بدرجهٔ شهادت نائل شوند بدرستیکه ما مهلت میدهیم ایشانرا یعنی عمر ایشان را در دار دنیا دراز میگردانیم ودر عقوبت ایشان تعجیل نمیفرمائیم تا بیفزایند برمعاصی خود وثبات گیرند در کیش باطل خود ویعنی عاقبت امر ایشان از دیاد معاصی باشد ومر ایشانرا ست خدائی خوارکننده ورسوا نماینده ودر این آیه مبارکه حضرت زینب سلام الله علیها احوال آنمردم لئام را بازمینماید که حکم اینگونه مردم را دارند ونباید بمال واقبال دنیا فریب بخورند بلکه این جمله اسباب از دیاد غرور وسرور ومهلت یافتن ایشان برای افزون معاصی واستحقاق شدید عذاب وعقابست ومخالفات اینمردم زشت نشانرا با شرك با یزدان توامان میگرداند واما (طلیق) با طاء مهمله بر وزن امیران اسیری را گویند که رهایش فرمایند وبه بندکی بازش ندارند و مملوکش نفرمایند وطلقاء بضم طاء وفتح لام والف ممدوده آنجماعت را گویند که در روز فتح مکه معظمه که جملگیرا اسیر کردند بشفاعت دیگران رها نمودند در مجمع البحرین مسطور است که رسول خدای صل الله علیه وآله در روز فتح مکه با مردم قریش فرمود یا معاشر قریش (ما ترون انی فاعل بکم) ایجماعت قریش رفتار مرا در حق خود چگونه گمان میبرید گفتند خیرو خوبی می بینیم چه برادری کریم وبرادر زادهٔ کریم باشد یعنی از تو که برادر وبرادر زادهٔ کریم ماهستی جز کردار نیك امیدوار نیستیم فرمود (اذهبوا فانتم الطلقا) براه خویش شوید همانا شمارا از بند اسیری رها کردم ودر جملهٔ آنجماعت معاویه وابو سفیان وبعضی دیگر بودند وآنجماعت را که از قریش رها کردند طلقا گفتند وآنان را که از ثقیف آزاد کردند عتقانا میدند وطلیق واحد طلقاء وفعیل بمعنی مفعولست وآن اسیر را گویند که رهایش سازند ودر حدیث وارد است الطلیق لا یورث و

از اينعبارت پستي رتبت ومقام چنين مردم معلوم ميشود چه با مملوك بيك عنوان هستند واز اينعبارت مشهود ميشود كه يزيد وآباي او داري چه منزلت هستند وبااينحالت چكونه وارث خلافت خواهند بود ابن اثير نيز در نهايه باينمطلب اشاره كند و كويد اينكه قريش را طلقاء وثقيف را عتقاء كفتند براي امتياز ميان اين دوطايفه است وقريش را طلقا خوانند تا بهتر از عتقاء باشد چه عتقاء آزاد كرده شده كان باشند اما طلقاء بمعني رها شده كان باشد اكر چه در اينمسئله ودر اينمقام هر دو طايفه در معني يكسان هستند چه هر دو را اسير كرده رها فرمودند وبراي هر دو حكم مملوكيت ورقيت باشد واما (خدر) بكسراول بمعني پرده و بيشهٔ شير ومخدره زن پرده نشين وايث خادر شير در بيشه را كويند وتخدير مصدر باب تفعيل بمعني در پرده داشتن است واما (حراير) بفتح حاء مهمله جمع حره بمعني آزاده وآزاد است وحره خلاف امه است وجمعش حرائر است واما سبايا جمع سبي بفتح سين وياء مشدد زن ومرد اسير را كويند وسبي وبفتح سين وسكون باء موحده آنكسي است كه اسير كردانند وجمع آن سبي بضم سين وتشديد يا مثناة تحتاني ميباشد وهتك الستر وغيره از باب ضرب يعني دريد پرده را (وحدا) بالابل حد واوحداء بروزن غراب باحاء ودال مهملتين يعني شتررا براند وبرايش بسرود تا بر راه نوشتن وشتاب كرفتن انكيزش يا بدو از اين است كه فرموده اند (نراد المسافر الحداء والشعر ما كان ليس فيه الخنا) يعني فحش واينكه فرمود (ساكن الدنيا يحدى بالموت) بنابر تشبيه است ودر دعا وارد است تحدوني عليهما خله واحده يعني متعبثني وبه تسوقني عليها خصلة واحدة وحاديين شب وروز را كويند كويا مردمانرا در سير بقبور خود شان ميرانند مانند آنكس كه ابل را تهني كند وراه سپار كرداند ودر اينكلام حضرت صديقهٔ صغرى كه ميفرمايد تحدو بهن

(الاعداء)

الاعداء يعني تسوقهن سوقا شديدا و (استشرف) الشيء از باب استفعال بمعنى اين است كه نظر بر كشيد تا بدان بنكرد واز اينكلام مبارك باز نموده آيد كه آنجماعت بنظارهٔ ايشان جسارت كردند ونظر برافراختند نه اينكه ايشانرا بصورت ديده باشند يا توانند ديد و(منهل) بفتح ميم وسكون نون وفتح هاء بمعنى مشرب وشرب وموضعي است كه در آن مشرب باشد وبمعنى منزليست كه در بيابان باشد و(منقل) بروزن مقعد آنراه را كويند كه دركوه باشد ولفظه با ظاء معجمه از باب ضرب وسمع بمعنى افكندن است فهو ملفوظ ولفيظ وبالكلام نطق وفاه وفوه بضم وفيه بكسر وفوهه وفم بجمله مساوي باشند وبمعنى دهان هستند وجمع آن افواه وافهاه است يا اينكه واحدي براي او واحدي نيست چه اصل فم فوه بوده است هارا حذف كرده اند واو حرفى متحرك بجاى مانده وچون متحرك وما قبل آن مفتوح بود واجب آمد كه بالف مبدل آيد وچون تبديل نمودند فا كرديد وچون اسمى برد وحرف كه يكى تنوين باشد يافت نميشود لاجرم حرفى كه مشاكل آن باشد بآن تبديل نمودند وآن ميم است لاجرم فم كرديد چه واو وميم هر دو شفوي هستند و(بطوء) از باب كرم بطوء بضم باء موحده وبطاء بمعنى درنك وضد سرعتست و استبطاء طلب درنك نمودنست و(شنف) له از باب فرح يعنى ابغضه وتنكره وشنف بتحريك بمعنى بغض وكينه ورزي اشت وشناه از باب منع وسمع يعنى دشمن داشت اورا ومصدر آن شنا بحركات ثلاث در اول وشنائه بروزن سحابه ومشنأ بروزن مقعد ومشناة بزيادتي ها ومشنوه بضم نون وشنان بروزن رمضان وبروزن سكران ميآيد و(احنه) بكسر همزه بمعنى حقد وغضب است وجمعش بروزن عنب است ودرحديث وارد است (وفى قلوبكم البغضأ والاحن) وضغن بكسر ضاد وسكون غين معجمتين بمعنى حقد وبغض است (وضغن) از باب فرح يعنى كينه ورزي نمود واضغان جمع

آنست واز این است قول خدایتعالی یخرج اضغانکم و(اثم) بکسر همزه وسکون ثاء مثلثه بمعنی کناه است وهم بمعنی خمر وقمار است وبجاي آوردن آنچه راکه روا نیست و(اثم) بروزن علم یعنی کناه ورزید فهواثم واثیم بروزن کامل وامیر واثام بر وزن شداد واثوم بروزن صبور است وتاثم بمعنی توبه وباز کشت از کناه است و(شل) بفتح شین وتشدید لام بمعنی راندن است وشلل بفتحتین تباهی دست است و اشلها الله در مقام نفرین کویند وکفته میشود لا تشلل ولا تکال ودر مقام ضرورت لاتشل کفته میشود واصل درکلمه ادغامست وفك ادغام هم جائز است مثل لاتمدن عینیك ومثل ولا تمنن تستکثر و(نحو) بفتح نون وسکون واو بمعنی قصد و آهنك است وانتحاء از باب افتعال بمعنی اعتماد ومیل بهر سوي است و(ثنایا) بفتح ثاء مثلثه جمع ثنیه است که دو دندان پیش باشد ونکت بفتح اول بمعنی زدن چوب میباشد برزمین چنانکه نشانش بماند و(مخصره) بروزن مکنسه آنچیزیست که چون عصا بر آن تکیه کنند وملوك وخطبا در حال خطاب بدان اشارت نمایند وعبد الله بن انیس را ذو المخصره لقب کرده بودند چه رسول خدایش مخصره عطا کرد و فرمود تلقاني بها فی الجنه ودر بعضي نسخ نوشته اند یضرب ثنایا الحسین بالمقرعه و (مقرع) بکسر وسکون مایقرع به الدابة وقرع ناقته یعني ضربها بالسوط وقرع راسه بالعصاء وقرعته بالمقرعه یعنی ضربته بها ونکاء القرحه از باب منع یعنی فشرد دمل وریش را پیش از آنکه رسیده باشد وتراشید آنرا واستیصال از باب استفعال قطعکردن از بیخ است و(شافه) بمعني آن قرحه وزخمي است که در زیر قدم درآید وداغ نمایند وچون قطعشود صاحبش بمیرد حضرت صدیقۀ صغري صلوات الله علیها از اینکلام باز مینماید که از این کردار ناهنجار که از کمال شقاوت وضلالت وغوایت بپاي بردي واز راه حقد وجهل ظاهر ساختي تدبیري در اصلاحش

نیست وعلاجي برایش متصور نباشد وتاداما ن قیامت نشانش برجایست و(هتف) الحمامه از باب ضرب یعني صدا کرد کبوتر وهتف به هتا فابضم ها یعني صدا کرد باد وهتف بي هاتف ایصایح و(وشك) الامر از باب کرم یعني شتابکرد مثل وشك از باب تفعيل ووشيك يعني سريع واهلوا واستهلوا يعني آواز بر کشیدند وخواستار بانك بر کشیدن شدند وفریت جلدك یعني شکافتي پوست خود را و(جز) بفتح جيم وزاء مشدده معجمه بمعني برید نست وجز از هرچیزیست که بریده باشند و(لحمه) بمعني قطعه از کوشت وبضم اول بمعني خويشي است و(شمل) بفتح شين معجمه و سكون ميم بمعني جمع وانبوه است وجمع الله شمله اي ما تشت من امره وفرق الله شمله یعنی ما اجتمع من امره چنانکه در دعا وارداست اسئلك رحمة تجمع بها شملي ای ما تشتت من اموري وتفرق وکویند ذهب القوم شماليل کاهیکه پراکنده بروند وشمائیل بمعنی شیٔ اندکست واین نعت از اضداد است و(لمت) شعسه از باب قتل یعنی اصلحت من حاله ما تشتت وتشعث چنانکه در دعا وارد است اللهم الم به شعثنا و(شعث) بتحریك بمعنی انتشار امراست کفته میشود لم الله شعثك یعنی جمع امرك المنتشر وحضرت صدیقهٔ صغری بعد از این کلمات باین آیهٔ شریفه استشهاد میجوید (ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتاهم الله من فضله) ومتمم آن این است (ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون يستبشرون بنعمة من الله و ان الله لا يضيع اجر المحسنين) از ابن عباس وابن مسعود وجابر رضی الله عنهم منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با اصحاب خویش فرمود چون برادران شما در جنك احد شهید شدند خدایتعالی روح ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال جایداد که در هوای بهشت طوف کنند وبر شاخهاي طوبی آشیانه

سازند واز جویبار فردوس آب نوشند ومطعومات بهشت خورند وبهنگام استراحت مقیل ایشان قنادیل زرین است که در سایهٔ عرش آویخته وایشان میکویند خداوندا یاران وبرادران ماوا که خبردهد از این دولت که بیافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد واجتهاد در آن افزون کردد خدایتعالی براي تعریف حال ایشان این آیهٔ وافی دلالت فرو فرستاد ومؤید این روایتیست خبر مأثور ومتواتر از رسولخداي صلی الله علیه وآله که در بارهٔ جعفر بن ابیطالب کاهیکه در غزاي موته شهید شد فرمود رایته له جناحان یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة ومعنی ظاهر آیهٔ شریفه آنست مپندار ایمحمد یا اي آنکه قابل خطاب هستي مپندار ونافع وابن کثیر وابو عمرو وکسائي یحسبن بغیبت خوانده اند یعنی باید که پندار نکنند آنانرا که در راه خدا مقتول شده اند مردکان هستند یعنی ایشانرا مانند سایر مردکان که بدون عز شهادت فوت شده باشند ندانند بلکه ایشان زندکان باشند نزد پرور دکار خود ودر پیشکاه او تقرب دارند وبدستور زندکان روزي داده شوند از میوه هاي بهشت ومطعومات ومشروبات جنت در آنحال شادمان باشند بآنچیزیکه عطا کرده است خداي بایشان از فضل خود که رضا وخوشنودي او سبحانه است که بر تمامت عطایا تفوق دارد ویاسرف شهادت وفوز بزندکاني جاویدانی وتقرب بدرکاه یزداني وتمتع به نعیم سرمدي ونعمات دیکر در تفسیر کبیر مسطور است که چون جواهر قدسیه را بانوار الوهیت شوقي پدیدار آید ذوات ایشانرا بلمعات معارف ربانی مستنیر کردانند و یرزقون اشاره بآنست که پس از آن بمنبع نور ومصدر رحمت ناظر شوند وفرحین اشارت بآن کند که بحسب واقع سرور وابتهاج از این بر افزون نتواند بود که بلمعات سوسه منظور نظر آلهی وانا فانا معطوف بعطوف پادشاهي وبرسند فیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین متلذذ بلذات ونعمهای نامتناهی باشند ومسرور

(می شوند)

میشوند یا آنانکه هنوز بایشان پیوسته نشده اند از پس ایشان یعني نیك حال و شادانند به بشارت یافتن از آنکه خویشاوندان و برادران دینی آنها بدرجهٔ شهادت رسند و بایشان وصول یابند ودر آن کرامت با ایشان شریك شوند واینکه هیچ ترس وبیمي از آنچه در پیش دارند ندارند و بر مفارقت از دوستان اینجهاني اندوهمند نشوند شادي میکنند این شهدا برحمتي که از حضرت احدیت برایشان فائزشده بسبب پاداش عمل ایشان وافزوني برآن نعمت زیاده برقدر استحقاق ایشان وباینکه خداي ضایع نمیفرماید مزد مؤمنان موحد مجاهدرا درانوارالتنزیل مسطور است که این آیهٔ مبارکه دلیل برانستکه انسان غیر از هیکل محسوس است بلکه جوهریست مدرك لذاته که دست خوش فنا نمیشود وبخرابشدن این کالبد عنصري ناچیز نمیکردد والتذاذا و موقوف به بدن نیست چنانکه این آیه شریفه (النار یعرضون علیها غدوا وعشیا) که در حق آل فرعون وارد شده وکلام خیرالانام ارواح الشهدآء (فی اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة وتاكل من ثمارها وتاوی فی قنادیل معلقة فی ظل العرش) مؤید این است وآنانکه منکر این هستند وکمان چنان برند که روح عرض است وتنعم ان بروجه اسنبداد واسقلال محالست میکویند مضمون احیاء عند ربهم الی آخره دررستاخیز وقوع یابدو وصف ایشان بنصفت در زمان حال براي تحقق وقوع ونزدیکي آنست ویا این است که مراد باین احیاء بذکر جمیل ایشان است در صفحهٔ روزکار یا اینکه زنده اند بایمان اما اصح آنستکه ایشان بعد از شهادت زنده ومرزوق هستند حنانکه در زمان حیات بوده ند و روح جسمي رقیق وهوائي ماخوذ از ریحست چنانکه در خواب از بدن مفارقت کند وباز مراجعت کیرد وظواهر قران واحادیث مذکوره ودیکر اخبار ر حادیث بر اینمطلب دلالت کند ودر این کتاب لوازم تحقیق وتدقیق که بایست وندرحور

این امراست مذکوراست وحضرت صدیقهٔ صغری از استشهاد باین آیهٔ شریفه
باز مینماید که حکم آنانکه در اینواقعهٔ هایله بعز شهادت نائل شدند با آنانکه
در بدایت اسلام وقوت کفر شهادت یافتند ودرر کاب پیغمبر جهاد ورزیدند
خواه در وقعهٔ احد یا بدریا بئر معویه چنانچه مفسرین باینجمله اشارت کرده اند و
وفتنهٔ عظیمي که ابوسفیان در افکنده وجمعي از مسلمانان ومؤمنانرا تباه ساخته
بود وفتنهٔ اورا خاموش کردند واسلام نیروکرفت وکفرمضمحل کشت مساویست
وهم اکنون تو که یزید پسر بن معویه بن ابي سفیان هستي وخواستي چون پدر
وجدت دین اسلام را ناچیز وبنیاد کفر را قوی کرداني وسید الشهدا پسر فاطمه
دخترر سوخداي براي قوت اسلام از خویشتن وفرزند واقرباي خویشتن بکذشت
ودین خداي را ثابت کردانید واکر چنین نکرد واین بلیت برخویشتن خوش نخرید
وبمیدان شهادت ندوید وکار بصلح وسکوت افکنند بالمره دین اسلام مضمحل
شدي وجهانیان کفتندي اکر ایشان برحق هستند ودین خودرا برحق میدانستند
این سکوت وسکون وقناعت وعزلت چیست لیکن چون چنین کردند همه کویند
حق خویش خواستند وبني امیه با ایشان ظلم کردند وحقوق ومنصب ایشانرا بستم
بردند مسند خلافت را غصب کردند چه اکر جزاین بودي فرزند پیغمبر را در
چنین خطر نیفکندي وآنمردم لئام براي حطام بي دوام اینجهان نکوهیده فرجام
خون فرزند خیرالانام را بریختند وآل الله را اسیر ساختند وحضرت صدیقهٔ صغری
در این استشهاد باز نمود که یزید در خمود مشعل اسلام چون جدش ابوسفیان
تجدید عهد کرفت وسید الشهدا علیه السلام در ارتفاع لواي دین مبین چون
جدش محمد وپدرش امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین جهاد ورزید واین شهادت
وبلیت را براي بقاي دین حضرت احدیت ورضاي خالق بریت برخود سهل کرفت

وآندرجات دریافت که جـد وپدرش دریافتند پس شهادت آنحضرت نه برای هوای سلطنت وریاست ظاهریه ودر افتادن به تهلکه است واکنون که شهید شـدند نه چون دیکر مردکان هستند بلکه چون شهیدان اسلام وحامیان دین خیرالانام (احیاء عند ربهم یرزقون) ودر ارتفاع کلمهٔ دین وانقطاع رشتهٔ کفر و دریافت رضوان یزدان (فرحین بما آتیهم الله من فضله) ابدالابدین باشـند جانی دادند وجهانی را جان بخشیدند واز نعمتی زائل چشم پوشیدند وبدولت باقی واصل شدند واکر چند بجمله شهید شدند نسل ایسان تاقیامت بپاید ونام ایشان زینت فرش وعرش کردید واکر آنانرا بکشتند چنان عرصهٔ تباهی وزوال را درنوشتند که از پس مدتی اندك اثری از نام ونشان ونسل وفرزندان ایشان نماند واکر نامی بماند بالعن تو امانست واکر بادی بماند باطعن همعنان (الالعنه الله علی القوم الظالمین وسعیلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) کجایند تا بنکرند چکونه ذریات طاهرهٔ ایشان مناعل فروزان مردم جهان هستند ومشاهد مقدسهٔ ایشان لمعات جلال بعرس خداوند ذوالجلال میرساند تا معنی (یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولوکره الکافرون) را باز دانـند بالجمله عنان قلمرا بآنچه در آن اندریم باز دانیم وبالله التوفیق ومنه الاعانه (سؤل) باسین مهمله وتشدید واو ازباب تفعیل یعنی زین وقولخدای (سولت لکم انفسکم) یعنی زینت لکم آنکاه حضرت صدیقهٔ صغری باین آیت اشارت میفرماید (واذ قلنا للملآئکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه وذرینه اولیآء من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا) بیاد اور آنوقتی را که فرشتکان را فرمان کردیم که سجده کنید مر آدم را پس جملهٔ ملائکه سجده کردند مکر شیطان که از قوم بنی الجان بود وباین علت که از آنقوم بود بیرون رفت از فرمان

پرور دكار خود آيا بعد از آنكه عدوان شيطان با شما نمايان كشت فراميكيريد اورا ورا وفرزندان اورا دوستان بجز از من آفريدكار شما هستم يعني ايشانرا دوست ومطاع ميكيريد ودر من كه آفريدكار شما هم عصيان ميورزيد بااينكه شيطان وذريهٔ اومرشمارا دشمنانند بداست مرستمكاران را ابليس وذريهٔ اوبدلى از خداوند وجناب زينب خاتون بعـد از آن آيه باين آيه اشارت ميفرمايد (حتى اذا راواما يوعدون اما العذاب واما الساعـة فسيعلمون من هو شر مكانا واضعف جندا) اين آيه در حق مشركان عرب وارد شد وظاهر معني چنانستكه تا وقتي كه بنكرند آنچه بيم كرده ميشوند بدان وآن ياعـذابست در دنيا بقتل واسر و غلبهٔ اسلام يا روز قيامت بمشاهدهٔ انواع خزي وعذاب ونكال پس زود باشند كه بدانند يعني معاينه بنكرند اينرا كه كيست آنكه بدتر از اين دو كره از حيثيت جا ومكان وكيست ضعيف تراز روي سپاه يعني دوستان ومددكاران چه جاي مؤمنان در درجات جنان وماواي ايشان از دركات نيران ويار ومددكار اهل ايمان خداى وفرشتكان وپيغمبران وياور مسركان هيچكس نباشد چنانكه خـداي فرمايد (وما للظالمين من انصار) وحضرت صديقه صغرى در اينجمله شان ومقام ووخامت عاقبت يزيد وآنكس كه اورا بولايت عهد بركشيد معين ميفرمايد ونيز ازضعف وزوال ايشان و دولت وسلطنت ايشان وعذاب ونكال ايشان خبرميدهد وعاقبت انجام ونيروي اهل حقرا مكشوف ميفرمايد و(عبره) بفتح عين مهمله وسكون باء موحده بمعني اشك باريدن است يقال عبرالرجل ازباب علم فهو عابر وعبران وهى عبرى وعابر انصيا و(حره) بكسر حاء مهمله وتشديد راء مهمله بمعني تشنكي وافروختكي است حران تشنه حرى تيشنه و(لطف) الماء باطاء مهمله ازباب ضرب ونصر نطفا ونطافا بفتح اول در هردو يعني روا نشد آب وتحاب العرق وانحلب اي سال

(جبوب)

(جيوب) بضم جيم وباء بمعني زمين درشت وكفته اند كه بمعني روي زمين است و (ضاحيه) باضاد معجمه وحاء مهمله زمين آفتاب تابيده را كويند از كلام ايشان است مكان ضاح اي بار زا للشمس كفته ميشود فلان انتاب القوم اي اتاهم مرة بعد آخرى (وعسلان) بفتح عين وسين مهملتين پويه ودويدن كرك ومردم است يقال ذئب عاسل وجمع آن عسل وعواسل است وهم عاسل كرك را كويند وجمعش عواسل باشد ودر نسخ مختلفه تعقرها امهات الفراعل باعين مهمله وقاف وتعفرها الفراعل باعين مهمله وفاء بدون لفظ امهات ويقفوها الفراعل باقاف وفاء و واو ويعفوها امهات الفراعل باعين وفاء و واو اما عقر باعين مهمله مظمومه وقاف بمعني جراحت وزخمست وبمعنى خسته ورنجكردنست وكلب عقور يعني سك زخم زننده و(عفر) بفتح عين وسكون فاء بمعني خاك آلوده كردن ودر خاك غلطانيدن مثل يقفر از باب تفعيل وعفير كوشت بآفتاب خشك كرده است وكفته ميشود قفيت على اثره بفلان اي اتبعته اياه وقفوته قفواوقفوا يعني تبعته و(عفا) بفتح عين مهمله وفاء والف ممدوده بمعني خاك وناپديد شدن ونيست كرديدن وعفا المنزل وتعفي يعني كهنه ومندرس شد وعفت الريح المنزل وعفته اي درسته لازم ومتعدي هردو استعمال شود وفلان تعفوها الاضياف وهمچنين تعفيه الاضياف اي تنزله ودر اينجمله اين نعت اخيرانسب مينمايد چه كنايت از آنستكه ايشانرا جزوحوش بيابان يار ونديم نيست زيرا كه اكر بمعني ديكر لغات برويم وبكوئيم حيوانات آن اجساد را در خاك پنهان كردند يا ناچيز ساختند باشان شهدا ودفن ايشان وتافتن آفتاب برابدان مطهرهٔ ايشان وصدور اغلب اخبار بعيد خواهد بود و(فرعل) بضمتين بچه كفتار است وفراعل جمع انست ودر مثل وارد است اغزل من فرعل وهو من الغزل و المعاشقه ونيز حكايت كنند كه چون كفتار را برلاشهٔ كشتكان عبور افتد سرور

گيرد واز كمال سرور دهنش بركشايد چنانكه كوئي خندان است و(معول) باميم وعين مهمله و واو مفتوحهٔ مشدده بمعني مستعانست يعني آنكسيكه ازوي اعانت جويند (وجهد) بضم وفتح جيم بمعني توآنائي وكوشش واجهد جهدك في هذا الامر يعني ابلغ غايتك وبمعني رنجست كفته ميشود جهد دابته واجهد ها كاهيكه افرو از نيروي آن برآن حمل نمايند و (رحضه) از باب منع يعني شست انرا مثل ارحضه وآن شسته شده را رحيض ومرحوض كويند با راء مهمله وضاد معجمه و(فند) بفتح فاء ونون درآخردال مهمله بمعني سستي راي ودروغ كفتن وخرفشدن و(تفنيد) ازباب تفعيل نكوهيدن وبضعف راي نسبت كردنست وكفته ميشود (شمل) مبدد باهر دو دال مهمله يعني پريشان وپرا كنده وتبددالشي يعني تفرق وجمعك الابد ويعني واحد بعد واحداي له نهاية وانقطاع (وبدد الله عظامه يوم القيمة فرقها وفي الدعاء على الكافرين والمنافقين واقتل اعدائهم بددا) بكسر باء جمع بدة است كه حصه و نصيب باشداى (اقلتم حصصا مقسمه لكل واحد منهم حصه ونصيبة) وبفتح نيز روايت شده ايمقربين بالقتل واحد بعد واحد واما (اصدر) ان دوعرق ورك هستند ميان صدغين وصدغ بضم صاد مهمله وبعد از دال مهمله ساكنه غين معجمه مابين چشم وكوش است وكويند جاء يضرب اصدريه يعني آمد درحالتيكه فارغ بود وابن اثير در نهايه كويد كه در حديث وارد است يضرب آصدريه يعني منكبيه وهم اسدزيه باسين مهمله وزاى معجمه كفته اند اي عطفيه ومنكبيه يضرب بيديه عليهما وهو بمعني الفازع ونيز باسين و راء مهملتين آمده است و(حميم) باحاء بمعني خويشاوند باشد ودر بعضي نسخ حمي نيز مرقوم است كه بمعني آنكس باشد كه دفعكند چيزيرا ازكسي ونكاهبان شود وعتو بضم عين مهمله وتاء فوقاني و واو مشدده بمعني دركذشتن ازحد واندازه است جحود بروزن سرود بمعني آنكار

وورزیدن حق کسي است با اینکه بحق اوعالم باشند گفته میشود جحده حقه وبحقه
از باب منع جحد اوجحودا یعني انکره مع علمه بثبوته و(طاش) یطیش باطاء مهمله
از باب ضرب یعنی سبك شد و گفته میشود رجل طیاش یعنی سبك وطیش بمعنی
بیرون نشدن عقل وخرد وگذشتن تیر است و(مذروان) بکسر میم وسکون ذال معجمه
وراء مهمله بمعنی اطراف آله و سرین است وواحـدي ندارد ومذروان از سردو
سوي سراست وگفته میشود جاء ینفض مذرویه یعنی آمـد ومیافشاند اطراف
سرین را واین کنایت از آنستکه ستمکر وبیم کننده آمده است و(نفضه) با فاء وضاد
معجمه بروزن بسره ورطبه بمعنی لرزه ورعـده ایست که از تب پدید آید ونفض
الثوب یعنی افشاند جامه را تا افشانده شود (هز) باها وزاء معجمه مشدده از باب
نصر یعنی جنبانید وسیف هزهاز یعنی جنبان (ضب) باضاد معجمه وباء موحده مشدده
بمعنی کینه است گفته میشود اضب فلان علی غل فی قلبه اي اضمره یعنی کینه دردل
گرفت وگفته میشود یجرجر فی بطنه نار جهنم ای یحـدر فیه نار جهنم و(حوب)
باحاء مهمله بمعنی گناه وتحوب از باب تفعیل بمعنی تاثم وتوجع وتحزن وبازگشت
از گناه است وتهلل وجهه واستهل یعنی رویش از شادي درخشان شد واهل المعتمر
کاهیکه صوتش را به تلبیه بلند کند و(یعوب) با عین وسین مهملتین بروزن یعقوب
بمعنی سید ورئیس ومقدم وبزرك قوم است و(جذ) با جیم وذال معجمه وجز با جیم
وزای معجمه هردو بمعنی قطع است و(سدل) بفتح سین ودل مهملتین پردهٔ که پیش
هودج کشند سدول اسدال سدائل جمع آنست واز اینکلام میرسد که مقصود از
هتك پرده حشمت همین پرده است وحمي ذمار بکسر یعنی آنچـه سزاوار بود
نگاهداشت آن برمرد و(استفزاز) باهردو زای معجمه سبك شدن از چیزی وتبوت
منزلا یعنی در انجا فرود شدم وبوات للرجل منزلا یعنی مهیا کرده و(انتجاع) باجیم

وعين مهمله بمعنى انتفاع است و(محشوة) مثل مدعوة يعنى مملوة وآكنده و(عاهر) باعين مهمله بمعنى زاني وعهره زانيه ومعنى خطبه شريفه چنين‌است که پس از ستايش خداونيايش رسول رهنما حضرت صديقه صغرى بحكم آيه مباركه باز نمود كه يزيد ومتابعان آن بليد كه نا پروا بكارهاى ناروا ومخالفت امر خدا وقتل فرزند زهرا واسر ذرية رسول مصطفى وعلى مرتضى جسارت ورزيدند وآيات يزدان را انكار نمودند بازكشت ايشان بآتش نيران وجهنم جاويدان خواهد بود آنگاه ميفرمايد اي يزيد آيا چنان بكمان مي بري يعنى نه مطابق واقع وحقيقت باشد بلكه مخالف آنست كاهيكه اقطار زمين وآفاق آسمانرا برماتنك آوردي ومارا چون اسيران از شهر بشهر وديار بديار راه سپار داشتي اين خود هون وهوانيست كه از حضرت يزدان مارا همعنان كشته و كرامت وامتناني است كه تورا توامان كرديده از بهر تو حشمت و كرامتي ودر حضرت خداوند عظمت مقام ومرتبتي است واز اينروي به تكبر روى وخويشتن را بزرك شمارى وبيني برباد كنى وباينكه مملكت دنيا از بهر تو صافي وسلطنت ما بتو مخصوص آيد شاد مان وفرجان ميلان وجولان كيرى نه جنين است كه ميداني جندى از اشمركب غرور وغفلت فرود شو و از اين باده سرور ونخوت بهوش آى وازروى جهل وضلالت اين چند سبك ومتمايل مشو مكر فراموش كردى قول خدايرا كه كمان نكنند آنانكه كفر ورزيدند وسر از فرمان برتافتند وبا پيغمبران وبر كزيدكان يزدان بمخالفت رفتند وسر كشي ورزيدند وروزى چند در اينجهان جهنده وكيهان فريبنده درنك يافتند ودچار عذاب وعتاب نيامدند كه اين تاخير كيفر براى ايشان خير وخوبي است بلكه اين مهلت از آن بايشان داديم تابركناه بيفزايند وبعذابي خوار كننده كرفتار شوند يعنى حالت تو اى يزيد نيز چون آنجماعت باشد آيا از روى عدل وداد ونصفت و

اقتصاد است ای پسر طلقا وفرزند ازآد شده ها که زنان وکنیزان خودرا در پس پرده بداري ودختران رسول خدا صلی الله علیه وآله را اسیروار شهر بشهر بکرداني وستور احتشام وخدور با احترام ایشانرا نادیده انکاشتي ودر مناهل ومناقل و اماکن ومنازل بتاختي وانظار دور ونزدیك وپست وبلند را بر ایشان برکماشتي ورجال ایشانرا از رجال خالي داشتي وپرستار براي ایشان نکذاشتي وانجمله کار و کردار هاي نا استوار که از تو پدیدار کشت همه از روي سرکشي ونافرماني خداي ومنکرشدن رسول او و دفع دادن آنچه را که رسولخداي از حضرت خداي بیاورده باشد واینهمه افعال نکوهیده واعمال ناشایسته از تو هیچ عجب نباشد وچکونه امید مهر وعطوفت میرود از آنکس که جکرشهیدانش از دهان نمایند وکوشتش از خون شهداء رونیده وباسید انبیاء آتش حرب برافروزنده وبجنك آنحضرت لشکرها فراهم کننده وبر روي مبارکش تیغ برکشنده ودر انکار خدا ورسولخدا وعداوت با پیغمبر وکفر وطغیان با حضرت داور از تمامت عرب شدید تر باشد جزنتیجهٔ خلال کفر وکینهٔ کهنه که از دیرین روزکار بسبب کشتکان روز بدر دردل نهفته وآن آتش درکانون خاطر بیناشته چه نماینده باشد کنایت از آنکه از سر هند جکرخواره چه بهره توان خواست وچکونه در خصمي با اهل بیت درنك وخود داري تواند کرد آنکس که دیده اش را بر بغض وعداوت وضغن وحقد وخصومت ما برکشوده انکاه بدون اینکه از آنچه کرده ومیکند تبوبت وانابت باشد یا چنان کناهي بزرك را عظیم شمارد شعری باین قبح وشناعت انشاد کند

واهلوا واستهلوا فرحا * ثم قالوا یا یزید لا تشل

ایکاش آباء واجداد ومشایخ من که در روز وقعهٔ بدر ومقاتلت با رسولخداي

کوششها میورزیدند وبرای تقویت کفر زحمتها برخویش مینهادند واز اینروی رنجها بردند وتعب ها کشیدند تا باکمال بغض وکین آنحضرت بقتل رسیدند یا باحسرت وضجرت بمردند حاضر بودند واین روز را میدیدند که چگونه از کینه دیرینه نجستم وجگر پیغمبر را از خون پسرش بجستم واهل بیتش را اسیر وذلیل ساختم آنگاه باروی درخشان شادی کنان وخرم وخورسند زبان بآفرین برکشادند واو از فرح وسرور برکشیدند وهمیگفتند ای یزید شل نشوی با لجمله میفرماید با اینکه چنین کار بکردی وبسر رسولخدای را بکشتی جرم وجریرتی نشمردی وبر کفر ونفاق برافزودی وچنین شعر را در میان جماعت وحضور اهل بیت رسالت قرائت کردی واینکار ناهنجار را باجسارت ورزیدن وبادندانهای مبارك حضرت ابیعبد الله صلوات الله علیه قضیب وچوب آشنا ساختن انباز داشتی با اینکه بوسه گاه رسول خداوند بی نیاز وسید جوانان اهل بهشت بود وبا این جسارت رخان از نستان شادی وسرور فروزان ساختی وچگونه چنین نکوئی قسم بجان من که از اینکه از خون سید جوانان بهشت وبسر بزرك ورئیس عرب وآفتاب آل عبدالمطلب وذریهٔ رسول خدای صلی الله علیه وآله دمل را بهنگام پوست برداشتی وبرشکافتی وقرحهٔ شافه را که بریدنش موجب تباهی صاحبش میباشد از بیخ وبن برآوردی وبریختن خون او باسلاف کافر خود تقرب خواستی وبا شیاخ خود بانك برکشیدی وایشانرا ندا برآوردی کاس بودند واینکار و کردار تورا میدیدند همانا اکر ایشان حاضر نشدند تو بزودی بایشان میرسی ومورد ومکان ایشانرا دریابی وچون بروزکار ایشان دچار شدی وآنعذاب وعقاب را دریافتی دوست همیخواهی داشت که دست تو همانطور که میخواستی ومیگفتی از مرفق شل وجدا کردد وکنك بودی وآنچه کفنی ونکفتی وآنچه کردنی نکردی ودوست همیداری که از پشت

(پدر)

پدر بزهدان مادر نیفتادی تا باین درکات وعقوبات باز نکشتي در آن هنکام که
بسخط یزدان ومخاصمهٔ رسول خداوند جهانیان نکران کردی آنکاه فرمود بار
خدایا حق مارا از ستمکاران بستان وانتقام مارا از آنانکه برما ظلم نموده اند بکش
وانانرا که خون ما ودوستان ویاوران وحمایت ورزان ونکاهبانان مارا بریختند
دست فرسود وغضب خویش فرماي سوکند باخداي اي یزید نشکافتي مکر پوست
خودرا ونه بریدی مکر کوشت خود را وزود است که با آن بارهاي وزرو وبال و
احمال معاصي که از ریختن خون ذریهٔ پیغمبر وهتك حرمت اودرعترت او وآنانکه
پارهٔ کوشت بدن اوهستند برخویش برنهاده بروي درآئي کاهیکه خداي آنجماعت
پراکنده را فراهم وجمکرده وحقوق ایشانرا اخذ فرماید پس اکنون از این
شادي وشادماني سبك عنان مباش وکمان مبرانانرا که در راه خداي شهید شده اند
چون دیکر اموات مردکان باشند بلکه ایشان زنده ودر حضرت پروردکار
بهر کونه نعمت مرزوق وبفضل وفزوني خداي درحق ایشان شادان هستند وکافی
است تورا اي یزید که خدای ولي وحاکم ورسول خدای خصیم وداور وجبرئیل
ظهیر ویاور باشد وزود باشد که بداند آنکس که کار ملك از بهر تو بیار است و
بر کردن مسلمانانت سوار ساخت که چه نکوهیده وظلمي را اختیار نمود وچه
ناخجستهٔ را برای خود بدل ساخت ودر روز قیامت معلوم خواهد شدکه بدانید
مکان بداز آن کیست وزبوني یار ویاور وضعف سپاه بالشکریان کیست واکرچند
روزکار ودواهی لیل ونهار کار بدآنجا رسانیدکه باتوام در مقام خطاب بداشت
همانا من قدر تورا اندك وتقریع تورا عظیم وتوبیخ تورا کثیر میشمردم لیکن
چشمها اشك ریز ودلها آتش آنکیز است بااینکه اکر قدر تورا پست میکردانم
وتقریع توراعظیم میخوانم نه برای انستکه مخاطبهٔ باتورا برای سود انتفاع توهم کرده

باشم یعني چنان بدانم که از اینجمله توراسودي رسد واز اینخواب غفلت سر برکیری
بعد از آنکه عیون مسلمانان را از اشك دیده رود خون ساختي و دلهای ایشانرا
از آتش این اندوه بتافتي همانا دلهای قاسیه ونفوس طاغیـه اجسامي است که
بسخط خدا ولعنت رسول اکنده وشیطانرا دران آشیان آمد وجوجه نهاد ومانند
توئي را بساخت وبزاد وسخت در شـکفتکي وبسي در عجب باید بود که مردمان
اتقیاء وفرزندان انبیاء وسلیل اوصیاء بدست آزاد شدکان خبیثه ونسل زنا کاران
نهره یعني حرامزاده وفاجران زشت کاره کشته شوند وخون ما از دست ایشان
در سیلان ودهان ایشان از کوشت ما آلوده ونوشان میباشد وچنین بد نهاي پاك
وپاکیزه را در چهرهٔ بیابان کرك وپیر کفتار ندیم وزوار باشـند اي یزید اکر
امروز به نیروي این سلطنت بید وام مارا غنیمت آنکاشتي زود است که مارا
غرامت خواه یابي کاهیکه جز اینکه از پیش بفرستادي نیابي وخداي با بندکان ظلم
نمیفرماید کنایت از اینکه همان عـدل خدای برای احقاق حق ما از توکافیست و
بحضرت اواست شکایت واوست پناه من وبدوست اعتماد من واز اواست امید
وآرزوی من هم اکنون آنچند که تواني برکید وکین وکشش وکوشش خود
بیفزای سوکند بانخدای که مارا بوحی وکتاب ونبوت وانتخاب شرافت بخشید
که نتواني بفضیلت ومدت وجلالت ما بازرسي وبمراتب ومقامات ما وصول یابي
ویادمارا محو نمائي ووحی مارا بمیراني وهرکز این غبار ننك وعار را که در صفحهٔ
روزکار تاپایان لیل ونهار برچهرهٔ خویش برنهادی شستن نتواني همانا جز رائي
سست وعقلي نا تندرست وایامي قلیل وجمعي پرا کنده وذلیل نداری واینجمله همه
ناچیز خواهد شـد در آنروز که از خداوند عزیز منادی ندا کند که لعنت خدا
برستمکاران است پس سپاس وستایش مر خداوند یراست که در بارهٔ اولیایش

(بسعادت)

بسعادت حکم را ندا واصفیائش را ببلوغ مرا دو مطلوب بخاتمت رسانید وایشانرا بمقامات رحمت ورافت ومغفرت ورضوان نقل دادو جز توئی را در مخالقت ایشان قرین شقاوت نداشت وبخون ایشان مبتلا نفرمود واز حضرتش خواستار میشوم که بر اجر ایشان بیفزاید وبراي ایشان تکمیل فرماید وثواب وذخیرهٔ جزیل وجمیل بخشد وحسن خلافت وجمیل انابت را از حضرتش مسئلت نمائیم بدرستیکه اواست (رحیم و دود وحسبنا الله ونعم الوکیل) چون یزید این نوع فصاحت وبلاغت واشارات وکنایات واحتجاجرا ازحضرت صدیقه صغری بدید وایتکلمات دهشت سمات وسخنان درشت که از قوارع بلایا ومقارع منایا ودندان افعي ونیش مار کزنده تر بود بشنید ودرونش از نیران وعدوان اکنده ترکشت واز هول و بیم نمیتوانست آن حضرت را دچار رنج وزحمتي دارد وآبي برآتش دل وسینه بر افشاند از راهي دیکر وعذري دیکر برآمد واین شعر بخواند

یا صیحة تحمد من صوائح * ما اهون الموت علی النوائح

صوائح از صیحهٔ صداي نوحه زن بر مرد کانست ونیاح نوحه کردن در ماتم نیاحه اسم فیه ودر جمع آن میکویند نساء نوح بفتح اول وانواح بروزن اشجار ونوح ونوائح واز این سخن وقرائت این شعر خواست باز نماید که اکر حضرت زینب اینکلام براند بسبب پریشید کی از اینمصیبت است ومردن براي زنان مصیبت یافته بسي آسانست وباچنین مردم که مردن را خوار میدارند وخریدارند وبیهشانه هرچه خواهند میکویند چه میتوان بپایان برد ونیز تواند معني چنین باشد که آن خبیث از روي جهل وغرور وخمار وسرور از این صیحه وندبه خورسند بوده است ودرکوش خویش چون نواي ساز وطنبور میخوانده است وبروایت صاحب احتجاج بعد از انجام خطبه شریفه دیکر باره بفرمان آن نابکار اهلبیت رسول

مختار را بجاي خود باز گردانیدند معلوم باد تواند بود که ایندو خطبه که از حضرت صدیقهٔ طاهره صغری زینب کبری علیها سلام الله منقول است تا فلان و راویان متعدد هریك بلساني نقل کرده باشند ودر اصل یك خطبه بوده واز اختلاف روات دوخطبه انکاشته باشند ونیز تواند بود که هریك دریك مجلس قرائت شده باشد چنانچه اختلافی که در قضایاي آنمجلس واغاز وانجامش در میان نقلهٔ اخبار اتفاق یافته بر این امر حاکم تواند بود در منتخب شیخ ابن طریح مسطور است که چون یزید ملعون فرمان کرد تا پردگیان امام حسین علیه السلام را بحضورش حاضر ساختند زینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلام فرمود (یا یزید اما تخاف الله سبحانه من قتل الحسین علیه السلام وما کفاك حتی تستحث حرم رسول الله صلی الله علیه وآله من العراق الی الشام وما کفاك انتهاك حرمتهن حتی تسوقنا الیك کما تساق الأماء علی المطایا بغیر وطاء من بلد الی بلد) اي یزید آیا در کشتن حسین علیه السلام از خداي نمیترسي واین کردار نابه هنجار تورا کافی نیفتاد چندانکه حرم رسول خداي صلی الله علیه وآله را از عراق بجانب شام بر آنکیختي ونیز هتك حرمت ایشان تورا کافی نشد تا کاهیکه مارا بسوی خودت روان ساختي چنانکه کنیزکان را حمل نمایند بر شترهای بي وطاء از شهری بسوی شهری یزید کفت برادرت حسین میکفت من از یزید وپدرم از پدر یزید بهتر ومادرم از مادر یزید وجدم از جد یزید بهتر بود ودر اینکلام در پارهٔ بصدق ودر پارهٔ بغلط رفت اما جدش رسول خدای صلی الله علیه وآله از تمامت بریت بهتر است واما اینکه مادرش از مادر من بهتر وپدرش از پدر من بهتر است این سخن چکونه است با اینکه پدرش با پدرم محاکمه ورزیدند آنکاه این آیهٔ مبارکه را قرائت کرد (قل اللهم مالك الملك) تا بآخر حضرت زینب صلوات الله علیها این آیه را تذکره

فرمود (ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم الله من فضله) آنگاه فرمود (يا يزيد ماقتل الحسين غيرك ولولاك لكان بن مرجانة اقل واذل اما خشيت من الله بقتله وقد قال رسول الله فيه وفی اخيه الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة فان قلت لافقد كذبت وان قلت نعم فقد خصمت نفسك فقال يزيد ذرية بعضها من بعض وبقي خجلانا) وبا اينحال از باره گمراهی وطغيان فرود نيامد وبيم ووحشت نيافت وبا آن قضيب كه بدست داشت باثناياي مبارك حسين عليه السلام اشنائي ميورزيد اما چنان مينمايد كه اين نقل بيرون از ضعف وشد وذنباشد چنانكه از مناقب مرويست كه يزيد با زينب سلام الله عليها كفت با من سخن كن فقالت هو المتكلم فرمود على بن الحسين متكلم است يعني امامت ورياست ومكالمت با اواست پس آنحضرت آنشعر مشهور (لا تطمعوا ان تهينونا فنكرم نكم الى آخره) را قرائت فرمود وآن مكالمات درميانه برفت واز اينجمله اخبار مختلفه وروايات متشتة معلوم ميشود كه در مجالس عديده اتفاق افتاده وچنان مينمايد كه خطبهٔ حضرت زينب سلام الله عليها در مجلس اول رويداده واين شعر (يا صيحة تحمد من صوائح) كه برلسان يزيد بكذشت چنانكه مذكور كشت بر اين دلالت كند ونيز در آمدن هند بمجاس يزيد وكلمات و وزوجهٔ ديكراومعلوم ميشود كه كاهی مجاس يزيد از بيكانكان خالي وكاهي بمردمان اكنده وكاهی اهل البيت در زندان وكاهی در سراي او وكاهی درسراي مخصوص كه بهرايشان مقررداشتهوسوكواري ميفرمودهاند بودهاند ابن‌شهر آشوب ميكويد كه موضع حبس امام زين العابدين در آنروز مسجد بوده واز اخبار معلوم مبشود كه بعد از مجلس اول ايشان با يزيد عليه اللعنه ايشانرا در خرابهٔ منزل داده اند در رياض الاحزان مسطور است كه حاصل مطلب اين است كه چون اهل بيت

رسولخداي صلى الله عليه از چنگ آنملعون بسلامت بيرون نشدند ودر آنمنزل خراب چندي از آن دهشت واضطراب بيرون آمدند وبر تراب بنشستند وصحبت احباب را بخاطر آوردند ونيران صدور مبارك كه جانب التهاب كرفت لاجرم اشكها از چشمها باريدن كرفت وبمشقتي سخت وتعبي شديد دچار آمدند بدنهاي ناز پرور از رنج سفر نزار وخاطرهاى آرميده از هيبت خوف وخطر فكار وروبهاى منور ازصدمت جوع وسهر زرد بود ومنزل ايشان نه مانع حر ونه دافع برد ميشد چون شب چهره كشود درآنمنزل خراب كه سياه تر از پرغراب بود بدون طعامي وافي وشرابي كافي وفراشي كسترده وچراغي افروخته ومونسي غمخوار ومصاحي سعادت يار از هرسوى ناله بويل وشور بر آوردند اينوقت حضرت زينب دختر فاطمه صلوات الله عليهما ناله وزفير برآورد ولسان حالها تنشيد وتقول

صرف الزمان وريب الدهر ابكانا * ونغص العيش منا حين ابلانا

كنا بارغد عيش فى منازلنا * مع النبي رسول الله مولانا

جبرئيل يخدمنا بالوحى يونسنا * والله يعصمنا والخلق يرعانا

الى آخر الابيات ودر بحار الانوار مسطور است كه از جملهٔ مراثي حضرت زينب دختر فاطمه خواهر امام حسين صلوات الله عليهم اين ابياتست كه درهنكام ورود بدمشق قرائت فرمود

اما شجاك ياسكن قتل الحسين والحسن * ظمان من طول الحزن وكل وغد ناهل

يقول يا قوم ابى على البر الوصى * وفاطم امر التى لها التقى والنآئل

منوا على ابن المصطفى بشربة يحيي بها * اطفالنا من الظما حيث الفرات سآئل

قالوا له لاماّء لا الا السيوف والقنا * فازل بحكم الادعياْ فقال بل اناضل

حتى اتاه مشقص ρماه وغد ابرص * من سقر لايخلص رجس دعي واغل

(فهللوا)

فعلوا بنحـله واعصبوا لقتـله * ومرته فی فصله قد انحم الفاضل
وعفروا جبینه وخضبوا عثنونه * بالدم یامعینه ما انت عنـه غافل
وهتکوا حرعـه وذبحوا فطیمه * واسروا کلثومـه وسیقت الحلائل
یسقن باتنائف بضجة الهواتف * وادمع ذوارف عقولها زوائل
یقلن یامحمـد یاجدنا یااحمـد * قـد اسرتنا الاعبـد وکلنا تواکل
تهـد سبایا کربلا الی الشام والبلا * قـد انتقلن بالدما لیس لهن ناعل
الی یزید الطاغیـة معدن کل واهیة * من نحو باب الجابیـة فجاحد وخاذل
حتی دنی بدرالدجی راس الامام المرتجی * بین یدی شرالوری ذاك اللعین القاتل
یظل فی بنانه قضیب خیز رانه * ینکت فی اسنانه قطعت الانامل
انامل بجاحـد وحاقـد مراصـد * مکائد معاند فی صدره غوائل
طوائل بدریة غوائل کفریة * شوهاء جاهلیة ذلت بها الافاضل
فیاعیونی اسکبی علی بنی بنت النبی * بفیض دمع ناضب کذاك یبکی العاقل
اما از اغلب این اشعار که از قضیب ونکت ثنایای مبارك امام حسین علیه السلام و اظهار اضغان زمان جاهلیت حکایت دارد تصریح مینماید که این مرثیه بعد ازمجلس نخست که با یزید بسپردند قرائت شـده واینکه علامـهٔ مجلسي اعلی الله مقامـه میفرماید حین ادخلوا دمشق معني ظاهر را اراده نفرموده سـید علیـه الرحمـه واغلب نقلهٔ اخبار وآثار نوشـته اند که یزید فرمانداد تا ایشانرا در منزلي جاي دادند که نه از سرما ونه از گرما محفوظ بودند وچندان بماندند که پوست چهره هاي مبارك دیگر گون شد واز اینخبر معلوم میشود که مدتي اهل البیت در شهر دمشق توقف داشتند معلوم باد چون کسانیکه بلطایف کلام ودقایق لغات وکنایات و استعارات عربیه به نیروی ذوق سلیم وسلیقهٔ مستقیم دانا باشند وبر

ایخطبه وکلمات شریفهٔ مبارکه بنکرند بدانند که علم ومعرفت حضرت صدیقهٔ صغری
زینب کبری سلام الله علیها از قبیل علوم ومعارف اکتسابیه نیست چه مانند این
احتجاج برطریق ارتجال وبدون تقدم فکر وروبت محال مینماید که از افراد خلیقت
مکر از صاحب عصمت یا آنکسیکه قریب با نمقام ورتبت باشد تراوش نماید
چنانکه در آن خبر جاي دادن اهلبیت را در خانهٔ ویرانه وزیرانطاق شکسته و
تکلم پاسبانان بزبان رومي وکلام علی بن الحسین علیهما السلام که در انجا چون من
کسي زبان رومي را نیك نمیدانست ومعلوم میشود که درمیان اهلبیت نیز کسي
بوده است که بر زبان آشنا وبیکانه آکاه بوده لیکن نه چون آنحضرت مکشوف
میافتد که این حضرت طاهره را مقام ومنزلت وآنچه مقدار است ونفس نورانیه
قاهرهٔ این طاهره چنان برنفس نکوهیدهٔ یزید غلبه داشته که در انجا که خواسته
است مناقب خود وآباء واجداد وبرادر خود وحقوق خود ومثالب یزید وآباء او
وظلم وعدوان وکفر وطغیان اورا برجهانیان مکشوف فرماید بلکه از اخبار آینده
وزوال دولت یزید وبقاي امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم اخبار فرماید آن پلید
واعوان اورا نیروي نفس برآوردن وبریدن رشتهٔ آنکلمات بلاغت آیات که در
هریك هزاران نیزه وخنجر برجکر ایشان جای کیر وکارکر افتادي میسر نیفتادي
واکر توانسي از آن آتش بغض وکین که بدل اندر داشت اکرچه دانستي که
سلطنتش تباه وجانش در معرض تلف میرود اینجمله را برکردن برکرفتي وآنحضرت
را بقتل رسانیدي بلکه هزار یك اینجمله را دماغ کبروخیلاي او برنتافتي وچون
بدقت بنکرند این خود کرامتی بزرك است که از آنحضرت رویداده چنانکه
خداتعالی در حق انبیاء واولیای خود در چنین مقامات واثبات حقوق خویش
عادت براین رفته است ودر این مجلس همین شان ومقام را اینحضرت طاهره دارا

(بوده)

بوده است ودر اين امر با حضرت على بن الحسين عليهما السلام وقرائت خطبه در منبر دمشق تساوى جسته است ابواسحق اسفرايني در نور العين مينويسد كه چون يزيد باهنك قتل حضرت سجاد برآمد زنان بكريه وفرياد در آمدند ام كلثوم عليها السلام قدم پيش نهاد وفرمود (يا ويلك يايزيد الى متى تقتل فى اهل البيت اتريد ان تخلى الدنيا من نسل محمد رسول الله) مردمان فرياد وزارى بر آوردند وآن خبيث از ارادهٔ خود دركذشت وآنحضرت را رها كرد آنكاه روى با زينب كرد وكفت اى قرة العين على وفاطمه زهراء عليهما السلام آمديد تاخلافت از من بستانيد ايزينب همانا خداي مرا برشما متمكن ساخت آنحضرت فرمود (يا يزيد اتاخذ نا بحقوق بدر وحنين يا ويلك تهتكنا وتحجب نسآئك فى الخدور واولاد رسول الله ماسورين اما كفاك قتل الحسين اظننت ان ذلك على الله هونا اللهم خذ بحقنا و انتقم من ظالمنا واحلل غضبك على من سفك دمنا فحسبك يا يزيد بالله حاكما و بمحمد خصيما وبجبرئيل ظهيرا وستعلم ماسوى لك ومكنك من رقاب المسلمين بئس للظالمين بدلا والى الله المشتكى) يزيد در اينجمله سخن نكرد بلكه كفت ايزينب برادرت حق مرا انكار ورزيد ودر ملك من بامن منازعت جست (فقالت لاتفرح بقتل اخى لانه صفيا من اصفياء الله ودعاه فاجابه فسعد وما انت يا عدوالله تسئل بين يدى الله فلم تجد جوابا) ميكويد از آن پس بقصر رفتند ودر آنجا بنشستند وآنكاه حديث خواستن مرد شامي سكينه عليها السلام را از يزيد مذكور ميدارد معلوم باد كه اين افعال واقواليكه در اينجالس ومقامات عديده از يزيد پليد نسبت باهل بيت رسول مجيد مشهود كرديد بركفر وزندقهٔ اوشواهد كثيره است وباز مينمايد كه ابن زياد را بكمال تاكيد بقتل امام شهيد فرما نكرده واكر خود توانستي كه بدست خويش مرتكب اين امر خطير شود خوشتر داشتي

چنانکه خود ابن زیاد بعد از آنکه یزید را بر خود آشفته دید این راز را از پرده بیرون افکند واکر یزید این نخواستی ومکروه شمردي اهل بیت رسول را باین حالت بدمشق نیاوردي ودر ورود بدمشق بجاي دلداری وتسلیت آنکونه ذلت وزحمت از بهر ایشان آرزو نکردی وتا مقامیکه مردمان بهوش آمدند وبدانستند چه فتنه در اسلام افتاده وبچه بلائي دوچار افتاده واز هر کناره و کران خروش بر آوردند وآن خبیث را بر ترك هواي خویش ناچار ساختند بتلافي وافعال سابقه بر آمدی واز این پیش این بندهٔ حقیر شطری از اینمسائل را در کتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرقوم داشتم در اینحال نیز بسط مقالي میرود

﴿ بیان پارهٔ از مثالب وصفات شقاوت سمات یزید لعنة الله علیه است ﴾

این خطبه بلکه این کتاب المعتضد بالله عباسي ابو العباس احمد ابن الموثق ابي احمد طلحته ابن المتوکل علی الله که در زمان خلافت خویش مسطور داشته وابن ابي الحدید در شرح نهج البلاغه رقم کرده چون باغلب مراتب وحالات یزید وآباء او اشارت دارد در اینجا مرقوم وپارهٔ مسائل معلوم میشود ابن ابي الحدید در شرح نهج البلاغه در ذیل عهد نامهٔ حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بمحمد ابن ابي بکر کاهیکه محمد را بامارت مصر منصوب وبمواعظ ونصایح شریفه مفتحر ومتنبه ودر کار نماز وحفظ وقت ان تاکید میفرماید واز آنجمله این است که بعد از شرح آن کلمات مسطور میدارد (فانه لاسواء امام الهدی وامام الوری وولی النبي وعدو النبي لقد قال بی رسول الله صلی الله علیه وآله انی لااخاف علی امتي مؤمنا ولا مشرکا اما المؤمن فیمنعه الله بایمانه واما المشرك فیقمعه الله بشرکه ولکني اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان یقول ماتعرفون ویفعل ماتنکرون) میکوید کلام آنحضرت امام الهدی اشارت بنفس مقدس خود آنحضرت وامام وری اشارت بمعویه

(است)

است واینکه معویه را امام نامیده از قبیل قول خدایتعالی است (و جعلنا هم ائمه یدعون الی النار) که اهل ضلال را ائمه نام فرموده ونیز معویه را بصفت دیگر موصوف ساخته که وي دشمن پیغمبر است ونه این است که امیر المؤمنین از اینکه اورا عدو رسولخداي خوانده زمان محاربهٔ پیغمبر خدارا با قریش خواسته باشد و مقصود این باشد که معویه در آن اوقات باآنحضرت دشمن بوده بلکه مقصود آنحضرت این است که آلان نیز معویه دشمن پیغمبر است بدلیل قول رسولخداي صلی الله علیه وآله که با امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید (وعدوك عدوي عدو الله) دشمن تو دشمن من ودشمن من دشمن خداوند ذوالمنن واول خبر این است که (ولیك ولی وولی ولی الله) وتمام اینخبر مشهور است پس ثابت میشود که دشمن علي علیه السلام دشمن پیغمبر ودشمن پیغمبر دشمن خداوند اکبر است ودلیل دیگر این است که دلایل نفاق وعلامات شقاق از فلتات لسان وافعال ناخجسته معویه بر چهرهٔ اولایح وظاهر بود واصحاب ما در این باب بسي چیزها گفته اند و دلایل وحکایات بر شمرده اند از کتب ایشان عموما واز کتب شیخ ما ابو عبد الله واز کتب شیخین ابو جعفر اسکافي وابو القاسم بلخي طلب باید کرد انگاه میفرماید که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود ومن بر امت خود نه از مومنی ونه از مشرکی بیناك هستم یعنی آن مشر کیکه اظهار شرك ودین خودرا مینماید و باطن خود را آشکار میدارد وخداوندش بهمان ظاهر ساختن شرك خویشتن اورا سر کوفته وتنها وخوار میدارد وقلوب مردمانرا ز متا بعتش منصرف میفرماید چه مسلمانان بمحض اینکه کلمهٔ کفر را از وي بدیدند متنفر میشوند وقلوب ایشان بسخنان ووساوس او مطمئن وساکن نمیگردد وبمتابعت او آرام نمیجویند لاکن بر امت خود از آنمرد منافقیکه کفر خویش را پوشنده وضلال خودرا مکتوم و

ایمان وافعال صالحه خویش راعودار میکرداند ومع ذلك سخن آور وفصیح می باشد وآنچه برزبان میآورد مردمانش پسندیده میشمارند وآنچه در پنهان میکنند منکر وناخجسته خواهند شمرد اگر بر آن مطلع کردند بچنانکه چه مردمان را در ظاهر میفریبند وبمتابعت وتقلید خود باز میدارند آنگاه کمراه ودر ورطهٔ مفاسد تباه میکرداند وبالجمله ابن ابی الحدید بعد از این بیانات بر حسب مناسبت میکوید که از جملهٔ کتب مستحسنه کتابیست که متعضد بالله عباسی در سال دویست وهشتاد وچهارم مسطور داشته واین هنکام عبید الله ابن سلیمان بوزارتش روز مینهاد ومن اینکتابرا مختصر از تاریخ ابي جعفر محمد ابن جریر طبری مذکور میدارم همانا ابو جعفر کوید درینسال متعضد عزیمت سخت نمود که معاویة ابن ابي سفیان را بر فراز منابر لعن فرستد وبفرمود تا مکتوبي انشاء کنند وبر مردمانش قرائت فرمایند وزیرش عبید الله از جنبش عامهٔ ناس وحصول فتنه وفساد بیناکش همیخواست لا کن در متعضد کار نمي افتاد ومتعضد از نخست بفرمود تا مردمان را بیاکاهند که هر کسي بکسب وکار خویش بپردازد واز ازدحام واجتماع و عصبیت بپرهیزد وداستان سرایان از در آمدن بکوی وبرزن ومشغول داشتن مرد وزنرا بداستان سرائي کناری جویند واین نامهٔ نامیرانسخ متعدده نکارند و در ارباع ومحال وبازار های بغداد در روز چهار شنبهٔ بیست وچهارم یکی از شهورانسال بخوانند ومردمان بدیکر امور نه پردازند وبکرد داستان سرایانانجمن نکنند واز جانبین مدینة السلام همه کوش باشند و کوشها بشنیدن این نامهٔ بر کشایند وهم در مسجد جامع منادي ندا بر کشید که هیچکس ماذون نیست در این مسجد ودیکر مسجدها اندر شود وانجمن نماید وهر کس کرد اینکار بر آید یا انجمني فراهم نماید یا کار بمجادلت سپارد ذمه از وی بری نخواهد بود وهم بانانکه

مردمان را در دو مسجد سقایت میکردند قدغن فرمود که بر معاویه رحمت نفرستند ونامش را بر زبان نگذرانند چه از آن پیش بروی ترحم میکردند و مردمانرا گفتند چون از نماز جمعه فراغت یافتند این نامه را بر منبر قرائت بخواهند کرد وچون کار نماز بپای رفت اهل مسجد بمقصوره ازدحام کردند تا آنکتابرا بشنوند اما قرائت نشد بعضی گفته اند که عبید الله ابن سلیمان چندان بکوشید تا معتضد را از قرائت آنکتاب منصرف ساخت واز نخست یوسف ابن یعقوب قاضی را حاضر کرد وبدو امر کرد تا تدبیری بکار بندد ومعتضد را از این اندیشه فرود آرد یوسف برفت وبا معتضد بسی سخن کرد و گفت بیم دارم که عامه ناس از اینحال مضطرب شوند وجنبش وشورش بر آورند معتضد گفت اگر چنین کنند وزبان در کام بکردانند با شمشیر خون آشام مکافات بینند یوسف گفت یا امیر المؤمنین اینوقت با مردم طالبین که در هر ناحیه خروج خواهند کرد و مردمان بدایشان گرایان خواهند گشت وقرابت ایشان را با رسولخدای در نظر بخواهند آورد وچنین نامهٔ که مشتمل بر مثالب اعدای ایشان ومناقب خود ایشانست بخواهند دید وبا آن حجت که برای ایشان ثابت است چه خواهی ساخت معتضد از اینکار روی بتافت وپاسخی نیار است ودر باب نامه فرمانی نساخت و از جمله آن کتاب بعد از حمد وثنای خدا وصلوات بر رسولخدای صلی الله علیه و آله وسلم اینکلام میباشد (اما بعد فقد انتهی الی امیر المؤمنین ما علیه جماعة العامة من شبهته قد دخلتم فی ادیانهم وفساد قد لحقهم فی معتقدهم وعصبیة قد غلبت علیها اهوآئهم ونطقت بها السنتهم علی غیر معرفة ولا رویه قد قلدوا فیها قادة الضلالة بلا بینة ولا بصیره وخالفوا السنن المتبعة الی الاهوآء المبتدعة قال الله تعالی ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین خروجا عن الجماعة

ومسارعة الى الفتنة و ايثارا للفرقة وتشتيتا للكلمة واظهارا لموالاة من قطع الله عنه الموالاة وتبر منه العصمة واخرجه من الملة واوجب عليه اللعنة وتعظيما لمن صغر الله حقه واوهن امره واضعف ركنه من بني امية الشجرة الملعونة ومخالفة لمن استنقذهم الله به من الهلكة واسبغ عليهم به النعمة من اهل البركة والرحمة والله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم فاعظم امير المؤمنين ما انتهي اليه من ذلك و راي ترك انكاره حرجا عليه في الدين وفسادا لمن قلده الله امره من المسلمين واهمالا لمن اوجبه الله عليه من تقويم لمخالفين وتبصير الجاهلين واقامة الحجة على الشاكين وبسط اليد على المعاندين وامير المؤمنين يخبركم معاشر المسلمين ان الله جل ثناؤه لما ابعث محمدا بدينه وامره ان يصدع بامره بدء باهله وعشيرته فدعاهم الى ربه وانذرهم وبشرهم ونصح لهم وارشدهم وكان من استجاب له وصدق قوله واتبع امره نفر يسير من بني ابيه من بين مومن بما اتي من ربه وناصر لكلمته وان لم يتبع دينه اعزازا واشفاقا عليه فمؤمنهم مجاهد ببصيرته وكافرهم مجاهد بنصرته وحميته يدفعون من نابذه ويقهرون من عازه وعانده ويتوثقون له ممن كانفه وعاضده ويبايعون له من سمح له بنصرته ويتحسبون اخبار اعدائه ويكيدون له بظهر الغيب كما يكيدون له براي العين حتي بلغ المدي وحان وقت الاهتداء فدخلو في دين الله وطاعته وتصديق رسوله والايمان به باثبت بصيرة واحسن هدي ورغبة فجعلهم الله اهل بيت الرحمة واهل بيت الذي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ومعدن الحكمة وورثة النبوة وموضع الخلافة اوجب الله لهم الفضيلة والزم العباد لهم الطاعة وكان ممن عانده وكذبه وحاربه من عشيرته العدد الكثير والسواد الاعظم يتلقونه بالضرر والتثريب و يقصدونه بالاذي والتخفيف وينابذونه بالعداوة وينصبون له لمحاربة ويصدون عن قصده وينالون بالتعذيب من اتبعه وكان اشدهم في ذلك عداوة واعظمهم له مخالفة

(واولهم)

واولهم فى كل حرب ومناصبة ورواسهم فى كل اجلاب وفتنة لا يرفع علي الاسلام راية الا كان صاحبها وقائدها ورئيسها آبا سفيان بن حرب صاحب احد والخندق وغير هما واشياعه من بنى امية الملعونين فى كتاب الله ثم الملعونين على لسان رسول الله صلى الله عليه وآله فى مواطن عدة لسابق علم الله فيهم وماضي حكمة فى امرهم وكفرهم ونفاقهم فلم يزل لعنه الله يحارب مجاهدا ويدافع مكائدا ويجلب منابذا حتي قهره السيف وعـدا امر الله وهم كارهون فتعوذ بالاسلام غير منطو عليه واسر الكفر غير مقلع عنه فقبله وقبل ولده على علم منه بحاله وحالهم ثم انزل الله كتابا فيما انزله على رسوله يذكر فيه شانهم وهو قوله تعالى والشجرة الملعونة فى القرآن ونخوفهم لا خلاف بين احد انه تبارك وتعالى اراد بهما بني اميـة ومما ورد من ذلك فى السنة ورواه ثقات الامته قول رسول الله صلى عليه وآله فيه وقد رآه مقبلا على حمار و معوية يقوده ويزيد يسوقـه لعن الله الراكب والقائد والسايق ومنهٔ ماروته الرواة عنه من قوله يوم بيعته عثمان تلقفوها يا بني عبد الشمس تلقف الكرة فوالله ما من جنته ولا نار وهذا كفر صراح يلحقه اللعنته من الله كما لحقت الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان داود وعيسي بن مريم ذلك بما عصوا وكانو يعتدون ومنـه ما يروى من وقوفه على ثنيته احد من بعد ذهاب بصره وقوله لقائده هيهنا رمينا محمدا وقتلنا اصحابه ومنها الكلمة التى قالها للعباس قبل الفتح وقد عرضت عليه الجنود لقد اصبح ملك ابن اخيك عظيما فقال له العباس ويحك انه ليس بملك انها النبوة ومنـه قوله يوم الفتح و قدراى بلالا على ظهر الكعبة يؤذن ويقول اشهد ان محمد رسول الله لقد اسعد الله عتبته بن ربيعته اذلم يشهد هـذ المشهد ومنها الرؤيا الي رآها رسول الله صلى الله عليه فوجم لها قالو فما راى بعدها ضاحكا راى نفرا من بنى اميته ينزون على منبره نزو القردة ومنها اطراد رسول صلى الله عليه وآله الحكم بن ابى العاص لمحاكاته اياه

مشيته والحقه الله بدعوة رسول الله افة باقية حين التفت اليه فراه يتخلج يحكيه فقال
كن كما انت فبقى على ذلك سائر عمره هـذا الى ماكان من مروان ابنه فى افتتاحـه
اول فتنة كانت فى الا سلام واحتقابه كل دم حرام سفك فيها اواريق بعد ها ومنها ما
انزل الله تعالى نبيه صلى الله عليه وآله ليله القدر خير من الف شهر قالوا اى من ملك
بنى امية ومنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله دعى معوية ليكتب بين يديه فدافع
بامره واعتلى بطعامـه فقال صلى الله عليـه وآله لا اشبع الله بطنه فبقى لا يشبع و
نقول والله ما انزل الطعام شبعا ولكن اعياء ومنها ان رسول الله قال يطلع من هذ الفج
رجل من امتي يحشر على غير ملتي فطلع معوية ومنها ان رسول الله صلى الله عليـه وآله
قال اذا رايتم ان معوية على منبرى فاقتلوه ومنها الحـديث المشهور المرفوع انه صلى
الله عليه وآله قال ان معوية فى تابوت من نار فى اسفل درك من جهنم ينادى
يا حنان يا منان فيقالا له آلان وقـد عصيت قبل و كنت من المفسدين ومنها انتزائه
با لمحاربة لافضل المسلمين فى الا سلام مكانا واقدمهم اليه سبقا واحسنهم فيه اثرا
وذكرا على بن ابى طالب صلوات الله عليه ينازعه حقه بباطله ويجاهد انصاره بضلاله
واعوانه ويحال مالم يزل هو وابوه يحاولانه من اطفياء نور الله وجحود دينـه ويابى
الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركون ويستهوى اهل الجهالة ويموه لاهل الغباوة
بمكره وبغيه الذين قـدم رسول الله صلى الله عليـه وآله الخبر عنهما فقال لعما ر بن
ياسر تقتلك الفئة الباغية تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار موثرا للعاجلة كافرا
با لاجلة خارجا من ربقة الا سلام مستحلا للدم الحرام حتي سفك فى فتنته وعلى
سبيل غوايتـه وضلالته مالا يحصى عدده من اخيار المسلمين الذابين عن دين الله
والناصرين حقه مجاهدا فى عداوة الله مجتهدا فى ان يعصى الله فلايطاع ويبطل احكامه
فلا تقام ويخالف دينه فلا يدان وان تعلو كلمة الضلال وترتفع دعوة الباطل وكلمة الله

هى العليا ودينه المنصور وحكمته النافذ وامره الغالب وكيد من عاداه وحادة المغلوب الداهن حتي احتمل اوزار تلك الحروب وما اتبعها وتطوق تلك الدمآء وما سفك بعدها وسن سنن الفساد التي عليه اثمها واثم من عمل بها وآباح المحارم لمن ارتكبها ومنع الحقوق اهلها وغرته الامال واستدرجه الامهال وكان ممن اوجب الله عليه به اللعنة قتله من قتل صبرا من خيار الصحابه والتابعين من اهل الفضل والدين مثل عمرو بن حمق الخزاعى وحجر بن عدى الكندى فيمن قتل من امثالهم على ان يكون له العزة والملك والغلبة ثم ادعائه زياد بن سمية اخا ونسبة الى ابيه والله تعالى يقول ادعوهم لابائهم هو اقسط عند الله ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول ملعون من ادعى الى غير ابيه اوانتهي الى غير مواليه وقال الولد للفراش وللعاهر الحجر فخالف حكم الله تعالى ورسوله جهارا وجعل الولد لغير الفراش والحجر لغير العاهر فاحل بهذه الدعوة من محارم الله ورسوله فى ام حبيبة ام المؤمنين وفى غيرها من النسآء من شعور ووجوه وقد حرمها الله واثبت بها من قربى قد ابعدها الله مالم يدخل الدين خلل مثله ولم ينل الاسلام تبديل يشبهه وذلك ايثاره لخلافة الله على عباده ابنه يزيد السكير الخمير صاحب الديكة والفهود والقردة واخذ البيعة له على خيار المسلمين بالقهر والسطوة والتوعد والاخافة والتهديد والرهبة وهو يعلم سفهه ويطلع على رهقه وخبثه ويعاين سكرآته وفعلاته وفجوره وكفره فلما تمكن قاتله الله فيما تمكن منه بشارات المشركين وطوائلهم عند المسلمين فاوقع باهل المدينة فى الحيرة الوقعة التي لم تكن فى الاسلام اشنع منها ولا افحش فشفى عند نفسه غليله وظن انه قد انتقم من اوليآء الله وبلغ الثار لاعدآء الله فقال مجاهرا بكفره ومظهرا لشركه ليت اشياخى ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل قول من لا يرجع الى الله ولا الى دينه ولا الى رسوله ولا الى كتابه ولا يؤمن بالله وبما جآء من عنده ثم اغلظ ما انتهك واعظم

ما اخترم سفكه دم الحسين بن على عليهما السلم مع وقعه من رسول الله ومكانه و منزلته من الدين والفضل والشهادة ولاخيه بسيادة شباب اهل الجنة اجترآء على الله و كفرا بدينه وعداة لرسوله ومجاهرة لعترته واستهانة لحرمته كانما يقتل منه و من اهل بيته قوما من كفرة الترك والديلم ولا يخاف من الله نقمته ولا يراقب منه سطوة فتبر الله عمره واجتث اصله وفرعه وسلبه ما تحت يده واعد له من عذابه وعقوبته ما استحقه من الله بمعصيته هذا الى ما كان من بني مروان من تبديل كتاب الله وتعطيل احكام الله واتخاذ مال الله بينهم دولا وهدم بيت الله واستحلالهم حرامه ونصبم المجانيق عليه ورميهم بالنيران اياه لا يالون له احراقا واخرابا ولما حرالله منه استباحة وانتهاكا ولمن لجا اليه قتلا وتنكيلا ولمن آمنه الله به اخافة وتشريدا حتي اذا حقت عليهم كلمة العذاب واستحقوا من الله الانتقام وملاء الارض بالجور والعداون وعمو بلاد الله بالظلم والاقتار وحلت عليهم السخطة ونزلت فيهم من الله السطوة اناح الله لهم من عترة نبيه واهل ورآثته ومن استخلصه منهم بخلافة مثل ما اتاح من اسلافهم المومنين وآبائهم المجاهدين لاوائلهم الكافرين فسك الله به دمائهم مرتدين كما سفك بآبائهم دماء آبائهم مشركين وقطع الله دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين ايها الناس ان الله انما امر ليطاع ومثل لتمثل وحكم ليفعل قال سبحانه وتعالى ان الله لعن الكافرين واعد لهم سعيرا وقال اولئك يلعنهم اللاعنون فالعنو فالعنو ايها الناس لا تنالون القربة من الله الا بمفارقة اللهم العن ابا سفيان بن حرب بن امية ويزيد بن معويه ومروان بن الحكم و ولده وولد ولده اللهم العن ائمة الكفر وقادة الضلال واعدآء الدين ومجاحدى جدى الرسول و معطلى الاحكام ومبدلى الكتاب ومنتهكى الدم الحرام اللهم انا نبرء اليك من موالاة اعداءك ومن الاغماض لاهل معصيتك كما قلت لا نجد قوما يؤمنون بالله واليوم

(الاخر)

الاخر يوآدون من حاد الله ورسوله ايها الناس اعرفوا الحق تعرفوا اهله وتأملوا سبل الضلالة تعرفو اسا بلها فقفوا عندما وقفكم الله عليه وانفذوا كما امركم الله به وامير المؤمنين يستعصم بالله لكم ويسئله توفيقكم ويرغب اليه فى هدايتكم والله والله حسبه وعليه توكلته ولا قوة الا بالله العلى العظيم خلاصه ترجمهٔ اينكلمات چنين است كه ميكويد يا امير المؤمنين پيوست كه اديان جماعت عامه دستخوش شبهات ضلالات ومعتقدات ايشان پاي كوب لطمات غوايت كرديده جنود عصبيت بر ايشان مستولي واهواء فاسده وآراء كاسده بر ايشان چيره كرديده تا بآنجا كه بيرون از معرفت وروويت برا يجمله زبان كردان كنندو بدون وجود بينه وبصبيرت پيشروان ضلالات را مطاوعت نمايند واوا مرو نواهى ايشان را بر كردن نهند واز سنن متبعه روي بر نتابند وبا هواء مبتدعه روي بياورند خدايتعالى ميفرمايد كيست ظالمتر از آنكس كه بدون هدي وهدايت از آنحضرت احديت بمتابعت هواي النفس نا پروا بپردازد همانا خدايتعالى مردم ستمكار را هدايت نفرمايد واينكار ها كه كردند وبارها كه بر كردن سپردند همه براي خروج از جمع وجماعت وبمسارعت بفساد وفتنه وبر كزيدن فرقت وپرا كنده ساختن كلمه واظهار نمودن دوستي با آنكسانست كه موالات ايشانرا قطع كرده وارد از دايرهٔ عصمت ومركزملت خارج داشته ولعنت بروي واجب ساخته وبزرك داشتن آنكس راست كه خداي حقش را كوچك وامرش را خوار ور كنش راست وزبون وناپايدار فرموده است وايشان از مردم بني اميه اند كه شجرهٔ ملعونه اند ومخالفت با آنكسى است كه خداي بسبب شرافت وجود او ايمردم را از چاه هلاكت وبوار رستكار وبانواع بركت ونعمت برخوردار ساخت چه او اهل بركت ورحمت است وخداي هر كس را ميخواهد برحمت خود اختصاص ميدهد وخداوند است صاحب فضل عظيم وچون اين احوال نا

ستوده وخصال نا خجسته با امير المؤمنين پيوست واين اطوار وافعال كه بر خلاف دين وآئين حضرت ذوالجلال است در خدمتش مكشوف شد وبدانست كه اكر انكار اينكار نا بهنجار را عزيمت استوار نسازد حرجي بروي در دين وفسادي در آئين خواهد شد وبراي آنكس كه خدايش كافل امور مسلمانان فرموده موجب فساد ودر آنچه بروي واجب ساخته وتقويم مخالفين وتبصير جاهلين واقامت حجت بر شاكين وبسط يدبر معاندين را فرض نهاده باهمال رفته خواهد بود لا جرم در اصلاح حال عبا دو دفع غايله وفساد بعزم ثابت بايستاد وشما جماعت مسلمانانرا خبر ميدهد كه چون خداي سبحان پيغمبر خويش را بر انكيخت وبدو فرمان كرد كه امر خويش را استوار وسخت بكرداند رسولخداي از نخست باهل وعشيرت خود هدايت كرفت وايشان را به پروردكار عالميان بخواند وبه بيم واميد ووعدو وعيد زبان بر كشاد وبه نصيحت ورشادت ايشان سخن راندو واز جملهٔ آنانكه دعوتش را اجابت وقولش را تصديق وامرش را متابعت كردند معدودي قليل از جماعت بني اميه بودند وايشان دو فرقه بودند يكي فرقه باآنچه از جانب پروردكارش بياورده ايمان آوردند ودينش را ناصر بودند وفرقهٔ ديكر اكرچه متابعت دين آنحضرت رانكردند لاكن محض اعزاز واشفاق بر آنحضرت از نصرتش كناري نجستند پس از اينجماعت آنانكه ايمان آوردند از روي بصيرت مجاهدت ورزيدند وآنانكه كافر بماندند از در حميت وشفقت بنصرتش مجاهدت جستند ودشمنان ومعاندان آنحضرت را مقهور ومردود ساختند ودوستان آنحضرت وياران اورا يار وياور شدند وكار بيعت آنحضرت را استوار داشتند وبكين وكيداعداي آنحضرت بنشستند تا زمان اهتداء وظهور اسلام درآمد پس بدين خداي وطاعت رسول خداي وكرويدن باآنحضرت از روي بصيرت وحسن طريقت وكمال ميل ورغبت اندر شدند

وخدايتعالى اين نفوس جليله‌را اهل بيت رحمت واهل بيتي كه از ارجاس وپليديهاي مطهر فرمود بكردانيد ومعدن حكمت در نبوت وموضع خلافت نموده و فزوني وفضيلترا براي ايشان فرض وواجب ساخت وطاعت ايشانرا بر جهانيان لازم كردانيد واز عشيرت آنحضرت جمعي كثير بعناد وعداوت وتكذيب ومحاربت باآنحضرت بر آمدند واز ضرر وزيان وآزار وتخفيف وتخويف آنحضرت آنچند كه نيرو داشتند فرو كذاشت نميكردند وهمي خواستند آنحضرت را آهنك خود باز دارند وچراغ هدی‌را خواموش ودين خدا را ناچيز نمايند هر كس‌ازمتا بعان آنحضرت را بدست كردند بشكنجه وعذاب رنجه ساختند وآن چند كه قدرت داشتند از اطفاء نور خدا مضايقت نميورزيدند ودر ميان اينمردم كافر منافق محارب آنكس كه از همه عداوتش افزون ومخالفتش بيشتر بود ورايات فتنه وفساد بيشتر بر افراخت وسرهنك وقائد ورئيس جمله بودی ابو سفيان ابن حرب بود كه در وقعه احد وخندق وغير هما آن آشوبها كرد كه تا قيامت برپاست وپيروان از مردم بني اميه بودند كه در كتاب خدای ولسان رسول خداي در مواطن عديده ملعون ياد شده اند چه خدای در كار ايشان عالم بود وبد آنچه حكمت در كفر ايشان و امر ايشان ونفاق ايشان تقاضا داشت بكذشته بود وابو سفيان كه يزدانش لعنت كناد يكسره مجاهدا محاربت كردي ومكائد ممانعت ومدافعت ورزيدی ومنابذا جلب نمودی تا كاهيكه صمصام اسلام خون آشام شد ودين خير الانام نيرومند كشت وامر خدا بلند كرفت وآن ملعون مقهور شد وناچار خويشتن را مسلمان نواند لكن كفر و نفاق در دل استوار ساخت رسول خدای اسلام او واسلام زندانش را مقبول شمرد بااينكه بحالت نفاق و كفر ايشان دانا بود پس از آن خداي در جمله كتابيكه به پيغمبر خود نازل ميفرمود شان ايشانرا در اين آيت

روشن ساخت وفرمود (والشجرة الملعونة فى القرآن) وهيچكس را خلافى نيست وترديدى نميباشد در اينكه مراد خدايتعالى از شجرهٔ ملعونة بني اميه هستند واز جملهٔ مثالب ايشان كه در سنت وارد است وثقات امت روايت كرده اند قول رسول خداى صلى الله عليه وآله است در حق ابي سفيان كاهيكه نكران كرديد ابو سفيان برحماري سوار استومياآيد ومعاويه افسارش را ميكشدويزيدش ميراند فرمود (لعن الله الراكب والقائد والسائق) وهرسه بزبان مبارك آنحضرت ملعون خوانده شدند راقم حروف كويد چنان مينمايد كه در قلم كتاب نام عتبة ابن ابي سفيان را سهواً يزيد نوشته اند چه يزيد سالها بعد از وفات رسول خداي صلى الله عليه وآله وسلم متولد شده است چنانكه در جلدفتن ومحن از بحار الانوار در ذيل حكايت عبد الله ابن عمر با يزيد ابن معاويه وحكايت آن صحيفه نيز عتبة ابن ابي سفيان مسطور است وابن ابي الحديد چنان كسي نيست كه چنين مطابى بروى مكتوم بماند چنانكه ابن ابي الحديد نيز از كتاب مفاخر زبير ابن بكار وخطاب امام حسن مجتبي عليه السلام با معاويه مرقوم ميدارد ودر آن ضمن واخوك عتبة مذكور است وتواند بود كه مراد يزيد ابن ابي سفيان باشد ونيز در آن خبر كه از ربيع الابرار مسطور داشته اند كه يكى روز از روزها رسول خداي صلى الله عليه وآله وسلم بخطبه مشغول بود معاويه دست پسر خود يزيد را بكرفت وبيرون آمد و خطبه را نشنيد وپيغمبر قائد ومقود را لعن فرمود ونيز مشتبه شده است اخيه بابنه چه با هيچ خبر درست نميآيد كه يزيد ملعون در زمان رسول خداى صلى الله عليه وآله وسلم متولد شده باشد باالجمله ميكويد واز جملهٔ اقوال او كه راويان روايت كرده اند اين است كه در روز بيعت عثمان كفت اى بني عبد شمس اينخلافت را بلعب وبازى در سپارند وچنانكه كوبرا در ميدان در ميربايند خلافت را بربائيد ومغتنم

(بدانيد)

بدانيد بخداي سوگند نه بهشت جاويدان ونه دوزخ ونيراني است واينكفري صريح وآشكاراست كه بر زبان ابو سفيان جريان گرفته در خور لعن خداي گرديده چنانكه كفار بني اسرائيل بر لسان داؤد وعيسي ابن مريم على نبينا وعليهما السلام ملعون گرديدند وديگر اين است كه از آن پس كه ابو سفيان ديدهٔ ظاهرش چون چشم باطنش كور شده بود وقتي برفراز درهٔ كوه احد توقف كرد وباقائد خويش از در افتخار ومباهات گفت در اينجا محمد را تير باران كرديم واصحابش را بكشتيم واز آنجمله اين سخن است كه نزديك بفتح مكهٔ معظمه كاهيكه لشكر اسلام بروي عبور ميدادند باعباس گفت همانا ملك وپادشاهي پسر برادرت بزرك شد عباس فرمود اين را ملك وسلطنت مگوئيد بلكه نبوت ميباشد واز انجمله اينكلام اوست در روز فتح مكه معظمه كاهيكه نگران شد كه بلال بر ظهر مكه اذان ميگويد وهمي گفت كه (اشهد ان محمداً رسول الله) ابو سفيان گفت همانا خداي عتبة ابن ربيعه را سعادتمند فرمود كه شاهد اين مشهد نگشت واز انجمله خوابي است كه رسول خداي صلى الله عليه وآله وسلم بديد وباندوه وخشم در آمد گفته اند آنحضرت را بعد از ديدار آن رؤيا خندان نديدند ودر خواب ديده بود كه تني چند از بني اميه مانند بوزينه بر منبر آنحضرت بر ميجهند واز انجمله اطراد واخراج فرمودن رسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم است حكم ابن ابي العاص را كاهيكه آن خبيث از دنبال آنحضرت ميرفت وگام سپردن آنحضرترا حكايت ميكرد وخود را متمايل ميساخت ناگاه پيغمبر خداي بدو ملتفت گشت وحونش بد آنحال بديد فرمود بر اينحال كه بد آن اندري بباش وآن ملعون تا پايان زند گاني با محالات ناخوش بزيست وبر انجمله بر افزون پسرش مروان آن فتنهاي بزرك در اسلام بر پاي كرد ومايهٔ خون ريزيها گشت واز آنجمله اين است كه خداي تعالى در سورة

القدر بر پیغمبرش نازل فرمود که شب‌قدر بهتر از هزار شب‌است ودر تفسیرش کفته اند مقصود هزار ماهی است که مدت سلطنت بني امیه است واز آنجمله این است که رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم معاویه را بخواند تا در حضور مبارکش کتابت کند ومعاویه سر از فرمان بر تافت وبخوردن طعام تعلل جست آنحضرت فرمود خدای شکمش را سیر نکرداند و معاویه از آن پس هرکز شکم سیر با خود ندید وهمي کفت سو کند با خدای هرکز از روی سیری از کنار مائدة بر نمیخیزم بلکه کند وخسته وماندە میشوم وناچار دهان برمي بندم واز آنجمله این است که رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود از این دره و راه میان کوه مردی نمودار میشود از امت من که محشور میشود بر غیر ملت من پس معاویه پدیدار کشت واز آنجمله این است که رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر وقت معاویه را بر منبر من بنکرید اورا بقتل رسانید واز آنجمله حدیث مشهور مرفوع است که آنحضرت فرمود معاویه در تابوتي از آتش در اسفل درکی از جهنم ندا میکند (یا حنان یا منان) در پاسخش کویند اکنون ندا میکني وحال اینکه از پیش عصیان ورزیدي واز جملهٔ مفسدین وتبه‌کاران بودی واز جملهٔ جنك‌ورزیدن ومحاربت نمودن معاویه‌است با آنکس که در اسلام بر جملهٔ‌مسلمانان بمکان ومنزلت افضل وبر همه بقبول اسلام اسبق واز تمامت ایشان در اثر وياد محمود ونام مسعود اسن بود واو علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه است که معاویه از روی باطل خویش در حق آنحضرت منازعت ورزید واز راه ضلالت و غوایت با انصار آنحضرت عناد جست واو وپدرش ابو سفیان در تمامت روزکار براي اطفاء نور خدا وانکار دین خدا آن‌چند که توانستند کوشش‌ورزیدند لاکن خداي نورخویش را باکمال واتمام رسانید اکرچه مشرکان مکروه مي شمردند وبر ایشان

(ناخوش)

ناخوش همي افتاد وايمردم كمراه مردمان نادان را فريب همي داد واهل عناد را دستخوش مكرو غل همبداشت وباخود يار وياور كردانيد وبااهل ايمان دشمن همي ساخت چنانكه رسول خداي صلى الله عليه وآله وسلم ازحال ايشان خبر داد وبا عمار بن ياسر فرمود ترا كروهي ياغي وسركش بخواهند كشت توايشان رابه بهشت خواهي خواند وايشان بدو زخت دعوت خواهند كرد وايجمله همه براي آنست كه حطام اينجهان زشت فام را اختيار خواهند كرد وبآخرت كافر بخواهند شد و ار ربقة اسلام سر بيرون خواهند وخونيرا كه خداي حرام كرده حلال خواهند ساخت چنانكه در فتنه او در راه غوايت وضلالت او چندان از مسلمانان را خون بريختند كه از حد شمار بيرون بود ومعاويه آن چند كه توانست در عداوت با حضرت باري مجاهدت ودر عصيان ايزد سبحان اجتهاد ودر ابطال احكام يزدان كوششها نمود وبر خلاف دين خداي كار كرد وهمي خواست رايت ضلالت افراشته ودر فش هدايت نكونسار باشد لاكن هيچ يك بروفق آرزوي او نشد وبجمله بعكس افتاد وجز وزر ووبال را حمال نشد وآنخونها وآنچه پس از آن ريخته شد وهر سنتي نا بسنديده كه بكذاشت وپس از وي بماند كناهش و كناه هر كس كه بدان عمل كرد بروي بار شد هر كس مرتكب حرامي شد مباح شمرد وحقوق را از اهلش باز داشت بآمال واماني اين كس جهان فاني فريفته شد واز اينكه روزي چند مهلت يافت مغرور كشت وبچنك ديو شقاق ونفاق مزدور شد و جماعتي از اخيار صحابه وتابعين واهل فضل ودين را مثل عمرو ابن الحمق خزاعي و حجر ابن عدي كندي را باميد استحكام امر دولت وملك و غلبه بكشت وسبب اينكار لعنت خداي بروي واجب شد واز پس ايجمله زياد ابن سميه را برادرخويش خواند وبا پدرش منسوب داشت با اينكه خداي تعالى ميفرمايد ايشان را با آباء

خویش نخوانید چه در حضرت خـدای اقسط است و رسولخدای صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید ملعونست کسیکه بغیر پدرش خوانده شود یا بغیر موالي خود انتمي جوید وفرمود ولد منسوب بفراش است وزناکار را سنك بهره است اما معاویه با حکم خدا ورسول صلی الله علیه وآله وسلم مخالفت ورزید وجهاراً ولد را از برای غیر فراش وحجر را از برای غیر زاني مقرر داشت وبعلت ایندعوت محارم خدای ورسول اورا در بارهٔ ام حبیبه خواهرش کهزوجهٔ رسولخدای وام المؤمنین بود ودر غیر او از دیکر نسوان یعني دیکر زنان خاندان خود حلال شمرد و روی وموی ایشان را بر دیدار نامحرم روا دانست با اینکه خدای حرام ساخته و بااین سبب نزدیك آورد آنچه را که خـدای دور داشته وخللي در دین وتبدیلي در اسلام افکند که مانند این روي نداده است یعني بعد از آنکه زیاد را از پدر خویش و برادر خود شمرد لابد از زنان خاندان وخواهران او که بدو محرم بودند وروي وموی از وی پوشیده نمیداشتند وچنانکه با محارم خود شایسته است از او دور نمیکرفتند از زیاد نیز خویشتن را پوشـیده نمیساختند وخواهرش ام حبیبه ام المؤمنین از وی پوشیده نبود ومعاویه چنین خللي عظیم در اسلام در افکند و بر خلاف حکم رسولخدای وخـدای رفتار نمود وحرام ایشانرا حلال ودور ایشانرا نزدیك ساخت واز آنجمله برکزیدن معاویه است پسرش یزید شراب خواره هوا باره را براي خلافت عباد با اینکه همیشه در سکر و خمارو قمرو قمار ویوز تازی و بوزینه بازي وانواع فجور بود وبقهر وغضب وسطوت وبیم دادن وتهدیدو رهبت مردمانرا به تبعیتش ناچار ساخت با اینکه از مراتب سفاهت ور هق وخبث و سکرات وفعلات وفجور و کفر یزید آکاه بود وچون آن خبیث بر بارهٔ سلطنت استوار بنشست در طلب خون مشرکین کمر بست ودر وقعهٔ حره چنان آشوبي

(در)

در افکند که اشنع از آن در اسلام دیده نشد وافحش از آن شنیده نگشت و بریختن خون چنان مردم وخرابی چنان شهر بر آتش درون آب بیفشاند وگمان همي برد که از اولیای خدای انتقام خود بکشید وخون دشمنان یزدانرا باز طلبید وکفر و شرك خویش را آشکار نمود وهمي گفت کاش اشیاخ من بودند وچنین روز را میدیدند واین سخن آنکس باشد که هرگز بخدای ودین خدای باز گشت نجوید و برسولخدای صلی الله علیه وآوسلم وکتاب خدا وایزد تعالی وآنچه از جانب خدا رسیده ایمان نیاورده باشند وبر اینجمله قناعت نکرد وبگناهی عظیمتر و کفری بزرگتر پاي نهاد وخون حسین ابن علی علیهما السلام را بریخت باینکه مکانت ومنزلت آنحضرت در خدمت رسولخداي صل الله علیه وآله وسلم و رتبت آنحضرت در دین وشهادت دادن رسولخدای در حق آنحضرت و برادرش که سید جوانان بهشت هستند بروي پوشیده نبود واین گناه عظیمرا محض جرئت وجسارت در حضرت احدیت وکفر آوردن بدین خدای وعداوت با رسول ومجاهدت با عترت رسول وخوار داشتن آنچه را حرام داشته وحرمت بر آن نهاده بود بورزید گوئی جماعتي از مردم بدین ترك ودیلم را میکشت واز خشم خداي نمیترسید وسطوت خدایرا مراقب نبود اما خدا رشتهٔ عمرش را ببرید واصل و فرع نهال وجود نا مسعودش را خبیث وبایر ساخت وآنچه بدستش اندر بود مسلوب داشت وبعذاب وعقوبتي که سزایش بود دو چار گشت وچون حال اثلاوت بانقام پیوست نوبت با بني مروان افتاد کتابخدای واحکام خدای را دیگر گون وحدود الهي را معطل ساختند واموال مسلمانان را بمیل خود درمیان خود قسمت کردند وخانهٔ خدای را ویران نمودند وحرام اورا حلال کردند وبرخانهٔ خدا منجنیق هانصب کردند وسنك وآتش بباریدند واز سوزاندن وویران کردن

بيت الله ومباح ساختن آنچه را خداى حرام كرده وانهتاك پردهٔ حشمت اهل الله وبكشتن وبشكنجه در آوردن انان را كه خداى ايمن داشته پرهيز نكردند و همي بظلم وستم و كفر وشقاق روزكار نهادند تا نوبت عقوبت ايشان فرا رسيد و بعذاب يزدان دوچار آمدند خداى ريشهٔ ايشان را بر كند وجماعتي از عترت رسول واهل وراثت آنحضرت را يعني بنى عباس را بر انگيخت تا بر قانون اسلاف مؤمن خود آباء مجاهد خود كه با آباء كافرين ايشان مجاهدت كردند همچنان با اين اخلاف ناستوده جهاد ورزيدند وخون ايشانرا كه در آنحال مرتد بودند بريختند چنانكه از نخست نيز با آباء ايشان همان معاملت كردند وخداى ريشهٔ مردم ستمكار را از ميان بر كند وسپاس مخصوص خداوند عالميان است ايها الناس همانا خدايتعالى فرمان نهاد وحكم فرمود تا اطاعت كنند ومعمول بدارند خداى ميفرمايد بدرستيكه خداوند لعن فومود كافرين را وآتشي سوزان براى ايشان آماده ساخت ونيز ميفرمايد وابنجاعت را خداى لعنت ميكند ولعنت كنند كان لعن ميكنند پس شما ايمردمان لعن كنيد كسي را كه خداى ورسولخدايش لعن فرمود واز كسيكه قرب پيشگاه احديت را جز بمفارقتش ادراك نتوانند دورى وجدائي كيريد بار خدايا ابو سفيان ابن حرب ابن اميه ويزيد ابن معاويه ومروان ابن حكم وفرزندان وفرزند زادكان اورا لعن كن بار خدايا پيشوايان كفر وپيش روان ضلالت ودشمنان دين وآنانرا كه با پيغمبر جهاد ميجويند واحكام را معطل ميخواهند وكتابرا مبدل ميكردانند وخون حرام راحلال ميشمارند لعنت فرست بار خدايا ما بسوى تو بيزارى ميجوئيم از دوستي با دشمنان تو واز اغماض ورزيدن در حق اهل معصيت تو چنانكه تو خود ميفرمائي نمي يابي قوميرا كه بخداى وسراى آخرت ايمان داشته باشند كه با دشمنان خداي ورسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم دوستي بورزند

ایمردمان حق را بشناسید تا اهل حق را بشناسید ودر سبل ضلالت تامل کنید تا آنکس را که در آن راه کام میزند شناخته دارید ودر آنجا که خدای شمارا باز داشته توقف کنید وبآنجا که نافذ خواسته چنان باشید وآنچه امیرالمؤمنین علیه السلام مي فرماید چنان کنید تا توفیق شما وهدایت شما را در حضرت خدای خواستار شود چه خدای اورا کافی است وتوکلش بر خداي است معلوم باد چون دانشمندان بصیر ونکرندکان خبیر را بر چنین مکتوب که بهمه جهته از طریق اهل سنت وجماعت رسیده است وقوف افتد آنچه ببایست مکشوف داشت بجمله ماخوذ افتد وچون بر آن مساوی که در مطاوی مکتوب ابو بکر خوارزمي که صاحب رسائل معروفه واز فضلای مورخین وخواهر زادهٔ ابو جعفر طبرسي مورخ مشهور واز این رویش طبرخزمي خوانند واین مکتوب را باهل نشابور مسطور داشته بنکرند بر مثالب جماعتي از ظلمه از ابتدای اسلام تا آنزمان اطلاع اجمالي حاصل نمایند وفهرست سیئات اعمال آنمردم نکوهیده خصال را چنانکه تمثال را در مرائي مصقول در یابند وچون اینرساله بس مفصل ومطول است ودر کتاب مستطاب شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشورا از تالیفات رشیقه وتمیقات رفیعهٔ حبر علام بحر قمقام مقتدی الانام علامة الفقهاء العظام حاوی المعقول والمنقول جامع الفروع والاصول الفاضل الالمعي والکامل اللوذعی والعامل الاریحي جناب مستطاب قدوسي خطاب مجتهد العصر والزمان حجة الاسلام الحاج میرزا ابو الفضل الطهراني جعله الله تعلی ثانیه خیرا من الاول وثالثه خیرا من الثاني که در زمان شاهنشاه شهید سعید ساکن فرادیس نعیم ذوالقرنین اعظم ناصر الدین شاه انار الله برهانه و نیزمان شرافت توامان جاوید بنیان امور امامت جماعت وتدریس وتعلیم اجلهٔ طلاب فضائل مآب و تزئین منبر ومحراب مدرسه ومسجد مدرسهٔ جدید بنای ناصری دار الخلافه

طهران بوجود ايشان راجع است بتمامت منسطوراست در اينجا بآنجا قناعت رفت وبهمين اشارت كفايت جست وسبط ابن جوزي در تذكرهٔ خود در ذيل احوال يزيد پليد عليه اللعنة ميفرمايد علماي سير از حسن بصري روايت كرده اند كه كفت (قد كانت فى معاوية هنات لولقى اهل الارض ببعضها الكفاهم وتوبه على هذا الامر واقتطاعه من غير مشورة من المسلمين وادعاءه زيادا وقتله حجر بن عدي واصحابه وتوليته مثل يزيد على الناس (يعني در وجود نامحمود معاويه آنچند خصال نكوهيده واوصاف بدو ناخجسته بود اكر با برخى از آنجمله با جملهٔ مردم جهان همعنان شدي بتمامت را كفايت كردي يكى تاختن وبر جستن وچنك در انداختن بر امر خلافت وبهرهٔ خويش كردانيدن بدون مشورت كردن با مسلمين بود و ديكر برادر خواندن و ملحق كردانيدن زياد ابن ابيه را با خودش ديكر ارتكاب قتل حجر بن عدى واصحاب او بود وديكر توليت دادن مانند يزيد كافر پليد فاسق را بر امور مسلمانان است ونيز حسن كويد معاويه (لولا هواى فى يزيد لا بصرت رشدى) اكر نبودى كه بسبب حب يزيد عقل را ذليل ديو نفس نمودم رشد خويش را ميديدم يعني ميدانم بعلت ولايت عهداودرتيه ضلالت وغوايت ابدى دچار شدم لاكن محبت او بار تكاب چنين معصيت وعقوبت وهلاكت و عذاب ونكال جاويد دچارم آورد ونيز نوشته است كه جدم ابو الفرج در كتاب الرد على المتعصب المانع من ذم يزيد ميكويد مردى از من سئوال كرد در حق يزيد بن معويه چكوني كفتم آنچه در اوست برايش كافى است كفت آيا لعنش را جايز مىشماري كفتم علماي باورع روزكار مثل احمد بن حنبل تجويز كرده اند و ابن حنبل در حق يزيد ومثالب او چيزها ياد كرده است كه يزيد عليه اللعنه است وقتى از احمد ابن حنبل پرسيدند يزيد ابن معاويه چكونه است كفت يزيد همانكس

(باشد)

باشد كه كرد آنچه را كه كرد كفت چه كرد كفت مدينه را ويران نمود كفت ميشايد از وى روايت حديث نمود كفت نبايد كرد وهيچ غرامتي در اينكار نيست وبراي هيچكس سزاوار نباشد كه از وى حديثى را بر نكارد وهم از صالح بن احمد ابن حنبل مرويست كه كفت با پدرم كفتم جماعتي مارا بدوستي يزيد نسبت دهند كفت اي پسرك آيا تواند بود كه كسي با خداي ايمان داشته باشد ويزيد را دوست بدارد كفتم پس از چه روي لعنتش نكنى كفت اي پسرك من هيچ بديدي من چيزيرا لعن كنم اى پسرك از چه روى كسي راكه خدايتعالى دركتاب خودش بدو لعن كرده لعن نكنى كفتم در كدام جاى خدايتعالى يزيد را لعن فرموده كفت در اين آية شريفه (فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا فى الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم) آيا فسادى عظيمتر از قتل حسين ابن على عليهما السلام هست قاضى ابو العلي كتابي در بيان احوال آنانكه استحقاق وشايستكى لعن را دارند مرقوم داشته ويزيد را در جمله ايشان ياد كرده است و هم كويد آنكس كه لعن يزيد را تجويز نميكند يا از عدم علم باينمقام است يا منافق است وهميخواهد كه مردمانرا بوهم در افكند وبسيار افتد كه مردم بيدانش و جاهل باينكلام رسولخداى صلى الله عليه وآله وسلم (المؤمن لا يكون لعانا) مغرور ميشوند وكمان ميبرند كه شخص مؤمن نبايد كسي را لعن كند لا كن اينكلام مبارك در حق كسي ومحمول بركسي است كه مستحق لعن نباشد واورا لعن نمايند اما اكر استحقاق داشته باشد ببايدش ملعون شمرد واكر باينكلام حضرت خير الانام استناد جويند كه ميفرمايد (اول جيش تغز والقسطنطنية مغفور له) يعنى اول سپاهيكه بامردم قسطنطنيه جنك نمايد آمرزيده ميشود ويزيد اول كسى است كه اين غزو نهاد در جواب كوئيم هم رسولخداى صلى الله عليه وآله وسلم بفرموده

(لعن الله من اخاف مدينتي) وخبر آخر ناسخ اولست وهم كفته اند مقصود ابو ايوب انصاري است چه آنجناب در جملهٔ انلشكر بود كه بغزو قسطنطنيه برفتند و مقام ننك وعار وعيب وشنار يزيد زشت باينقدر چه است كه مانند ابو العلى معرى كه در دين خود متهم است اين شعر در حق او كويد وخلافت اورا نكوهيده ونا صواب شمارد

اری الايام تفعل كل نكر * فما انا فی العجائب تستزيد

اليس قريشكم قتلت حسينا * وكان على خلافتكم يزيد

ميكويد چون جدم ابو الفرج در منبر بغداد در حضور ناصر خليفه واكابر علماي عصر يزيد را لعن فرستادتني چند از جفات جهال از مجلسش بر خواستند جدم فورا اين آيت تلاوت كرد (الا بعد المدين كما بعدت ثمود) ونيز جماعتي از جدم پرسيدند حالت يزيد چكونه است كفت چه ميپرسيد وميكوئيد در حق مرديكه سه سال سلطنت كند اول حسين عليه السلام را بكشد ودر سال دوم مدينه را بقتل وغارت در آورد ودر سال سوم مجانيق بر كعبه بر كشد وويران بكرداند كفتند چنين كس را لعن كنيم كفت پس يزيد را لعن كنيد وهم جدم كويد آنانكه عشری از اعشار افعال نا بهنجار يزيد را مرتكب نشده باشند در اخبار واحاديث ملعون وقمشده اند ويزيد جمله آن افعال را كه موجب لعن است بعلاوه قتل حسين وبرادران واهل آنحضرت ونهب مدينه وهدم كعبه وانشاد آن اشعار يكه بجمله بر فساد وعقيدت وكفرش بر آن قاطع است مرتكب كرديده است راقم حروف كويد نبايد هيچ موجودي از ابتداي آفرينش تا ساعت برانكيزش ملعون نشمرد واين نيز با آيات قرآني واخبار آسماني واحاديث مرويه مخالف است ركر ايد

(جلس)

جنس لعن را موجود و موجودي را براي صحت وجود لعن ملعون قائل كرديد بناچار يزيد پليد ' در چنين ميدان كه متاعش لعن جاويدانست صاحب رايت خواهد بود چه لعن جز بسبب معاصي كبيره ومخالفت با خـدا وبيرون تاختن از دين وار تكاب افعال و اعمالى كه از قانون دين بيرون است صادق نميافتد واكر بنكرند يزيد پليد را آن شقاوت وفسادت وغوايت وضلالت است كه در هيچيك از اين معاصي وافعال از هيچ مرتكبي شر مسار نيست بلكه اكر ابليس را از نوع غير بشر وتمامت عاصيان طبقات امم را تا روز محشر بيكجاي فراهم كردانند واعمال نكوهيده هريك را كه مستحق لعن خواهد بود بر شمارند اين پليد عنيد از هيچيك بي بهره نيست بلكه درهريك با هريك ادعاي تقدم وپيش تازي و كردن فرازي خواهد كرد فلعن الله يزيد وعلى آل يزيد ودر رساله صبان ار حافظ بن حجر از على عليه السلام از رسولخـداي صلى الله عليه وآله وسلم مرويست (قاتل الحسين فى تابوت من نار عليه لنصف عذاب اهل الدنيا) وهم از ابو عبيده برسول خدا منتهي ميشود (لا يزال امرامتي قائما با لقسط حتى يكون اول من يثلمه برجل من بني اميته يقال له يزيد) و ميكويد تا بر امام احمد امور صريحـه كه از يزيد نمايش كرفته وبر كفر او دليل است ثابت نمي شد بكفر او تصريح نميكرد ومانند ابن جوزى وغير از وى باوى موافقت نميكردند ولاكن در فسق او تمامت علما اتفاق دارند ونيز كروهى از علما بر لعن او تجويز كرده اند وپارهٔ كه لعن اورا واجب نمي شمارند نظر بحقيقت لعن دارند كه بمعني طرد از رحمة الله است واين درحاليست كه بدانند در حالت مرك كافر بمرده است مثل ابي جهل وامثال او واما جواز لعن آنكس كه حسين عليه السلام ر بكشته يا امر بكشتن آنحضرت كرده باشد يا تجويز نموده يا بآن امر راضي باشد بدون اسكه باز نمايند كه اين لعن بآن معي مـد كور است منفق عليه

است وجای تشکیك نیست چه در چنین مقام معنی لعن محمول بر امانت وطرداز موانع کرامت است نه حقیقه لعن که طرداز رحمت خداوند باشد راقم حروف کوید ملعون بودن یزید پلید همین معنی حقیقی لعن سهل تر است از این عمل او که خود اهل سنت وجماعت در عظمت مقتول آنکونه اخبار واحادیث موثقه مذکور میدارند ومیکویند در این واقعه آفتاب منکسف شد وستارکان آسمان مانند شب هنکام در نیمهٔ روز نمایان شدند وآفاق آسمان تا شش ماه سرخ کردید ومانند خون نمود وحمرتیکه در شفق افتاد از اثر این قضیهٔ هایله بود وقبل از قتل آنحضرت این اثر نبود وحکمتش این است که چون غضب خون را بحرکت و هیجان میآورد از اینروی درچهره حمرتی پدید میکردد چون خدایتعالی از جسمیت منزه است از ایںروی تاثیر غضب او بر قاتل حسین بحمرهٔ افق افتاد ونیز سایر علامات آسمانی وزمینی وانقلا باتیکه در اجزای آفرینش نمایش کرفته مذکور مینماید انکاه در جواز لعن آنکس که مرتکب چنین فعلی قبیح وعظیم کشته و خدایرا بایندرجه در ایندنیا بخشم آورده وفرزند کسی را که خود قاسم جنت و دوزخ است بقتل آورده است در مقام تامل واجتهاد بر میآیند با اینکه روایت صریح رسیده است که قاتل انبیاء توبه اش مقبول نیست والبته کسی که توبه اش پذیرفته نشرد از رحمت خداوند مطرود است وامام حسین علیه السلام نیز مقامش با ایشان مساوی بلکه برتر است در کتاب ریاض الاحزان از تاریخ محمد نحوی مسطور است که عبد الرحمن بن برثن را عبید الله ابن زیاد ستم رانده بودواو بدرکاه یزید بن معاویه روی نهاد تا داد خواهی کند ویکسال در پیشکاه یزید اقامت کرد وبدو دست نیافت ناچار عزیمت بر مراجعت بر بست وچون در پارهٔ بیابانهای شام در آمد ناکاه سنکی باد لادهٔ طلا نمودار شد که بخیمهٔ در آمدوی نیز

روی بخیمه نهاد ومرد یرا بر مرکبي بدید که همي بر جهاند چون عبد الرحمن را نکران شد از کلب سؤال کرد کفت آری باین خیمه اندر شد آنسوار بد آنسوي راهسپار شد وآنسك را بکرفت وبا عبد الرحمن کفت آیا جرعهٔ آب داري پس ظرفي از آب بدو بداد آنسوار سکرا آبداد وهم اندام سکرا هفت مرتبه با آن آب بشست وآنچه از آب در ظرف بماند خود بیاشامید آنکاه با عبد الرحمن کفت ترا در اینجا چکار است کفت این فاجر عبید الله زیاد با من ظلمي برانده بود وبدرکاه این فاسق یزید روي نهادم تا شکایت کذارم ویکسال اقامت کردم وبدو دست نیافتم واینك خائب وخاسر باز میشوم کفت هیچ میخواهی مکتوبي در سفارش تو بابن زیاد نبویسم چه باماش صداقتي بکمال است پس مکتوبی در هم آورد وعبد الرحمن نزد ابن زیاد شد وبدو بداد ابن زیاد همی بخواند کاهی بخندید وکاهی دیکر کون کردید آنکاه با عبد الرحمن کفت هیچ میداني این مکتوب را کدام کس بنوشته همانا این نامهٔ امیر المؤمنین یزید ابن معاویه است و باز نموده است که تو اورا ومرا دشنام دادي وهم بفرموده است که داد تو باز دهم وچنان کردم که او بفرمود وهم در ریاض الاخزان مسطور است که یکی روز دوتن شاعر از شیعیان حضرت علي ابن ابي طالب علیه السلام در مجلس یزید حاضر شدندوهر دو را یزید میشناخت وبا ایشان کفت هر یك از شما شعري در حق علی علیه السلام بدون فکر وتامل بکوئید ایشان کفتند باید آنکس که مارا این فرمان کرده دراین امر بدایت کند یزید بدون تامل وفکر ودرنك این شعر فورا انشاء نمود

خیر البریت بعد احمد حیدر * والناس ارض والوصي سماء

پس یکی از آن دو شاعر این شعر را بخواند

ومناقب شهد العدو بفضلها * والفضل ما نشهد به الاعداء

وآن دیکر این شعر قرائت نمود

کمليحة شهدت لها ضرآئها * والحسن ما شهدت به الضرآء

واین شعر که یزید کوید نه از روي عقیدت اوست بلکه از راه عادت شعراء است چنانکه این آیهٔ شریفه (والشعرآء يتبعهم الغاون الم تر انهم فی كل واد يهيمون وانهم يقولون مالا يفعلون) بر اینجمله شاهدو سب نمودن آن ملعون حسین را وپدرش علیهما السلام بر این مطلب کاشف است بلکه این نیز معجزهٔ امیر المؤمنین علیه السلام است که چنین منقبتی بر زبان چنین بي سعادتي مذ کور میآید واز این پیش داستان شکار یزید واعرابیرا در کتاب احوال حضرت امام محمد باقر واین شعر یزید را وانحطا برا در کتاب احوال امام زین العابدین علیهما السلام مسطور داشتیم ابو الفرج ابن الجوزي کوید چون عباس ابن عبد المطلب در روز بدر اسیر شد ورسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم ناله اش را بشنید در آن شب نخفت پس چکونه خواهد بود حالت آنحضرت چون انین حسین علیه السلام را بشنود ورسولخداي قاتل حمزه را نتوانست دید چکونه تواند دید آنکس را که سر مبارك حسین سلام الله علیه را از تن برید وبقتل آنحضرت واسیر کردن اهل بیت آنحضرت وسوار کردن بر اقتاب شتران بي غطاء ووطاء وخود را مسلمان خواند نکران شود ابراهیم نخعی کوید سوکند باخداي اکر در زمرهٔ آنان بودم که بقاتات حسین رهسپار شدند واز آن پس خدای مرا بیامرزیدی وبجنت در آوردی شرم میکرفتم که بر رسوالخدای صلی الله علیه وآله وسلم بکذرم وآنحضرت بر رویم نکران آید وهم احمد ابن حنبل کویداکر صحیح باشد که یزید این شعر لیت اشیاخي تا فاعتدل را قرائت کرده باشد همانا بخداي ورسولخداي کافر است که در این اشعار بر قتل کفار بدر اندوه و افسوس خورده وبقتل آنکروه خشنود نبوده

وفرمان خداي را در بارهٔ آنان و کردار رسول را در جهاد با آنان منکر شمرده وقتل حسین علیه السلام را بصواب خوانده وبا قتل کفار معادل ویکسان دانسته با اینکه خداي میفرماید (لایستوی اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون) وآیا اینکونه کلام وعقیدت جز از درار تداد از دین شمرده میشود (فلعنة الله علی الظالمین الذین بدلوا نعمة الله کفراً واحلوا قومهم دارالبوار جهنم یصلونها وبئس القرار) واز آن بر افزون یزید براین شعر نیز بیفزود وکفت لست من خندف تا ولا وحی نزل مجاهد کوید این سخن کسی است که در دین منافق باشد ودر قرائت این اشعار بعضي را عقیدت بر آنست که یزید در آن هنکام که خبر وقعه حره وقتل مردم مدینه را بشنید فروخواند وپارهٔ کویند چون سر مبارك امام حسین وعیال آنحضرت علیهم السلام را در مجلس آن ملعون حاضر کردند بخواند ومیتواند بود که در هر مقام قرائت کرده باشد ونهایت امر این است که بعضي را در مجلس اول یعني در اظهار مسرت از وقعهٔ حره وبر خیرا در انتقام تمثل نموده وخود نیز از نتایج طبع خود افزوده باشد چنانکه اکر در کتب مقاتل وتواریخ بدقت بنکرند مکشوف خواهد کشت در کتاب بحر المصایب مسطور است که در کتاب نورالعین فی مشهد الحسین صلوات الله مرقوم است که یزید پلید جامهٔ سرور برتن بیار است وبرتختکاه سلطنت برنشست ومجلس لهو لعب وعیش وطرب بیار است وساقیان سیم ساق جام مي بکردش در آوردند وهیچ عملی از فسق وفجور وکناهی از صغیره وکبیره بجاي نکذاشت ویکسره باسرور وفرح وشادي وغرور بپاي برد واز روي نشاط بانشاد اشعار پرداخت وبادف وطنبور همي فرو خواند

ارآك طرو باذا شجی و ترنم ﴾ تطوف باکناف السحاب المخیم

اصابك عشق ام رميت باسهم * فما هـذه الا سجية مغرم
فان كنت مشتاقا الى ربة الحمى * وتهوى بسكان الخيام فنعم
فقم واسقني كاسات خمر وغزلى * بذكر سليمى والرباب وزمزم
واياك ذكر العامرية اننى * اغار عليها فى فم المتكلم
اغار على اعضآئها من ثيابها * اذا وضعتها فوق جسم منعم
واحسد اقداحا تقبل ثغرها * اذا وضعتها موضع اللثم بالفم
ولولم يمس الارض فاضل ذيلها * لما جاز عندى بالتراب التيمم
يتيه على الدنيا اذا هى اقبلت * فتنزهو على البدر المنير فيظلم
خذوا بدم ذات الوشاح فاننى * رايت بعينى في اناملها دمي
ولا تقتلوها ان ظفرتم بقتلها * ولكن سلوها كيف حل لها دمى
ولا تحسبوا انى قتلت بصارم * ولكن بلحظ قد رميت باسهم
وقولوا لها انى قتيل صدودها * قتيل الهوى والشوق ان كنت تعلمى
اقول لنفسى والاثآء كثيرة * تمسك بذيل العامرية والزم
الم تران البحر مآء باسرها * ولكن مآء البحر ليس كزمزم
لها حكم لقمان وصورة يوسف * ونغمة داود وعفة مريم
ولى ضر ايوب ووحشة يونس * واحزان يعقوب وحسرة ادم
فلما تلاقينا وجدت بنا تها * مخضبة تحكى عصارة عندم
فقلت خضيب الكف بعدى واهكذا * يكون جزآء المستهام المتيم
فقالت والقت بالحشا لاعج الاسى * مقالة من فى الحب لم يتكلم
وحقك ما هذا خضاب خضبته * فلا تك فى البهتان والزور متهى
ولكننى لما رايتك راحلا * وقد كنت لى زندا وكفا ومعصم

(بكيت)

بكيت دما يوم النوى فمحوته * بكفى فاحترت بنانى من دم
فقبلتها القا وبت ضجيعها * حلالا ولو كانت على محرم
ومما شجانى اننى بت راقدا * وعلل كاسات الكبرى بالترنم
فلو قبل مبكاها بكيت صبابة * بسعدى شفيت النفس قبل التندم
غزالية العينين مكية الحشا * عراقية الاطراف طائية الفم
ولكن بكت قبلى فهاج لى البكا * بكاها وكان الفضل للمتقدم
قرات كتاب الله حتى حفظته * فما عندنا وجه المليح محرم
فكيف حرام لثم بيضا غريزة * تصيد بعينيها فؤاد المتيم
سئلتك بالبيت العتيق المحرم * بحق المنى والمشعرين وزمزم
فان حرم الله الزنا فى كتابه * فما حرم التقبيل فى الخد والفم
بيونس لما كان فى بطن حوته * وقد كان فى قعر من البحر مظلم
سيعلم خلق الله انى احبها * كحب النصارى للمسيح بن مريم
مدام كثير فى اناء كفضة * وساق كبدر والندى كانجم
وشمسة كرم برجها قعر دنها * ومشرقها الساقى ومغربها فم
لها حبب من فوق شباك فضة * كسكة دينار على صرف درهم
اذا افرغت من دنها فى انآئها * حكت نفرا بين الحطيم وزمزم
فقبلتها القا وعضيت خدها * وسوغت شهدا من رضاب ومن فم
فان حرمت يوما على دين احمد * فخذها على دين المسيح بن مريم
ولا تدخر يوم السرور الى غد * فرب غد ياتى بما ليس يعلم
الا ان هذا العيش ما سمحت به * صروف الليالى والحوادث نوم
على جانب الزوراء فى الشام خيمة * اطال وقوفي عندها والنالم

معلوم باد در نسخهٔ منطبعهٔ نور العين كه اكنون در دست است اين اشعار واين حكايت مسطور نيست تواند بود كه از نسخ خطي غير منطبعه نقل شده باشد يا صاحب بحر المصائب در كتابي ديكر ديده وبروي مشتبه بوده وكمان برده است كه در كتاب نور العين مسطور است اما پارهٔ از اين اشعار در بعضي كتب مثل مستطرف واخبار الدول وغيرهما مذكور است واين دو شعر كه در كتب اخبار نكارش رفته بعلاوهٔ اين اشعار است

اقول لصحب ضمت الكاس شملهم * و داعى صبابات الهوى يترنم
خذوا بنصيب من نعيم ولذة * فكل وان طال المدى يتصرم

واين دو شعر در كتاب احوال حضرت امام زين العابدين صلوات الله عليه درذيل بيان احوال يزيد مسطور كرديد ودر حديقة الافراح مسطور است كه يزيد لعنة الله عليه با پدرش معاويه شكايت نوشت كه هيچ توانائي ندارد كه شب و روز ساعتي از شرب شراب فراغت جويد تا بآن مقدار كه يكماه ودو ماه بر ميكذرد كه چنان مست طافح واز خويش بيخويش است كه بمهام مسلمانان نمي تواند رسيد معاويه اين اشعار را در جواب يزيد بنوشت ۰ انصب نهارا فى طلاب العلى واصبر على فقد لقاء الحبيب * حتى اذا الليل بدا مقبلا * واكتحلت بالغمض عين الرقيب فبادر الليل بما تشتهى * فانما الليل نهار الاريب * كم من فتى تحسبه ناسكا يستقبل الليل بامر عجيب ۰ ولذة الاحمق مكشوفة ۰ يسعى بها كل عدو رقيب آن پير مجرب پسرش يزيد را از اين اشعار بيدار ميكند وباز مينمايد كه روز از بهر كسب هنر ودر يافت معالى ومفاخر است بايد بر مفارقت حبيب صبر كرد واز اينجمله نصيب برد چون شب بر سر دست بر آيد وچشم رقيب در خواب رود نوبت نوشيدن شراب وبوئيدن زلف پر پيچ وتا بست چه بسيار مردم ناسك

(هستند)

هستند که چون شب در آید براه دیکر نا هجند ومر دم دیکر احمق که ملاحظهٔ وقت ومقام ننمایند کرفتار همز وغمزا نام میشوند چون یزید این اشعار بشنید بدستور پدر کهن روزکار کرد صاحب حدیقه الا فراح میکوید تا چند لطیف است این خطاب که از قلبي شفیق براي چنین فاجر صادر شده وباطن خود را باز نموده است وبعد از این بیان در جواز بلکه وجوب لعن آنملعون شرحی مرقوم میدارد وراقم حروف در ذیل مجلدات مشکواة الا دب واحوال جعفر بر مکی و نصایح یحي شرحي بهمین تقریب مسطور داشته است والله اعلم ودیکر در ضمن آنحکایت که شیخ مفید در کتاب مثالب ونیز در کتاب معالم الزلفي وبعضي کتب دیکر از ابو محمد عبد السلام ابن رغبان شاعر مشهور بدیك الجن با هارون الرشید خلیفهٔ عباسي مذ کور نموده اند مسطور است که چون در ذیل مکالمات دیك الجن از کلمات کفر آمیز ولید ابن یزید ابن عبد الملك ابن مروان درمیان آمد هارون کفت خداي لعنت کند ولید را که نه بصانعی ونه ببعثي ونه بنبوتي قائل ومقر بود آیا میداني که این ملعون این مضمون ومذهب را از کجا ما خوذ داشته دیك الجن کفت میدانم اما اکر امیر المؤمنین مرا بر جان واهل ومال زینهار دهد ونیز ضمانت فرماید که جایزه بمن عطا فرماید معروض میدارم رشید انکشتري خود را که نشان زنهار بود بدو سپرد دیك الجن کفت یا امیر المؤمنین ولید ابن یزید از شعر عمر ابن سعد علیه اللعنه ما خوذ داشته است

فو الله لا ادری واني لصادق • افکر فی امری علی خطرین

الی آخر الا شعار المشهوره که بر کفر او دلالت دارد رشید کفت خداي لعنت کند ابن سعد را که بر صانع وبعثت ونبوت اقرار نداشت هیچ میداني که ابن ملعون این مضمون را از کدام کس اخذ کرده است دیك الجن کفت از این شعر

يزيد بن معاوية ابن ابي سفيان عليه اللعنه هارون كفت مكر يزيد چه كفته است ديك الجن كفت كفته است اين اشعار را

علية هانی نا وليـنی واعلنی * حديثك انی لا احب الثنايا
حديث ابی سفيان لما سمی به * الی احد حتی اقام بواكيا
فرام به امرا علينا ففاته * وادركه الشيخ اللعين معاريا
فان مت يا ام الحمير فانكحی * ولا تاملی بعد الممات التلاقيا
فان الذی حدثت عن يوم بعثنا * احاديث زور تترك القلب ساهيا
ولولا فضول الناس زرت محمدا * بمشمولة صفرآء تروی عظاميا
ولا خلق بين الناس ان محمدا * تبوء قبرا بالمدنية ثاويا
وقد ينبت المرعی علی دمنة الثری * له غصن من تحته السر باديا
ويفنی ولا يبقی علی الارض دمنة * وتبقی حرارات النفوس كما هيا

رشيد كفت لعنة الله على يزيد ابن معاويه كه بخالق وبعث ونبوت اقرار نداشت الى آخر الحكاية وچون راقم حروف در ذيل مجلدات مشكوة الا دب ايندااستان را در ترجمهٔ احوال ديك الجن مفصلا مرقوم داشته است در اينمقام بآنچه محل استشهاد است قناعت ورزيد ونيز پارهٔ از اين اشعار دركتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام در ذيل احوال يزيد عليه اللعنة مسطور است همانا اكر بخواهيم مثالب وفضايح اين ملعون پليد را اكر چه همهٔ از روايات اهل سنت وجماعت هم باشد بيك جاي بر نكاريم كتابي حجيم ودفتري عظيم وكدا زنده تر از نار جحيم خواهد كشت لهذا بر اين مختصر كه در اينجا ودر كتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام مسطور كرديد كفايت جست

﴿ در بيان پارهٔ از حالات آن مخدره كبرى وصديقه صغرى در ايام توقف شام ﴾

(يزيد)

یزید پلید که عذابش بر مزید باد با اینکه امام حسین وبرادران و فرزندان و برادر زادکان واقرباء واصحاب آنحضرت را با آن رنج وتعب مقتول وزنان وبازماندکان آنحضرت را با آن شکنج ونصب اسیر ومغلول واموال ایشان منهوب ونظام ایشان را متفرق وخیام ایشان را متحرق وخود ایشان را شهر بشهر ودیار بدیار چون اسرای زنکبار رهسپار وبا آن سر های بریده که نصب العیون ایشان با آن ذلت و صدمت جوعان وعطشان در جماعت مردمان بشهر شام در آورد همچنان از بغض وکین دیرین آسوده ننشست وبا اضغان جاهلیت بمصاحبت بنشست وتا توانست درشهر دمشق نیز دوچار مشقت ساخت کاهی در خرابه و کاهی درمجلس بداشت تامکر سقف ودیواری بر ایشان فرود آید ویکباره بهلاکت رسند ونام ونشانی از ایشان بپای نماند ومع ذلك چون اهل بیت از خراب شدن آندیوار سخن میکردند آثار خشم وستیز وکین آن لعین با آنمشابه آشکار بود که زندان بانها بزبان رومی اظهار استعجاب میکردند ومیکفتند عجب است که اینجماعت از فرود شدن ایندیوار بیناك هستند و حال آنکه آنچه با یشان میرسید وبامدادان جمله کیرا بخواهند ودست بکردن بسته کردن بخواهند زد سخت تر است و کاهی در مجلس خویش پردکیان واطفال اهل بیت وامام زمانرا حاضرمیساخت ونرد طغیان وعصیان وتکبر وتجبر وفرعنت وملعنت میباخت وتجمل واحتشام وتفوق واحترام خویش وذات وبرکشت روزکار اهل بیت را نمودار میداشت وآل الله را درغل وزنجیر بدیدار صغیر و کبیر میآورد ومجلس خویش را بانواع ماکول ومشروب و زینت آراسته میساخت وامرای شام ودیکر بلاد را باحتشام خویش حاضر میداشت و سرمبارك امام را در پیشکاه نظر جلوه کر مینمود وپردکیان سرادق حشمت و اطفال خاندان رسالت را بآنطور باندوه وحسرت مینواخت وزنان خویش را از

پس پردهٔ حشمت بتماشاي ایشان میداشت وآنچند که میتوانست باز خم زبان خاطر هریك را آزرده میساخت وا کر در اواخر امر از بیم آشوب مردمان از آن باره حرون فرو مي نشست وبادل پرخون از اظهار درون عاجز میکشت وعلی ابن الحسین علیهما السلام را برخوان مائده حاضر میساخت آن نیز بر آزردكي خاطر مبارکش مي افزود چه آنحضرت هیچ مایل نبود که برخوان کشندهٔ پدر واقرباي خویش وچنان دشمن خونخوارهٔ بداندیش جلوس فرماید ودیدار ناخجسته وکلمات نا پرداخته اش را بنکرد وبشنود وبعلاوه آنملعون در آنحال نیز هروقت توانستي آنحضرت را از کزند زبان ملعنت نشان خویش آسوده نکذاشتي وبکنایت و اشارت وصراحت خاطر مبارکش را بیازردي وبا اینحال معلوم است حال حضرت صدیقه صغری سلام الله علیها که بر تمامت اهل بیت رسالت با سمت قهری و ریاست ومادري وامارت وصاحب غیرت امامت بود چیست وروزکار جاعني که بهترین اوقات وخوشترین ساعات ایشان وقتي باشد که بتواند بفراغت و امنیت بزاري وسوکواري شب بروز وروز بشب سپارند چکونه خواهد بود همانا چون حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه را در پیشکاه حضرت احدیت آنمقام ورتبت پدید کشت که میزانش را جز خداي وشفیع روز جزاهیچکس نداند لهذا درقبول بلایا و مصائب ورزایا ونوائب نیز آنمیزان واندازه را متحمل کردید که جز خدا ومحمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مقدارش را نداند واهل بیت آنحضرت که سلاله سیدالمرسلین وذریه امیرالمؤمنین سلام الله علیهم اجمعین هستند نیزچوندارای مراتبي هستند که اولاد هیچ یك از انبیاء واوصیاء را نبوده است بلکه اغلب انبیاء واوصیاء دارا نبوده اند از اینروی درآشامیدن اقداح مصائب وادراك اقسام نوائب آنکونه مشتاق بتاختند که قصب السباق بر بودند وآنمقام دریافتند که

جهانیان را تاقیامت در حیرت بگذاشتند بلکه اگر روز باغم واندوه بشب آوردند شب اگر ساعتي سر بخواب بردند همچنان در عالم خواب نیز بعالم مصیبت سیر همي کردند چنانکه خواب حضرت سکینه ودختر صغیرهٔ حضرت امام حسین ووفات او در خرابهٔ شام که موافق پارهٔ اخبار زینب نام داشته ونیز دیگر خوابها که در آن اوقات دیده شد در کتب مقاتل مسطور است در کتاب بحر المصائب مسطور است که یکي روز حضرت امام زین العابدین علیه السلام باحالی نژند وخاطري غم آگنده نشستند ناگاه زینب خاتون سلام الله علیها بیامد وسلام بداد امام علیه السلام بعلم خویش فرمود ایعمه بخواب اندر چه دیدهٔ واز مادرت فاطمه چه شنیدهٔ عرض کرد تو از تمامت علوم آگاهي وبعرض واظهار نیازمند نیستي فرمود آري چنین است ومقام ولایت همین است اما همي خواهم از زبان تو بشنوم وبرسوك پدر بنالم عرض کرد ایفروغ دیدار بخواب اندر مادرم زهرا علیها السلام را باجامهٔ سو گواري وموي پریشان نگران شدم که روي وموي مبارکش را با خون مبارك برادرم رنگین ساخته چون اینحال بدیدم خویشتن را بر پاي مبارکش بیفکندم وبگریه وزاری صداي بر کشیدم واز آنحال پرملال بپرسیدم فرمود ایدختر من زینب اگر چه در ظاهر با شما حاضر نبودم لاکن در باطن هم جدا نبودم مگر نه بخاطرت اندر است که عصر روز تا سوعا که برادرت را از خواب بر انگیختي بعد از مکالمات بسیار برادرت گفت جد وپدر ومادر و برادرم بیامده بودند و چون باز میشدند مادرم وعدهٔ وصل امشب را از من بگرفت ایفروز دیدهٔ مگر شب عاشورا را فراموش کردهٔ که ناله واحسن و واحسین من بلند بود وتو با ام کلثوم میگفتي که صدای مادرم را میشنوم همانا در آن شب با هزار رنج وتعب در اطراف خیمها بر همي آمدم وناله وفریاد برمیآوردم از اینروی بود که برادرت

باتو فرمود ایخواهر مگر صدای مادر را نمی شناسی اینور دیده ای زینب مگر نه
من بودم که در وداع واپسین فرزندم بازنان وروانه شدن بمیدان تیغ وسنان
کوفیان خاك مصیبت برسر میکردم وچه کویم از آنهنکام که شمر باخنجر برسینهٔ
پسرم جای کرفت ایزینب درآنهنکام که شمر سرمبارکش از تن جدا میکرد سرش
برداماں داشتم وحیران نکران بودم که سرمبارك را برنوك سنان برآوردند ایزینب
مکر من نبودم که در نظاره بودم که ناکاه آن لشکر بیداد کر از قتلکاه بخیمه کاه
روی نهادند وشعلهٔ نار بکنبد دوار برآوردند ایدختر محنت پرور من ایستاده
بودم که مردم کوفه باآن آشوب وهمهمه وویله ونعره بجانب خیام زنان شتابان
کشتند وخیمه هارا بسوختند وغارت کردند وجامهٔ شمارا ببردند وعابد بیمار را
از بستر بزمین افکندند وآهنك قتلش کردند وتو نالان و کریان ایشان را باز
داشتی وشما را باآنحال بقتلکاه شهداء بکذرانیدند تمامت اینجمله حتی آنجهار
خطاب که درسرنعش حسین علیه السلام بکذاشتی مرابنظراندر است دلمرا کباب
ودیده ام را پرآب نموده است وآنمکالمات تو که با ام کلثوم وسایر اسیران مهموم
بپا بمیرفت واز حرکت ورحیل جماعت ووداع سخن میبردی فراموش نمی شود
ایزینب این خون حسین من است که برکیسوان بمالیده ودرهمه جا باشما بوده ام
خصوصا هنکام ورود بشام ومجلس یزید خون آشام ورفتار وکفتار و کردار آن
نابکار بد فرجام عرض کردم ایما دراز چه روی این خون را از روی وموی پاك
نفرمودی فرمود ایروشنی دیده باید با این موی پرخون در حضرت قادر بیچون
شکایت برم وداد خود را از ستمکاران وکشند کان فرزندم بجویم وعزا داران و
کناه کاران امت جد ترا شفاعت نمایم وتورا وصیت میکنم که سلام مرا بافرزند
بیمارم سید سجاد تبلیغ کنی وبکوئی که باشیعیان ودوستان برساند که در سوکواری

(وزیارت)

وزیارت روشني دیده ام حسین خود داري نکنند وسهل نشمارند بلکه شب و روز علی الدوام باین عبادت وطاعت قیام واقدام نمایند تا بامداد قیامت بحسرت و ندامت که در آنوقت سودي نخواهد داشت دوچار نشوند ونیز حالت سختي و مشقت وکرسنکي اطفال را در اوایل ورود بشام ومسکن در خرابه از این خبر صاحب بحر المصائب تواندانست که میکوید از جناب سید سجاد سلام الله علیه منقول است که فرمود در آنهنکام که در خرابهٔ شام دوچار آلام بودیم یکي روز نکران شدم که عمه ام زینب دیکي براجاق نهاده کفتم ایعمه این چه حال باشد کفت ایروشني دیده همیخواهم باینکار اطفال را خاموش کنم چه بسي کرسنه وبیقرار هستند امام علیه السلام محض ترحم مشتي از ریك بدیك درافکند در ساعت هریرهٔ پاکیزه کشت ودرفقرهٔ صبیهٔ صغیرهٔ حضرت سید الشهداء سلام الله علیهما ووفات او درخرابهٔ شام ومکالماتش با حضرت زینب ووفات او وغسل دادن زینب وام کلثوم سلام الله علیهم اورا وآنکلمات واخبار که از آن صغیره نوشته اندکه سنکرا آب ومرغ وماهي را کباب میدارد ومعلوم است حالت جناب زینب چه خواهد بود نوشته اند آندختر سه ساله بود وبعضي نامش را زینب وبعضي رقیه وبعضي سکینه دانسته اند وازاختلاف روایات ممکن است از دختران آنحضرت افزون از یکتن درشام وفات کرده باشند وخداي بحقیقت اعلم است ودیکر داستان آن عمارتي است که پارهٔ نویسندکان نوشته اند بفرمان یزید بساختند وواقعات روز عاشوراء وحال شهداء واسیري اسراء رادر آنجا نقش کردند واهل بیت را بآنجا درآوردند اکراینخبر مقرون بصدق باشد حالت اهل بیت ومحنت ایشان رادر مشاهدت اینعمارت جز حضرت احدیت نخواهد دانست دراکسیر العبادات ومفتاح البکاء وبحر المصائب از شعبي روایت کرده اند که کفت یزید را حواهري هند نام بود واین هند غیر از آن هند یست

که در حبالهٔ نکاح داشت چون اساراي اهل بيت را بديد بر جست وبا يستاد و
کفت اسيران کدام يك از شما ام کلثوم خواهر حسين ابن علی ابن ابی طالب هستيد
ام کلثوم فرمود (ويلك ها انا ابنة الامام الزکی والهمام التقی والصمصام النقی
امير المؤمنين وقاتل الناکثين والمارقين والقاسطين الذی قرن الله طاعته بطاعته وعقابه
بمعصيته والذی فرض الله تعالی ولايته علی البدوی والحضری وهو مبيد الاقران والفرسان
والمتوج بتاج الولاية والسلطان وهو الذی کسر اللات والعزی وطهر البيت والصفا)
چون خواهر يزيد اينکلمات بلاغت سمات را بشنيد روي بجانب ام کلثوم کرد
و کفت يا ام کلثوم (ولا حل ذلك اخذ تم وبمثله طليتم وهو تم يا بني عبد المطلب
بمثل ربيعة وعتبة وابي جهل واضرابهم تسفك دماً ئكم انسينا اباك يوم بدر وحنين
وما قتل من رجالنا) کفت بهمين سبب که پدر تو اين مردم را بکشت وامثال
ابی جهل وعتبه وربيعه وهمانند ايشان را بهلاك ودمار دو چار داشت شمارا اي
بني عبد المطلب بکرفتند وخونخواهی کردند وخوار ساختند آيا افعال پدر تورا
وآن کسان را که از مردان مادر بدر وحنين بکشت فراموش خواهيم کرد
(فقالت ام کلثوم يا بنت من خبث من الولادة والاولاد ويا ابنة اکلة الاکباد لسنا
کنسائهم المشهورات بالزنا والخنا ولا رجالنا العاکفين علی اللات والعزی اليس
جدك ابا سفيان الذی حزب علی الرسول الاحزاب اليست امك هند باذلة نفسها
لوحشی واکلت کبد حمزة جهرا اليس ابوك الضارب فی وجه امامه بالسيف اوليس
اخوك قاتل اخی ظلما وهو سيد شباب اهل الجنة وهو اهل الکتاب والسنة وابن
بنت الرسول المخدوم بجبرائيل وميکائيل وکثير ما ملکتموه فی الدنيا فانه فی الاخرة
قليل) حضرت ام کلثوم اوصاف رجال وزنان واعمال ناروا ومحاربت با رسول و
مقاتلت با سيف الله مسلول وقتل حمزه وسيد الشهداء سلام الله عليهم را باز نمود

(وفرمود)

وفرمود اموال دنیا هر چند اکثیر نماید در آخرت بچیزي شمرده نیاید شعبي میکوید هند را چنان زبان قطعشد که دیکر سخن نکرد الی آخر الحکایة ونیز در بحر المصائب مسطور است که در آنهنکام که اهل بیت را بشام در آوردند طفلی صغیر از حضرت زینب سلام الله علیها آب طلبید یکی از نسوان شام با جامي از آب در خدمت صدیقه صغری شد وعرض کرد اي اسیر ترا سو کند میدهم اجازت بده تا این طفلرا بدست خویش آب دهم (لان رعایة الا تیام توجب قضاء الحوائج وحصول المرام) زیرا که رعایت اتیام موجب بر آمدن حوائج وحصول مرام است شاید خداي قادر حاجت ومطلب مرا بر آورده دارد فرمود یا امة الله حاجت تو چیست ومطلوبت کیست عرض کرد من از خدام حضرت فاطمه دختر خیر الا نام هستم انقلاب روز کار باینديارم افکند ومدتي در از است که از اهل بیت اطهار سلام الله علیهم اجمعین وخاتون خود جناب زینب علیها السلام خبر دار نیستم وبانتظار هستم که شاید خداي بدعاي این طفل صغیر باري دیکر دیدار سیدهٔ من جناب زینب وامام حسین صلوات الله علیهما را نصیب فرماید وبقیت زندکی را در آستان ایشان بپاي برم چون حضرت زینب خاتون این سخن بشنید اشك از دیده بباريد وآهی سرد بر آورده وفرمود یا امة الله غم مخور حاجت ومطلب تو روا شد (انا زینب بنت امیر المؤمنین وهذا راس اخي الحسین علیه السلام فوق القناة) اینك منم زینب دختر امیرمؤمنان واین است سر برادرم برسنان چون آنزن اینکلام دهشت ارتسام را بشنید ناله وفریاد یا سیداه واحسینا ووا اماماه وواذاتاه برآورد وچندان برسر وصورت بزد که بیهوش کردید ونیز درکتاب مسطور مرقوم است که پارهٔ نوشته اند که هفده نفر طفل صغیر وصغیره درمیان اهل بیت بودند که در خرابه شام با آلام واسقام مبتلا وبهر بامداد وشامکاه از حضرت صدیقهٔ صغری زینب

کبری سلام الله علیها از تشنکی و کرسنکی شکایت کرده وآب ونان میخواستند بر این منوال بر کذشت یکی روز مردیرا از آن خرابه عبور افتاد ودختر کوچکش همراه بود وآندختر را بحضرت سکینه نظر افتاد که با چهرهٔ چون ماه سر مبارك بر دیواری بر نهاده کریان ونالان کاهی پدر و کاهی برادر میکوید و کاهی نام علی اکبر بر زبان میآورد وآندختر از اینحال بکریه وناله بر آمد وباپدرش کفت ای پدر حالت این دختر اسیر دلمرا کباب کرد البته چون بسرای اندر شدیم مرا بخاطر بیاور تا از البسهٔ خویش از بهرش بیاورم همانا از دیدار ایشان نمایان میشود که از خاندان عزت وشرافت هستند چون آنمرد این سخن بشنید بر خود بلرزید وکفت ایدختر خاموش شو واز این خیال بر کنار باش همانا جامهٔ کهنه و فرسوده در خوراو نیست چه او سبط رسول وقرة العین بتول ومیوهٔ دل سیف الله مسلول است وایشان از اشراف عرب وعجم واهل بیت سید امم وآل الله اجل اکرم باشند واهل ظلم وجور مردان ایشان را بکشتند واهل بغی وستم ایشانرا اسیر ساختند دانسته باش که قرآن کریم درخانه ایشان نازل وکفر وایمان بشمشیر پدر ایشان نمایان شدو ایشان باشند نسل کرماء ونجباء وبر آنان که بر ایشان ستمکردند لعنت خدای ولعنت لاعنین زمین وسماء است چون آندختر این خبر را بدانست خویشتن را چون کنیزان بر پای مبارك آنحضرت بیفکند وبا کریه وزاری زبان باعتذار بر کشود وهمی کفت ایدختر آقا یان من از خطیئات من در کذر وعذر مرا بپذیر واز هفوات من عفو بفرمای سوکند با خدای شمارا نشناختم همانا شمائید احرار واطهار واز شما سخاوت وشجاعت وبذل وکرامت انتشار یافت وشمائید محل امن وامان وامانت ومکان صدق وصدقه واز شما باشد ارشاد وهدایت وبر شما است بازکشت خلق و حساب ایشان در روز قیامت وجناب سکینه اظهار تلطف وعطوفت میفرمود واز

(دیدار)

ديدار مبارك بر رخسار شريف اشك ميريخت آنگاه آندختر روي با پدر کرد و
گفت واي بر شما وبر مردم شام بي آزرم وحيا چگونه بصبوري کار ميکنيد و
آرام ميجوئيد ودعوی مردی ومردمي ودوستي مينمائيد با اينكه اهل بيت اطهار
وسيد مختار وحيدر کرار را اين مردم کفار وفجار چون اسيران ترك وزنگبار
بشهر وديار گردانيده در خرابۀ مسجد شام بيفرش وچراغ وخوردني وآشاميدني
گريان ونالان در افکنده اند (ويل لهؤلآء القوم يقرؤن القرآن ويدعون الاسلام
وقد اسروا اولاد سيد الانام وقتلو سيد شباب اهل الجنان وامام الانس والجان
والنبور والنار والوقود لهؤلآء اليهود والقوم العنود ينكرون الحق واهله
ويتبعون الباطل وحزبه يحفظون طه ويس ويقتلون الامام المبين تبا وتعسا لهم و
باعمالهم وافعالهم يقولون بالسنتهم ما ليس فى قلوبهم وسيجزيهم الله جزآء الظالمين
والكافرين وبدخلهم اسفل السافلين فى نار جهنم ويقرنهم بئس القرين انشاء الله تعالى
واي برانمردم بدکيش که قرآن ميخوانند وخود را مسلمان ميشمارند اما فرزندان
سيدانام را اسيرميکنند وسيد شباب اهل بهشت وپيشواي جن وانس را ميکشند
هلاك ودمار وآتش سوزنده ونار براي اينجماعت يهود وقوم عنود باد که منکر
حق واهل حق وتابع باطل واهل باطل هستند ويسن را حفظ مينمايند وامام
مبين را بقتل ميآورند هلاك ودمار باد ايشان را واعمال وافعال ايشانرا که آنچه
برزبان گويند درجنان ندارند زود باشد که خداي آن جزا که در خور ستمکاران
وکافران است بايشان بدهد وايشان را در فرود ترين مقامات آتش ودوزخ در
افکند ودر ناخوشترين مراتب باز دارد وآنگاه با گريه وندبه از خرابه بيرون شد
درسراي خويش بماتم بنشستند وديگر آنروايتي است که از جمله نام دختر امام
حسين درخرابه مسطور داشته اند ونيز درکتاب مسطور مرقوم است که در ايام

توقف اهل بیت سید انام در خرابه شام یکي از شبها که اطفال صغار از شدت
جوع وعطش بنالیدند واز جناب زینب خاتون علیها السلام آب ونان میطلبیدند
ناکاه زني باجامهٔ سیاه ومقداري آب ونان بخرابه اندر شد وآنجمله را درحضور
حضرت زینب فرو نهاد چون آنمخدره بدیدکه اطفال از بوي طعام دیکرکون شدند
متغیر شده فرمود ایزن این چه طعامي است مکر نمیداني صدقه برما حرام است
عرض کرد اي اسیر سو کند بخدا ورسول این طعام نه بعنوان تصدق است بلکه
بعلت نذر وعهدی است که براي هراسیر وغریب میبرم فرمود این عهد ونذر
چیست باخداي خود درمیان نهادهٔ عرض کرد در ایام کودکي که بمدینه طیبه
منزل داشتم بمرض فالج دوچار کردیده اطباء از معالجهٔ مایوس شدند چون پدرم
ومادرم از دوستداران اهل بیت اطهار بودند براي استشفاء بدار الشفاي رسالت
روي نهاده از حضرت بتول عذراء سلام الله علیها درطلب شفا برآمدند درآنحال
حضرت امام حسین علیه السلام نمودار شد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود
ایفرزند دست برسر ایندختر بکذار واز خداوند شفاي اورا بخواه واز برکت
دست مبارکش فورا شفا یافتم وتا کنون در وجود خویش مرضي آشکار وپنهان
ندیده ام واز آن پس کردش روزکارم باینديار افکند واز ادراك حضور موالیان
خود محروم ساخت وچون بهار عمر بر کذشته وروز کار بانجام رسیده است و
از جملهٔ موالیان چشمها بنور وجود مسعود جناب خامس آل عبا صلوات الله علیهم
روشن داریم لهذا برخویش نذر وعهد کرده ام که باهر اسیر وغریبي آنچندم
که درنیروي بضاعت واستطاعت باشد بمهر وعطوفت روم تامکر از اثر دعاي
ایشان بزیارت جمال آن امام بیهمال واهل بیت رسول خداوند متعال برخوردار
شوم جناب صدیقه از استماع اینکلمات آهی غم آمیز برکشیده فرمود همین قدر

بدان که نذرت تمام و کارت بانجام رسیده از حالت انتظار رستکار آمدي همانا منم
زینب دختر امیر المؤمنین واین اسیرا نشد اهل بیت رسول خداوند مبین این سر
مبارك است سر برادرم حسین که بر سر نیزه است آنزن صالحه از شنیدن اینکلام
جانسوز چنانفریاد ونفیر بر آورد که مدتي از خویش بخویش کشت وچون بهوش
پیوست بر دست وپاي ایشان بیفتاد وببوسید وبموید ونالهٔ واسیدا ووا اما ماه ووا
شهیداه ووا مظلوماه برکشید وچنان شور وآشوب براورد که کفني واقعهٔ عاشورا
دیکر باره آشکارا شد وبقیت عمررا همچنان بسوکواري وزاري بپایان رسانید
ودیکر از وقایع ایام توقف شام ملاقات هنده زوجهٔ یزید است با اهل بیت رسول
خداي چنانکه در پارهٔ کتب مصیبت بدآن اشارت رفته است ودیکر حکایت
عفیفه نام است که از ابو مخنف روایت کرده اند که وي دختر جناب امیر المؤمنین
علیه السلام ودر حبالهٔ نکاح یکی از شیعیان بوده است واز اتفاقات روزکار وکردش
دهوروا دوار بشهر شام در آمده وآنمرد در پیشکاه یزید تقرب یافته وپس از
چندی وفات کرده یزید بسبب رابطه ومحبتي که باوی داشت بمراعات اهل دعایش
میپرداخت تاکاهیکه اهل بیت را بشام در آوردند آنزن چون از اسیری ایشان
بدانست بزحمت وتعب در خدمت ایشان شد خداي بهتر داند که اکر این خبر
بصدق مقرون باشد حالت ایشان در آنحال چه بوده است عبرة وتبصرة معلوم باد
چون نکارش این کتاب بانتقام پیوست روزی چند بر آمد که بواسطهٔ قضیهٔ هایله
شهادت شاهنشاه شهید سعید ذوالقرنین اعظم ناصر الدین پادشاه که برحمت خالق
مهرو ماه فایز باد نکارش این کتاب بتعویق افتاد همانا این پادشاه جنت آرامکاه
در روز جمعهٔ هفدهم شهر ذوالقعدة الحرام سال یکهزار وسیصد وسیزدهم هجری
هنکام ظهر کاهیکه در ضریح منیر امام زادهٔ واجب التعظیم عبد العظیم علیه التسلیم

مشغول طواف بود وهمي خواست بآن شکر که خدایش سلطنت این جهان عنایت کرد تائباً مطهراً نماز بگذارد بناگاه قلب مبارکش را باکلولهٔ طپانچه هدف کرده درهشت ثانیه چنان پادشاه اسلام پناه را که ثاني نداشت شهید ساختند وآن قضیه در آنحال بود که شاهنشاه جمجاه فرمان کرده بود تا امناي دولت قاهره بساط جشن قرن دوم را بگسترانند وخویشتن را ذوالقرنین بخوانده بود وبعرض و استدعاي بندهٔ نگارنده ذوالقرنین اعظم را بانتساب وجود همایونش مفتخرومحترم بداشت وراقم حروف تفصیل این رزیت جانسوز را در پایان کتاب احوال شرافت اشتمال حضرت امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه مسطور ودر اینجا بهمین اشارت کفایت میرود شکر خداوند را که مردم ایران را دد مقاسات چنین داهیهٔ بزرك ورزیتي عظیم وبلیتي عمیم بوجود محمود وجلوس مسعود شاهنشاه جوان جوان بخت رونق بخش تاج وتخت وارث ملك جم ملك الملوك عجم ظل الله فی العالم السلطان ابن السلطان ابن السلطان شهریار تاجدار ابو النصر والظفر (مظفرالدین) پادشاه قاجار خلد الله ملکه الی یوم القرار که وارث سلطنت وولیعهد دولت بود قرین آسایش وامنیت وسکون وراحت بداشت فله الحمد وله المنة اکنون بررشتهٔ حکایت معاودت وتوفیق انجام را از ایزد علام مسئلت کنیم ودیگر از مصائب و آلام اهل بیت خیرالانام درمدت توقف در شهر شام اقامت علامات سوکواري است چنانکه در بحرالمصایب ونورالعین مقتل ابی مخنف مسطور است که چون یزید پلید در حضرت اهل بیت رسول مجید معروض داشت که کار باختیار شما است اگر خواهید بجانب مکه ومدینه شوید واگر بخواهید در اینجا اقامت ورزید فرمودند اي یزید چون از حسین علیه السلام مارا جدا کردند عبید الله زیاد مارا مجال وامکان نگذاشت که بروی گریستن ونالیدن کنیم ومراسم عزاپای داریم هم

(اکنون)

اکنون بر آنحضرت گریستن بخواهیم گرفت آنگاه بحرم جد خویش میشویم یزید فرمان کرد تا یکي از سراهای اورا برای ایشان خالي کردند واهل بیت در آنجا بسوگواری وزاری وناله وفریاد وعزاداری بروزان وشبان بنشستند وچون باران بهاری سرشك دیده روان ساختند در دمشق هیچ قریشه وهاشمیه نماند مگر اینکه بعزاء ومصیبت وناله ونحیف همعنان گشت چنان آشوب برآوردند که همي خواست کوه از جای بشود ویکهفته بر اینگونه با جامهٔ سیاه ناله بماه بر دند وبروایتي جناب زینب خاتون سلام الله علیها از یزید بخواست تا رؤس شهداء را بمجلس سوگواری بفرستند وآن ملعون بفرستاد ومعلوم است اگر این خبر بصدق باشد حالت آنمخدره با سر مبارك امام حسین علیه السلام ودیگر شهداء چه خواهد بود وسوگواری سوگواران چه مایه خواهد یافت وحالت جناب ام کلثوم با سر مبارك حضرت ابی الفضل سلام الله علیه چه منوال خواهد داشت چنانکه از کتاب نور العین مسطور نموده است که حضرت ام کلثوم سر مبارك علی اصغر را از جناب سکینه خاتون بگرفت وبر سینه نهاد وچنان بگریستند که فریشتگان آسمان وجنبند گان زمین از گریهٔ ایشان بگریه شدند آنگاه آنحضرت در ندبه وزاری این شعر بخواند (یا لهف قلبي علی الصغیر الظامی) چنانکه از این پیش معلوم ومرقوم گشت وموافق خبر یکه در اغلب کتب مقاتل مذکور است چون یزید همچنان قلوب وآشوب مردم را تفرس کرد بر سلطنت خویش بیندیشید وصلاح در آن دید که با اهل بیت اظهار اظهار عطوفت ومهرباني کند تا مگر مردم شام از آن جوش وخروش فرود آیند پس در طلب امام زین العابدین علیه السلام بفرستاد تا با احترام و واحتشام بمجلس او در آید امام علیه السلام خواست بدو روی نهد حضرت زینب خاتون عرض کرد ای یادگار رفتگان وپناه وپرستار بر جای ماند گان همانا

از غدر ومکر این ستمکار در کار تو اندیشناك هستم اکنون که خواهی که بمجلس وی شوی (یا قرة عيني وسلوة فوادی لاتتكلم الا بكلام هين وقول لين فانه ظالم عنيد وشقي شديد لايخاف من الله وعذابه ولا يستحي من رسول الله ووليه) ایفروز چشم وسرور دل با اینظالم عنید وشقی شدید نرم سخن کن چه اینظالم از خداوند منتقم بیناك نباشد واز رسول خداي وولی خدای شرم نکند چون امام علیه السلام بمجلس یزید برفت یزید بحشمت حضرت بر پای جست ودر صدر مجلسش جلوس داد واظهار بشاشت وبشارت نمود وعرض کرد یا علی ابن الحسین آنچه میخواهی بفرمای که بر آورده است وپذیرفته فرمود ای یزید اولا در باب حاجتم بتوحاجتی نیست دیکر اینکه در هر باب با عمه ام زینب ببایست سخن کنم چه پرستار یتیمان وبیماران وغمکسار اسیرانست یزید چون این سخن بشنید بر خود بلرزید وبفرمود تا پردهٔ از میان مجلس بر کشیدند وباحضار اهل بیت اطهار وجناب زینب سلام الله علیهم فرمان کرد ودر تعظیم وتکریم ایشان بکوشید واهل بیت بیاد دیکر مجالس آن ملعون افتادند ومستعد ناله وزاری شدند آن پلید بعد از ساعتي سر بر کشید وبپوزش ونوازش کذارش کرفت وایشانرا در اقامت دمشق ومراجعت بمدینه مختار ساخت حضرت زینب بنالید وصدا بوا اخاه ووا ذلتاه وواضیعتاه بلند ساخت چنانکه یزید بهرا سید وکفت این زنکه این نالبدن کند کیست کفتند وی دختر مصطفی وناموس کبریاء وفروغ چشم مرتضي وصدیقهٔ صغری ونائبهٔ زهرا زینب کبری خواهر حسین علیها السلام است یزید برخود بلرزید واز کفتهٔ خویش نادم کردید وبا شرم وآزرم بآنحضرت روی کرده کفت از این ناله وزاری چه سود بشکیبائي باش وبه پرستاري باز ماندکان بکذران آنمظلومه از این سخنان نیز آشفته شد وفرمود رفتن بمدینه محنت مرا تازه وبنیان شکیبائي را بر کند وبر غم و

(اندوه)

اندوه بیفزود عرض کرد غریبان همیشه خواهان وطن باشند وهمي ببایست رفتن بمدینه اسباب سرور باشد آن مظلومه از این سخن سخت بکریست یزید کفت از آنچه رفت سخن نباید کرد بروایتي چون یزید بآن مخدره عرض کردیا (اخت الحسین هل لك حاجه ومرام حتی اقضیها بالتمام) ایخواهر حسین آیا حاجتي و مقصودي داري تا برآورده دارم فرمود (یا بن الطلقاء اطلب منك ثلثة اشیاء عمامة جدی ومقنعة امی وقمیص اخی) سه چیز از تو میخواهم یکی عمامهٔ جدم و دیکر مقنعهٔ مادرم سوم پیراهن برادرم را پسر معاویه کفت اما عمامه ومقنعه را ماخوذ داشتم وبراي تبرك وتیمن در خزانه نهادم واما پیراهن را تاکنون ندیده ام وندانم نزد کیست فرمود اي یزید این را بدان که در اوان طفولیت روزي در خدمت مادرم فاطمه زهرا بودم نکران شدم که ریسمان این پیراهان را میریسد ومیکرید از آن کریستن ونالیدن وندبه راندن پرسیدم فرمود ایدخترك من جبرئیل از حضرت خداي جلیل خبر شهادت برادرت حسین را برسول مجید بیاورده که در زمین کربلا با بدن چاك چاك خواهد ماند این ریسمان همي بریسم که براي فروغ دیده ام پیراهني ترتیب دهم بلکه اندام زخمنا کش عریان در بیابان نماند اي یزید در روز عاشوراء برادرم حسین این پیراهن را بر تن بیار است وشمر بغارت ببرد ببایست آن پیراهن را بمن باز دهند تا ببوسم وببویم وسینهٔ اندوهناك را شفائی حاصل کردد یزید چون این حکایت بشنید حکمي شدید بنمود تا بیاوردند و بآن مخدره باز دادند و کفت آیا حاجت دیکر داري تا بجاي آورم آنحضرت با ناله وآه فرمود (یا یزید نحن فارقنا سیدنا الحسین وهو جسد بلاراس ولم یمکننا عبید الله بن زیاد ان ننوح علیه ونندبه) واز آن پس تا اکنون نیز جرئت کریستن نیافته ایم وبعلاوه از وفات دختر برادرم داغی دیکر بر جکر داریم خواستار چنانیم

که مکانی وسیع خارج از عمارات وسراي معين كني تا بماتم بنشینم ونیز دختران قریش وزنان بني هاشم را که در اینديارند رخصت کنی تا با ما بسو کواری یاري کنند یزید فرمان کرد تا در بيرون عمارات سلطنتي در دار الحجاره مقامي مناسب ومکانی وسیع خالی کردند ودر کوي وبرزن دمشق منادي کردند ورخصت دادند که هر کس بخواهد بمراسم عزاداري بپردازد جمعی کثیر بناله ونفیر در آمدند و تمامت زنان قرشیه وهاشمیه جامهٔ سیاه بپوشیدند وگریبان چاك ساختند وموي پریشان نمودند وبر سروري بزدند واشك بباریدند وحضرت امام زین العابدین بمجلس سوك در آمد جناب زینب خاتون دست مبارکش را بگرفت وبر فراز مسند حضرت سيد الشهداء علیه السلام بنشاند وآشوب محشر بر خاست و سو کواران از دیدار اینحال بانك زاري بعرش باري رسانیدند وبا حضرت زینب خاتون طي مقالات نمودند ودر آن میان یکي از آنان از کیفیت حالات سیدالشهداء بپرسید جناب ام کلثوم این ابیات را در ماتم آنحضرت انشاد فرمود (ما تت رجالی وافنی الدهر سا داتی) چنانکه ابن بیش مرقوم افتاد وناله وفغان زنان شام از آسمان بر گذشت جناب زینب خاتون روي با زنان شام کرده فرمود اي اهل عزانکاه کنید وبنگرید وبدانید که اینحالت سرها و کیفیت این شور ونوا نمونهٔ از سرگذشت گذشته هاي ماست نیك بنگرید که اینمردم جافي شقي با آل علی چگونه معامله کردند با اهلبيت مصطفی چه بپای آوردند اي زنان شام شما اینحالت و کیفیت را ملاحظه کنید اما از هنگامه کربلا ورستخیز روز عاشورا وحالت عطش اطفال وشهادت شهدا وبرادرم سيد الشهدا وحالت قتلگاه بی خبر هستید که از ستم کوفیان بي وفا وپسر زیاد بیحیا وصدمت طي راه بر این زنان داغدار ویتیمان دلفکار وحضرت حجت خدا جناب سید سجاد چه بگذشت ازمشاهدهٔ اینحال و

استماع اين مقال جملكي بولوله وولوال در آمدند وآن مخدره سر مبارك انور برادر را برسينهٔ خويش بر كرفتي وببوسيدي ببوئيدي وبجانب بقيع روي آوردي وبزباني وحالي بمادرش خطاب نمود كه جملهٔ آفريده كان را بخروش افكنند آنكاه روى با برادر كرد ولب برلب مباركش بسود وكلمات جانكداز بفرمود بس از آن دست جناب سكينه خاتون را بكرفت وكلمات جانسوز براند در رياض الشهاده مسطور است كه آنحضرت سر مبارك برادرش را بر سينه بچسبانيد وعرض كرد اى روشنى چشم من

اخى لا هنئتنى بعدك عيشتى * ولا طاب لى حتى الممات مقيل

فان كنت از معت المقيل فقل لنا * امالك من بعد المغيب تقول

ودر مفتاح البكاء مسطور است كه از آن پس آن مخدره خويشتن را بروى افكند و با جكر تافته فرمود

اخى ان بكت نفسى اسى فلعلنى * بكيت لامر عن اساك عنانى

اخى ما الحجالى عن حجالى بحاجب * ولا عنك اذا بكى نهاى نهانى

اخى اى احداث الطوارق اشتكى * فقد فض جمعى طارق الحدثان

اخى من عمادى فى زمان تصرفى * ومن ارتجيه فى صروف زمانى

اخى ان رمتنى الحادثات برميها * فقد كنت فيها عدتى وامانى

اخى للرزايا حسرة مستمرة * فوا شقو تا مما يجن جنانى

اخى قد نفى عنى الزمان سعادتى * ولم يبق الا شقوتى وهو انى

اخى ان يكن فى الموت من ذاك راحة * فراحة نفسى ان يكون فنانى

ونيز در بحر المصائب مسطور است كه جناب ام كلثوم سر مبارك برادرش عباس سلام الله عليهما را بر سكينه كرفت واين شعر بخواند

ايا عباس يا عز الارامل * ويا كهف الفقير المستكينة

ايا حامي الحمى حاشاك بقتل * اخوانك في الاعادي سائبة

وديگر بروايت صاحب بحر المصائب در آن اوقات كه اهل بيت اظهار در خرابه منزل داشتند شبي هنده زوجهٔ يزيد بديدن ايشان رهسپار شد وبشناخت واز آن پس بماتم سراي ايشان برفت وروزي با خشم وستيز نزد يزيد شد وكلماتي براند كه اورا ديگر گون ساخت چندانكه گفت اي هنده دل مرا بدرد آوردي خداي بكشد پسر مرجانه را كه حسين را بكشت ومرا در هردو جهان روي سياه ساخت اكنون در ندامت منفعت نيست تو بديدار ايشان راه سپار وبسراي خويش اندر آر وخدمت گذاري كن وعذر مرا از ايشان بجوي وبگوي كه من به بكشتن او راضي نه بودم هنده بامداد ديگر با جماعتي از زنان آل ابي سفيان وكنيزان و دختران جامهٔ سوگواري برتن بياراسته بخرابه روی نهادند وچنان ناله و نفير بر آوردند كه آشوب در فلك اثير افكنده و در پيرامون جناب زينب خاتون سلام الله عليها پره برزدند وبناله وزاری برداختند اينوقت جناب زينب عليها السلام روی ببقيع آورده وبمادرش خطاب كرد وفرمود

ايا ام قد قتل الحسين بكربلا * ايا ام ركني قد هوی وتزلزلا

ايا ام قد القی حبيبك بالعرا * طريحا ذبيحا بالدماء مغسلا

ايا ام نوحی فالكريم علی القنا * يلوح كما البدر المنير اذا انجلا

ونوحي علی النحر الخضيب واسبكی * دموعا علی الخد التريب مرملا

آنگاه روی بسوی كربلا كرده گفت

اخی يا اخی يا ليتنی مت قبلكا * اخی كنت لی حصنا حصينا مؤملا

اخی يا قتيل الاشقيآء كسرتنی * و اورثتنی حزنا طويلا مطولا

اخی كنت ارجوان اكون لك الفدا * فقد جئت فيما كنت فيه اؤملا

اخي ليتني اصبحت عميا ولا ارى * جبينك والوجه الجميل مرملا

آنگاه جناب ام كلثوم سلام الله عليها بادل اندوهناك بحضرت رسول خداي صلوات الله عليه وآله خطاب وعرض كرديا (جدنا نشكوا اليك امية) چنانكه از اين پيش مسطور شده هنده وزنان آل ابوسفيان هريك به تسلي يكتن از اهلبيت زبان بر كشودند وبهزار كونه معذرت وضراعت از حضرت سيد الساجدين سلام الله عليه مسئلت كردند تا با اهلبيت بسراي ايشان ره سپار كرديده وازمان بخدمات ايشان افتخار يافتند وبروايت بحار از مناقب از ابو مخنف وديكران يزيد فرمانداد تا سر مبارك حضرت حسين عليه السلام را بر باب دارش بياويختند واهلبيت را بانسراي در آوردند چون در آمدند هيچكس از آل معاويه وآل ابي سفيان بجاى نماند جز انكه با ناله وكريه وفرياد ونوحه ايشانرا پذيرائي كردند وهمي بر سيد الشهدا عليه السلام ندبه نمودند وجامه وحلي از تن بريختند وتاسه روز بسوكواري بنشستند انكاه يزيد ملعون فرمانداد تا ايشانرا بسراى خاصۀ اودر آوردند واز آن پس هيچ صبح وشام بر خوان طعام ننشستي جز اينكه على بن الحسين عليهما السلام حاضر شدى واين اشعار را در بعضي كتب از جناب ام كلثوم سلام الله عليها نكاشته اند

قفوا ودعونا قبل بعدكم عنا * وداعا فان الجسم من اجلكم مضنى

فقد نقضت منى الحيوة واصبحت * على نخاج الارض من بعدكم سجنا

سلام عليكم ما امر فراقكم * فيا ليتنا من قبل ذا اليوم متنا

واني لارثى للغريب وانني * غريب بعيد الداو والا هل والمغنا

اذا طلعت شمس النهار ذكرتكم * وان غربت جددت من اجلكم حزنا

لقد كان عيشى بالاحبته صافيا * وما كنت ادري ان صحبتنا تفنى

واكر اين اشعار از آنحضرت باشد ممكن است در ايام حركت از كربلا بكوفه

یا از کوفه بشام یا در ایام توقف درشام یا مراجعت از شام بمدینهٔ طیبه باشد واین اشمار را نیز در کتاب تحفة الناصریه بحضرت زینب منسوب داشته

تمسك با الكتاب ومن تلاه * فاهل البيت هم اهل الكتاب
بهم نزل الكتاب وهم تلوه * وهم كانوا الهداة الى الصواب
امامی وحد الرحمن طفلا * وامن قبل تسديد الخطاب
علی كان صديق البرايا * علی كان فاروق العذاب
شفيعی فی القيمة عند ربی * نبی و الوصي ابو تراب
وفاطمة البتول وسيدا من * يخلد فی الجنان مع الشباب
علی الطف السلام وساكنيه * وروح الله فی تلك القباب
نفوس قدست فی الارض قدما * وقد خلصت من النطف العذاب
مضاجع فتية عبدوا وناموا * هجودا فی الفدا فد والشعاب
عليهم فی مضاجعهم كعاب * باروقة منعمة رطاب
وصيرت القبور لهم قصورا * مناخا ذات افنية رحاب
لئن وارتهم اطباق ارض * كما اغمدت سيفا فی قراب
كانمار اذا جاسوا رواض * واساد اذا ركبوا غضاب
لقد كانوا البحار لمن اتاهم * من العافين والهلكی الشغاب
فقد نقلوا الی جنات عدن * وقد عيضوا النعيم من العقاب
بنات محمد اضحت سبايا * يسقن مع الاساری والنهاب
مغبرة الذيول مكشفات * كسبی الروم رامية الكعاب
لئن ارزن كرها من حجاب * فهن من التعفف فی الحجاب
ايخل بالفرات علی الحسين * وقد اضحی مباحا للكلاب

(فلی)

فلی قلب علیه ذو التهاب * ولی جفن علیه ذو نکاب

در بحر المصائب وپاره کتب اخبار مسطور است که از آن پس که یزید خواست اهل بیت را بمدینه طیبه مراجعت دهد علمهاي زرین والبسهٔ رنکین مرتب ساخته ونیز اموالي بسیار وزری فراوان بیاوردند وبر زبرهم ریختند وآن خبیث کفت اینجمله درعوض آنمصائبي است که شما را در سپرده است جناب ام کلثوم وبقول ابي اسحق اسفرایني جناب زینب خاتون در پاسخ فرمود یا یزید (ما اقل حیائك واصلب وجهك) اي یزید سخت بي آزرم وسخت روئي (تقتل سیدنا حسینا و واهله وتقول خذوا هذ المال عوضه) سید جهانیان حسین علیه السلام و کسان اورا میکشي آنکاه میکوئي این مال را درعوض بستانید وبروایتي فرمود اي یزید مکر حدیث جدم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ترا بکوش نرسیده است که میفرماید هرکس مکدر ومحزون کرداند مؤمني را واز آن پس دنیارا بدو دهد بتمامت عوض آنحزن که بدو رسیده نمي شود یزید شرمسار وخاموش کشت و ایشان آنمالرا قبول نفرمودند راقم حروف کوید در این مسئله اخبار مختلفه بنظر رسیده ودر اغلب روایات وارد است که یزید دویست دینار زرسرخ بحضرت علی ابن الحسین جناب امام زین العابدین علیهما السلام تقدیم کرد وکفت این مبلغ را در از ای خون پدرت بکیر وآنحضرت باین تقریب که مذ کور کشت جواب بفرمود اما این بنده را کمان چنان میرود که اکر اینخبر باحقیقت اخوت داشته باشد لا بد دویست هزار دینار خواهد بود زیرا که آن ملعون در اینحال که میخواست خاطر ایشانرا خوشنود دارد وآشوب جهانیانرا فرونشاند چکونه میتوانست بکوید خون مثل امام حسین علیه السلام وجماعتي از فرزندان امیرالمؤمنین وامام حسن وامام حسین علیهم السلام وبني هاشم را بدویست دینار عوض میدهم هیچ عاقلي براین

تصديق نمیکنند یا این خبر بیرون از صحت باشد یا لفظ هزار از قلم نگارندگان ساقط شده باشد والله تعالى اعلم بحقايق امور

﴿ در بيان مدت توقف اهل بيت خير الانام عليه وعلى آله صلوات الله وسلام در شام محنت انجام وحركت بجانب مدينه طيبه ﴾

در مدت اقامت اهل بيت اطهار سلام الله عليهم در شام علماي تواريخ وخبر را اختلافات كثيره وتحقيقات مختلفه است واين بنده درذيل كتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام ووقايع يوم الطف بياني مبسوط نمود وهم در اينمقام معروض ميدارد سيد طباطبائي اعلى الله مقامه در حاشيهٔ رياض المصائب چهل روز ونيز شش ماه مسطور ميدارند وبروايت ميلاني از كاشفي شش ماه تمام وبروايت بعضي از علماء از ابن بابويه رحمة الله عليه نيز شش ماه وبقول صاحب مفتاح البكاء از مهيج الاحزان هيجده روز ونيز بروايتي ده روز درشام توقف كردند دو روز در حبس وهفت روز بمراسم عزا داري وسوكواري و روز هشتم سوكواري كه روز دهم باشد بجانب مدينهٔ رسول مختار ره سپار شدند وعلامهٔ مجلسي عليه الرحمه در بحار الانوار از صاحب مناقب حكايت ميفرمايد كه يزيد با اهل بيت اطهار اقامت بدمشق را اظهار كرد ايشان پذيرفتار نشدند فرمودند (بل ردنا الى المدينة فانها مهاجر جدنا) مارا بمدينهٔ كه هجرتگاه جد ما است بر گردان اينوقت يزيد با نعمان ابن بشير كه از صحابهٔ رسول خداى صلى الله عليه وآله وسلم بشمار ميرفت گفت تجهيز سفر اين زنان را چنانكه شايستهٔ مقام ايشانست بساز ومردي امين وصالح را از مردم شام با جماعتي خيل واعوان با ايشان همراه كن آنگاه بفرمود تا البسهٔ نفيسه واشياء بديعه در خدمت ايشان حاضر كردند ورزق وروزي ونزل مهنا مفروض ومهيا كردند وعلي ابن الحسين عليهما السلام را بخواند وزبان بمعذرت

(دركشود)

در كشود وازهر در سخنها براند وآنكس را كه بمعاودت ايشان مأمور بود در سفارش ايشان وصيتها بكذاشت ودرمقتل صغير ابن مخنف مسطوراست چون روز هشتم فرارسيد يزيد اقامت شام ومسير بمدينه را عرضه داشت ايشان سفر مدينه را اختيار كردند پس محملها از بهر ايشان بساز داد وبافرش ديبق بياراست واز ابريشم مفروش ساخت ونطعها بكسترد واموال برآن فروريخت وكفت اي ام كلثوم اين اموال را درعوض خون حسين ماخوذ دار وچنان آنكار كه وي بموت طبيعي دركذشت (فقالت ام كلثوم يايزيد ما اقسى قلبك تقتل اخى وتعطيني عوضه مالا والله لاكان ذلك ابدا) يزيد چون اين سخن بشنيد واين ابا وامتناع بديد اموالي بسيار باايشان عطا كرد واز هركس هرچه برده بودند باز داد واز حلي وزيور وثياب و اثاث برافزود وجمال بخواست وكار محمل ايشان را بوجهي نيكو بياراست آنكاه يكي از سرهنكان خودرا بخواند واورا باپانصد تن سوار در خدمت ايشان رهسپارساخت ودركتاب نورالعين مسطور است كه چون مدت سوكواري بپاي رفت يزيد ايشان را بخواند وعرض كرد اكر آهنك سفر داريد باختيار شما است ايشان اجابت فرمودند آنوقت فرمان كرد تامحامل بر اشتران بر بستند وجمعى را براي رهسپار شـدن ايشان حاضر كرد وايںداستان از آن پس بود كه ثياب فاخره در خـدمت ايشان تقديم كرده بود آنكاه مالي وافر حاضر كرد و كفت ايزينب اين اموال را در ازاي آن مصائب كه بر شما فرود كشت ما خوذ بدار (فقالت يا ويلك ما اقل حياك واصلب وجهك تقتل اخى وتقول خـذوا عوضـه مالا) وچون آنحضرت امتناع ورزيد يزيد يكي از سر هنكان خود را بخواند وهزار تن سوار باوي منضم ساخت وفرمان كرد ايشان را بمدينه يا بهر مكان كه خود اختيار فرمايند رهسپار دار وتمامت ما يلزم ايشانرا بجاي كذارد آنكاه سر مبارك حسين عليه السلام را با مشك

وكافور آكنده ساخت وبايشان تسليم كرد ايشان آنسر مطهر را بكربلا رسانيدند وباجسد شريفش ملحق ومدفون نمودند ودر مقتل كبير ابي مخنف مذكور است كه چون ايام سوكواري پايان كرفت يزيد اهل بيت را بخواند ومسير را بر ايشان عرضه داشت ايشان اجابت فرمودند يزيد اشتران فراهم كرد واز تمامت ثياب فاخره حاضر ساخت ومالها بر نطعها بريخت وكفت ايزينب واي ام كلثوم واي سكينه اين اموال را عوض آنچه بشما رسيده باز كيريد ايشان آنسخنان بكذاشتند وامتناع ورزيدند يزيد سرهنكي را بخواند وجمعي را باوي مضموم ساخت وفرمان داد تا ايشان بمدينه كوچ داده ودر قضاء حوائج ايشان احسان ورزد ودويست هزار مثقال زر سرخ درحضرت على ابن الحسين عليهما السلام تقديم كرد آنحضرت قبول نفرمود آنكاه يزيد فرمان كرد تا سر مبارك امام حسين صلوات الله عليه را از مشك وكافور مملو ساختند وبآنحضرت تسليم نمود وعلى ابن الحسين از آنجا مفارقت نفرمود تا پارهٔ از آن اموال را بفقراء ومساكين متفرق ساخت وبقيه را در ميان فقراء مدينهٔ رسول صلى الله عليه وآله وسلم پراكنده داشت راقم حروف كويد اين روايت با آن بيان اين بنده كه از اين پيش در مبلغ تقديمي يزيد مسطور كشت موافق افتاد ودر آنوقت باين روايت وقوف نيافته وبحدس وسليقهٔ خود بياني كرده بود ونيز چنان مينمايد كه در اين عبارت چيزى ساقط شده باشد چه تفرقهٔ اموال با امتناع آنحضرت از قبول اموال منافى است يا بايد آنحضرت امتناع ورزيده وباصرار يزيد پذيرفتار شده باشد يا اينكه مقصود از اموال نه آن زر سرخ باشد كه يزيد تقديم كرده وامام عليه السلام نپذيرفت شايد آن البسه واشياء نفيسهٔ ديكر باشد چه عنوان اين زر اين بود كه در عوض خون امام حسين عليه السلام ميباشد از اينروى مقبول نيفتاد چنانكه اين روايت صاحب كشف الغموض

(از)

از ابو مخنف مؤید این است چه میکوید یزید لعنة الله علیه از آن پس برد ومنادیل
واکیاس از ذهب وفضه از بهر ایشان حمل کرد وهر چه از ایشان ماخوذ شده
بود شصت برابر باز پس داد آنکاه سرهنکي از سرهنکان وثقهٔ از ثقات خود را
بخواند وپانصد سوار با او همراه کرد واورا فرمان کرد تا اساری وسبایای بتول را
باؤطان خود شان بمدینهٔ رسول باز کرداند ودر روضة الشهداء از ابو المؤید درضمن
روایتي که مسطور داشته میکوید از آن پس نعمان ابن بشیر را بخواند وسی سوار
با او کذاشت ودر رعایت جانب اهل بیت صلوات الله علیهم بسي مبالغت ورزید
وایشان را بمدینه روان داشت وحسین ابن محمد تبریزی در کتاب مقتل خود
قرة العیون بر اینجمله بیفزوده و کوید یزید با ایشان کفت اینمال را در مقابل آن
مصائبي که در یوم الطف بشما فرود کشته باز کیرید ام کلثوم سلام الله علیها فرمود
تاچند حیا وآزرم تواندك است برادران ومردان مارا میکشي همانا تمامت دنیا در
از اي یکموي از مویهاي ایشان نباشد واکنون میکوئي اینرا درعوض آنچه از
شما فوت شده در روز عاشوراء بر شما فرود کردیده مأخود دارید هرکزاینکار
نخواهد شد ودر کامل بهائي مسطور است که این هنکام یزید علیه اللعنه عمرو ابن
خالد قرشی را بخواند وایشانرا بمدینه روانه ساخت ودر منتخب شیخ بن طریح
مسطور است که چون روز هشتم در رسید یزید ملعون ایشانرا بخواند واقامت شام
راعرضه داشت ایشان نپذیرفته وآهنك مدینه فرمودند پس محمل ها با پوششهاي
ابریشمین ترتیب داده نطعها بکسترد ومالي فراوان فرو ریخت و کفت یا ام کلثوم
اینمالرا در عوض آنچه برشما فرود کشته ماخوذ داریدآنحضرت آنجواب بداد
وامتناع ورزید ودر بحار الانوار وپارهٔ کتب مسطور است که چون هند زوجهٔ
یزید از خواب خویش بایزید داستان کرد آنملعونرا غم واندوه فرو کرفت وبامدادان

بكاه حرم رسولخداى صلى الله عليه وآله وسلم را بخواند و كفت هر يك را محبوب تر شماريد در قبول آن مختاريد يا در شام اقامت كنيد واز جوائز سنيه بهره ور باشيد يا بمدينه رجوع فرمائيد فرمودند اولاد وست مي داريم كه بر حسين عليه السلام نوحه كنيم كفت هر چه ميخواهيد چنان كنيد پس بفرمود تا حجرات وبيوت از بهر ايشان در دمشق خالي كردند از جماعت قرشيه وهاشميه هيچكس نماند جز اينكه در ماتم سيد الشهداء جامهٔ سياه بر تن بيار است وتا هفت روز ندبه وزاري كردند وروز هشتم يزيد ملعون ايشانرا بخواند وخواستار شد كه درشام اقامت جويند بذيرفتار نشدند ومراجعت بمدينه را آهنك بشد لاجرم يزيد محملها بياراست وباحريرود بياپوشش ساخت الى اخرالخبر ودربيت الاحزان مرويست كه حضرت زينب سلام الله عليها چون آنمحملهاي زرين را بديد فرمود (اجعلوها سوداء حتى يعلم الناس انا فى مصيبة وعزاء لقتل اولاد الزهراء عليهم لسلم) محملهاي مارا سياه پوش كنيد تاچون مارا مردمان بنكرند بدانند كه بسبب قتل اولاد فاطمهٔ زهراء سلام الله عليهم درحالت سوكواري وعزادارى هستيم ونيز بروايتي كه در اغلب كتب مسطور است آن ملعون حضرت امام زين العابدين سلام الله عليه را نخواند وآنچه بايد معروض داشت واز آن سه حاجت كه يكي درباب سر مطهر امام حسين صلوات الله عليه بود سخن رفت ودر اينجا بنكارش آنجمله حاجت نيست وابن صباغ دركتاب فصول المهمه بعد از داستان عمر بن الحسين عليه السلام ويزيد كه باز مينمايد اهل بيت مدتها در دمشق بوده اند ميكويد واز پس اينجمله يزيد با نعمان ابن بشير فرمان كرد تا تجهيز سفر ايشان را آراسته كند الى آخرالخبر ودر كتاب رياض الشهاده نيز باين خبر ومكالمات جناب ام كلثوم عليها السلام با ندك تفاوتي اشارت كرده وميكويد نعمان ابن بشير را كه از صحابهٔ رسولخداي صلى الله

علیه وآله وسلم وبصداد وصلاح معروف بود با جمعی از سواران مکمل ومسلح مشخص نمود تا در ملازمت ایشان بمدینه روی کنند ودر تعظیم وتکریم ایشان کوتاهي نکنند وسبط ابن جوزی کوید چون زنان ودختران امام حسین علیه علیهم السلام را بر زنان یزید در آوردند بسوی ایشان بپای شدند وصیحه وکریه برآوردند وبسوکواری امام علیه السلام قیام وروزیدند واز آن پس یزید با علی اصغر کفت اکر خواهي نزد ما بیای تا در باره ات نیکوئي ونیکي کنیم واکر خواهي بمدینه ات باز کردانیم فرمود جز آهنك مدینه ندارم لاجرم آنحضرت را با اهل او بمدینه باز کردانید وبقول شعبي چو نزنان امام حسین علیه السلام را برزنان یزید درآوردند نالهٔ واحسینا برکشیدند یزید بشنید وکفت یا صیحه الی آخر البیت وشیخ مفید میفرماید یزید فرمان کرد تا اهل بیت عصمت را در سرائي علیحده که بسراي او اتصال داشت فرود آورده با علی ابن الحسین علیهم السلام جایدادند و چون چند روزي درآنخانه اقامت فرمودند نعمان ابن بشیر را طلبیده کفت تجهیز سفر ایشان را بکن که تو باید ایشان را بمدینه بري ودرمحرق القلوب بهمین تقریب اشارت کرده میفرماید بعد از آنکه اهل بیت صلوات الله علیهم مدتي در دمشق بودند وآنمصائب بدیدند هند خواب معهود را بدید واز اینکلام معلوم میشود که مدتها درشام بوده اند چه درشرحیکه از انعقاد مجلس سوکواري وآوردن رؤس مطهرهٔ شهداء علیهم السلام را بخواهش حضرت صدیقهٔ صغری سلام الله علیها بمجلس مصیبت واقامت سوکواري در مدت هفت روز وبعد از آن نوازش یزید با یشان اشارت میکنند طول توقف ایشان معلوم میشود معلوم بادا اکر خبر فرستادن رؤس شهداء بمجلس سوکواري بصحت مقرون باشد باید در اوایل ورود بدمشق باشد اکر مدتها کذشته باشد چکونه تواند بود که آنوقت اغلب رؤس شهداء

را مدفون نكرده باشند لاجرم در تصديق باين خبر محل تامل است واز خبريكه در كتاب منهج الاحزان مسطور است معلوم ميشود كه مدت اقامت ايشان در دمشق وزمان عزاداري افزون از هفت روز بوده است دركتاب مستطاب ناسخ التواريخ نيز باين خبر وعدم قبول كردن يزيد ملعون دفن نمودن سرمبارك امام حسين عليه السلام را ويك هفته سوكواري اهل بيت ومكالمات يزيد وجناب ام كلثوم سلام الله عليها چنانكه در اغلب كتب معتبره مسطور است اشارت رفته است وابن اثير درتاريخ الكامل كويد كه بعد از آن مكالمات كه درميان يزيد وعلى ابن الحسين عليهما السلام برفت فرمان كرد تا آنحضرت وزنان وپردكيانش را در سراي مخصوص درآوردند ويزيد هروقت خواستي غذاي چاشتكاه يا شامكاه بكار بندد آنحضرت را بخواندي وميكويد بعضي كفته اند چون سرمبارك امام حسين عليه السلام رانزد يزيدآوردند ابن زياد را به ازدياد جاه ومنزلت وصله وجايزه بنواخت واز كردارش مسرور كشت وروزي فراوان بپايان نرفت كه از بغض ولعن وسب مردمان نسبت بخودش باخبر شد لاجرم برقتل امام عليه السلام پشيماني كرفت و خويشتن را بنكوهش سپرد وهمي كفت برمن چه شدي اكر احتمال ازار كرد مي وحسين را باخود در سراي خودم فرود آورد مي ودر آنچه خواست حكومتش داد مي هرچند در قبول مسئولش در اركان سلطنت من وهني فرودآمدي تاحفظ جانب رسول خداي صلى الله عليه وآله وسلم ورعايت حق وقرابت حسين را بجاي نهاد مي خداي پسر مرجانه را لعن كند كه حسين را بحال اضطرار دوچار ساخت با اينكه ازوي خواستار شد كه دست خود را در دست من كذارد يا بيكي از ثغور جاي كند تا بديكر سراي روي نهد وپسر مرجانه ازوي نپذيرفت واورا بكشت ودر قتل اوعموم مسلمانان را برمن برآشفت وتخم دشمني مرا در مزرع قلوب

(ايشان)

ایشان بکاشت و بر و فاجر را از خشم و بغض من درونها بجاشت چه جملهٔ جهانیان
قتل حسین را بر من عظیم شمردند مرا با ابن مرجانه چکار است خدایش ملعون
ومغضوب بگرداند وچون بآن اراده شد که اهل بیت را بمدینه مراجعت دهد
نعمان ابن بشیر را گفت تا چنانکه شایستهٔ حال ایشان است تجهیز سفر ایشان را
بجاي آورد و مردي امين از مردم شام را با اندك جماعتي از سواران در ملازمت
ایشان تا بمدینه روان دارد ودر کتاب اخبارالدول مسطور است که از آن پس
یزید ذریهٔ طاهره را در صحبت علی ابن الحسین علیهم السلام بمدینه روان کرد و
نعمان ابن بشیر را باسی مرد همراه ساخت ودر کتاب روضة المناظر مذکور است
که یزید علیه اللعنه ایشان را بسوی مدینه تجهیز کرد ودر رسالهٔ صبّان مسطور
است که ابن زیاد علیه اللعنه سر مبارك امام حسین را با اهل بیت آنحضرت که از
آنجمله علی ابن الحسین وعمه اش زینب خاتون صلوات الله علیهم بودند نزد یزید
عنید بفرستاد وآن ملعون بسیار مسرور گشت وایشان را درموقف سبایا بداشت
واهانت کرد با قضیبي که در دست داشت برآنسر مبارك بزد وهمي گفت لقيت
بغيك ياحسين ودرفرح وسرور بسي مبالغت ورزيد لاکن چون مسلمانان بروي
خشمگين گرديدند وتمامت مردم روزگار بكين وبغض او در آمدند وقول
رسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم را (ان اهل بيتي سيلقون بعدى من امتي
قتلا وتشديدا وان اشد قومنا لنا بغضا بنوا امية وبنو مخزوم) در اينجا آشكار يافتند
بر کار خود ندامت گرفت واز آن پس فرمان کرد تا اهل بیت آنحضرت را بمدینه
طیبه روانه کردند ودر کتاب نورالابصار مذکور است که یزید فرمان کرد تا
علی بن الحسین واهل بیت را در سرائي مخصوص بایشان فرود آوردند وآنچه ما
یحتاج ایشان بود فراهم ساختند وتا آنحضرت حضور نیافتي تغذی وتعشي نمودی

واز آن پس نعمان بن بشیر را فرمان داد تا تجهیز سفر ایشان را بسوی مدینه چنانکه درخور ایشان بود بدید ومردی امین از مردم شام را باجماعتي در ملازمت ایشان بفرستاد ودر حبیب السیر مرویست که چون یزید ملعون شنید که مردمان برقتلهٔ امام حسین علیه السلام نفرین همي کنند با شمر وهمراهانش برحسب ظاهر خشونت ورزید وکفت سوکند باخدای در اطاعت شما بدون قتل حسین خوشنود بودم لعنت برپسر مرجانه باد که باچنین امری شنیع اقدام نمود وآنکاه اسباب سفر امام زین العابدین وسایر اهل بیت را مهیا کرده سرهای شهدا را بد ایشان سپرد ونعمان ابن بشیر انصاری را باسی تن سوار در ملازمت ایشان مامور کردانید اعثم کوفی نیز بهمین روایت اشارت کرده است وصاحب روضة الصفا نیز موافق روایات مذکوره مسطور داشته وکوید یزید ملعون در آن نزدیکي پرتو اهتمام براسباب سفر ایشان انداخت آنجماعت را باسی سوار بجانب مدینه روان داشت وهم کوید علمای اخبار در مقتل امام حسین ومعارضت زینب بنت امیرالمؤمنین علیه السلام با یزید پلید ومحاورات امام زینب العابدین سلام الله علیه باآنملعون رسائل ساخته ومجلدات پرداخته اند واز اینکلام صاحب روضة الصفا وصاحب رسالهٔ مشهور برسالهٔ صبان معلوم میشود اکر زینب وام کلثوم دختر امیرالمؤمنین از حضرت فاطمه صلوات الله علیهم دوتن بودند آنحصار بیکتن جهت نداشتي ودمیری درحیوة الحیوان میکوید از آن پس یزید ملعون فرمان کرد تاذریهٔ رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم را در سرای زنان او در آوردند وهروقت خواستي تغذی نماید وطعام بشکرد علی ابن الحسین وبرادرش عمر بن الحسین علیهما السلام را حاضر ساختي تاباوی ناهار بشکنند واز آن بعد ذریه طیبه را در صحبت علی ابن الحسین علیهما السلام بمدینه فرستاد ومردیرا باسی سوار با ایشان رهسپار

(داشت)

داشت تا در پيش روى ايشان راه نوشتند تا بمدينه رسيدند يافعي نيز در تاريخ خود اشارت كنند كه يزيد تجهيز سفر اهل بيت را بمدينه بديد ودر اعلام الورى نيز بهمين تقريب كه ديكر كتب شامل است اشارت كرده وميفرمايد يزيد بفرمود تا زنان اهل بيت را در سرائي مخصوص كه بسراى يزيد پيوسته بود با على ابن الحسين زين العابدين عليه السلام فرود آوردند وايشان روزى چند اقامت كردند آنكاه نعمان بن بشير را كفت ساختهٔ سفر شوتا اين زنان را بمدينه رساني الى آخر الخبر وسيد بن طاوس عليه الرحمة درلهوف بهمين مضامين كه مسطور افتاد اشارت كرده وميفرمايد از آن پس يزيد ملعون (امر بردالاسارا وسبايا البتول الى اوطانهن بمدينة الرسول) معلوم باد خورده بينان را در نكارش اخبار متشتته واقوال مختلفه مقام حمل براطناب كلام تواند بود لا كن راقم حروف را در رقم كردن اين اخبار كه پارهٔ در نظر مكرر مينمايد نه اظهار تتبع وعرض فضيلت واحاطت است چه اين بنده را قانون براين است كه در نقل هرخبري راقم وناقل را بدست ميدهد وخودرا بدست نمي دهد واسامي اين كتب ورواة كه در اين مورد مذكور شد بعلاوهٔ اغلب رواة در ذيل مصنفات اين بنده مسطور است اما در اينمقام بسبب مقصودي كه در ميان است اينجمله را مذكور داشت تا اكر ازاين پس در ترجيح خبري اشارت اجتهادي رود مورد بحث وايراد نباشد بلكه آنانكه براينجمله بنكرند وواقف كردند خود نيز شاهد ومصدق باشند وعلى الله التوكل والتكلان اكنون بر سر مقصود رويم وپارهٔ مسائل راكه در اينمدت متمادى در حالت ابهام مانده است بعون ايزد علام در مقام ايضاح در آورديم همانا اين بندهٔ حقير در ذيل كتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام درباب توقف اهل بيت خير الانام در شام وزيارت اربعين بياني كافي بنمود واخبارى وافى باز نمود در اينجا نيز مزيداً على ما سبق

معروض میدارد که اینکه از پارهٔ اخبار مستفاد میشود که ذهاب وایاب اهل بیت از کربلا بکربلا چهل روز بوده است زیرا که امام زین العابدین سلام الله علیه سر مبارك را در بیستم صفر ببدن شریف ملحق فرمود از طریق عقل بیرونست اولا از روز عاشورا تا بیستم شهر صفر چهل ویکروز میشود مگر آنکه شهر محرم آنسال سی روز تمام نبوده باشد دیگر اینکه در اغلب کتب معتبره باین روایت اشاره نرفته است دیگر اینکه در هیچ روایتی نرسیده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بیستم صفر که جابر انصاری زیارت اربعین بجای آورده باوی ملاقات فرموده باشد منتهای امر این است که زیارت اربعین جابر موافق روایات رواة بصحت مقرون است وهم ملاقات امام زین العابدین سلام الله علیه باوی روی داده است اما درچه روز وچه زمان وچه ماه معلوم نیست دیگر اینکه مجاری حالاتیکه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از زمان حرکت از کربلا وورود بکوفه وسفر کردن در شام در منازل معینه تا بشام وورود بدمشق ومجالس عدیدهٔ یزید وخطب شریفه آنحضرت وبعضي از مخدرات اهل بیت و مکالمات آنحضرت در مجلس ومحبس وطرق وشوارع شهر شام واوقات سوکواری وحضور بمجالس وموائد یزید بلید واندك اندك بهوش آمدن مردمان وپراکنده کردن یزید کلام الله مجید را در مساجد ومحافل براي اشتغال خواطر ایشان وخمود آن اشتعال ونوشتن ابن عباس وابن عمرو دیگران بآن ملعون وکشتن رسول باآنمرد نصراني وخوابهاي چند که هند وزوجهٔ دیگر او وجناب سکینه خاتون سلام الله علیها بدیدند ونیز آن خبریکه درکتاب اسرارالشهاده مسطور است که از کلام شیخ مفید علیه الرحمة چنان مستفاد میشود که خبر شهادت حضرت سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه جز از جانب یزید بمدینه پیوسته نکشت واینکار بعد از

(آن)

آن بود که ابن زياد رؤس مطهره را با اسيران نزد يزيد بفرستاد چه شيخ مفيد ميفرمايد چون ابن زياد سرمبارك امام حسين عليه السلام را بجانب يزيد فرستاد يزيد بعبد الملك ابن ابى الحارث فرمان كرد كه راه بركير و در مدينه بعمر وابن سعيد ابن العاص شو واورا بقتل حسين بشارت بده ونيز از اخباريكه بر مدت طول حبس ايشان دلالت دارد چنانكه فاضل دربندي در اسرارالشهاده ازلهوف سيد مذكور ميدارد كه بالصراحه فرستادن ابن زياد ملعون حرم وسبايا را بسوي يزيد بعد از قتل عبد الله ابن عفيف بوده بلكه اهل بيت در كوفه محبوس بوده اند تاكاهيكه پاسخ ابن زياد از يزيد باز كرديد وبفرستادن رؤس مطهره واهل بيت بدمشق امر نمود وبا اينحالت مدت مكث ايشان در كوفه ووصول بدمشق مدتي طويل ميخواهد وهمچنين استبعادي عظيم كه فاضل مجلسي اعلى الله مقامه در زاد المعاد از چهل روز مينمايد ونيز بيانيكه در تذكرة الائمه شده وبروايتي مدت توقف اهل بيت شش ماه بود وجز چهل روز را بچيزي نمي شمارد وهمچنين آنخبر كه ورود اهل بيت را در شانزدهم ربيع الاول بشام مرقوم داشته اند ونيز دلائل ديكر كه در كتاب امام زين العابدين صلوات الله عليه واين كتاب مسطور افتاد باز مينمايد كه توقف اهل بيت در شام كمتر از ماهي چند نبوده واز زمان حركت از كربلا تاحركت از دمشق مدتي بباي رفته چنانكه از اين پس روشن تر كردد انشاء الله

بيان حركت كردن اهل بيت اطهار وحضرت امام زين العابدين صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين از دمشق وكيفيت سر مبارك سلام الله

يزيد پليد چنانكه از اغلب كتب مقاتل مستفاد ميشود بعد از آنكه مدتها اهل بيت رسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم را در آن ويرانه حندان متوقف ساخت كه از رنج كرما وسرما چهرهاي مبارك كشان پوست بكذاشت ورنك ايشان بكشت

واجفان ایشان از اشك خونین زخمین شـده وکوشت ایشان از زحمت زندان و صدمت آنمردم زشت بنیان آبشد واندام شریفشان از کثرت آزار زارکشت و آنچند که توانست در ذات وزحمت ایشان بکوشید ومقتضیات عداوت وبغض و کین را بجای آورد وآتش دل پرکین را تسکین داد ونیز آشوب مردمان جهان کوب کردیده زبانها چون سنانهای بروی دراز وتوقف عترت رسول دیر بازکشت ایشان را از زندان بحرم سرایخویش در آورد عطوفت وشفقت نمود وبامردم شام درکار ایشان مشورت نمود از میانه نعمان بن بشیر کفت بنکر رسولخدای با ایشان چه معاملت میورزد تو نیز همان کن این رای را پسندیده داشت وبا امام زین العابدین علیه السلام آغاز تلطف نمود ومیعاد نهاد که سه حاجتش را برآورده دارد وچون بآهنك باز کردانیـدن ایشان برآمد باآنحضرت کفت آنسه حاجت خویش را که بقضای آن میعاد نهادم تذکره بفرمای فرمود نخست اینکه دیدار سید من ومولای من وپدرم حسین را بمن باز نمائی تا ازوی توشه ور کردم دوم آنکه آنچه از ما برده اند بما باز کردانی سیم اینکه اکر بر قتل من عزیمت داری کسی را با اینزنان همراه کنی که ایشان را بحرم جـد ایشان صلی الله علیه وآله وسلم باز کرداند آن ملعون در پاسخ کفت اما دیدار پدرت را هرکز نخواهی دید الی آخر الخبر واز این خبر معلوم میشود که سر مبارك امام حسین از امام زین العابدین علیهما السلام محجوب بوده ودر ظاهر حال نمیـدیده است واین امتناع آن ملعون نه از روی عناد ولجاج بوده است بلکه بسبب آن بوده است که آن سر مطهر از دست او بیرون بوده است چنانکه بآن اشارت رود وبالجمله یزید مهیای فرستادن اهل بیت کشت وسرهنکی را مشخص کرد واغلب علمای خبر بنام او تصریح نکرده اند بلکه بعبارت قائد ورجل صالح ورسول کفایت جسته اند وچنانکه در بحار الانوار

ومقتل صغير ابي مخنف ونور العين وكشف البكاء وبعضي كتب ديكر نيز نام سرهنك را ننوشته اند لاكن صاحب كامل البهائي مينويسد كه نام آن قائد كه يزيد پليد در ملازمت اهل بيت رسول مجيد بفرستاد عمرو بن خالد قرشي بود ودر كتاب حرقة الفؤاد وروضة الشهداء ومخزن البكاء ومحرقة القلوب وغيرهما نعمان بن بشير را نوشته اند ودر كتاب طوفان البكاء ومطالع الاحزان ودر اشعار بعضي شعراء نيز مسطور شده است وقول مشهور اين است كه نام وي نعمان بن بشير بود واورا باسي سوار با ايشان همراه ساخت وچنانكه دركامل بهائي مسطوراست كه عمرو بن خالد يا اينكه نعمان ابن بشير باسيصد سوار با ايشان همراه كشت ويزيد باوي كفت اينغلام يعني على ابن الحسين عليهما السلام را با اين زنان بمدينه رسان وايشان را شب هنكام راه سپار بدار وچون در منزلي فرود آيد تو وآنانكه با ايشان راه ميسپاريد در مكاني بعيد از ايشان فرود شويد تا چشم احدي بر ايشان نيفتد ورعايت حرمت جانب ايشان بشود ودر رعايت حال ايشان كوتاهي مكن وهر چه خواهند بجاي بياور واز پس اينجمله ميكويد عمرو بن خالد ايشانرا بمدينه رسانيد وبروايتي نام آن قائد بشير بن جذلم باجيم وذال يا جذلم بن شتر يا بشير ابن حذلم با حاء حطي وذال معجمه ازجانب نعمان بوده است وبايد دانست كه حذلم با حاء مهمله وذال معجمه وجذلم با جيم و ذال معجمه يكسان باشند چه عربرا قانون است كه حرفى را بجاي حرفى آورند چنانكه ثعالبي در سر الادب در انبياب ميكويد مثل مدح ومده وجد وجذ وجذم وجزم وجذلم وحذلم وصراط وسراط ومكه وبكه وغيرذلك وبالجمله يزيد باقايديكه با ايشان ميفرستاد در احترام واحتشام ايشان همه نوع وصيت بكذاشت واسباب سفر ايشان را بطوري شايسته مهيا ساخته زنان ودختران اهل شام با البسهٔ سياه بانتظار بيرون شدن اهل بيت اطهار در كوي وبازار انجمن كردند واهل شام

بمشایعت ایشان فراهم شدند وچون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از مجلس یزید بیرونشد واهل بیت را اجازت داد جناب زینب خاتون سلام الله علیها بپاي شد اهل بیت نیز بموافقت برخاستند واز سراي یزید بیرون آمدند زنان آل ابي سفیان ودخترهای یزید ومتعلقات ایشان بیرون دویدند وبگریه وناله درآمدند وتا قصر الاماره بمتابعت ومشایعت راه سپردند ووداع کردند چون جناب زینب سلام الله علیها آن محامل زر نکار را بدید ناله برکشید ویکي از جواری را فرمود با نعمان بن بشیر بکو این محامل را سیاه پوش کن نعمان نیز اجابت امر واطاعت فرمان کرد وایشان چون خواستند سوار شوند بیاد روزیکه از مدینه بیرون میشدند نالها برکشیدند بروایتي چونحضرت امام زین العابدین علیه السلام اینحال را نکران کشت حضرت زینب سلام الله علیها را تسلیت داده وبصبر وشکیبائي امر کرده وبالجمله در انروز نیز براهل بیت بسي دشوار بکذشت وبجمله اندوهناك واشکبار بودند وهریك بزباني اظهار ناله وسو کواري میکردند ودرحال سوار شدن واز دروازهٔ شام بیرون شدن ووداع بامردم شام نیزچنان شورشي برخاست که از شور یوم نشور خبرمیداد تا کاهیکه عماری اهل بیت از نظر مردم شام ناپدید شد اینوقت نالان وکریان باکمال افسوس بشهر باز شدند واهل بیت رسولخدای همچنان راه میسپردند ونعمان بن بشیر یاهرکس دیکر که با ایشان بود درشرایط توقیر وتکریم ایشان غفلت نمي ورزید وبهرطور خواستندی بجای میآورد ودرهرجا فرود شدند دور ازایشان منزل کردی وچون راه سپار شدند یك میل با ایشان مسافت میکذاشت تا بفراغ بال وامنیت خیال باشند واهل بیت بهرمنزلي فرود شدند بماتم بنشستند وناله وزاری برآوردند وخاك را با اشك خونین رنکین ساختند تا کاهیکه بحوالي عراق عرب نزدیك شدند یافعي در

(مراه)

مراة الجنان میکوید که حافظ ابوالعلاء همدانی نوشته است که چون سر مبارك امام حسین علیه السلامرا نزد یزید آوردند کسیرا بمدینه فرستاد تا جماعتی از موالی بنی هاشم بیامدند آنکاه کروهی از موالی ابی سفیان را با آنان منسلك ساختند واز آن پس علی بن الحسین علیهما السلام وهرکس از اهل بیتش بجای مانده بود روان کرد وهرچه از بهر ایشان ببایست تجهیز کرد وهر حاجتی داشتند بجای کذاشت وسرمبارکرا نیز برای عمرو بن سعید العاص که از جانب یزید عامل مدینه بود بفرستاد عمرو کفت سخت دوست داشتم که یزید این سرمبارك را برای من نفرستادی راقم حروف کوید یافعی در این خبر کویا منفرد باشد وبیرون از غرابت نیست ونیز بر طول توقف اهل البیت سلام الله علیهم در شام دلالت کند ودر اعلام الوری تصریح بنعمان ابن بشیر است

﴿ بیان اختلاف اقوال در باب سر مبارك منور مطهر حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام ومدفن آن ﴾

همانا در فقرهٔ سرمبارك حضرت امام حسین علیه السلام اختلافات روایات بسیار است ابو مخنف کاهیکه از درکذشتن ابن زیاد از قتل حضرت سجاد بسبب جناب زینب خاتون سلام الله علیهما بیان میکند میکوید از آن پس خولی اصبحی را بخواند وکفت این سررا بدار تا با تو باز کویم وآن خبیث بمنزل خویش ببرد الی آخرالخبر ودر بحارالانوار از صاحب کامل وصاحب مناقب وابن نما مذکور است که چون عمر بن سعد سر مبارك را بخولی اصبحی بداد تا بابن زیاد حمل کند خولی شب هنکام برفت ودر قصرالاماره را بسته یافت لاجرم بمنزل خود شتافت الی آخرها واز خبر نخست چنان میرسد که این حکایت درشب چهار دهم محرم واز خبرثانی شب یازدهم محرم بوده است ودر اخبار الدول مسطور است که شمر ملعون فرود

كشت وآنسر مبارك را كه سر هاي جهانيش بفدا باد از تن جدا ساخته وبخولي
اصبحي تسليم نمود ودر روضة المناظر مسطور است كه آنسر مبارك را سنان ابن
انس نخعي ملعون جـدا كرد ونيز ميكويد بعضي كفته اند شمر مرتكب كشت و
بعمر بن سعد بياورد آنكاه سرها وزنان واطفال را نزد عبيد الله بردند وعبيدالله
به يزيد فرستاد ويزيد ايشانرا بمدينـه تجهيز كرد وميكويد در موضع سرمبارك
اختلاف ورزيده اند بعضي كفته اند بمدينه فرستادند وبهلوي مادرش سلام الله
عليهما مدفون ساختند وبعضي كويند نزد باب الفراديس دمشق مدفون است و
برخي كويند خلفاي مصر سريرا از عسقلان بشهر قاهره نقل كرده در آنجا مدفون
ساختند ومشهدي برآن برآوردند كه بمشهد الحسين مشهوراست وابن اثيركويد
چونمردم كوفه آنسر منور را بدمشق آورده در مسجد دمشق وارد كردند مروان
ابن الحكم بيامد واز ايشان از چكونكي حال بپرسيد داستان بكذاشتند مروان از
نزد ايشان بر خواست و در شرح شافيه در ضمن حكايتي كه مسطور ميدارد و از
معجزهٔ سر مبارك سخن ميكند در آخرخبر ميكويد امام زين العابدين عليه السلام
صيحهٔ بر كشيد و عرض كرد (وعليك السلام ورحمـة الله وبركاته يا ابتاه ايتمني
وذهبت عني وفرق بيني وبينك فها انا راجع الى حرم جـدى صلى الله عليه اودعك
الله تعالى واسترعيك واقرء عليك السلام) وصاحب عمدة الطالب كويد در خدمت
آنحضرت يكصد وبيست تن پياده وهفتاد تن سواره از اهل بيت و اصحابش
مقتول شدند وابنخبر او بسبب غرابتش در اينكتاب مسطور شد وميكويد زنان
واطفال وسر مبارك آنحضرت واصحابش بسوي كوفه وازآن پس از كوفه بسوي
شام حمل شـد ودر ارشاد مفيد مسطور است كه شمر ملعون آنسر مبارك را
بدستياري خولي ابن يزيد اصبحي عليهما اللعنة نزد عمربن سعد پليد فرستاد ودر امالي

(شيخ)

شیخ صدوق علیه الرحمه سنان ملعون را فاعل آن امر عظیم و قاتل امام کریم نوشته ومیفرماید تا علی ابن الحسین علیهما السلام با زنان اهل بیت از شام بیرون نشدند وآنسر مبارك را بکربلا باز نکردانیدند آن آثار سماویه وارضیه مرتفع نکشت ودر رسالهٔ صبان میکوید اختلاف ورزیده اند که آنسر مبارك را بعد از آنکه بشام بردند در چه مقام جای کرفت طایفهٔ بر آن عقیدت باشند که یزید پلید فرمان کرد تا آنسر مبارك را در بلاد طواف دهند پس از شهری بشهری کردش دادند تا بعسقلان رسیدند ودر آنجا مدفون ساختند وچون مردم فرنك بر آن شهر استیلا یافتند طلایع بن رزیك از وزرای بنی فاطمه مالی فراوان بداد وآنسر مبارك را بکرفت وتا چند منزل بزیارتش راه سپرد ودر کیسهٔ حریر سبز بر کرسی از چوب آبنوس جایداده با مشك وطیب مفروش ساخته ومشهد حسینی که در قاهره معروف ونزدیك بخان خلیلی است بر آن بر کشید وقاضی الفاضل در آن قصیدهٔ که در مدح وزیر مذکور کفته باین داستان اشارت کرده است وبعضی دیکر که زبیربن بکار نیز از این جماعت است وهم علاء همدانی با ایشان موافقت دارد بر آن رفته اند که آنسر را باهل بیت آنحضرت حمل کرده کفن نمودند ودر بقیع پهلوی قبر مادرش وبرادرش حسن علیهم السلام دفن نمودند و کروه امامیه بر آن مذهب هستند که آنسر را بعد از آنکه چهل روز از مدت شهادت آنحضرت بکذشت بکربلا باز کردانیده با بدن مبارك ملحق ساختند و قرطبی بقول دوم اعتماد دارد وطایفهٔ از صوفیه را عقیدت چنانست که آنسر مبارك در مشهد قاهره بست ودر آنجا همه روزه اش اقطاب زیارت کنند ومنادی در طبقات خود کوید که بعضی از اهل کشف وشهود مرا فرمود که اورا در عالم کشف اطلاع حاصل کشت که آنسر مبارك با جثهٔ شریفه اش در کربلا مدفون

شد واز آن پس آنسر در مشهد قاهری ظهور کرفت (لان حکم الحال با لبرزخ حكم الانسان الذى تدلى فى تيار جار فيطفو بعد ذلك فى مكان آخر فلما كان الراس منفصلا ظفا فى هـذ المحل من المشهد) وهم این شخص میکوید در آن مکان با آنسر مبارك بخطاب ومخاطبه نائل شـده است ودر نور الا بصار باین روایات و افزون تر اشارت کند واز معجزات و کرامات آنسر منور ورؤیای جماعتي حديث نماید که در مشهد مصري معروف زیارت کرده اند وبحاجات واستجابت دعوات نائل شده اند وراقم حروف در ذیل مجلدات مشکوة الا دب در ضمن حال خلفای بني فاطمه واحوال مصر باین مطلب مبسوط اشارت کرده است وبروایت دمیری در حيوة الحيوان شيل ابن يزيد برادر خولي بن يزيد آنسر مبارك را از بدن جدا کرده وبه برادرش خولي تسليم نمود وصاحب فصول المهمه کوید بعضي کفته اند سنان ابن انس نخعي عليـه اللعنة مباشر قتل آنحضرت شـد وبقولي شمر ابن ذى الجوشن لعنة الله علیه مباشر وعمر بن سعد آنسر مبارك را با سنان بن انس نزد ابن زياد لعنة الله عليهم بفرستـاد وابو اسحق اسفرايني در نور العين كويد آنسر مبارك را اهل بيت با خود حمل كرده بكربلا بياوردند وبا جسـد شريف ملحق ساختند وميكويد بعضي كوينـد آنسر مبارك در خرابهٔ يزيد بماند تا بمرد وبعد از موتش سليمان ابن عبد الملك در يافت واينوقت استخواني سفيد بود پس كفن كرده در مقام مسلمانان مـدفون ساخت ونيز كويد بروايتي چون يزيد ملعون على بن الحسين وساير اهل بيت را بمدينـه بفرستاد وفرمان كرد تا سرهاى شهدا را دفن كردند لا كن سر مطهر امام حسين صلوات الله عليه را مدفون نساختند وآنسر را در خارج دمشق برده پنجاه سوار بمحارست آنسر مامور كردند تا شب وروز بحر است مشغول باشند واينكار از كثرت خوف وفزع آن نابكار بود وچون آن

(بلميد)

پليد بدوزخ رسيد حارسان آنسر را بياوردند ودر خزانهٔ يزيد بگذاشتند وهم گويد روايت كرده اند كه طايفه بني فاطمه كه در مصر حكومت داشتند آن سر مبارك بايشان پيوست ودر مشهد مشهور مدفون ساختند وملا محمد باقر بن ملا محمد تقي رشتي دركتاب تذكرة الائمه ميفرمايد دركيفيت آنسر مبارك خلاف است آنچه مشهور است اين است كه حضرت سيد الساجدين عليه السلام بياورد وبا بدن پدر بزرگوار خود ملحق ساخت وبروايتي در شام مدفون كردند واكنون آن موضع بمشهد الراس معروف است و بزيارتش نايل ميشوند وبروايتي يزيد ملعون آنسر مبارك را بردر خانهٔ خود نصب كرده شب هنگام ناپديد شد و حضرت جبرئيل برد واينقول بسيارقوي است ودرناسخ التواريخ وبعضي كتب ديگر مسطور است كه دركامل الزيارة سندبه يزيد بن عمر وابن طلحه منتهي ميشود كه كه در ارض حيره در خدمت حضرت ابي عبد الله امام جعفر صادق عليه السلام حاضر بودم فرمود براى زيارت قبر امير المؤمنين عليه السلام كه باتو ميعاد نهادم حاضرى عرض كردم حاضرم پس آنحضرت سوار شد وفرزندش اسمعيل را فرمان كرد تا سوار شد من نيز بر اسب خويش برآمدم وبنجف شديم وچون از نماز فراغت يافت با اسمعيل فرمود برخيز وجدت حسين بن على را سلام كن عرض كردم فداى تو باد جان من مگر حسين در كربلا نيست فرمود در كربلا مدفونست لكن گاهيكه سرآنحضرت را بجانب شام حمل ميدادند غلامي از ما آن سر را سرقت كرده در جنب امير المؤمنين مدفون ساخت ونيز بر اين منوال روايتي ديگر وارد است وچون امير المؤمنين وحسين عليهما السلام از يك نورند پس آنسر همايون باجسد خود پيوسته است وموافق خبريكه دركافى وتهذيب مسطوراست دلالت بر آن كند كه سر امام حسين عليه السلام در پهلوي قبر مادرش مدفون

است چنانكه بعضي ديكر نيز اشارت كرده اند وخبريكه از يافعي مسطور كرديد
وصاحب مناقب نيز از ابو العلاي حافظ رقم ميكند چون يزيد آنسر را بمدينه
فرستاد عمر ابن سعيد در بقيع در پهلوي مادرش فاطمه عليهما السلام مدفون ساخت
ابن نما نيز بر اين روايت موافق است وهم در خبر است كه منصور ابن جمهور
كاهيكه داخل خزينهٔ يزيد بن معاويه شد جونهٔ سرخ يعني سپديكه باچرم پوشيده
باشند بديد با غلام خود سليم كفت اين جونه را نيكو بدار كه كنجي است از
كنجهاي بني اميه چونسرش بر كشودند سر مبارك امام حسين را با لحيهٔ مخضوب
بسواد بديدند غلام خويش را بفرمود تا جامهٔ بياورد وآنسر مطهر را در جامهٔ
بپيچيد ودر دمشق در باب الفراديس در كنار برج ثالث از طرف مشرق مدفون
ساخت وجماعتي از مردم مصر چنان دانند كه اين سر مبارك در مدينهٔ ايشان است
وآنمقام را مشهد كريم خوانند ودر مواسم معين بزيارتش حاضر شوند چنانكه
بآن اشارت رفت وكروهي بر آن رفته اند كه بعد از آنكه آنسر مبارك را در
بلاد وامصار عبور دادند باز آوردند وبا جسد شريف ملحق ساختند وسليمان بن
عبد الملك رسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم وبقولى فاطمه سلام الله عليها را در
خواب ديد كه باوي اظهار تلطف فرمود از حسن بصري تعبير بخواست حسن
كفت ببايست با اهل بيت پيغمبر نيكي نموده باشي سليمان از دفن كردن واحترام
ورزيدن ونماز كذاشتن بر سر مبارك بكفت حسن كفت رسولخداي صلى الله عليه
وآله وسلم را بدين كردار خوشنود ساختي سليمان را اين تعبير پسنديده افتاد و
جايزهٔ بزركش بداد وهم كويند چون عمر بن عبد العزيز خلافت يافت از مدفن آنسر
مبارك تفحص كرده آنسر مبارك را ماخوذ داشت وندانستند كه چه كرد چون اظهار
دينداري مينمود تواند بود كه بكربلا فرستاده با جسد مطهر ملحق ساخته باشد

صاحب عوالم كويد علماي اماميه بر آنعقيدت هستند كه آنسر منور با جسد شريف ملحق شد وعلى بن الحسين عليهما السلام بكربلا آورد ومدفون ساخت وصاحب روضة الشهداء كويد امام زين العابدين سرهاي تمامت شهداء را بكربلا آورده در خاك سپرد ابن جوزى كويد در باب سر مبارك اقوال مختلفه است اشهر آنست كه آنسر را باسبايا بمدينه آورده واز آن پس بكربلا باز كردانيده با بدن شريف مدفون ساختند قول ثاني آنست كه در كنار قبر مادرش فاطمه صلوات الله عليها دفن كردند وشعر مروان ابن الحكم راكاهيكه در مدينه آنسر مبارك را بديد مذكور داشته سيم آنشب كه در دمشق است چهارم اين است كه در مسجد رقه مشرف بر فرات در مدينهٔ مشهوره است چه يزيد بن معاويه عليه اللعنة چون آنسر مبارك را بديد كفت اين سر را براي آل ابي معيط در عوض سر عثمان ميفرستم وايشان در رقه جايداشتند وآنجماعت آنسر مبارك را در بعضي از خانهاي خود مدفون ساختند واز آن پس آنخانه جزو مسجد جامع شد قول پنجم اين است كه خلفاي بني فاطمه از باب الفراديس بعسقلان واز آنجا بقاهره نقل ودفن كرده مشهدي عظيم بر آن بر آوردند وزيارت كنند ابن جوزي ميكويد بهر حال وهر مكان باشد سر وجسد مباركش در قلوب ساكن ودر ضماير وخواطر قاطن است چنانكه بعضي از مشايخ ما درينباب كفته اند (لا تطلبوا المولى الحسين بارض شرق او بغرب وادعوا الجميع وعرجوا فمشهده بقلبي) وبروايت محمد ابن طلحه شافعي در كتاب مطالب السئول عمر بن سعد آنسر مبارك را بدستياري بشير بن مالك عليه اللعنة نزد ابن زياد بفرستاد و در كشف الغمه كويد ابن سعد آنسر مبارك را بابن زياد حمل كرد وآن ملعون فرمان كرد تادر تمامت كوچهاي كوفه كردش دادند وبا اهل بيت بسوي يزيد بفرستاد و در محرق القلوب نيز از مكالمه آنسر مبارك با

[illegible]

امام زین العابدین وو داع حضرت امام زین العابدین علیه السلام باسر مطهر وروایت کند وهم از روایت مردم شیعی در الحاق آنسر با بدن مطهر در روز اربعین میتوبیسد ونیز میکوید از بعضي روایات معلوم میشود که آنسر را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با خود ببرد وهیچ شك وشبهت نمیرود که آنسر مبارك بهترین اماکن انتقال یافته وبنحوي از آنجا ببدن مطهر ملحق شده اکرچه بعنوان جزم معلوم نتوان کرد واعثم کوفي کوید علی ابن الحسین علیهما السلام با خواهران وعمات وساير اقربا متوجه مدینه طیبه کشته در بیستم شهر صفر المظفر سر مبارك امام حسین ورؤس ساير شهدا را با ابدان ایشان ملحق کرده واز آنجا روي بمدینه نهاد وصاحب حبیب السیر نیز باین خبر اشارت کرده ونیز روایتي که از یافعي مذکور شد مسطور میدارد وصاحب ریاض الشهادة نیز باغلب روایات مسطوره اشارت کند ونیز کوید سلیمان عبد الملك آنسر را مخفیاً بکربلا فرستاد تا با بدن شریف ملحق ساختند وآنخواب مذکور را بدیده وهم کوید بعضي کفته اند که بعضي از شیعیان دزدیده بمصر بردند ودر محلیکه براس الحسین مشهور راست مدفون ساختند وبروایتي یکي از مردم شیعه بدزدید ودر نجف اشرف دربالاي سر مرقد منور امیر المؤمنین علیه السلام مدفون ساخت وباین جهت زیارت آنحضرت درآنموضع شایع ومعهود است وبروایت وتصریح زکریا بن محمود قزویني در کتاب آثار البلاد واخبار العباد وابوریحان محمد ابن احمد بیروني در کتاب آثار الباقیه من الامم الحالیة در بیستم صفر آنسر مطهر بجسد منور ملحق شد وراقم حروف وجملهٔ این اخبار بهمان خبر که جبرئیل آنسر مطهر را ببرد بیشتر عنایت دارد والبته جبرئیل برده است و بدستیاري حضرت سجاد با بدن مبارك مدفون شده ودر این باب نبش قبر نیز لازم نیاید چه ممکن است از فراز قبر مبارك حفره کرده سر مبارك را مدفون

(وملحق)

وملحق دارند وازاین برافزون افعال ائمه و ابدان مطهرهٔ ایشان را با دیکران قیاس نتوان کرد وهیچ زیان ندارد همان وقت که بدن مبارك را مدفون کرده اند سر نیز با بدن بوده وآنسر که مشهود وبرنیزه منصوب شده براي مراعات ظاهر وحفظ پاره مسائل باشد واکر کرامت ومعجزه محسوس شده است بجهة نسبت آن حضرتست چه اکر صد هزار سر را در صد هزار موضع برسر نیزه نصب نمایند وبآنحضرت منسوب دارند یا هزار مکان را بمدفن مبارکش نسبت دهند نظر بمقامات ولایت وامامت از همه جا بروز معجزه وکرامت میشود چنانکه آز اندار که بحضرت عیسی ابن مریم علیهما السلام منسوب ساختند با اینکه (وما صلبوه وما قتلوه) آثار و آیات کرامت مشهود مینمایند

بیان رسیدن جناب سید الساجدین امام زین العابدین واهل بیت اطهار سلام الله علیهم اجمعین بزمین کربلا

از این اخبار که از ابتداي تجهیز سفر اهل بیت بمدینهٔ طیبه وآنچه در باب سر مبارك مذکور افتاد معلوم توان کرد که مدت حرکت اهل بیت از کربلا تازمانیکه از شام بیرون آمدند بدلائل نقلیه وعقلیه از چهل روز افزون خواهد بود واینکه پارهٔ نوشته اند در سه روز مدت ایشان را از کوفه بدمشق بردند از قانون عقل بیرون است چه اکر خط مستقیمي از کوفه بدمشق بدست میکردند آن بعد مسافت را در سه روز مدت نتوانستند قطع کرد از این کذشته منازل اهل بیت از کوفه تا شام غالبا با نام ونشان وتوقف ایشان در اغلب منازل مسطور است و اکر کویند اهل بیت از روي معجزه و کرامت طي چنین مسافت را در چنین قلیل مدت کردند آنهم با آن وقایع منازل موافق نتواند شد واز این بر افزون اکر اولیاء داراي کرامت باشند اشقیاء نیستند اکر اهل بیت طي ارض توانند نمود

اسرای لشکر وسپاه وبار کشهای آنها نتوانند نمود ابن طاؤس علیه الرحمه روایت میفرماید که اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در هنکام مراجعت از شام چون بخاك عراق رسیدند با دلیل فرمودند مارا بکربلا می باید رفت کاروانرا از آنجا عبور بده وچون بحایر شریف در شدند جابر بن عبد الله انصاری وجماعتي از بني هاشم ورجال آل رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم را بر سر آن مضجع پاك وتربت تا بناك بدیدند که بزیارت سید الشهداء ومشاهد سایر شهداء آمده بودند وچون ایشان وزنان اعراب حوالي حایر در آنمقام کریم فراهم شدند ماتمي بزرك وسوكي عظیم نمایش کرفت واهل بیت سلام الله علیهم بعد از طی مراسم سوکواری وزاری بجانب یثرب راه کرفتند ودر کتاب لهوف وعوالم ومنتخب شیخ طریح نیز بهمین تقریب مسطور است وورود ایشان باور ودجابر بن عبد الله انصاری وجماعتي از بني هاشم مطابق شد واز پس روزی چند که داد مصائب بدادند براه مدینه ره سپر شدند واعثم کوفی کوید امام زین العابدین علیه السلام با سر های شهداء وخواهران وعمات وسایر اقربا متوجه مدینهٔ طیبه کردیده در بیستم شهر صفرالمظفر سرمبارك حسین علیه السلام وسایر شهداء را با بدان ایشان ملحق کردانیده از آنجا بسر تربت مقدس جد بزرکوار خویش شتافته رحل اقامت انداخت لاکن از ملاقات ایشان با جابر علیه الرحمه واینکه بیستم روز صفر روز اربعین بود اشارت نمیکند وابن جوزی در جمله بیان اقوال مختلفه که مذکور شد میکوید اشهر آنست که آنسر مبارك را با سبایا بمدینه بردند واز آن پس بکربلا آورده با جسد منور ملحق ومدفون ساختند ودر محرق القلوب مینویسد مشهور ما بین شیعه آنست که یزید آن سر مبارك ورؤس مقدسهٔ دیکر شهداء را امام زین العابدین بداد وآنحضرت بکربلا آورده در روز اربعین ببدنهای ایشان

(ملحق)

ملحق ساخت وشیخ صدوق علیه الرحمه در امالی به بیرون شدن علی بن الحسین علیهما السلام با زنان وباز کردانیدن سر مبارك حسین صلوات الله علیه را بکربلا اشارت کنند اما از ملاقات با جابر وتعیین زمان سخن نمیکنند ودر مقتل ابی مخنف از ورود اهل بیت بکربلا وملاقات با جابر انصاري وجماعتیکه با او بودند ونزول درآنجا وزیارت امام حسین واقامت روزي چند بعزاداری وکوچیدن بمدینهٔ طیبه اشارت رفته لا کن از رؤس مطهره وروز اربعین چیزی مسطور نداشته است ودر نورالعین میکوید که چون علی بن الحسین واقربای آنحضرت را آن سرهنك از دمشق بیرون آورد وبپارهٔ طرق رسیدند کفتند ایدلیل ما ترا بخدای سوکند میدهیم که مارا براه کربلا عبور میده تا تجدید عهدی کرده باشیم کفت سمعا و طاعة پس ایشانرا همچنان ببرد تا بکربلا درآمدند وابن حکایت در روز بیستم شهر صفر بود وجابر بن عبد الله انصاری با کروهي از مردم مدینه با ایشان باز خوردند وباقامت سوکواری وبکاء و زاري پرداختند چندانکه زمین را بلرزه در آوردند آنکاه باهنك مدینه رهسپر شدند لا کن از رؤس واربعین سخن نمیکنند ودر فصول المهمه از سفر کردن اهل بیت از دمشق ووصول بمدینه مینکارد لا کن از ورود بکربلا داستان نمیکنند ودمیری درحیات الحیوان سفر اهل بیت را از دمشق تا بوصول بمدینه نکارش میدهد ومیکوید درمیان وفات رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم تا روزیکه حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد پنجاه سال مدت بود وشهادت آنحضرت را در روز عاشورا سال شصتم هجری مینویسد ومیکوید ابن عبد الله درکتاب بهجة المجالس وانس المجالس نوشته است که از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه پرسیدند مدت تعبیر خواب تاچند تواند بود فرمو پنجاه سال زیرا که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم درخوابدید

كلبي ابقع درخون آنحضرت ولوغ كرفت وتاويل فرمود كه مردى حسنين عليه السلام پسر دخترش را بخواهد كشت وشمر بن ذى الجوشن كه سكي ابرص بود قاتل آنحضرت شد واز زمانيكه آنحضرت آنخوابرا بديد تا كاهيكه امام حسين عليه السلام شهيد شد پنجاه سال بر كذشت ملا محمد باقر رشتي در تذكرة الائمه ميفرمايد مشهورآنستكه از رفتن اهل بيت بشام وباز شدن از شام وآمدن بكوفه چهل روز بقولي ششماه بود لاكن شايد افزون باشد زيرا كه رفتن ايشان بكوفه وشام ماندن در شام وساير منازل وبركشتن از اينمدت بيشتر ميشود ودر زادالمعاد ميفرمايد مشهورآنست كه سبب تاكيد زيارت آنحضرت در اينروز يعني روز اربعين آنست كه امام زين العابدين با ساير اهل بيت سلام الله عليهم بعد از مراجعت از شام در اينروز بكربلا رسيدند ورؤس مطهره را بابدان مقدسهٔ شهداء ملحق كردند اين بسيار بعيد است از جهات عديده كه نكارش آنجمله موجب تطويل است وميفرمايد بعضي كفته اند كه در اين روز اهل بيت وارد مدينه مطهره شده اند اين نيز بسيار بعيد است وبعضي كفته اند شايد حضرت امام زين العابدين عليه السلام باعجاز وطي الارض پوشيده از شام بكربلا رفته وسرهارا بابدان شهداء ملحق كرده باشد واين ممكن است لاكن روايتي در اينباب بنظر نرسيده است بلكه بعضي از روايات با اينخبر منافاتي فى الجملة دارد ووجهيكه از احاديث وارد ميشود اين است كه اول كسيكه از اصحاب رسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم بزيارت آنحضرت تشرف جست جابر بن عبد الله انصاري بود واو در اين روز بكربلا رسيد وآنحضرترا با شهداء زيارت كرد وچون جابر از اكابر صحابه بود واساس اين امر عظيم را بر پايداشت تواند بود كه سبب مزيد فضل زيارت آنحضرت در اينروز شده باشد وشايد وجوه ديكر داشته باشد كه بر ما مخفي است وچون فرموده اند

كه در اين روز زيارت كنيم بايد كرد وتفحص از سبب ضرور نيست ودر بيت الاحزان مسطوراست كه در حديث وارد است (انهم اقاموا لما تم المقرحة الاكباد) وهم درحق آنانكه درآن سوكواري همراهي كردند فرمودند رحم الله شيعتان لقد شاركونا بطول الحزن مصيبة الحسين عليه السلام وهم از رؤس مطهره وملاقات جابر روايت كند ونيز كويد در بعضي از اخبار رسيده است كه بعد از آنكه چند روز وشب دركربلا بمراسم سوكواري وعزا پرداختند حضرت زينب با برادرزاده اش علي ابن الحسين عليهم السلام كفت (خلوني حتى اجاور قبر اخي الحسين الى ان اموت) مرا بكذاريد تا مادام العمر بمجاورت قبر برادرم حسين عليه السلام روز كذارم فرمود (لولا الوصية وامامة الامة لكنت متمنياً لذلك) اكر نه پدرم وصيت فرمودي كه بمدينه مراجعت نمايم وامر امامت امت نبودي من نيز همين تمني داشتم واز اين حديث حسن مجاورت دركربلا در تمامت عمر مستفاد ميكردد پس قبور شريفه شهداء عليهم السلام را وداع كفته روانه مدينهٔ طيبه شدند در كتاب نور الابصار نيز معتقد جماعت اماميه وملحق داشتن آنسر مطهر را بعد از چهل روز از شهادت آنحضرت اشارت نموده است وشيخ مفيد در ارشاد از سفر كردن ايشان از شام تا بمدينه نكارش داده واز ديكر مطالب كذارش نفرموده است ودر رساله صبان نيز بهمين معني اشارت نموده است علامهٔ مجلسي درجلاء العيون از ورود اهل بيت بكربلا وماتم سرائي مسطور داشته لا كن بكيفيت رؤس مقدسه اشارت نموده است در اعلام الورى نيز از سفر ايشان از شام تا بمدينه نوشته وبمطلبي ديكر سخن نياورده يافعي نيز از باز كشتن اهل بيت بمدينه باز كفته واز خبري ديكر راز نكشوده است صاحب روضة الصفا نيز بر اين منوال سخن كرده است صاحب حبيب السير بر طريق اعثم كوفي بيان نموده است ودر كتاب

ریاض الشهاده نیز باین خبر وپارهٔ اخبار دیگر اشارت رفته است ودر کتاب بحر المصایب از سید بن طاؤس وبحار الانوار مرویست که چون حضرات اهل البیت بحدود عراق عرب رسیدند ودر آنجا راه عراق ویثرب جدا میشود اتفاقا آنروز نعمان بن بشیر در عقب اهل بیت راه میسپرد چون بر سر دو راه رسیدند حضرت زینب خاتون از ساربان سؤال کرد که راه راست بکجا وراه چپ بکجا میرود بنمود که راه عراق بکوفه وسراق کربلا است چون نام کربلا مذکور شد ابواب اندوه مفتوح کشت وفرمودند چندي درنك جویید تا نعمان فرا رسد وروي مبارك بجانب ام کلثوم کرده فرمود اینمرد در حسن سلوك وخدمتگذاري فرو کذار نکرده اکر چند مارا چیزي نیست لاکن بتقاضاي وقت باید چیزی با وعطا کنیم وضمنا خواهش نمائیم که مارا از راه کربلا عبور دهد واز نکراني برهاند ام کلثوم عرض کرد نزد من حلیهٔ از زر بجایست پس جناب زینب خاتون آنحلیه را کرفته با دست بند مبارکش که باقي مانده ونیز از دیکر زنان هرحلي وزیور که بجای داشتند مأخوذ داشته چون نعمان وملازمانش برسیدند وایشانرا ایستاده بدیدند از سبب بپرسیدند کفتند دختر پیغمبر ترا میخواند نعمان شتابان بیامد وسلام براند آنحضرت پاسخ بداد وآن اشیاء را بدو فرستاده وعذر بخواست وفرمود نعمان خدا میداند که آنچه مارا بود بیغما بردند این را بپذیر وخواهش مارا بجای آور و عوض این خدمت تو در حقیقت در روز قیامت بارسول مختار وحیدر کرار است نعمان از استماع این کلمات ناله برآورد وآنجمله را باز پس فرستاده پیام کرد که جان و مال وعیان نعمان فدای خاك راه اولاد رسول وفرزندان بتول بادا اکرچند درصورت ظاهر از جانب یزید کافر مأمورم لاکن درباطن اینخدمت را برای خوشنودی رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بجای میآورم وچکونه شکر این نعمت چنین موهبت را

توانم نمود که هر صبح وشام بزیارت حضور امام انام وخدمتکذاري اهل بیت عصمت
مرزوق هستم کمتر ملازمي از ملازمان این دودمانم هر دو چشمم کور باد اکر بمال
دنیا نظر داشته باشم اهل بیت عصمت اورادعاي خیر کفتند واظهار خوشنودي فرمودند
عرض کرد از این اظهار لطف وعنایت مقصود چیست وتوقف در این مکان بحکمت
نیست فرمودند همیخواهند ایشان را بکربلا عبور دهي تا حق زیارت وسوکواري
وتعزیت بجاي آورند و روزي چند درآن زمین محنت قرین بکذرانند نعمان از این
سخن نالان کردیده فرمان کرد تا بدانسوي روي نهادند وچون نزدیك شدند جمعي
را بزیارت وسوکواري بدیدند واوجابر ابن عبد الله انصاري بود واز آنسوي جابر
چون آنکاروان را بدید غلام خویش را به تفحص بفرستاد غلام برفت وخبر
بیاورد و آزاد کشت جابر بنده وار باستقبال بشتافت و ایشان را پیاده دریافت
عرض کرد زمین کرم وراه دوراست وخواستار شد تا سوار شوند وچون بمقصد
رسیدند از مرکبها فرو ریختند و دور قبور را کرفته خاك غم بر سر بیختند وبا
دیکر زائران وشیعیان بناله ونوحه وسوکواري وزاري بر آمدند وبارها را فرو
کرفتند بماتم سرائي روز نهادند وآشوب محشر برآوردند معلوم باد که ایند استان
احسان ورزیدن اهل بیت با نعمان چنانکه در دیکر کتب معتبره مسطور است کاهي
بوده است که وارد مدینه شده اند چنانکه بآن اشارت رود تواند بود در کربلا
نیز وقوع یافته باشد والعلم عند الله تعالی

﴿ بیان پارهٔ حالات حضرت امام زین العابدین واهل بیت اطهار ﴾
﴿ سلام الله علیهم اجمعین در زمان توقف کربلا ﴾

در نور العین در ضمن خبریکه مینویسد مسطور است که اهل بیت در روز بیستم
شهر صفر المظفر بکربلا در آمدند وبا جابر بن عبد الله انصاري وجماعتي از مردم

مدینه باز خوردند وباقامت حزن وبکاء پرداختند چندانکه زمین را بلرزه افکندند
ودر لهوف کوید چون اهل بیت بمصرع شهداء رسیدند جابر انصاري وکروهی از
بني هاشم ورجالي از آل رسول الله را دریافتند که همه بزیارت قبر حسین علیه السلام
آمده بودند ودر یکوقت باهم باز خوردند وبماتم وسوك پرداختند وزنان آنسواد
نیز بایشان پیوستند وچند روز باین منوال بکذرانیدند در مقتل کبیر ابي مخنف
نیز کوید در بیستم شهر صفر المظفر بعد از آنکه چهلروز از عاشورا بر کذشته بکربلا
رسیدند وباجابر ودیکران بمراسم عزاداري پرداختند وسر شریف را با بدن لطیف
دفن کردند ودر مقتل صغیر ابی مخنف وکشف الغموض ومنتخب وبحار ورياض
المصائب ومقتل یزدی وجز ایشان نیز بهمین تقریب مسطور است ودر کتاب
حرقة الفؤاد فاضل خراساني میکوید چون اهل بیت سید بطحاء در روز بیستم
صفر بزمین کربلاء پیوستند وبیاد آنمصائب که بر ایشان درآنجا فرود کشته بیفتادند
نالهٔ واغوثاه وامصیبتاه واقتلاه واضیعتاه واحسیناه بر کشیدند آنکاه سخت
بکریستند وبشدت ناله بر آوردند چندانکه نزدیك همي بود که از شدت ناله
وکریه بمیرند وعالمرا از سیلان سرشك ویران کنند آنکاه باندبه وناله زمین کربلا
را مخاطب کرده این اشعار بخواندند

منازل کربلا بالراس جینا * و قد جئناك یوم الاربعینا
منازل کربلا بالاهل عدنا * و بالسجاد زین العابدینا
خرجنا منك فی قتل وذبح * رجعنا لابن فاطمه فاقدینا
خرجنا منك فی اسر و قهر * رجعنا من یزید مقرحینا
خرجنامنك فی لهب وسلب * و ضرب بالبنات و البنینا
وفیك رجالنا الشهدآء اضحوا * علی شاطی الفراط مذبحینا

(وفیك)

وفيك بغير جرم قد اسرنا * وفيك بلا جناية قد رهبنا
وفيك على المطايا قد حملنا * وصرنا في القفار مشتتينا

آنگاه خود را بر آن قبر شریف انداخته هر یك بزبانی بیانی کردند وجناب زینب کبری سلام الله علیها ندا برکشید وصیحه برآورد وعرض کرد (یا اخاه یا اخاه ويا ابن اماه وقرة عيناه باى لسان اشكو اليك من الكوفة والشام وايذاء القوم اللئام ومن اى المصائب اشرح من الضرب والشتم او من شماتة اهل الشام) آنگاه از حکایات ومصیبات خویش باز گفت وچون زن فرزند مرده ناله برآورد و با جگري تافته این اشعار بخواند

يا نور ديني والدنيا وزينتها * يا نور مسجدنا يا نور دنيانا
واضيعتي يا اخي من ذا يلاحظنا * من كان يكفلنا من ذا يدارينا
خلفتنا للعدي ما بين ضاربنا * وبين ساحبنا وما بينا
كنا نرجيك للشدات فانقلبت * بنا الليالى فخاب الظن راجينا
ياليتني مت لم انظر مصارعكم * اولم نرى الطف ماعشنا ولاجينا
يسيرونا على الاقتاب عارية * كاننا لم نشيد فيهم دينا
يصفقون علينا كفهم فرحا * وانهم في فجاج الارض يسبونا

آنگاه چنان بکربت واندوه وشدت بگریست که اهل زمین وآسمان را گریان ساخت ودر قرة العیون حسین بن محمد قدس سره مسطور است (روي ان ام كلثوم القت نفسها على قبر اخيها الحسين و صاحت وقالت يا اخاه جعلت فداك قتلوك فما عرفوك وتركوك عريانا وذبحوك عطشانا ولم يوجد احد ان يرحمك و يرحم عيالك) آنگاه سایر اهل بیت نیز بزبانی سوکواري کردند واز آن پس زنان بادیه جمعي کثیر انجمن شدند وچنان بمراسم سوکواري پرداختند که هیچ وقت از

هيچ جماعتي مسموع نيفتاده بود وبروايتي چون در آندل شب بزمين كربلا راه سپر شدند ناكاه نالهٔ جناب زينب خاتون سلام الله عليها بلند كشت وباصوتي بلند فرمود (يا حداتی انی لاجد ريح الحسين) از اين سخن صداي افغان وشيون بلند كشت ونعمان كه از دور راه ميسپرد از آن ناليدن پرسيدن كرفت وسواريرا بتفحص بفرستاد وجابر انصاري وبني هاشم وطايفهٔ از اقارب وعشاير آنمظلوم با جمعي از مردم باديه بزيارت وعزاداري اشتغال داشتند كه آنسوار برسيد و حال بپرسيد وبفهميد وبي اختيار فرياد بر كشيد ايجا كران رسول خداوند جهان اينك جناب سيد الساجدين واهل بيت طاهرين در اين نزديكي فرود شده اند تا در اينجا بسو كواري پردازند با سروپاي برهنه وچشمهاي كريان با سوز وافغان باستقبال بيرون تاختند وازآنسوي مخدرات طاهرات با ناله وزاری ميآمدند وآنسوار آن خبر به نعمان برد واز يكسوی اهل بيت آن صداي افغان همي بشنيدند وسبب پرسيدند در اينحال نعمان فرا رسيد ومراسم تعظيم وتكريم بجای آورده عرض كرد مكر نميدانيد اين همان منزلي است كه كشتي آل علی در بحر خون غرق شد واين فرياد وفغان محبان وشيعيان وزائران شما است كه از وصول شما خبر يافته باستقبال شتابان هستند چون نام كربلا را شنيدند واز رسيدن آنجماعت با خبر شدند بجمله از هودجها بر زمين افتادند وآشوب وشور وافغان بآسمان رسانيدند وجناب زينب خاتون به تسليت حضرت سكينه كلمات بفرمود و چون زائران را نكران شدند ديكر باره بانك ناله ونفير را از خاك بافلاك رسانيدند وبمراسم سو كواران روان كرديدند وچنان آواز (واعزيباه وواسيداه وواحسيناه وواممداه ووافاطمتاه وواعطشاناه وواقتيلاه وواشهيداه) بر كشيدند كه زمين و آسمان را بر شور وفغان ساختند وبروايت صاحب مقتل الشهداء رؤس مقدسهٔ

شهداء را در دست گرفته با نان نمایان کردند جماعت زائران وشیعیان از مشاهدت اینحال پرملال بزلزله وغلغله در آمدند و زینب کبری سلام الله علیها باتفاق آن زن‌ها وحضرت امام زین العابدین علیه السلام با جابر و دیگر مردها با ناله و فغان بجانب قبور روان شدند وبنوحه وناله وزاری پرداختند واز آنجا بقبر منور حضرت ابي الفضل روی نهادند ولوای مصیبت وماتم بر افراشتند وجناب زینب در زیارت آنقبور وقبر سید الشهداء چنان بنالید وبمویید که از هوش بگشت چنانکه آنحضرت را مرده پنداشتند در مهیج ومخزن مسطور است که چون آنمخدره بقبر برادر رسید جامهٔ خود را چاك زد وبآواز بلند کفت (واأخی واحسیناه واحبیب رسول الله یابن مکة ومنی یابن فاطمة الزهرآء یابن علی المرتضی) وجناب ام کلثوم سلام الله علیها این شعر قرائت فرمود

اليوم مات ابی علی المرتضی * اليوم حل الثكل بالزهرآء

وموافق خبریکه در مخزن البکاء وتظلم الزهراء از کتاب بشارة المصطفی از اعمش از عطیهٔ عوفی وارد است عطیه کفت در خدمت جابر بآهنك زیارت جناب سید الشهداء سیدنا الحسین علیه السلام از منزل بیرون آمدیم وچون وارد کربلا شدیم جناب جابر آداب غسل بجای آورده بزیارت فایض کست وسرحش در کتب مسطور است ودر این زیارت از ملاقات جناب جابر با اهل بیت اشارت نرفته ومینویسد چون از کار زیارت وپارهٔ مکالمات با عطیهٔ عوفی فراغت یافت فرمود (خذوني نحو ابيات كوفان) مرابخانهای کوفه ببرید ودر اثنای راه کوفه پارهٔ و صابای با عطیه بکذاشت واز این خبر میرسد که جناب جابر را در زیارت اول با امام زین العابدین واهل بیت طاهرین ملاقات نرفته وبکوفه منزل ساخته وکاه بکاه تجدید زیارت مفاخرت میجسته ودر یکي ار زيارات او ورود اهل بیت نیرروی داده

واین نه درزیارت اربعین خواهد بود ودر این باب آنچند اخبار مختلفه وارداست که از حیز نکارش بیرونست وآنچه دراین مقام مسطور کشت برای توضیح پارهٔ مقاصد کافی است

﴿ بیان حاصل آنچه از روایات مختلفه در باب اربعین وزیارت جابر ابن عبد الله انصاري بدست میآید ﴾

معلوم باد که در اینمقام بچند مطلب باید اشارت کرد تا آنچه مقصود است مفهوم آید یکي تشرف یافتن جناب جابر بزیارت مقابر مطهره ودیکر ملاقات امام زین العابدین واهل بیت طاهرین با او ودیکر زمان وصول اهل بیت بکربلا ودیکر تشخیص روز اربعین ودیکر زمان حرکت از کوفه بشام واز شام بمدینه ودیکر حکایت وصول بمدینه طیبه واین جمله در سه بیان مسطور میشود بیان اول این است که جمعي بر آن رفته اند که جناب سید الساجدین واهل بیت طاهرین از حبس وبند یزید مستخلص شده در روز اربعین اول امام علیه السلام وارد زمین کربلا کردید وبا جابر بن انصاری ودیکران بسو کواري پرداختند چنانکه ابومخنف در مقتل کبیر باین خبر وملاقات با جابر اشارت کرده ومحمد ابن حسن حر عاملي در وسائل الشیعه وصاحب روضة الا ذکار بوصول اهل بیت در روز اربعین و ابو اسحق اسفرائني بوصول اهل بیت در بیستم صفر وملاقات با جابر انصاري و جماعتي از اهل مدینه وسید بن طاؤس علیه الرحمه بوصول اهل بیت از شام بکربلا و ملاقات با جابر وبني هاشم وصاحب منتخب بوصول اهل بیت در بیستم صفر بکربلا وملاقات نمودن باجابر ابن عبدالله انصاري وجماعتي از زنان بني هاشم وبعضي کتب دیکر که در بحر المصایب نام برده مثل انیس الذاکرین وترجمة المصائب و کشف الغموض وروضه الشهداء ومحرقة القلوب وعین البکاء ومشکوة واصل البکاء ورياض المصائب وحدیقة السعداء وروضة المصائب وطوفان البکاء ومهیج الاحزان

(ومصائب)

ومصائب الابرار ومعدن البكاء وجز اينها از مؤلفات قديمه وجديده بر اين منوال سخن كرده‌اند وبيان ثاني اين است كه جماعتي از علماء كه مقتل شهداء را نگاشته اند باين مطلب نفياً واثباتا متعرض نشده اند مثل صاحب روضة الشهداء ومجالس ومنهاج ومصباح ومشكوة ومنتخب المزار وتحفة الزائر وانيس الذاكرين ومخزن البكاء و امثال آنها كه از اين پيش مسطور آمـد وبيان سيم اين است كه برخي از علماى اعلام مسطور فرموده اند كه اهل بيت اطهار چون از شام بيرون شدند بكربلا نرفتند بلكه يكسره راه سپار شدند تا بمدينه طيبه رسيدند چنانكه از شيخ مفيد ومجلسي از كتاب زاد المعاد واختيارات وصاحب منهاج العارفين و كلام كفعمي در مصباح كه قائل بآنست كه اهل بيت در بيستم شهر صفر بمدينه وارد شدند وعلامهٔ حلي اعلى الله مقامه در منهاج الصلاح كه ميفرمايد در بيستم شهر صفر حرم مولاى ما حسين عليه السلام از شام بمدينـه وورود جابر بن عبد الله بن خرام صاحب رسو لخداى صلى الله عليه وآله وسلم از مدينه بكربلا براي زيارت قبر ابي عبد الله حسين بن على عليهما السلام آمده بودواول كسي بود كه از جماعت مردم آنحضرت را زيارت نمود اما بيان اول كه اهل بيت در اربعين اول بزيارت مرقد منور آمـده باشند وبا جابر ملاقات نموده باشند بدلائل حسيه وعقليه ونقليه چندان بعيد است كه محل اعتناء نشايد شمرد چنانكه خود ناقلين اينخبر در اختلافيكه در نقل خود دارند بر اين مطلب شاهد ميشوند واستبعاد اغلب علماى اعلام مثل علامهٔ مجلسي اعلى الله مقامـه ومورخين عظام منل مرحوم لسان الملك وجز ايشان بر اينكلام مذكور مؤيد است ونيز روايت آنانكه وصول اهل بيت را درار بعين مينكارند از ملاقات جناب جابر اشارت نمي كنند وبعضي مينويسند چون وارد شدند جناب جابر را در آنجا يافتند واز اين معني معلوم ميشود كه جناب جابر از آن پيش

﴿ وجه تأويل روايات در باب اربعين وزيارت جابر ﴾

در آنجا وارد شده است ونیز الحاق رؤس شهداء دلالت بر آن دارد که در اربعین اول بوده است پس بصواب نزدیك چنانست که گوئیم اهل بیت اطهار سلام الله علیهم در زمان حرکت از کوفه بشام راه را گردانیده بکربلا آمدند وورود ایشان بکربلا در روز بیستم صفر یا نوزدهم صفر بوده است وجناب سید الساجدین زیارت اربعین بجای گذاشته وتواند بود که جناب جابر بعلمیکه از پیغمبر داشت و میدانست که امام حسین در فلا نزمان شهید میشود مخفیا ازمدینه بکربلا رفتند چنانکه آن روایت که نوشته اند با جمعي زنان بني هاشم بودند دلیل بر این تواند بود ودر آنجا باهل بیت ملاقات نموده وزیارت اربعین بجاي آمده ودر کوفه منزل ساخته باشد واز کوفه نیز گاهي تجدید زیارت کرده باشد ودر یکي از اوقاتیکه بزیارت نائل شده با وصول اهل بیت از شام بکربلا توافق جسته باشد ممکن است وجمع درمیان کلیهٔ اخبار این است که گوئیم اهل بیت چون از کوفه بجانب شام سفر میکردند روز اربعین وارد زمین کربلا گردیده لا کن در اینحال رؤس مطهره را بابدان منوره ملحق نکردند بلکه در سفر ثاني که از شام بکربلا آمدند ملحق کردند وآنوقت روز اربعین نبود زیرا که اهل بیت در روز یازدهم یا دوازدهم محرم الحرام از کربلا بکوفه اندر شدند وبروز چهاردهم محرم پسر زیاد نامهٔ به یزید واطراف مدینه طیبه نوشت وبعد از چهار ده روز که آخر ماه محرم باشد آنخبر بکوفه رسید وشانزده روز بطول انجامید تا جواب نامهٔ یزید بابن زیاد پیوست که اهل بیت وسرهاي شهداء را بشام روانه دارد وچند روز برگذشت تا ابن زیاد تهیهٔ سفر ایشان را بدید وایشان را چنان از کوفه روانه داشت که روز هیجدهم یانوز دهم صفرالمظفر بکربلا در آمدند وادراك روز اربعین را در کربلا نمودند ودر آن روز سرهاي شهداء را نیز از دنبال ایشان بکربلا در آوردند و

از آنجا از جادهٔ غير معتاد به بيست وپنج منزل يا بيست ودو منزل وارد شام شدند بلكه اگر بيكلفت تر باشد همانست كه با سايش طي منازل كرده شانزدهم ربيع الاول موافق پارهٔ اخبار كه مسطور گشت بشام در آمدند ومدتي در شام توقف كردند بعد از آن بجانب مدينه روي نهاده وچون نظر بپارهٔ روايات غانيم آنسرهنك كه از جانب يزيد با ايشان سفر ميكرد اجازت داشت تا ايشان را بهر كجا خواهند فرود آورد از وي خواستار شده باشند كه ايشان را بكربلا عبور دهد در مدت سي وسه روز از شام بكربلا آمده باشند وسه روز در كربلا بمراسم عزاداري پرداخته وسرها را با بدنها ملحق نموده بجانب مدينه روانه شده باشند ودر اين سفر با جابر انصاري كه گاه بگاه از كوفه تجديد زيارت كرده ملاقات فرموده باشند وپارهٔ خطب وكلمات امام زين العابدين عليه السلام خطاب با مردم كوفه وپاسخهاي ايشان كه در ورود اول ايشان از كربلا بكوفه ممكن نبوده است در اين ورود ثاني باشد يا اينكه ورود ايشان بمدينهٔ طيبه موافق خبر علامهٔ حلي اعلى الله مقامه و بعضي ديگر كه مينويسند در اربعين بوده است مقصود از اربعين چهلروز بعد از بيرون شدن ايشان از شام يا از كربلا يعني در اين سفر ثاني ايشان از شام بكربلا بمدينه باشد وگرنه در سفر اول ايشان از كوفه بشام چگونه تواند شد كه در اربعين اول شهادت از شام بمدينه وارد شده باشند يا مقصود اربعين سال دوم شهادت باشد تا روز قيامت هم هر امري در اين روز اتفاق افتد خواهند گفت در روز اربعين روى داد ونشايد جمله را در اربعين سال اول شمرد وتواند بود كه آمدن جابر وبني هاشم نيز بزيارت آنحضرت در اين اربعين سال دوم باشد كه علامه ميفرمايد ورود اهل بيت بمدينه با ورود جابر بكربلا وزيارت اربعين موافق بود چه در اربعين اول مشكل مينمايد كه جابر بآنجا بزيارت شده باشد وچون جابر از

انکار عادات است و اول کسی است که در بیستم صفر زیارت آنحضرت شده و آداب
زیارت پرداخته اربعین اول خوانده باشند و احتمال با خبر آنانکه قتل آنحضرت را
درسال شصتم رقم کرده اند و پاره که در شصت و یکم مینویسند اصلاح باید و نیز
با آن اخباریکه از سر مطهر و معجزات آنسر مبارك وطواف در بلاد وامصار و
باز کردانیدن بدمشق تصریح دارد درست تر است چه ممکن است آنسر مبارك
را بمدینه برده باشند ودیکر باره بدمشق اعادت داده کاهیکه اهل بیت از شام
بکربلا میرفتند بابدن شریف ملحق نموده باشند وآن خبر که از علامهٔ حلی اعلی الله
درجاته مذکور مینمایند که ورود حضرت در اربعین بمدینه با ورود جابر بکربلا
مطابق افتاد همان اربعین سال دوم بوده است یا اینکه لفظ کربلا سهوا بقلم کاتب
مدینه شده باشد ومقصود این باشد که ورود حضرات اهل بیت از کوفه بکربلا
روز اربعین اول بود واز آن پس از کربلا بشام رفتند ودر سفر ثانی که بکربلا
آمدند تا بمدینه شوند سرمبارك را ملحق ساختند ونیز تواند بود که بعد از آنکه
بمدینه رفتند وآنسرمبارك در مدینه بود بکربلا فرستاده باشند تا باروایت آنانکه
آن سر مطهر را یزید ملعون بمدینه فرستاد واز مدینه نزد او باز آورده بکربلا
فرستادند توافق جوید وا کر خواهیم با خبر آنانکه میکویند حضرت امام
زین العابدین علیه السلام در اربعین باجابر ملاقات فرموده سرمبارك را ملحق
ساخت تطبیق دهیم وکوئیم حضرات اهل بیت در شانزدهم ربیع الاول سال
شصتم وارد دمشق شده بعد از چند ماه از دمشق ببرون شده باسایش راه سپرده
در اربعین سال دوم بکربلا رسیدند جابر نیز وارد شده وزیارت اربعین وملاقات
با امام زین العابدین والحاق رأس شریف روی داد واز آن پس بمدینه روی نهادند
وچون وارد مدینه شدند واهل مدینه از ورود ایشان مطمئن شدند وبدانستند که

اگر آغاز طغیان کنند آسیبی با ایشان نمیرسد سر بطغیان برآوردند و این نیز صواب نزدیك تر است چه گاهیکه بزرگان مدینه نزد یزید شدند و باز آمدند و از فسق او باز گفتند هیچ از اهل بیت سخن در دهان نداشتند و امام زین العابدین نیز در خارج مدینه در ضیعت خود جای داشت و چون یزید بعد از یکسال مسلم ابن عقبه را بقتل اهل مدینه مأمور کرد در امر آنحضرت سفارش کرد و این حکایت در اواخر سلطنت یزید بود و پس از وقعهٔ هایله عاشوراء بمدینه مراجعت کرده بودند مردم مدینه مدتی درنك نمیجستند چه بعد از آنکه آنحضرت شهید شد ابن عمرو ابن زبیر و دیگران آن نامه ها نوشتند و از یزید روی برتافتند لاکن چون اهلبیت نزد یزید بودند از آن براندیشیدند که اگر آغاز طغیان نمایند شاید بایشان گزندی رسد چنانکه نیز یزید اینحال را میدانست و باین سبب ایشان را مدتی در شام بداشت و چون چندی برگذشت و آن آشوب بنشست و با ایشان براه ملاطفت برآمد چندانکه یقین بدانست ایشان از آن سوز و شور فرود شده اند و مردمان از آنحال پر ملال فراغت یافته اند و از آن پس آغاز فتنه نخواهند کرد و حضرات اهل بیت همی خواستار شدند تا بمدینه رهسپار شوند و مردم شام نیز از طول مدت ایشان در شام افسرده آمدند و از وی بخواستند که ایشان را رخصت مراجعت دهد ناچار مسؤل ایشان را باجابت مقبول داشت و بمدینهٔ رسول باز فرستاد و اگر بدانستی که بعد از مراجعت ایشان مردم مدینه را سینه ها از کینه ها خروش گیرد و دیگدان فتن در جوش گردد تا زنده بود بهر طور که توانستی ایشان را در شام بداشتی و وقایهٔ آشوب مردم مملکت را در این شمردی لاکن چون خدایتعالی مکافات او را خواسته بود این امر بایستی رویدهد و بمیل او یا عدم میل او ایشان از شام بکربلا و از کربلا بمدینه شوند و آنخطبهٔ حضرت زینب و امام زین العابدین علیهما السلام در

سفر ثاني کوفه قرائت شود ودیکر باره مردمان از خواب غفلت بیدار شوند همه روي بخواهـد داد (واذا قضي امرا کان مقضیا) چنانکه از خبر عطیه عوفی که در زیارت اربعین از ملاقات جابر با امام زین العابدین اشارتي نرفته نیز بر اینجمله دلالت دارد وهم آن روایتکه از مدت اقامت ایشان در کربلا از سه روز وبیشتر تا بچهار ماه واز آنجا بمدینه راه سپردن چنانکه در بحر المصایب از پارهٔ کتب مسطور شـده است اکر مقرون بصحت باشد حکم مینماید که ورود اهل بیت در اربعین سال دویم بمدینه بوده است وچون ارباب بصیرت ودقت نظر در این تحقیقاتیکه در این کتاب بعد از نکارش بسیاري اخبار وروایات وحکایات مختلفه شده باآنچه از این پیش درکتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذیل وقایع یوم الطف نکارش رفته بنکرند امید میرود که خـداوند مجید رفع پارهٔ تو هما ترا بفرماید ودر مقام تطبیق اخبار وتفکر صحیح براهی درست دلالت فرماید وپارهٔ مسائل مبهمه را روشن بکرداند چه بر آنانکه اهل خبرت وبصیرت هستند پوشیده نیست که تا اکنون هیچ یك از مورخین ومحدثین این زحمت بر خود نهاده واین نقل اخبار که در این کتاب اتفاق افتاد نموده اند واین بیانات وافیه وتحقیقات کافیه را باین شرح وبسط منظور نداشته اند وله الحمد والمنة ومنه الاستعانه وعلیه التکلان

﴿ بیان حرکت کردن حضرت امام زین العابدین واهل بیت طاهرین علیهم السلام از زمین کربلاء ﴾

حکمت یزدان چنان میخواست که اهل بیت عصمت بعد از مراجعت از شام بزمین کربلا ودشت نینوا در آیند وبا جابر انصاري علامات مصیبت وسوکواري بپایدارند واز اطراف وجوانب ازدحام ورزند ورمین ورمان را بفغان در آورند وبدون بیم وهراس آن اسامي بر کشند تا معني (والله متم نوره ولو کره الکافرون) (وختم)

وختم الله علی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب الیم) وپارهٔ فقرات حدیث ام ایمن در بقای آن آثار در مرور لیالی ونهار تا آخر ادوار نمودار شود وهیچکس مانع ودافع نکردد وحق ظاهر وباطل آشکار کردد وحتی اکر یزید موافق پارهٔ روایات که از قطب الدین راوندی مینمایند از مراجعت ایشان پشیمان کشت وپانصد تن را بمراجعت ایشان شتابان داشت بجائی نرسید وعصای پسر بیمار علی عمرانش چون عصای موسی ابن عمران جمله را ببلعید وآن ملعون در دواج ندامت واندوه بغلطید وجز خموشی وفرو خوردن آتش ملامت وعداوت چاره ندید لاجرم حجت خداوند تعالی فی العالمین علی بن الحسین با اهل بیت سلام الله علیهم در آنزمین در آمد وبمراسم سو کواری سه روز یا بیشتر یا چهار ماه یا کمتر بآنمقدار که خود میدانست وانجام مقصود راکافی میشمرد مکین کردید وآنچه تکلیف بود بجای آورد وحق را از باطل ومظلوم را از ظالم وسعادت را از شقاوت آشکار ساخته اهل بیت را بصبر وشکیبائی وصیت نموده وبحضرت زینب خاتون که سخت پریشان حال وآشفته خیال بود نزد یکشد وبازوی شریفش را کرفته فرمود ایعمهٔ کرامی تو دختر فاطمهٔ زهراء ولنکر سفینهٔ صبر وشکیبائی وغواص در یای تسلیم وتوکلی این بی آرامی چیست آیا نکران نیستی که اینزنان واطفال قرین هلاکت شده اند ساخته سفر باش آنمخدره از آنحالات مفارقت پارهٔ سخنان بزبان آورد فرمود چنین است که کوئی بی عباس وقاسم وعلی اکبر وحسین پسر پیغمبر چه زندکانی وچه مدینه وچه جای دیکر واکر زیارت جد بزرکوار نبودی رفتن از این تربت اختیار نیفتادی حکم رسول خدای را باید اطاعت کرد وبپارهٔ روایات دیکر که در بحر المصائب یاد میکنند چون جناب امام زین العابدین آنحالت اضطراب را در حضرت زینب بدید فرمود (یا عمتاه انت عارفة کاملة والصراخ والجزع من عادة الجاهلین

اسیری واستتری) آنکاه زینب علیها السلام عرض کرد (یا علی ویاقرة عینی دعنی اقیم عند اخی حتی جآء یوم وعدی لانی کیف التی اهل المدینة واری الدور الخالیة) انکاه ناله براورد (وا اخاه وا حسیناه) امام علیه السلام فرمود ایعمه آنچه کونی بحق باشد بی پدر وبرادر وعباس وقاسم چکونه برویم ومنازل بیصاحب ایشان را نظاره کنیم لاکن آنچه رضاي خدا وامر جدم خاتم الانبیاء است ببایست بجای آورد وبروایتي چون چند روز از مراسم سوکواري اهل بیت در کذشت وفغان از آسمان آنسوي تر نشست نعمان ابن بشیر بحضرت امام زینب العابدین علیه السلام بیامد (فقال یا سیدی ومولای جعلت فداك ان هؤلآء الاطفال والنسآء لوکانوا بهذا المنوال لهلکوا) عرض کرد اي آقاي من اکر این اطفال وزنان باینحال سوکواري وزاري واضطراب وبیقراري بکذرانند بیکمان هلاکت یابند لاجرم امام علیه السلام رخصت ارتحال داد نعمان محامل واسباب اجمال را حاضر ساخته اهل بیت چون مشاهدهٔ آنحال را نمودند ولوله وغلغله در افکندند وچنانکه در کتب مقاتل مذکور است هریك بزبانی ترنم کرفتند وبه نثر ونظم سخنها ساختند درکتاب ابي مخنف وغیره مسطوراست که چون دختران سید انام بفرمان امام همام در محامل خود جاي کرده جانب مدینه کرفتند. وچندان راه سپر شدند که قبور شهداء از نظر آنها نزدیك بودي که ناپدید کرد ویکباره صدا بصدا داده شور ونشور یوم نشور آشکار وزمین وزمان را بیقرار ساخته هریك بنوائي نوحه سرائی کردندوقرار وآرام ازلیالي وایام بردند راقم کتاب کوید چون از روي تفکرو تعقل دراحوال اهل بیت رسول خداوند متعال بنکرند بدانندکه در این سفرکردن بمدینه با آن قتل رجال ونهب اموال وآنهمه رنج و کلال وشکنج وملال وآن صدمات طرق وشوارع ومحافل ومنازل ومجالس کوفه وشام وذلت وخواري در میان لئام

بچه روز وروز کار وچه سوز وافکار بوده اند جمعي زنان واطفال بي پدر وشوهر وفرزند وبرادر همه غارت شده وهزار گونه بلیت دیده وکاسات بلیات ومحنت کشیده وبا آنحالت جلالت واحتشام از مدینهٔ خیر الا نام بیرون شده وجمله را از دست سپرده واینك بهمان شهر مراجعت مینمایند واز جمله بی نصیب نظر بدوست ودشمن میکشایند درجهٔ اینحالت را جز حضرت احدیت هیچ کس نداند وبیانش نتواند در کتاب بحر المصائب مسطور است که چون بمنزل اول نزول فرمودند صدای قائلي را شنیدند که همي گفت

افض دموع العین شجالا علی السبط ＊ علی البدن المرموس في جانب الشط
فـذاك حبیب الله و ابن حبیبـه ＊ وباب الهدی والدین والعلم والقسط
لقد کان فی الاسلام حصنا مشیدا ＊ وغوث الیتامی والارامل فی القحط
فلا تنس یوم الطف والخیل حوله ＊ سراعا الیـه مثل نافرة الرقط

اهل بیت نیز در آنمنزل بسوگواری پرداخته راوی گوید (فاجتمع علیهم جمع کثیر من القری والبادیة فجددوا الاحزان ورفعوا الاصوات واعلنوا الصیاح والصراخ ثم ارتحلوا منـه واخذوا طریق المدینة بالکربة الشدیدة) از اعراب بادیه گروهی بیشمار فراهم شـدند وتجدید ماتم سرائي و زاری کردند و ناله ونفیر بفلك اثیر رسانیدند آنگاه از آن منزل بکوچیدند وجانب مدینه را پیش گرفتند وچون بمنزل دوم رسیدند ازهاتفي شنیدند که این شعر را بخواند

الایا عین جودی مع حبیب ＊ لقتل البدل والبطل المجیب
حسینا جردوا عنـه ردائه ＊ عن الجسد الشریف بابي سلیب

از اطراف و جوانب جمعي کثیر از زن و مرد و بزرك و کوچك فراهم گردید همچنان بناله وفغان وزاری وسوگواری کار کردند ونیز از هر منزل بمنزل دیگر

کوچ کردند اینکونه آشوب برآوردند وچون از منزل پنجم بار بستند حضرت زینب سلام الله علیها از مصائب روز عاشوراء ونوائب جناب خامس آل عبا روحنا له الفداء تذکره کرد وهمي ناله برکشید و سرشك از دیده بدیدار ببارید واین ابیات در بحار الانوار بآنحضرت منسوب میدارد

على الطف السلام وساكنيه * وروح الله في تلك القباب
نفوسا قدست في الارض قدماً * وقد خلصت من النطف العذاب
فضاجع فتية عبدوا وناموا * هجوعا في القدافد والشعاب
علتهم في مضاجعهم كعاب * بارواق منعمة رطاب
وصيرت القبور لهم قصورا * مناخا ذات افنية رحاب
لئن واردتهم اطباق ارض * كما اغمدت سيفا في قراب
فقد نقلوا الى جنات عدن * وقد عيضوا النعيم من العذاب
ايبخل بالفرات على الحسين * وقد اضحى مباحا للكلاب
فلي قلب عليه ذو التهاب * ولي جفن عليه بانسكاب

از آنجا نیز بکوچیدند وبهر منزل فرود کشتند کار ماتم بساختند واز اطراف جوانب انجمن شدند و کاهي از مردم جن یار وسوکوار شدند وقرائت مرثیه و اشعار نمودند وچون از منزل نهم راه برکرفتند جناب زینب کبری متذکر مادرش زهرا سلام الله علیها شده وعرض کرد ایما در برخیز وآشوب رستخیز را بنکر و این کلمات بکذاشت (یا اماه رجعنا وقلوبنا مقروحة وجفوننا من البكاء مجروحة ورجالنا مقتولة واموالنا منهوبة) آنکاه از آن منزل راه برکرفتند ومنزل بمنزل سفرکرده در هرمنزلي از مراسم سوکواري وزاري خود داري نکردند وهرچه بمدینهٔ طیبه نزد یکتر شدند روز وکداز ایشان بیشترشدي وآشوب وفغان فزونتر

كرديدي ودر هر منزلي شعرها خواندند وهريك بنوائي ناله ونفير برآوردند و بياد كشتكان اشكها از چشمها بباريدند وبزباني مخصوص ونوائي خاص بزاريدند تا از منزل نوزدهم بار بستند و اين هنكام بمدينه طيبه نزديك شدند وبحالتي متحير و واله راه ميسپردند كه تصور نميتوان كرد و چون بمنزل عشرين برآمدند و بمدينه رسول خداي نزديك شدند و از مجاورت حضرت سيد الشهداء بعيد افتادند و آنروزكار رابخواطرآوردند بيشترباندوه وزارى واضطراب وبيقرارى اندرشدند و تمامت مصائب جهان برايشان هجوم آوردندبليات ومصيبات روزعاشورا تازه كشت

بيان ورود سيد الساجدين حضرت امام زين العابدين واهل بيت (طاهرين سلام الله عليهم در نزديكي مدينه)

چنانكه در لهوف مسطور است بشير ابن جذلم ميكويد چون بمدينه نزديك شديم علي بن الحسين عليهما السلام فرود شد وبفرمود تا بارها را بركشودند وخيمه و سراپرده بركشيدند وزنان را پياده كردند وبقول صاحب رياض المصائب از محامل ومراكب فرود شدند وكريبانها چاك وموبها پريشان وبر سرورو ي بزدند وكريه وناله برآوردند چندانكه زمين وزمان را بفغان در آوردند وبروايت مفتاح البكاء نعمان كه در مصاحبت اهل بيت بود بخدمت امام عليه السلام در آمد وعرض كرد يا سيدى اينك مدينه جد تو محمد صلى الله عليه وآله وسلم است كه سوادش نمايان شده وبروايتي انمرد كه اين سخن كرد بشير بن جذلم بود چون امام عليه السلام اينكلام بشنيد آه بركشيد وبكريست در كتاب مجمع المصائب ومهيج الاحزان ومحرقة القلوب ورياض المصائب ونجاة الخافقين ومطالع الاحزان ونوحة الاحزان كه در زمان شاه عباس ثاني تاليف شده ودر مقتل ميلاني وروضة المصائب وتحفة الذاكرين وجلاء العيون ومخزن البكاء كه صاحب بحر المصائب از ايشان ناقل است مسطور

است که چون حضرات اهل بیت سواد مدینه را نکران شدند حضرت امام
زین العابدین علیه السلام چنان آهی برکشید که همي خواست روح مبارکش از
قالب بشریت بیرون تازد وجناب زینب خاتون فریاد برکشید ایخواهران از عماریها
ومحملها فرود شوید وپیاده کردید که اینك روضهٔ منور جدم رسولخدای نمایان و
مدینه طیبه نزدیك شده است وفرمود ای یاران این محملها را دور وشترها را بریکسوي
دارید که مرا تاب وطاقت نمانده است پس بجمله فرود شدند ولواي غم ومصیبت
برافراشتند وخروش محشر نمایان ساختند واز اشیاء واسبابیکه از شهدای کربلا
داشتند بیاوردند وبکستردند وبموئیدند وبزاریدند وچشم هور وماه را از غبار
اندوه وغم تار ساختند واکر بروایت بعضي اهل سیرسر مطهر فرزند پیغمبر نیز
در این سفر با ایشان بوده است معلوم است حالت ایشان چه خواهد بود در اعلام
الوری مسطور است که نعمان بن بشیر در مصاحبت اهل بیت مأمور شد وایشانرا
شبها راه سپار داشتي وخود از ایشان دور بودي وهیچ غفلت نداشتي وهر وقت
فرود شدند دور تر از ایشان فرود آمدي وچون حارسان از کناري جاي کرفتي
ویکسره با نهایت ملایمت ورفق کار کردي تا بمدینه رسیدند وابن اثیر وصاحب
اخبار الدول و شیخ مفید نیز بهمین تقریب سخن کرده اند و در ناسخ
التواریخ واغاب کتب معتبره نزدیك باین صورت مرقوم شده نوشته اند چون
در نزدیکی مدینه در مکاني شایسته فرود شده خیمه‌ها بر افراختند فاطمه دختر
علی ابن طالب با خواهرش زینب سلام الله علیهما کفت نعمان بن بشیر انصاري
وبقولي کفت اینمرد با ما نیکي کرد ودر طریق در خدمت از هیچ زحمتي دریغ
نداشت ایا چیزي باشد که در صلهٔ او بکار بندیم زینب فرمود سوکند باخداي باما
چیزي نباشد که در صلهٔ او دهیم مکر از حلي وپیرایهٔ خویش بدو عطا کنیم پس

(از)

از دست بند وپاره ومرسله وقلاده مبلغی فراهم آورده بدو بفرستادند ومعذرت بجستند نعمان آنجمله را باز پس فرستاد وعرض کرد اگر اینخدمت که نموده ام در طمع مال دنیا بود البته مرا کافی بود لکن سوگند با خداي من جز براي خوشنودي خدا وقرابت شما با رسولخدا اینکار نکردم صاحب فصول المهمه نیز بهمین تقریب مسطور نموده است

﴿ بیان خبر شدن اهل مدینه طیبه از رسیدن اهل بیت اطهار علیهما السلام ﴾

چنانکه در بحرالمصایب وبعضي کتب مقاتل مسطور است چون اهل بیت در نزدیکي مدینه فرود شدند وخیمه ها برافراشتند سید الساجدین صلوات الله علیه بفرمود تا خیمهٔ پدرش حسین علیه السلام راکه در این مدت در هیچ منزلي نیفراخته بودند بیفراختند ومسند آنحضرت را نیز در آن خیمه بگسترانیدند چون اهل بیت آنخیمه ومسند را نگران شدند ناله وفغان بچرخ گردون رسانیدند و جناب زینب کبری سلام الله علیها چون آنمسند بیصاحب را بدید ناله برکشید و بیخویش بیفتاد وچون بهوش آمد ناله برکشید وفرمود (وافرقتاه ووا افتراقاه این الکماة واین الحماة والهفتاه فمالی لا اوری الحمام بمهجتی وکنت بحی نورعیني وعزتي) پس از آن فرمود (یا اخی یا حسین هؤلآء جدك وامك واخوك الحسن وهؤلآء اقربآؤك وموالیك ینظرون قدومك ویسئلوك عني فما جوابي فکیف اتکلم وما لساني یانور عیني قد قضیت نحبك واورثتني حزناً طویلا مطولا یا لیتني مت وکنت نسیا منسیا) واز آن پس روي بمدینه آورد ومدینه را مخاطب ساخته فرمود (ایا مدینة جدی فاین یومنا الذی قد خرجنا منك بالفرح والمسرة والجمع و الجماعة ولکن رجعنا الیك بالاحزان والالام من حوادث الزمان والا نام فقدنا الرجال والبنات وتفرقت شملنا الشتات دخل الزمان علینا وفرق بیننا ان الزمان

مفرق الاحباب) آنكاه بروضهٔ منوره جدش روي كرده باتش دل وسوز جكر عرض كرد (يا جداه انا ناعية اليك من بناتك وبنيك) پس از آن بانقوم روي آورد وباصوتي بلند فرمود (يا اهل اليثرب والبطحاء) آنكاه چنان آهي بركشيد كه ميخواست جكرش برهم شكافد وميفرمود (اين الاحبآء والاصدقآء اين الرجالات والهاشميات هلايجيؤن ولم لايجيبون وهلا يساعدونى ولم لاينصرونى اولم يعلموا ما اصابنا وما اصبنا افلا ينظرون الى الرجال المذبوح والدمآء المسفوح والابدان المسلوب والاموال المنهوب والجيوب المشقوقات والاطفال الصارخات والخيام الخاليات الممزقات) واز آن پس آنحضرت همي بكريست وكاهي بيفتاد وكاهي بر پاي شد لاجرم بانك ناله وزفير اهلبيت از ديدار آنحال بكريه بلند كشت چندانكه زمين وآسمان پر ولوله وافغان كرديد وازآن بعد روي باهلبيت كرد وفرمود اي اهلبيت رسولخدا كاش مرا بخويش ميكذاشتيد تا سر بصحرها كذاشته خاك بيابانها را با سرشك ديده تر ميكردم زيرا كه چكونه داخل مدينه شوم وسوال وجواب نمايم ودر كتاب رياض الشهاده اين ابيات را بآنحضرت نسبت دهد كه هنكام وداع قبر برادرش حسين عليه السلام قرائت فرمود وپارهٔ از ارباب مقاتل مذكور داشته اند

اخي ان بكت نفسي اسى فلعلني * بكيت لامر ان اساك عفانى

اخي ما الحجى لى عن حجى لى بجانب * ولا ءلك اذا بكى نهاى نهانى

اخي اى احداث الطوارق اشتكى * فقد فض جمعي طارق الحدثان

اخي من عمادى فى زمان تصرفى * ومن ارتجيه فى صروف زمانى

اخي قد نفى عنى الزمان سعادتى * ولم يبق الا شقوتى وهوانى

اخي ان رمتنى الحادثات بريبها * فقد كنت فيها عدتى وامانى

(اخي)

اخی للرزايا حسرة مستمرة * فواشقوتا مما يجن جنانی
اخی ان يكن فی الموت من ذالك راحة * فراحة نفسی ان يكون اتانی

وهم در رياض الشهاده مسطور است كه حضرت زينب در هنكام مفارقت از كربلا عرض كرد اي برادر در راه شام يتيمان ترا پدري ودختر انت را مادری كردم وتازيانهاي كفار واشرار را با سروسينه خويش از ايشان دفع دادم وكاهی ام كلثوم خواهرم درعوض من تازيانه را از ايشان دفع مينمود بالجمله ايشان را اذيت و آزار ميكردند اين كلمات را در اين موضع مسطور داشته اند و بروايت صاحب مفتاح البكاء پس از آن زينب كبری فرمود (يا قوم ابكوا علی الغريب التريب الذی منع من الفرات ووضع با العرآء عريانا ورفع راسه علی القنات السيوف غاسله والتراب كافوره ملطخ بالدماء ومطروح فی ارض كربلاء) وبالجمله چون بشير بن جذلم چنانكه در كتب مقاتل وتواريخ مسطوراست خبر وصول امام زين العابدين واهل بيت طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين را باهل مدينه باز رسانيد در مدينه هيچ مخدره نماند جز اينكه از پردهٔ خويش بيرون شدند وجامهٔ سياه برتن بياراستند وبويل وثبور وناله وندبه وفرياد آثار محشر نمودار ساخته اشكبار بيرون ناختند و در كتاب رياض المصائب وغيره مرويست كه پنجمرتبه مدينه راشورش بزرك و آشوب عظيم در سپرد اول در وقعهٔ احد كه بدروغ از شهادت رسولخداي خبر آوردند دوم در روز وفات خلاصهٔ موجودات سيم كاهيكه خبر شهادت اميرالمؤمنين بشنيدند چهارم در هنكام وداع حضرت سيد الشهداء عليه السلام از مدينه پنجم در زمان مراجعت اهل بيت از شام باجمله مردم مدينه نالان و كريان وافغان كنان وبرسروروي زنان وخاك برسر ريزان باپاي برهنه و كريبان چاك از مدينه بيرون آمدند وهمي موي بكندند وروي بخراشيدند وخروش بر آوردند واز

خاك وخاکستر بستر ساختند ومبهوت ومتحير ماندند مثل امواتيكه درعرصهٔ عرصات
از قبور بيرون آيند نظر بهر سوي كشودند وزن ومرد وسياه وسفيد وبزرك و
کوچك حتى اطفال صغير از خانها وغرفها بيرون دويدند وناله (واحسيناه
وواغريباه وواحمداه) بر كشيدند وخروشي بزرك از كوچهٔ بني هاشم برخواست
وجوانان بني هاشم دسته بدسته وجوقه بجوقه نالان وكريان بيامدند وچون از
آن قضيه خبر يافتند خود را بر خاك وخاره بينداختند وبر سر وصورت بنواختند
وبا زنان وكسان خويش از مدينه بيرون شتافتند واز هر يك بپرسيدند وخبر
شهادتش بشنيدند وبر كريه وزاري وندبه وبيقراري بيفزودند وشور محشر تازه
ساختند وآن كونه اضطراب وپريشاني در احوال مردم مدينه روي داده بود كه
چون ديوانكان نمودند وبآنمكان كه آل رسول فرود شده بودند روي نهادند واز
سرودوش يكديكر بر ميآمدند وچنان ميكريستند كه سنك را آب وآب را كباب
ميساختند وزمين وزمان را بستوه ودل جن وانس را مجروح نمودند وتا قيامت
ابواب مصيبت بر خلق زمانه كشودند

﴿ بيان ورود اهل بيت اطهار سلام الله عليهم بمدينهٔ طيبه ﴾

چنانكه در بحر المصائب از عمان البكاء وميلاني مسطوراست جناب زينب كبرى
سلام الله عليها اساس عزارا برپا داشته واهل حرم را در يكجا نشانيده واشياء
واسباب شهدا را نيز كرد آورده مشغول ناله وكريه بودند ناكاه غلغلهٔ اهل مدينه
وزنان مهاجر وانصار بلند شد آنحضرت بفرمود تا ايشان را استقبال نمودند چون
چشم زنان مدينه بآن سياه پوشان افتاد هنكامهٔ محشر نمودار وآشوب قيامت نمايش
كرشد شتابان روي بخيمه ها نهادند چون اهل حرم دريافتند وآنحالت بديدند
وآن انقلاب وكردش چرخ دولابي را نكران شدند وآن خيام را بجز از حضرت

(سجاد)

سجاد از دیگران خالي نگریستند سخت بگریستند گروهي باحضرت زینب وجماعتي با جناب ام کلثوم وفرقهٔ بافرقهٔ دیگر غم سپر کردیدند واطفال یتیم را در آغوش کشیدند وتسلیت دادند واز جناب زینب ازچگونگی حال پرسش نمودند فرمود بچه حال زبان کشایم که نیروي شرح ندارم بلکه از زندکاني خویش درآزار وبیزارم ایدختران قریش وزنان بني هاشم چیزي مي شنوید وحکایتي بکوش میسپارید اگرشرح حال شهـداء و اسرارا باز کویم در مورد ملامت باشم که چکونه خود زنده مانده‌ام واکرظلم این کروه ستم کار را نسبت باهل بیت اطهار پنهان دارم آتشي است در مغز استخوان اکر بودید وشمهٔ از درد دل زینب را میفهمیدید که از رفتن برادر وبرادر زادکان وکشته شدن ایشان بروي چه برکذشت برشما معلوم میکشت اي یاران چون غمهاي سینهٔ مرا بهیجان آوردید پس از شمهٔ از مصیبتم کوش کنید همانا چون سر برادرم را برسنان کردند وبدن چاك چاکش را عریان بروي خاك انداختند واسب بتاختند ناکاه آنکروه اشرار برما بتاختند وآتش درخیام ما زدند وزنان ودختران را اسیروزنجیر برسید سجاد نهادند سرهارا برفراز نیزه ها آشکار ومارا برشتر ها سوار واز قتلکاه رهسپار داشتند ودر کوچهاي کوفه کردانیـده بمجلس ابن زیاد برآوردند درحضور جماعت باز داشتند وچوب بالب ودندان امام آشنا کردند واز آن پس از کوفه جانب شام کرفتند و در هرمنزلي مصیبتي برما فرود آمـد تا در خرابهٔ شام هرکونه جورو جفا بر ما تمام کشت لاکن مصیبت برادر زاده ام رقیه در آن خرابه قدمرا بخمید ومویم را سفید کردانید حون زنهاي مدینه این کلمات را بشنیدند بیك مرتبه کریبانهارا چاك کرده بر سر خاك ریختند وشورش روز برانکیزش راباز نمودند ونیز با هر یك از اهل بیت همین کونه صحبت رفت وبروایتي چون زنان مدینه بآنمکان بیامدند حضرت زینب سلام الله علیها را از

نخست نشناختند چه از كثرت اندوه ومصيبت كه بروي فرود گشته ديگر گون
شده بود در مقتل مسطور است كه ام لقمن دختر عقيل ابن ابي طالب بيرون شد
و بر كشتگان خود كه در يوم الطف شهيد شدند ندبه كرد ومرثيه نمود واين شعر
را بخواند وبعضي خوانندهٔ اين شعر را معلوم نكرده اند چنانكه ابن اثير گويد كه در
آنشب كه امام حسين عليه السلام شهيد شد مردم مدينه شنيدند قائلي اين شعر بگفت

ايها القاتلون ظلماً حسيناً * ابشروا بالعذاب والتنكيلا

الى آخرها وبوجه ديگر نيز گفته اند چنانكه بآن اشارت رفته است ميگويد پس
ام لقمن نالهٔ زينب وام كلثوم وعاتكه وصفيه ورقيه وسكينه را بشنيد وبا سر برهنه
بيرون تاخت واتراب وامثال اووام هاني ورمله واسماء دختران علي ابن ابيطالب عليهم
السلام باوى بيرون تاختند وهمي بگريستند وبرحسين عليه السلام ندبه نمودند
آنگاه بعد آن خطبه حضرت سجاد نظر بپارهٔ روايات ملاقات آنحضرت درخارج
مدينه بامحمد بن حنفيه بالتماس جابر انصاري آهنگ مدينه فرمودند معلوم باد حضور
جناب جابر در اينوقت در خدمت آنحضرت در اغلب كتب معتبره مسطور نيست
چه از اين خبر ميرسد كه جابر در مدينه جاي داشته با اينكه نظر باغلب اخبار در
كوفه وكربلاء روز ميگذاشته است مگر اينكه گوئيم درخدمت ايشان بمدينه آمده
است والله تعالى اعلم بالجمله مينويسند امام زين العابدين عليه السلام ملتمس جابر
را پذيرفتار شده بر خاست ومخدرات خاندان رسالت را تسليت داده فرمودند
بر خيزيد وسكون بگيريد معلوم است از اين پس جز ناله وانين شغلي نخواهيد
داشت لاكن اقوام واقارب وجز ايشان هستند كه نيروي بيرون آمدن ندارند
وسخت بيقرار ودر انتظارند اين بساط را از اينجا بر گيريد ودر منزل مدينه
بگسترانيد جناب زينب عرض كرد يا علي تو حجت خداوندي وامر تو مطاع است

لاکن بي حسين برادرم چکونه بمدينه اندر شوم کاش رخصت ميفرمودي که بقيت عمر را در صحرا وبيابانها بپايان ميبردم مع الحديث بر خاستند و بکجا وها بنشستند و با صورت عزاداران و مصيبت يافتکان با هيئتي جانسوز و وضعي جکر دوز و فرياد وناله بجانب شهر روي نهادند چون مردم مدينه که بجمله از شهر بيرون شده بودند آنحال را نکران شدند چنان شور وآشوب و واويلاه و واحسيناه از هر طرف بر آوردند که زمين و آسمان را جنبان ساختند وچنانکه در اغلب کتب معتبره نوشته اند چون جناب ام کلثوم سلام الله عليها بمدينهٔ طيبه نزديك شد روي بمدينه آورد وسخت بکريست وبدرد واندوه اندر شد وآن ايام که با اهل خويش با عزت وجلالت واقربا وعشيرت در مدينه اجتماع داشتند واکنون بديکرکون چهر نمود بياد آورد واين شعر بخواند

مدينة جدنا لا تقبلينا * فبا لحسرات والاحزان جينا

الى آخر الاشعار لاکن از پارهٔ اشعار اين مظلومه که بحضرت امام حسن عليه السلام در عرض اندوه وشجن خطاب ايا عماه وبامام حسين سلام الله عليه (بانا قد فجعنا فى انبياء) ميفرمايد معلوم ميشود اين اشعار را فاطمه دختر امام حسين عليهما السلام وبقول صاحب رياض الاحزان ام کلثوم دختر امام حسين عليهم السلام کاهيکه سواد شهر مدينه طيبه را نکران شد قرائت فرمود بالجمله حضرات اهل بيت بايتحال پر ملال بمدينه اندر شدند و جهانيان را خونين جکر ساختند بروايتي امام عليه السلام بملاحظهٔ رعايت پارهٔ مردمان پياده راه سپرد ودر بعضي کتب مسطور است که پارهٔ عجزه و پيران ناتوان که نيروي بيرون شدن نداشتند و در کوي و برزن مدينه انجمن بودند چون آن علمهاي سياه ومصيبت يافتکان را نکران شدند بي اختيار دوان وخيزان وافتان ونالان بهرطرف از روي تحير نظر کرده چنان حالتي

دریافتند که بیرون تاختکان از قبور را در یوم نشور نیفتد غلغله وآشوب وزلزله و افغان شهر مدینه را فرو کرفت وحالتي دریافتند که جز در روز وفات خواجهٔ کاینات نیافتند هر جماعتي نام یکی از شهدا را تذکره ساختي واشك خونین بر چهره روان داشتي وفغان از فلك بکذاشتي در بحر المصائب از بعضي کتب مسطور است که زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام با جدش شکایت همي کرد و کفت (ایا جدنا نشکوا الیك امیة) واین اشعار از این پیش بجناب ام کلثوم منسوب ومسطور کشت ابو مخنف مینویسد دخول ایشان در مدینه روز جمعه بود واز ندبهٔ دختر عقیل مذکور میدارد ومیکوید شبیه ترین ایام بروز وفات پیغمبر این روز بود ونیز میفرماید ام کلثوم روي بمسجد رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم آورده باچشم کریان ودل بریان همي کفت (یا جداه انی ناعیة الیك ولدك الحسین علیه السلام) اینوقت نالهٔ بلند از قبرمطهر برخواست ومردمان از شدت بکاء ونحیب بلرزه در آمدند ابن اثیر کوید چون نداي شهادت امام حسین علیه السلام را بفرمان عمر ابن سعد لعنة الله برکشیدند دختر عقیل بن ابیطالب با اهل خود بیرون تاخت وباسر برهنه ناله برکشید واین شعر بخواند

ماذا تقولون اذ قال النبي لکم * ماذا فعلتم وانتم اخر الامم

واین شعر وبقیت آنرا ارباب تواریخ وسیر در دیکر مقامات انشاد کرده اند چنانکه در کتب مقاتل مذکور است ودر بعضي نسخ ابی مخنف مسطور است واما ام کلثوم همانا روي بحجرهٔ رسولخداي صلی الله علیه وآله آورد وعرض کرد (السلام علیك یا جداه انی ناعیة الیك ابنك الحسین) آنکاه هردوخد مبارك کش را برقبر رسولخداي بمالید وبکریست وبروایت دیکر چون اهل بیت پیغمبر در پیرامون قبر مطهر [illegible] ناله وزاري درآمدند جناب زینب ناله برکشید وعرض کرد

(همانا)

همانا خبر مرگ برادران وجوانان آورده ام واز راه دور رسیده ام وچنان ناله بر آورد که دلهاي حاضرانرا از تن آواره ساخت آنگاه قـدم پیش نهاد وآغاز تظلم نمود وبعضي عبارات که در کتب مقاتل مسطور است بر زبان آورد مرویست که تظلم وزاری آنمظلومـه از همه افزون بود (وکلما نظرت الی علی بن الحسین علیهما السلام زاد حزنها وتجدد وجدها) واما زینب سلام الله علیها بروایتي که در بعضي کتب دیگر مسطوراست (فانها اخذت بعضادة مسجد رسول الله صلی الله علیـه وآله وقالت یا جداه انا ناعیة الیك اخی الحسین) ویکسره از دیدهٔ مبارکش اشك فرو میریخت معلوم باد درپارهٔ کتب اینکلام را بحضرت زینب وبعضي بام کلثوم نسبت داده اند ودر بعضي لفظ یا جداه مذ کور است وبعضي ننوشته اند از اینجا معلوم میشود که مقصود از زینب وام کلثوم علیهما السلام در آنجا که لفظ جـد مذ کوراست یکتن بیش نیست ودر آنجا که مذ کور نیست ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین است که نه از بطن فاطمه سلام الله علیها است در اغلب کتب نوشته اند که اهل مدینـه تا پانزده روز بسوگواري وزاري روزگار نهادند اگرچه از آن پیش نیز تا پایان عمر بد آنحال بودند اما قانون سـوگواران را بپانزده روز بکمال شـدت بگذاشتند از این پیش در ذیل حالات امام زین العابدین علیه السلام نیز اشارت نمودم وچون صاحبان بصیرت تامه وتفکر بنگرند وحالات اهلبیت علیهم السلام را در ورود بمدینه وملاقات اهل مدینه وجناب محمد بن حنفیه وام البنین وفاطمه دختر امام حسین علیه السلام که در بعضی کتب اشارت کرده اند ودرآمدن ایشان را بمسجد رسولخدا ومرقد فاطمهٔ زهراء وحسن مجتبی علیهم السلام وسایر بني هاشم واقرباء واحبا واصدقاء وورود بمنازل خود چنانکه شرحش در کتب متعدده مسطور است بدانند که حالت مصیبت واندوه ورزیت ایشان در چه پایه صعب بزرگ و

رزیت عظیم چه بوده است وابتـدای روزکار هیچ طایفهٔ وجماعتي را چنان بلیت ومصیبت روی نداده ونخواهد داد (وعلى الاطآئب من اهل بيت الرسول فليبك الباكون واياهم فليندب النادبون ولمثلهم تذرف الدموع من العيون) اکر دیدها دریاها کنیم وسیلها بصحراها فکنیم بلکه بجای سرشك از عیون خون باریم و زمین را دشت لاله کون کردانیم تلافي اندکي از بسیار ویکی از صد هزار نکرده باشیم بالجمله نعمان بن بشیر را نیز بانیل مقصود اجازت مراجعت دادند وچنان میناید که بشیر بن جذلم خودش درمصاحبت اهل بیت بطور رفاقت راه میسپرده است چـه اکروي همان سرهنك بودي که ازجانب یزید بملازمت ایشان راه سپرکشت ازجانب امام بمدینه نرفتي وانشاد ابیات نکردي واهل مدینه را از چنان بلیت ناعي نکشتي ودر این باب شرحي مفصل درکتب مقاتل مسطوراست که در اینجا مقام نکارش ندارد ونیز از جناب عبـدالله بن جعفر پاره فقرات در هنکام ورود اهل بیت منظوراست که درجاي خود بخواست خداوند وبیان حال آنجناب مسطوربخواهدکردید ونیز بعضي مکالمات ازحضرت‌زینب خاتون مسطور داشته اند که هنکام زیارت قبرمادرش صلوات الله علیهما بپاي رفته است نظر ببعضي ملاحظات بنکارش آنجمله نپرداخت هرکس خواهـد از پارهٔ کتب مقاتل باز خواهـد یافت معلوم باد که اغلب این حالات ومکالمات اهل بیت وحضرت زینب خاتون سلام الله علیهم در اغلب کتب متقدمین بشرح نرفته است اما نشاید کفت از درجهٔ اعتبار ساقط است چـه لابد چنین جماعتي مصیبت یافته ورنج وبلاهای بزرك دیده در هنکامیکه طي منازل میفرموده اند جز اینکه بسو کواری وزاری بوده اند شبهتي نمیرود اکر بعضي اشارت نکرده اند ممکن است از عـدم احاطت بوده یا محض تطویل کلام بقصور پرداخته اند ونیز ممکن است پارهٔ ارباب مقاتل ببعضي از این

(بیانات)

بیانات بحسب لسان حال سخن کرده باشند وبعد از آن دیگران بخود صاحب مصیبت نسبت داده باشند واین بنده برای تکمیل حالات آنمخدره بپارهٔ بیانات ومکالمات که در کتب متاخرین بایشان منسوب داشته اند اشارت نموده است و باآنچه بلسان حال نسبت داده اند عنایت نورزیده است وبهر صورت نمیتوان بر صحت وسقم این مطالب بصراحت حکم کرد چه تواند بود آنچه را صحیح ندانیم و وبا سلیقهٔ خود مطابق نشماریم بوقوع یافته وآنچه را بعکس آنداتیم بعکس آنباشد علم صحیح وصریح باخداوند تعالی ورسولخدا وائمه هدای است

﴿ بیان پارهٔ حالات حضرت زینب خاتون سلام الله علیها وجلالت قدر ورتبهٔ او ﴾

اولا باید دانست که از آنگاه که آدم صفی علیه السلام بعرصهٔ وجود خرامیده است تاکنون بر هیچ زن این چند اندوه ومحن فرود نیامده است گویا عنصر مبارک کش را با آب رنج ومحنت وبلا ورزیت آفریده اند ومانند این صدیقهٔ صغری وعارفهٔ کبری در ملاقات چنین نوائب عمیاء در صفحهٔ غبرا نخرامیده از اوان طفولیت تا پایان روزکار غمکین ودلفکار بکذرانید کاهي بمصیبت جدش جناب خاتم الانبیاء وکاهي بماتم مادرش فاطمهٔ زهرآء ووقتي دچار رزیت پدرش علی مرتضی وزماني کرفتار بلیت برادرش حسن مجتبي وتمام عمر اندوه مند شهادت جناب خامس آل عبا وسایر شهداء علیهم السلام بود وبعلاوه دیدار این مصیبات دوچار آن بلیات نیز بیامد وحمل هر یك را ارضین وسموات عاجزند چه روزها وشبها با رنج وتعب بدید وچه رنجها وکربتها دریافت اکر بنکرند بدانند که برمثل چنین مخدرهٔ عالمهٔ فهیمهٔ عارفهٔ کامله شب وفات رسولخدا وفاطمهٔ زهرآء وحسن مجتبی وجناب سیدالشهداء صلوات الله علیهم وشب وداع مدینه طیبه وشب مفارقت از مکهٔ معظمه وشب عاشورا وشب یازدهم محرم وشبي که در کناسهٔ کوفه بودند وشب ورود بخرابهٔ

﴿ماده [illegible] مصائب وارده بر حضرت زینب سلام الله علیها﴾

کوفه وشبهای طی منازل راه شام وشبیکه بشام وارد میشدند وشبیکه بحضور ابن زیاد ویزید بایستی بامدادش حاضر شوند وآنشبها که سر بر بالین مینهادند وروزش دچار چه بلیات شده بودند وشبهائیکه در معاودت شام تا بکربلا وتوقف بکربلا وحرکت از کربلا تا بمدینه وورود مدینه ووفات دختر امام حسین علیه السلام در شام بر ایشان بر گذشته چگونه بگذشته که هر شبش روزگار عالمی را سیاه مینماید این است که آنحالت برد باری وتحمل ورضای بقضای حضرت باری وتوکل و تفویض تام که در آنحضرت بود احتمال این بارهای غم ومصیبت فرمود وبا جمله این مشغله ومصیبتهای پی در پی هیچگاه از مراسم عبادت وطاعت غفلت نمي ورزید چنانکه در کتاب بحر المصائب مسطور است که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود عمه ام زینب با آن کثرت رنج وتعب از کربلا تا بشام بنافلهٔ شب قیام واقدام داشت وبا آن حال گرفتاري وپرستاری عیال وتحمل زاری اطفال وتفقد احوال جمعي پریشان روزگار از مراسم عبادت غفلت نداشت اما دریکي از منازل نگران شدم نشسته بنماز نافله اشتغال دارد سبب این ضعف را پرسیدم گفت سه شب است که حصه خودرا باطفال خورد سال میدهم وامشب از نهایت گرسنگي قدرت بپای ایستادن ندارم چه آنمردم نکوهیده منوال در هرروز شبي افزون از هریك گردهٔ نان نمیدادند شاید از این نیز گاهی غفلت میرفته است وهم در آنکتاب از مفتاح البکاء از حضرت سجاد علیه السلام چنانکه مذکور شد مرویست که فرمود در آن اوقات که در خرابهٔ شام دچار آلام بودیم روزی نگران شدم که عمه ام زینب دیگی بربار نهاده گفتم یا عمتاه اینچه حالت است گفت ایروشني دیده برای اسکات اطفال اینکار کنم زیرا که سخت گرسنه وبیقرار هستند راوي گوید امام علیه السلام محض ترحم اطفال مشتي ریك در آن دیك بریخت در ساعت هریرهٔ نیکوشد ونیز

(نوشته)

نوشته اند کاهیکه امام حسین علیه السلام آهنك میدان مینمود بازینب خاتون فرمود انحواهر شبها مرا فراموش مکن خاصه در وقت نماز شب ودر بعضی کتب باین تقریب مذکور است که مرحوم شهید ثالث یا عالمی دیگر که در مراتب عبادت واطاعت وریاضت کوشش ومداومت داشت وقتی با یکی از یاران خویش فرموده بود که خواستم در تمامت اوقات عبادت واعمال خویش باندازهٔ عبادت واعمال یکشب از شبهای عبادت حضرت صدیقهٔ صغری زینب کبری سلام الله علیها بجای آورم از بهرم ممکن نشد وآندرجهٔ نیرو واستطاعت بهره ام نبود واز اینکلام معلوم توان کرد که آنحضرت را با آنجمله بلیت ورزیت که در سپرده بود ودر تمامت عمر مبارك اینکونه عبادت وریاضت راطاعت را بر خوردار کشت مقام ومنزلت چیست در بحر المصائب مسطور است که جناب زینب سلام الله علیها بعد از واقعهٔ کربلا ومحنت شام وشماتت آنکروه لئام چندان بکریست واندوه یافت که قدش بخمید وموبش سفید کردید ودر تمام عمر جز باندوه نزیست

بیان پارهٔ از کرامات ونبالت مرتبت وجلالت قدر حضرت ﴿ زینب خاتون سلام الله علیها ﴾

بزرکترین کرامات حضرت زینب خاتون سلام الله علیها همان تحمل آنکونه شدائد محن وبدایع فتن ونکاهداری جمعی اسیر و کبیر وصغیر وآنکونه صبر وشکیبائیست چون بدقت نکران شوند وحالات اینمخدره را از ابتدای حرکت از مدینه تا ورود بمدینه را تفکر نمایند بدانند که اینکونه تحمل وبردباری و کفایت وکفالت جز در خور انبیای عظام واولیای کرام نیست والبته از دختر امیر ثقلین وشقیقهٔ حسنین علیهم السلام نمایش این کذارش مستبعد نباشد بلکه قبول آن کربت و ضجرت وتحمل آنهمه کریه وسوکواری ومصیبت از اندازه ابن بشر خارج است

در بحر المصائب ازکتاب مصائب المعصومین مسطوراست که در راه شام کوهی بود
که حران نام داشت واز آنجامس بعمل میآید وچند تن بمس کذاری مشغول بودند
در آنهنکام که اهلبیت را بشام میبردند یکتن از زنهای جناب سیدالشهداء علیه السلام
که از آنحضرت حامل بود با اهل بیت راه مینوشت چون بپای آن کوه رسیدند تابش
آفتاب سخت کرم بود از این روی آنروز را خیمهٔ برپای کرده آن مردم را براحت
میداشتند لاکن ذریهٔ پیغمبردرآن آفتاب کرم باشکم کرسنه وجکرتشنه بنشسته بودند
امام زین العابدین علیه السلام از شدت کرما خود را بسایهٔ خیمهٔ حصین ابن نمیررسانید
آن ملعون از خیمه بیرون تاخت و آنحضرت را با تا زیانه مانع شد و اطفال
اهل بیت از سوز عطش فریاد بر آوردند جناب زینب خاتون سلام الله علیها یکی
را نزد مس کدازها فرستاده تا مقداری آب بیاورد آنجماعت برای خوشنودی
پسرسعد اجابت نکردند وآنزن حامله از شدت عطش طفل خود را سقط نمود
چون جناب صدیقهٔ صغری اینحال را بدید بحضرت خداوند متعال بنالید که از چه
بر چنین مردم بلا نازل نمی شود در ساعت برقی بزد وآنجماعت را بسوخت در
مجالس المتقین مسطوراست که چون اسیران آل رسول را بآنحال بر شتران
برهنه مکشفات الوجوه سوار ودرمیان مردم شام رهسپار کردند ومردمان شام
بایشان تند می نکریستند وایشان را با کعب نیزه میزدند و از زیر مقنعه حضرت
زینب خون میریخت وعارفان شیعه خود را از کوشه وکنار بپای ایشان می افکندند
یکی از ایشان در صدد تحقیق امری بر آمد سطوت امامت مانع شد که از
امام زین العابدین پرسش کند پس بشتریکه زینب بر آن سوار بود نزدیك شد
وعرض کرد ای بضعهٔ فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها مکر شما از آن اهل بیت
نیستید که عالم بطفیل وجود شما و اجداد شما خلق شده متحیر که اینحال چیست

واين كرفتاري از چه روي‌است در آنحال حضرت زينب فرمود اي صحابهٔ رسول مختار وبدست مبارك اشاره بفوق نمود كه جلالت قدر مارا در حضرت يزدان تعالى بنكر ميكويد نكاه كردم و آنچنـد لشكر درميان آسمان و زمـين بديدم كه شمارش را جز پروردكار ندانستي وقبه‌ها وعلمها بر تارك ايشان افراخته در پيش روي امام واهل بيت او ندا ميكردند بپوشيد ديدهٔ خود را از حرميكه ملك بآنها نا محرم‌است واساس چنـد ديدم كه پادشاهان هركز آن تصور نكرده بودند و از آن چيزها كه پادشاهان بيت المقـدس در خـدمت حضرت يوسف ديده بودند افزون بود معلوم باد چنانكه در بعضي كتب مسطور است چون قافلـهٔ مالك و حضرت يوسف على نبينا و عليـه‌السلام به بيت المقدس نزديك شـدند پادشاه بيت المقدس در خوابديد كه فردا بهترين خلق خـدا باين شهر ميرسـد باستقبال ولوازم ترتيب خدمتش استعجال بجوي چونصبح بر دميد آن امير با هزار سوار از ملازمان در اطراف آنشهر مي كشتند در طلب او ناكاه قافلـهٔ بديد از رئيس قافـله بپرسيـد مالك را بدو نشان دادند بحيرت اندر شـد كه مكر اينمرد از اينجا بعنوان سفر تجارت بكذشته اينحرمت از وي بعيد است و از او در كذشت پر تو آفتاب جمال يوسفي جلوه كرشد افواج ملك وروحانيان را كه بنظر عارفان ظاهراست مشاهده نمود چون يوسف را بديد كفت كيستي فرمود همانم كه دوش بخواب ديدي كه باستقبال مأمور شدي پادشاه چون اينحال بديد آنحضرت را باتمام تكريم وعزت بسراي خويش اندر آورد وجماعتي سوار با او بديد در خدمت حضرت يوسف عليه السلام آمد وعرض كرد اين جمله سپاه كه درخدمت خود آوردهٔ طعام ايشان رامهيا نكرده‌ام فرمود ايشان نخورند ونياشامند فريشتكاني چند هستندكه بحراست من مشغولنـد بزرك اهل قافـله را بطفيل يوسف بخانهٔ خود طلبيد اول كاسـهٔ

طعام برنج نزد یوسف آورد آنحضرت از آن طعام جملهٔ اهل مجلس را سیر بساخت وهیچ از آن طعام نکاست پادشاه روي بمالك آورد وکفت این بنده که داراي اینجمله کرامت است خواجه اش چکونه باشد مالك کفت این بندهٔ است که تمامت خواجکان وپادشاهان جهان آرزومند بندکي اویند امیر بیت المقدس کفت چه میفرماني همیخواهم کفر را بکذارم وبخداي ایمان بیاورم فرمود هرچه خواهي چنان کنم عرض کرد صنمي است که پنجاه سال است اورا عبادت میکنم اکر این صنم بخداي تو سجده آورد من نیز سجده کنم باشارهٔ آنحضرت آن بت و دیکر بتهاي آنخانه در حضرت خدای یکانه بسجده افتادند امیر کفت بخدای یوسف وابراهیم خلیل واسمعیل واسحق علیهم السلام ایمان آوردم ودیکر حکایت آنشیر است که باجازهٔ حضرت زینب سلام الله علیها فضه خاتون برفت واورا بحراست جسد امام شهید بیاورد واینداستان در اصول کافی مسطور است واز این پیش در این کتاب مذکور کشت ودیکر شناختن آنمخدره معظمه است جسد مبارك برادرش را با اینکه سر بر پیکر نداشت چنانکه در بحر المصائب مسطور است که حضرت سکینه خاتون در جستجوي جسد پدر بهرطرف نظر داشت ناکاه نکران شد که جناب زینب سلام الله علیهما خود را بر روي جسدي بي سر انداخت وآغاز ندبه نمود عرض کرد یا عمتي این کیست فرمود نعش پدرت حضرت امام حسین علیه السلام است ودیکر در بحر المصائب از کتب عدیده مسطور است که چون تمامت اطفالرا جناب زینب در یك جاي فراهم کرده دلداری همیفرمود ناکاه زني از طرف شرقي کربلا نمایان وبا کریه وفغان بیامد وسلام براند و کفت از شما کدام یك جناب زینب باشید بدو باز نمودند ناکاه سفرهٔ ناني ومشکي آب که با خود داشت در حضورش بکذاشت وعرض کرد بعد از ظهر امروز مرا بابن بیابان عبور

(افتاد)

افتاد برادر ترا تنها یافته بحضور مبارکش شتافتم وعرض کردم کاش زنان را جهاد جائز بودی تا جان خویش را فدای تومي کردم فرمود ترا بکاری دلالت کنم که ثوابش بیشتر از جهاد باشد دانسته باش من امروز بدست اینقوم شهید میشوم و عیال و اطفال من از آن پس که خیام را بخواهند سوخت دستگیر اینجماعت خواهند شد بالب تشنه وشکم گرسنه خواهند بود اگر بتواني امشب طعامي وآبي بایشان برسان واز خداوند جهان ورسول عالمیان مزد بگیر لاجرم این نان وآبرا بفرمان آنحضرت براي شما بیاوردم وشکر خداي را که بفرمودهٔ امام زمان کار کردم ونیز درآن کتاب از کتب دیگر مرویست که چون تمامت یاران حسین علیه السلام مقتول پسر سعد ملعون فرمان کرد تا کشتگان سپاه ابن زیادرا مدفون ساختند لاکن بدن پسر پیغمبر واصحابش را بر روي زمین وتابش آفتاب بیفکندند وسرهای مطهر را در همان روز عاشوراء باز جر ابن قیس بکوفه روان ساختند وابن سعد با بقایای اهل بیت واثقال خود بجای ماندند تا روز یازدهم بکوچند چون تاریکي شب پردهٔ برکشید وظلمت جهان را کران تا کران در سپرد حضرت زینب کبری علیها السلام بمواضع خیام برادرش فرزند خیرالانام بدآن حال نگران شد وآن اطفال برهنه وگرسنه وتشنه را درطرف خویش بدید که ندای واعمتاه برآوردند وهمیگفتند جگر ما ازتشنگي بتافت ورنج گرسنگي امعاء مارا بخورد ودیگری درطاب پرده وستر ناله برکشید آنحضرت لطمه برچهرهٔ خویش بزد ونظری با برادرش بیفکند وباخواهرش ام کلثوم فرمود (ما نصنع هذه اللیلة بهذه الفتیات الضائعات وهذ الفتیان الصغار و هذه الاطفال) امشب با این دختران که دراین بیابان بیکس وغریب بیفتاده واین کودکان واطفال چه کنیم ام کلثوم عرض کرد رای راي تو است فرمود اي ام کلثوم راي چنان است که این اطفال را فراهم کنیم وبرادر زاده وروشني چشمم زین العابدین بیمار را درمیان

ایشان جاي دهیم وتو از یکسوي ومن از یکجانب دیکر تا بامداد بحراست ایشان بنشینیم ام کلثوم عرض کرد آنچه بفرمائي همانست پس امام بیمار را بدون اینکه بستری در زیر یا زبر پوشي بر روی باشد درمیان ایشان بکذاشتند وآنحضرت از شـدت غم واندوه ومحنت ومصیبت نیروي جواب راندن نداشت و زنان بانك نوحه وناله بر آوردند آنکاه حضرت زینب خاتون باام کلثوم علیهما السلام فرمود نیك میداني که من از شدت کریه بر برادرت حسین وپسران او برادر زاد کانش بسي تعب یافته ام دوست همي دارم که ساعتي سر بخواب نهم وتو ایشان را حراست کني عرض کرد باختیار تست پس آنحضرت سر بر زمین نهاد ناکاه از دهـنهٔ بیا بان سوادي نمایان شد ام کلثوم از دیدارش بر خویش بلرزید وندا بر کشید ایخواهرك من بنشین ندانیم در این سواد شب مارا چه میرسد با لجمله زینب خاتون ترسان وپریشان بنشست وخواهرش را لرزان بدید فرمود ایخواهرك من چه ترا در بیم افکنده است کفت از این بیا بان سوادي نمایان شده است ندانیم از وحوش بیاباني یا از لشکر باشـد چون آنسیاهي نزدیکی کرفت هریك از ایشان خویشتن را بر دیکري افکندند واطفال ندای (یا جداه وامحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه واضیعتاه بعدك یا ابا عبد الله) بر آوردند چون آن سیاهی نزدیك شد ومنکشف کشت صورت شخصي نمایانشد (فقالت زینب بحق الله علیك من تکون ایها الرجل فقد روعت والله قلوبنا وقلوب هذه الفتیات الضایعات والا طفال الصغار) زینب علیها السلام فرمود اي مرد بحق خداي بر کوی کیستي همانا دل مارا بیمناك ساختي (فقال لاتجزعی انا ابوك امیر المؤمنین اتیت احرستك هـذه اللیلة) فرمود بیمناك مباش من پدرت امیر المؤمنینم بیامـدم تا در این شب ترا حراست کنم چون نام پدرش را بشنید بر چهرهٔ خود بزد وناله بر کشید (وا ابتاه واعلیاه) کاش حاضر

(بودی)

بودی وپسرت حسین را میدیدی که هر چند استعانت نمود هیچکس بفریادش نرسید واز هر که پناه جست پناهش نداد سو کند با خداي اورا تشنه بکشتند با اینکه حیوان وانسان آب بیاشامیدند آنکاه امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت را در بر کشید ومعانقه فرمود وتسلیت وبرحمت و کرامت خداي بشارت بداد وفرمود ایدخترك من بخیمه باز شو وباطمینان خاطر باش چه من تا بامداد شمارا محارست کنم واما جناب ام کلثوم نیز از طرف دیکر شخصي را نکران شد که روی بخیمه آورد ودر میان ایشان همان معاملات که در میان خواهرش زینب کبری و پدرش امیر المؤمنین بکذشت بپایرفت وچون بام کلثوم نزدیك شد بکریه وندبه وفریاد در آمد ام کلثوم بدانست مادرش فاطمهٔ زهراء است پس با وی معانقه کرد وبر سینهٔ خود بر کرفت آنکاه ام کلثوم تمام آن مصائب ووقایع را که بر اهل بیت وارد شده در خدمت مادرش بعرض رسانید فرمود (اصبری یا بنتاه ان الله تبارك وتعالی قد وعد لکم اجراً عظیما ومقامات جلیله) ایدختر صبوري کن خدایتعالی برای شما اجری بزرك ومقامات جلیله وعده نهاده است آنکاه فرمود ایدختر بخیمه باز شو همانا من با پدرت امیر المؤمنین بحفظ وحراست شما در این شب بکذرانیم ونیز چون در آن شب دختر امام حسین علیه السلام نا پدید شد وجناب زینب و ام کلثوم در طلبش بهر سوي میشتافتند وآخر الامر با فریار وناله همي کفتند اي برادر ای حسین دختر مظلومه ات ربابه در کجا است ناکاه با صوتي جلي ندا بر کشید (اختای بنتی ربابه في کنفی منعمی علیها) پس آند ومخدره برفتند وآن دختر را تسلیه دادند وبخیمه باز آوردند وتفصیل این داستان در بحر المصائب وبعضي کتب مسطور است ودیکر اطاعت وانقیاد اشترهای سواریست در خدمت ایشان چنانکه در بحر المصائب مسطور نموده اند چون آنجماعت لئام اشتران را حاضر

کردند تا مخدرات سرا پردهٔ عصمت وطهارت سوار شوند ایشان آنمردم ملعون
را از اطراف خود دور کرده هریك شتریرا اشاره کردند تا بمراعات ادب زانو
بزمین زده سوارشدند وازکربلا تا کوفه وشام باینحال بودند ودیکر دربحرالمصائب
از کتاب روضة الشهداء مسطوراست که چون جناب زینب برادرش را با آنحالت
در خاك وخون غلطان وبا بدن عریان نکران کشت وبدید که آن مردم ملعون بر
کردار خویش فرحان وشادان هستند صرخه وشهقه بر آورد و چون زن ثکلی
بکریست و عرض کرد واجداه و امحمداه آنکاه روي خود را برآن سینهٔ مجروح
کذاشته آنچه بباید بکفت بس از آن روي بمدینه وخطاب بحضرت ختمي ماب
کرده (وقالت یا رسول الله هذا حسین الذی قبلته والصقت صدرك علی صدره
وتلثم نحره فقد صرع فی الصحراء مجروح الاعضآء ونحر منحور وصدره مکسور
وراسه مقطوع من القفا ورفع علی القنا وجسمه تحت سنابك خیول اهل البغا و
اولاد الطلقا یا جـداه نحن اهل بیتك بالذل والهوان فی دار غربة وفی اسر کفرة
وفجرة) چون این کلمات بپای برد دوست ودشمن را نالان وکریان ساخت وبپارهٔ
روایات شعری چند قرائت فرموده از آن جمله است

اخي من ذا یغسل منك جسما * وطئته خیل اولاد الزنآء

وبروایت دیکر زینب کبری درمیان کشتکان تفحص کرده تاجسد برادرش حسین
علیـه السلام را بعلامات غریبـه وجراحات عدیده بي سرو عریان دریافت پس
فریاد وا اخاه وواسیداه برکشید وعرض کرد یا رسول الله

هذا الذی قد کنت تلثم نحره * امسی نحیرا من حدود ظبائها

من بعد حجرك یا رسول الله قد * القی طریحا فی ثری رمضائها

وبر اینکونه ناله وکریه بر آورد وکاهي با مادرش خطاب کرد وکلمات جانسوز بر

(زبان)

زبان آورد چنانکه روایت کرده اند از ناله و گریهٔ آن حضرت دواب را از چشمها آب بر حوافر بریخت ودوست ودشمن وبیکانه وآشنا بکریست ومي کفت ایبرادر از آغاز عمر تا کنون در هموم وغموم تو شرکت داشتم اما بعد از تو مصائبي مرا دریافت که ظاهرا ترا در نسپردا کرچه در باطن میداني ومي بیني وبروایت مفتاح البکاء چون ابن سعد علیه اللعنة اهل بیت علیهم السلام را بقتلکاه در آورد جناب زینب سلام الله علیها باطراف وجوانب نکاه میکرد پس جسدي ممتداً بطوله نکریست که از تمام اعضایش خون در سیلان بود قلبش بآن جسد مایل شده وبا شرم و آزرم بسویش راه کرفت (وقالت یا هذا من انت اءنت اخي) عرض کرد آیا تو برادر مني جوابي نشنید دیکر باره عرض کرد آیا تو فروغ دیدهٔ مني ور جاي مائي آیا تو ملاذما وحامي مائي همچنان پاسخ نشنید آنکاه عرض کرد یاهذا بحق جدما رسولخداى صلى الله عليه وآله وسلم باماسخن کوی وبحق پدر ما علی مرتضی علیه السلام اکر شفیق روح من هستي بامن تکلم فرمای معلوم باد دراینکلام اینخدرهٔ عالمه علیها السلام اکر شفیق روح مني چون تامل شود لطافت وکنایتي بزرك مفهوم شود ومعلوم میشود که ارتباط این مخدره با برادر بزرکوارش ارتباط روحاني است ونیز اینکلام فصاحت نظام مؤید پارهٔ اقوال آنمردم است که کویند درعالم ازل روحرادو بهره کردند وهر قسمتي را درکالبدی جای دادند واز این است که پارهٔ کسان را با دیکری بدون سابقه وجهتي معین مهر وعطوفتي مبین است وهیچ ندانند که علت چیست اما اینحالت سبب همان ارتباط روحاني است باالجمله عرض کرد بحق مادر ما فاطمهٔ زهرا اکر برادر مني با من سخن کن همچنان جواب نیافت (یا هذا سلام علی جسمك المجروح وبدنك المطروح) اینوقت حسین علیه السلام بتکلم آمد وفرمود (یا اختاه هذا یوم التاني والفراق

وبهذ اليوم وعدني جدي) چون اينحال نمايان شد آنمخدره عرض كرد برادر من اكر برادر مني بر خيز وبنشين پس آن بدن شريف بدون سر بايستاد وبنشست حضرت زينب جلوس كرده وسينه بر سينه وروي بر نحر لطيفش بكذاشت وچون زن بچه مرده ناله بر آورد و همي كفت

اخي يا اخي اليوم يوم وداعنا * فداك اما تنظر الي الطهرات
اخي يا اخي هذا زمان فراقنا * فهل مجمع لي معك قبل وفاتي
اخي يا اخي انظر يتاماك ناديا * فاجرد موع العين مثل فرات
اخي يا اخي قدذاب جسمي ومهجتي * وسال كمثل الدمع بالوجنات

امام عليه السلام با آنمخدره التفات كرده فرمود ايخواهرك من باينكلمات خود آتش بدل من افروختي ترا بخداي سوكند ميدهم كه خواموش باشي عرض كرد ايحسين اى پسر مادر من ترا باينحال بنكرم چكونه قلبم ارام جويد كاش جاى در تراب داشتم كه ترا در اين شعاب نمي نكريستم راوى كويد سوكند با خداى تمامت حاضران حتى چار يابان بكريستند آنكاه فرمود ايخواهر من مرا بكذار تا بخوابم آنكاه جسد مباركش را بر زمين بكذاشت وحضرت زينب از پس آنكاه باوازي حزين ناله بر كشيد (يا عترة الرسول ويا بنات البتول هذا اخي الحسين) آنكاه جد بزركوارش را نداكرد (وقالت يا جداه هذا حسينك منبوذ باالعراء مرمل بالدماء مقطع الاعضآء ومقطوع الراس من القفآء مسلوب العمامة والردآء تسفى عليه ريح الصبا شيبه تقطر بالدمآء يا جداه هذا حسينك الذى كنت تقبل فاه قد طرح فى الفلاة بغير غسل واكفان فاليك والله المشتكي والى على المرتضي والى حمزة سيد الشهدا) آنكاه خويشتن را بر آن سينه مبارك بيفكند وآن بدن شريف را در بر كشيد وچنان بكريست كه بيهوش كشت وچون افاقت يافت صدائي حزين بشنيد

(یا اختاه اصبری علی قضاءالله عزوجل) ایخواهر بر قضاي خداي عزوجل شکیبائي جوی ونیز در اینکتاب از حضرت زینب خاتون مسطور است که آن هنگام که جسد برادرم را در آغوش کشیده ناله وند به میکردم سکینه افتان وخیزان وپدر کویان میکردید و چنان ناله وا ابتاه بر کشید که دل آنحضرت برهم لرزید واز حلقوم بریده اش صدا بلند شد ای سکینه بیا پدرت اینجا است الي اخرالخبر وهم در بحر المصائب مسطور است که موافق روایتي که بیست وپنج تن از مردم عامه نقل کرده اند که چون جناب سکینه بآن مکان رسید وعمه خویش راتکیه کاه آن بدن مطهردید آغاز ناله نمودان پیکر همایون بر خواست واورا بسینه کرفت وباوی دست در آغوش بر پشت افتاد وهم در بحار الانوار بهمین تقریب روایتي مسطور است وهم در آن کتاب در مقام دیکر در ضمن روایتي مسطور است که چون اهل بیت بکنار قتلکاه بیامدند و جناب صدیقهٔ صغری نزدیك آن کودال بایستاد از حلقوم مبارك صدا بر خواست (یا اختاه الي الي) ونیز از این نوع خبر در مواضع دیکر هم مسطور است ودیکر در بحر المصائب مسطوراست که چون جناب زینب خاتون سلام الله علیها را در کوچه و بازار شام میبردند وسر مبارك امام علیه السلام را نیز در پیش روی او حرکت میدادند ومردم شام اظهار خورسندی وسرور مینمودند ونای وطنبور مینواختند وآنسر مبارك در هر چند قدم بکلمهٔ (لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم) متکلم میکشت جناب زینب خاتون را بحر غیرت بجوش آمده بیتاب با نقوم خطاب کرد که ای کروه نا محمود بقتل اولاد پیغمبر خود وسید جوانان اهل بهشت و کردش دادن دختران وحرم سید انس وجان وتزیین شهر خود شادان هستید وفخر ومباهات میکنید ومع هذا خود را از اهل اسلام مبشمارید امیدوارم که خداوند جبار هر کز در

شما بنظر رحمت ننکرد و بر شما نبخشاید در کتاب ریاض المصائب و بعضي کتب دیگر منقولست که مقارن اینحال ناکاه آنسر مبارك بتکلم در آمـده فرمود (یا اختاه اصبری فان الله معنا) ای خواهر صبوری کن هما نا خداوند تعالی با ماست چون مردم شام اینحالت را مشاهدت کردند سخت در خروش در آمدند وسر داران لشکر شام ایشان را بعجلت وشتاب از میان جماعت بیرون برده بسرای یزید روان شدن کرفتند ونیز در روایت سهل ساعدي که در بعضي کتب نقل شده از نکریدن سر مبارك امام حسین علیه السلام در طی طریق منازل شام باهل بیت مرقوم است ونیز در بحر المصائب از ریاض المصائب در ضمن حکایت ورود بشام وحرکات نا خجستهٔ انکروه لئام مذکور است که جناب زینب خاتون در آنحالت نظر بر سر برادر کرده آهي بر کشید وکفت (یا اخاه انظر الینا ولا تغمض عینك عنا ونحن بین العدی) در اینحال سر مبارك تکلم کرد وفرمود (یا اختاه اصبری فان الله تعالی معنا وبقیهٔ) داستان بهمان تقریب است که در حدیث سابق مذکور شد وهم در مقامي دیگر چون نظر حضرت زینب بآنسر مطهر افتاد وعرض حال نمود و نکران شدکه جماعتي از نسوان ورجال در کناری نشسته وهمي کویند شکفت محبتي است در میان این اسیران واین سرهای چون ماه تابان خصوصاً میان این اسیر پریشان موي با آن سر که مانند آفتاب تابنده برفراز نیزه نماینده است وتلاوت قرآن کند جناب زینب خاتون روي بآ ن سرمنور کرده عرض کرد همانا راز ونیاز ما وتو درسر بازار آشکار کشت واغیار اظهار مینمایند واز دل بنالید وسرمنور بسخن آمد وخندان بآواز بلند آنحضرت را بصبوري امر کرد وفرمود (ان الله معنا) وبقیهٔ داستان بتقریبي است که اشارت رفت ودیگر کیفیت رؤیاي حضرت زینب است کاهیکه درشام بودند چنانکه در بحر المصائب مذکوراست که چون آنحضرت

در آنشب که دختر امام علیه السلام مفقود شد بتفصیلي که در کتب یاد کرده اند مادرش فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها را در خواب بدید واز آن حالات محنت آیات شکایت همي ورزید صدیقهٔ طاهره در مقام تسلي وتسکین آنمخدره بر آمد وفرمود اي نور دیده کمان مبر که من بیخبر بودم یا در این محضر حاضر نبودم آنکاه علاماتي چند را که درآن کتاب مذکوراست برشمرد وآنحضرت را بدریافتن رقیه خاتون امر کرد حضرت زینب نالان وهراسان بیدار شد وتفتیش فرموده او را در قتلکاه دریافت و دیکر حکایت کردن زني زینب نام خواهر زریر است براي برادرش زریر از تکلم آنسر مبارك باحضرت زینب خاتون چنانکه در بحرالمصائب وبعضي کتب مقاتل مسطور است وشرحش در اینجا لازم نیست ودیکر کیفیت خوابدیدن آنمخدره است مادرش فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها را وباز نمودن در خدمت امام زین العابدین علیه السلام چنانکه بآن اشارت رفت معلوم باد که اکر پاره اخبار را غریب بشمرند منکر نباید شد چه معجزات وکرامات انبیاء واولیاء از آن برتر است که انکار کنند وبراي امام حیات وممات یکی است ودر جمله اشیاء مؤثراست چنانکه بعد از هزاران سال از مراقد مطهرهٔ ایشان نیز اظهار معجزه وکرامت میشود منتهاي امر این است که بکوئیم بعضي از معجزات را پارهٔ خواص مشاهدت کرده اند تا ضعفی در مراتب ایمان وایقان ایشان حاصل نشود وتکلم سرانور را مورخین ومحدثین شیعي وسني مسطور داشته اند تکلم سربي تن یاتن بی سر درمقام عجب وغرابت مساوياست چه بعد از مفارقت روح هردو یکسان باشند هرکس از آن یك را قائل باشد از این یك را نیز باید معترف کردد اما اکر کوئیم پارهٔ معجزات را که نظر بپارهٔ حکمتها که خود اهل بیت برآن واقفند همه کس مشاهدت نموده است یا اکر پارهٔ دیکر نیز کرده باشند بسبب آن غشاوهٔ

جهلیکه برچهرهٔ دل دارند بچیزي نشمرده اند ومتنبه وبیدار نشده اند هیچ زیان ندارد در تمامت عهود وادوار انبیاي عظام بوده اند ومعجزات بنموده اند وجماعتي چون ابوجهل در تیه ضلالت بمانده وبراه هدایت نیامده اند وبر روي صاحب معجزه تیغ برکشیده اند وآخرالامر بخسارت دنیا وآخرت دوچار شده اند خود این مردم شقی امام حسین علیه السلام را فرزند پیغمبر وساقي کوثر وسید شباب اهل بهشت وامام روزکار وولي کردکار میخواندند وخویشتن را مسلمان میشمردند واورا بامامت خویش دعوت میکردند آنکاه بطمع حطام بید وام دینوي باوي مخالفت کردند وبروي شمشیر کشیدند وکفتند میدانیم تو پسر پیغمبر وشفیع روز محشری لاکن بخوشنودي یزید وطمع جایزهٔ او ترا میکشیم وعیالت را اسیرمیکنیم وآخرت خودرا ناچیز میکردانیم چنانکه اشعار پسر سعد وتحیر او درکار دنیا و عقبی برترین شاهد است (واولئك کالانعام بل هم اضل سبیلا)

﴿ بیان احوال آن دوزن که خودرا زینب شمردند وبزینب کذابه نام بردارند ﴾

در جلد دوازدهم بحارالانوار درذیل معجزات حضرت امام رضا صلوات الله علیه مسطور است که در خراسان زني زینب نام بود وقتي ادعا نمود که وی علویه واز فرزندان فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها است وبسبب انتساب باین نسب عالي بر مردم خراسان تفوق وتکاثر همي ورزید اهل خراسان ایندامستان را در حضرت امام رضا علیه السلام معروض داشتند آنحضرت نسبش را تصدیق نفرمود لاجرم اورا بآنحضرت حاضر کردند امام علیه السلام اورا از آن نسب بیکانه شمرد و فرمود این زن دروغ کو زنست چون زینب این سخن بشنید درآنحضرت بسفاهت وجسارت رفت وعرض کرد همانطور که نسب مراقدح وذم نمودی من نیز باتو این معاملت ورزم آنحضرت را عزت وغیرت علویه فرو کرفت وبا فرمان کذار

خراسان این امر را حوالت کرد وسلطان خراسان را مکانی وسیع بود ودر آنجا
بسیاری حیوانات درنده را در زنجیر کرده تامردم مفسد را بچنك ودندان آنها
انتقام کشند پس امام علیه السلام آنزن را بکرفت ونزد سلطانش بیاورد وفرمود
این زن بر علی وفاطمه علیهما السلام دروغ زنست وازنسل ایشان نیست چه هرکس
که بحقیقت بضعهٔ علی وفاطمه سلام الله علیهما باشد کوشتش بردرندکان حرام است
اورا در برکة السباع درافکنید اکر بصدق سخن کند درندکان بجانب او نزدیك
نشوند واکر دروغ کوید پاره اش کردانند چون آنزن این سخن بشنید بحضرت
رضا علیه السلام عرض کرد توخود نزد این درندکان شو اکر راست کو باشی بتو
نزدیك نشوند وکرنه ات درهم بدرند امام علیه السلام هیچ باوی سخن نکرد
وبپای شد حکمران خراسان عرض کرد بکجا میشوی فرمود بسوی برکة السباع
میروم بخدای سوکند بجانب درندکان فرود میشوم پس حکمران خراسان ازجای
برخاست ومردمان واعیان درکاه باوی راه سپرشدند ودر برکة السباع را برکشودند
امام علیه السلام درون آنمکان شد ومردمان از فراز آن دیوار آنمکان نکران شدند
چون آنحضرت درمیان درندکان برآمد تمامت آن جانوران خاکسار شدند ودم
برزمین مالیدند ویك بیك درخدمت آنحضرت شدند وآنحضرت دست مبارك
برصورت وسر وپشت آنها بسود وآن جانوران درکمال خضوع وخشوع دم لابه
وصدا برآوردند تاکاهیکه آنحضرت با تمامت آن حیوانات این معاملت بنمود
آنکاه ببالا برشد ومردمان نکرانش بودند پس با سلطان خراسان فرمود این زن
را که برعلی وفاطمه دروغ زن است در اینجا بیفکن تا از بهر تو روشن کردد
آنزن امتناع ورزید وپادشاه اورا ناچار همی ساخت وفرمان کرد تا اورا ماخوذ
داشته در آنمکان بیفکندند وبمحض اینکه درندکانش بدیدند بروی برجستند

وپاره پاره اش کردند وآنزن را از آنزمان زینب کذابه نامیدند وداستانش در خراسان مشهور است ونیز درهمین کتاب در ذیل معجزات حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه از ابو هاشم جعفری مسطور است که در زمان سلطنت متوکل عباسي زني پدیدار کشت وادعا نمود که وی همان زینب دختر فاطمه بنت رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم است متوکل کفت تو زني جوان هستي و از زمان رسولخدای تاکنون سالهاي در از بر کذشته است کفت رسولخداي مرا مسح فرمود واز خدای بخواست تا بهر چهل سال مدت جواني از نو یابم و در اینمدت هرکز خویشتن را بامردم آشکار انداشته ام وحالا بسبب حاجت بدایشان در آمدم چون متوکل این سخن بشنید مشایخ آل ابیطالب وفرزندان عباس و قریش را حاضر کرده آنصورت بایشان باز نمود جماعتي کفتند که حضرت زینب خاتون در فلان سال وفات نموده است متوکل کفت در این روایت چه کوئي کفت دروغ است چه امر من از مردمان مستور بود وهیچکس بر حیات و ممات من واقف نیست متوکل با آنجماعت کفت آیا شما را جز این روایت حجتي بر این زن اقامت تواند شد کفتند حجتي دیکر نداریم متوکل کفت از نسب عباس بیرون باشم اکر این زن را در آنچه دعوي مینماید مکر به حجتي قاطع فرود آورم کفتند فرزند رضا علیهما السلام را بخوان شاید در خدمت اوسواي این حجت که مار است حجتي دیکر باشد متوکل کفت در طلب آن حضرت برفتند، چون حضور یافت دستان آنزنرا در حضرتش بعرض رسانید فرمود دروغ میکوید چه حضرت زینب خاتون علیها السلام در فلان سال وفلان روز وفات نمود متوکل عرض کرد اینجماعت نیز این روایت نموده اند اما من سو کند بخورده ام که این زن را بدیکر حجت الزام نمایم فرمود بر تو چیزي نیست چه در اینجا حجتي است

که اورا وجز اورا ملزم میدارد عرض کرد چیست فرمود کوشت فرزندان فاطمه علیها السلام بردرندکان حرامست این زنرابدرندکان فرود کن اکر از فاطمه باشد زیانی نیابد متوکل بآن زن کفت چه میکوئی کفت وی میخواهد مرا بکشتن دهد امام علیه السلام فرمود در اینجا جماعتی از فرزندان حسن وحسین حاضرند هریکرا خواهی باین درندکان بیفکن راوی کوید سوکند با خدای چهرهٔ انجمن از این سخن دیکر کون شد وپارهٔ از دشمنان کفتند فرزند رضا میخواهد بیرون از خودش دیکریرا بآزمایش در آورد از چه روی خود این کار نکند متوکل عرض کرد یا ابا الحسین از چه جهت تو خود این کس نباشی فرمود این امر باختیار تو است عرض کرد چنین کن فرمود میکنم پس نردبانی حاضر کردند وبند از شیران درنده که شش سر بودند برداشتند آن حضرت از فراز دیوار فرود شد وبآنمکان در آمد وبنشست شیرها بحضرتش بشتافتند ودر خدمتش برخاك افتادند ودستها بر کشیدند وسرها بر زمین مالیدند آنحضرت دست مبارك بر سر هر یك بسود آنکاه اشارت فرمود تا بجمله هریك بکوشهٔ برفتند وآن جانوران هریك در برابرش بایستادند چون وزیر متوکل این حال غریب بدید بامتوکل کفت این کار بصواب نباشد پیش از آنکه مردمان این خبر بشنوند ویرا از این مکان بیرون بیاورد متوکل عرض کرد یا ابا الحسین مارا در حق تو اندیشهٔ ناخوب نبود بلکه همیخواستم بر آنچه فرمودی یقین کنم هم اکنون دوست میدارم از اینمکان برآئی امام علیه السلام برخاست وبجانب نردبان راه کرفت وآن درندکان در اطراف آن حضرت بر آمدند وخودرا بجامهٔ مبارکش بسودند وچون آنحضرت پای مبارك بر اول درجهٔ نردبان نهاد بآن جانوران التفات فرمود وبادست همایون اشارت نمود تا باز شوند پس درندکان باز شدند وامام علیه السلام از نردبان بر آمد وفرمود هر کس

كمان ميكنند كه از اولاد فاطمه است بيايد در اين مجلس جلوس نمايد اينوقت متوكل با آنزن دروغ زن كفت باين شيران شتاب آنزن پريشان كشت واورا بخداي بخواند وكفت ادعاي باطلي نمودم همانا من دختر فلان هستم زيانكاري بر اينكارم بداشت متوكل كفت اورا پيش درندكان درافكنند مادر متوكل شفاعت كرد تا ازوى دست بداشت همانا اين دو حكايت ازكرامت حضرت زينب سلام الله عليها نيزحديث كنند

﴿ بيان پارهٔ شؤنات ومقامات عاليهٔ حضرت زينب خاتون سلام الله عليها ﴾

شؤنات جليله ومقامات جميلهٔ اين عالمـهٔ غير معلمه وفهيمهٔ غير مفهمه وعارفهٔ كاملهٔ موثقه نزديك بمرتبهٔ امامت وولايت است يكي از مقامات اين حضرت عفت ايت اين است كه مانند امام زمان على ابن الحسين عليهما السلام را سه دفعه از قتل قاهري نكاهبان شـد يكي در آن هنكام كه شمر ملعون آهنك قتلش را فرمود ديكر آنوقت كه ابن زياد فرمان كرد آنحضرت را بقتل رسانند ديكر آنروز كه يزيد پليد ميخواست اورا شهيد كند چنانكه هر يك در مقام خود مسطور كشت ديكر تسليت دادن بامام زين العابدين وبيان حديث ام ايمن است واز اين حالت معلوم ميشود كه دختر امير المؤمنين داراي چكونه عنصريست كه با عنصر امامت مقابلت ورزد ونيز باز مينمايد كه اين مخدره داراي چنين امانت براى چنين روز بوده است ونيز باز مينمايد كه از اخبار ما يكون دانا ميباشد وميداند كه هر چـه سعي كنند تا مكر آثار اين قبور را بر افكنند نتوانند بلكه روز تا روز برتر و نمايـنده تر باشد وتا قيامت بپايد واظهار كرامات وخوارق عادات بنمايد ونسل ظالمـان منقطع كردد ونشاني از آنها نماند ديكر ملاقات آن شـدائد روزكار كه مردان قوي دل وقوي بنياد را طاقت يكى از آنجمله نبود ديكر پرستاري ورعايت كروهي از صغار وكبار ومرد وزن اهل بيت را در تمامت اين مـدت ومقامات

آن همه بلیت دیگر قوت دل وثبات خاطر مبارکش در تمامت مقامات خطر ناك وقرائت آن گونه خطب مبارکه واستیلاي وجود مبارکش بر تمامت آن مردم نکوهیده نهاد وباز نمودن مثالب ومآثم ایشانرا در نظر ایشان واثبات حقوق و مظلومیت خودرا درمیان جماعت در مقامات متعدده چنانکه اشارت رفت دیگر آنحالات مناعت طبع وجلالت قدر که در هیچ مقام اظهار خضوع وخشوع و فروتني نفرمود وهمه جاهیبت وریاست ومنزلت خویش را آشکار فرمود چنانکه هر یك را اگر بخواهند باز نمایند کتابي مفصل گردد وچون بپارهٔ کلمات خطبهٔ مبارکهٔ حضرت فاطمهٔ صغری سلام الله علیها بنگرند که میفرماید (انا اهل بیت ابتلا نا الله بکم وابتلاکم بنا فجعل بلآءنا حسناً وجعل علمه عندنا وفهمه لدنیا فنحن عیبة علمه ووعاء فهمه وحکمته وحجته فی الارض فی بلاده لعباده اکرمنا الله بکرامته وفضلنا بنبیه صلی الله علیه وآله علی کثیر من خلقه تفضیلا فکذبتمونا وکفرتمونا ورایتم قتالنا حلالا واموالنا نهبا) الی آخرها بنگرند که آنمردم شقی را باین کلمات مخاطب ساخته واین شئونات که مخصوص بمقام نبوت وامامت است برشمرده وخودشان را داراي اینگونه مقامات ومراتب شمرده معلوم میشود جلالت قدر ونبالت منزلت دختر امیر المؤمنین بچه میزان است خلاصه اش آنست که اگر داراي اصل مراتب امامت وولایت نیستند لا کن مقامیرا دریافته‌اند که ما بین آن واین واسطه دیگر نخواهد بود واگر از آنمقام تجاوز شود بعرصهٔ ولایت نازل گردند واز این است که صاحب آن القاب جلیلهٔ مذکوره است واز این روایت صدوق علیه الرحمة مستفاد میشود که آنحضرت مخبرهٔ موثقه است از جانب امام علیه السلام بموثقین شیعیان مانند حکیمه چنانکه در بحارالانوار واکمال الدین از علی بن الحسین بن علی بن شادویه المؤدب مرویست که احمد بن ابراهیم گفت بر حکیمه دختر

محمد بن علی الرضا خواهر ابوالحسن عسکری علیهم السلام در سال دویست وشصت ودوم از بس بوده در آمدم ودر ضمن این حدیث است که اقتداء بکسی باید کرده که بازنی وصیت کرده نهاده است (فقالت اقتداء بالحسین بن علی علیهما السلم فالحسین بن علی علیهم السلام اوصي الی زینب بنت علی علیهما السلم فی الظاهر فکان ما یخرج عن علی بن الحسین علیهما السلام من علم ینسب الی زینب سترا علی علی بن الحسین) حکیمه فرمود در این امر بامام حسین علیه السلام اقتداء شده است چه حسین بن علی علیهما السلام وصیت خویش را در ظاهر با زینب سلام الله علیها نهاد ودر احکام وعلوم هر چه براي ایشان ظاهر میگشت بحضرت زینب طاهره منسوب میداشتند زیرا که بسبب تقیه نمیخواستند بعلي ابن الحسین علیهم السلام نسبت دهند تا اسباب بد اندیشي مخالفان شود واز اینخبر معلوم میشود که آنحضرت داراي مقام ومنزلت نیابت امامت بوده است وبدیهي ومعین است که علو اینمقام بچه اندازه است بلکه جز خود امام علیه السلام این رتبت نخواهد داشت وهیچ نشاید که پارهٔ کسان اینمراتب و مقامات را مستبعد شمارند چه مقام ومنزلت مادر سعادت اخترش حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها معلوم است بچه پایه ومایه است و باندرجه ارتقاء یافته است که چنانکه در جلد هفتم بحارالانوار از ابوحمزه از حضرت ابی جعفر علیه السلام در اینقول خدایتعالی (انها لاحدی الکبر نذیر للبشر) مرویست که فرمود یعني فاطمه علیها السلام واین چند آیه مبارکه این است (وماهی الا ذکری للبشر کلا والقمر واللیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیر للبشر لمن شآء منکم ان یتقدم اویتاخر) یعني ونیست سقر یا عده خزنه یا این سوره مکر پندي براي مردمان نه چنین است که کسي انکار سقر تواند کرد یا دفع خزنه تواند نمود یا چرا تدبر درآیات قرآني نمي کنند تا مهتدي شوند سوگند بماه که از آیات عجیبه

است در طلوع و غروب و زیادت و نقصان و قسم بحرمت شب چون از پی روز در آید و سوگند بروز چون روشن شود یا عالم را روشن گرداند و تاریکی را زایل نماید بدرستیکه سقر هر آینه یکی از دواهی و بلاهای بزرگ است که نظیری از بهر آنها نباشد در حالتی که سقر ترساننده است مر آدمیان را هر که را که خواهد از شما و میشود که نذیر رسولخدای باشد یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم هر که را که خواهد بیم میدهد از شما آنکه پیش رود در خیر و طاعت یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی عنان اختیار بدست خود آدمیان است اگر خواهند اطاعت کنند توانند و اگر مرتکب معاصی شوند قادرند علامهٔ مجلسی علیه الرحمه میفرماید اگر چه آیات سابقه بر این آیه (انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر) در بیان سقر و زبانیهٔ آنست پس استبعادی در ارجاع ضمایر بسوی آن نیست و چون احتمال دارد که بسوره راجع باشد بعید نیست که بصاحبهٔ آن راجع شود یعنی بحضرت فاطمه علیها السلام و مقصود این باشد که آنحضرت یکی از آیات بزرگ و بیم دهندهٔ بشر است علاوه بر اینکه احتمال دارد که مراد بآن این باشد که این تهدیدات برای آنکسی است که با آنحضرت ظلم کند و حق اورا غصب نماید صلوات الله علیها و بالجمله نظر بآن تفسیر که ضمیر راجع بحضرت صدیقهٔ طاهره باشد و آنحضرت دارای این شان و رتبت باشد که تالی رتبت نبوتست معلوم است که مقام و منزلت فرزندان او که بضعهٔ آنحضرت هستند چیست و حضرت زینب کبری سلام الله علیها بهر مقام و منزلت برخوردار باشد بعید نخواهد بود در بحر المصائب از بعضی کتب مسطور است که چون وفات حضرت پیغمبر نزدیك شد حضرت امیرالمؤمنین و صدیقهٔ طاهره هریك خوابی بدیدند که بر وفات رسولخدای دلالت داشت و صدا بناله و نحیب بلند کردند بعد از آن زینب کبری سلام الله علیها در آمد (وقالت یاجداه رایت البارحة رؤیا انها

انبعثت ريح عاصفة اسودت الدنيا ومافيها واظلمتها وحركتني من جانب الى جانب فرايت شجرة عظيمة فتعلقت بها من شدة الريح فاذا قد قعلتها والقتها على الارض ثم تعلقت على غصن قوي من اغصان تلك الشجرة فقطعتها ايضا فتعلقت بفرع اخر فكسرته ايضا فتعلقت على احد الفرعين من فروعها فكسرته ايضا وابعد مني فاستيقظت من نومتي هذه) عرض کرد ای جد بزرگوار دوش چنان بخواب دیدم که بادی چنان شدید بوزید که سرتاسر جهان وآنچه در آن بود تاریك وسیاه گشت ومرا از هرسوي بدیگر سوی جنبش داد در ایحال درختي بزرك بدیدم وازشدت باد بآن در آویختم وآن باد شدید آندرخت عظیم را از بیخ برآورد و برزمین برافکند ناچار بریکی از شاخهای استوارش در آویختم آنشاخه را نیز درهم شکست من بشاخهٔ دیگر در آویختم آنرا نیز درهم شکست پس بریکی از دو شاخه از شاخه هایش درآویختم آنرانیز برشکست واز من دورساخت اینوقت ازخواب بیدارشدم چون رسولخدای اینخواب بشنید سخت بگریست وفرمود ایندرخت جد تست وآنشاخ نخست که بآن علاقه جستي مادر تو فاطمه وآنشاخهٔ دیگر پدرت علی وآندوشاخهٔ دیگر دو برادر تو حسنین هستند که در مصیبت ایشان دنیا تاریك وافلاك سیاه میشوند وتو در رضیت ایشان جامه سیاه بخواهی پوشید معلوم باد که اگر اینخبر بصحت مقرون باشد چنان مینماید که آنحضرت درآن اوقات پنج یاشش سال روزگار برده باشد اگرچه از ذریهٔ حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله اظهار این مراب در اندك براز این سال خوردگی نیز مستبعد نباشد چنانکه از این پیش اشارت شد که اینمخدره دردامان پدرش امیرالمؤمنین علیهما السلام سخن از مقامات توحید میراند ونیز در کتاب بحر المصائب مسطور است که از آن پس که یکسال از ورود امیر المؤمنین علیه السلام بکوفه برآمد زنهای محترمهٔ آن شهر بتوسط

(مردان)

مردان خود با آنحضرت پیام فرستادند که آنچـه شنیده وفهمیده ایم جناب زینب خاتون محدثه وعالمه وتالي بتول وجکر کوشهٔ رسول ومانندهٔ مادرش ستوده سیر و از جملهٔ جهانیان بر تر است اکر اجازت فرمائي بامـداد که یکی از اعیاد مخصوصه است در خدمتش مستفیض شویم امیر المؤمنین صلوات الله علیه اجازت داد چون حضرت زینب سلام الله علیها مطالب ایشان را بدانست با خازن پدرش فرمود تا رشتهٔ مرواریدي پر بهاء حاضر ساخت چون امیر المؤمنین به حجرة آنمخدره در آمد وآن مروارید را بدید نظر بحرمت او سکوت فرمود واز آنجا بدر آمد و از خازن بیت المال بپرسید خازن نوشـتهٔ مختومهٔ حضرت زینب را که در امانت خواستن آنمروارید فرستاده بود بنمود آنحضرت قبول فرمود پس زنهای محترمهٔ کوفـه بمجلس آنمخدره بیامـدند وباکمال خضوع وخشوع بزیارتش نائل شدند ومقاصد ومطالب خویش را بعرض رسانیـده باستفاضت واستفادت مفاخرت یافتند والله اعلم بحایق الامور

﴿ بیان استجابت دعوات حضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم سلام الله علیهما ﴾

چون چنانکه اشارت رفت اغلب اخباریکه از این دو مخدره مـذکور وباین دو معظمه منسوب میدارند ظن غالب آنست که راجع بیکتن باشد لهذا در اینجا در یك مقام سمت نکارش میجوید چنانکه ابي مخنف ودیکران نکاشته اند چون اهل بیت در هنکام سفر کردن بشام بمعرة النعمان رسیدند ومردم آنجا در فسق وفجور خود داري نکردند جناب ام کلثوم شعری چند در مصیبت خویش انشاد کرده پرسید این قریه را نام چیست کفتند معرة النعمان فرمود خدایتعالی آبهای ایشان را کوارا نکرداند واسعار ایشان را ارزان نفرماید ودست ظالمان را از ایشان بار ندارد ابومخنف کوید سوکند با خداوند که تا اینزمان هرکز ارزاني نشده وهمیشه

قحط وغلا درآنجا هست وچون در طي راه بشيزر درآمدند ومردم آنجا بحمايت خاندان پيغمبر كمر بر بستند وجمي از آن لشكر پر خاشكر را در سقر مقردادند جناب ام كلثوم فرمود اين مكان را چه نام است عرض كردند اين بلدرا شيزر ميخوانند آنمخدره باديدهٔ اشكبار دست بر آسمان بر آورد وعرض كرد بارخدايا شيرين وكوارا فرماي طعام وشراب ايشانرا ودست تسلط ظالمان را از ايشان كوتاه كن ابو مخنف كويد از بركت دعاى آنحضرت اكر جملهٔ جهانيان را ظلم فرو كيرد بايشان جز خير وسلامت ونعمت ورفاهيت نميرسد وبروايتي چون بقصر منيع رسيدند ومردمش در حمايت ذريهٔ رسول با تيغهاي مسلول بيرونتاختند وجمي از آن مردم كافر را بكشتند وحضرت ام كلثوم اينخبر را بشنيد پرسيد اين قصر را چه نام است عرض كردند منيع آنحضرت عرض كرد (اللهم امنع عن اهله البلاء انك سميع الدعآء وانزل عليهم من بركاتك ولاتسلط عليهم الاعدآء والظلام واحرسهم بعينك التي لاينام) بارخدايا بلارا از ايسان دور دارهمانا توئي شنوندهٔ دعا وبركات خودرا بر ايشان فرود كن ودشمنان ايشان را برايشان چيره مكردان واز تمامت آفات محروس بدار خدايتعالى دعاي آنحضرت را درحق ايشان قرين استجابت داشت وچون بقصر عجوزه كه اورا ام الحجام ميناميدند رسيدند واز آنملعونه نسبت باسر مطهر حركات ناشايست روي نمود وچهرهٔ مباركش را بازخم سنك بخراشيد رخون بريخت وام كلثوم آنحال بديد از فاعل آن امر بپرسيد نامش را بعرض رسانيدند آنحضرت با ناله و كريه روي خويس را بخراشيد وموي حودرا پريسان كرده دست بدعا ونفرين بر داشت وعرض كرد (اللهم حرب عليها قصرها واحرقها بنار الدنيا قبل نار الاخرة) بار خدايا قصرش را بر سرش ويران كن واورا با آتش دنيا پيش از آتش آخرت بسوزان راوي كويد سوكند با خداوند چون آندعاي

(بماي)

بپاي رسید در ساعت آنقصر ویران شد ودیدم آتشي در آن قصر مخروبه بیفتاد و همي بسوخت تانشاني از آن قصر واهلش بجاي نماند وبجمله خاکستر کردیدوهم در آنحال بادي بوزید وخاکسترش را پرا کنده ساخت چنانکه اثری ازآن بجاي نماند کویا هرکز درآنجا عمارتي وعلامتي واهلي نبوده است وچون بقصر حفوظ رسیدند واز آنمردم آداب دین داری وحمایت ذریهٔ رسول باری معاینت رفت ام کلثوم سلام الله علیها فرمود این قصر چه نام دارد عرض کردند حفوظ فرمود (اللهم احفظ من فیه وسلمهم من الردی وانزل علیهم من برکاتك واعم عنهم ابصار الضالمین) بار خدایا مردمش را محفوظ وازدمار وهلاك سالم بدار وبرکات خودرا برایشان نازل وچشم ظالمانرا ازکزند ایشان کورکن راوی کوید دعاي آن مظلومه مستجاب شده اهل آنقصر زن ومرد سیاه پوش کردیده وبطنا بعد بطن برانحال هستند و تا قیامت بر اینحال میباشند وچون به سیبور رسیدند واز مردم الجابر نهایت مسلماني وغیرت دینداری نمودار شد ام کلثوم علیها السلام فرمود این شهر را چه نام است عرض کردند سیبور (فقالت اعذب الله تعالی شرابهم وارخص اسعارهم ورفع ایدی الظلمة عنهم) فرمود خداوند کوارا کناد آب ایشان را وارزان بدارد خوردني وپوشیدني ایشان را وباز دارد دست ستمکارانرا از ایشان ابومخنف کوید از آن پس اکر جهانرا جورو ستم فرو سپارد در اراضي ایشان جز نعمت وبذل ورایت رحمت وعدل افراشته نیاید وچون بقلعهٔ بعلبك رسیدند وآنمردم ملعون بخوشنودي لشکر یزید کار کردند ام کلثوم علیها السلام فرمود این بلد را چه نام است عرض کردند بعلبك (فقالت اباد الله تعالی خضراتهم ولا اعذاب الله شرابهم ولا رفع ایدی الظلمة عنهم) یعني خداوند نا چیز وتباه کرداند کیاه ایشانرا وکوارا نکرداند آب ایشانرا وکوتاه نکرداند از ایشان دست ستمکاران ایشان را وبسا بسا

دعای حضرت اگر روی زمین را عدل وداد در سپارد جز ظلم وجور بایشان
نرسد معلوم باد در اسامی این منازل چون ارباب مقاتل باختلاف رفته اند این
است که در اینجا نیز مختلفا مسطور گردید وتواند بود که در بعضی کتب اسم منزلی
را بطور دیگر نوشته اند مثل شیزر وسیبور (وغیر ذلك وتعیین) اینمطلب برعهدهٔ
ناظرین است تا بتامل نظر کرده حقیقت امر را دریابند (وما ذلك علیهم بعزیز)
چنانکه در کتب اخبار وتواریخ مسطور است سهل ابن سعد گوید چون سر مبارك
حسین علیه السلام را در شهر دمشق حمل میدادند پنج تن از زنان شام را نگران
شدم که برای تماشا بر دریچهٔ کوشکی بلند برآمده بودند ودر میان ایشان زنی
فرتوت ومحدوبة الظهر بود چون آنسر مبارك را از برابر آندریچه بگذرانیدند آن
فرتوت سنگی بدست کرده بر آن سر همایون زد چنانکه بر ثنایای مبارکش رسید
چون این بدیدم بنفرین اولب گشادم وهنوز کلام من بپای نرفته آندریچه فرود
آمد وآن ملعونه وآنانکه باوی بودند بزیر سنك وخاك پنهان و هلاك شدند
اما در پارهٔ روایات دیگر سهل میگوید زنی از اسرای اهل بیت چون این جسارت
را بدید دست بنفرین بر داشت که خداوندا این قصر را ویران واهلش را هلاك
فرمای وبروایتی آنزن جناب ام کلثوم و بقولی حضرت زینب خاتون و بحدیثی
حضرت سید الساجدین علیهم السلام بود وموافق بعضی روایات این عجوزهٔ ملعونه
همان ام حجام است که بدان اشارت رفت وچون آنمرد شامی در مجلس یزید
جناب فاطمه یاسکینه یا ام کلثوم علی اختلاف الروایات را ازوی بخواست وآنکلمات
بگذشت (فقالت زینب للشامی اسکت یاملعون اخرس الله لسانك وفض فاك وقطع
یدیك ورجلیك واعمی عینیك وجعل النار مثویك وایتم عیالك واذل حریمك یاویلك ما اعمی
قلبك الا تعلم ان بنات الانبیاء لا تحلان لاحد ان یملکهن ولا یکن عبید الادعیاء قط)

زینب بامرد شامي فرمود ای ملعون خاموش باش که خـدایت زبانت را لال کند ودهانت در هم شکند وهر دو دست وهر دو پایت را از بدن قطع فرماید وهر دو چشمت را کور کند و در آتشت منزل دهد وعیالت را یتیم وحرمت را ذلیل کرداند وای بر تو که تا چند دیدهٔ قلبت کور ونابینا است نمیداني دختران پیغمبران هرکز مملوك وبندهٔ زنا زادکان نمیشوند راوی میکوید سوکند با خدای هنوز کلام آنمخدره بپاي نرفته بود که خداي دعایش را مستجاب فرمودوآ نمرد در حضور یزید بناله ونفیري شدید درآمدو یزید بسوء حال وزشتي مآل او نکران بودآ نکاه چندان زبان خود را بکزید تا قطع شد وهر دو چشمش را با دو دست خود کور ساخت چنانکه هیچ ندید وهر دو دستش بر کردنش مغلول شـد در اینحال ام کلثوم عرض کرد سپاس خداوندیرا که دعاي مارا در حق تو مستجاب ساخت ودر ابتـلاي تو در دار دنیا پیش از دار آخرت تعجیل فرمود پس این است جزاي آ نکس که متعرض حرم رسولخـداي بشود چون یزید اینحال بدید سخت پشیمان کردید لاکن کاهیکه او را سودمند نکردید وبروایتي جناب ام کلثوم چون آن خواهش را ازمرد شامي بدید روي بدوکرد وفرمود (اسکت یا لکع الرجال قطع الله لسانك واعمی عینك وایبس یدیك وجعل النار مثویك ان اولاد الانبیا لایکون خدمة لاولاد الادعیاء) خاموش باش اي فرومایه ترین مردمان خداوند قطع کند زبانت را وکورکند دیده کانت را وخشك کرداند دستهایت را ودرآتش دوزخت جاي دهـد همانا فرزندان پیغمبران خادم زنا زادکان نشوند هنوز این سخن در دهان مبارکش بود که دعایش مستجاب وآن مرد کنك ونابینا وهر دو دستش خشك شده بیفتاد وجان بداد وآنحضرت سپاس خداي را بآن عبارت که مسطور کشت بکذاشت وبروایتي که در کامل بهائي مسطور است زهیر عراقي مسخره

در مجلس يزيد در آمد وچون سبايا را نكران شد وبام كلثوم روى آورد وبا يزيد كفت يا امير المؤمنين اين جاريه را بامن ببخش واشارت بام كلثوم عليها السلام كرد وخواست جامه وكساى آنحضرت را بكيرد ام كلثوم فرمود (اقصر يدك عنا قطعها الله) دست خويش را از ما كوتاه كن كه خدايش قطع فرمايد الى آخر الخبر وچون بايد دعايش مستجاب شود زهير عراقي چون ايشان را بشناخت از اين كردار چنان بوحشت وآزرم شد كه خود برفت ودستش را قطع كرده بحضرت امام زين العابدين عليه السلام باز شد وعرض كرد خداى دعاي عمه ات را مستجاب فرمود واين خبر باختلاف روايات مسطور است وآنچه مقصود بود مذكور كرديد والله اعلم

بيان وفات جناب ام كلثوم سلام الله عليها ومحل دفن آنمخدره

در بيان وفات حضرت عالمهٔ غير معلمه فهيمهٔ غير مفهمه مخبرهٔ موثقه عارفهٔ كاملهٔ محدثهٔ ناموس كبريا نائبة الزهراء صديقه صغرى جناب ام كلثوم سلام الله عليها ومحل وفات ودفن ايشان دركتب مختلفه روايات متباينه كرده اند لاكن برهيچيك اعتماد صحيح نشايد ناچار آنچه در نظر آمده مذكور وآنچه مختار ميكردد مسطور ميشود لاكن تصريح نميتوان كرد والله اعلم در كتاب بحر المصائب از ترجمة المصائب شيخ احمد بحراني ماثور است كه چون چهار ماه از ورود اهل بيت رسالت پناهي صلى الله عليه وآله وسلم بمدينهٔ طيبه بر كذشت جناب ام كلثوم از كثرت ناله و زاري وندبه وسوكواري از سراى فاني بدار جاوداني انتقال وبرحمت پروردكار ومجاورت رسول مختار جوار واتصال كرفت از مشاهدهٔ اين حال پرملال اهل بيت رسول خداوند متعال را مصيبت وكلال بر افزود وغم واندوه تازه كشت زن و مرد در ماتم آنحضرت حضور يافتند وشور يوم النشور برآوردند ودر جنازه اش ازدحام ورزيدند وحضرت زينب خاتون ودختران سيد الشهداء عليهم السلام

در اين سو كواري آه وزاري نمودند ورسم عزاداري بجاي آورده بسيار بگريستند وحضرت امام زين العابدين بدفن آنمخدرهٔ مظلومه قيام واقدام ورزيد وشيخ طبرسي از كامل بهائي روايت كرده است كه جناب ام كلثوم خواهر امام حسين عليهما السلام در شام وفات كرد صاحب بحر المصائب كويد آنچه از تتبع كتب علماء وتواريخ وسير مستفاد ميشود جناب ام كلثوم تا بمدينه با اهل بيت همراه بوده است و كاهيكه بمدينه وارد ميشده اند قصيدهٔ انشاد وانشار فرمود راقم حروف كويد اكرچه اغلب اهل سير اين اشعار را بحضرت ام كلثوم منسوب ميدادند اما بدليلي كه سبقت كذارش يافت باز نموده شد كه اين اشعار از آنحضرت نشايد بود بلكه از ام كلثوم دختر امام حسين يا فاطمه دختر آنحضرت تواند بود و نيز ميشايد كه فاطمه دختر آنحضرت كه آن خطبهٔ فصيحه را قرائت فرموده است وبفاطمهٔ صغرى نامدار است مكناة بام كلثوم باشد معلوم باد كه جلالت قدر فاطمهٔ صغرى را از آنجا معلوم توان كرد كه حضرت امام زين العابدين عليه السلام كاهي از آنمخدره روايت حديث ميفرمايد واز اين ميرسد كه اين مخدره دختر امير المؤمنين صلوات الله عليه است ونيز ممكن است كه دختر امام حسين عليه السلام باشد چنانكه در كتب اخبار كاهي مذكور ميشود كه فرزند اين مخدره يعني پسر فاطمه بنت الحسين از مادرش روايت مينموده است والله اعلم فاضل دربندي اعلى الله مقامه در اسرار الشهاده ميفرمايد كه از بعضي اخبار وروايات ومجالس چنان معلوم ميشود كه جناب ام كلثومي را كه در اين مقامات ياد كرده اند همان دختر امير المؤمنين از حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله عليهم است لاكن در اينجا اشكالي پديد ميشود وآن اين است كه فقها را در عنوان صلوة برد وجنازهٔ مختلفتين بياني است وآن اين است كه هروقت صغيره وكبيره اجتماع يابد صغيره را مقدم

وكبيره را مؤخر ميدارند يعني در نماز كردن برجنازهٔ ايشان باين صورت وترتيب ميروند و در اين باب باين خبر استدلال ميجويند كه زيد بن عمر بمرد و مادرش ام كلثوم نيز بمرد دريك روز وجماعتي از صحابه برجنازهٔ ايشان حاضر شدند وامام حسن وامام حسين عليهما السلام نيزحضور يافتند وزيدرامقدم ومادرش را مؤخر كذاشته وبرهردوتن يك نماز بكذاشتند ميفرمايد ممكن است كه بكويند اين خبر اكرچه سندش معتبر است خروجش در مخرج تقيه بوده است ونيز ممكن است كه كفته شود ام كلثوميكه در قضيهٔ طف حضور داشت اكبر بنات اميرالمؤمنين عليه السلام باشد بعد از زينب امااز زوجهٔ ديكر اميرالمؤمنين بوده است واز اين پيش در اين كتاب شرح اين مطلب كذشت وبعضي برآنعقيدت رفته اند كه ام كلثوم بعد از مرك عمر ابن الخطاب درحبالهٔ نكاح پسرعمش عون بن جعفر طيار درآمد در هرصورت جلالت قدر ومراتب علم وتقوى وعفت وعصمت وطهارت و عبادت آنحضرت از حيز تحرير بيرونست دربعضي كتب درضمن مصائب اهل بيت وشهادت حضرت امام حسين سلام الله عليه از كثرت بكاء وندبه آنحضرت بطوري نكارش داده اند كه دربارهٔ هيچكس نتوان باور داشت و در كتاب تحفة الاحباب كه مخصوص بذكر مزار ومقابر است ميكويد درمشهد معروف بسيده زينب است بنت يحيي المتوج بن الحسن بن الانور بن زيد الاتلج بن حسن السبط بن على بن ابيطالب عليهم السلام جماعتي از ذريهٔ سيده ام كلثوم مدفون هستند و داراي نسل وعقب هستند ومعروف بكلثوميون ميباشند ونيزبطياره شناخته ميشوند اما بار نمي نمايد كه اين ام كلثوم دختركيست وازلفظ طياره چنان ميرسد كه بجعفر طيار منسوب باشند وخداي بحقيقت اعلم است همين قدر معلوم است كه درآنجا جماعتي از فرزندان حسنين وجعفر طيار عليهم السلام مدفون ميباشند چنانكه از

(اين)

این بعد نیز مرقوم خواهد شد اما در کتاب کنز الانساب مسطور است که میگویند تربت شریف ام کلثوم در مدینه و کتاب کنز الانساب اغلب اخبارش از درجهٔ اعتماد واعتبار ها بط وساقط است مگر آنچه محل اعتنای دیگران نیز شده باشد ودیگر در کتاب ینابیع المودة از ابو صالح مرویست که بحضرت ام کلثوم بنت علی علیهما السلام مشرف شدم و آنحضرت از پس پرده که ما بین من واو بود موی را بشانه میزد درین حال حسنین سلام الله علیهما در آمدند با ایشان گفت آیا ابو صالح را اطعام نمیفرمائید پس کاسهٔ از بهر من بیاوردند که ماء حبوب داشت عرض کردم آیا شما از این آب حبوب میخورید با اینکه امیران روزگار هستید ام کلثوم فرمود ای ابو صالح اترجی چند برای پدرم امیر المؤمنین علیه السلام آوردند در نهایت رغبت میل برادرم حضرت امام حسین علیه السلام یکدانه برگرفت آنحضرت از دستش بگرفت و بمردمان قسمت کرد

﴿ بیان پارهٔ مناقب و مراتب جناب زینب خاتون وام کلثوم سلام الله علیها ﴾

از جلالت قدر وحشمت ومنزلت جناب ام کلثوم از این پیش آن چند که میشاید وبآن علم داشت مسطور افتاد دراین مقام نیز بحسب مناسبت بپارهٔ اخبار اشارت میرود و در جلد اول از کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که معجزهٔ دویست دوازدهم رسول خدای صلی الله علیه وآله این بود که بسیار وقت افتادی که زبان مبارك در دهان فرزندان فاطمه میگذاشت ومیفرمود دیگر شیر مده ودر این لفظ فرزندان معلوم میشود که دختران آنحضرت نیز در این شرف وشرافت واین بهره ونصیبه که مقدارش را پروردگار میداند با حسنین علیهم السلام شرکت داشته اند ومعلوم است آنکس که از زبان مبارك رسول خدای که عقل کل ودارای علوم اولین وآخرین است مکیدن گیرد دارای چگونه مراتب عالیه ومقامات علم وشرف

خواهد بود ونیز درجلد ششم از کتاب دوم ناسخ التواریخ وسایر کتب معتبره مرویست (قال رسول الله صلی الله علیه وآله کل بني ام ینتمون الی عصبتهم الاولد فاطمة فاني انا ابوهم وعصبتهم) میفرماید فرزندان هر مادري بقبیلهٔ خود یعني بطایفهٔ پدري خود منسوب هستند مکر فرزان فاطمه زیرا که پدر ایشان منم و قبیلهٔ ایشان منم ودراینحدیث مبارك فاني انا ابوهم افادهٔ تاکید تام وبزرك وسعادت جاوید وشرف عظیم یکسان میدارد درکتاب معاني الاخبار از محمد بن مروان مرویست که در حضرت ابي عبد الله علیه السلام عرض کردم آیا رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است که (ان فاطمة احصنت فرجها) پس خدای ذریهٔ اورا در آتش حرام فرمود کفت آری مقصود باین حسن وحسین وزینب وام کلثوم علیهم السلام است وهم درآن کتاب از حماد بن عثمان حدیثی بهمین تقریب مسطور است ودر آنجا نوشته است که حضرت صادق علیه السلام در جواب فرمود آنانکه از آتش دوزخ آزادند فرزندان بطني فاطمه میباشند وایشان حسن وحسین وام کلثوم هستند ودر این حدیث شریف از زینب نام برده نشده است تواند بود از قلم کاتب ساقط شده باشد یادرحدیث اول واوعاطفه زیاد باشد وزینب همان ام کلثوم خواهدبود والله اعلم ونیز درضمن حدیثی دیکرکه درکتاب مذکور درفضایل حضرت امام حسین علیه السلام مسطور است که رسولخدی میفرماید پدرش علی ومادرش فاطمه وبرادرش حسن وخواهرش زینب ورقیه است ممکن است که جناب ام کلثوم همان رقیه باشد واثبات مینماید که آنحضرت را از مادر خود دوخواهر داشت درجلد نهم بحارالانوار مسطور است که جناب زینب از مادرش حضرت فاطمه روایت اخبار میفرمود ونیز در اینکتاب از حضرت علی بن الحسین از عمه اش زینب دختر علی از حضرت فاطمه صلوات الله علیهم مرویست

(قالت)

(قالت دخل الی رسول صلی الله علیه وآله عند ولادة ابنی الحسین فناولته ایاه فی خرقة بیضآء فلفه فیها ثم قال خذیه یا فاطمة فانه الامام وابوالائمة تسعة من صلبه ابرار والتاسع قائمهم) حضرت فاطمه فرمود چون فرزندم حسین متولد گردید رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم بر من در آمد پس حسین را درمیان خرقه سفید بآنحضرت دادم پس حسین علیه السلام را در آن پارچه در پیچید آنگاه فرمود ایفاطمه بگیر حسین را همانا وی امام وپدر ائمه انام است نه تن از صلب او ائمه ابرار هستند ونهم ایشان قائم ایشانست وازاین خبر معلوم میشود که مقام صدق ووثوق آنحضرت بآندرجه است که امام علیه السلام روایت خبر از وي کند واز این است که شهید ثالث اعلی الله مقامه درکتاب مجالس المتقین در تعداد مفطرات صوم میفرماید ششم کذب بر خدا ورسول وائمه علی الاشهر الاظهر است مثل آنکه عامي حکم نماید بنجاست شرعیه چیزي بعظنهٔ من غیر تقلید یا در مراثي مثل اینکه روضه خوان نسبت قولي بامام حسین یا حضرت سجاد بدهد بدون اینکه نقلي وروایتي در کتب اخبار شده باشد اما نسبت بجناب فاطمه وزینب خاتون وسکینه موجب کفاره نیست هر چند گناه است ودر این مطلب نیز جلالت قدر حضرت زینب سلام الله علیها معلوم میشود واز مناقب جلیله ومفاخر جمیله این مخدره آن کثرت مهر ومحبت و ارادت وصفوت عقیدت واطاعت در خدمت حضرت سید الشهداء سلام الله علیهما است ومیتوان بالصراحة گفت از ابتدای خلقت تا کنون بلکه تا قیامت در میان هیچ خواهر وبرادري ایندرجه مهر وعطوفت واتحاد ومعرفت ووداد ومحبت نبوده است ومراتب این محبت از عالم ظاهر تجاوز کرده است چنانکه از این خبریکه در کتاب تظلم الزهراء از مؤلفات عارف فقیه محدث خبیر آقا رضای قزویني مسطور است بر شمهٔ از این مسئله دلالت کند میفرماید چون حسین

علیه السلام از کثرت جراحت از زین بر زمین آمد ودر خون خویش آلوده و
نظری بآسمان داشت وهر کس بخیامش روی نهاد وحضرت زینب سلام الله علیها
صیحهٔ اورا بشنید باستقبالش بیرون تاخت چه آنمخدره در آنروز هر وقت حسین
صلوات الله علیه از حرب باز شدي بادراك حضور مبارکش بشتافتي وخود را بر
سینهٔ همایونش بیفکندی واورا ببوسیدی آنحضرت نیز سر خواهرش را ببوسیدي
در این کرت چون مرکبرا بیرا کب بدید وعنانش را بر روی زمین کشان کشان
نکریست بیهوش بیفتاد وچون بخویشتن پیوست بطرف معرکه بشتافت وبر است
وچپ نکران شد چنانکه دامن مبارکش بر زمین کشید واز عظمت آندهشت بر
روی همي افتاد وچون برادرش حسین علیه السلام را بآنحال بر زمین افتاده دید
که همي خویشتن را از طرف راست بچپ میافکنند وخون از جراحات بدن همایونش
سیلان داشت وسیصد وهشتاد زخم شمشیر ونیزه بر آن اندام مبارك فرود آمده
بود پس خود را برجسد شریفش بیفکنند وزبان حالش همي فرمود (انت الحسین
انت اخي انت ابن امي انت نور بصری وانت مهجة قلبي فؤادی انت حمانا انت رجانا
انت ابن محمد المصطفی وانت بن علی المرتضي انت بن فاطمه الزهراء) وهیچ جوابي
از آنحضرت نشنید چه امام علیه السلام نیز از شدت زحمت وصدمت جراحت
وکثرت عطش بیتاب وتوش مانده بود وچون آنمخدره الحاح بسیار وکریه وناله
فراوان نمود امام علیه السلام با یك چشم بدو بدید وبا دو دست مبارك بدو
اشارت کرد وآنمخدره دیکر باره بیهوش بیفتاد ونزدیك شد که جان از کالبد
بکذارد چون بخود کرائید عرض کرد اي برادر من بحق جدم رسول الله با من
تکلم فرماي بحق پدرم علی مرتضی بامن خطاب کن بحق مادرم فاطمه زهراء بامن
پاسخ بران (یا ضیاء عینی کلمنی یا شفیق روحی جاوبنی یا سمرة فوادی خاطبنی)

ایروشني دیدهٔ من بامن سخن کن اي نیمهٔ روح من مرا پاسخ بفرماي اي میوهٔ دل من بامن خطاب کن چون کلمات آنمخدره باین مقام بیوست امام علیه السلام باصوتي ضعیف فرمود (اخیة زینب کسرت قلبي وزدتني کربا علی کربي فبالله علیك الا ما سکنت وسکتت) ایخواهرك من زینب دل مرا بشکستي واندوه براندوه من بر افزودي ترا بخدا قسم میدهم که از این حالت سکون وسکوت بکیر آنمخدره نعره برکشید واویلاه اي برادر من اي پسر مادر من چکونه خاموش شوم وتو باین حالتي (تعالج سکرات الموت روحی لروحك الفداء ونفسي لنفسك الوقاء) ودر این وقت که این مخدره باین حال بود ناکاه تازیانه برکتف مبارکش درهم بپچید وکسي کفت دوري بجوي از حسین وکرنه ترا بدوملحق کنم چون نکران شد شمر خبیث بود پس با برادرش دست بکردن شد وکفت سوکند باخداي ازوي دور نشوم واکر اورامیکشي مرا پیش ازوي بکش آن ملعون رحم نیاورد وآن مخدره را بعنف جدا کرد وبشدت بزد وکفت سوکند باخداي اکر بدو شوي با این شمشیر سراز تنت بردارم واز آن پس بامام علیه السلام نزدیك شد وآنحضرت ازحال وطاقت برفته بود و برسینهٔ مبارکش برآمد آنحضرت بدوید وشمشیر از آن ملعون بکرفت وکفت ایدشمن خداي باوي مدارا کن همانا سینهٔ مبارکش را بشکستي وپشتش را سنکین کردي ترابخداي سوکند میدهم اندکی مهلت بده تا ازوي توشهٔ برکیرم (اما علمت ان هذ الصدر تربي علی صدر رسول الله وصدر فاطمة الزهراء واي برتو برسینهٔ می نشیني که حائز علوم اولین وآخرین است وای برتو این کسي است که جبرائیل از بهرش ذکر خواب نمودی ومیکائیل کهواره اش بجنبانیدی در اینحال حسین علیه السلام هردوچشم مبارك برکشود وبازینب فرمود ای خواهر مرا بکذار تاباوی سخن کنم ایدشمن خدا چه اراده داری همانا برمقام بزرك برشدی وامری جسیم

را مرتكب كرديدی كفت همي خواهم بكشتن تو به يزيد تقرب جويم فرمود اكر اينكار بناچار ميشود مراشربت آبي ده همانا جكرم از شدت عطش درهم شكافت آن ملعون كفت هم اكنون از آب شمشيرت سيراب كنم چون زينب سلام الله عليها اين سخن بشنيد چنان ناله بر آورد كه دل را برهم ميشكافت وفرمود ايشمر مرا بكذار تاباوی وداع كنم ای شمر بكذار مرا تا چشمش را بربندم ايشمر بكذار مرا تادخترانش را ندا كنم تاوی توشهٔ برداوند ايشمر بكذار مرا تافرزند بيمارش را كه بلقايش مشتاق است بياورم آن ملعون باشمشير كشيده برآنمخدره بتاخت وآنمخدره برروی بيفتاد وآن خبيث بآن سخنان اعتنا ننمود وقلبش بروی نسوخت وهمي بسختي سر از بدن مباركش جدا نمود وامام عليه السلام ندا مينمود واجداه وا اباه وا اماه وا اخاه و در اينوقت زلازل در مردمان در افتاد وآسمان خون بسته وخاك سرخ بباريد الى آخر الخبر

﴿ بيان وفات حضرت صديقهٔ صغری زينب كبری سلام الله عليها ﴾

در كتاب بحر المصائب مسطور است كه حضرت زينب خاتون صلوات الله عليها بعد از واقعه كربلا وآن محنت وبلا ورنج شام وزحمت ايام چندان بكريست كه بالايش خميده وكيسوانش سفيد كرديد ودائم الحزن بزيست تا بديكر سراي رخت كشيد وهم در آن كتاب مرويست كه چون جناب ام كلثوم بعد از چهار ماه از ورود اهل بيت بمدينهٔ طيبه چنانكه مسطور شد از اينسراي پر ملال برحمت خداوند لايزال بيوست وهشتاد روز از وفات آنمخدره بكذشت جناب زينب خاتون يك شب بسيار بكريست وبر سر وصورت خويش بزد تا از هوش بيكانه شد وچون بيامدند وآنحضرت را حركت دادند مرغ روانش از اين تنكنا قفص عنصری بشاخسار رياض رضوان اشيان ساخته بود بس آل رسول وبنات بتول صلوات الله

(عليهم)

علیهم در ماتم آنحضرت بزاری وسوکواری در آمدند وچنان ناله وفغان بر آوردند
که اندوه عاشور وآشوب نشور برپای شد وبتقریبي در بعضي کتب نوشته اندکه
اینمخدره شبي مادرش فاطمه علیها السلام را بخوابدید وبعد ازآنخواب همي بکریست
تا وفات فرمود ونیز صاحب بحر المصائب کوید اینکهازبعضي کتب مفهوم میشود
که زینب خاتون در دیار شام مـدفون است وهنکامیکه وفات میفرمود جناب
ام کلثوم زندهبودجمع بین القولین نمیشود مکر اینکه کویم جناب ام کلثوم وجناب
زینب خاتون که در مدینه وفات یافتند ام کلثوم صغری وزینب صغری میباشند
نه جناب ام کلثوم وجناب زینب خاتون دختران حضرت فاطمه زهرآء هستند
ویا بعکس این باشد یعني آندو دختر که مدینه وفات کرند ازبطن مطهر حضرت
صدیقه طاهره سلام الله علیهم وآندوتن که در شام بخاك رفتند از زوجه دیکر
امیر المومنین میباشند ودر کتاب نورالابصار مسطور است که شعراني در متن
خویش نوشته است که سید حسن علی الخواص مرا خبرداد که سیده زینب خاتون
که در قناطر السباع دفن شده دختر علی علیه السلام است وبلاشك در اینمکانست
وعلی الخواص چون بزیارت آنمرقد مطهرشدی درعتبه درب نعلین بکندی وباپاي
برهنه کام نهادي تا از مرقدش بکذشتيودر برابر رویش بایستادي وبد وبخدایتعالی
توسلجستي تااو را بیامرزد ودر لواقح الانوار مسطور است کهدر قناطرالسباع
زینبي مدفون شده خواهر حسین علیهما السلام است ودر طبقات شعراني درذیل
ترجمهٔ احوال امام حسین علیه السلام مذکور شده باشد که خواهر آنحضرت که
در قناطر السباع مصر دفن شده با صوتي بلند این شعر انشاد کرد کاهیکه از پرده
سرش بیرون بود (ما ذا تقولون اذ قال النبي لکم) تا آخر اشعار مذکوره لاکن
در شرح عقود الجمان این ابیا ترا ازدختر عقیل ابن ابیطالب مسطور داشته چنانکه

اشارت یافت صاحب نور الابصار میکوید مانع چیست که هر دو تن خوانده باشند وهم روایتي که در نور الابصار از تاریخ قرماني باز مینماید دلیل بر این است که آنخدره آن خطبهٔ مشهوره را در کوفه قرائت فرموده است معلوم باد اول کسیکه انشاي قناطر السباع را نمود ملك الظاهر رکن الدین بیبرس السنبد قداري است در آنجا چندین صورت سباع را از سنك بر آورد از اینروي قناطر السباع نام یافت واز آن پس بعضي فرمان کذاران مصر دیکر کونش ساختند وتا کنون بحال خود باقي است شیخ عبد الرحمن الاجهوري المقري در کتاب خود مشارق الانوار میکوید که در سال یکهزار ویکصد وهفتادم هجري اندوهي مرا دریافت پس بمقام سیده زینب مذکوره روي نهادم واین قصیده را در حضرتش انشاد کردم واز برکتش آن غم زایل شد

آل طه لکم علینا الولاء * لاسواکم بما لکم آلاء
مدحکم فی الکتاب جاء مبیناً * انبات عنه ملة سمحاء
حبکم واجب علی کل شخص * حدثتنا بضمنه الانباء
انني لست استطیع امتداحا * لعلاکم وانتم البلغاء
کیف مدحي یفی بعلیاء من قد * عجزت عن بلوغه الفصحاء
مدحکم انما یرید بلیغ * وفقنت عند حده الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه * فهنیئاً لنا وحق الهناء
منکم بضعته الامام علی * سیف دین لمن به الاهتداء
خیرة الله افضل الرسل طراً * من له فی یوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عمیم * وحماها من السقام شفاء
کعبة القاصدین کنزا مان * وهی فینا یتیمته العصماء

(وهی)

وهي بدر بلاخسوف وشمس * دون كسف ويضمته الزهرآء
وهي ذخري وملجاي واماني * ورجائي ونعم ذاك الرجاء
قد ابخت الخطوب عند حمانا * فعسى تنجلي بها الضرآء
ليس الا لك وصلتي لنبي * خمدت عند نصرة الاعدآء
من كراماتها الشموس اضاءت * اين منها السها واين السمآء
من اتاها وصدره ضاق صدراً * من غسير او ضاق عنه الفضآء
حلت الخطب مسرعا وجلته * فانجلى عنه عسرة والغناء
لا يضاهي آل النبي وصيف * لا يوفى كما لمه ادبآء
شرفت منهم النفوس وساروا * حيث مآ اشرفوا فهم شرفآء
وعليهم جلالة وفخار * ووقار وهيبة وضيآء
نوروا الكون بعد كان ظلاماً * اذا ضاءت ذرآهم العرباء
كل مدح مقصر بعلاهم * كل فرد من هدا هم لالآء
بهم الفضل من الست فاني * من سوآهم يكون فيه السوآء
ان هل يستوي الذين دليل * ولتطهير هم بذآك اقتفاء
ان لي يا كرام حق جوار * فاحفظوه فانكم امناء
عن ابيكم روى الثقات حديثا * حدثتنا بضمنه الانبآء
ان بالجار لم يزل يوص خيراً * نيل معناه ليس فيه خفاء
لست اخشى الضياع والجب عندي * طب قلبي ومقلتي وجلاء
بينكم مهبط لجبريل وحيا * فيه نغدوا الملآئك الكربآء
من اتى حبكم وكان اسيراً * لدواعيه ذال عنه الشقآء
يا كرام الورى اغيثوا نزيلا * احجفته الخطوب والادوآء

قسما ان وصفکم فی الثریا * اید تکم نجومها والسماء
فتوصل بهم لکل صعیب * حیث جاء ابتغوافهم شفعآء
وصلوة علی النبی وال * وکذاك الصحابة الاتقیآء
یا حمام بروضة قد تغنی * او علی الدوح تسجع الورقاء
اوعبید الرحمن انشا مدحا * ال طه لکم علینا الولآء

ونیز در رسالهٔ صبان چون نورالابصار مسطور است ودرکتاب تحفة الاحباب نیز بمشهد سیده زینب بدون اینکه معلوم باشدکیست اشارت رفته است والله تعالی اعلم

﴿ بیان پارهٔ اخبار که در بعضي کتب در تجدید اسیری اهل البیت ﴾
﴿ ووفات آنمخدره رسیده است ﴾

صاحب انوار الشهاده وصاحب بحرالمصائب ازکتب عدیده نقل مینمایند که چون مردم مدینهٔ طیبه چنانکه راقم حروف درکتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام بتفصیل مرقوم نمود بعد از شهادت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه وظهور فسق وفجور وکفر وشقاق یزید لعنة الله علیه بریزید لعنت کرده اورا از خلافت وامارت خویش خلع کرده عبدالله زبیرنیز کوس مخالفت بنواخت وهواي خلافت برداشت وهم باوي کفتندکه مردمان فوج از پس فوج بحضرت امام زین العابدین میشوند وباآنحضرت بیعت مینمایند ونیز بدو بپیوست که عبدالله بن جعفر شوهر جناب زینب خاتون درهمان سال از سراي پرملال رخت بیرون نهاده برآن اندیشه شد که باین بهانه اهل بیت را دیکر باره بشام آورده وزینب خاتون را درحبالهٔ نکاح خویش درآورد پس مسلم ابن عقبه را بالشکري کران بقتل مردم مدینه وتاراج اموال ایشان وویران کردن محلهٔ بني هاشم واسیر ساختن اهل بیت رسولخدا ودیکر باره آوردن ایشانرا بشهرشام فرمان داد وآن خبیث

(بمدینه)

بمدينه بيامد وبقتل وغارت مردم مدينه بكوشيد ومحلهٔ بني هاشم را ويران ساخت واهل بيت را اسير كرد اما بحالت احترام روي بشام نهاد وبقولي با هزار كونه رنج وآزار بسوى دمشق رهسپار داشت وبركردن جملكي غل وزنجير بكذاشت حتي اطفال را از اين زحمت معاف نداشت ودر طي منازل نيز برتافتكى وتشنكي ايشان ترحم نميكردند وبا اينكونه زحمت ومشقت ايشان را منزل بمنزل بكوچانيدند تا بدمشق نزديك شدند وچون سواد دمشق نمودار شد حضرت زينب سلام الله عليها بكريستن آمد وبدركاه حضرت ذى المنن دست بدعا بركشيد كه اى خداوند مهربان اي پناه بيكسان واى ياور درماندكان بر ما مردم غريب وبيكس رحمت كن ومرا بميران كه ديكر باره با اينحال بمجلس يزيد نشوم ناكاه آنحضرت بيمار شد ودر بستر بيماري بدون پرستارى وتيمارى بيفتاد وحضرت سجاد عليه السلام را بخواند وكفت من وداع جهان خواهم كفت چند وصيت باتو دارم نخست اينكه چون برادرم در هنكام شهادت اطفال خودرا با من سپرد من نيز سفارش ايشان را باتو كذارم چه ايشان را پرستارى وغمخوارى نيست وهمه اسير ودستكير هستند ديكر آنكه چون بمجلس يزيد شويد با آن ظالم بمدارا سخن كن وكلماتش را متعرض مباش وپاسخ مران شايد بقتل تو فرمان كند ومن نيستم كه كزندش را بر تابم ديكر اينكه چون بشام در آمدي سلام مرا با سر بريدهٔ پدرت برسان ودر عوض من آن سر را ببوس وعرض كن زينب در فراق تو بسوخت ودلش كباب كشت ديكر اينكه بفرماى تا زنان مرا غسل دهند وكفن كنند تو بر من نماز بكذار آنوقت از غسل ندادن وكفن نا كردن بدن سيد الشهداء سلام الله عليه بكريست ديكر اينكه بعد از دفن من بر قبر من تلاوت قرآن بفرماي چه در اين بيابان غريب هستم واز پس اينكلام نيز بياد سيد الشهداء بكريست كه در عوض اين

اعمال بر بدن مبارکش اسب بتاختند چون از این وصایا بپرداخت زنان واطفال
را طلب کرد ووداع فرمود وصورت جملکی را ببوسید وآوای جملکی بکریه وناله
بلند کشت آنکاه فرمود (اشهد ان لا آله الا الله وان جدی رسول الله وان ابی
ولی الله) وروح مقدسش با آباء عظامش وامهات صالحین کرامش ملحق کشت از
پس وفات آنحضرت امام زین العابدین علیه السلام کسي را با آنکروه ملعون
بفرستاد وآبي از بهر غسل آنمظلومه طلب کرد از میان آنجماعت ملعوني فریاد
بر آورد که شما خارجي هستید وجایز نیست که شمارا غسل دهند آنحضرت آهي
بر کشید وبکریست فرمود اکر آب نمي دهند کاربه تیمم کنید پس بدن شریفش
را بدل غسل تیمم دادند وبروایت دیکر بدعاي امام علیه السلام ابي آشکار کشت
وآنحضرت را غسل دادند ودر حوالي شام دفن کرده روي بشام نهادند در
انوار الشهاده از کتاب بتصرة الذاکرین مسطور است که شیخ محمد بغدادي شافعي
در کتاب منتخب السیر نوشته است چون یزید بلید بعد از شهادت امام حسین
علیه السلام همیخواست اعمال شنیعه خودرا پوشیده دارد از اینروی اظهار کراهت
میکرد وآن امر را بابن زیاد منسوب میداشت وچون عبد الله ابن جعفر بسراي
دیکر خرامید درحضرت سجاد علیه السلام مکتوبي فرستاد واظهار ارادت و
خلوص نیت وتلافی کذشته میدارد وباز مینمود که بآن اراده هستم که حضرت
زینب خاتون را بحبالهٔ نکاح خود درآورم چه برطبق خبر صحیح میدانم که ملامس
جلد فرزند فاطمه اسباب رستکاری ودرآمدن به بهشت است اورا درنهایت احتشام
وعزت روانهٔ شام کنید چون حضرت سجاد این خبر را باعمه خویش باز داد آن
مخدره را کریه فرو کرفت وقطرات اشك از دیده بدیدار آورد امام علیه السلام
فرمود ای عمه زاری مکن بان سفر بایدت رفت واین سفر آخرت ست ویزید را

دیدار نخواهی کرد ودر حوالی شام وفات مینمائی لاجرم جناب زینب خاتون بفرمان آنحضرت سفر شام را مهیا وساخته کشت وهمی راه پیمود تا بهمین مقام که مدفن اوست رسید خبر مرك یزید را بشنید ومصائب شام بنظر در آورده بیرون شتافت ودر پشت خیمه باغی بود که بآن خیمه نزدیك بود پس در کنار جوی آبی تنها نشسته بکریه وزاری درآمد وچندان بکریست که مدهوش کردید ودر آن آب بیفتاد وآب نهر سد کردید باغبان شتابان بیامد وبدست اندر بیلی داشت بکمان اینکه راه آب را بسته اند باقوت تمام بیل را در آن آب فرود آورده چنانکه پیشانی آنحضرت را شکافته باغبان آبرا خون آلود دیده وحیران بماند مقارن اینحال خدام آنمظلومه بیامدند وآنحضرترا باسر شکافته بخیمه در آوردند آغاز کریه وزاری کردند چون صاحب باغ بحال آنمخدره معرفت یافت در طلب معذرت بخدمتش شتافت حضرت زینب خاتون عذرش را بپذیرفت وقرار بر آن شد که آن باغ مقبره وصحن مبارکش باشد صاحب باغ نیز پذیرفتار کشت وآنحضرت بهمان ضربت شهادت یافت ودر آنباغ مدفون کردید وبنابآن روایت که تمامت اهل بیت را دیکر باره بشام بردند نوشته اند که حضرت سید الساجدین سلام الله علیه فرمود که مصیبت مادر اسیری دوم شام از دفعه نخست سخت تر بود زیرا که در دفعهٔ اول چون خواستند مارا بمجلس یزید برند ریسمان بکردن داشتیم وبدفعه دوم زنجیرها بکردن مادر آوردند ودر دفعهٔ اول چوب برسر ما فرود آوردند ودر مرهٔ دوم کعب نیزه وپشت شمشیرها برسر وپشت ما میزدند ودر دفعهٔ اول مارا در خرابهٔ حبس نمودند ودر کرت ثانی مارا در زندانی تاریك محبوس کردند ودر دفعهٔ نخست کنیزکان شامی بدیدن ما میآمدند وبدفعهٔ دوم باب زندانرا استوار کردند هیچکس را ممکن نبود که برمادر آید ومیفرمود چون مارا بمجلس یزید میبردند

سرایش را دربندهای بسیار و بهر دربندی خادمانش ایستاده بودند و تیغهای برهنه در دست داشتند چون بآن دربند ها میرسیدیم بما فحش میدادند و برسر اطفال یتیم شمشیرمیزدند وآنها گریه وجزع میکردند وهیچکس بر آنها ترحم نمینمود و مارا باین هئیت باسر برهنه وزنانرا باموي پریشان وارد مجلس آن ظالم نمودند او بخوردن طعام مشغول بود و بهیچوجه باما متعرض نمیکشت واطفال ما گرسنه و وبادست بسته وگردنهاي جراحت یافته از زنجیرها نزدش ایستاده بودند واشك ازدیده میباریدند سکینه مظلومه روی بمدینه آورد و باسوزدل خطاب نمود باجدش

ایا جدنا صرنا غناً ثم للعدی * کانا بایدیهم اسیرات دیلم

الی آخرالابیات در کنزالانساب مسطوراست که در شهردمشق درمسجد بني امیه طاقي مخصوص بود که سرمبارك امام حسین را در آن طاق نهاده وخون سرمبارکش در آنجا چکیده بود کاهیکه مسیب بن قعقاع خزاعی خروج نمود واهل بیت را از کوه لبنان بیرون آورد چون بشهر دمشق رسیدند وزینب خاتونرا نظر بآنخون بیفتاد درساعت بجوار رحمت احدیت برفت وتربت شریفش نزدیك بهمان طاق است ودر آنجا یکاه مسجدی ساخته ومسجد اکبرش خواندند واین نام را بسبب آنقطرهٔ خون مبارك یافت ودر بعضی کتب متاخرین نوشته اند که تربت منور حضرت زینب خاتون باصح روایات دریکي از قرای شام واینك آن مضجع مشهور ومحل زیارت نزدیك ودور است وپارهٔ از متتبعین اهل خبر نوشته اند که هنگامي چنان افتاد که درمدینة الرسول حالت قحط وغلا روبداد عبد الله بن جعفر باعیال خود بطرف شام روي نهاد تا آنجا بماند وبعد از رفع قحطي بمدینه باز شود درآن ایام که درشام توقف داشت درضیعه وقریهٔ که اکنون مزار منورحضرت زینب در آنجاواقع است آنحضرترا حالت استقامت ازمزاج عصمت امتزاج دیگرگون بگشت و

(مانی)

بآن رنج درگذشت ودرهمانجا بخاك رفت راقم حروف گوید در این جملهٔ اخبار که
درباب مزار حضرت صدیقهٔ صغری زینب کبری و دوباره اسیر شدن اهل بیت
که رفتن بشام ووفات حضرت زینب سلام الله علیهم بروایات عدیده مسطور گشت
بدلایل متعدده محل اعتماد نشاید شمرد زیرا که درکتب متقدمین یاد نکرده اند و
نیز علی سبیل التحقیق عبد الله بن جعفر سالهاي دراز بعد از یزید وفات کرد و
تازنده بود حضرت زینب از حبالهٔ نکاحش بیرون نشده بود که بگوئیم یزید
میتوانست درصدد تزویج آنمخدره برآید دیگر اینکه با هزارگونه بیم وتشویش
میزیست واهل بیت را بانهایت حشمت بمدینه مراجعت داد وحضرت علی بن
الحسین علیهما السلام نیزکساري گرفت ویزید ازکردار آنحضرت خوشنود میبود
وچون مسرف بن عقبه را بمدینه میفرستاد در رعایت جانب آنحضرت بسي سفارش
نمود ونیز قرائت پارهٔ اشعار را که در این سفر دوم بحضرت سکینه داده اند همان
ابیاتست که در سفر نخست قرائت فرمود دیگر اینکه آنگونه وصایا که از حضرت
زینب درحالت رحلت از این سراي بحضرت امام زین العابدین سلام الله علیهما
منسوب میدارند هرگز درنظر هیچ خردمند پسند نیاید چگونه با امام زمان وحجت
یزدان اینگونه سخن میکنند وانگهي مثل حضرت زینب کسیکه اورا عالمه وفهیمه
وعارفه وکامله درلسان امام میخوانند دیگر اینکه سر مبارك امام حسین علیه السلام
مگر درآنوقت درشام بود یا مکان معیني داشت که بامام علیه السلام وصیت فرماید
که آنسر مبارك را در عوض ببوس وآنچه در کنز الانساب مسطور است بیشتر
از درجهٔ اعتبار خارج است چنانکه چون بر سایر مرقومات آن کتاب بنگرند بر
اینجمله شهادت دهند واینکه اضطراب در اینجا مسطور گشته برای آنست که شاید
در هرخبري مفصل فقرهٔ چند معروض صحت وآنچه محل تردید بود [illegible]

رود تا از این بعد دیگران در ورطهٔ اشتباه دچار نشوند و آنچه صحیح مینماید این
است که حضرت زینب بعد از مراجعت بمدینه طیبه وفات کرده است ودر مدینه
مدفون شده است دیگر وفاتش در چه وقت بوده است خدای میداند واین زینبیه
که درشام است کمان میرود که همان دختر امام حسین علیه السلام باشد وآنکه در
قناطر السباع است دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیه است اما نه از بطن فاطمهٔ
زهراء سلام الله علیها واگر کوئیم این مزاریکه در شام است البته از حضرت
زینب کبری است باید بآن روایت مذکور اعتماد کنیم که عبدالله بن جعفر آنحضرت
راباخود ببرد ودرشام وفات کرده درخاك شدونیز تواند بود زینبیهٔ شام منسوب
بیکي از دختران یا فرزند زادکان ایشان باشد چنانکه دراغلب امام زادکان حالت
براین منوال است که اسامي آباء اورا بر زبان نمیآورند وبآن جدیکه امام یا پسر
امام است منسوب میدارند زیرا که وي مشهور تراست درسایر مردم نیز در
مقام نسبت همین معاملت میرود مثل آنکه فلان شخص را که مثلا به پنج پشت
بپادشاه یا وزیر میرسد شاهزاده ووزیرزاده میکویند یافلان کس را شاید بیست
پشت تا بامام زاده فاصله دارد امام زاده میخوانند هم اکنون بعد از این چند
مدتهای دیرباز وسالیان درازچکونه توانیم بدون خبري صحیح یا حکمي صریح که
از مقامات معتبره رسیده باشد بچنین امور واین نوع نسبتها بالصراحه تصدیق یا
تکذیب نمائیم منتهاي امراین است که بقراین عقلیهٔ ونقلیه وترتیب پارهٔ مقدمات
وملاحظهٔ تناسب بعضي اخبار وامارات ظني متراخم بعلم راتوانیم تولید کرد وبآن استنادي
ناقص نمود والله تعالی اعلم بحقایق الاسرار چنانکه درمصر نیز باین نام چندقبرموسوم
است یکي درقناطر السباع ودیکری قبریست که برآن نوشته اند این قبر شریفهٔ زینب
بنت احمد بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابیطالب رضي الله عنهم است واین

محمد را همان محمد بن حنفیه دانند اما صحیح نیست چه دخول محمد بمصر معلوم نیست چنانکه درحق سکینه ورقیه سلام الله علیهما این اختلافات وارداست وکذلك غیرها

﴿ بیان تزویج حضرت زینب خاتون سلام الله علیها با عبد الله بن جعفر بن ابیطالب علیه السلام ﴾

چنانکه اغلب مورخین ومحدثین نوشته‌اند جناب زینب الکبری ام الحسن سلام الله علیها اول دختر امیرالمؤمنین از بطن صدیقهٔ طاهره دختر حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین است علی علیه السلام اورا با پسر عم آن مخدره عبدالله بن جعفر طیار که جلالت نسب وشرافت حسبش افزون ازحد وشماراست تزویج فرمودند وعبدالله جعفر را از آنحضرت چهار پسر ویکدختر بوجود آمد علی وعون الاکبر سیم محمد و چهارم عباس ویکدختر که بام کلثوم مکناة بود در تذکرهٔ ابن جوزي نیز در ذیل اسامي اولاد عبدالله این پنج تن را از بطن حضرت زینب دختر فاطمه صلواة الله علیها نوشته است درکتاب عمدة الطالب کوید زینب کبری دختر علی علیه السلام ام الحسن کنیت داشت واز مادرش فاطمه دختر رسولخداي روایت مینمود وبحبالهٔ نکاح پسر عمش عبد الله بن جعفر ابن ابیطالب در آمد وعلی وعون وعباس وغیر هم را از وي پدید آورد ومیکوید وابن حبیب کوید که آنحضرت را در سراي کثیر ابن عباس ابن عبدالمطلب بود واین سخن را بعد از آن کوید که مذکور نموده است که حضرت زینب بسرای عبد الله ابن جعفر شد تواند شد بعد از وی بسراي وی شده باشد ودر اعلام الوری نیز مرقوم است که زینب کبری دختر فاطمهٔ زهرا را عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب تزویج نموده وعلی وجعفر وعون الاکبر وام کلثوم از آنحضرت متولد شدند وآن مخدره از مادرش فاطمه سلام الله علیها روایت اخبار داشت ودر رسالهٔ صبان نیز به تزویج اینمخدره با عبد الله بن جعفر روایت

شده در نور الابصار نیز باین تزویج وتولد علی وعون الاکبر وعباس ومحمد وام کلثوم اشارت کند وچهار پسر یکدختر از آنمخدره مذکور میدارد ومیکوید ذریهٔ اینمخدره تاکنون درکمال عدت وکثرت در امصار وبلاد اسباب شرف و برکت هستند قطب شعرانی در کتاب منن وطبقات خود کوید که بعد از فوت عمر بن الخطاب جناب ام کلثوم راکه در حبالهٔ نکاح او بود وعون ابن جعفر تزویج نمود وبعد از عون برادرش محمد بن جعفر بمزاوجت آنمخدره مفتخر کشت وچون نیز بسرای مخلد برفت برادرش عبد الله ابن جعفر آنحضرت راکابین بست وام کلثوم در سرای عبد الله بدیکری سرای شد آنکاه عبد الله جعفر خواهرش جناب زینب خاتون سلام الله علیها را در بند نکاح درآورد اما اینخبر برخلاف مابین امامیه است

﴿ بیان مسائل عشره که در باب نسل حضرت زینب سلام الله علیها مطرح فقهاء است ﴾

درکتاب نور الابصار ورسالهٔ صبان فصلی مخصوص بترجمهٔ احوال سعادت اشتمال حضرت زینب سلام الله علیها مسطور داشته و کوید فقهاء عظام در باب نسل حضرت زینب وعبدالله جعفر عنوانی کرده اند ودر ده مسئله مقرر داشته وباین ترتیب سؤال وجواب نموده اند (احدها انهم من آل النبي صلى الله عليه وآله وسلم واهل بيته بالاجماع لان اله هم المؤمنون من بني هاشم (والمطلب الثاني) انهم من ذريته واولاده بالاجماع لان اولاد بني نبات الانسان معدودون في ذريته واولاده حتى لو اوصى لاولاد فلان دخل فيه اولاد بناته (الثالث) لايشاكرون اولاد الحسن والحسين في الانتساب اليه صلى الله عليه واله وسلم وانما خص صلى الله عليه واله (الرابع) اولاد فاطمة دون غيرها من بقية بناته لانهن لم يعقبن ذكرا اى ذاعقب حي يكون كالحسن والحسين الرابع انهم يطلق عليهم اسم الاشراف على الاصطلاح القديم (الخامس) انهم تحرم الصدقة عليهم لان بني جعفر من الال قطعا (السادس) انهم يستحقون سهم ذوى

(القربى)

القربى السابع انهم يستحقون من وقف بركة الجلس لانها لم توقف على اولاد الحسن والحسين خاصة (الثامن) هل يلبسون العلامة الخضراء والجواب ان هذه العلامة ليس لها اصل لا فى الكتاب ولا فى السنة ولا كانت فى زمن القديم وانما حدثت سنة ثلث وسبعين وسبعمأة بامر الملك الاشرف شعبان بن حسين وفى درر الاصداف ما نصه واما العلامة الخضرآء فاحدثها السلطان الملك الاشرف شعبان من دولة الاتراك بمصر فى سنة ثلث وسبعين وسبعماة واما العمامة الخضراء فاحدثها السيد محمد الشريف المتولي پاشا مصر سنة اربع بعد الالف لما دار بكسوة الكعبة والمقام وامر الاشراف ان يمشوا امامه وكل واحد منهم على راسه عمامة خضراء وانما اختيرت العلامة الخضراء للاشراف لان الاسود شعار بنى العباس والاصفر شعار اليهود والازرق شعار النصارى والاحمر مختلف فيه عمي وفيها قال جماعة من الشعرآء من ذلك قول جابر ابن عبدالله

الاندلسى الاعمى صاحب شرح الالفية المشهور بالاعمى والبصير

جعلوا لابنآء الرسول علامة * ان العلامة شان من لم يشهر

نور النبوة فى وسيم وجوهم * يغنى الشريف عن الطراز الاخضر

﴿ وقال الاديب شمش الدين محمد بن ابراهيم الدمشقى ﴾

اطراف تيجان اتت من سندس * خضر با علام على الاشراف

والاشراف السلطان خصهم بها * شرفا ليفرقهم من الاطراف

وغاية القول انه لاباس بها لكل شريف سواء كان من ذرية الحسنين ام لاولا يمنع من لبسها احد من الناس الالغرض شرعى التاسع والعاشر هل يدخلون فى الوصية على الاشراف والوقف عليهم والجواب ان وجد فى كلام الموصى والواقف نص يقتضي دخولهم اوخروجهم اتبع والافلا والعمدة فى ذلك العرف وعرف مصر من عهدة الدولة الفاطمية الى الان ان الشريف لقب لكل حسنى وحسينى خاصة فلا

یدخلون علی مقتضی هـذ العرف) واین مسائل که در اینجا مسطور گشت از نور الابصار نقل شد ودر رساله صبان در پارهٔ مسائل که مذکور نموده باآنچه در اینجا نکارش رفت اختلاف دارد لهذا بما به الخلاف اشارت میرود در رسالهٔ صبان از رسالهٔ زینبیه که از تألیفات سیوطی است نوشته است که ذریهٔ آنحضرت تا کنون بکثرت عدد موجودند وبده وجه دربارهٔ ایشان تکلم کرده اند وجه اول را بهمان طورکه مرقوم افتاد مسطور داشته ودرآخرش کوید وفی صحیح مسلم من زید بن ارقم (تفسیر اهل بیته بمن حرموا الصدقة ومنهم اولاد جعفر) ودر مسئلهٔ دوم نیز درآخرش مسطور است (وهـذا المعنی اخص من الذي قبله) ومسئلهٔ سیم را باین صورت مسطور نموده است (الثالث انهم لایشارکون اولادالحسن والحسین في انتسابهم الیـه صلی الله علیـه وسلم وقدفرق الفقهآء بین من یسمی ولدا للرجل وبین من ینسب الیـه ولهـذا ادخلوا اولاد البنات في وقفت علی اولادی دون وقفت علی من ینسب الی من اولادی لکن ذکروا من خصائصه صلی الله علیه وسلم انه ینسب الیه اولاد بنته فاطمة ولم یذکروا مثل ذلك فی اولاد بنات بنته فجری الامر فیهم علی قاعـدة الشرع فی ان الولد یتبع اباه فی النسب لاامه ولهـذا جری السلف والخلف علی ان ابن الشریفـة لا یکون شریفاً اذا لم یکن ابوه شریفاً فاولاد فاطمـة ینسبون الیهـا واولاد الحسن والحسین ینسبون الیهـا والیـه واولاد اختیهما زینب وام کلثوم ینسبون ابویهم عبـد الله بن جعفر وعمر بن الخطاب لاالی الام ولاالی ابیهما صلی الله علیـه وسلم لانهم اولاد بنت بنته لااولاد بنته والدلیل علی تلك الخصوصیة المذکورة ما قدمنا سابقاً من قوله صلی الله علیه وسلم لکل بنی ام عصبة الا بابنتي فاطمة انا ولیهما وعصبتهما وفی روایة کل بنی ام ینتمون الی عصبة الا ولد فاطمة فانا ولیهم وعصبتهم وانما خص صلی الله علیه وسلم اولاد فاطمة دون

غيرها من بقية بناته لافضليتها ولانهن لم يعقبن ذكرا اى ذاعقب حتى يكون كالحسن والحسين فى ذلك) ودر اخر مسئلهٔ چهارم گوید (من اطلاق اسم الشريف على كل من كان من اهل البيت وان خص الان بذرية الحسن والحسين) ودر اخر مسئلهٔ هفتم گوید (بل وقفت نصفين النصف الاول على اولاد الحسن والحسين والنصف الثاني على الطالبين وهم ذرية على ابن ابي طالب من محمد بن الحنفية واخويه وذرية جعفر وعقيل ابني ابي طالب) وبعد از دو شعر شمس الدين دمشقي كه در مسئله هشتم مسطور گشت مینویسد (والا شرف السلطان خصهم بهاشرفاً ليفرقهم من الاطراف وحط الفقيه فى ذلك اذا سئل ان يقول ليس هذه العمامة بدعة مباحة لايمنع منها من ارادها من شريف ولا يؤمر بها من تركها من شريف وغيره والمنع منهما لاحد من الناس كائنا من كان ليس امراً شرعياً لان الناس مظبوطون بانسابهم الثانية وليس ليس العمامة مما ورد به شرع فيتبع اباحة ومنعا اقصى ما فى الباب انه احدث التميز بها لهؤلآء عن غيرهم فمن الجائز ان يخص ذلك بخصوص الا بنآء المنتسبين الى النبي صلى الله عليه وهم ذرية الحسن والحسين ومن الجائز ان يعمم ذلك فيهم وفى كل ذرية وان لم ينتسبوا اليه كالزينبية ومن الجائز ان ذلك يعمم فى كل اهل البيت كباقى العلوية والجعفرية والعقيلية كل جائز شرعا وقديستانس فيها بقوله تعالى يا ايها النبي قل لازواجك وبناتك ونساء المؤمنين يدنين عليهن من جلابيبهن ذلك ادنى ان يعرفن فلايؤذين فقد استدل بها بعض العلماء على تخصيص اهل العلم بلباس من تطويل الا كمام وادارة الطيلسان ونحو ذلك ليعرفوا فيبجلوا تكريما للعلم وهذا وجه حسن والله اعلم) ودر پايان مسئلهٔ دهم مسطور است (فلا يدخلون على مقتضى هذا العرف لكن يؤخذ من الاية السابقة التى استونس بها فى ليس العلامة الخضراء استحباب لبسها للاشراف فينعكس ذلك على قوله قبل بدعة مباحة اللهم الا ان يجعل قوله وقد

يستانس الى اخرها بياناً لوجه اخر مخالف لما قبله فى الحكم فتامل والذى ينبغى اعتقاده انهامستحبة للاشراف اخذامن الاية السابقة مكروهة لغيرهم لان فيها انتساباً بلسان الحال الى غير من ينسب اليه الشخص فى نفس الامر وانتساب الشخص الى غيرمن ينسب اليه فى نفس الامر منهي عنه محذر منه هذا ولم يكشف فى هذه الاعصار بتلك العلامة الخضرآء بل جعلت العمامة كلها خضراً وحكمها حكم تلك العلامة ولعل اختيار هذا اللون لكونه افضل الالوان على ماقاله السيوطى فى وظآئف اللون والليلة اولكونه لون الحلة التى يكساها فى الموقف نبينا صلى الله عليه واله وسلم كما في حديث اوردة عياض فى الشفآ اولكونه لون ثياب اهل الجنة كما فى اية اهل الكهف وما فى كلام السيوطى من ان النسب الى الاب لاالام المراد به النسب فى العرف الشرع المرتب عليه العصوبة والعقل والارث ونحوها من الاحكام لاالنسب اللغوى الحاصل بمطلق الولادة واما قوله تعالى ادعوهم لابائهم اى انسبوهم فا المراد به نفى حكم التبنى لا نفى مطلق النسب الى الام فقد نسب عليه الصلاة والسلم عبدالله بن مسعود الى امه حيث قال رضيت لامتى مارضى لها ابن ام عبدو كذا عبدالله بن ام مكتوم حيث قال ان بلالا يؤذن بليل فكلو واشربوا حتى تسمعوا اذان بن ام مكتوم وماص فى كلامه من جريان السلف والخلف على ان ابن الشريفة لايكون شريفاً اذا لم يكن ابوه شريفاً لعل مراده جمهورهم والا فقد ذهب جماعة الى كونه شريفاً اوالمراد الشرف الا قوى لانه الذى من جهة الاب لكن هذالايوافق قول بعض هؤلاء الجماعة بعدم تفاوت الانتماء بكونه من جهة الاب والام لانه من حيث الانتماء اليه صلى الله عليه وآله وسلم بالولادة وهولا يتفاوت بكونه من جهة الاب والام فاعرف ذلك والله تعالى اعلم) خلاصهٔ ترجمهٔ اينمطالب اين است كه آيا سلالهٔ زينبيه سلام الله عليها در آل رسولخداي صلى الله عليه وآله اندر و در تحيت

(صلي الله)

صلى الله عليه وآله مشمول هستند يا نيستند جواب اين است اري داخل هستند زيرا كه اجماع برآنشده است كه مراد ازال رسول خداي صلى الله عليه وآله مؤمنان از بني مطلب وهاشمند مسئلهٔ ديكر اينكه آيا ذريهٔ حضرت زينب خاتون عليها السلام از ذريهٔ وفرزندان پيغمبر يزدان شمرده ميشوند يا نميشوند جواب داده اند آري شمرده ميشوند زيرا كه فرزندان دختران انسان درجمع وزاري اولاد او محسوب ميشوند اكر كسي درحق فرزندان خود وصيتي سپارد البته اولاد دخترهاي او نيز قسمت بخواهند برد وداراي بهره ونصيب بخواهند شد مسئله ديكر اينكه آيا جايز ميباشد كه ذريهٔ آنمخدره خويشتن را برسول حضرت ذي المنن منتسب دارند چنانكه درفرزندان حسن وحسين ميتوان خطاب يا بن رسول الله نمود وحال اينكه فقهاء درميان آنكس كه فرزند كسي باشد يابد ومنسوب كردد فرق نهاده اند وباين دليل داخل نموده اند اولاد بنات را درعنوان وقفت على اولادي بيرون ازوقفت على من ينسب الى من اولادي اما كفته اند از خصايص رسولخداي صلى الله عليه وآله است كه فرزندان فاطمه سلام الله عليها را باآنحضرت نسبت دهند لا كن در حق دختران دخترش اين عنوان را جاري نداشته اند پس جريان امر درحق ايشان برقانون شرعست در اينكه ولد درنسب باپدر ميرود نه باما در بهمين سبب كويند پسر شريفه را اكر پدرش شريف نباشد شريف نميدانند پس فرزندان فاطمه برسول خداي منسوب واولاد حسن وحسين بايشان وآنحضرت صلى الله عليه وآله منسوب باشند وفرزندان خواهران ايشان زينب خاتون وام كلثوم به پدران خود عبدالله بن جعفر وعمر بن الخطاب نسبت برند نه بما درونه برسول خدا صلى الله عليه وآله زيرا كه ايشان فرزندان دختربنت آنحضرت هستند نه فرزندان دخترش ودليل براينمطلب احاديث مرويه ازآنحضرت صلى الله عليه وآله است مسئلهٔ چهارم اينكه

ایشان را شریف میتوان خواند واطلاق اسم شریف بر ایشان جایز است یا نیست
جواب این است که بنابر اصطلاح قدیم لفظ شریف را بر آنانکه از اهل بیت
بودند قاطلا مینمودند جایز است لاکن در این عهدود اطلاق این لقب شریف
بذریهٔ حسنین صلوات الله علیهما اختصاص دارد ودر حق دیگران معهود نیست
مسئله پنجم این است که آیا صدقه بر ذریه حضرت زینب سلام الله علیها حرام باشد
یا نباشد جواب این است که صدقهٔ واجبه یعني زکوة باجماع فقهاء برفرزندان جعفر
حرام است زیرا که بني جعفر قطعاً در زمرهٔ آل رسول خداي صلی الله علیه وآله
محسوب میشوند مسئله ششم ابن است که آیا سهم وقسمت ذی القربي یعني خمس
بایشان میرسد جواب این است که بزجا است چه ایشان در زمرهٔ ذوی القربي
داخل هستند وبالاجماع از آنچه بذوی القربي بهره میرسد بهره یاب توانند بود
مسئله هفتم این است که آیا ذریهٔ آنمخدره سلام الله علیهم از منافع وقف برکة الجیش
ذی حق هستند یا نیستند جواب این است که ذی حق هستند زیرا که آنکس که وقف
کرده است مخصوص باولاد حسنین نداشته است بلکه بردو نصف وقف نموده است
نصف اول براولاد حسن وحسین دوٌم برجماعت طالبین است وایشان ذریهٔ علی بن
ابیطالب علیه السلام از طرف محمد ابن الحنفیه ودو برادر او ذریهٔ جعفر وعقیل دو پسر
ابوطالب هستند مسئله هشتم اینست که آیامیشاید که ذریهٔ حضرت زینب خاتون
صلوات الله علیها خویشتن را بشمارسادات درآورند وجامهٔ سبز برتن بیارایند جواب
اینست که برای این شعارسبز درقوانین شرع مطهراصلي نیست نه درکتاب ونه در
سنت ونه از زمان قدیم بوده است بلکه درسال هفصدوهفتاد وسیم بامرملك الاشراف
شعبان بن حسین در مملکت مصر عمامهٔ سبز براي ایشان مقرر کشت وشعرا در
این باب شعرها انشاد کردند چنانکه مذکور شد واین کار براي ابن بود که سادات

از غير سادات تميز يابد واما عمامهٔ سبز ودستار سبز را سيد محمد متولي كه پاشاي مصر بود در سال يكهزار وچهارم هجري مقرر ساخت واينكه اين لون سبز را اختيار نمود براي اين بود كه جامهٔ سياه مخصوص بعباسيان وزرد علامت يهود وكبود پوشش نصارى وسرخ مختلف فيه بود وعمدهٔ مقصود براى امتياز است والبته زينبيه وجعفريه وعقيليه شرعا جايز است كه باين لباس اندر شوند مسئله نهم ودهم اين است كه آيا فرزندان عبد الله بن جعفر يعني از بطن زينب سلام الله عليها در آنچه در حق اشراف وصيت نهند يا بر اينجماعت وقف كردانند اندر هستند يا نيستند وجواب از اين دو مسئله اين است كه در كلام وصيت كذارنده يا وقف نماينده نصي وارد شده باشد كه مقتضي دخول اين طبقه يا خروج ايشان باشد متابعت ميشود ولاكن اكر وصيت يا وقف نه بر آن ونه بر اين دلالت نمايد پس قاعده وقانون فقه بر اين است كه وصايا واوقاف بر عرف بلد نازل كردد و عرف مصر از عهد خلفاى بني فاطمه تا كنون براين جارى است كه شريف را بر فرزندان حسن وحسين عليهما السلام خاصه اطلاق نمايند ونظر باين عرف واقتضاى آن ايشان را نتوان داخل كرد لاكن در صدر اسلام وعرف آروزكار غير از فرزندان حسين سلام الله عليهما را نيز شريف ميخواندند چنانكه پارهٔ بر آن رفته‌اند كه فرزندان شريفه را كه پدرش هم شريف نباشد شريف توان خواند پس زينبيون در آن دو عنوان كه باصطلاح عرف مصر است داخل نخواهند بود وبقيهٔ تحقيقات كه در اين دو فصل شده دليل بر اين است كه در اين عنوان داخل ميشوند

﴿ بيان اولاد حضرت زينب خاتون از عبد الله بن جعفر وآنانكه در كربلا شهيد شدند ﴾

در كتاب مقاتل الطالبين كه ابو الفرج اصفهاني تاليف كرده است در ذيل اسامي

شهداي كربلا مينويسد كه عون بن عبدالله بن جعفر بن ابيطالب كه اورا عون اكبر ميخواندند ومادرش زينب العقيليه دختر على بن ابيطالب عليه السلام از بطن حضرت فاطمه دختر رسول خداي صلى الله عليه وآله است در يوم الطف بدست عبد الله بن قطنه التيهاني ملعون بعز شهادت فائز كرديد وسليمان بن قبه در اين شعر خود اورا قصد كرده است و كفته است

واندنى ان بكيت عوناً اخاه * ليس فيما ينوبهم بخذول
فلعمر لقد اصيب ذو القربى * فانكى على المصاب الطويل

واز اين شعر سليمان معلوم ومشخص ميشود كه اولاد حضرت زينب سلام الله عليها را در ذوى القربى محسوب ميدارند و در حكم ايشان هستند در ناسخ التواريخ مسطور است كه بعد از شهادت محمد بن عبدالله جعفر برادرش عون بن عبدالله آغاز جدال نمود واين شعر بخواند

ان تنكرونى فانا بن جعفر * شهيد صدق فى الجنان الازهر
يطير فيها بجناح اوخضر * كفى بهذا شرفاً فى المحشر

آنكاه بجنك در آمد سه تن سوار وهشت تن پياده را از مركب حيات فرود آورد آنوقت بدست عبدالله بن بطة الطائى وبروايتي بدست عبدالله بن فطنه التيهاني شهيد كشت وزينب العقيليه همان مخدره است كه ابن عباس كلام حضرت فاطمه سلام الله عليهما را در آب فدك از وي روايت كند و كويد (حدثتني عقيلتنا) زينب بنت على عليه السلام واز اين پيش معني عقيله مسطور كشت ودر عمدة الطالب همين يكتن را از اولاد جعفر از بطن آنمخدره در زمرهٔ شهداء مرقوم داشته و ديكرانرا از مادر ديكر مرقوم نموده است ودر تذكرهٔ ابن جوزي در ذيل اسامى شهداء بشهادت پسرى از عبدالله ابن جعفر كه از بطن حضرت

(زينب)

زینب باشد اشارت نموده است ودر کتاب ناسخ التواریخ نیز در ذیل احوال
شهداء مانند ابن جوزی حدیث رفته است وهم میفرماید کاهیکه امام حسین علیه
السلام روی بجانب کوفه مینهاد ودر منزل تیمم نزول فرمود عبدالله بن جعفر دو
پسرش عون ومحمد را بملازمت آنحضرت روان داشت ابن اثیر نیز بهمین نوع اشارت
کرده است وهم در ذیل اسامي شهداي کرده بقتل دو پسر عبد الله اشارت کند
لکن از مادر دیکر میشمارد وابن صباغ در فصول المهمة نیز باین شیمت اشارت
کرده است وبالجمله در اغلب کتب معتبره بهمین نحو که مسطور افتاد مذکور است
ودر ذیل حال جعفر نیز مرقوم خواهد شد وصاحب عمدة الطالب همین قدر کوید
که دو پسر حضرت زینب در کربلا شهید شدند ولا کن نام ایشانرا نمینویسد و
در پارهٔ کتب متاخرین نوشته اند که دو پسر از حضرت زینب سلام الله علیها در
وقعهٔ کربلا شهید کردیدند یکي عون است که بدست عبد الله طالي ودیکر محمد
که بدست عامر بن نهشل مقتول شدند ونیز صاحب اعلام الوري بقتل
محمد وعون دو پسر عبد الله بدون اینکه از مادر ایشان نام برد اشارت کند و
در کتاب مهیج الا حزان مسطور است که از فرزندان عبد الله جعفر دو نفر
وبروایتي سه نفر شهید شدند ومادر ایشان زینب خاتون سلام الله علیها بود و
ایشان عون ومحمد وعبید الله بودند ودر مقتل ابي مخنف بشهادت عون بن عبد الله
اشارت کرده است وابن جوزي اورا چون دیکر کتب مقاتل مسطور نموده است
بالجمله در عموم کتب مقاتل وسیر بهمین تقریب مرقوم ومذکور داشته اند ودر
بعضي کتب دو پسر ودر بعضي سه پسر ودر بعضي کتب یك پسر عبدالله را
در شمار شهداء نوشته اند

﴿ بیان احوال جناب عبد الله بن جعفر بن ابیطالب ومختصری از احوال جعفر ﴾

چنان بصواب نمود که در پایان احوال حضرت زینب خاتون بشرح احوال شوهر جلالت سیرش عبدالله بن جعفر اشارت رود واز نخست بمختصری از شرح حال جعفر بن ابیطالب پدر بزرکوارش نیز مبادرت شود تا براي مطالعهٔ کنندکان موجب از دیاد اطلاع وخبر آید سیـد کبیر مطاع ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبـد مناف بن قصی الهاشمی القرشی عم حضرت پیغمبر وبرادر پدر آن فرستادهٔ خداوند داور از جانب پدر ومادر است جلالت قدر ورفعت مقام آن ملجاء انام وخدمات او در تقویت رسول ایزد علام از آن روشن تر است که مقام توضیح وتصریحی را خواستار باشد در اغلب کتب معتبره شرح حال ومراتب ایمان واسلام آنحضرت اشارت رفته است چون پدرش عبد المطلب راه بدیکر جهان میسپرد اورا وصي خود کردانید ودرکار رسول خداي باوي عهد ومیثاق استوار ساخت همین شرف وشرافت اورا بس است که کفیل ووکیل امر کفیل ووکیل امور ما سوی الله وپدر کرامی کوهر مثل علی علیه السلام ولی الله وپیشکار کارخانهٔ ایجاد و حاکم یوم التناداست اکر محوطهٔ جهان را از زمین تا بآسمان چون ظرفی بکردانند حامل جزئي از این شرف ونکاهبان بعضي از این شرافت نتواند شد شرح حال این حضرت کتابي مفصل ومبسوط خواهـد وآن جناب را فرزندان است و از اینجمله شش تن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها هستند چهار تن پسر باین ترتیب طالب وعقیل وجعفر وعلی علیه السلام واین چهار پسر هر یك باهر یك ده سال در سن تفاوت دارند ودو دخترش یکی ام هاني وآندیکر جمانه است و بروایتي دختري از فاطمه بنت اسد داشته است که اورا ریطه وبقولي اسماء مینا میدهاند بالجمله جعفر ابن ابیطالب علیه السلام که مادرش فاطمه بنت اسد است ده سال از علی علیه الســلام سال برده تر بود وچنانکه صاحب استیعاب و پارهٔ از مورخین

نوشته اند در خلق وخلق از هر کس برسول خداي صلى الله عليه وآله اشبه بود رسول خدايش بسيار دوست داشتي ودر حقش فرمودي اشبهت خلقي وخلقي در صورت وسيرت بامن مشابهت داري ومعلوم است که مقدار اين شرف بچه پايه است وآنجناب از آن مردم است که از قدماي مسلمانان بودند ودر بدايت اسلام مسلمان شدند وهم از زمرهٔ مهاجران اولست که بديار حبشه مهاجرت گرفت ومهاجرا در حبشه بزيست تاگاهيکه در سال هفتم هجرت خيبر مفتوح شد وجعفر بحضرت پيغمبر شتافت رسولخداي اورا استقبال کرد دست مبارك بگردنش حمل نموده پيشانيش را ببوسيد وفرمود (ما ادرى بايهما افرح بقدوم جعفر او بفتح خيبر) نميدانم شادى من بقدوم جعفر بيشتر است يا بفتح خيبر آنگاه در پهلوى مسجد سرائي از بهر او مقرر داشت ابن جوزى از ابو هريره حديث کند که رسولخداى صلى الله عليه وآله وسلم جعفر را ابوالمساکين ميخواند چه جعفر مردم دريوزه وفقير را دوست ميداشت وايشان را اطعام ميفرمود وبا آنها مجالست و مرافقت مينمود وکنيت مشهورش ابوعبدالله است درعمدة الطالب مسطوراست که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ميفرمود (خلقت انا وجعفر من شجرة واحدة) وهم آن جناب را ذوالهجرتين خواندند ومقصود از ان دوهجرت يکى هجرت حبشه وآنديگر هجرت مدينه است وهم رسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم فرمود (خيرالناس حمزة وجعفر وعلى) وهم آنحضرت را ذوالجناحين خواندند وجعفر طيارش گفتند عبدالله بن عمر بن الخطاب روايت کند که وقتى رسولخداي صلى الله عليه وآله پسرجعفر را درتحيت فرمود (السلام عليك يا بن ذى الجناحين) وگويند آنجنابرا درخواب بديدند که بامرغان بهشتي پرواز ميکند از اين رويش طيار لقب دادند وهم دراين باب وفزوني رتبت اواز زيد از رسول خداي حديث

کرده اند که چون خبر شهادت زید وجعفر در حضرت پیغمبر معروض افتاد بگریست وفرمود (اخوای ومونسای ومحدثای) وهم از رسول خدای روایت کرده اند که فرمود (علی مثل جعفر فلیبك الباکیة) وچون مردم قریش راکار معیشت سخت کشت رسولخدای صلی الله علیه وآله باعم خود عباس فرمود آیا نزد ابوطالب نشویم وتخفیفی در کار عیالش نیاوریم پس بدو شدند وکفتند بتو آمده ایم تا از بارعیالت تخفیف دهیم یعنی از اهل وعیال تو بعضی را باخود بداریم ودراین سختی روزکار بارترا سهل وهموار بکردانیم ابوطالب کفت اکر چنین است عقیل را بامن کذارید وهرچه خواهید چنان کنید وجناب ابیطالب فرزندش عقیل راسخت دوست میداشت پس عباس بن عبدالمطلب جعفر بن ابیطالب ورسولخدای علی علیه السلام را باخود بردند وجعفر تا کاهیکه کبیر ومسلمان شد واز کفالت عباس بینیاز کردید نزد عباس بپائید اما علی علیه السلام همه کاه در حضرت رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم نبود بالجمله جعفر بسخا وجود امتیاز داشت ونیك میهمان پذیر ومیهمان دوست بود کسان را بسرای خویش درآورد وبهرچه استطاعت داشتی ضیافت فرمودی در تذکرهٔ ابن جوزی وعمدة الطالب مسطور است که مشرکان هرچند که توانستند مسلمانان را آزار کردند وهرکس بشرف اسلام مشرف شدی معذب داشتند لاجرم این شکایت در حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله بردند رسول خدا رخصت داد تا بزمین حبشه مهاجرت کنند پس جماعتی که از جملهٔ ایشان جعفر بن ابیطالب بود وهشتاد وسه تن سوای زنان واولاد ایشان بشمار میرفتند بحبشه هجرت کزیدند ام سلمه فرماید چون در زمین حبشه نازل شدیم و در جوار نجاشی اندر آمدیم باما نیکی فرمود وما بردین وآیین خویش بودیم وخدایرا بآسایش ستایش میکردیم واز هیچکس در رنج و آزار نبودیم چون

(ابنداستان)

اینداستان کوش زد مردم قریش کشت تصمیم عزم دادند که دو تن را اختیار کرده با هدایا بدرکاه نجاشي روان کنند پس از امتعهٔ نفیسهٔ مکهٔ معظمه مقداری کثیر فراهم ساختند وبا عبدالله بن ابی ربیعة المخزومي وبقولي عمارة بن الولید و عمرو بن العاص روان ساختند ونیز برای بطارقه آنجا تقدیم تحف وهدایا نموده با آن دو تن کفتند پیش از آنکه در خدمت نجاشي تکلمي ورزید یطارقه و خواص درکاه اورا از این تحف خرسند کنید آنکاه هدایاي ملك حبشه را تسلیم نمائید وخواستار کردید تا اینجماعت را بشما باز سپارد واز آن پیش که با ایشان سخني در میان نهند پس ایشان برفتند وبهرهٔ بطارقه را بسپردند و کفتند جماعتي از سفهاي غلمان ما باین دیارآمده اند واز دین وآیین قوم وعشیرت خویش بیرون تاخته اند وبدین شما نیز در نیامده اند ودیني تازه اختیار کرده اند اینك اشراف وبزرکان ایشان مارا بخدمت پادشاه رسالت داده اند تا ایشانرانزدایشان باز فرستد از شما مسئلت کنیم که چون در خدمت ملك این داستان معروض داریم شما نیز بد واشارت کنید تامسئول مارا اجابت کند بطارقه پذیرفتار شدند وآن هدایارا که مخصوص بنجاشي بود بدرکاهش بیاوردند نجاشي بپذیرفت آنکاه رسالت خویش را بکذاشتند وبطارقه تصدیق کردند وعرض کردند اینجماعترا بایشان تسلیم فرماي چون نجاشي این سخن بشنید خشمکین کردید و کفت سوکند با خداي هرکز جماعیترا که بامن پناه آورده اند ودر بلاد من فرود شده اند بایشان تسلیم نکنم اما با ایشان سخن کنم اکرحالت ایشان چنین باشد که این دو تن میکویند چنین کنم و کرنه دست ایشان را از ایشان برتابم وتا آنچند که در مجاورت من هستند نیکي ورزم پس اصحاب رسولخداي صلی الله علیه وآله را بخواست چون حاضر شدند نجاشي بفرمود تامجلسي بیاراستند وجماعت اساقفهٔ خویش را نیزانجمن کرد وایشان

مصاحف خودرا در اطراف او برکشودند نجاشي با ایشان روي کرد وکفت این چه دیني است که اختیار کرده اید واز قوم وعشیرت خود برکنار شده اید وبدین من ودیني دیکر از ادیان روزکار برنیامده اید ام سلمه میفرماید جعفر بن ابیطالب لب بسخن بر کشود وفرمود ایها الملك ما جماعتي بودیم که در حالت جاهلیت وجهل سیر میکردیم وبت میپرستیدیم وکوشت مردار میخوردیم وکردفواحش میکردیدیم وقطع ارحام مینمودیم وبظلم وجور کار میکردیم ونیر و منـدان ما ضعفاي مارا نا چیز میکردند وبر اینحال ماه وسال همی بپاي بردیم تا خداي تعالی رسولی امین که نسبش را میشناسیم وصدق وامانت وعفافتش را میدانیم برما بر انکیخت واو مارا بخدای دعوت کرد وبتوحید وعبادتش بخواند وآنچه برآن بودیم وآنچه ما وپدران ما آنرا عبادت میکردیم متروك ساخت وبصدق حدیث واداي امانت وصلهٔ رحم وحسن جوار وکف از محارم ودماء مأمور واز فواحش وسخن دروغ وخوردن مال یتیم وقذف محصنات منهي فرمود وفرمان کرد تا خداي بي نیاز را عبادت ونماز بریم وهیچکس را باوي انباز نیاوریم وبنماز وزکوة وروزه امر فرمود ما اورا تصدیق کردیم وبدو ایمان آوردیم وخدای وحده لا شریك له را عبادت کردیم و هیچکس را باوي شریك نداشتیم وآنچه خدای برما حرام کرده حرام نمودیم وآنچه را برای ما حلال فرمود روا شمردیم چون قوم ما اینحال بدانستند دست تعدي از آستین بر آوردند ومارا بعذاب وآزار دچار ساختند وهمي خواستند از این دین روی بر تابنـد وبه پرستش بتها باز دارند وبآن اعمال نا پسند باز کردانند چون ظلم وجور ایشان فزوني کرفت ومارا بمشقت وزحمت درافکندند ودرمیان ما ودین ما حایل شدند ناچار بدیار تو رهسپار شدیم وترا از غیراز تو اختیار کردیم وجوار ترا بسندیده دانستیم هم اکنون امیدواریم که در پناه تو مظلوم ومقهور نمانیم نجاشي

(کفت)

كفت از آن آيات و كلمات كه پيغمبر شما از جانب پروردكار شما آورده چيزي با تو هست جعفر كفت آري كفت چيزي بر من بخوان پس از اوائل سورهٔ مباركه كهيعص چيزى قرائت فرمود سوكند با خداى نجاشي چنان بكريست كه لحيه‌اش ترشد واسافقه چنان بكريستند كه مصاحف ايشان از سرشك ديدهٔ ايشان ترشد آنكاه نجاشي كفت قسم با خداي اين آيات با آنچه موسى عليهٔ السلام از جانب خداي بياورده است از يك مشكوة وفروغ است آنكاه با عمرو بن‌عاص وآنديكر كفت براه خويش برويد سوكند با خداوند كه هركز ايشان را بشما تسليم نخواهم كرد چون ازخدمتش بيرون شدند عمرو بن‌العاص كفت قسم بخداي بامداد بخدمت نجاشي شوم واز ايشان عيبها بر شمارم كه جملكي مستاصل شوند عبدالله بن ابي‌ربيعه كفت اينكار مكن چه ايشان را با ماعلقهٔ خويشاوندي است عمروكفت قسم بخداى با نجاشي ميكويم كه اينجماعت چنان كمان ميبرند كه عيسى بن مريم عبدو بنده است ام سلمه ميفرمايد بامدادان بخدمت نجاشي درآمدند وعمر بن‌العاص كفت ايها الملك اينجماعت دربارهٔ عيسى بن مريم بسخني بزرك كوينده اند نجاشي بآنجماعت پيام كردكه درحق عيسي‌چه ميكوئيد ام سلمه ميفرمايد تا آنوقت چنين نازلهٔ برما فرود نيامده بود پس آنجماعت فراهم شدند وهمي كفتند اكر از عيسى بن مريم از شما بپرسند در پاسخ چه كوئيد كفتند همانرا كوئيم كه خدايتعالى فرموده است و رسولخداى بياورده است هر چه خواهى كو باش چون در پيشكاه نجاشي در آمدند كفت دربارهٔ عيسى بن مريم چه ميكوئيد جعفر كفت همان كوئيم كه رسول ما صلى الله عليه وآله بياورده است (وهو عبدالله وروحه ورسوله وكلمته القاها الى مريم العذراء البتول) چون نجاشي اينكلمات بشنيد دست خود بزمين زد وچولى بركرفت وكفت ما عدا عيسى بن مريم ما قلت هذا هذا العود كنايت از اينكه

عيسى بن مريم عليهما السلام از اين مقام تجاوز نكرده تا اينكه سخن ايشان وما بعد از اين عود است يعني بينونت ندارد آنكاه با نجماعت كفت (فاذهبوا فانتم سيوم بارض وسيوم) يعني امان يافتكان باشند آنكاه تا سه دفعه كفت هركس شمارا سب نمايد غرامت دهد واز آن پس فرمود آنچه اين كسان بهديه آورده اند باخود شان كذاريد چه مرا حاجتي بهدا ياي ايشان نيست سوكند باخداي كه خداوند درآنحال كه ملك مرا بمن باز كردانيد اخذر شوة نفرمود واين سخن از آن كفت كه ملك حبشه را از دست پدرش بيرون آورده ونجاشي را اسير كرده بودند واز آن پس ديكر باره نجاشي پادشاه حبشه شد چنانكه تفصيلش در تواريخ مسطور است بالجمله عمرو بن العاص مايوس وخائب باز شد ونجاشي نيز اسلام آورد وموافق روايت ابي نعيم در حليه جعفر بن ابيطالب با رفقاي خويش فرمود امروز در خدمت نجاشي من خطيب ميباشم از شما هيچكس نبايد سخني بر زبان بياورد و چون روي بخدمت نجاشي آوردند از اعوان او با ايشان كفتند در خدمت پادشاه بايد سجده بريد كفتند جز در حضرت يزدان سجده نميبريم چون نجاشي ايشانرا بديد كفت مرحبا بشما وبآنكس كه ازخدمتش فراميرسيد ومن شهادت ميدهم كه آنكس كه عيسى بن مريم عليهما السلام بظهور او بشارت ميدهد پيغمبر شما است واكرنبودي كه من مقلدامرسلطنت هستم بخدمتش روى مينهادم و نعل مباركش را ميبوسيدم وهم ابونعيم كويد كه عمرو بن عاص كفت چون بدركاه نجاشي رسيديم بردر سراي اوندا بركشيدم كه عمرو بن العاص را رخصت دهيد وجعفر ابن ابيطالب از پس سرمن بانك برآورد كه لشكرخداى را اجازت دهيد نجاشي صداى اورا بشنيد واورا پيش از من رخصت بداد بالجمله ميكويند اين آية شريفه (واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع الى آخر آلاية) در باب نجاشي واساقفه

﴿ شرح غزوهٔ موته وشهادت حضرت جعفر ﴾

وكيفيت ايشان در آن مجلس وارد شده است مع القصه چون غزوهٔ موته كه نام قريه ايست از قراى شام وتا بيت المقدس دو منزل مسافت دارد پيش افتاد رسول خداى رايت جنك را بدست جعفر داده وامارت لشكر را بدو كذاشت وجعفر بالشكر بدان سوي راه برداشت واز آنسوي شرجيل با يكصد هزار مرد سپاهي مبادرت مبارزت كرفت وصف بر كشيدند جعفر چون غضنفر بيرون تاخت و اسب خويش را پي بزد واين اول اسبي است كه در اسلام عقر شد ديكران نيز پياده برزم در آمدند وجعفر علم بر كرفت وبروايت ابن اثير اين شعر بخواند

يا حبذا الجنة واقترابها * طيبة وبارد شرابها

والروم روم قددنا عذابها * كافرة بعيدة انسابها * على اذا لاقيتها ضرابها

واز هر سوي حمله در افكند كفار از كوشه و كنار در پيرا مونش انجمن شدند وشمشير ونيزه بر اندام مبارك ش كار فرمودند نخستين دست راست آنحضرت را بزخم تيغ بيفكندند وآنجناب علم را با دست چپ بكرفت وچندان جنك نمود كه پنجاه زخم از پيش روي بدو رسيد وبروايتي قريب يكصد زخم بر داشت آنكاه دست چپش را نيز جدا كردند وآنحضرت با دل قوي علم را با دو بازوي پهلوي افراشته ميداشت وبا سينهٔ خويش پيوسته ميساخت كافري بروي بتاخت وبا خشم وستيز تيغ تيز بروي براند چنانكه از كمر كاهش بدو نيمه ساخت وعلم نكون كرديد وزيد ابن حارثه بشتافت وعلم را برداشت علماي عامه حديث كنند كه خدايتعالى زمين را افراشته وميدان جنك موته را در برابر چشم پيغمبر بداشت تا آنحضرت غازيان را نكران شد آنكاه فرمود (اخذ الراية زيد فاصيب ثم اخذها جعفر فاصيب ثم اخذها ابن رواحة فاصيب) يعني رايت اسلام را زيد بن حارثه بكرفت وشهيد شد آنكاه جعفر بكرفت وشهيد شد واز آن پس عبد الله بن رواحه بكرفت وشهيد

شد واين سخن ميفرمود وميكريست آنكاه فرمود شمشيرى از شمشيرهاى خداي يعني خالد رايت را بر كرفت ونصرت يافت يا اينكه عرض كرد خدايا خالد شمشيري از شمشيرهاي تو است او را در اين روز نصرت بخش و از آنروز خالد سيف الله لقب يافت واز اين خبر معلوم ميشود كه جعفر بعد از زيد رايت را بر كرفت لاكن در اشعار كعب بن مالك تقدم جعفر بر زيد ميرسد باجمله رسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم فرمود بجاي دودست جعفر كه درحربكاه قطع شد خداوندش در بهشت دوبال از ياقوت سرخ عنايت فرمود تا در فضاي بهشت پرواز نمايد بعضي بصورت اين عبارت عقيدت دارند وبعضي كويند اين دو بال كنايت از صفت ملكي وقوت ملكوتي است و رسولخداي فرمود براي اهل وعشيرت جعفر طعامي ترتيب دهيد كه ايشان را پرواى پختن طعام نيست شهادت جعفر در سال هفتم وبروايتي هشتم هجرى بود واز عمر شريفش چهل ويك سال بر كذشته بود ورسول خداى بسيار بروى محزون كشت وجعفر وزيد ابن حارثه وعبد الله ابن رواحه را در يك قبر نهادند وآن قبر را ناپديد ساختند ودبيري در حيوة الحيوان نوشته است كه از جمله آنانكه بعد از موت تكلم نمودند جعفر طيار بود كه اين آيت مبارك را (ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا) تا بآخر قرائت فرمود وشعرا در مرثية جعفر انشاد ابيات كردند واين شعر از جمله اشعار كعب ابن مالك است كه صاحب كتاب عمدة الطالب نوشته است

لا يقتدون لجعفر ولوائه * قدام اولهم فنعم الاول

فتغير القمر المنير لفقده * والشمس قدكفت وكادت افل

ودر سن مبارك جعفر از سى وسه ساله وچهار ساله وچهل ويك ساله وشش ساله تا به پنجاه وچهار سال اختلاف رفته است چنانكه دركتاب مقاتل الطالبين اشارت

رفته ونيز در فضايل ومناقب آنجناب اخبار واحاديث متعدده وارد است لاكن
در اينجا از آنچه مذكور شد بيشتر حاجت بنگارش نداشت

﴿ بيان پارهٔ حالات سعادت آيات جناب عبد الله ابن جعفر ابن ابى طالب رضى الله عنهم ﴾

نسب شريف اين جناب از طرف پدر تا بحضرت ابى البشر با حضرت خيرالبشر بر يك منوال است اما مادرش اسماء بنت عميس ابن سعد ابن الحارث ابن تيم ابن كعب ابن مالك ابن قحافة ابن عامر ابن ربيعه وبقولى معاوية ابن عامر ابن سعد ابن مالك ابن بشير ابن وهب الله ابن شهران ابن عفرس ابن خلف ابن افتل است وهو خثعم ومادر اسماء هند دختر عوف ابن الحرث وهو حماطة ابن ربيعة ابن ذى جليل ابن و اسمه منبه ابن زيد ابن الغوث ابن سعد ابن عوف ابن عدى ابن مالك ابن زيد ابن سهل ابن عمرو ابن قيس ابن معاوية ابن جشم ابن عبد شمس ابن وائل ابن الغوث ابن قطن ابن عريب ابن زهير ابن ايمن ابن الهميسع ابن حمير وهو العرنجج ابن سباء ابن يشجب ابن يعرب ابن قحطان واين هند كه مادر اسماء بنت عميس است همانست كه درحق او گفته اند (الجرشية اكرم الناس احماء وجرش) از قبايل يمن است ودخترش اسماء بنت عميس را جعفر ابن ابيطالب تزويج نمود وپس از جعفر در حبالهٔ نكاح ابو بكر درآمد وبعد از ابو بكر در تحت نكاح امير المؤمنين على عليه السلام درآمد ودختر ديگرش ميمونه ام المؤمنين زوجهٔ رسول خداى صلى الله عليه وآله بود ودختر ديگرش لبابة ام الفضل خواهر ميمونه مادر فرزندان عباس ابن عبد المطلب گرديد ودو شيزهٔ ديگرش سلمى بنت عميس مادر فرزندان حمزة ابن عبدالمطلب آمد پس احماء ودامادهاى ابن جرشيه نخست رسول خداى صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين على ابن ابيطالب عليه السلام وحمزه وعباس وجعفر وابو بكر هستند ونيز از اسماء

او مغيره مخزومي است پس مادر خالد ابن الوليد ام الفضل الكبرى بنت حارث از طرف
مادر با اسماء خواهر است واين اسماء مادر جمله فرزندان جعفر ابن ابيطالب است
واين جرشيه را حارث ابن الجون ابن بحير ابن الطرب ابن روية ابن عبد الله ابن هلال
ابن عامر تزويج نمود وميمونه زوجهٔ رسول خداي را ازوي بزاد وخواهرش ام الفضل
را عباس ابن عبد المطلب نكاح بست وعبيدالله وفضل ومعبد وقثم ازوى پديد كشت
واسماء در تحت نكاح جعفر در آمد وازوى فرزندان آورد واز جملهٔ فرزندانش
محمد ابن جعفر شهيد شد وبعد از جعفر ابو بكر اورا تزويج نمود محمد ابن ابي بكر
از وى متولد شد وچون ابو بكر بديكر سراى برفت على ابن ابيطالب صلوات الله
عليه اورا كابين بست ويحيي بن على متولد كرديد ويحيي در حيات پدر بزركوارش
وفات نمود واز وى عقب نماند وابن عبد البر در كتاب استيعاب از ابن الكلبي
روايت كند كه مادر عون ابن على عليه السلام اسماء بنت عميس بود لاكن دراين
قول هيچكس باوى رفيق نيست دركتاب ناسخ التواريخ درذيل ازواج امير المؤمنين
عليه السلام مسطور است كه اسماء بنت عميس از جملهٔ ازواج امير المؤمنين عليه
السلام است وعون ويحيي كه مكني بابي الحسين است وفرزندان على عليه السلام
ميباشند از اسماء متولد شدند وچون عميس بحد بلوغ ورشد رسيدهند دختر
عوف ابن زهير ابن الحارث را از قبيلهٔ كنانه بشرط زني بكرفت واين هند پيش
ازوى زوجهٔ حارث ابن حزن بن جبير هلاليه بود واز حارث سه دختر بزاد نخستين
ميمونه زوجهٔ رسول الله دوم لبابة الكبرى معروف بام الفضل زوجهٔ عباس ابن
عبد المطلب سيم لبابة الصغرى زوجهٔ زياد ابن عبدالله ابن مالك هلالي واز عميس نيز
سه دختر آورد نخستين اسماء زوجهٔ جعفر ابن ابيطالب ودر خدمت جعفر از مكه
به حبشه هجرت كرفت ودر آنجا سه پسر آورد اول عبدالله دوم عون سيم محمد

(ودر)

ودر خدمت جعفر از حبشه بمدينه آمد وچون جعفر شهيد شد ابوبكر تزويجش كرد
ومحمد ابن ابي بكر متولد شد وبعد از ابوبكر در نكاح اميرالمؤمنين درآمد ودختر
دوم عميس سلمي نام داشت وزوجۀ حمزة ابن عبد المطلب عليهما السلام شد واز
حمزة دختري بياورد كه امامه نام داشت وبعد از شهادت حمزه شداد ابن اسامة ابن
الحاد الليثي اورا بزني بسراي آورد دو پسر ازوي متولد شد يكي عبدالله وآن ديكر
عبد الرحمن ودختر سيم عميس سلامه نام داشت واوزوجۀ عبدالله ابن كعب الخثعمي
بود ابن جوزي دركتاب تذكره ميكويد اشهر فرزندان جعفر ابن ابيطالب عبدالله
است وچون وي متولد شد روزي چند پسرى از بهر نجاشي متولد شد محض تبرك
بنام عبد الله جعفر اورا نيز عبد الله ناميدند وهم اسماء مادر عبدالله پسر نجاشي را
باشير پسرش عبدالله پرورش داد وايشان برادر رضاعي باشند ودروفات رسولخداي
صلى الله عليه وآله عبد الله ابن جعفر كودك نورس بود ابن جوزي از يحيي بن ابى
العلى حديث ميكنند كه از عبد الله بن جعفر شنيدم ميكفت نيك در خاطر دارم
كاهيكه رسولخداي صلى الله عليه وآله بر مادرم درآمد واورا از شهادت پدرم
خبر داد وبادست مبارك برسر من وبرادرم بماليدي وهردو چشم مباركش اشك
باريدى چندانكه از لحيۀ مباركش قطرات سرشك فروچكيدي آنكاه فرمود
(اللهم ان جعفرا قد قدم الى ان الثواب فاخلفه فى ذرية باحسن ما خلفت احدا من
عبادك فى ذريته) بارخدايا همانا جعفر در راه حق شهيد شد وبه بهترين اجرومقام
نائل شد تو اورا باخلاف نيك واعقاب پسنديده بهره ور فرماى آنكاه فرمود اى
اسماء آيا ترا بشارت بسپارم عرض كرد پدر ومادرم فداي تو باداى رسول الله
بشارت عنايت فرماى فرمود (فان الله قد جعل لجعفر جناحين يطير بهما فى الجنة)
بدرستيكه خداى دو بال از بهر جعفر مقرر فرمود تا در فضاى بهشت برين

پرواز كند اسماء عرض كرد يا رسول الله مردمان را بايدداستان بيا گاهان عبدالله
ميكويد رسولخداى صلى الله عليه وآله وسلم بپاى شد ودست مرا بكرفت ودست
عنايت برسرم بسود وبرمنبر برشد ومرا در زينهٔ فرودين در پيش روى مباركش
بنشاند ونشان اندوه در ديدار همايونش پديدار پس آغاز سخن كرد وفرمود (ان
المرء كثيرناخيه وابن عمه الا ان جعفرا قداستشهد وقد جعل الله له جناحين يطير بهما
فى الجنـة) ميتواند مراد از اين كلام اين باشد كه عزت وجلالت وكثرت اعوان
مرد بسبب برادر وپسرعم باشد چنانكه قلت را كنايت از ذلت آورند لاكن اگر
بنكارش صاحب اعلام الورى اكتفا ورزيم (وان المرء كثير حزنه باخيه وابن عمه)
قرائت كنيم زحمت اين تاويلرا متحمل نبايد شـد. با لجمله ميفرمايد جعفر بشهادت
پيوست وخدايش دو بال عطا كرد تا بدستيارى آن در جنان جاويدان طيران كند
آنكاه رسولخداى صلى الله عليه وآله از منبر فرود شد وبسراى مباركش اندر آمد
ومرا باخود بسراي در آورد وبفرمود تاطعامي ترتيب داده براى اهل من مقرر
فرمود پس از آن برادر مرا بخواند ومادر حضرتش طعامي سخت نيكو ومبارك
بخورديم وسلمي مقدارى شعير را طحن كرده وباروغن زيت بساخت وفلفل بر
آنطعام بكار برد ومن وبرادرم باوى بخورديم وتا سه روز من وبرادرم درحضرت
رسولخداى صلى الله عليه وآله در بيوت ازواج آنحضرت ميرفتيم وازآن پس بخانهٔ
خويش مراجعت كرفتيم ورسولخدا بديدار ما بيامد ومن درانحال كوسفند برادرم
را علف ميچرانيدم (فقال اللهم بارك فى صفقته) خدايا در بيع وشراى او بركت
عنايت فرماى، عبدالله ميكويد در تمامت روزكار هيچ نفروختم يا خريدار نشدم
جز آنكه در معاملت بركت يافتم وهم در تذكرهٔ ابن جوزى از حسن بن سعيد
مولاى حسن ابن على عليهما السلام مرويست كه كفت رسولخداى صلى الله عليـه

(وآله)

وآله وسلم سه روز آل جعفر را مهلت نهاد واز آن پس که آن مدت سه روزکه از رسیدن خبر مرکش برکذشته بپاي رفت نزد ایشان آمد فرمود بعد از این روز بر برادرم کریستن بکیرید (ادعوا الی ابناء اخی) پسران برادرم جعفر را نزد من حاضر کنید میکوید سه پسر مانند سه جوجه که محمد وعون وعبد الله بودند حاضر شدند آنکاه بفرمود تا حلاق حاضر کردند وسرهاي ایشان را از موي بستردند و فرمود اما محمد همانا شبه عمم ابو طالب میباشد واما عون بخلقی وخلق من شبیه است آنکاه دست عبد الله را بکرفت (فشالها وقال اللهم اخلف جعفرا فی اهله وبارك لعبد الله فی صفقته یمینه) میکوید بعد از آن مادر ایشان بیامد ودرکار فرزندان خود شادي مینمود رسول خداي صلی الله علیه وآله با او فرمود (اتخافین علیهم العیلة وانا ولیهم فی الدنیا والآخرة) آیا بر درویشي وبي توانائي وبینوائي ایشان مي ترسي با اینکه در دنیا وآخرت ولی ایشان منم در بحار الانوار مسطور است که از آن پس که رسول خداي صلی الله علیه وآله فرمان کرد تا حضرت فاطمه علیها السلام طعامي از بهر اسماء بنت عمیس واهل اوترتیب داده سه روز براي ایشان تقدیم فرماید سنت بر این جاري شد که تا سه روز براي کسان آنکس که بمرده معمول دارند وهم ابن جوزی نوشته است که عبد الله ابن جعفر مي کفت قانون رسول خدای صلی الله علیه وآله چنان بود که هر وقت از سفری مراجعت فرمودی کودکان اهل بیت خود را ملاقات میفرمود ودر یکی از اسفار که بیامد مرا بحضرتش سبقت دادند پس مرا بر کرفت ودر حضور مبارکش بکذاشت ویکی از دو فرزندان فاطمه حسن وحسین را باستقبالش بیاوردند اورانیز از پس پشت خویش برنشاند وبمدینه در آمدیم کاهیکه رسول خدای وما دو تن هر سه بریك دابه نشسته بودیم وهم از حسن ابن سعد مولای حسن بن علی علیهما السلام مرویست که عبدالله بن جعفر مي کفت روزی رسول خدا اي

صلی الله علیه وآله مرا باخود ردیف کردانید وحدیثی پوشیده بامن براندکه هرکز هیچکس درمیان نمیکذارم ونیز درتذکره مذکوراست که روزي عبدالله ابن زبیر با عبدالله ابن جعفر کفت هیچ بخاطرداري آنروز راکه من وتو وابن عباس رسول خدای صلی الله علیه وآله را ملاقات کردیم عبدالله بن جعفر کفت اری مارا باخود سوار کرد وترا بجای بکذاشت واز اینجواب که بدو باز داد اورا خجل وشرمسار ساخت در کتاب ناسخ التواریخ در ذیل معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت در حق عبدالله ابن جعفر طیار دعای برکت کرد عبدالله چندان مال وحشمت یافت وجود و کرم ورزید که مردم مدینه چون وام میکرفتند وعدهٔ ادایش را بعطاي عبدالله معلق میداشتند

بیان احادیث مرویه از جناب عبدالله ابن جعفر رضي الله عنهما

چنانکه ابو علی در کتاب منتهي المقال میکوید جناب عبدالله مردی جلیل القدر و قلیل الروایت است در کتاب کشف الغمه از مسند احمد بن حنبل از عبدالله ابن جعفر از حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود خیرنسائها خدیجه وخیر نسائها مریم وهم در مسند از عبدالله ابن جعفر مروی است که رسولخدای فرمود (امرت ان ابشر خدیجة ببیت من قصب لاصخب فیه ولا نصب) جوهری درصحاح اللغة میکوید قصب انابیب ونیهای از زوهراست ودر حدیث است (بشرت خدیجة ببیت فی الجنة من قصب) وابن اثیر در کتاب نهایه بهمین حدیث اشارت کند وکوید قصب دراینحدیث بمعني مروارید مجوف وواسع است مثل قصري منیف ودر مجمع البحرین کوید من قصب ای من الجوهر ودیکر پارهٔ احادیث است که در بارهٔ نص بر امامت امیر المؤمنین وائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از رسولخدای صلی الله علیه وآله روایت کرده (است)

است چنانکه عنقریب در ذیل احتجاجات آنجناب اشارت میرود ودیکر از روایاتیکه
از عبدالله ابن جعفر کرده اند وصاحب اغاني یاد کرده است اینست که کفت
رسول خدای صلي الله علیه وآله را نکران شدم که بطیخ را بارطب ماکول همیداشت

﴿ بیان مراتب ومقامات جناب عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضي الله عنهم ﴾

از آنجمله که مسطور کشت جلالت قدر عبدالله بن جعفر معلوم شد ودر رفعت
مقام ومنزلت وجود و کرم این جناب در هر دفتر وکتاب داستانها نکاشته اند و
خبرها بکذاشته اند واز بزرکترین مفاخرت او مصاهرت با حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام وتزویج مانند حضرت صدیقهٔ صغری زینب کبری دختر جناب فاطمهٔ
زهراء سلام الله علیها است ودیکر شهادت فرزندان اوست در رکاب مستطاب
حضرت خامس آل عبا جناب سید الشهداء (روحنا ومهجنا له الفداء) در اغاني
مسطور است که وقتي رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم بر عبدالله بکذشت و
نکران کشت که بعادت بازی کردن کود کان چیزی از کل میساخت فرمود یا
ابن چکني عرض کرد میفروشم فرمود بهایش را چکني عرض کرد رطب میخرم
ومیخورم آنحضرت درحقش دعای خیر فرمود وعرض کرد (اللهم بارك فی صفقته)
یعنه خداوندا در بیع ومعاملات او برکت عنایت فرماي واز برکت این دعاي
مبارك تا پایان عمر هر معامله کردي سودمند شدي ودیکر از مفاخرش این است
که پدری چون جعفر وجدي چون ابوطالب وعموئي مانند امیرالمؤمنین علیه السلام
داردکه درهر یك اکر برتمامت اهل روزکار افتخار بورزد هیچکس را مقام انکار
نماند ودیکر از مفاخرش این است که اورا از اصحاب حضرت امیر المؤمنین وامام
حسن وامام حسین علیهم السلام نکاشته اند وهم کویند از اصحاب حضرت صادق
وجلیل القدر بود لاکن اینروایت بعید مینماید چه تولد حضرت صادق موافق

اغلب روايات باسال وفات عبدالله مطابق است مكر آنكه در شمار اصحاب حضرت باقر باشد آنهم قبل از ظهور امامت آنحضرت خواهد بود معلوم باد كه در شمار اصحاب صادق آل محمد عليهم السلام آنچه بتفحص تام واستقراي كامل معلوم شده است چند تن باين نام ونسب هستند اما هيچيك شبيه بعبد الله ابن جعفر ابن ابيطالب نيست يكى عبدالله ابن جعفر الجعفري المدني كه درباب اصحاب صادق از رجال شيخ مذكور است كه از اولاد واحفاد جعفر عليه السلام است ديكر عبدالله بن جعفراست كه پسر خود آنجناب است كه عبد الله افطح باشد ديكر عبد الله ابن جعفرالمخزومي است كه بلفظ اشاعنه موصوفاست اين لفظ مطرح انظام است واين اسم باين نسبت مكرر است وبعضي نسخ يكى را حرمي ذكر كرده وديكرى مخزومي بنابر اين متعدد است واتحاد را ميرزاى استرابادي در رجال كبير اختيار كرده وبهر صورت قول باحتمال نويسنده بنظر نيامده كه عبد الله بن جعفر بن ابيطالب از اصحاب حضرت صادق عليه السلام باشد دور نيست بيكى از اسامي مسطوره مشتبه شده باشد والافسادش قطعىاست وديكراز مفاخر جناب عبدالله جعفر اين است كه آنجناب را از كثرت جودوعطا بحرالجود نام كردند وجوادش خواندند واين جناب اول مولوديست از مردم اسلام كه در ارض حبشه متولد شد واز آن پس در خدمت پدرش جعفر بشرف ملازمت خدمت رسولخداي نائل كشت واز مفاخر اوست كه سالها در كنف تربيت ورعايت عباس ابن عبدالمطلب عم رسول ميزيست دركتاب ناسخ التواريخ مسطور است كه چون خبر شهادت محمد وعون وعبيدالله پسرهاي عبدالله ابن جعفرطيار را در مدينه با پدربزركوار بكذاشتند عبدالله كفت (انا لله وانا اليه راجعون) عبدالله را غلامي بود كه ابو السلاسل كنيت داشت چون خبر شهادت مولى زادكان خويش را بشنيد كفت

(هذا ما القينا من الحسين بن علی این مصیبت جانسوز را بسبب حسین ابن علی علیهما السلام دریافتیم چون عبد الله ابن کلمات را بشنید سخت برآشفت وسرودهن ابوالسلاسل را بانعل بکوفت واز آن پس فرمود (یابن اللخناء الحسين تقول هذا والله لوشهدته لاحببت ان لا افارقه حتي اقتل معه انه لمما بسخی بنفسی عنها ویعزی عن المصاب بهما انهما اصیبا مع اخي وابن عمی مواسین له صابرین معه) اي پسر زانیه آیا در حق حسین سلام الله علیه بدین کونه سخن کني سو کند با خداي اکر در حضرتش حضور داشتم سخت دوست میداشتیم که هرکز از وي مفارقت نجویم تادر رکابش شهید کردم سو کند باخداي که من در راه حسین از زندکاني پسران خود چشم بر کرفتم وهر دورا بجان فشاني در حضرتش مایهٔ هزاران آمال وآماني شمردم وبتعزیت ایشان بنشستم وشهادت ایشانرا اسباب تعزیت وتسلیت چنین مصیبت کرفتم چه ایشان در عوض من ملازمت رکاب مبارکش را مبادرت جستند وبا برادر وپسر عم من شهید شدند ودر شهادت بطریق مواساة رفتند وبر دواهي شکیبائی یافتند وچون از اینکلمات بپرداخت روي باهل مجلس آورد کفت (الحمد لله عز علی مصرع الحسین ان لا اکن آسیت حسیناً بیدي فقد اساه ولدای) یعني همانا سخت ودشوار شد برمن شهادت حسین سلام الله علیه اکر خود نتوانستم در رکاب مبارکش بشهادت فایض شوم باري حمد خدای را فرزندان من در رکاب مبارکش بسعادت شهادت نائل شدند واغلب مورخین باین حکایت اشارت کرده اند وفاضل دربندي بعد از نکارش این حکایت میفرماید اکر کویند درحق عبدالله ابن جعفر طیار جه پاسخ کویند اکرچند بحسب علو نسب وشرافت وجلالت حسب وفخامتي که اوراست مانند آفتاب در وسط النهاراست لا کن از این کلمات که ازوي درحق سید الشهداء سلام الله علیه مذکور افتاد چنان مینماید

که معرفت او در حق (ولي مطلق وحجة الله علی جمیع خلقه بعد جده وابیه واخیه)
بدرجهٔ کمال نیست چه اکر بوجه اکمل بود باید اقوال وافعالش دراین هنکام برتر
وشدیدتر واثر غم وهم وبکاء ونحیب وجزع وعویلش فزونتر وکلمات اودر مراتب
آنحضرت وامامت وحجیت برخلق حضرت احدیت روشن تر باشد چنانکه از
سایر عظمای بني هاشم مثل عباس ابن امیرالمؤمنین علیه السلام وبرادران او ومسلم
ابن عقیل وبرادرانش درچنین مقام روي داد واقوال وافعال ایشان نه چنان بود که
ازعبدالله روي نمود درجواب کوئیم که آنچه در این روایت نقل شده است بعضي
از آن حالاتست که ازعبدالله قولا وفعلا نمودار شده است چه سایر حالت واظهار
جزع وکریه وفغان را لازم ندیده اند مذکور دارند اما چون مکالمهٔ عبدالله و
ابوالسلاسل غرابتي داشت بکذارش آن اکتفا کرده اند وکرنه در چنان حالات
دیکر کذشته از جماعت بني هاشم تمامت مردم مدینه بلکه کروهي از مردم کوفه
وشام چنانکه اشارت رفت شراکت داشتند وبروز آن از عبدالله وامثال اومحل
تردید نبود تا درمقام توضیح برآید چنانکه علامهٔ مجلسي اعلی الله مقامهٔ درجلد نهم
بحارالانوار میفرماید سید مهنا ابن سنان از علامهٔ حلي قدس الله روحهما درجملهٔ
مسائلیکه سؤال کرده است میکوید مایقول سیدنا فی محمد بن الحنفیه (بل کان یقول
بامامة زین العابدین علیه السلام وکیف تخلف عن الحسین علیه السلام وکذلك عبدالله
ابن جعفر) چه میفرماید سید ما یعني علامه دربارهٔ محمد ابن حنفیه آیا بامامت حضرت
زین العابدین علیه السلام قائل بود وچکونه ازملازمت خدمت امام حسین درسفر
کربلا تخلف جست وهمچنین عبدالله ابن جعفر چکونه التزام رکابش را مبادرت
نمود علامهٔ حلي رحمة الله درجواب نوشت (قد ثبت فی الاصل الامامة ان ارکان
الایمان التوحید والعدل والنبوة والامامة والسید محمد ابن الحنفیة وعبدالله ابن جعفر
(وامثالهم)

(وامثالهم اجل قدرا واعظم شانا من اعتقاد خلاف الحق وخروجهم عن الايمان الذي يحصل به اكتساب الثواب الدائم والخلاص من العقاب واما تخلفه عن نصرة الحسين عليه السلام فقد فقل انه كان مريضا) يعني در اصل امامت ثابت است كه چهار چيز ركن ايمان است يكي اقرار بوحدانيت خدا و ديكر عدل وديكر نبوت وديكر امامت يعني هركس بيكي از اين چهار اقرار نداشته باشد ايمانش ناقص است وسيد محمد ابن حنفيه وعبد الله ابن جعفر وامثال ايشان را جلالت قدر وعظمت شان از آن برتر است كه بر خلاف حق معتقد كردند واز آنچه موجب ثواب دائم ورستكارى از عقابست تخاف ورزند واما تخلف محمد ابن حنفيه از نصرت امام حسين عليه السلام همانا نقل نموده اند كه وي مريض ورنجور بود راقم حروف كويد جناب علامهٔ حلي قدس الله روحه در اين جواب باز مينمايد كه هركس بامامت اقرار نداشته باشد از زمرهٔ مؤمنان خارج است وآنوقت ميفرمايد امثال ايشان كه مؤمن هستند چكونه ميشود بدون عذر از نصرت امام زمان تخلف ورزند چه اكر جزاين باشد چنان خواهد بود كه در اعتقاد ايشان خللي ودر اركان ايمان ايشان تزلزلى است وچكونه تواند بود كه امثال چنين مردم بزركوار را بچنين صفت موصوف داشت ومرض محمد ابن الحنفيه دركتب مقاتل مذكور و زحمت انكشتهاي مباركش از دريدن آنزره درعهد پدرش اميرالمؤمنين عليه السلام وعدم استطاعت استعمال شمشير مشهور است اما جناب علامه در اين مسئله بهمان محمد ابن حنفيه قناعت فرموده است وبهرصورت البته عبدالله ابن جعفر نيزمعذور بوده است چنانكه از حالات ديكرش نيز معلوم آيد والله اعلم بحقايق الامور

بيان خطبهٔ عبد الله ابن جعفر درحق حكمين ومكالمات واحتجاج ﴿ اوبامعاويه ويزيد لعنة الله عليهما ﴾

درکتاب ناسخ‌التواریخ مسطوراست که چون بعد از قضیهٔ حکمین جماعت خوارج بیرون شدند واصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این باب انشاء خطب نمودند بعد ازآنکه ابن عباس‌از خطبهٔ خویش بپرداخت عبدالله ابن جعفرابن‌ابیطالب برخاست (وقال ایها الناس ان هذاالامر کان النظر فیه الی علی علیه السلم والرضا فیه لغیره فجئتم بعبد الله ابن قیس فقلتم لا ترضی الا بهذا فارض به فانه رضانا وایم الله ما استفدناه علما ولا انتظرنا منه غائبا ولا املنا ضعفه ولا رضونا به ولا بصاحبه ولاافسدا بها عملاالعراق ولا اصلحا الشام ولا اماتا حق علی ولا احییا باطل معویة ولایذهب رقیة راق ولا نفخة شیطان وانا الیوم لعلی ما کنا علیه امس) فرمود ایها الناس همانا امر خلافت بامیر المؤمنین علیه السلام اختصاص داشت چون جماعتي غیر از اورا اختیار کردند وبعدازمحاربت‌کار بمحاکمت‌تقرریافت‌ابوموسی‌اشعري‌را اختیار‌کردید ودرحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه معروض داشتید که جزابوموسی را رضا ندهیم تونیز راضي باش‌که رضاي مادرآن است اینکه سوکند باخداوند هرکز اورا علمي نبود که ازوي‌درطلب فایدتي باشیم وهرکز خطري نداشت‌که انتظارمنفعتي بریم ودر خصوصت قوتي نداشت که ضعف اورا خواهیم وبحکومت او راضي نبودیم ونه بحکومت صاحبش عمرو ابن العاص رضا دادیم وایشان اکر چه در حکومت بخیانت رفتند لاکن از این خیانت نه فسادي در ملك عراق پدید کشت ونه اصلاحي در امر شام نمودار شد ونه حق امیر المؤمنین تباه کردید نه باطل معاویه زنده شد چه بفنون جادوکران ووساوس شیطان حرف حق را نتوان از میان برداشت وما بحکومت حکمین خواهان نبودیم ونیستیم وامروز چنانیم که دیروز بودیم ودیکر در احتجاج ودر جلد دیکر ناسخ‌التواریخ مسطور است که در آنزمان که معاویه ابن ابي سفیان جاي در مدینه داشت وهمي در خاطرش بود که زلال

صدق وصفاي بني‌هاشم را با یکدیگر بخاشاك خدیعت ومکیدت مکدر دارد پس یکروز در مدینه چنان افتاد که در مجلس معاویه جز حسن وحسین علیهما السلام وعبدالله ابن جعفر وابن عباس وبرادرش فضل ابن عباس هیچکس حضور نداشت وقت را مقتضي دید وآنچه در خاطر داشت آشکار ساخت واز میانه با عبدالله ابن جعفر که اورا مردي غیور وشجاع ومطاع میدانست روي کرد وکفت اي عبدالله این شدت تعظیم ونکریم تو در حضرت حسنین چیست ایشان از تو فاضل تر نیستند پدر ایشان از پدر تو بهتر نیست اگر نه این بود که مادر ایشان فاطمهٔ زهراء دختر رسولخداست میکفتم مادر تو اسماء بنت عمیس از مادر ایشان کمتر نیست عبدالله ابن جعفر از شنیدن این سخنان چندان خشمناك شد که اورا رعدتي فروکرفت آنکاه فرمود (انك لقليل المعرفة بهما وبابيهما وامهما بلى والله انهما خير مني وابوهما خير من ابي وامهما خير من امي ولقد سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول فيهما وفي ابيهما وانا غلام فحفظته منه روعيته) یعني تو از مناعت محل و جلالت قدر حسن وحسین وپدر ایشان ومادر ایشان معرفتي بکمال نداري سوکند با خدای ایشان از من بهتروپدر ایشان از پدرمن بهترومادرایشان از مادر من بهتر است ومن در آنهنکام که کودك بودم سخني از رسولخدای صلی الله علیه وآله در حق ایشان شنیدم که از بر کردم ودر خزینهٔ خاطر بسپردم معاویه چون مجلس را از غیر بني هاشم تهي‌دید کفت آنچه از رسول خدای بشنیدی باز کوی سوکند با خدای تورا دروغ کوی ندانم عبدالله فرمود آن سخن از آن عظیم تر است که حمل اصغایش تواني معاویه کفت بفرمای اگرچه از کوه احدوحری کران تر باشد چه در این مجلس هیچکس از مردم شام نیست وطاغی شمارا یعني علی علیه‌السلام را خداي بکشت وجمع شمارا متفرق ساخت وامر خلافت را بر من که اهل آن

هستم فرود آورد اکنون از آنچه کوئید مرا باك نیست ودر آنچه مدعي شوید زیاني بمن نمیرسد عبدالله فرمود از رسولخدا صلی الله علیه وآله شنیدم میفرمود (انا اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن کنت اولی به من نفسه فانت یااخی اولی به من نفسه) یعني من سزاوارترم در تصرف جان ومال مؤمنان از خود ایشان وهر کرا من سزاوار ترم در امر او از نفس او توای علی که برادر مني سزاور تری در امر او از نفس او وعلی علیه السلام درپیش روی آنحضرت جایداشت در آنخانه وحسن وحسین وعمر ابن امسلمه واسامة ابن زید وفاطمه وام ایمن وابوذر ومقداد وزبیر ابن العوام در آن بیت بودند آنکاه رسول خدای دست مبارك بر بازوی علی علیه السلام بزد وسه کرت این کلمات را اعادت فرمود آنکاه امامت ائمه اثنا عشر را منصوص داشت ازعلی تاقائم آل محمد صلی الله علیه وآله را برشمرد پس ازآن فرمود (لامتی اثنا عشر امام ضلالة کلهم ضال ومضل عشرة من بني امیة ورجلان من قریش وزر جمیع الاثنی عشر وما اضلوا فی اعناقهما ثم سماهما رسول الله وسمی العشرة معهما) یعني همچنان براي امت من دوازده تن پیشواي کمراه وکمراه نماینده است ده تن از بني امیه ودو تن از قریش وکناه تمام اینجمله برکردن آن دو مرد است پس آندو مرد قرشي وآنده تن بني امیه را بنام برشمرد معاویه کفت اکنون تو نیز این جمله را براي من برشمار عبدالله کفت فلان وفلان وصاحب سلسله وپسرش از آل ابی سفیان وهفت تن از فرزندان حکم ابن ابی العاص است واول ایشان مروان میباشد معاویه کفت اکر آنچه میکوئي حق است همانا من هلاك شدم وهلاك شدند آنانکه پیش از من بودند وآنانکه از این امت بتولاي ایشان بودند بتمامت قرین هلاکت باشند وغیر از شماواهل بیت وشیعیان هیچکس رستکار نباشد عبدالله ابن جعفر کفت سوکند باخداي آنچه کفتم براستي است واز رسول خداي صلی الله

(علیه)

علیه وآله وسلم شنیدم معاویه با حسن وحسین علیهما السلام وابن عباس کفت ابن جعفر چه میکوید ابن عباس کفت بآ نانکه عبدالله نام بردبفرست وپرسش کن معاویه کسیرا بفرستاد وعمر ابن ام سلمه واسامة ابن زید وهر کس این کلمات شنیده بود حاضر کرد جمله کي شهادت دادند که آنچه عبدالله ابن جعفر کفت مقرون بحق است وایشان نیز همان طور که وي از رسولخداي صلی الله علیه وآله شنیده است بشنیده اند اینوقت معاویه روی بحضرت امام حسن وامام حسین وابن عباس وفضل وابن ام سلمه واسامه کرد وکفت شما نیز همه براین قول هستیدکه ابن جعفر کویدکفتند آری معاویه کفت اي بني عبد المطلب همانامدعی امری عظیم شدید و به حجتي قوی احتجاج میجوئید اکر اینجمله بحق باشد وشما برچنین امری صابروساترید ومردمان بکوری وغفلت هستند واکر آنچه کوئید براستي باشد البته این امت دستخوش هلاکت باشند واز دین خویش روی بر کاشته ودر مرتع قلوب بذر کفران با پروردکار وآنکار رسول مختار رابکاشته اند جزشما اهل البیت وآنانکه برطریق شما میروند وچنین مردم درمیان اهل روزکار قلیل باشند اینوقت ابن عباس روی بامعاویه کرد وکفت خدای میفرماید (وقلیل من عبادی الشکور) ونیز میفرماید (وقلیل ماهم) ای معاویه این عجب چیست که از ما داری از کروه بني اسرائیل در عجب باش که در آنجا که ساحران با فرعون کفتند (فاقض ما انت قاض) بهر چه خواهي حکم بران وخود شان با موسی ایمان آوردند وبآنچه آورده بود تصدیق کردند آنکاه آنحضرت ایشان وجماعت بني اسرائیل را از زمین دریا بکذرانید و عجایب بحر را با ایشان بنمود وایشان بموسی وتوریة ودین موسی علیه السلام تصدیق کردند وبا این جمله مشاهدات وهلاك فرعون با چنان لشکر کران درآن بحر بیکران چون براصنام واوثان عبور دادند که مردم جاهل عبادت میورزیدند (فقالوا یاموسی

اجعل لنا الها كما لهم آلهة قال انكم قوم تجهلون) كفتند از بهر ما خدائي نصب كن چنانكه این بت پرستان خدایان دارند موسی فرمود شما مردمي جاهل ونادان باشید و بني اسرائیل بغیر از هارون بكوساله پرستي پرداختند وكفتند این است خدای شما وخداي موسی وچون پس از این کمراهي وجهالت که از ایشان پدید شد حضرت موسی علیه السلام با ایشان کفت (یا قوم ادخل الارض المقدسة) ایقوم بزمین مقدس اندر شوید در جوابش سخنان نا بهنجار كفتند چنانكه خداي عزوجل در قرآن حکایت میفرماید (فقال موسی رب اني لا املك الا نفسي واخي فافرق بيننا وبين قوم الفاسقين) موسي عرض كرد بارخدایا من جز بر نفس خود وبرادرم هارون سلطنت ندارم درمیان من وایمردم زشت کار جدائی بیفکن همانا متابعت ورزیدن این امت بمردمي چند كه ایشانرا در حضرت رسولخداي سوابق خدمت وسمت مصاهرت واقرار بدین آنحضرت وقرآن داشته اند چندان عجیب نیست چه بصورت در شمار مؤمنان بودند وکبر وحسدیکه در نهاد ایشان بود بمخالفت امام وولی ایشان باز داشت عجب ترا از این کردار مردم بني اسرائیل است که از حلی وزیور خویش کوساله ساختند وآنچه را خود ساختند عبادت کردند وبسجده اش پرداختند وپروردکار عالمیانش پنداشتند وبغیر از هارون هیچکس برای موسی نماند وتمامت بني اسرائیل کوساله پرست شدند وبا صاحب ما علی علیه السلام که با رسول خدای بمنزلت هارونست با موسی از اهل بیتش جمعی بپائیدند وسلمان وابو ذر ومقداد وزبیر ابن العوام در خدمتش بماندند زبیر نیز روی برتافت لاکن آنسه تن باعقیدت استوار وایمان پایدار تاپایان روز کار خویش ثابت بماندند تا بادین وآئین بحق به حضرت حق شنافتند ایمعاویه مادر عجب هستیم خداوند اما مان این امت را واحدا بعد واحد نامبردار فرمود ورسول خداي در

غدیر خم ومواطن دیکر امامت ایشانرا منصوص داشت ومردم را باطاعت ایشان مأمورساخت وحجت خودرا بسبب ایشان برایشان استوارفرمود وبایشان باز نمود که اول این امامان علی ابن ابیطالب علیه السلام است واوست ولي هر مؤمن ومؤمنه بعد از او درمیان امت خلیفه ووصي اوست همانا رسول خداي چون لشکر بموته میفرستاد فرمود باطاعت او امر ونواهي جعفر باشید وا کر بمیرد زید بجاي او باشد وا کر زید ابن حارثه نیز شهید کردد عبدالله ابن رواحه بجاي او رایت بر افرازد واین هر سه تن شهید شدند آیا جایز میشماري پیغمبري که از براي جیش موته سردار وخلیفه بنام ونشان مقرر میدارد امت خودرا فرو میکذارد وایشان را آشکار نمیدارد که بعد از وي امام وخلیفه اوست تا ایشان بهواي نفس وعقول ناقصهٔ خود کورانه وبیخردانه خلیفه نصب نمایند وامامي منصوب دارند مکر اختیار واختیار امت از رسول خداي بر شادت وهدایت نزدیك تر بود سو کند با خداي هرکز رسول خداي امت خودرا در ظلمت کوري ولغزش شك وریب نمیکذاشت وخلیفه ووصي معین ساخت لاکن مخالفین سر از فرمان بر تافتند و کردند آنچه کردند اما آن چهار تن که بر علي علیه السلام غلبه خواستند وبر رسول دروغ بستند وکمان همي بردند که رسول خدا فرمود در خانه وادهٔ ما نبوت وخلافت باهم جمع نمیشود از این کردار و کفتار همیخواستند مردمانرا بشهادت و کذب ومکر خود شان دستخوش شبهت سازند وکمراه نمایند معاویه کفت اي حسن تو چه کوئی فرمود شنیدي آنچه کفتیم وشنیدي آنچه ابن عباس کفت ایمعاویه عجب از تست واز قلت شرم تو وجرئت ورزیدن تو بر خداوند کاهیکه کفتي خداوند طاغیهٔ شمارا بکشت یعني علي علیه السلام را وامر خلافت را بمعدنش باز کردانید ببرون از ماواي بر تو ایمعاویه وبر آن سه تن که پیش از تو در این مجلس نشستند واین

اساس وسنت را براى نو مستى شدند اكنون سخنى چند ميكوئيم كه نوشته درخور استماع آنست بلكه براى برادران دينى وآنمردم كه حاضرند ميكوئيم همانا مردمان در صدر امر بر وحدانيت خدا ورسالت محمد مصطفى ونمازهاى پنجكانه وزكوة مفروضه وروزه ماه رمضان وحج خانه يزدان واشياء كثيرة ديكر از طاعت خداوندمنان كه جز ايزد سبحانش احصا نتواند كرد شهادت دادند وبهيچوجه اختلافى وتنازع وتفرقه جماعتى نداشتند وبر تحريم زنا وسرقت ودروغ راندن وقطع صلهٔ رحم فرمودن و خيانت ورزيدن وچيزهاى بسيار ديكر از معاصى خداى كه جز خداوندش احصاء وشماره نتواند اجتماع نمودند آنكاه درامر ولايت آغاز مخالفت كردند وكروه وكروه شدند ويكديكر را بكشتند وپارهٔ از پارهٔ بيزارى جستند واز اينجمله جز آنمردم كه متابعت كتاب خداى وسنت رسول رهنماى را نمودند احق واولى نيستند پس هر كس بآنچه اهل قبيلهٔ كه هيچ اختلافى درآن نيست چنك درافكند ودانش آنچه را كه محل اختلافست بخداى باز كرداند بسلامت رود واز آتش دوزخ رستكار وبدخول جنت برخوردار است وهر كس را كه خداى موفق بداشت وبروى منت كذاشت وحجت بروى تمام ساخت تاروشن كند قلبش را بنورمعرفت ولاة امر از ائمه ومعدن علم را بدانست كه درکجا است چنين كس سعيداست وخدايراولى است (وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رحم الله امرء علم حقا فقال اوسكت فسلم) رسولخداى فرمود خداوند رحمت كندكسى را كه حق را بدانست وبحق بكفت يا اكرنتوانست خواموش نشست وبسلامت بزيست اكنون ما كه اهل بيت رسول خدائيم ميفرمائيم (ان الائمة منا وان الخلافة لا تصلح الا فينا وان الله جعلنا اهلها فى كتابه وسنة نبيه وان العلم فينا ونحن اهله وهو عنـدنا مجموع كله بحذا فيره وانه لا يحدث شيء الى يوم القيمة حتى ارش الخد الاهو مكتوب عندنا باملاء رسول الله

(صلى الله)

صلى الله عليه وآله وبخط علي عليه السلام بيده وزعم قوم انهم اولى بذلك منا حتى انت
يا ابن هند مدعي ذلك) يعني بدرستيكه اما مان بحق از ما باشد وهم خلافت جز باما
اصلاح نتواند يافت وخداوند در كتاب خود وسنت نبي خود مارا اهل خلافت
كردانيده واينكه علم حقيقي بلما است وما اهل آن هستيم وتمامت علوم نزد ما است
واينكه هيچ چيزي از كنون تاقيامت حادث نشود حتي ارش خدش مكر اينكه نزد
ما باملاء رسول خدا وخط امير المؤمنين عليه السلام مكتوبست وجماعتي از مردمان
كمان همي كنند كه در تصديق اين امر از ما سزاوار تر باشند حتي تواي پسر هند مدعي
اين باشي وكمان چنين بري همانا عمر بپدر من فرستاد وپيام داد كه ميخواهم قرآنرا
در مصحفي برنكارم آنچه از قرآن نوشتهٔ بمن بفرست وامير المؤمنين عليه السلام
فرمود كاهي بتو ميرسد كه كردن مرا بزني عمر كفت از چه روي فرمود قرآن نزد
راسخون في العلم است وخداي در اينكلام مرا قصد كرده نه ترا واصحاب ترا عمر
خشمكين شد وكفت پسر ابوطالب چنان ميداند كه نزد هيچكس جزوي علم نيست
وفرمان كرد تاهر كس از قرآن چيزي بتواند قرائت نمايد حاضر شود پس مردمان
جماعتي از پي يكديكر بيامدند وهر كس چندي از قرآن را قرائت نمود هر چه را
عمر ابن الخطاب باراي خود موافق ديد بفرمود تا برنكاشتند وكرنه بنكارش نياوردند
از اين روي مردمان كفتند بسياري از قرآن ضايع ماند لا كن سوكند با خداي
دروغ كفتند وبجمله نزد اهلش مجموع ومحفوظ است واز آن پس عمر ابن الخطاب ولاة
وقضاة خودرا فرمان كرد كه در مسايل واحكام شريعت اجتهاد ورزند وآنچه را
پسنديده داشتند بحق دانند وبكار بربندند وبسيار وقت عمر قضاة در مسائل معضله
فروماندند وامير المومنين ايشان را از آن كرداب جهالت بيرون كرد تا برايشان در آن
امر حجت آورد بسيار شدى كه قضاة عمر در امرى واحد احكام مختلفه را نده بودند

ونزد عمر انجمن میشدند وعمر آنجمله را برای ایشان مجاز میشمرد وزیرا که خداوند اورا حکمت وفصل الخطاب عطا نفرموده بود کمان مي کنند مخالفین ماهر صنفی از اهل این قبیله که ایشان معدن خلافت وعلم هستند وما نیستیم پس از خداي یاری میطلبیم بر کسیکه بر ما ظلم کرد وحق مارا منکر شد وبر گردن ما سوار گشت وبرای مردمان سنت نهاد برما وکاستن مارا تا بدآنجا که مانند توای معاویه برما احتجاج بورزد خداوند کفایت میکند مارا وبهترین کفیل است از بهر ما همانا مردم برسه نوع باشند یك صنف مؤمن هستند کهحق مارا میشناسند ودرحضرت ما به تسلیم میروند وبما اقتداء میکنند وچنین مردم دوست خدا واجابت کنندهٔ خدا هستند واز دوزخ رستکار میشوند نوع دوم دشمن ما هستند واز ما برایت میجویند وبرما لعن فرستند وخون مارا روا شمارند وحق مارا منکر کردند وبرائت جستن مارا از عبادت خدای دانند وچنین مردم کافر ومشرك باشند ومشرك وکافر شده باشند از آنجا که ندانند چنانکه خدایرا محض دشمني نا سزا کویند بدون اینکه علمي بر این امر داشته باشند همچنین بدون علم بخدای مشرك میشوند سوم کسي ست که آنچه را که متفق علیه است ما خوذ میدارد وهرچه بروی مشکل شد علمش بخدا باز میکرداند با ولایت ما ونه بما اقتدا میکند ونه دشمني میورزد ونه بحق ما عارف میباشد وما امیدواریم که خداي اورا بیامرزد وبه بهشتش در آورد وچنین مردم ضعیف الاسلام باشند معاویه چون این کلمات بشنید فرمان کرد تا اهل مجلس را بهریك یکصد هزار درهم بدادند ودر حق حسن وحسین علیهما السلام وعبدالله ابن جعفر بفرمود تا از برای هریك هزار بار هزار درهم تقدیم کردند ودیکر در جلد پنجم از کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که وقتي معاویه بر آن عزیمت شد که درمیان بني هاشم وبنی امیه حدیث مهر وحفارتي کند وسلطنت خویش را

(در)

خواستن معاویه دختر عبدالله ابن جعفر را جهة یزید

در شاندان خود استوار بداود پس بمروان ابن حکم که حاکم مدینه بود مکتوب کرد که دختر عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب را از بهر پسرم یزید تزویج کن ودر کابین او بهر چه عبدالله کوید وهر مبلغ که بفرماید پذیرفتار باش وبر این برافزون دیون عبدالله را بهر مقدار که خواهد کوباش بر ذمت من است واز مال خود تسلیم مینایم وهمیخواهم درمیان بني هاشم وبني امیـه این مخاصمت بمسالمت رود واین مناطحت بمصالحت افتد مروان ابن الحکم بخدمت عبدالله ابن جعفر آمد وصورت حال را معروض داشت عبدالله کفت مرا وامثال مرا در این امور اختیاري نیست بنکر تا حسن علیه السلام چه فرماید لاجرم مروان در خدمت آنحضرت حاضر شد واین سخن بعرض رسانید فرمود مجلسي ساخته کن واز هر کس خواهی انجمني بساز مروان برفت واز بزرکان بني هاشم وصنادید امیه را آکهي فرستاد وانجمني بزرك درهم آورد پس امام حسن علیه السلام ومروان ابن الحکم نیز حاضر شدند ودرجای خود جلوس کردند اینوقت مروان بپای شد وخدایرا سپاس کذاشت و کفت امیرالمؤمنین معاویه مرا فرمان کرد تا زینب دختر عبـدالله ابن جعفر را از بهر پسرش یزید تزویج کنم و کابینش را برضای پدرش کذارم ودیون عبدالله را بهر مبلغ که فرارسد برعهدهٔ معاویه کذارم وصلح درمیانه قبلهٔ بني هاشم وبني‌امیه را باین پیوند محکم کردانم همانا یزید ابن معاویه کفوی است که نظیر ندارد قسم بجان خودم که آنانکه در خویشاوندی یزید باشما غبطه خواهند برد بیشترند از آنانکه به یزید غبطه میبرند در خویشاوندي شما ویزید کسي است که ابر بدیدار او استسقا میکند واین کلمه مثلست درعرب درمقام تمجید وتعظیم کوید چون مروان سخن بدینمقام آورد خاموش شد وامام حسن علیه السلام آغاز سخن کرد وبعد از ستایش یزدان فرمود اینکه کفتي صداق زینب را پدرش عبـدالله معین کند ما از

آنچه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در صداق زنان ودخترانش سنت کرده بیرون نمیشویم واینکه کفتی دیون عبدالله را چندانکه باشد ادا مینمایند کدام وقت بود زنان ما دیون پدران خودرا ادا کنند واینکه کفتی این خویشاوندی سبب صلح وسلم میان بني هاشم وبني امیه میشود ما از برای خدا در راه خدا طریق معادات ومبارات میسپاریم وبرای دنیا با شما صلح نمیجوئیم واینکه کفتي در خویشاوندي یزید سود مار است وما از آنچه یزید در این امر مغبوط مردم میشود بیشتر مغبوط مردم میشویم نیك بیندیش اکر خلافت بر نبوت فزوني دارد البته مامغبوط به یزید خواهیم بود واکر نبوت بر خلافت تفوق دارد پس او بما غبطه خواهد خورد واما اینکه کفتي سحاب بدیدار یزید استسقامیکند همانا این مقام جز براي آل رسول الله نیست وماچنان بصواب شمردیم که زینب را به پسر عمش قاسم ابن محمد ابن جعفر کابین بندم واورا باقاسم تزویج کردم وکابین اورا بقریهٔ که درمدینه دارم ومعاویه درازاي ده هزار دینار بمن داده است مقرر داشتم وزینب را این مبلغ کفایت کند مروان کفت اي بني هاشم باما غدر کردید امام حسن علیه السلام فرمود واحدة بواحدة فقال مروان

اردنا صهركم لنجد ودا * وقد اخلقته حدث الزمان

فلما جئتكم فجبهتموني * وبحتم بما في الضمير من الشان

﴿ ذکوان مولاي بني هاشم اورا باین شعر پاسخ داد ﴾

اماط الله منهم كل رجس * وطهرهم بذلك في المثاني

فمالهم سواهم من نظير * ولا كفو هناك ولا مدان

اتجعل كل جبار عنيد * الى الاخيار من اهل الجنان

پس مروان صورت حال را بمعاویه برنکاشت معاویه کفت (خطبنا عليهم فلم يفعلوا ولو خطبوا الينا لما رددناهم) یعنی ما از بني هاشم دختري خواستیم خطبه کنیم رضا

(ندادند)

نهادند وپذیرفتار نشدند لکن اگر ایشان از ما دختري میخواستند اجابت میکردیم
وایشان را رد نمینمودیم وهم در این جلد از کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که
از آن پس که امر خلافت بر معاویه استقرار گرفت عبدالله ابن جعفر ابن ابي طالب
که ابو جعفر کنیت داشت جانب شام گرفت وچون خواست بمجلس معاویه درآید
وحاجب بار بمعاویه آگهي داد عمرو ابن العاص نزد معاویه حضور داشت گفت
امروز بزحمت شناعت وبغارهٔ عبـدالله ابن جعفر را بیچاره خواهم ساخت معاویه
گفت اي عمرو گرد این اندیشه مگرد زیرا که ظاهر خواهی ساخت از ما امری را
که پوشیده میباشد ومارا واجب نیفتاده است که چنین سخنان بگوش آوریم هنوز
این کلمات در دهان داشت که عبدالله در آمد معاویه چون اورا بدید بقدم مهر و
حفاوت تلقي نمود واورا بر سریر خود جایداد چون عبـدالله بنشست عمرو ابن
عاص امیر المؤمنین علیه السلام را بزشت مقالي سب وشتم نمود چون عبدالله این
سخن بشنید رنك رخسارش بگردید چنانکه گفتي آتش از دیدارش نمودار است
واز غلیان خشم رعدتي درروي پدید شـد و گوشت پشت وشانه او چون سیاب
بلرزش وطپش در آمد مانند فحلي عظیم از سریر بزیر آمد وعمرو ابن عاص را از
کردار او هولي درضمیر جاي گرفت اي ابوجعفر این خشم وطیش را فروگذار
عبدالله گفت لب فروبند مادرت بغرایت بنشیند واین شعر بخواند

اظن الحلم دل علی قومي * وقد یجهل الرجل الحکیم

آنگاه از هردو دست آستین ها بالا زدو گفت (یا معویة حتام تجرع غیظك والی
کم نصبر علی مکروه قولك وسيء ادبك وذمیم اخلاقك هبلتك الهبول اما یزجرك
ذمام المجالسة عن القدح لجلیسك اذ لم یکن له حرمة من دینك تنهاك عما لا یجوز لك
اما والله لوعطفتك اواصر الارحام اوحامت علی سهمك من الاسلام ما ارغبت بني

الاماء والعبيد اعراض قومك وما يجهل موضع الصفوة اهل الخيرة وانك لتعرف فی وسابط قريش صفوة غرائزها فلا اغوتك تصويب ما فرط من خطائك فی سفك دماء المسلمين ومحاربة امير المؤمنين الى التمادی فيما قد وضح لك الصواب فی خلافه فاقصد لمنهج الحق فقد طال عماك عن سبيل الرشد وخبطك فی بحور ظلمة الغی فان ابيت الا تتابعنا فی قبيح اختيارك لنفسك فاعفنا عن سوء القالة فينا اذا ضمنا واياك الندی وشانك وما تريد اذا خلوت والله حسيبك فوالله لولا ما جعل الله لنا فی يديك لما اتيناك ثم قال انك ان كلفتنی مالم اطق ماتك ماسرك من خلق) تا چند خشم ترا فرو خوريم وتا کی براقوال نکوهیده وآداب ما ستوده وخصال نا پسندیدهٔ توشکیبائی کیریم مادر برتو بکرید آیا برتو کوارا میافتد که جلیس ترا هدف شناعت دارند ومناعت نکذارند آیا دین تو باز نمیدارد ترا از جواز امری که شایستهٔ تو نیست سوکند با خدای هر چند برعایت خویشاوندی روم وبسبب آن بهرهٔ که از اسلام داری ترا حمایت کنم لاکن هرکز رضا ندهم که فرزندان کنیزان وبندکان معترض اعراض قوم تو شوند واراذل واوباش قوم تو بر کردن ما سوار آیند همانا موضع صفا وصفوت در خدمت اهل خبرت پوشیده نباشد وتو بر طبایع قریش نیك دانائی وبر صفوت ایشان بینا همانا من آنکس نیستم که در سفك دماء مسلمانان ومحاربت با امیر مؤمنان علیه السلام خطای ترا بصواب تقریر دهم او در آنچه با آنحضرت بمخالفت رفتي وبصواب دانستي تصويب كنم ايمعاويه كار بعدل واقتصاد كن وبراه حق بروچه كوری تو از راه رشادت بطول انجامید وهبوط تو درظلمات فساد و دیاجیر عناد بسیارکشت واکر از اینجملهٔ برکنار نشوی وآن سیرت نکوهیده که از بهر خویشتن اختیار نمودی دیکرکون نسازی باری مارا ازآن معفو دارکه از سخنان زشت وناهموار هرنابهنجاری را دربارهٔ خود خریدار شویم کاهیکه میخواهی مارا

بوفور بذل وعطاياي خود بكي ويكجهت داري ديكر خود داني وآنچه آهنك مينمائي كاهيكه خلوت ميكني همانا خـداي متعال ترا در افعال واعمال كافى است سوكند باخداي اكر نه آن بود يكه خداي حق مارا بدست توافكنده است هركز بديدار تو رهسپار نميشديم وازآن پس فرمود ايمعاويه اكر از اين پس صرابدآنچه بيرون ازطاقت من است بمشقت بيفكني مكروه ميدارد ترا آنچه مسرور ميدارد تورا از خلق وخوي معويه كفت يا اباجعفر سوكند ميدهم توراكه از اين خشم باز آئي و فرونشيني لعنت باد برآنكس كه آتش خشم تورا برافروخت حق تواست آنچه بكوئي وبرذمت ما است آنچه بخواهى همانا خلق وخلق ستوده تو بعلاوه از محل ومنصب تو دوشفيع بزرك هستند نزد مادركار تو توئي پسر ذوالجناحين وسيد بني هاشم عبدالله كفت حاشا وكلا من سيد بني هاشم نيستم بلكه حسن وحسين عليهما السلام هستند وهيچكس را با ايشان جاي هيچكونه سخن نباشد معويه كفت يا اباجعفر سوكند ميدهم ترا كه حاجت خودرا از من بخواهى اكرچه آنچه در دست من و حكومت من است ودر تحت تملك من است از تو دريغ نخواهم داشت عبـدالله كفت هركز درانمجلس اظهار حاجت نخواهم كرد اين بكفت وطريق مراجعت كرفت معاويه برفقاى اونكريست (وقال والله لكانه رسول الله مشيه وخلقه وانه لمن مشكوته ولوددت انه اخى بنفيس ما املك) كفت قسم بخداي رفتار او وسرشت اووخلق اووخوي اوكوئي رسولخدايست واز شعشعهٔ وجود مبارك وفروزآن افتاب تابناكست سخت دوست ميدارم كه اوبرادر من باشد ومرا آنچـه از نفيس مال است بذل كنم آنكاه بجانب عمرو بن العاص نكران شد وكفت هيچ ميداني كه چرا عبدالله باتوسخن نكرد وترا مخاطب نداشت كفت ايمعني نزد شما پوشيده نيست معاويه كفت كمان ميكني او بيم داشت كه جوابش باز راني وبدهاش سخن در

شکنی سوکند باخدای نه چنین است بلکه ترا لایق پاسخ ندانست ودرخور خویش
ندید که باتو سخن کند عمرو کفت اکر بخواهی آنچه از بهرش اعداد کرده بودم
بکویم تابشنوی معاویه کفت حاجت نیست روزهای دیکر ترا آزموده ایم این
بکفت وبرخاست ومجلسیان راه خویش کرفتند ودیکر در این جلد ناسخ التواریخ
وکتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابیطالب مسطور است که عبدالله ابن جعفر ابن
ابیطالب روزی برمعاویه درآمد وپهلویش بنشست واین وقت یزید ابن معاویه
نیز حضور داشت فجعل یزید یعرض بعبدالله وینسبه الی الاشراف ویاعبدالله
متعرض می شد واورا باشراف منسوب می داشت عبدالله در پاسخ یزید فرمود
(انی لارفع نفسی عن جوابك ولوصاحب السریر یکلمنی لاجبته) من خویشتن
را از آن برتر شمارم که باتوهم سخن شوم وبجواب مانند تونی لب کشایم
اکر صاحب این تخت وسریر یعنی معاویه سخنی میکفت جواب خویش می شنید
معاویه کفت کویا تو کمان میکنی از یزید اشرف هستی فرمود آری سوکند باخدای
از یزید وتو واز پدر تو واز جد تو اشرف هستم معاویه کفت کمان نمیکنم که در
زمان حرب ابن امیه هیچکس ازوی اشرف باشد عبدالله کفت اشرف ازحرب
آنکس بود که حرب را خورش وخوردنی وجامکی وپوشیدنی بداد ودر پناه خود
بکذاشت معاویه کفت یا اباجعفر بصداقت سخن کردی واینداستان چنان بود که
حرب ابن امیه را عادت برآن بود که چون درسفرهائیکه بکذشتی هرجا تلی وثنیة
نمودار شدی تنحنح کردی واین علامت بود پیش ازوی هیچکس را نشاید که بر
آن تل بالا برد ویکروز چنان افتاد که جون ثنیهٔ پیش آمد مردی از بنی تمیم بر
تنحنح حرب وقعی نکذاشت وکفت حرب جه کس باشد وپیش ازوی برتل شد
چون حرب درعرض راه نیروی قتل اورا نداشت کفت زود باشد که خداوند

(در مکه)

درمكه ات بدست من بقتل رساند آنكاه براى آنكس كه اورا بقتل رساند پاداش واجرى مقرر داشت وازآن پس روز كارى بكذشت وجوان تميمي را حاجتي پيش آمد كه بمكه اندر شد چون بمكه درآمد از بزركان آنجا بپرسيد كفتند عبد المطلب ابن هاشم بزرك وسيد جماعت است كفت جزاو كيست كفتند پسرس زبير پس بدر سراى زبير آمد ودق الباب نمود زبير بيرون شتافت (فقال ان كنت مستجيراً اجرناك وان كنت طالب قرى قريناك) اكر پناه آوردهٔ تراپناه داديم واكر خواهي ميهمان باشي ترا ميهمان ساختيم تميمي اين اشعار انشاد كرد

لاقيت جرما بالشيئة مقبلا * والصبح ابلج ضوئه للسارى
قف لاقصاعد واكني ليزرعنى * ودعا بدعوة معلن وشعارى
فتركته خلفي وسرت امامه * وكذالك كنت اكون فى الاسفار
فمضى يهددني الوعيد ببلدة * فيها الزبير كمثل ليث ضار
فتركته كالكلب ينبح وحده * واتيت قوم مكارم وفخار
وحلفت بالبيت العتيق وركنه * وبزمزم والحجرذى الاستار
ان الزبير لما نعى بمهند * عضب المهزة صارم بتار
ليث هزبر يستجار ببابه * رحب المبك مكرم للجار

چون جوان تميمي بيان حال وروز كار خودرا درطي اين اشعار باز نمود زبير فرمود (سرامامي فانا بنى عبد المطلب اذا اجرنا رجلا لم نتقدمه) از پيش روي من راه بركير چه ما مردم بنى عبد المطلب جون كسي را پناه داديم بروي تقدم نجوئيم پس تميمي از روي زبير راه نوشت نا كاه حرب پديدار شد تميمي كفت سوكند باخداي همين است آنكاه حرب بروى درآويخت زبير تيغ بركشيد وبرادران خودرا ندا درافكند حرب را جزهرب راهى نماند ودر هيچ مقام محل امن وامان نيافت

ناچار پیش از آنکه زبیر در رسد بشتافت وبخانهٔ عبد المطلب روی نهاد رخصت بجست وبدرون سرای اندر شد عبدالمطلب فرمود این سرکشتکی از چیست کفت از بیم پسرت زبیر عبد المطلب اورا بدرون خانه جای داد وبفرمود تاجفنه وقدح هاشمي را که مرد مانرا ترید میخورانید بیاوردند وخورش وخوردني پیش نهادند اینوقت پسرهای عبد المطلب چون شیر وپلنك فرارسیدند لا کن حشمت وجلالت پدر دور باش میکرد که بیرخصت بدرون سرای شوند همچنان با شمشیرهای حمایل کرده بردرسرای بنشستند عبد المطلب بیرون شد وفرزندان خویش رابدید وازآنحالت جلالت وغیرت که درآنها مشاهدت فرمود مسرور شد (وقال یا بني اصبحتم اسود العرب) ای فرزندان من همانا شما شیران عربید ودیکر باره نزد حرب شد وفرمود برخیز وبسلامت بروعرض کرد یا ابا الحارث من از بیم کزند یکتن کریخته ام اینك ده تن بانتظار من بنشسته اند وبخون من بیرون تاخته اند فرمود اینك رداي مرابرکیر وبرتن کن وآسوده بیرون شوچه ایشان چون ردای مرا بر تن تو نکران شوند از آسیب تو فرو نشینند واین همان ردا بود که سیف ابن ذی یزن بعبد المطلب تقدیم کرده بود واین داستان در جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ مشروحست بالجمله حرب آن ردارا بپوشید واز سرای بیرون خرامید فرزندان عبدالمطلب سر بر آوردند چون ردای پدر خویش را نکران شدند سرها بزیر افکنده از زحمت حرب طمع ببریدند وبرفتند مسعودی در مروج الذهب کوید وقتي عبدالله ابن جعفر روی بسوی معاویه نهاد عمرو ابن العاص دو روز از آن پیش که عبدالله بدمشق برسد خبر وفود وورود اورا بدانست وبر معاویه در آمد واین هنکام جماعتي از قریش وجز ایشان حضور داشتند (فقال عمرو قد اتاکم رجل کثیر الخلوات بالتمني والطربات بالتغني اخذ للسلف منقاد بالسیر)

(کفت)

گفت مردی نزد شما میرسد که همیشه دستخوش هوا جس نفس و گرفتار آرزوهای خویش ومشغول بعیش وطربست جز از گذشتگان ومفاخرت بایشان سخن نکند وجز با فسانه دل نسپارد عبدالله ابن حارث ابن عبد المطلب که حضور داشت از این سخن بر آشفت وبا عمرو گفت ترا نه آنمقام است که از اینگونه کلام رانی وعبدالله نه چنانست که تو بنمودی بلکه مردی ذا کرو ذ کورو بربلیات صابر وصبور وبر واردات شا کر وشکور است ودر حوادث ووقایع مهذب و غیور وسیدی حلیم وماجدی کریم است بهر چه هدایت کند بصواب رود وهر کس از وی مسئلت نماید کامیاب گردد ونه هر گز سخني نا خجسته بر زبان براند ونه دشنام وحرفی زشت ازوی نمایان شود ودر میدان جلالت وجلادت هژ بریست خرو شنده ودر مراتب نبالت و کرامت وشرافت ابریست گوهر بارنده وچون دیگر مردمان نکوهیده نسب ونا پسندیده فعل ونا خجسته منصب نیست وچون بعضي از مردم قریش نیست که بلئامت حسب وخباثت نسب زبون باشند وهر مردی پست وذلیل بروی تواند دست در افکند ونیز اورا طبعي زبون وذلیل نیست که بقلیل چنك درافکند کاش میدانستم که تو بد ستیاری کدام حسب ستوده وافعال پسندیده وشیم مرضیه متعرض چنین مردم میشوی چه توخود بخویشتن در هیچ چیز بشمار نباشي بلکه بدیگری ارکانت را عظیم خواهي وبزبان دیگری نیروی سخن یابي همانا بهترین حکومت وفضیلت آنستکه پسرابوسفیان ترا از اینگونه تعرضات که با بزرگان قریش درمیان مي نهي برد وزد وبگوشهٔ ذلت وهوان در افکند چنانکه گفتار را دروجارش چه تو برچنین امور وافعال توانا ولایق نیستي واینك خویشتن را بچنك ودندان شیری ژیان در آوردی که جمله را باناب وچنك درهم پاره وبیچاره کند عمرو ابن العاص دیگر باره خواست لب بسخن بر کشاید

معاویه اورا ممنوع داشت عبد الله ابن حارث کفت سوکند باخدای هر کس هرچه
کند بر خویشتن کند وجز بخویشتن بقابخوید همانا زبان من درهرمقام تیزوتند و
جواب من در هر کلام آماده وعتید وسخن من بسیار سخت وشدید وانصار من
بر کفتارمن شاهد وشهیدند اینوقت معاویه بپاي خواست وآنجماعت پراکنده کشتند

بیان آثار جودو کرم وبذل وعطائیکه از عبد الله ابن جعفر
در کتب اخبار بیادکار است

چنانکه اشارت رفت این بحرجود وکان سخا وابر کرم وشمس عطارا از کمال جود
وبخشش وبذل ودهش بحرالجود وجواد مطلق خواندند یافعی درمرات الجنان
میکوید که عبد الله ابن جعفر از آنجمله است که رسولخداي صلی الله علیه وآله را
از مردم بني هاشم در صغرسن زیارت نمود ومیلادش درحبشه بود ومانندش
بخشنده وجوادی در اسلام نیامد از این رویش جواد نامیدند وفضایل ومکارم
وجلالت وقرابت او در حضرت یزدان چون آفتاب فروزنده وماه تابان نمایانست
در مجالس المؤمنین مسطور است که وقتي عبد الله را بر کثرت سخا ووفور
عطا مورد ملامت وعتاب داشتند در جواب فرمود مدتي است جهانیان را
باکرام وانعام بي پایان خویش معتاد ساخته ام از آن همي اندیشه دارم که
چون از ایشان باز کیرم یزدان کریم نیز عطاي خود را از من باز کیرد واین
آیت مبارك بشهادت قرائت کرد (ان الله لایغیر بقوم حتی یغیر واما بانفسهم)
وعبدالله را بر افزون از مراتب جود وعطا حلم وبردباري وظرافت وشیرین کاري
وعفت وخویشتن داري بکمال بود چنان افتاد که در مدینهٔ طیبه عالمي عامل ودر
تمامة امور دنیویه بصیر وکامل بود روزی بر در سراي نخاسي بکذشت نظرش
بر دیدار کنیزکی مغنیه افتاد که هزاران زلیخای مصرش درلبان شکر خند ودهان

(برار)

بر از قند گرفتار ودماهٔ آفتابش در ایوان حسن وجمال پرده دار بود مرد عالم از
جان و دل چنان شیفتهٔ ان آب و گل وفریفتهٔ آن خط وخال و آن صوت جان پرور
وآواي روان افزا گردید که یکباره از خرد بیگانه گشت واز جامهٔ دانائي بلباس
رسوائي در آمد وخلیع الا زار در هواي آن بدیع العذار در کوي وبازار راه سپار
همي گشت دوستانش بملامت بر خاستند ودشمنانش باسهام خنده و کنایت بخستند
اما نه بر ملامت دوستانش اندیشه ونه از خندهٔ دشمنانش اندوهی که آنرا دل بکمند
دلداري در بند وخاطر بهواي گلعذاري پیوند است نه از نصیحت دوستانش پندی
ونه از شماتت دشمانش گزندیست اتفاقا اینداستان در آستان عبدالله معروض افتاد
آن بحر جود وکان سخا وابردهش ومعدن عطا مولای کنیزك را بخواند وآن سیم
خام را بچهل هزار درهم خریداری فرموده بمرد عالم بخشید عالم چون نگران آنعالم
شد بر دست وپاي پسر جعفر بیفتاد وبه ثنایش زبان بر گشاد ودر شبستان خویش
با آن آفتاب کامیاب گشت عبدالله جعفر غلامي را بفرمود تا چهل هزار درهم از
بهر نفقهٔ ایشان حمل کرد تا بفراغ بال ورفاه حال ماه وسال بعیش وعشرت ناز و
نعمت در سپارند ولیالي وایام بکام گذارند در کتاب مستطرف مسطور است که عبدالله
ابن جعفر را آنکرم وجود بود که شنوندگانش از مقام تصدیق بعید میشمردند
معاویه ابن ابي سفیان بهر سال هزار بار هزار درهم در حضرتش مقدم و بر دیگرانش
مسلم میداشت واین دریای سخا چنان بعطادست گشودی که در پایان سال از
هجوم وام خواهان در ملال بودي وقتي مردي چارپائی بخرید و براي فروش ببرد
عبدالله بدو بر گذشت وفرمود این بهیمه را میفروشي عرض کرد نمیفروشم لاکن
باتو بخشیدم مرکوبرا بگذاشت وبگذشت وبسراي خویش برفت ساعتي بر نگذشت
که بیست تن حمال را با کول باره وجوال بر درسراي خویش بدید ده تن حامل گندم

وپنج تن کوشت ولباس وچار تن حامل فوا که ونقل ویکتن حامل مال بود وتمامت آنجمله را بدو بدادند ومعذرت بخواستند وهم در آن کتاب مرقوم است که روزي عبدالله جعفر در عقیق بر حزین شاعر بکذشت وبامدادي سخت سرد بود وحزین جامه‌هاي تن را بقمار باخته وبشدت سرما ساخته بود چون عبدالله را بدید از مردي بعاریت جامهٔ بکرفت ودر حضور عبدالله ابن جعفر بپاي خواست واین شعر رابخواند اقول له حین واجهته * علیك السلام ابا جعفر ﴿ عبـدالله کفت وعلیك السلام حزین کفت ﴾ فانت المهذب من غالب * وفی البیت منها الذی تذکر عبـدالله کفت ایدشمن خداي دروغ کفتي چه این کس که بزرك ومهذب از سلسله غالب ونامـدار این دو دمان است رسول خداي صلی الله علیه وآله وسلم است حزین دیکر باره لب بسخن برکشود واین شعر قرائت کرد فهذی ثیابی وقد اخلقت * وقـد عضنی زمن منکر در این شعر از فرسودکی لباس وسختي روز کار خویش باز نمود عبـدالله را از خز وحریر جامها بر تن بود جمله را بدو بخشید ونیز وقتي مردي شاعر این شعر را در خدمت عبدالله معروض داشت ورایت ابا جعفر فی المنام * کسانی من الخز دراعـة ابوجعفر را درخواب بدیدم که دراعهٔ از خز بمن بپوشانید وازاین شعر معلوم میشود که عبد الله را چنانکه معروف است پسری بنام جعفر بوده است واورا ابوجعفر کنیت است بالجمله عبدالله باغلام خود فرمود دراعهٔ خز مرا بدو بده آنکاه باشاعر فرمود این جبهٔ زرتار را که سیصد دینار خریداري کرده ام چکونه درخواب ندیدی عرض کرد پدرم فدای تو باد مرا بکذار تاچشم بخواب کیرم شاید این را نیز درخواب بنکرم عبدالله بخندید ونیز آن جبه را بدو بخشید ابن سیرین کوید وقتي مردي مقداری شکر بمدینه آورد تادر آن سود اسود مند کردد لا کن خریدار نیافت ودلفکار بماند باوی کفتند اکر این شکر بعبد الله ابن جعفر حمل دهي

بپذیرفتار شود و درهم و دینار بخشد چون در خدمتش معروض بداشت گفت جمله
را بیاور آنگاه گفت تا آن شکر را چون خاك وخاکستر برزمین بریخت وفرمود
هرکس هرچه خواهد برگیرد آنمرد چون دید که مردمان مانند مگس ازدحام
ورزیده از بهر خود حمل مینمایند گفت فدای توشوم آیا من نیز از این شکر برگیرم
فرمود آری آنمرد نیز بقدر توانائی برگرفت آنگاه عرض کرد بهایش را عطافرمای
فرمود بهایش چنداست عرض کرد چهارهزار درهم عبدالله چندی سر بزیر افکنده
بعد از آن امر نمود تا آن مبلغ را بدو بدادند آنمرد گفت همانا ازنخست باشما گفتم
اینمرد نمیداند که بهای این شکر را گرفته ام وروز دیگر بخدمت عبدالله شد وعرض
کرد اصلحك الله بهای شکر را عطا کن عبدالله چندی سر بزیر افکنده بعد از آن بامردی
فرمان کرد تاچهار هزار درهم بدو بداد آنمرد برفت وروز سوم بیامد ومطالبهٔ بهای
شکر کرد عبدالله بفرمود تاچهارهزار بدو بازدهند چون برفت تامأخوذ دارد عبدالله
فرمود ای اعرابی همانا دوازده هزار درهم یافتی اینوقت آنمرد از کردار عبدالله
بشگفتگی اندر شد ونیز وقتی مردی اعرابی شتری بعبدالله بفروخت وتا سه دفعه
بهایش را از عبدالله ابن جعفر مأخوذ بداشت واین هنگام این شعر درحق اوانشاد نمود

لاخیر فی المجتهدی فی الحین تسئله * فاستمطر وامن قریش خیر مختدع
تخال فیه اذا حاورته بلهـا * من جوده وهو وافی العقد والورع

چون معاویة ابن ابی سفیان بار بدیگر جهان کشید عبدالله ابن جعفر بر پسرش
یزید عنود وفود نمود یزید پرسید امیر المؤمنین معاویه در هر سال باتو چه
عطا کردی گفت خدایش رحمت کناد بهر سال هزار بار هزار درهم یزید گفت
محض این ترحم که بروی نمودی هزار بار هزار درهم بر آن مبلغ بیفزودم عبدالله
گفت دانسته باش که از این پس اینکلمه را در بارهٔ هیچکس نگویم مگر دربارهٔ

و بقول صاحب غرر الخصايص الواضحة عبدالله ابن عمر كويد اول كسيكه هزار بار هزار درهم بصله بداد معاوية ابن ابي سفيان بود و در خدمت حضرت امام حسن وامام حسين عليهما السلام وعبدالله ابن جعفر بهر سال بهريك اين مبلغ تقديم ميشود چون معاويه بمرد و يزيد بر مسند امارت بنشست عبدالله ابن جعفر نزد وی شد و كفت يا امير المؤمنين پدرت بهرسال هزار بار هزاردرهم مرا عطا كردي وصلهٔ رحم بجاي كذاشتي يزيد كفت نعما وكرامه آنكاه كفت اعطوه الف والف والف والف والف عبـدالله چون اين كثرت عطارا بديد كفت (بابى انت وامى يا امير المؤمنين) واين سخن را جز با تو با هيچكس نكويم يزيد كفت من نيز اين مبلغ را اضافـه كردم وهزار بار هزار درهم در ازاري اين سخن بر افزودم پس عبدالله ابن جعفر از بار كاه يزيد بيرون آمـد كاهيكه چهار هزار بار هزار درهم در هر سال از بهرش مقرر كشت يكى از حاضران چون تقرير اين مبلغ خطير را بديد با يزيد كفت آيا در حق يكتن چنين مبلغى بزرك را در هر سال بر قرار داشتي يزيد كفت ويحك من اينمال را بمردم مـدينه عطا كردم چـه در دست عبدالله بعاريت باشد وجمله را بمردم بخشد آنكاه از محارم پيشكاهش تني را بخواند و كفت پوشيده در خدمت عبدالله راه سپارد وچنانكه او نداند وي حالش را باز داند چون عبدالله بمدينـه رسيد آن اموال بى پايان را چنان بمردمان بخش كرد كه هنوز آنماه بپاي نرفته آن آفتاب سپهرجود وعطا از ديدار چهرهٔ وامخواه كرفتار زحمت كسوف ومديون آلاف والوف كشت در خبر است كه وقتي ابن هرمهٔ شاعر عبدالله ابن جعفر ابن ابى طالب رضوان الله عليهم را مدح كرده با مديحت خود روي بسراى او نهاد وجمعى كثير را بر در سرايش بديد از خدام عبدالله پرسيد اين ازدحام چيست كفت اكثر از آنان هستند كه از عبد الله طلبكارند ودرطلب

(وام)

وام خود انجمن شده اند باخویش کفت همانا روزی شر انکیز و محنت آمیز است لاجرم درخدمت عبدالله حاضر شد عرض کرد دو رکند با خدای هیچ عبدالله انجماعت واغرامان بردر این سرای ازدحام آورده فرمود ترا باکی نیست مدیحهٔ خودرا بعرض رسان شاعر کفت ترا بخدای میسپارم و درعرض اشعار شرمسار بود عبدالله براصرار وابرام بیفزود وشاعر قصیدهٔ خودرا که درآن جمله این اشعار کفته است معروض داشت حلت محل القلب من ال هاشم * فعشك ماوى بیضها المتفلق فمن مثل عبدالله او مثل جعفر * ومثل ابیك الاریحی المرهق عبدالله فرمود از این مردم وام خواه کدام جماعت بردرند جمعی را نام بردند دوتن از ایشان را بخواست وپوشیده سخنی درکوش ایشان براند هردوتن بیرون شدند پس با ابن هرمه فرمود تو نیز با ایشان برو وابن هرمه برفت ومالی بسیار بدوبدادند وقتی چنان افتاد که عبدالله ابن جعفر وحضرت امام حسن وامام حسین علیهما السلام وابو حیهٔ انصاری از مکهٔ معظمه باهنك مدینهٔ طیبه بیرون شدند درطی راه ابری بجنبید وبارانی بشدت ببارید ناچار بخیمهٔ مردی اعرابی درآمدند وسه روز بماندند تا آسمان نمایان کشت وباران فرونشست اعرابی از بهر ایشان کوسفندی ذبح کرده بود چون بکوچیدند عبدالله ابن جعفر بامرد اعرابی کفت اکر بمدینه درآمدي از ما بپرس چون دوسال براینحال برکذشت اعرابیرا حاجت وفاقتي فروکرفت زنش کفت نیکو چنانست که بمدینه اندرشوی واین جوانمردانرا دریابي کفت نام ایشان را از خاطر بسترده ام کفت از پسرطیار پرسیدن کیر مرد اعرابي بمدینه در آمد وحضرت حسن مجتبی را زیارت کرد آنحضرت بفرمود تا یکصد ناقه شتران نروماده آنجمله وساربان آنهارا باوعطا کردند پس ازآن بحضرت امام حسین صلوات الله علیه تشرف یافت وآنداستان بکذاشت حسین سلام الله علیه

امر فرمود تا هزار کوسفندش بدادند آنکاه نزد عبد الله جعفر رضي الله عنهما در آمد وداستان خويش را بکذاشت عبد الله کفت همانا برادران من شتر وکوسفند را از من کفايت کردند پس بفرمود صد هزار درهم با وعطا کردند آنکاه مرد اعرابي درخدمت ابي دحيه شد کفت سوکند باخداي مرا آن بضاعت نيست که چون ايشان باتو سخاوت ورزم لاکن اشتران خودرا بياور تا جمله از تمر کران بار نمايم بالجمله از پس آنروز آنمرد اعرابي روزکار خويش را بوسعت ويسار بپايان همي کذاشت وهم در مستطرف مسطور است که روزی حسن وحسين سلام الله و صلواته عليهما باعبد الله ابن جعفر فرمودند همانا در بذل مال باسراف ميروي عرض کرد پدرم فداي شما باد همانا خداي عزوجل بامن بتفضل ميرود منهم درحضرت خداي برآن عادت وشيمت رفته ام که بربندکانش تفضل نمايم هم اکنون بيم دارم که اکر آنعادت را بکردانم آنحال از من بکردد وقتي نصيب شاعر در مدح عبد الله شعري قرائت کرد عبدالله بفرمود تا ازدواب واثاث البيت ودنانير ودراهم مبلغي بزرك با وعطا کردند باوی کفتند آيا دربارهٔ چنين مردی سياه روي اينجمله عطا کني وبقول صاحب غرر الخصائص روزي عبدالله بردر سرای خويش ايستاده وارباب حاجات در انتظار خروجش بودند عبد الله بايشان شتابان کشت وهرکس حاجتي معروض داشت بجای آورد ودر جملهٔ ايشان نصيب شاعر بود چون آنحال را بديد نزديك شد ودست شريفش را ببوسيد واين شعر را بخواند

الفت نعم حتى کانك لم تکن * عرفت من الاشياء شيئاً سوى نعم

وعاديت لا حتى کانك لم تکن * سمعت بلا فى سالف الدهر والامم

عبدالله کفت حاجت تو چيست کفت اين شترانرا از خوار بار کرانبار دار کفت جمله را فروخوابان آنکاه ازکندم وتمر راهسپار ساخت وهم بفرمود ده هزار درهم

(وبسياری)

وبسیاري جامه والبسهٔ ممتاز باوبدادند چون نصیب برفت یکي با عبـد الله کفت یا ابن الطیار آیا اینمقدار عطارا درحق عبدی سیاه مبذول داری فرمود اکر خودش اسود است شعرش ابیض است واکر او بنده است مدحش درحق مردی آزاده است همانا رواحلي که میکذرد وطعامیکه فاني میشود وثیابیکه فرسوده میکردد باوعطا کرده ایم اما او مارا مدحي کفته وثنائي عطا کرده است که در کذر روزکار بیاد کار میماند وبرالسنهٔ اهل جهان جاري وباقی مي پاید نوشته اند که عبـد الله را قانون بودی که در غرهٔ هرماه صد بنـده آزاد کردی حکایت کرده اند که وقتي عبدالله نخلستاني ازمردی انصاری بصدهزار درهم خریداری نمود در اینحال یکی از پسران آنمرد راکریان بدید از کریستنش پرسیدن کرفت وکفت من وپدرم همیخواستیم که پیش از خروج این نخلستان از دست ما جان از تن ما بیرون شود چه بیشتر ایندرخت های خرما را من بدست خود نشانده ام وچون اندریای کرم را آنسرشـك دیده نمودار شـد پدرش را بخواند وآن نخلستانرا بدو بداد وآن اموالرا باو بخشید وهم روزی عبـدالله علیه رضوان الله در ضیعتي از خود برفت ودر نخلستاني كه از قومي بود نزول فرمود وغلامي سیاه نکاهبان آن حایط بود و روزي سـه کردهٔ نان روزی داشت در اینحال سکی بیامـد وبا نغلام نزدیکشد آنغلام یك کرده بدو افکند آنسك بخورد دیکر باره کردهٔ دیکرش بیفکند همچنان بخورد قرص سیم را نیز بیفکند تا بخورد وعبـدالله بر اینحال نکران بود و فرمود ترا بهر روز چـه مقدار روزی دهند غلام عرض کرد همین نان که نکران بودی فرمود پس چکونه این سکرا بر خود بر کزیدی کفت از اینکه در این اراضي ما کلاب نا یابست وبدانستم که این سك با شکم کرسنه بیاباني در نوشته لاجرم مکروه دانستم که کرسنه اش باز کردانم فرمود امروز با این شکم کرسنه چون کني

گفت گرسنه شام کنم عبد الله فرمود همانا مردمانم بکثرت سخا واحسان ملامت
کنند واین غلام سیاه از من بخشنده تر است آنگاه آن نخلستان وزمین وآلات
واد وآتش را بجمله بخرید وغلام را عطا فرمود ونیز غلام را از مولایش خریده
آزاد فرمود غلام گفت اگر اینجمله از آن من است همه را در راه خدا بدادم عبدالله
اینکار وکردار را بس عظیم شمرد وگفت هیچ نشاید چنین غلامیرا این عطا وبخشش
در نهاد باشد اما من بخیلی کنم هرگز این امر را مقبول نخواهم داشت در کتاب
مستطرف مذکور است که درآنحال که عبدالله ابن جعفر یکی روز در کوي وبرزن
مدینه عبور میداد ناگاه آوازي بشنید پس گوش بداد وبشنید که جاریهٔ با آوازي
لطیف ورقیق تغني همي کند واین شعر را با صوتي خوش میخواند

قل للكرام ببابنا يلجوا ＊ ما في التصابي على الفتى حرج

یعني کرام قوم وجوانمردان روز کار را رخصت است که باین سرای اندر شود چه
عشق ورزي در خور جوانمرد است عبدالله در ساعت از مرکب فرود آمد و
بدون اجازت باهل مجلس در آمد چون ویرا بدیدند رعایت حشمت وجلالتش را
برپاي شدند ودر صدر مجلسش جلوس دادند آنگاه صاحب مجلس از روی خورسندي
وافتخار عرض کرد اي پسر عم رسول مختار بدون اذن ما بمجلس ما در آمدي با
اینکه عظمت شان وجلالت مقام تو از آن افزون است عبد الله فرمود جز باذن و
اجازت در نیامدم عرض کرد این رخصت از کدام کس معروض افتاد فرمود
جاریهٔ سرود گرتو گفت (قل للكرام ببابنا يلجوا) ما نیز در آمدیم هم اکنون اگر
در زمرهٔ کرام هستیم همانا ماذون باشیم واگر در شمار لئام باشیم ناستوده ومذموم
بیرون میشویم اینوقت صاحب سراي دست عبدالله را ببوسید و گفت فداي تو
شوم سوگند با خداي تو از تمامت خلق جهان کریمتري آنگاه عبدالله یکی از

(جواري)

بجواري خويش پيام كرد تا حاضر شد وبفرمود تا اثوبه والبسه ومقدارها طيب
بياوردند وبر آنجماعت بپوشيدند وجمله را خوشبوی داشتند وهم آنجاريه را
بصاحب سرای بخشيد وفرمود اين جاريه از جارية تو بسر ودو تغني بيشتر حذاقت
دارد ونيز دركتاب در رالخصايص الواضحة مسطور است كه از جمله آنانكه
جهانيان را بجود واحسان بنواختند وسر انجام برنج افلاس دچار شدند عبدالله
ابن جعفر بود وآنجنابرا ضيق حال وتنكي معاش بآنمقام پيوست كه وقتي مردي
در خدمتش اظهار حاجتي نمود عبدالله فرمود ايمرد بسبب جفاي سلطان وحوادث
جهان روزكار من ديكر سان كرديد اما آن چندم كه استطاعت باشد مضايقت نكنم
پس ردائيكه بر تن داشت بدو عطا كرد وعرض كرد بار خدايا از اين پس مرك
مرا برسان وبر من ساتر كردان واز پس ايندعا چون روزي چند بر آمد رنجور
آكشت ورخت بديكر سراي بست وقتي در خدمت عبدالله عرض كردند هروقت
ز تو خواستار عطايتي ميشوند افزون از آرزوی مستمند مي بخشي لا كن چون
بمعاملت مبادرت كيری سخت كوش ميشوی فرمود (اجود بمالي واضن بعقلي)
يعني مال وخواستهام رامي بخشم لا كن كوهر عقلم را حافظ ونكاهبان ميشوم واز
بردن مردمانش بخل ميورزم مقصود از اين كلام اين است كه مبغون شدن در
معاملات برحماقت دلالت كند چه اكر در بهای آنچه يك فلس بيشترش بهانيست
يكدينار دهند فروشنده ممنون مغبون نيست بلكه كمان ميبرد كه خريدار مردي
كول واحمقست ونيز در آن كتاب مسطور است كه وقتي جماعتي در پيشكاه كعبه
انجمن كردند واز بخشندكان روزكار سخن همي راندند يكی كفت عبدالله جعفر
اجود است ديكري قيس ابن سعد را نام برد وانديكر عرابة الاوسي را جواد تر
شمرد يكی از ايشان كفت بهتر آنست كه هريك از شما بصاحب خويش شود و

خواستار عطيتي گردد تامعلوم گردد برعيان وآشكاراحكم را نيم پس صاحب عبدالله
بدوراه گرفت وهنگامي آنجنابرا دريافت‌كه باآهنگ سفري پاى در ركاب كند گفت
اي پسر عم رسول خداي مرد فقيرى هستم كه بحضرت توانقطاع يافته ام فوراپاي
از ركاب درآورد وفرمود اين ناقه را باآنچه برآنست برگير واين شمشير را آسان
مگير چه سيف على ابن ابيطالب عليه السلام است وهزار دينار بها دارد آنمرد آنشتر
را باآنچه از البسه وحرير وچهار هزار دينار كه در بار داشت باز گرفت وبر تر
از آنجمله آنشمشير بود وآنمرد ديگر نزد قيس ابن سعد برفت وبخوابش دريافت
غلامش گفت قيس در خوابست حاجت چيست گفت مردي درويش هستم و
بدو منقطع باشم گفت رواكردن حاجت تو از بيدار كردن او آسان تر است اينك
در اين كيسه هفصد دينار سرخ است سوگند با خداى در سراي قيس جز اين
مبلغ نيست اين مبلغرا برگير وبا اين نشان كه تورا ميدهم نزد اشتر چران شو ويكنفر
شتربارکش ويكتن غلام بگير و بسلامت خويش برو وازآن سوي چون قيس بيدار
شد واين خبر بدانست غلام را آزاد كرد وفرمود ازچه مرا آنگيخته نداشتي تا
بيشترش عطا كنم مرد سيم نزد عرابة اوسي شد ونگران گرديد كه از منزل خويش
باآهنگ نماز بيرون شده وچون نابينا بود بر دوتن غلام تكيه داشت آنمرد گفت
اي عرابه همانا مردى ابن سبيل باشم وبحضرت تو انقطاع جسته ام چون عرابه
اين سخن بشنيد درحال دوغلام را بخويش گذاشت وهردو دست بهم برزد وآه
وناله برآورد وگفت سوگند باخداوند حقوقيكه برعرابه بود چيزي از بهرش بجاي
نگذاشت هم‌اكنون اين دو بنده را باخود ببرآنمرد گفت هرگز اين دوبال ترا از
تومأخوذ ندارم عرابه گفت اگر نميگيري پس هردو تن آزاد وحر باشند هم‌اكنون
خواهي بگير واگر خواهي رها كن و هردو دست خويش از دوش آندو غلام

برداشت وبگذاشت وهي دست بر ديوارها نهاده راه سپر گشت وآنمردآندو غلام را نزد رفيقان خويش بياورده آنجماعت متفق القول كرديدند كه عرابه از عبدالله وقيس اجود است چه در آن سخت حالي وسخت روزكاري وهر دو چشم نا بينا اين جود وعطا نمود اما در كتاب اغاني مسطور است كه چون ابن داب اين شعر شماخ ابن هزار ثعلبي را درمدح عبدالله ابن جعفرابن ابي طالب رضي الله عنهم بشنيد (انك يا ابن جعفر نعم الفتى) الى آخرها كفت عجب دارم از شماخ كه در حق مانند ابن جعفر كسي اينكونه مدح نمايد وحال اينكه در حق عرابة اوسي اين شعر ميكويد

اذا ماراية رفعت لمجد * تلقاها عرابة باليمين

هروقت رايتي از روى مجدو جلالت افراخته آيد عرابة اوسي سبقت كند واز ميدان مفاخرت بركيرد با اينكه عبد الله ابن جعفر بچنين مدح سزاوار تراست راقم حروف كويد اكرعرابه اوسي درصفت جود برديكران تفوق داشته باشد البته درمراتب مجد وشرف وجلالت هركزقرين مثل عبد الله كسي نتواند بود شايد مقصود ابن داب اشارت باين مطلب باشد دركتاب حديقة الافراح مسطوراست درآنحال كه روزي عبدالله ابن جعفر رضى الله عنهما سوار بود ناكاه مردي درعرض راه باوي دچار شد وعنان اسبش را بكرفت وكفت ايها الامير ترابخداي سوكند ميدهم كه سر از تنم بركير عبد الله دركاروى مبهوت ماند وفرمود آيا خرد از سرت بيرون شده كفت لا والله فرمود پس چه خبر است كفت مرا دشمني مبرم ولجوج است كار برمن سخت وروزكار برمن تنك ساخته ومرا نيروى مخاصمتش نيست فرمود خصم تو كيست كفت فقر است عبدالله روي بچاكر خود كرد وفرمود هزار دينار بدو بسپار آنكاه كفت (يا اخا العرب) اين مال را بكير وماميرويم اما هروقت دشمن تو از روى كين وخشم وستم بتو روى آورد تظلم بما جوي تا بخواست خداداد ترا

از وی بجوئیم اعرابی کفت سوکند باخدای از ذخایر جود وکرم تو آنچند با من است که در تمامت عمر پاسخ دشمن را میدهد پس آنمالرا بکرفت وبرفت

﴿ بیان وفات جناب عبد الله ابن جعفر رضی الله عنهما وپارهٔ حالات وکنیت آن جناب ﴾

علمای اخبار را درتاریخ سال وفات جناب عبدالله ابن جعفر رضوان الله تعالی علیهما اختلافست چنانکه درذیل کتاب احوال سعادت اشتمال حضرت زین العابدین صلوات الله علیه بآنجمله اشارت کردیم ابن اثیر وفات آنجنابرا در سال هشتادم هجرت نوشته واصح اخبار دانسته است ونیزکوید بروایتی درسال هشتاد وچهارم وبقولی درهشتاد وپنجم وششم وبحکایتی درسال نودم هجری از این سرای آرمان وامید بسرای جاوید خرامید وابوالفرج اصفهانی درکتاب اغانی میکوید عبد الله ابن جعفر درسال هشتادم هجری درسن هفتاد سالکی وفات کرد وادراك خدمت رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم رانمود لاکن این سخن ابوالفرج با آن حکایات وروایاتیکه از عبد الله ابن جعفر درحضرت رسولخدای مذکور ومشهور است منافی است چه اکر دراین سال وبراین مقدار روزکار مرده باشد چکونه تواند از آن حضرت ناقل روایت وحامل حکایت شد وانکهی متفق اند که اول مولودیکه از مسلمانان درحبشه متولد شدوی بود واین قضیه مدتها قبل از هجرت بوده و البته اورا ازهفتاد سال بیشتر روزکار خواهد بود مکراینکه قبل از این تاریخ وفات کرده باشد صاحب مروج الذهب نیز میکوید که بعضی تولد عبد الله را درسال وفات رسول خدای صلی الله علیه وآله دانسته اند ودرمجالس المؤمنین مسطوراست که عبد الله ابن جعفر درسال هشتادم هجری درمدینه وفات یافت واینوقت عمر شریفش نود سال اتصال یافته بود ونیز میکوید بعضی کفته اند در سال هشتاد و

(چهارم)

چهارم هجری وفات کرد وهشتاد سال از روزکار فرخنده آثارش بپاي رفته بود وصاحب استیعاب قول اول را اولی‌دانسته وکفته‌است اکثراهل‌خبر برآن عقیدت هستند وابن جوزی در تذکره میکوید واقدی نوشته است که عبد الله ابن جعفر درسال هشتادم هجری که آن سال را عام الحجاف میخواندند وفات نمود وچون درآنسال سیلي عظیم دربطن مکه برخواست ومردمانراحتي مردم حاج را باشتران باردار ببرد از اینروي آنسالرا عام الحجاف یعني حجف بالناس واینوقت عبد الملك ابن مروان برسریر خلافت‌جایداشت وابان ابن‌عثمان والی مدینه بود پس برعبدالله نماز بکذاشت وچون جنازه اش حمل کردند ابان نیز از حملهٔ جنازه بود وتاکاهیکه بمقبره اش رسیدند از کردن فرو نکذاشت وآنجناب را در بقیع دفن کردند ودر این وقت نود ساله بود ابن قتیبه درکتاب المعارف کوید ابوالیقظان میکوید عبدالله درحبشه متولد شد واجود عرب بود ودر مدینه وفات نمود وروزکاری دراز برشمرده بود ودیکری کوید در سال نودم هجری وفات کرد ودر ابواء مدفون شد وبقولي درسال‌وفات رسولخداي صلی‌الله علیه وآله ده ساله بود وبا این روایت ولادتش درعام الهجره خواهد بود وچون برد نود سال روز نهاده وسلیمان ابن عبدالملك برآنجناب نمازکذاشت ابن سعد درکتاب طبقات میکوید در اواخر عمر دندانهای عبد الله بریخته ودهانش خرابي یافته بود لاجرم از بهرش ترید واطعمهٔ لینه ترتیب میدادند تا بسهولت‌تناول‌نماید وهروقت بدو میکفتند طعام خورنیستي بروی کران میافتاد ابوالفرج اصفهاني کوید چون‌نوبت سلطنت بعبدالملك ابن‌مروان افتاد با عبد الله ابن جعفر بجفارفت وعطایش باز کرفت آنجناب یکی روز باخاطر نژند ودل اندوه مند بمسجد درآمد وبجماعت نماز بکذاشت وهمي کفت بارخدایا تومرابعادتی بداشتي‌که‌برآن روزکاری بسپردم یعني بامردمان بجود واحسان میرفتم

اکر این عادت منتهي شده باری جان مرا قبض کن ودر جمعهٔ دیکر وفات کرد و
ابان ابن عثمان که از طرف عبدالملك مروان والي مدینه بود بروی نماز بکذاشت
ای هزاران دریغ که عبدالله علیه رضوان الله در جهان نیست تا بنکرد که شیعت
پارهٔ کسان که خویشتن را مولای همه کان میدانند برخلاف عادت اوست اکر بعد
از سالیان دراز کمان برند که یکی روز ترك این عادت ناچارند مرك خویش را از
حضرت احدیت خواستارند اما بسا افسوس که از عدم اقبال سایر نفوس این دعای
این مردم منحوس هیچوقت در پیشکاه خداوند قدوس بهدف اجابت مقرون نمي
شود واز نهایت شقاوت وقصاوتیکه ایشانراست اکر بخواهند معمرین عصر را
بشمار آورند جز از این مردم پدیدار نیایند هزار جان عزیز را بیك پشیز نخرند
واکر باحضور مکسي از کرسنکی بمیرند یك مویز نخورند تامبادا مکس را نیشي
برآن وایشان را ریشي بردل وروان بنشینند جز از دروغ فروغ نجویند وجز از
ناسپاسي سپاس نخواهند ودلي خوش دارند که بمکر ودغل وخدعه وفریب با مردم
راهي میسپارند وروزي بشب میکذارند وکمان همي برند که مردم از ایشان باور
دارند وندانند داوری با ایزد داور دارند ووقت خویش را از آن اشرف دانستند
که درصدد تلافي اینکونه کردارها عمر تلف نمایند عجب است که چنین مردم دنیاجوي
حریص طماع که از اغلب علوم وصنایع بي خبرند وجز فراهم کردن اموال اندیشه ندارند
وبساخانها خراب کنند تاخانهٔ دینوی خویشرا آبادان کنند وسرای اخروی ویران
دارند آلات روشنائی فراهم کنند وهرکز نیفروزند وسفره ها ترتیب دهند
وهرکز نکسترانند ومنزلها بفرشها وبالشها بیارایند وهرکز کسیراجای ندهند
وجز حمال وبال نباشند وجز خریدار از ذال نکردند همه کس را بي خرد ودانش
شمارند وخودراسزاوار هزاران مدح وستایش شناسند وهرکز درقلم وقدم وزبان

(وجنان)

وچنان ايشانرا هيچكس را بوي مهر دو مشام نرسيده باشد بلكه در همان حال كه خود
راولي نعمت مردم جهان ميشمارند در آن انديشه كه از هر مفلسي اگرچه يك فلس
ممكن شود بدو كذارند بر عام مردم منتها كذارند كه ما داري اموال واوضاع كثيره ايم
وخدم وحشم ومركب ومركوب چنين وچنان داريم وباشارت وكنايت باز
رسانند كه بر تمامت نفوس واجب است كه بدون اينكه ناني از ما طلبند يا حاجتي از ما
بخواهند نان خويش بخورند ومارا قبلهٔ حاجات شمارند واز صميم قلب مداح ودعا
خوان ومطيع ما باشند وبرخي خود را مروج شرع ومات وحامي دين ودولت وعلم طريقت
وحقيقت ميخوانند با اينكه نه از طريقت خبري ونه براه شرع وحقيقت كذري ونه
بقواعد واحكام دين مبين نظري دارند هزار هيئت معقول را بايك صورت مصقول
برابر ندانند وهزار مرد هنر را بايك نوجامهٔ بيخبر همسر نشمارند همه ريشها پهن
كنند وپهن بنشينند وحلقهٔ درها تنك وحلقهٔ نظرها فراخ دارند تا كه در آيد و
چه در آرد وچه تواضع برد وچه سرايد وچه بدهد وباندیشهٔ عوض نيايد با اينكه
مشتي حشيش از آن پشتهٔ ريش اشرف وسم سوفار از آن سم ديدار اوسع واحسن
است جز اندوختن مال وانباشتن جوال ودرشتي مقال هيچ در خيال ندارند و
مردمان را بمودت ومحبت واطاعت خويش مجبول ميشمارند وهرچه بيشتر روزكار
ميسپارند بر درجات لئامت وخباثت بيشتر ميافزايند ميتوان كفت اين آيهٔ شريفهٔ
در حق ايشان بدين عنوان بايد قرائت كرد (ومن ننكسه نعمره) اما چون بهر
صورت وحالت وهر سيرت سرانجام بناكام ميكذارند وميكذرند (زرين تره كوكم كورد
كم تركوابر خوان) همه بكذارند وبكذرند وجز حسرت ووبال نكذارند ونبرند
(والله تعالى هو الرزاق ذو القوة المتين) چون اختر آسمان سماحت وسخا وكوهر
درياي سخاوت وعطا عبدالله ابن جعفر بديكر سراى رهسپر كشت وچنان رخشنده

کوهر بحر جود در خاك سياه نا بود شد مردم مدينه از زن ومرد وسياه وسفيد ومولي وعبيد وبزرك وكوچك در جنازه اش حاضر شدند وبسوكش افسرده خاطر كرديدند چه آنوجود ذيجود ماواي مساكين وملجاء ضعفاء بود تمامت عقلا در مركش آب از ديده روانساختند وفرياد وناله وزاري بر آوردند وچون ازدفنش فراغت يافتند عمروابن‌عثمان در كنار كورش بايستاد وباحالي نژندودلي دردمند كفت اي پسر جعفر خداوند رحمت كناد كه صلهٔ رحم بكذاشتي واشرار را مبغوض داشتي وبا مردم دو روي روى نمودى ومن باتو چنان همي بودم كه اعشي همي كفته است

رعيت الذى قد كان بيني وبينكم * من الود حتى غيبتك المقابر

خدايت رحمت كند در آنروز كه متولد شدى ودر آنروز كه در شمار رجال بودي ودر آنروز كه وفات كردى ودر آنروز كه زنده بر انكيخته ميشوي سوكند با خداى اكر در زمان هاشم بودى وهاشم بمرك تو مبتلا ميشد جملهٔ قريش هلاك ميشدند كمان ندارم كه بعد از تو مانند تو امده شود آنكاه عمرو ابن سعيد ابن‌العاص معروف‌باشدق بپاى شدكفت (لااله الاالذى برء الارض ومن عليها واليه ترجعون) اي پسر جعفر بعد از توزندكانى حلاوت ندارد وهركس بعد ازتوزنده بماند سماحت ندارد سوكند با خداي اكر چشم من از كسي سرشك ببارد برتو بخواهد باريد سوكند با خداي هرچه حديث را ندى بوى دروغ نداشت وباهركس مودت ورزيدى بغبار كدورت ممزوج نكشت اين وقت تني از پسران مغيرة ابن نوفل برجست وكفت اي عمرو كدام كس را بممزوج بودن مودت متعرضي وبشوب حديث ملامت ميكني آيا بدو پسر فاطمه عليهم السلام تعرض كني همانا سوكند با خداي هردوتن ازوي واز تو بهترند عمرو كفت اي‌لئيم‌خوارقدم ازحد حود بيرون مكذار همي خواسني ترادر زمرهٔ ايشان درآورم هيهات كه ترا اين رتبت ومنزلت

(نيست)

نيست قسم بخدا اگر تو وپدرت بميريد درخور مدح وذم نباشيد هرچه ميخواهي بگوي كه هيچكس ترا پاسخ نگويد چون مردمان ايشان را بسخن ديدند درميانه حايل شدند وبجمله روي بمنازل خود نهادند وعبدالله ابن قيس الرقيات اين اشعار را در آن مرضي كه عبد الله بآن وفات نمود انشاد كرد ومطلعش اين بيت است

باتَ قلبي تشفّه الاوجاع * من همومٍ تحبها الاضلاع

نوشته اند چون عبدالله رحمةالله را زمان مرگ فرا رسيد پسرش معاويه را بخواند وگوشواري در گوش داشت در آورد وباوی وصيت نهاد ودر حق فرزندان ديگرش كه از معاويه مهين تر بودند توصيته فرمود وگفت هميشه من ترا براي اين كار آرزومند بودم وچون عبدالله وفات كرد معاويه در اداي قروض پدر تدبيرها بنمود تا تحصيل كرده بپرداخت آنگاه اموال پدرش را درميان فرزاندان او قسمت كرد ودر هيچ چيز بر ايشان بر زيادت نرفت وعبدالله ابن معاويه ابن عبدالله ابن جعفر كه شاعري نامدار ورئيسي قسي القلب وقساوت شعار است پسر همين معاوية ابن عبدالله است وكنيت عبدالله ابن جعفر ابومعاويه وبقولي ابوجعفراست چنانكه بدان اشارت رفت ودر بيان اولادش نيز مذكور خواهد شد ودر كتاب مروج الذهب وناسخ التواريخ وروضة المناظر واغلب كتب اوايل واواخر مسطور است كه چون حضرت امام حسن مجتبي صلوالله عليه خواست تا ابن ملجم ملعونرا بقتل رساند عبد الله ابن جعفر ابن ابيطالب عرض كرد يا ابا محمد ابن ملجم را بده تامن بكشم ونفس خودرا بدآن شفا بخشم امام حسن عليه السلام ابن ملجم را با او گذاشت پس عبد الله جعفر نخستين دوميل آهنين در آتش تافته بتافت وبرچشم ابن ملجم بكشيد گفت (تبارك الله خلق الانسان من علق) اي برادر زاده مرا باميل گرم سرمه كشيدي آنگاه بفرمود تاهردو دست وهردوپايش را قطع كردند

و او مشغول بذکر خداوند بود چون نوبت بقطع زبانش رسید آثار اضطراب نهاد
گفتند چیست ترا که دست و پای ترا از تن باز کردند و ننالیدی اکنون از بریدن
زبان جزع میکنی گفت دوست میداشتم تا نفس واپسین بذکر خداوند رطب
اللسان باشم پس بدوزخش روان داشتند و بروایت روضة المناظر جسدش با آتش
بسوختند و بدوزخ فرستادند و نیز در ناسخ التواریخ مسطور است که از جمله آنانکه
هنگام دفن امیر المؤمنین علیه السلام داخل قبر شدند عبدالله ابن جعفر بود و این
منقبتی بس بزرگ میباشد و نیز در پارهٔ کتب اخبار بنظر رسیده است که بعضی
نگران شدند که عبدالله ابن جعفر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در مدفن
مبارکش زیارت کردی و گفتی آنحضرت در اینجا مدفونست

﴿ بیان فرزندان عبد الله ابن جعفر ابن ابی طالب رضوان الله علیهم ﴾

ابن جوزی در تذکره گوید عبد الله ابن جعفر را فرزندان متعدد بودند از آنجمله
جعفر الاکبر است که عبد الله را بنام او کنیت بود و ابو جعفرش میخواندند
مادرش ام عمرو بنت خراش ابن بغیض بود و دیگر علی و عون الاکبر و محمد و عباس
وام کلثوم هستند و مادر این چهار پسر و یکدختر حضرت زینب بنت علی علیه السلام
واز بطن فاطمه دختر رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم است اما ابن قتیبه در کتاب
المعارف میگوید جعفر الاکبر بن عبدالله از حضرت زینب دختر امیر المؤمنین است
که از حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله علیهم تولد یافته بود و نیز ابن قتیبه اولاد
جناب عبدالله را مذکور میدارد و با آنچه مسطور شد اندک اختلافی دارد و دیگر
حسن درج وعون الاصغر ند وعون اصغر در کربلا در رکاب سید الشهداء سلام الله
علیه شهید شد و بقیه ازوی نماند و مادر ایشان جمانه بنت مسیب ابن نجبة الفزاریست
و مسیب یکتن از رؤسای توابین است که بخون خواهی حضرت امام حسین

علیه السلام بر خاست وراقم حروف شرح حالش را در کتاب امام زین العابدین سلام الله علیه مذکور داشت ودیکر ابو بکر وعبید الله ومحمد باشند ومادر ایشان (خوصا) بنت (حفصه) از قبیلهٔ بني بکر بن دایل هست ودیکر صالح ویحیي که فرزندي از ایشان نماند ودیکر هارون وموسی است که همچنان نسلي از ایشان نماند ودیکر جعفر وام ابیها وام محمد باشند ومادر ایشان لیلي بنت مسعود است ودیکر حمید وام الحسن از کنیز کان شاصه اند ودیکر جعفر وابوسعید باشند ومادر این دوتن ام الحسین دختر عمر از قبیلهٔ بني صعصعة میباشد ودیکر معاویه واسحق واسمعیل وقثم وعباس وام عون از مادرهاي دیکرند ودرمیان بني هاشم غیر از عبدالله ابن جعفر کسي پسر خود را معاویه نام نکرد وچون عبدالله پسرش را معاویه نام نهاد بني هاشم از آنجناب دوري کرفتند وتا وفات کرد با او متکلم نشدند وابن قیبته در کتاب المعارف کوید عقب عبدالله ابن جعفر از میان اولادش از علی ومعاویه واسحق واسمعیل بود ومعاویه را از زوجه‌اش ام عون که از فرزندان حارث ابن عبدالمطلب است عبدالله ومحمد واز زوجه دیکرش فاطمه بنت حسن ابن حسن ابن علی علیهما السلام یزید وحسن وصالح پدید شد وپسري دیکر از ام ولد داشت که علي نام یافت وعبدالله ابن معاویه در طلب خلافت بر آمد وبر اصفهان وپارهٔ از بلاد فارس دست یافت وبدست ابو مسلم مقتول شد وازوی فرزندی نماند واسحق ابن عبدالله ابن جعفر را عمر ابن عبدالعزیز کاهیکه والي مداین بود با تازیانه حد بزد وعبدالله مي کفت مبارکست همانا در روي زمین هیچ قرشي نیست مکر اینکه محدود کردیده واز اسحق ابن جعفر قاسم پدید کشت ومادرش ام حکیم بنت قاسم ابن محمد ابن ابي بکر است ابو الفرج اصفهاني در کتاب اغاني میکوید کنیت عبدالله ابومعاویه است چه کاهیکه معاویة ابن عبدالله متولد کردید عبدالله نزد معاویه بود وازولادت

فرزندش بشارت آوردند عبدالله نیز با معاویه بگفت معاویه گفت این پسرت را معاویه نام کن وصد هزار درهم در ازایش بگیر عبـدالله قبول کرد وآندراهم را مأخوذ داشت وجمله را بآنکس که این بشارت آورد بداد وعبدالله را قانون چنان بود که در تأدیب اولادش نکوشیدي وگفتي اگر خدای درحق ایشان خواستار خیری باشـد مؤدب میشوند ودرمیان فرزندانش جز معاویه دارای فرهنك و فضایل نگشت چنانکه ابن هرمه در این شعر که درحق اومیگوید گوید

احب مدحا ابا معوية الماجد * لا تلقه حصورا عيبا

ومعاوية ابن عبدالله ابن جعفر با یزید ابن معاویه بصداقت میرفت لاجرم پسرش را یزید ابن معاویه نامید واز این جمله فرزندان عبدالله ابن جعفر چند تن شهیدشدند یکی عون ابن عبدالله بود که مادرش حضرت زینب سلام‌الله علیها است واودرکربلا شهید شد چنانکه مذکور گشت ودیگر محمد ابن عبدالله ابن جعفراست که ابوالفرج اصفهاني درمقاتل مینویسد مادرش خوصا ابن حفصة ابن ثقیف ابن ربیعة ابن عثمان ابن ربیعة ابن عائذ ابن ثعلبة ابن تیم اللات ابن ثعلبة ابن عكامة ابن صعب ابن علی ابن بکر ابن وایل است ومادر خوصا هند دختر سالم ابن عبـد الله ابن محروم ابن سنان ابن مؤلة ابن عامر ابن مالك ابن تیم اللات ابن ثعلبة میباشـد ومادر هنـد میمونه دختر بشر ابن عمرو ابن الحارث ابن ذهل ابن شیبان ابن ثعلبة ابن الحصين ابن عكابة ابن صعب ابن علی ابن بکر ابن وائل است وسلیمان ابن قبه در این شعر خود محمد ابن عبـد الله ابن جعفر را مرثیه کند وگوید

وسمی النبی غود رفیهم * قد علوه بصارم مصقول

فاذا ما بكيت عيني فجودی * بدموع تسيل كل مسيل

درناسخ التواریخ مسطوراست که درآن هنگام که حضرت سیدالشهداء علیه السلام

(از)

از مکه بیرون شد وچند میل راه به پیمود وبمنزل تنعیم فرود شد عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب پسرهای خود عون ومحمد را بملازمت رکاب مستطابش روان داشت وبدین کونه مکتوبی برنکاشت (اما بعد فانی اسئلك بالله لما انصرفت حین تنظر فی کتابی هذا فانی مشفق علیك من هذا الوجه الذی توجهت له ان یکون فیه هلاکك واستیصال اهل بیتك وان هلکت الیوم طفی نور الارض فانك علم المهتدین ورجآء المؤمنین ولا تعجل فی السیر فانی فی اثر کتابی) عرض میکند ترا باخداوند سوکند میدهم چون معروضهٔ مرا بنکری از سفر عراق فسخ عزیمت بفرمای چه برتو بیناك هستم که در این راه که در پیش داری تباه شوی واهل بیت توسر کشته و پریشان حال کردند وچون تو نباشی نور خدای در زمین ناپدید شود چه تو رایت هدایت یافتکان وامید مؤمنانی اکنون درطی طریق عجلت مفرمای که من در اثر مکتوب خویش میرسم عبدالله ابن جعفر بعد از ارسال این رسیله بنزد عمرو ابن سعید آمد وکفت بحضرت حسین مکتوبی فرست وخط امانی انفاد دار وخواستار شو تا بمکه مراجعت فرماید عمرو ابن سعید این مکتوب بنوشت ودر صحبت برادرش یحیی روانداشت عبدالله جعفر نیز باتفاق یحیی بحضرت سید الشهداء سلام الله علیه بیامد نامهٔ عمرو ابن سعید را بدادند ودر مراجعت آنحضرت فراوان الحاح ورزیدند درپاسخ ایشان فرمود رسولخدای مرادرخواب نمودار شد ومرا بکاری فرمانداد بیفرمانی رسولخدایرا نتوانم کفتند چه فرمان کرد فرمود باهیچکس نکویم وچند که زنده باشم باکسی حدیث نکنم تا کاهیکه خدایرا ملاقات نمایم چون عبدالله ابن جعفر این راز بشنید ودانست که آنحضرت باز نخواهد شد پسرهای خود عون ومحمد را بخواست وایشان را وصیت فرمود که ازملازمت رکاب آنحضرت باز نایستند ودر راه او ازجان بازی دریغ نجویند وباتفاق یحیی ابن سعید بمکه مراجعت نمود

و نيز در ناسخ التواريخ مسطور است كه چون نوبت شهادت باولاد جعفر طيار افتاد نخستين محمد ابن عبدالله ابن جعفر بود كه آهنك مقاتلت فرمود واين ارجوزه قرائت نمود

نشكو الى الله من العدوان * قتال قوم فى الردى عميان * قد تركوا معالم القران
ومحكم التنزيل والتبيان * واظهروا الكفر مع الطغيان

وخويشتن را درميان اعدا افكنده ده تن از ايشان را با تير وشمشير دست فرسود تيغ فنا ساخت آنكاه بدست عامر ابن نهشل التميمي درجهٔ شهادت يافت وپس ازوي بشهادت عون اشارت شده چنانكه از اين پيش نكارش رفت وميفرمايد بعد ازوي عبيدالله ابن عبدالله ابن جعفر بعقيدت بعضي در يوم طف ملازمت خدمت حسين عليه السلام را داشت بشهادت فايض كشت در مقاتل الطالبين مسطور است كه مادر عبيد الله ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب عليهم السلام خوصا بنت حفصه بود يحيي ابن الحسن از احمد ابن سعيد روايت كند كه عبيدالله در خدمت جناب ابيعبدالله ابن الحسين ابن على عليهم الصلوة والسلام در وقعهٔ طف شهيد كشت وديكر از پسران عبدالله ابن جعفر ابو بكر ابن عبدالله در يوم الحره ووقعهٔ مدينهٔ طيبه شهيد كشت مادر او نيز خوصا بود چنانكه مسطور شد وديكر عون الاصغر ابن عبدالله ابن جعفر كه مادرش جمانه بنت مسيب ابن نجيبه از امراي توابين در طلب خون امام حسين عليه السلام بر ابن زياد خروج كرد ودر عين الوردة شهيد شد وايند استان در كتاب امام زين العابدين سلام الله عليه سبقت كذارش كرفت وعون اصغر بشرف صحبت حضرت امير المؤمنين على صلوات الله عليه نائل كرديد ودر ركاب آنحضرت در مشاهد آنحضرت حاضر كرديده است ابو الفرج در كتاب مقاتل ميكويد از مدايني روايت كرده اند كه قاتل عون اصغر از اصحاب مسرف ابن عقبه بود وابن اثير در تاريخ الكامل كويد عون ابن ابى جعفر

(ابن)

ابن ابي طالب که مادرش جماعه بنت مسيب ابن نجيبة الفزاري بود بدست عبدالله ابن خطبة الطائي شهيد شد ومقصود از ابي جعفر عبدالله ابن جعفر است ونيز ميکويد محمد ابن عبد الله ابن جعفر که مادرش خوصا بود بدست عامر ابن نهشل تيمي شهادت يافت معلوم باد که درمجالس المؤمنين مسطوراست که محمد ابن جعفر طيار که برادر عبدالله ابن جعفر ميشود در زمان سعادت اقتران پيغمبر صلی الله عليه وآله متولد کرديد ورسول خداي ميفرمود محمد شبيه عم ما ابوطالب است چنانکه باينغير اشارت رفت وميکويد محمد ابن جعفر بعد از آنکه عمر ابن الخطاب بديکر سراي روي نهاد بشرف مصاهرت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نائل شد وجناب ام کلثوم را که از آن پيش بسراي عمر بود بسراي آورد ونيز ميکويد که صاحب روضة الشهداء نوشته است که محمد ابن جعفر با برادرش عون ابن جعفر در کربلا شهيد شدند وصاحب استيعاب ميکويد اين هر دو برادر در شوشتر شهيد شدند صاحب مجالس ميکويد قول صاحب استيعاب در باب محمد بصوابست زيرا که محمد ابن جعفر در يکفرسنکي دزفول که از توابع شوشتر است مدفونست پس ميتواند بود که شهادت او در شوشتر واقع شده باشد واورا از شوشتر بآن مکان نقل کرده باشند يا آنکه در همان موضع شهيد شده باشد و اطلاق اسم شوشتر برآنموضع از اينروي باشد که دز فول ولواحقش از لواحق وتوابع شوشتر است وصاحب اصابه کويد عون ابن جعفر طيار در زمين حبشه متولد ودر شوشتر شهيد کرديد همانا چون از روي تحقيق بنکرند معلوم ميشود اين اختلاف مورخين که در اختلاف اسامي شهداء وانتساب ايشان دارند از چه جهات تواند بود (والعلم عندالله والراسخون في العلم)

﴿ بيان حال بارهٔ از بنات محترمه ونتايج جناب عبدالله ابن جعفر عليه الرحمة ﴾

سبط ابن جوزی در تذکره میکوید عبدالله ابن جعفر از بیم کزند حجاج ابن یوسف یکتن از دخترهای خودرا باوی تزویج کرد از این روی مقام و منزلتش در انظار مردمان کاسته کشت و یکی روز ولید ابن عبد الملك در زمان ولایت عهدش عبدالله ابن جعفر را درظاهر دمشق بدید عبد الله بروی سلام راند و ولید پاسخی بس نکوهیده اش باز داد و کفت ویحك ای پسر جعفر عقیله آل ابیطالب یعنی دختر خودت را با بندهٔ بنی ثقیف کذاشتی یعنی با حجاج تزویج نمودی تاباوی بطریق مضاجعت رود سوکند باخدای اکر برای تو باقی بمانم کاری در بارهٔ تو بپای برم که موجب شکفتکی باشد عبدالله زبان باعتذار برکشود ولید پذیرفتار نکشت واز آن پیش که ولید برتخت سلطنت برآید عبدالله بدیکر جهان راه کرفت و بکزند او دچار نکشت ابن قتیبه درکتاب المعارف کوید ام کلثوم دختر عبد الله ابن جعفر که ازحضرت زینب خاتون سلام الله علیها درسرای قاسم ابن محمد ابن جعفر ابن ابیطالب بود پس از آن حجاج ابن یوسف اورا تزویج کرد وبعد از حجاج ابان ابن عثمان ابن عفان اورا تزویج کرد ونیز میکوید ام ابیها دختر عبدالله درتحت نکاح عبدالملك ابن مروان بود یکی روز عبدالملك سیبی را بکزید و محض اظهار عنایت آن سیب کزیده را بجانب ام ابیها افکند وچون عبدالملك را دهانی بدبوی و عفن بود ام ابیها دشنهٔ بخواست عبدالملك کفت چه خواهی کرد کفت همی خواهم کزند کزیدکیرا از آن بسترم عبد الملك آشفته شد واورا طلاق کفت وعلی ابن عبد الله عباس اورا نکاح بست وام ابیها در سرای او بدیکر سرای راه کرفت ودر ذیل اخبار امیرالمؤمنین علی علیه السلام میکوید ازمحمد ابن جعفر ابن ابیطالب قاسم وطلحه پدید آمدند وازطلحه فاطمه تولد یافت ومادرفاطمه ام کلثوم دختر عبدالله ابن جعفر است ومادر ام کلثوم زینب دختر علی ومادر زینب فاطمه دختر رسولخدای صلی الله علیه

(وآله)

وآله وسلم است واین خبر باخبر نخست مخالف است ومیکوید فاطمه دختر طلحه را حمزة ابن عبد الله زبیر تزویج نمود واز آن پس طلحة ابن عمر ابن عبید الله اورا تزویج کرد ودر کتاب عمدة الطالب مسطور است که چون حجاج ابن یوسف ام کلثوم دختر عبدالله جعفر را درحبالهٔ نکاح خویش درآورد ومجلس ولیمه بساخت عمر ابن علی علیه السلام شرمسار بود که آشکارا بمجلس ولیمه درآید چه این وصلت را بیرون شان ورتبت طایفه وقبیلهٔ بني هاشم میدانست وکفت مرا بکذارید تا شب هنکام بمجلس درآیم حجاج بدو پیام کرد که حاضرشو از اهل وعشیرت و قبیلهٔ تو کسیکه باید احتشامش را منظور داشت بجاي نمانده است درکتاب مستطرف مسطور است که حجاج ابن یوسف دختر عبدالله ابن جعفر ام کلثوم را خطبه کرد بآن شرط که دو هزار بار هزا درهم سراو پانصد هزار درهم علانیه بصداق اومقرر وتسلیم دارد عبدالله مسئول اورا باجابت مقبول داشت وآندختر راحمل فرمود وهشت ماه آندختر نزد حجاج بماند وچون عبدالله ابن جعفر بسوی عبدالملك ابن مروان وافداً روان کشت ودر دمشق ورود داد ولید ابن عبدالملك براشتری سوار وباجماعتي بملاقات عبدالله راه سپارشدند عبدالله اورا بدید وپذیره نمود وترحیب وترجیب فرمود ولید کفت اما ترا ترحیب وترجیب نباشد عبدالله کفت اي برادر زاده از اینکونه سخنان لب فروبند که من نه آنم که بامن باینکونه کلمات تکلم ورزند ولید کفت سزاوار آن واز آن بدتر باشي عبد الله کفت علت اینکونه سخن کردن چیست ولید کفت بعلت اینکه تو عقیلهٔ زنان عرب وخاتون نسوان بني عبد مناف را ببردی وبر عبدی ثقفی عرض دادی تا بوی بمضاجعت وزناشوئي رود عبد الله کفت اي برادر زادهٔ من آیا در همین کار و کردار بامن عتاب بورزي کفت آری عبد الله فرمود سو کند با خداي

[illegible]

[illegible] از علت این حرمان سزاوار تر از تو وپدر تو نیستند که از ملامت [illegible]

[illegible] بنند چه آن ولاة وامراء که پیش از شما بودند مخافة رحم مرا بکذاشتند

وحق مرا نشناختند اما تو وپدرت چندان مرا از عطاي خود محروم داشتید تا

واخواه از هر طرف مرا در سپردند وقرض بر من سنکین افتاد سوکند با خداي

اکر غلامي حبشي که لب وکوشش را بریده باشند آنچه این عبد ثقیف با من عطا

کرد بذل مینمود دختر مرا با او تزویج میکردم تا کردن خویش را از بار دین

سبك کردانم چون ولید این سخنان بشنید دیکر بکلمتي لب نکشود تا عنان خویش

را منعطف ساخته یکسره در خدمت عبدالملك در آمد عبدالملك چون ولید را

آشفته حال بدید کفت یا ابا العباس ترا چه میشود کفت عبد ثقیف را چنان مسلط

ومالك فرمودي که زنان بني عبد مناف را در تحت نکاح در آورد عبد الملك را از

این سخن غیرت فرو کرفت وبه حجاج نوشت وسوکند داد که آن مکتوب را از

دست نکذاشته دختر عبدالله را مطلقه دارد حجاج ناچار اطاعت فرمان کرد واورا

طلاق بکفت لاکن تا آنزن در جهان زنده بود آنچه حجاج برزق وروزي او

ونفقه وکسوه اش مقرر داشته بود همه سال بدو میفرستاد ونیز تا عبدالله ابن جعفر

در قید حیات بود همه وقت در خدمتش بارسال متحف ومهدي میپرداخت ودر

پایان هر سال اموال کثیره وکسوه وتحف بدیعه بحضرتش تقدیم مینمود وایام

مواصلت را با اوقات مفارقت فرق نمیداد همانا درمجلدات مشکوة الادب وکتاب

احوال حضرت امام زین العابدین وامام محمد باقر صلوات الله علیهما از حالات

عبدالله ابن جعفر ومجاري اوقاتش با شعراء وادباء بحسب مناسبت مسطور کردید در

اینجا نیز بر آنچه وقوف افتاد اشارت رفت اکنون از مجاري حالات فرزندزادکان

آنجناب وچکونکی حالات ایشان علي حسب الاستطاعه مبادرت میرود وبعون الله

[illegible] عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب ﴾ ٧٩٠

[illegible] در كتاب مقاتل الطالبين مسطور است كه عبدالله ابن مسور ابن عون ابن جعفر ابن ابيطالب عليهم السلام بدست عبدالله ابن معاويه ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب بقتل رسيد وسبب اين بود كه عبدالله ابن معاويه از عادت مردمان سخت زعقوبت كردي وقتي شنيد كه عبدالله ابن مسور كفته است من پسر عون ابن جعفر هستم از اينروي بخشم رفت واورا چندان تازيانه زد كه بكشت ونيز از مدايني داستان كند كه عبدالله ابن معاويه زوجهٔ ابن مسور را بعد از آنكه شوهرش را بضرب تازيانه بكشته بود طلبكرد وبچيزي باوي سخن كرد وآن زن جوابش را برتافت عبدالله ابن معاويه از پاسخ راني آن زن در غضب شد وبقتلش فرمان داد تا آن بيچاره را نيز بقتل رسانيدند

﴿ بيان حال عبدالله ابن معاوية ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب رضوان الله عليهم ﴾

كنيت عبدالله ابن معاويه ابو معاويه است وابراهيم ابن هرمه در اين شعر خود اورا قصد كرده است

احب مدحا ابا معويـه * الماجد لا تلقه حصورا عييا
بل كريما يرتاح للجد نجاما * ما اذا هزه السؤال حثيا
ان لى عنـده وان رغـم * الاعداء ودا من نفسه وقضيا
ان امت مـدحتى وثنا ئى * واخانى من حيواة مليا
يابن اسماء فاسق دلوى فقد * اوردتها مشربا ينج رزيا

وشمر نخست از اين پيش مسطور كشت ومقصود از اسماء كه در اين شعر كويد مادرش باشد كه ام عون بنت عباس ابن ربيعة ابن حارث ابن عبدالمطلب است بالجمله عبـد الله ابن معاويه مردى جواد وفارس وشاعر بود اما سيرتي ناخوب ومذهبي ناستوده داشت در خونريزي حريص بود وبكارهاي ناپسند مستمند وبزندقه معروف بود ابوالفرج كويد اكر نبودى كه اكر بشرح حالش اشارت نمي كرديم كمان ميبردند كه براحوالش وقوف نيافته ايم ازياد او روي برميتافتيم لاكن بآن

﴿ [illegible] احوال عبدالله ابن معاویه ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب ﴾

بسبب بدکرداری و ضلالتش ناچاریم از علی ابن محمد نوفلي مرویست که عمارة ابن حمزه را بزندقه منسوب میداشتند وعبدالله ابن معاویه اورا کاتب خویش ساخت ونیز ندیمي داشت که مطیع ابن ایاس نام داشت وي نیز زندیق ومأبون بود ونیز ندیمي دیکر داشت که معروف ببقلي بود واز ابیروي اورا بقلي کفتند که براین عقیدت بود که انسان نیز حالت کیاه دارد چون بمرد رجوعي از بهرش نیست و چون منصور برسریر خلافت نبشست اورا بکشت یا لجمله عمارة ابن حمزة ومطیع ابن ایاس وبقلي هر سه تن از خواص آستان عبدالله ابن معاویه بودند وهم عبدالله واصاحب شرطهٔ بودکه اورا قیس میکفتند وبمذهب وهریون بوده وباخداي ایمان نداشت وباین صفت نامه دار بود وشبها بکردش درآمدي وهرکس رابدیدي بقتل رسانیدی روزی برعبدالله ابن معاویه درآمد چون عبدالله اورابدید این شعر فروخواند

ان قیا وان یقنع شیئا ٭ لخبیث الهوی علی شمطه

ابن تسعین منظرا ومشیا ٭ وابن عشر یعد فی سقطه

آنکاه کفت اي مطیع اجز یعني بقیت آنرا بیاور مطیع کفت توخود بفرماي پس عبدالله کفت چنان بود که چون پسر معویه را برمردی خشم افتادی فرمان بضرب میداد وبحدیث وحکات مشغول واز مضروب چندان غافل مي نشست تا آن بیچاره درزیر تازیانه بمردي وقتي مردی را بتازیانه فروکرفت آنمرد باشماتت پرداخت وعبدالله بدو ملتفت نمي کشت آنمرد فریاد برکشید ای زندیق توهماني که کمان همي بری که از آسمان بتووحي میرسد وهمیخواست از این سخن عبدالله را تغییری درحالت وعفلت پدید آید اما عبدالله بدوالتفات ننمود تا بزیر تازیانه بمرد از تمامت مخلوق خداوند قسي القلب تر بود وقتي برغلام خویش غضبناك شد ودر این هنکام در اصفهان درغرفهٔ جایداشت فرمانداد تاغلام را از فراز غرفه فرود

(افکندند)

گفته‌اند اما غلامی را بجدار غرفه که بمعنی علاقه ها داشت خودرا بیاویخت فرمان کرد تا آن دستش را قطع کردند غلام بزیر افتاد و همی فرود آمد تا بزمین رسید و در ساعت هلاک شد و عبدالله با اینحالت قساوت و شدت عقوبت در شمار شعراء و ظرفای بنی هاشم بود و این شعر را او گفته است

الا نزع القلب عن جهله * وعما یؤنب من اجله

فیبدل بعد الصبی حکمة * ویقصر ذوالعدل عن عذله

فلا ترکبن الشنیع الذی * تلوم اخاك علی فعله

ولا یعجبنك قول امرئی * یخالف ما قال فی فعله

ولا تتبع الطرف مالا ینال * ولکن سل الله من فضله

وکم من مقل یبین الغنی * ویحمد فی رزقه کله

وهم این شعر را از او نکاشته اند

اذا فتقرت نفسی قصرت افتقارها * علیها فلم یظهر لها ابداً فقر

وان تلقنی فی الدهر مندوحة الفتی * یکن لا خلای التوسع والیسر

فلا العسر یزری بی اذا هونا لنی * ولا الیسر یوماان ظفرت هوالفخر

وهم از اشعار عبدالله ابن معاویه است که در حق حسین ابن عبدالله ابن عبیدالله ابن عباس کوید قل لذی الود والصفا حسین * اقدر الود بیننا قدره

لیس للدافع المفرط بد * من عتاب الادیم ذی البشرة

﴿ ونیز عبدالله ابن معاویه این شعر را کفته است ﴾

ان ابن عمك وابن امك * معلم شاکی السلاح

یقصی العدو ولیس یرضی * حین یبطش باالجراح

لا تحسبن اذی بن عمك * شرب البنان اللقاح

[illegible]

[illegible] لا كالتي تحت العباءة اذا ... تروع بالقراح

فانظر لنفسك من يجيك • تحت اطراف الرماح

من لا يزال تسوءه • بالغيب ان يلحاك لاح

بيان سبب خروج عبدالله ابن معاوية ابن عبدالله ابن جعفر
ومقتل او رضوان الله عليهم

چون مردمان با يزيد ابن وليد كه اورا يزيد الناقص ميخواندند بيعت كردند عبدالله ابن معاويه در شهر كوفه جنبش كرد ومردمانرا به بيعت خويش بر رضاي از آل محمد صلى الله عليه وآله دعوت كرد وجامهٔ پشمين بر تن بيار است وسيماي خير و نمايش نيكي را آشكار ساخت جماعتي از مردم كوفه بدو انجمن كرديدند وباوي بيعت نمودند لاكن تمامت اهل كوفه در بيعتش اتفاق نكردند وكفتند جمهور ما با اهل اين بيت بقتل رسيديم وديكر توانائي همراهي نداريم بهتر آنست كه باهنك فارس ونواحي مشرق روي كني عبدالله ابن معاويه ابن سخن را بپذيرفت واز نواحي واطراف جمعي فراهم كرد وعبدالله ابن عباس تميمي نيز باوي خروج كرد و بروايتي چون مردمانرا به بيعت خويش دعوت كرد عبدالله ابن عمر نامي كه در اينوقت از جانب يزيد الناقص عامل كوفه بود بدفع او بر خاست ودر ظاهر كوفه جنكي بس صعب درميانه برفت وابن عمر بعردي از سران سپاه عبدالله پوشيده پيغام كرد واورا بمواعيد حسنه نويد داد وخواستار شد كه چون ميدان مقاتلت كردش كيرد از عبدالله ابن معاويه بر كنار واز ابن عمر فرار كيرد تا بسبب فرار او ديكر كسان نيز انهزام كيرند واينخبر را بابن معاويه بكذاشتند ابن معاويه با اصحاب خويش درميان نهاد وكفت چون ابن ضمره فرار كند شمارا هول وهرب فرو نسپارد وچون دو لشكر روي در روي وبر خاشكر شدند ناكاه ابن ضمره فرارنده شد

(مردمان)

[illegible]

مردمان [illegible] شدند که جز عبدالله ابن معاویه هیچکس بجای نماند

عبدالله به تنهائي همي قتال داد واين شعر بخواند

تفرقت الظبآء على خداش * فما يدرى خداش يصيد

آنگاه خود نيز منهزما فرار كرده از ميدان هلاك ودمار رستكار كشت وديكر باره از اطراف ونواحی کوفه هر کس دعوتش را اجابت کردی نزدوی بیامدی تاجماعتی فراهم شدند وبرمیاه کوفه ومیاه بصره وهمدان وقم وری وقومس واصفهان وفارس غلبه یافت وخودش در اصفهان بنشست وداعی او در فارس محارق ابن موسی مولاي بني لشكر بود بالجمله عبدالله ابن معاويه با نعلي وردائي بدارالاماره در آمد ومردمان بدو فراهم شدند عبدالله كفت بيايد بامن بيعت نمود كفتند برچه طريق بيعت كنيم (قال ما اجبتم وكرهتموه) برآنچه دوست ميداريد ومكروه ميشماريد يعني باآن شرط بامن بيعت كنيد كه هرچه را دوست ميداريد بجاي بياورم واز آنچه مكروه شما است بركنار روم پس بر اين پيمان باوي بيعت نمودند اين هنكام عبدالله ابن معاويه ببلدان وامصار مكاتيب متعدده ارسال داشت ومردمانرا به بيعت خويش و نه بسوي رضاي از آل محمد صلى الله عليه وآله بخواند وبرادرش حسن را عامل اصطخر و برادر ديكرش يزيد را حكمران شيراز و برادر ديكرش على را فرمان كذار كرمان وبرادر ديكرش صالح را حاكم قم ونواحى قم فرمود چون آوازهٔ جلالت وشهادت اوبلندكشت بني هاشم ازهرسوي بآهنك خدمتش روى نهادند واز جملهٔ ايشان صفاح ومنصور بودند واز اينجماعت هركس امارت ولايتي خواست بيافت وهركس صله وجايزه بجست بداد وهمچنان دراين نواحى كه برآن غلبه يافته بود بپائيد تامروان حمار خليفهٔ روز كاركشت وعامر ابن ضباره را بالشكرى كران بمدافعت عبدالله روانداشت چون باصفهان نزديك شد عبدالله ابن معاويه اصحاب

خويشرا بقتال اوساخته كرد لا كن ايشان پذيرفتار نشدند ومسؤلش را باجابت
مقبول نداشتند چون عبد الله اينحال بديد پريشان حال وسركردان كرديد ناچار با
برادرانش در نهايت دهشت روى بخراسان نهادند واينوقت ابومسلم مروزى داعى
دولت بني عباس درخراسان ظهور نموده ونصر ابن سيار بجاى بود چون عبدالله
راه سپاركشت در يكى از منازل بر مردى منزوي ودهقان فرود شد واومردى
بامروت وصاحب نعمت وفتوت بود عبدالله ازوى خواستارمعونت كشت آنمرد
كفت از فرزندان رسول خداى صلى الله عليه وآله باشي كفت بلى كفت آيا تو آن
ابراهيم امامي كه بنام او در خراسان دعوت مينمايند كفت نيستم كفت اكر چنين
است مرا درنصرت توحاجت نيست چون عبدالله مايوس كشت روي بابي مسلم
نهاد بدآن طمع كه ابومسلم اورانصرت نمايد ابومسلم اورابكرفت ونزد خود محبوس
ساخت بعضي برآن رفته اند كه عبدالله درحبس ابى مسلم بماند تا اينكه رسالهٔ مشهورهٔ
خودرا بابي مسلم بنوشت واولش اين است من الاسير فى يديه المحبوس بلاجرم لديه
الى آخرها چون ابومسلم آن مكتوبرابديد فرمان كرد تا اورا بقتل رسانيدند وكروهى
كويند كسي را پوشيده بفرستاد تاعبدالله را مسموم ساخت وعبدالله ازآن زهر بمرد
وسرش را بسوي ابن جنازه فرستادند واوبراي مروان بفرستاد وجماعي كفته اند
كه ابو مسلم مروزي عبد الله ابن معاويه را زنده براي ابن ضبازه بفرستاد وابن
ضبازه اورا بكشت وسرش را براى مروان بفرستاد وقتل عبدالله درسال يكصد
وبيست وهفتم هجرى بود وابو مالك خزاعى درحق اوكويد

تنكرت الدنيا خلاف ابن جعفر * على وولى طيبها و سرورها

وديكر از فرزند زادكان عبدالله ابن جعفر طيار حمزة ابن اسحق ابن على ابن عبدالله
ابن جعفر ابن ابيطالب ميباشد مادرش از كنيز كان خاصه است ابوجعفر منصور